مزدیسنا و ادب پارسی

تألیف

دکتر محمد معین

34

انتشارات دانشگاه تهران

۵۵۳

مزدیسنا

و

ادب پارسی

تألیف

دکتر محمد معین

استاد دانشکدهٔ ادبیات

تهران

۱۳۳۸

چاپخانهٔ دانشگاه

دیباچهٔ چاپ دوم

نگارنده بین سالهای ۱۳۱۹-۲۰ پایان نامهٔ دکتری خودرا تحت عنوان «مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی» تدوین وتألیف کرد، و دوست فاضل استاد هانری کربن مقدمه‌ای بران بزبان فرانسوی مبنی برتلخیص مطالب کتاب نوشت، ومجموع درسال ۱۳۲۶ جزو انتشارات دانشگاه تهران (شمارهٔ ۹) چاپ ومنتشر شد.

«مزدیسنا» مورد توجه ونقد گروهی از دانشمندان ایرانی وخارجی گردید.

استاد هانری کربن نظر خود را درطی مقدمهٔ فرانسوی کتاب[1] بتفصیل بیان کرده‌اند.

استاد گرونبام G. E. von Grunebaum در Journal of Near East Studies منتسب بدانشگاه شیکاگو (امریکا)، درشمارهٔ ژانویه ۱۹۴۹ تقریظی نگاشت و کتاب مورد بحث را معرفی کرد، وترجمهٔ خلاصهٔ آن در مجلهٔ «خبرهای دانشگاه» (تهران) جلد سوم جزوهٔ هشتم ص ۱۰ ثبت گردیده است.

استاد فریتز مایر Fritz Meier درمجلهٔ Artibus Asiae که در Ascona (سویس) منتشر میشود، درجلد XIII شمارهٔ ۳ (۱۹۵۰) صفحات ۲۳۰ - ۲۳۲ کتاب مزبوررا مورد بحث وانتقاد قرار داد.

برخی از دانشمندان بوسیلهٔ ارسال نامه «مزدیسنا» را ستوده، ونظر خودرا راجع ببعض مطالب آن اظهار کرده‌اند، از جمله آقای V. Courtois از بزم ایران Iran Society کلکته، هند (در نامهٔ شمارهٔ ۱۸-۵-۱۹۴۸)؛ استاد پرپیر دمناش Pierre Jean de Menasce استاد مدرسهٔ تتبعات عالیهٔ پاریس درنامهٔ (مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۸) را باید نام برد.

۱- که فقط ۳۵۰ نسخه از آن چاپ شد و ۳۰۰ نسخهٔ آن ضمیمهٔ متن فارسی و ۵۰ نسخه جداگانه منتشر گردیده است.

بموضوع اصلی صرف نظر میکند ، همین امرخود برخی ازخوانندگان را دچار اشتباه میسازد ، ولی محقق دقیق حقیقت را تشخیص خواهد داد .

عنوان کتاب « مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی » نیز مورد بحث محققان داخلی وخارجی (مخصوصاً بعضی ازخاورشناسان امریکایی ودانشجویان ایرانی درامریکا) گردید .

بعضی معتقدبودند که کلمهٔ «تأثیر» بربرخی ازمباحث که درطی کتاب اظهارشده، صادق نیست . دراینجا بحثی لغوی پیش میآید ، و آن دانستن معانی حقیقی ومجازی لغت عربی «تأثیر» واستعمال آن در زبان پارسی دری است :

« تأثیر » بمعنی : اثر کردن[1] ، نشان کردن[2] ، اثر ونشان گذاشتن[3] است ، و«اثر» اعم ازنیك وبد وزشت وزیباست ، وما در فصول مختلف کتاب ، تأثیر نیك وبد مزدیسنا را در نویسندگان و گویندگان و علاقه یا نفرت آنان را نسبت بدین آیین نشان دادهایم[4] .

معهذا برای رفع سوءتفاهم بهتردانستیم که درچاپ حاضر، عمل باحتیاط کنیم، وعنوان کتاب را «مزدیسنا وادب پارسی» قرار دهیم .

درمطالب فصلها تجدیدنظر کلی بعمل آمده ، ودر مجلد حاضر ، بخش چهارم ، بهرهٔ ششمی بعنوان «فرهٔ ایزدی» افزوده شده است . درنیمهٔ دوم از چاپ سابق توجه نویسنده بیشتر بشعر فارسی معطوف شده و از نویسندگان کتب منثور ـ جز در طی مطالب بحثی بعمل نیامده بود، درطبع دوم آن بخش، فصلی را به «نثرپارسی» اختصاص خواهیم داد .

کتاب حاضر در دو مجلد انتشارخواهد یافت، واینك مجلد اول آن دردسترس خواستارانست .

۱ــ مصادر زوزنی .

۲ــ تاج المصادر بیهقی .

۳ــ از منتهی الارب .

٤ــ مثلا در دقیقی وفردوسی اثر نیك ودرخاقانی اثر بد بجاگذاشته است .

دانشمندان ایرانی نیزبنوبهٔ خود نگارنده را تشویق فرموده‌اند[1].
پارسیان هند علاقه‌ای خاص بدین کتاب نشان داده‌اند:
انجمن ایران‌لیگ درنامهٔ مورخ اول ماه مه ۱۹۴۸ وآقای **Ervad Kanga**، محقق پارسی در نامهٔ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶ و دکتر اونوالا **J. M. Unvala** و بتلی والا **Batlivala** درنامه‌های مکررخود ازانتشار کتاب اظهارخوشوقتی کردند.

همچنین محققان نقدها واظهارنظرهایی کرده‌اند. برخی(مانند استاد فریتزمایر وبعضی ازهموطنان ما) ازعنوان کتاب ومرور - شاید سطحی - مطالب متن پنداشته‌اند که نظر نگارنده اغراق در تعظیم و تبجیل تمدن وفرهنگ ایرانیان - ومخصوصاً آیین زرتشتی - و کوچك نشاندادن فرهنگهای دیگر - مخصوصاً فرهنگ اسلامی - است. این امر پنداری بیش نیست.

هدف نگارنده - چنانکه از دیباچهٔ چاپ اول ودیباچهٔ کتاب حاضر مستفاد است، نشان دادن این نکته است که حملهٔ عرب با همهٔ صلابت ومهابت رابطهٔ ایران اسلامی را بالکل با ایران پیش از اسلام قطع نکرده است، ونمیتوانست بکند، چه تاریخ نشان داده است که وقایع عظیم در زندگانی ملل هرقدر تأثیر شگرف داشته باشد، باز نمیتواند رابطهٔ دوره‌های قبل وبعد را یکباره بگسلد.

نگارنده - تا آنجا که مقدوربود - کوشید تا دربحث از مطالب کتاب، بیطرف بماند، هرچند بیطرفی مطلق گویا احدی را میسر نیست.

در چاپ قبلی وچاپ کنونی کتاب حاضر جای جای عظمت تمدن و فرهنگ اسلامی - که مزجی ازتمدن تازیان مسلمان، ایرانیان وملل دیگراست - نشان داده شده است.

مسأله‌ای که بدان باید توجه داشت، آنست که درین گونه کتب ورسایل، که توجه نویسنده معطوف بیك موضوع است، ناگزیرهمان موضوع‌را با ذره‌بین تحقیق بزرگ مینماید، تا درانظار آشکار گردد، وناچار از بحث بسیاری از مسایل وابسته

---

۱ - از جمله رجوع به مجلهٔ یغما سال اول شمارهٔ ٤ ص ۱۵۱ و مجلهٔ پیام نو سال چهارم شمارهٔ ۱ ومقدمهٔ استاد پورداود بر کتاب حاضرشود.

بقلم آقای ابراهیم پورداود

استاد اوستا وفرهنك ایران باستان

بنام خداوند جان و خرد | کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای | خداوند روزی‌ده ورهنمای
خداوندکیهان وگردان سپهر | فروزندهٔ ماه و ناهید ومهر.

تأثیر آیین ایران باستان نه فقط درمنظومه هایی چون شاهنامه و گرشاسبنامه و در آثار منثوری مانند قابوسنامه و سیاستنامه و جزاینها دیده میشود ، بلکه در سراسرادبیات هزارسالهٔ فارسی چه نظم وچه نثرنیز هویداست،ونبایستی هم جزاین باشد ، زیرا اقلیم ونژاد وزبان ما همان است که درچند هزارسال پیش بود ، با این تفاوت که سرزمین کنونی‌ما پاره‌ایست از این زمین بزرگ، ودراستیلای بیگانگان نژاد غیرآریایی باین دیار راه یافت، وزبان ما مانند همهٔ زبانهای‌زندهٔ روی زمین در گردش طولانی‌خود تغییری یافته ازفرس هخامنشی بهیئت فارسی درآمد . آنچه اکنون در این مرز و بوم داریم هیچیك نوزاد نیست ، بهریك از شئون ملی خود بپردازیم می‌بینیم راه چندین هزارساله سپرده واز ریشه و بن بسیار کهنسال سرزده است . زندگی وطرز فکر ، مانند نژاد وزبان ما ، دنبالهٔ زندگی و اندیشه ونژاد و زبان مردمانی‌است که خودنیاگان ما درچند هزارسال پیش بشماراند . آنچه درسیر تاریخ‌براین‌دیار گذشت‌وتحولاتی که در رفت وآمدبیگانگان روی‌داد، وتندبادهای حوادث زمان که بدین‌مرز وبوم وزید درخت تناورملیت مارا ریشه کن‌نکرد ، فقط شاخه‌های نو ازآن سرزده ، اما خود تنه و ریشه همچنان پا برجاست و از سرچشمهٔ دیرین خود سیراب است . ایران باهمهٔ پیش آمدهای ناگوار مشخصات خود را از دست نداده‌است . هنوزمردمان این کشوربا اینهمه تاخت وتازاقوام بیگانه ، درخطهٔ آسیاعلائم خصوصی خودرادارا هستند، وباطوایف سامی‌ومغول‌نژاد مشتبه‌نمیشوند، وحتی از همنژادان‌آریایی خود که در سرزمین‌های دیگرآسیا هستند ، بازشناخته میگردند وبانام دیرین خود ایرانی خوانده میشوند . این امتیاز فقط در نام نیست ، بلکه در تمام شئون ملی که بدان اشاره کردیم نمایان و آشکار است . ایران با آب

در پایان کتاب حاضر فهرست موضوعات ضمیمه شده است ، ولی فهرست اعلام وفهرست لغات وفهرست مآخذ کتاب درپایان مجلد دوم ضمیمه خواهد شد.

ازخوانندگان فاضل درخواست دارد که شیوهٔ پسندیده‌ای را که نسبت بتألیفات دیگر نگارنده پیش گرفته‌اند ، درمورد مطالب کتاب حاضر نیز تعقیب کنند و نظر خود را مرقوم دارند وبنشانی نویسنده ارسال فرمایند .

تهران . شهریور ۱۳۳۸

م . معین

مسلمان ایرانی، افکار و اصطلاحات گویندگان زرتشتی پیش از اسلام را بمیراث برده‌اند. همهٔ سخنسرایان ایرانی ، چه آنان که غرور ملی بحد کمال داشته مانند فردوسی، و چه آنان که چندان پای‌بند گذشتهٔ مرز و بوم خود نبودند مانند ناصرخسرو، خواه‌نخواه در تحت نفوذ آیین ایران باستان بودند، و در آثار آنان این نفوذ را کم و بیش میتوان دید، و این نفوذ قهری است زیرا الفاظی که برای بیان فکر خود بکار برده‌اند همان الفاظی است که در چند هزار سال پیش در سرزبانهای مردم این مرز و بوم بود؛ و ناگزیر هر لفظ ، اندیشهٔ خاصی در بردارد، و این اندیشه و یا فکر بدون اینکه گوینده یا نویسنده متوجه باشد کار خود را میسازد و در قالب الفاظ خود نمایی میکند. پس جای شگفتی نیست اگر با لغات روزگار هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان که با تغییری زبان ما را تشکیل می دهند ، اندیشه و تعبیری هم از آن دوران و بسا بالاتر ، در ادبیات ما دیده شود. در ادبیات فارسی، از حدود کلمات گذشته ، بتعبیرات و تشبیهاتی برمیخوریم که در اوستای چندین هزار ساله هم دیده می شود و در نوشته های پهلوی بیشتر .

رشته‌هایی که ایران پس از اسلام را بایران باستان می‌پیوندد در همهٔ شئون ملی ما پیداست . البته شئون ملی را نباید با اخلاق شخصی مشتبه ساخت و ادعا کرد که اخلاق را هم از نیاگان دلیر و بزرگوار خود بارث برده‌ایم . یکی از آن رشته‌ها که تاکنون نگسیخته ، رشته‌ایست که ادبیات دلکش فارسی را بآیین ایران باستان پیوسته است، و آن موضوع همین کتاب است . اقوام دیگر کهنسال که مانند ایرانیان آسیبهای فراوان دیدند اما زبان و ملیت خود را نگاهداشتند چون یونانیان ، نیز این رشتهٔ پیوند را ازدست ندادند . آنان هم بدین نیاگان خود پایدار نماندند ، اما در ادبیات خود از گروه پروردگاران دیرین خویش روی نگردانیدند و قلم بروی گذشتهٔ درخشان خود نکشیدند . بگویندگان مسلمان ایرانی هم از دین یکتاپرستی نیاگانشان لغات و تعبیراتی بارث رسید و سرمایهٔ زبان فارسی گردید ، آنچنانکه ادبیات فارسی همیشه با مهر و نشان ایران باستان آراسته است . دل یك گویندهٔ ایرانی پس از خاموش شدن آتشکده ها ، باز آتشکدهٔ عشق است و درمان دردش در دست پیر مغانی است که دیرگاهی است از دیار دیرین خود رخت بربسته دیگر دست کسی بدامن وی نمیرسد.

وهوای خاص خودو با وضع کوه ودره ورود ودشت و کویر خویش مردمان مخصوصی می‌پروراند و بسا هم اقوام بیگانه که بدین سرزمین تاختند واعقاب آنان چندی در اینجا زیستند تغییر ماهیت یافته بشکل و طبع بومیـان درآمدند. در هر خاك و محیطی این خاصیت نهفته است جزاینکه در سرزمین ایران بیشتر بروز داده شده و آزمایش یافته است. تاریخ ایران این مسئله را بخوبی ثابت کرده است. بسابیگانگانی که بدین کشور رسیدند و پس از دوسه پشت، در زمرهٔ خاندان‌های ایرانی بشمار آمدند. حتی در مهمترین و بزرگترین امرمعنوی قومی که دین است، همین تحول درایران روی داد. دینی که ازفاتحین عرب بایرانیان رسید، در اینجا رنگ و روی ایرانی گرفته، تشیع خوانده شد و ازمذهب اهل سنت امتیاز یافت. همچنین فارسی که نویسندگان ایرانی پس از استیلای عرب آثار گرانبهای خود را بدین زبـان بیادگار گذاشتند، باهجوم هزار ها لغت تازی، اساس ایرانی خودرااز دست نداد. بنابراین اگر بگوئیم ادبیات فارسی بیرون از تأثیر مزدیسنا یعنی دین دیرین ایران نیست، بخطا نرفته‌ایم اگراین تأثیر ویا نفوذ بچشم همه کس نیاید برای این است که از ادبیات ایران پیش ازاسلام آگاه نیستیم وآن را ندیده‌ایم، چنانکه نمیدانیم اینهمه آداب ورسوم وعادات زندگی ما از کجا سرچشمه گرفته است. اگر آداب و رسوم وطرز زندگی ولهجات گوناگون ایران را جستجو کنیم و داستانها و افسانهائی که درگوشه و کنار ازمردمان کوه ودره ودشت ودیه و شهر شنیده میشود گرد آوریم و در کتابی مدون سازیم، خواهیم دید که این گونه عادات و رسوم بیش از آنست که گاهی در اینجا وآنجا از این وآن دیده و شنیده‌ایم، واگر هم از ایران باستان اطلاعی داشته باشیم خواهیم دانست که بیشترآنها ازایران باستان بیادگارمانده است. خود نگارنده بسیاری ازاین عادات وداستانهارا درسراسر ایران وسرزمین هائی که ایرانی نشین بوده وهست مانند ترکستان روسیه و افغانستان سراغ دارم که بخوبی یادآور ایران باستان است و گاهی هم مفهوم یك جملهٔ اوستایی راروشن میکند ومعنی خبری را که یکی از نویسندگان قدیم یونان ورم دربارهٔ ایران یاد کرده و گنگ مینماید، معلوم میسازد. همچنین است تأثیرمزدیسنا درادبیات فارسی؛ تا دراین زمینه تحقیقی نکنیم ونتیجه را در کتابی مدون نسازیم نمیتوانیم دریابیم که تاچه اندازه گویندگان

دیباچه

مزدیسنا آیین رسمی ایران .
حملهٔ عرب و نتایج آن .
مهاجرت پارسیان .
زرتشتیان ایران .
ایرانیان مسلمان .
منظور از تألیف کتاب .

این گوینده که روی بآتش کرده ودست نیاز بسوی مغان برآورده مانند یك شاعر عیسوی کیش یونانی بـه المپ (Olympia) پناه نمیبرد و از باخس (Bachos) چاره نمی جوید .

گفتیم موضوع این نامه بدست دادن رشته‌ایست که ادبیات فارسی‌را بادبیات مزدیسنامی پیوندد ، یابعبارت دیگر ازیکسو نشان دادن برخی لغات و اصطلاحات نظم و نثرفارسی‌است که معادل آنها در اوستایی که هنوز در دست داریم نیز دیـده میشود،وازسوی دیگر نمودن افکار ومفاهیم مزدیسنا درادبیات فارسی است.این امر که تاکنون سابقه نداشته بکوشش آقای دکتر محمد معین صورت گرفت و خدمت شایانی نسبت بادبیات فارسی انجام گردید . پیداست که چنین خدمتی باید بدستیاری کسی‌صورت پذیرد که ازادبیات فارسی بهره‌مند وبا ادبیات مزدیسنا نیزآشنا باشد . خوشبختانه گرد آورندهٔ فاضل این نامهٔ بزرگ و سودمند از این هردو برخوردار است . خود نگارنده که گواه کاردشوارایشان‌بودم بخوبی‌میدانم که درهنگام‌هشت سال چه رنجی درسراینکار بردند تاچنین‌گنجی اندوختند . گذشته ازکار و کوشش بسیار که از مشخصات ایشان است ، چنین تألیفی بدون ذخیرهٔ علمی و شوق سرشار صورت نمیگیرد . خوانندگان این‌نامهٔ ارجمند خود خواهند دریافت که یك رشته از لغات مزدیسنا که درادبیات فارسی‌بکار رفته‌آنچنانکه باید توضیح وریشه وبن آنها نشان داده شده‌است و درهرجمله‌ای‌ازنظم‌ونثر که این واژه ها آمده ابهام برطرف گردیده است ، همچنان خواهند دانست معانیی که در فرهنگها برای آنها یاد شده چیزی جزحدس ناخوش وسست نیست .

ازاینها گذشته بسیاری ازمسائل مزدیسنا دراین‌نامه یادشده که دانستن‌آنها ادیبان فارسی‌زبان را بایسته‌است .

برنج اندر آری تنت را رواست ... که خود رنج بردن بدانش‌سزاست
برنج اندر استای خردمند! گنج ... نیابد کسی گنج‌نابرده‌رنج(فردوسی).

پورداود

تهران. خردادماه۱۳۲۶

«مزده» بمعنی داناودرعرف آیین زرتشتی بخدای یگانه اطلاق میگردد[۱] و «یسنا» بمعنی ستایش[۲]. درپهلوی مزدیسنا را [Pahlavi] (مزدسنیه Mazdêsnîh) گویند[۳].

دراوستا «مزدیسنا» بارهاآمده است . در بسیاری ازموارد باصفت (زرتشتی) وبمعنی (دین آوردهٔ زرتشت) یکجا استعمال شده[۴] ، بسا نیز با کلمهٔ (راستی پرست) همراه‌است[۵] .

پیروان آیین‌مزدیسنارا مزدیسنان[۶] (بپهلوی [Pahlavi] Mazdêsnân) گویند[۳] .

درحدود قرن‌هفتم آیین‌مزدیسنا پدید آمد[۷] وروزبروز بردامنهٔ نفوذآن بیفزود. ازاخبارمورخان یونانی برمیآید که اوستا کتاب آسمانی مزدیسنان‌درزمان‌هخامنشیان مدون بوده[۸] وایرانیان طبق آن رفتار میکردند[۹] .

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ولی باید دانست که نه مزدیسنا و نه مزدیسنی ، هیچیک در نظم و نثر دری دیده‌نشده . آخر کلمات اوستایی معربست و آخر کلمات فارسی ساکن ، حرف آخر کلمات اوستایی مختوم به a ـ را درفارسی بسوق طبیعی تبدیل به â ـ کرده‌اند ، مثلا یسنه Yasna که نام بخشی ازاوستاست ، درفارسی (هم زرتشتیان وهم دیگران) یسنا Yasnâ گویند ونویسند، واهورمزده Ahura Mazda را اهورامزدا تلفظ کنندونویسند . بنابراین اشکالی دراستعمال «مزدیسنا» نیست ، بخصوص که زرتشتیان هم مزدیسنا وهم مزدیسنی را بکارمیبرند .

۲ ـ رك : بخش سوم

---

۱ ـ رك : بخش‌چهارم بهرهٔ ۱ . ۲ ـ ازهمین ریشه است کلمهٔ «یشت» اوستایی و «یشتن» پهلوی (بمعنی ستایش کردن) وجشن پارسی . رك : بخش‌سوم.

۳- Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi . II, s. 148 .

٤ ـ رك : یسنا ۱۲ بندهای ٦و۸ ـ فروردین یشت بند ۸۹ ـ ویسپرد ٤ بند ۲و۱۵ بند۱ وغیره. ٥ـ رك : مهریشت بندهای ٦٦و۱۲۰ . (پورداود. یشتها ج۱ ص ۲۸) .

٦ـ ظاهراً قدیمترین مأخذی که این اصطلاح را آورده تاریخ سیستان (ص۳٤) است .

۷ـ رك : بخش‌دوم . ۸ـ رك: بخش‌سوم . ۹ـ پورداود. گاتها . چاپ‌اول ص۴۹ ـ۵۱.

بنام خدا

درروزگار کهن ، شبی در آسمان نجد ایران ستاره‌ای طلوع کرد .
افق تیره و تار ، ابرها متراکم ، زمین و زمان آشفته ، مردم و جانوران مضطرب و پریشان بودند . ستارهٔ فروزان مجالی برای تجلی انوار آسمانی نیافت . خودرا آرام آرام ازپس ابرهای انبوه بسوی خاور کشید ، شب و روز راه پیمود تا بساحت شمال خاوری برفراز شهر بلخ رسید . درباری با شکوه ، مردمی مستعد و شهریاری توانا یافت . نخستین بار پرتو مقدس خویش را بر پیشانی او بتافت ، راهی بدلش باز کرد، واز آنجا اول صفحهٔ ضمیر درباریان وسپس اهل بلخ و آنگاه جهان متمدن خاور نزدیك را روشن ساخت .

از آن زمان تا کنون قریب دوهزار و پانصد بار زمین مدار خود را بگرد آفتاب طی کرده، بیش ازدو هزار و پانصد بهار، تابستان، پاییز و زمستان پدید آمده ، بیش از سی و نه هزار بار قمر دور کرهٔ زمین گردیده، از پرتو نور خویش شبان تیرهٔ خاکیان را منور ساخته است. کاخهای بلند ، شهرهای باشکوه، اقوام وملل نیرومند، ازقانون طبیعت - تخریب از پی تکوین - پیروی کرده بدیار نیستی شتافته‌اند ، اما هنوز پرتو آن نور مقدس باقیست و بردلهای گروهی روشندل و پاك ضمیر می‌تابد .

آن ستاره خود زرتشت پیامبر ایرانی است که انوار جانبخش وی کانون مزدیسنا را فروزان ساخته است .

مزدیسنا آیین رسمی ایران

مزدیسنا[1] 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬀𐬌𐬌𐬀𐬯𐬥𐬀 Mazdayasna
کلمه ایست اوستایی، همان زبانی که بخشی از کتاب دینی اوستا[2] بدان برزبان زرتشت جاری شده. این کلمه صفت و مرکب ازدو جزء است :

---

۱ - بعضی براستعمال کلمهٔ « مزدیسنا » اعتراض کنند و گویند چون در پهلوی « مزدیسنیه » آمده، درفارسی باید « مزدیسنی » گفت. استعمال مزدیسنی طبق قاعده صحیح است،
بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بطور محسوس کاسته میگردید، چنانکه در اواخر عهد اشکانیان خط یونانی از میان رفت و خط پهلوی جایگزین آن گردید. طبق روایات از پادشاهان این دودمان ولخش (بلاش) اشکانی[۱] دستور داد تا اوستای پراگنده و پریشان را از اطراف و اکناف گرد آوردند. برخی از شاهان این سلسله بتقوی و تدین معروف بودند: تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) برای آنکه آب دریا را نیالاید از مسافرت بحری صرفنظر کرد و خود را از راه خشکی بدربار روم رسانید تا تاج پادشاهی را از دست امپراتور بگیرد[۲].

پس از انقراض سلسلهٔ اشکانی نوبت پادشاهی باردشیر پاپکان (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) سردودمان ساسانی رسید. ظهور وی دیباچهٔ کتاب سعادت ایران بشمار میرود. ملیت ایران از پرتو کوششهای او رونقی مخصوص یافت. این پادشاه اساس سلطنت خویش و اخلاف را بر آیین مزدیسنا بنیاد نهاد[۳]. وی علاقهٔ بدین را بارث برده بود: ساسان پدر بزرگش دراستخر متولی معبد ناهید (اناهیت)[۴] بود، ازینرو اردشیر باهمتی مخصوص دراحیای آیین باستانی کوشید در روی سکه ها آتشکده بعنوان علامت ملی معرفی گردید. او خود را در کتیبه ها[۵] مزدیسنا یعنی ستایندهٔ مزدا[۶] خوانده. آنچه مورخان در خصوص دینداری و ارتباط پادشاهی باروحانیت بدو نسبت داده اند، فردوسی در شاهنامه ضمن اندرزهای وی بپسرش شاپور تلخیص کرده گوید:

۱- درسلسلهٔ اشکانیان پنج ولخش (بلاش) هست. دارمستتر گمان میکند که درزمان ولخش اول که ازسال ۵۱ تا ۷۸م. سلطنت کرده و معاصر **Neron** امپراتور روم بوده، درهمان اوقات که انجیل نوشته شد، اوستا نیز مدون گردید. درمیان پادشاهان اشکانی، بویژه خانوادهٔ بلاش اول بپارسایی و دینداری نامبردار بودند. ولخش در پاسخ دعوت امپراتور (نرو) بدو نوشت: «تو خود باین جا بیا چه از برای تو گذشتن ازین دریای بیکران آسانتر است.» ومراد او مانند برادرش، نیالودن آب مقدس بود ولی (نرو) معنی جواب را نفهمید و آنرا دشنامی پنداشت. گلدنر میگوید دیگر پادشاهان پارت نیز دیندار و خداپرست و زرتشتی نیك بودند. (گاتها ص۵۲) ولی برخی از محققان معاصر درتدوین اوستا بزمان بلاش تردید کرده اند. رك: ایران. تألیف گیرشمن ترجمهٔ نگارنده ص۲۶۸ ببعد. ۲- گاتها ص۵۲. بعضی گفته اند که آب در همهٔ ازمنه نزد ایرانیان مقدس بوده و اختصاصی بآیین زرتشتی نداشته. رك ایران. تألیف گیرشمن ترجمهٔ نگارنده ص۲۶۸-۶۹. ۳- هرچند بعضی درین امرهم تردید دارند. ۴- رك: پور داود. یشتها ج۱ ص ۱۵۸-۱۷۶؛ ایران. گیرشمن ص۲۹۱. ۵- که اکنون نیز باقی میباشند. ۶- رك: بخش چهارم بهرهٔ ۱.

پس از هجوم اسکندر[۱] و تثبیت حکومت یونانیان در ایران[۲] ونفوذ آنان درشئون ملی، اگرچه دین ایرانی از بین نرفت ولی اوستا پراگنده وپریشان گردید. درسنت زرتشتیان ودر بسیاری از کتب پهلوی مانند دینکرت[۳] و بندهشن واردای ویرافنامه مسطور است که اوستای هخامنشیان را اسکندر بسوخت[٤] و ازهمین رو اوراگجستك یعنی ملعون لقب دادند.

پس از انقراض سلسلهٔ سلوکیان در ایران وتأسیس سلسلهٔ اشکانیان بدست ارشك اول درحدود ۲۵۰ پیش از میلاد[۵] بازتمدن یونانی برایرانزمین تسلط داشت. مع‌هذا ایرانیان در اجرای آیین دینی خود آزادتر بودند و هرقدر برطول سلطنت پارتیان می‌افزودو بالنتیجه ازدورهٔ حکومت یونانیان دورمیشدنداز نفوذ تمدن اینان

۱-اسکندر در۳۳۳ ق. م. درایسوس ودر ۳۳۱ ق. م. درگوگمل برسپاهیان داریوش سوم غلبه کرد. داریوش در ۳۳۰ ق. م. کشته شد واسکندرمالك الرقاب ایران گردید. وفات وی بسال ۳۲۳ ق. دربابل اتفاق افتاد. رك: تاریخ ایران باستان ج ۲ ص۱۲٤۲-۱۹۳٦. ۲- از۳۲۳ ق. م. تا۲۵۰ق.م.رك:تاریخ ایران باستان ج۳ص۱۹۵٤-۲۲۰۲.

۳- مندرجات دینکرت بویژه راجع باوستا بسیارمهم است وازحیث مطالب علمی سرآمد همهٔ کتب پهلویست. پس‌ازبررسیهای خاورشناسان غالب مطالب آن راجع باوستا بصحت‌پیوسته‌است دینکرت درامور دین تعصب و تسامح ندارد وحتی صراحةمینویسداوستایی که اکنون دردستست آن کتاب مقدس قدیم نیست، بلکه تاآن اندازه‌ای که‌موبدان عهدساسانی کلام مقدس را از برداشتند همان اندازه جمع آوری شده‌است (پورداود. گاتها چاپ اول ص۵۱). ٤-دردینکرت آمده: بیست ویك نسك اوستارا زرتشت سپنتمان بگشتاسب داد وبنابسنت دیگر بدارا پسرداراسپرد. دو نسخه ازآن یکی درخزینهٔ شاپیگان ودیگری در دژنپشت موجود بود. مجموعاًاوستاهزارفصل‌داشت. اسکندرملعون‌وقتی که قصرشاهنشاهی ایران راآتش زد، کتاب مقدس‌را نیز باآن بسوخت. نسخهٔ دیگر را یونانیان ازشاپیگان برگرفته بزبان خود ترجمه کردند. اما اصل شاپیگان (شایگان - شیزیکان؟) بتحقیق معلوم نیست‌ولی دژنپشت یعنی قلعهٔ اوراق را باید بدفترخانه(دبیرخانه)ترجمه کرد (گاتها. ایضاً ص٤۲). قال الامیر ابوالوفاء المبشر بن فاتك فی کتاب مختار الحکم و محاسن الکلم: ان الاسکندر لما تملك مملکة دارا واحتوی علی فارس، احرق کتب‌دین‌المجوسیة وعمدالی کتب‌النجوم‌والطب والفلسفة، فنقلها الی اللسان الیونانی، وانفذها الی بلاده، واحرق اصولها. (عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء. ابن‌ابی‌اصیبعه ج ۱ ص ۹) ولی بعض محققان معاصراین قول را مردود میدانند. رك: گیرشمن. ایران. ترجمهٔ نگارنده ص۲۷۲.

۵- رك: ایران‌باستان ج ۳ ص ۲۲۰۰-۲۲۰۳؛ ایران، تألیف گیرشمن، ترجمهٔ نگارنده ص۲٤۲.

علوم پزشکی، جغرافیا، ستاره شناسی و فلسفه در یونان و هندوستان و کشورهای دیگر متفرق بود بدست آورده باوستای موجود افزودند. از آن پس نیز در محافظت کتاب مقدس و شرح و تفسیر آن و جمع آوری اوراق دینی بهیچوجه کوتاهی نکردند تا درزمان شاپوردوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسرهرمز، بواسطهٔ اختلافاتی که درمعنی برخی از جزوه‌های اوستا ایجاد شده بود، بفرمان وی پیشوای نامبرداو روحانی، آذربدپور مهر اسپند (ماراسپند)[1] اوستارا مرور و اشتباهات موبدانرا در مورد معانی و گزارش آیات رفع کرد و آنگاه مندرجات کتاب مقدس را مسجل گردانیده ازقوانین کشور شمردند.

پس از آذربد مهراسپندان نیز باین تفسیرافزوده شد و توضیحاتی بدان الحاق گردید مثلاً تفسیر پهلوی وندیداد طبق بررسیهای خاور شناسان پس از سال ۵۲۸ میلادی، بشکلی که اکنون داراست در آمده، چه در گزارش یک جملهٔ وندیداد (فرگرد ٤ بند ٤٩) ازمزدك بامدادان (پسر بامداد) که در تاریخ مزبور بفرمان خسرو اول انوشروان (۵۳۱-۵۷۹م.) کشته شد، نام برده شده‌است[2].

دراواخرسلطنت ساسانیان، یعنی درقرن ششم میلادی خط دین دبیری (یاخط اوستایی) پرداخته شد، تا ایرانیان بدان وسیله توانستند کلمات مقدس را خوب وصحیح تلفظ کنند[3].

بطور کلی عهدساسانیان بزرگترین دورهٔ رونق آیین مزدیسنا بود. روحانیت زرتشتی دراین عصر بکمال اقتداررسید، چنانکه گاهی موبدان و اشراف ضد شاه متحد میشدند. نفوذ موبدان در جامعه بحدی مسلم بود که حتی در زندگانی فردی شهریان نیز دخالت میکردند. تقریباً همه مسایل میبایست توسط همین طبقه قطع وفصل شود، ونفوذ موبدان فقط برپایهٔ قدرت روحانی ایشان وهمچنین داوریهای عرفی که ازطرف دولت موافقت شده بود، ونیزقدرت آنان درتبرك بخشیدن ولادتها،

۱ـ آذربد مهراسپندان ازمشهورترین موبدان عهد ساسانی وازمقدسان زرتشتی است. در سنت مزدیسنان معجزات و کراماتی برای او قایل شده بسیاری از کتب ادعیهٔ پهلوی وپازند را بدونسبت داده‌اند، وبنا بسنت کهن‌خرده اوستا گردآوردهٔ همین موبدان موبداست (پورداود. خرده اوستا ص۳۰-٤۱).

۲ـ گاتها ص ٥٤.

۳ـ گاتها ص ٤٨.

چنان دین و دولت بیکدیگرند / تو گویی که در زیر یك چادرند
نه بی‌تخت شاهی بود دین بپای / نه بی‌دین بود شهریاری بجای[۱].

بقول دینکرت اردشیر، هیربدان هیربد تنسر[۲] را بدربار خویش خواند، وویرا فرمود تا اوستارا مرتب سازد. مطهربن‌طاهرالمقدسی در کتاب‌البدء والتاریخ، جزء سوم ص ۱۵۵ (طبع پاریس۱۹۰۳م) پس ازذکرنام ملوك اشکانی آرد: «سپس دورهٔ ملوك‌الطوایف سپری شد، وسلطنت به بنی‌ساسان رسید. اول پادشاه ساسانیان اردشیربن بابك بن‌ساسان الجامع پسردارا بود.»[۳]. گردیزی درزین الاخبار، در(طبقهٔ چهارم، ملوك‌ساسانیان) گوید: «اردشیرالجامع بن بابك بن‌شاه ساسان... خویشتن‌را شاهانشاه نام کرد و «جامع» ازبهر آن خواندندی اورا که همهٔ دانایان پارس‌راجمع کردوفرمود تا کتابهای مغان که ضایع‌شده بودجمع کنند..»[۴] پسراردشیرشاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) نیزکار پدررا دنبال کرد وبدستور وی آنچه دراوستا، دربارهٔ

---

۱ - مفهوم همین گفتار اردشیر درضمن احادیث نبوی آمده (هرچندسنداین‌حادیث قابل‌تأمل‌است): احمدبن عمر بن‌علی نظامی‌عروضی‌درچهارمقاله نویسد: «پس پادشاه نائب امامست، وامام نائب‌پیغامبرو پیغامبر نائب خدای‌عزوجل، وخوش گفته‌دربن معنی فردوسی:
چنان دان که شاهی و پیغمبری / دوگوهر بود دریك‌انگشتری.

وخود سید ولدآدم میفرماید: الدین والملك توأمان - دین‌وملك دوبرادرهمزادند که‌درشکل ومعنی‌ازیکدیگر، هیچ زیادت ونقصان ندارند (چهارمقاله، باهتمام نگارنده چاپ سوم‌زوارص۱۸). ۲-تنسرازدانشمندان‌مشهورعهدساسانی‌است. مسعودی درمروج الذهب‌والتنبیه والاشراف ازوسخن‌میراند ومیگوید که وی از ابناء ملوك الطوایف‌بود. پدرش درفارس شهریاری داشته ولی تنسر ازآن چشم پوشید وزهد و تقوی برگزید ودرسط سلطنت اردشیرخدمات شایان کرد وکلیهٔ ملوك‌الطوایف ایرانرا بفرمانبرداری ازاردشیر دعوت کرد وخود درمسائل‌دینی‌وقوانین مدنی‌دارای‌تألیفات بوده‌است.مسعودی قسمتی ازنامهٔ اورا که ازطرف اردشیر بابکان بپادشاه طبرستان جسنفشاه(گشنسپ‌شاه) نوشته واورا باطاعت دعوت میکند ضبط کرده وهمهٔ آن‌نامه که یکی‌ازاسناد معتبرودلکش تاریخ ایرانست از روی ترجمهٔ ابن‌المقفع در تاریخ طبرستان بتوسط محمدبن حسن بن اسفندیار بفارسی‌ترجمه شده، وترجمهٔ‌این‌نامه جداگانه توسط آقای مینوی‌چاپ ومنتشر گردیده‌است. درسنت زرتشیان است که تنسر دررأس گروهی ازموبدان که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودندقرار داشته است. ۳ - پیرنیا. ایران باستان ج ۳ ص۲۵۶۷و۲۵۶۸. ۴- پیام‌نو۳:۰ ص۱۷. - همین مطلب در مقدمهٔ قدیم ارداویرافنامه (ارداویرافنامه بقلم نگارنده ص ۵۸ ببعد) آمده.

برخی ازمرزبانان دربرابر هجوم بیگانگان مقاومت میکردند وسرنوشت آنان در جنگ تعیین میشد، وگروهی نیز ناگزیردرخواست صلح کرده بپرداخت جزیه ملزم میگردیدند. با اینهمه ملت ایران یکباره مطیع نگشت، اغتشاش و آرامش متناوباً پدیدار میشد و پایداری در برابر نیروی مهاجم مدتی دراز ادامه یافت. یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی دست از کوشش برنداشت وهمواره درجمع سپاه میکوشیدتا شاید بتواند پیشرفت تازیان را متوقف سازد، ولی اعراب بدومجال توقف نمیدادند، و وی ناگزیر ازشهری بشهردیگر میرفت تادر نتیجهٔ خیانت امرا بدست آسیابانی در مرو کشته‌شد[1]. این واقعه بسال سی‌ویکم هجری مطابق ۶۵۲ میلادی اتفاق افتاد[2].

پس‌ازاین‌حادثه ایران‌ضمیمهٔ کشور تازیان گردید وحکام نواحی‌مختلف آن از جانب خلفا گماشته میشدند. ایرانیان محکوم ارادهٔ آنان بودند. صدمات ومشقاتی که مردم ایران از تازیان دیدند صفحات تاریخ را پر کرده است. بزرگترین آنها ضربتهای معنوی بود که برفرهنگ ایران واردآمد. سرجان ملکم درتاریخ ایران خود نویسد[3]: «پیروان پیغمبر عربی ازپایداری ولجاجی که ایرانیان در دفاع ملک ومذهب خویش‌نمودند چنان درخشم بودندکه چون‌دست یافتند هرچیزرا که‌موجب تقویت ملیت‌دانستند عرضهٔ‌تخریب وهلاک‌ساختند، شهرهاباخاک‌یکسان و آتشکده‌ها باآتش سوخته شد، وموبدان راکه مأمورمواظبت امور و مباشرت خدمات معبدها وهیکلها بودند ازدم تیغ گذراندند و کتب فضلای ملت اعم ازآنکه درمطلق علوم نوشته شده بود یا درتاریخ ومسایل مذهبی، باکسانی که اینگونه کتابها در تصرف ایشان بود در معرض تلف‌آوردند. عرب متعصب بجز قرآن درآن ایام نه کتابی میدانست و نه میخواست که بداند، موبدان را مجوس و ساحر میدانستند و کتب ایشان را کتب سحرمینامیدند. ازحال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب مملکتی‌مثل ایران چقدرازآن طوفان باقی‌خواهد ماند.»

اساساً درمیان خود اعراب اهل سواد بسیار کم بود،وباسوادان محترم نبودند

۱ــ رك: بخش چهارم بهرهٔ ۵.

۲ــ رك: تاریخ‌طبری (جزء ۳ص ۷۱ــ۷۶) ومروج‌الذهب مسعودی(جزء۱ص۲۳۹).

۳ــ رك: تجلیات روح ایرانی‌تألیف‌آقای ایرانشهر: چاپ تهران ص۳۵ــ۳۶.

ازدواجها وغیره .. واقدام بتطهیر و قربانیهامتکی نبود ، بلکه دارا بودن املاك ارضی ومنابع سرشاری که از طریق جرایم دینی و عشریه ، وصدقات و هدایا وصول میشد مؤید نفوذ آنان بود . بعلاوه روحانیت زرتشتی دارای نوعی استقلال وسیع بود ، و میتوان گفت که موبدان تقریباً دولتی درمیان دولت ایجاد کرده بودند »[۱]

موبدان کارهای عوام ورفتار خواص را مورد بازرسی قرار میدادند . رهبری اخلاقی و روحی ملت بویژه ثانیهٔ اول قرن ششم میلادی بدانان اختصاص داشت موبد زرتشتی معتقد بود که حکومت موظفست او را ضد مبدعان دینی یاری کند، وحکومت نیز کورکورانه تقلید میکرد و بدیهی است که بالنتیجه از اینهمه قدرت سوء استفاده‌های فراوان میشد .

درهمین عصر فرقه‌هایی ظهور کردند که کمابیش ازمزدیسنا نشأت یافته بودند: مذهب زروانی که درمیان طبقات اشراف رواج یافته ومعتقد بود که زروان اعظم پدر هرمزد (اهورامزدا) و اهریمن است[۲] ، دین مانوی که آیین مزدیسنا و دین مسیح و آیین بودا را درهم آمیخته بود، ودین مزدکی که یك نوع مسلك اشتراکی بشمار میرفت. اما بایددانست که همهٔ آنها در قدرت مرکزی روحانیت زرتشتی مستهلك گردیدند[۳].

حملهٔ عرب و نتایج آن پس از ظهور اسلام اعراب درصدد تسخیر ایران برآمدند . در رمضان سال ۱۳ هجری در جنگ بویب (نزدیك کوفهٔ کنونی) با ایرانیان روبروشدند . در این جنگ هردسته نیروی طرف را سنجید . سپس در جنگ قادسیه (رمضان سال ۱۴ هجری) وجلولا[۴] (سال ۱۸ هجری) ایرانیان شکستهای سخت خوردند و بالنتیجه عراق بتصرف تازیان درآمد[۵] وپس از جنگ نهاوند (سال ۲۱ هجری) که تازیان آنرا «فتح الفتوح» نامیده‌اند قدرت شاهنشاهی ساسانیان درهم شکست و راه برای فاتحان باز شد .

ازاین پس ، وضع مردم هرشهرستان بسته بتصمیم مرزبان (حاکم) آن بود .

۱– Christensen , Sassanides . p . 112 .

۲– Ibid . p . 114 sqq.

۳ – Dr . Gh . Sadighi, Les Mouvements Religieux Iraniens (Introduction .)

۴ – نزدیك حلوان . ۵ – مداین پایتخت ساسانیان در سال پانزدهم هجری تسخیر گردید.

اقطار ارض متفرق ساخت و لذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه‌ای مخفی و مستور مانده است که بهیچوجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن کشور بعد از ظهور اسلام در دست نیست.» باز ابوریحان در همان کتاب نویسد[۱]: «و چون قتیبة بن مسلم نویسندگان ایشان (نویسندگان خوارزمیان) را هلاك کرد و هربدان ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های آنانرا بسوخت، اهل خوارزم امی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکاء کردند و چون مدت متمادی گردید و روزگار دراز برایشان بگذشت امور جزئی مورد اختلاف را فراموش کردند و فقط مطالب کلی مورد اتفاق در حافظهٔ آنان باقی ماند.»[۲]

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرای خود نویسد[۳]: «و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او بنهاد، پرسید که «این چه کتابی است؟» گفت: «این قصهٔ وامق و عذراست. خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند» امیر فرمود که «ما مردم قرآن خوانیم، بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این کتاب در کار نیست، و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است.» فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا که تصانیف عجم و مغان باشد جمله را بسوزانند. از این جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند.»[٤]

نفوذ اسلام در ذهنهای مردم ایران طوری ریشه دوانید که خط قدیم (پهلوی) خود را نیز ترك کرده خط عربی را فرا گرفتند و تا چند قرن زبان عربی زبان رسمی حکومت گردید. کلمان هوار، دانشمند فرانسوی در کتاب تاریخ ادبیات عرب نویسد[٥]:

«اوستا که کتاب دینی ساسانیان و شکل جدید دین قدیم اهورمزدا بود، از میان برخاسته، آثاری از آن جز در چند آتشکده که استیلا کنندگان ایران (اعراب) در گوشه و کنار آن باقی گذاشته بودند، دیده نمیشد.

«زبان فارسی از رسمی بودن افتاد و تنها یك زبان مکالمه گردیده، از خصایص

---

۱ - ص ٤٨. ۲ - ترجمهٔ عبارات از علامهٔ مرحوم محمد قزوینی است که استاد پور داود درجلد دوم یشتها ص ۲۱-۲۳ نقل کرده‌اند. ۳ - چاپ لیدن ص ۳۰.

٤- بدیهی است که قول دولتشاه اگر مؤید نداشت، حجت نبود.

٥- C. Huart, Histoire de la litterature Arabe, 1902, p. 62.

وبلکه نوشتن‌را ننگ میشمردند چنانکه مورخ معروف‌عرب،الواقدی نویسد که‌در اوایل اسلام ازتمام قبیلهٔ قریش فقط ۱۷ تن نوشتن‌را بلدبودند وآخرین‌شاعر بدوی عرب ذوالرمه‌باسواد بودن‌خودرا پنهان‌میکردومیگفت‌قدرت‌نوشتن‌درمیان‌ما‌بی‌ادبی شمرده میشود[۱] . جاحظ در کتاب البیان والتبیین خود نقل کند که روزی یکی از امراء قبیلهٔ قریش کودکی‌را دید که بمطالعهٔ کتاب‌سیبویه مشغولست، فریادبرآورد: «شرم برتو باد! این‌شغل‌آموزگاران و گدایان است!» . درآن روزگار آموزگاری یعنی تعلیم اطفال درمیانهٔ عرب بسیار خوار بود ، زیرا حقوق آنان ٦۰ درهم بیش نبود، واین‌مزد درنظر ایشان بسیار ناچیزمیآمد [۲] .

عبدالرحمن‌بن خلدون [۳] در فصل معنون به «العلوم‌العقلیة واصنافها» گوید :

« وقتی که کشور ایران (بدست عرب) فتح شد کتب بسیاری درآن سرزمین بدست تازیان افتاد . سعدبن ابی‌وقاص (سردارعرب) بعمربن الخطاب درخصوص‌آن کتب نامه نوشت و درترجمه کردن‌آنها برای مسلمانان رخصت خواست ، عمر بدو نوشت که‌آن کتب را درآب افکنند چه اگرآنچه درآنهاست رهنمایی‌است خداوند مارا برهنماتر از آن هدایت کرده است ، و اگر گمراهی است خدا مارا از شرآن محفوظ داشته . بنابراین‌آن کتابهارا درآب یا درآتش افکندند و علوم ایرانیان که درآن کتب مدون بود ازمیان رفت وبدست ما نرسید.» [٤]

ابوریحان بیرونی [٥] دربارهٔ خوارزم ، درآثارالباقیه نویسد [٦]: « وچون قتیبة‌بن مسلم دوباره خوارزم را ، پس‌ازمرتد شدن اهالی آن فتح کرد ، اسکجموك را بر ایشان‌والی گردانید . وقتیبه‌هر کس‌را که خط خوارزمی‌میدانست‌وازاخبارواوضاع ایشان آگاه بود وازعلوم‌آنان مطلع ، بکلی فانی ومعدوم الاثر کرد،وایشان را در

۱ـ تجلیات روح ایرانی ص ۳٦ـ۳۷ . ۲ـ تاریخ ادبیات تألیف آقای دکترصورتگر ازانتشارات مؤسسهٔ وعظ وخطابه ص۱۰ . ۳ـمتولدبسال ۷۳۲ درتونس‌ومتوفی بسال ۸۰۸ در قاهره . ٤ ـ یشتهاج ۲ ص۲۰ . ابوالفرج بن العبری در مختصر الدول وعبداللطیف بغدادی درکتاب الافادة والاعتبار وقفطی درتاریخ الحکماء(درشرح حال یحیی النحوی) وحاجی خلیفه در کشف الظنون ودکترصفا درتاریخ علوم‌عقلی‌ازسوختن کتب اسکندریه توسط عرب سخن‌رانده‌اند ، ولی شبلی‌نعمانی‌دررسالهٔ بعنوان« کتابخانهٔ اسکندریه» (ترجمهٔ سیدمحمدتقی‌فخرداعی. تهران ۱۳۳٥) وهمچنین آقای مینوی(سخن ٤:۷ص٥٨٤) این‌قول‌را رد کرده‌اند . ٥ـ متولدبسال۳٦۲دربیرون (خوارزم)ومتوفی بسال٤٤۰ هجری درغزنه . ٦ـ ص۳٥ـ۳٦.

و فارابی و بیرونی ومحمدبن زکریای رازی وغیرهم با ده هزاران تألیف مهم (البته ۹۹ درصد بعربی) بظهور آمدند و تمدن بسیار درخشان اسلامی قرون ۲ تا ۷ اسلام، که شاید پس از یونان وروم بزرگترین وعالی ترین تمدن دنیا باشد، بوجود آمد...»[۱]

از آغاز تسلط عرب، ایرانیان ازلحاظ دیانت ناگزیر بودند یا قبول دین اسلام کنند ویا جزیه بپردازند. درنتیجه آنان بسه بخش تقسیم شدند:

مهاجرت پارسیان

۱ - گروهی از پیروان آیین باستانی یعنی بهدینان نخواستند دست از آیین نیاکان بردارند، وازسوی دیگر تحمل فرمان‌برداری بیگانه و پرداخت جزیه را نیز نداشتند، ازاینرو ترك دیار را برترك کیش و آیین برتری دادند، و نخست سربکوه و بیابان نهادند. در سالهای دراز کوههای خراسان، پناهگاه آوارگان بود تا آن سامان نیز بچنگال دشمن درآمد، بناچار از آنجا هجرت گزیدند.

گروهی از ایرانیان بسوی چین رفتند. بارها در سالنامه های چین از وجود مهاباد (موبد) درشهر کانتن اسم برده میشود[۲]. مسعودی[۳] در تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکده های بسیار درچین سخن میراند. شاید مراد همان زرتشتیانی باشند که همراه پسر یزدگرد بچین رفته‌اند، وسالنامه‌ها از آنان خبرمیدهد:

بقول چینیان یسه‌سه Yessessé (یزدگرد) ازپسر آسمان، امپراتور تای‌تسونك Tai Tosung مدد خواست و او امتناع کرد. پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان دسته‌دسته ازوطن خودمهاجرت کردند، گروهی نیز باپسر یزدگرد بنام پیلوسه Pilussé (پیروز) بتخارستان که آنوقت متعلق بچین بود پناه بردند. درسال ۶۶۲ میلادی امپراتور اورا بشاهی ایران شناخت ودر سال بعد پیروز بچین رفت وجزو سرداران مستحفظ مخصوص امپراتور گردید. درسال ۶۷۷م. درمحلی موسوم بچانگ‌نگان Cang-ngan[۴] آتشکده‌ای ساخت ودرهمین سال بمرد. پسرش نی‌نیسه Ni-Nissé (نرسی) درخدمت امپراتور بماند، و پس از چندی این شاهزاده بالشکری همراه یکی از سرداران

۱- سیدحسن تقی‌زاده، خطابهٔ «تحولات اجتماعی ومدنی ایران در گذشته» در انجمن روابط فرهنگی ایران وانگلیس. تهران ۱۳۳۵.

۲- کانتن Canton درجنوب چین، پایتخت ایالت کونانگ‌تونگ Konang Tung وجمعیت آن نهصد هزارتن است. ۳- در قرن چهارم هجری میزیسته.

٤- Andrees Handatlas, s. 480 (Tschang-ngan).

یک زبان ادبی چیزی جز آن باقی نمانده بود . ایرانیان فقط بزبان عربی می نوشتند . تأثیرزبان عربی‌طوری ثابت ومحکم ماند که تا امروز زبان فارسی خود را از نفوذ آن نتوانسته‌است برهاند[۱].

صدمات تازیان منحصر بدینها نبود . آنان از بادهٔ آن همه ثروت و گنجینه‌های رایگان که از ایران برده بودند مست ومغرور گشته خود را بالاتر و زبردست تر قراردادند و برخلاف اصول اسلامی باصل و نسب وتقدم خود دراسلام افتخار کردند، افراد امم دیگرمیبایست‌خودرا بیکی‌ازقبیله‌های تازیان منسوب کنند وبعبارت‌دیگر ازموالی و بندگان‌آن‌قبیله‌باشند تا بتوانند حقوق خود را محفوظ دارند . عرب تا بدانجا تعصب جاهلیت را احیاء کرد که ایرانیان‌را پست وخوارشمرده نام پادشاهان باعدل وداد ایرانرا بزشتی‌یاد میکرد[۲] .

نتایج اسلام

شکی‌نیست که حملهٔ عرب نتایج نیکوهم دربرداشته است : «آیینی نودارای‌محاسن واصول‌عدالت وقوانین منظم‌آورد ، وانتشاراسلام درایران روح تازه وایمان قوی‌تری دمید که دومایهٔ مطلوب نیز براثرآن باین دیار آمد : یکی زبان بسیار غنی و پرمایه ووسیع یعنی‌عربی بود .. این زبان وقتی که بایران‌آمد ، وبتدریج بازبان لطیف ونغزودلکش آریایی و تمدن ایرانی‌ممزوج و ترکیب شد و جوش‌کامل خورد وبوسیلهٔ سخنوران بزرگ ایرانی‌قرون چهارم و پنجم وششم وچند نفربعدازآن سکهٔ فصاحت کم نظیرخورد ، برای مازبانی بوجود آورد که لایق بیان‌همهٔ مطالب گردید ونمایندهٔ درخشان‌آن سعدی وحافظ وناصر- خسرو و امثال‌آنها هستند ... دیگری علوم ومعارف و تمدن بسیار عالی پرمایه‌ای بود که بوسیلهٔ ترجمه‌های کتب یونانی وسریانی‌وهندی بزبان عربی درمشرق‌اسلامی وقلمروخلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخرقرن سوم بین مسلمین آشنا بزبان عربی وبالخصوص ایرانیان انتشاریافت ... ازاقیانوس بی کران علوم وفنون وآداب وحکمت یونانی‌نسبةً کم کتابی- که‌درقرن دوم موجودبود- ماند که مسلمین ترجمه نکردند .. براثرآن ترجمه‌های عربی از یونانی علم وحکمت وهمهٔ فنون چنان در ممالک اسلامی‌ومخصوصاً درایران رواج یافت که هزاران عالم نامدارمانندابن‌سینا

---

۱ - تجلیات روح ایرانی ص ۳۷ .

۲ - تجلیات روح ایرانی ص ۳۹ .

مقام وجای وباغ و کاخ وایوان همه بگذاشتند از بهر دینشان ،
بکوهستان همی ماندند صد سال چوایشانرا بدینگونه شده حال ...

پس از چندی که مسلمانان بکوههای خراسان[۱] نیز دست یافتند، زرتشتیان بجزیرهٔ هرمز شتافتند[۲]:

ابا دستور و بهدین یگانه بسوی شهر هرمز شد روانه[۳]،
در آن کشور چوسال آمده و پنج ز دروندان[۴] کشیده هریکی رنج...

در این جزیره نیز ازلشکریان عرب بتنگنا افتاده بسوی هندوستان ازراه دریا مهاجرت کردند:

زن و فرزند در کشتی نشاندند بسوی هند کشتی تیز راندند.

[دنبالهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش]

ازروی قراین تاریخی باثبات رسیده است(رك. ایرانشاه. پورداود. مقدمه).

قصهٔ سنجان درجلددوم «روایات» پارسی ص ۳۴۳-۳۵۴ درج شده ، ونیزدرزمرهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست(فهرست بلوشه. نسخ زرتشتی ص ۸۵ و ۱۰۶). ترجمهٔ لاتینی قصهٔ سنجان که دراول ژوئیهٔ ۱۷۵۹ بپایان رسیده نیزدر کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است (فهرست بلوشه ص ۱۰۷).

۱ ـ یاقوت درمعجم البلدان نوشته : خراسان ازطرف عراق تا آزادوار بیهق کشیده میشود وازطرف هند تخارستان وسیستان و کرمان حدود آنست، وبنابراین در آن هنگام بسیاروسیعتر ازحدود امروزی بوده است (رك. برهان قاطع مصحح م. معین«خراسان»). ازخطبهٔ عروسی پارسیان که درجزوخرده اوستا موجوداست، وهنوزهنگام عقد،موبدان آنرامیسرایند، بخوبی برمیآید که پارسیان ازخراسان مهاجرت کرده اند، چه درین خطبه که بزبان گجراتی(اشرواد) وپهلوی (پتمان پتوندی) یعنی پیمان وصلت یا «پیمان نامه» گویند درجزومهریهٔ عروس از زرسرخ نیشابوریاد میشود. این خطبه یاعقدنامه بی شك از عهد ساسانیان باقی مانده است (ایرانشاه. ص ۷).

۲ ـ یاقوت درمعجم البلدان نوشته : جزیرهٔ هرمز بندر کرمانست و کلیهٔ مال التجارهٔ هندوستان ازاین بندر وارد کرمان وسیستان وخراسان میشود .

۳ ـ پیشوایان دین را دستورو موبدوهیربد میگویند ودیگرطبقات رابهدین .

۴ ـ دروند (بضم اول) فقط در ادبیات زرتشتی استعمال میشود . دراوستا درگونت dregvant بمعنی شریر وخبیث ودروغزن آمده. رك.

P. Horn, Grundriss der Neupersischen Etymologie, s. 272.

ورك . برهان قاطع مصحح نگارنده: دروند .

امپراتور بطرف ایران حرکت کرد تا تخت و تاج اجداد خویش را بازستاند. چون سردار چینیان باشاهزادهٔ ایرانی نساخت، ناچاروی درسال ۷۰۷م. دوباره بچین برگشت و دردربار امپراتور موظف بود. درسال ۷۵۰م. - یعنی دراوایل خلافت بنی عباس - باز یك دسته از ایرانیان بمهاجران ایرانی چین ملحق گردیدند. بدیهی است که وجود زرتشتیان در چین بواسطهٔ شهزادگان ایرانی بیشتر از وجود مهاجران هندوستان شهرت یافته‌است[1].

اما گروه دیگرازایرانیان، ازخراسان بسوی جزیرهٔ هرمز و خلیج فارس حرکت کردند وچندی درآنجا بسر بردند، ولی بازدشمن مهلت نداد؛ ناگزیرایران - میهن نیاکان خودرا - بدرود گفته رهسپاردیارهندشدند. شرح این مسافرت در داستانی منظوم بنام (قصهٔ سنجان) ذکرشده[2]، درآن منظومه آمده‌است: ایرانیان،

۱- ازاینرو مسعودی از آنان یاد میکند ولی ازمهاجران هند نامی نمیبرد. باید دانست که تنها زرتشتیان نبودند که از جور اعراب هجرت گزیدند بلکه عیسویان ایران نیز بهرجا که توانستند فرار کردند (رك: ایرانشاه. پورداود ص ۱۰-۱۱).

۲- این رساله منظومهٔ مختصریست بنظم پارسی نسبهٔ قدیم و مشهور به «قصهٔ سنجان» ومشتمل برحوادث مهاجرت پارسیان بهند. سرایندهٔ آن بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیارسنجانا میباشد(سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان و «الف» در زبان گجراتی مانند «ی» درفارسی وعربی علامت نسبت‌است، سنجانا یعنی منسوب بسنجان و اهل سنجان). بهمن پور کیقباد از خاندانی بنام ودانشمند بود. قصهٔ سنجان ازروی سنت پارسیان که اززمان دیرین تاریخ مهاجرت خودرا سینه بسینه نقل میکردند، اززبان دستوری دانا وبزرگ که سمت استادی برناظم داشته(سراینده نام اوراذکر نمیکند) برشتهٔ نظم کشیده شده ودرخردادروز (ششم)ازفروردین ماه سال نهصدوشصت ونه یزدگردی مطابق سال ۱۶۰۰ میلادی بپایان رسیده. قدیمترین نسخهٔ خطی قصهٔ سنجان که اکنون دردستست بخط هیربد داراب پسرهرمزدیار پسرقوام‌الدین پسر کیقباد سنجاناگرد آورندهٔ روایت درسال ۱۰۶۱ یزدگردی مطابق ۱۶۹۲ میلادی نوشته شده. این قصه ارزش ادبی ندارد، چه اشعارش بسیارسست وناپخته‌است وپیداست که زبان پارسی نزد زرتشتیان هند، پس از گذشتن نهصد سال ازلطافت اصلی خود دورشده بگونهٔ دیگری درآمده‌است. بهمن کیقباد خودشاعر نبود ولی بمنظور آنکه داستان مهاجرت آسانتر بذهنها سپرده شود وپارسیان آنرا بخاطر سپارند بنظم آن پرداخته. خود گوید:

خجل گشتم زخامی سخنها ندارم بهره‌ای زینگونه فنها.

اما چون قصهٔ سنجان یگانه سند تاریخی‌است، خاورشناسان اروپا وپارسیان هند در موضوع مهاجرت آنرا مورد توجه واستفاده قرارمیدهند وصحت مطالب آن با اندك تفاوت

چنین حکم قضا شد هم از این پس | سوی سنجان رسیدند آن همه کس.

راجهٔ ۱ محل (جادی رانه)۲ نام داشت. نماینده‌ای از ایرانیان نزد راجه رفت وازاو درخواست تا درقلمرو خود پناهگاهی بدانان سپارد :

مر او را نام جادی رانهٔ بود | سخی و عادل و فرزانهٔ بود،
اباهدیه به‌پیشش رفت دستور | که‌اندرعلم‌ودانش‌بود مشهور.

نخست‌راجه ازلباس‌وآلات‌جنگ آنان‌بترسیدوبرای‌تاج وتخت‌خودبیندیشید. دستوربدو اطمینان داد که از آنان گزندی بملك وی نرسد:

همه هندوستان را یار باشیم | سر خصمات را هرجا بپاشیم،
یقین‌دانی که مایزدان پرستیم | برای دین زدروندان برستیم.

راجه ازدین و آیین آنان پرسید، وپس از آن بایشان اجازهٔ اقامت داد بشرط آنکه بزبان‌ایرانی‌سخن‌نگویندوزنانشان بلباس هندوان درآیند وآلات‌جنگ‌راازخود دور کنند ، و درهنگام شام مراسم عروسی‌خود بجای آورند . دستور همه را پذیرفت وازطرف‌راجه زمینی بدانان اعطاشد که سراسر جنگل‌وبیابان وویران‌بود، ایرانیان‌آنجا را آباد کرده «سنجان» نام دادند :

مر اورانام سنجان کرد دستور | بسان ملك ایران گشت معمور.

پس از چندی دیگر باره دستور نزد راجه شتافت ودرخواست رخصت برای ساختن‌آتش بهرام کرد. پس‌از اخذ اجازه‌آتش‌بهرام، که در کشتی‌نذر کرده‌بودند، برافروخته شد وآنرا «ایرانشاه» نام نهادند. کارایرانیان درسنجان بواسطهٔ آلات و ابزاری که ازخراسان باخودآورده‌بودند بالا گرفت، بخوشی وآسایش‌چند صدسال درآنجا گذراندند ۳.

پارسیان پس‌ازسیصدسال اقامت درسنجان ، بشهرهای دیگر گجرات‌پراکنده شدند.درآن‌روزگارها نزاعها ومشاجرات بسیارروی‌داد . امروزدرشهرهای مهم‌هند

---

۱ ـ امرا وپادشاهان نواحی جزء هند بنام راجه یا راجا مشهورند.

۲ - Jadi Rana (ایران واهمیت آن. بلسارا. ص۳۸).

۳ ـ زرتشتیان‌هندوستان، چندقرن پس‌ازورودبهند ، درکوه کنهری Kanheri که در۲۵ میلی بمبئی واقع‌است، پنج کتیبهٔ پهلوی از خود بیادگار گذاشته‌اند.

چو کشتی سوی هند آمد یکایك بدیب ۱ افتـاد لنگر دار بی‌شك .
در آن بودند بهدین نوزده سال شده آخر منجم زد یکی فال ۲ .

منجمان و موبدان صلاح دیدند که از آن سرزمین گذشته بدیار گجرات شتابند، ناگـزیر کشتیها بدریـا انداخته بادبانهـا برافراشتند و روانه شدند. پس از چندی دریانوردی دچار طوفانی سهمگین گشتند، همه دست ستایش بسوی خداوند درازو نذر کردند که اگر از مهلکه جان بدر برند و بکنار رسند آتش بهرام برافروزند۳. دعاها مستجاب شد و تلاطم دریا فرو نشست :

ز یمن آتش بهرام فیروز از آن سختی همه گشتند بهروز.
کشتیها بسنجان رسید ۴.

---

۱ - دیب جزیره‌ایست در خلیج عمـان ، درجنوب شبه جزیرهٔ Kathiavar ، مساحتش ۲۰ میل مربع وسکنهٔ آن ۱۹۰۰ تن است(ورك. دیب ، در برهان قاطع مصحح نگارنده).

۲ - بلاذری (متوفی بسال۲۷۹) نویسد: بن‌مسعود پس از فتح جیرفت ومطیع ساختن کرمان بسوی‌خواف شتافت، گروهی از ایرانیان که بدانجا مهاجرت کرده بودند درجزیرهٔ هرمز ایستادگی کردند.عاقبت سردارعرب بر آنان چیره‌شد وبسیاری از آنان ازراه دریا فرار کردند و برخی بسوی مکران‌شتافتند ودسته‌ای بسیستان‌روی‌نهادند. جزیرهٔ هرمز که مشهور بمغستان است شاید ازهمان اوقات که پناهگاه زرتشتیان گردید بدین نام موسوم شده باشد .

۳ - آتشکده‌های بزرگ و یا « درب مهر»های مهم را آتش بهرام (ورهرام) گویند وآنها بمنزلهٔ Cathédrale های‌عیسویان میباشند ـ رك. بخش چهارم‌بهرهٔ۲.

٤ - سنجان هندوستان، شهری که زرتشتیان در آنجا رحل‌اقامت افکندند، یادآور سنجان ایرانست. یاقوت در معجم‌البلدان از چهارسنجان که همه درخراسان قدیم‌واقع‌بود سخن رانده‌است: نخست نام قلعه‌ایست دردروازهٔ مرو که‌آنرا (درسنگان) نیزمیگفتند. دوم محلی‌است درباب‌الباب دربند ـ سوم جایی‌است نزدیك نیشابور ـ چهارم قلعه‌ایست درخواف. (نیزسنجان Senejân نام دهی‌است‌نزدیك‌سلطان‌آباد(اراك)درسرواه اراك بملایر)، اگر بگوییم که نورسیدگان خراسانی باین‌گـوشهٔ هندوستان، نام شهراصلی خویش‌را داده‌اند چندان بخطا نرفته‌ایم، چه‌آتشکدهٔ خودرا نیز که بلافاصله پس‌ازورود ساختند ، بیاد کشورویران‌شدهٔ ایران وپادشاه ناکام‌آن «ایرانشاه» خواندند. مستشرق معروف امریکایی جکسن نویسد : زرتشتیان در سال ۷۱٦ میلادی یعنی‌٦۵ سال پس‌از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند و٦۰ سال دیگر یعنی درسال ۷۷۵ بازدستهٔ دیگری‌بآنان ملحق شد.

و آرزوها از پس پرده بیرون آمده خود نمایی میکرد، گویی روح قدیم ایران در برابر چشم آنان مانند پریان خیالی نمودار میگشت و با ایشان درد دل میگفت و آنانرا قوت قلب می بخشید و تسلی میداد.» ۱

در اغانی آمده ۲: ابن المقفع پس از اسلام آوردن، روزی از مقابل آتشکده‌ای میگذشت ، بدین بیت احوص تمثل جست :

یا بیت عاتکة الذی اتعزل　　　حذر العدی وبه الفؤاد موکل۳.

در قرون نخستین اسلام تا قرن پنجم ، دین زرتشتی در ایران هنوز بسیار رایج و عدهٔ پیروان آن کیش زیاد بود. در کتب جغرافی عربی و مخصوصاً در احسن التقاسیم مقدسی و مسالک الممالک اصطخری از کثرت مجوس در ولایت پارس و فراوانی آتشکده ها در آن دیار و همچنین در ولایات دیگر ایران مکرر سخن رفته است۴. بدیهی است که در نتیجهٔ رسوخ کامل اسلام در اقطار و اکناف کشور و رنجهای بیشماری که پیروان آیین مزدیسنا وارد میآمد، روز بروز از عدهٔ آنان کاسته گردید تا بدین درجه رسید که اکنون شاهد آنیم. امروز بخش اعظم زرتشتیان در یزد و کرمان اقامت دارند.

از این ابیات ناصر خسرو(۳۹۴-۴۸۱) برمیآید که زرتشتیان در عصر او، برای تشخیص از مسلمانان ، شاره‌ای بر دوش می افکندند:

در بلخ ایمنند ز هر شری　　　میخوار و دزد و لوطی و زن باره،
ور دوستدار آل رسولی تو　　　از خانمان کنندت آواره .
زیشان برست گبر و بشد یکسو　　　بر دوخته رگو بکتف شاره.
رست او بدان رگو و نرستم من　　　برسر نهاده هیجده گز شاره ۵.

پرد مناش در « تاریخ تمدن ایران » تحت عنوان «پایداری مزدیسنا در برابر اسلام» نویسد ۶:

«درهم شکستن امپراتوری ساسانی بدست اعراب مسلمان بهیچوجه نتوانست روح ایرانی و دین مزدایی را بکلی منهدم سازد. ایرانیان بقایای تمدن پاك و بی آلایشی را که بزودی در دامن دین جدید شکفته می شد تقدیم عالم اسلام کردند: بزرگترین

۱- تجلیات روح ایرانی ص۳۰.　۲- ج ۱۸ ص ۱۹۹.
۳- محمد قزوینی. وفیات معاصرین.(مجلهٔ یادگار ۵:۳ ص۷۰). ۴- مجلهٔ کاوه دورهٔ جدید شمارهٔ ۱ ص۱۲ ح.　۵- دیوان ناصرخسرو ص۳۸۶.　۶- بهمکاری جمعی از دانشوران ایرانشناس اروپا. ترجمهٔ جواد محیی ، ص ۲۶۸-۲۷۲ (باتصرف مختصر).

مشاغل مهم علمی، صنعتی و تجاری را پارسیان در دست دارند[۱].

از آغاز مهاجرت، این گروه وفادار که بنام «پارسیان» خوانده میشوند آداب و شعایر دیرین ملی خود را محفوظ داشته در اجرای مراسم و آیین پیشینیان خویش چیزی فرو گذار نکرده‌اند. باوجود این جدایی همیشه ایران را میهن اصلی خود میدانند، و آزادی و پایداری آنرا میخواهند و از اظهار محبت و وفاداری بدان خودداری نمیکنند و هنوز چشم براهند که روزی بیاید تا مانند مرغان دور از آشیان، خود را در آغوش کشور باستانی و مرز و بوم ساسانی بیفکنند[۲].

زرتشتیان ایران

۲- گروه دیگر از ایرانیان که با حفظ آیین مزدیسنا در میهن خویش باقی ماندند، ناچار متحمل رفتارهای خشن و ناشایست ملت غالب و هم میهنان خود گردیده همواره مورد تحقیر و اهانت و مجبور بنهفتن عقاید و آیین اجدادی خویش بودند و در اجرای آداب و مراسم دینی آزادی نداشتند و روزگار بتلخی میگذرانیدند. مؤلف تاریخ سیستان گوید[۳]: «زیاد ابن ابیه ربیع را معزول کرد از سیستان، و عبیدالله بن ابی بکره را بسیستان فرستاد. (آمدن عبیدالله ابی بکره بسیستان اندر سنهٔ احدی وخمسین) واو را فرمان داد که چون آنجا شوی شابور همه هربدان[۴] را بکش، و آتشهاء گبرکان برافکن. پس او بسیستان شد برین جمله، ودهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل...» [۵].

میشله[۶] مورخ نامی فرانسه حال ایرانیان آن دوره را اینگونه توصیف میکند:

«چون شب فرا میرسید اعضای خانواده گردهم می آمدند و روزهای گذشتهٔ خود را باحسرت و سوگواری یادآوری میکردند، دلها بجوش و خروش میآمد. رازها

۱- رك. ایرانشاه تألیف آقای پورداود، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی- چاپ بمبئی. آوریل ۱۹۲۵ ص ۱-۱۵.

۲- تجلیات روح ایرانی ص۲۹-۳۰، برای اطلاع از شرح احوال زرتشتیان هندوستان، رك. قصهٔ زرتشتیان و بیان آتش بهرام نوساری، بمبئی ۱۹۳۳.

۳- ص۹۲. ٤- کذا، وشاید «شابورمه موبدان» باشد، زیرا شابور ظاهراً اسم خاص است نه لقب، ومعلوم هم نیست که رؤسای هیربدان ملقب به «شابور» بوده‌اند. وبنظر میرسد که شابور بزرگ هربدان ومغان سجستان بوده است (بهار) قس. مسمغان (مصمغان) = مه مغان.

۵- مسلمانان سیستان مانع اجراء این اعمال شدند.

٦- Michelet, Bible de l'humanité.

یا «مفاوضهٔ فرزانه و فرزانگی» که جواب گوی مسألهٔ جبر و تفویض بوده و مسألهٔ ابدی و سوزانی است که در الهیات اسلامی جای برجسته‌ای برای خود دارد.

حال این سؤال پیش میآید که آیا وجود عقاید مزدایی و احساس ضرورت مبارزه با آن، درمیان مسلمین زمینهٔ تجسسات فکری و فلسفی را که قرآن مایه‌ای از آن بدست داده بود فراهم ساخته‌است؟

درقرآن به پیدایش شر و مبنای گناه بشر اشاراتی رفته‌است. آیین مزدایی باین مسأله پاسخ آسان و اصولی خاصی میدهد، بدین معنی که «شر» را بوجودی دربرابر خدا نسبت داده و آنرا نیز چون خدا قدیم و ازلی معرفی میکند. بی گفتگو «روح شر» ازحیث نیرو و عظمت بپای خدا نمیرسد و بالاخره در برابر وی با شکست مواجه میگردد، بااین‌حال دربرابر خدا چون مانعی پیدا شده و اعمال آنرا محدود میسازد. پاسخی که آیین مزدایی بمسألهٔ «خیر و شر» میدهد لااقل این نتیجه را دارد که خدا را ازمسئولیت «بدیهایی» که درجهان می بینیم مبرا میسازد.

دربسیاری از آثار مزدایی آن عصر این «تم» تکرار شده‌است. در «دینکرد» نصف بیشتر مطالب وقف دفاع از ثنویت دربرابر یکتا پرستی مطلق ادیان کلیمی، مسیحیت و اسلام است. اگردر کتاب مزبور یا آثار دیگر بصراحت از اسلام و پیامبر آن سخن بمیان نمیاید، دلیل آنرا جز بررعایت جانب احتیاط نمیتوان نسبت داد. بااین حال نظریات خاص مسلمانان شدیداً مورد حمله قرار گرفته‌است. دریکی از آثار مزدایی بنام «شکند گمانیك ویچار» یعنی (حل نهائی شکیات) اثر نویسنده‌ای بنام «مردان فرخ» جزئیات نظریات مسلمین و کتابهای دینی ادیان سه گانهٔ فوق با حرارت تمام مورد حمله و استهزا قرار گرفته است. اگر باین مسأله توجه شود که در بحبوحهٔ قرن دهم میلادی اقلیت نیرومندی ازز رتشتیان ساکن «کازرون» شیراز بوده و حاکم شهرمز بور نیز شخصی زرتشتی بوده و مسلمانان را تحت تعقیب وشکنجه قرارمیداده است، هرگز از شدت حملهٔ «مردان فرخ» دچار شگفتی نخواهیم شد.

البته اغماض وضعف مخدومان نوظهور نمیتوانست تا مدتهای مدید ادامه یابد. جوامع زرتشتی هرروز بیش‌ازپیش از زندگی در محیطی سراپا تحقیرآمیز و تحت فشار مالیاتهای خرد کننده بجان میآمدند. از اوایل قرن هشتم میلادی مهاجرت دسته

متفکرین اسلام ایرانی، و برجسته‌ترین نمونهٔ هنر اسلامی از معماری تا کوزه گری دارای خصلت ایرانی است. اسلام از راه فلات[1] ایران بآسیای مرکزی و سرزمین اقوام ترك ومغول و چین راه یافت. ولی باید در نظر داشت که ایران بیك‌بار و تمام و کمال رنگ اسلام نپذیرفت پایداری آیین مزدایی در برابر اسلام بهیچوجه مورد تردیدو انکارنتواند بود. فاتحان در وهلهٔ اول بهیچوجه نتوانستند تمام مخالفین اسلام رابیك ضربت ازپیش بردارند. اعلان جنگ «قرآن» علیه مشرکین شامل حال تمام فرق غیرمسلمان نبود. در کتاب آسمانی مسلمانان باهل کتاب بانظر دیگری می‌نگریستند. بناباخبار واحادیث «مجوسان» نیز گاهی درزمرهٔ اهل کتاب محسوب شده[2] و منشأ تعالیم پیامبر آنان الهام آسمانی ذکر شده است. ازاینرو پیروان ادیان دیگر با تعهد پرداخت مالیات سرانه‌ای بنام «جزیه» از هر تعقیب و مجازاتی مصون می‌شدند. گاهی حفظ احترام امکنهٔ مقدسه یا پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان غرامت شرط تسلیم فلان یا فلان شهر بود.

مورخین وجغرافی‌دانان عرب که نوشته‌هایشان ازمهمترین منابع تاریخی بشمار میرود از شهرها و آتشکده‌های زیادی که هنوز درقرون سوم و چهارم (هجری) پابرجای بوده‌است سخن میرانند. دراین معابد و آتشکده‌ها مسلماً عدهٔ زیادی موبدان و روحانیون بانجام تکالیف دینی می پرداخته‌اند. ازطرفی درجهٔ اهمیت آنها بحدی بوده‌است که درمدارك تاریخی از آنها نام برده‌اند.

آیین مزدایی همواره برای انجام‌دادن آداب دینی احتیاج بوجود روحانیون تعلیم دیده‌ای دارد. دستگاه دینی مزدایی مدت مدیدی برای خدمت بگروه معدودمزداییان وجلب کسانی که دچار تردید و تزلزل شده ویا بسوی آیین فاتحین گرایش یافته‌بودند فعالیت می‌نمود. درسدهٔ نهم ودهم میلادی زرتشتیان بتهاجم قلمی پرداخته و بتدوین ونگارش متون پهلوی ساسانی همت گماشتند.

متون مزبور در بارهٔ جهان بینی « ثنوی » و عبارتند از « زند اکاسیه » که معمولا بنام بندهشن[3] وفصول « زات سپرم» که ترجمهٔ خلاصه‌ای از آنست، بالاخره مجموعهٔ سنن فلسفی ـ دینی واز آن جمله تمایلاتی که از اصول اوستا کمی دوراست

۱ـ مراد « نجدایران » است (م.م.) ۲ـ رك. عنوان « آیات واحادیث » درهمین کتاب.
۳ـ یعنی اصل ومبدأ آفرینش.

بسیاری از کتابهای آنان از بین رفته و یا نصیب دانشمندان اروپا و هند شده است.

امروز نیز مانند دورهٔ حیات «آنکتیل دو پرون» برای کسب اطلاعات دربارهٔ آیین مزدیسنا باید راه «بمبئی» یا «نوساری» را در پیش گرفت، و برای آشنایی با ادبیات عتیق ایران بپاریس و کپنهاک مراجعه نمود.

علمای امروزی ایران نیز که بیش از پیش نسبت بآیین ایرانیان پیش از اسلام ابراز علاقه میکنند، برای بررسی آن در خود ایران از امکانات بسیار نا چیزی برخوردارند.

تاکنون «پارسیان هند» بدانشمندانی که آیین زرتشتی را مورد مطالعه قرار داده‌اند، کمکهای ذیقیمتی نموده‌اند. آنها بتشویق مورخین از قبیل «هلوگ» آلمانی و «وست» انگلیسی و «دارمستتر» فرانسوی بانتشار متون مهم مزدایی همت گماشته و نسخه‌های متعددی از آنها را بکتابخانه های اروپا و آمریکا هدیه کرده‌اند. سعی و کوشش پارسیان هند فقط محدود بنشر مسایل فقه واصول نبود بلکه در سایهٔ جد وجهد آنان آیین مزدایی زمینهٔ تازه‌ای برای رشد وتوسعه پیدا کرده ومرحلهٔ نوینی در حیات آیین باستانی ایران پدید آمده است: ثنویت با نرمش خاصی بمیدان آمده و «هرمزد» را بصورت خدای واحد و مهربان معرفی نموده‌است. روز بروز آداب دینی و عرف وعادات زرتشتیان جنبهٔ اخلاقی ومعنوی بخود میگیرد. روح باستانی «گاتها» که دراثر خشونت و ناهنجاری ازدست رفته بود، بصورت اصلی خود تجلی میکند. باین ترتیب پارسیان هند امروزه پیشروترین جناح و یگانه جماعتی که ازقید فرقوی رهایی یافته‌اند، محسوب شده وخود را وارث شایستهٔ سنت «هند واروپایی» باستانی که تاریخ آن حتی تا زمانهای «ودا» و پیش از «اوستا» نیز میرسد، معرفی میکنند.

ایرانیان مسلمان

۳- اما ایرانیانی که بدین اسلام در آمدند، از آغاز ظاهراً از نعمت آزادی و برادری که میوه های شیرین آن دین حنیف بود برخوردار بودند[۱]، ولی همینکه حرارت انقلاب سیاسی روی بخاموشی گذاشت ودورهٔ چهارخلیفهٔ اول بپایان رسید و زمام امور بدست بنی امیه افتاد،

---

۱ - در تاریخ سیستان (ص ۹۱ آمده) : «آمدن ربیع الحارثی بسیستان بعمل درسنهٔ ست واربعین- ربیع بیامد بسیستان وسیرتهاء نیکو نهاد، ومردمانرا جبر کردند تا علم وقرآن وتفسیر آموختند، وداد وعدل فرو نهاد و بسیار گبر کان مسلمان گشتند از نیکویی سیرت او.»

جمعی مزداییان آغاز شد. بیك بلوسرو کلهٔ زرتشتیان در گجرات واقع درساحل شمال غربی هندوستان پیدا شد. آثار عبور واقامت مزداییان در دیو، سنجان، انکلسار، نوساری وسورت و بالاخره در بمبئی - که مرکز اقامت اصلی آینده شان میشد - باقی است ده قرن بعد آنکتیل دوپرون برای بدست آوردن کلید مطالعات مزدایی در این شهر بسراغ مهاجرین شتافت. آداب دینی باستانی و رسوم و عادات خانوادگی و اجتماعی زرتشتیان در این شهر سالیان دراز در برابر نفوذ «هندوان» پایداری نمود.

در قرن هفدهم میلادی آیین پارسیان حس کنجکاوی اکبرشاه مغول امپراطور هند را تحریك نمود. او آیین پارسی را غنی ترین معتقدات دینی جهان دانست وعده‌ای از پارسیان را بدربار خویش خواند، ولی تصمیمات او بهمین جا منتهی شد. کمی بعد پارسیان هند باهمکیشان خود که در ایران بودند، پیوند ارتباط برقرار نمودند. از نوشته های پارسیان چنین برمیاید که مزداییان ایران هم درصدد تزکیهٔ آداب ورسوم پارسیان هند - که اسیر فقر وفاقه شده بودند - برآمدند.

یك قرن بعد مزداییان هند بنوبهٔ خود بیاری همکیشان ایرانی خود شتافتند. درآن موقع در اثر فشار وتبلیغ مسلمانان جامعهٔ زرتشتی ایران بانهدام محکوم شده بود، مالیاتهای سنگین براین گروه تیره روز دهقان وصنعتگر تحمیل وعملا آنهارا بسوی فاقه و نیستی سوق میداد. در بمبئی کمیته‌ای از پارسیان هند تشکیل شد. پارسیان هند در اثر نفوذ رژیم بریتانیا بیش از اقوام و ملل دیگر شیوهٔ کار اروپایی را فرا گرفته بودند.

این بازرگانان توانگر بسال ۱۸۵٤ بهزینهٔ مشترك خویش ، مانکجی لیمجی هتریا را نمایندهٔ خویش قرار داده واو را بیاری زرتشتیان ایران فرستادند. وی بتأسیس مدارس وتهیهٔ جهیزیه برای دختران فقیر وتأسیس بنگاه‌های خیریه پرداخته ضمناً نمایندگان سیاسی فرانسه وانگلستان را نسبت بسرنوشت زرتشتیان علاقمند ساخت. بسال ۱۸۸۲ شاه باالغاء دریافت جزیه موافقت نمود، ولی مزداییان ایران هنوز هم از ایفای نقش قابل اهمیتی همانند پارسیان هند محروم بودند.

تعداد زرتشتیان ایران بسیار کم و بیشتر آنها در حوالی یزد و کرمان متمرکزند. روحانیون زرتشتیان ایران غالباً کم سواد، و کتاب دینی آنان بسیار کم ونادر است.

باد [۱] و راوندیه [۲].

پیدایش فرق متنفذ ، مانند شعوبیه [۳] واخوان‌الصفا [۴].

کوششهای علمی وادبی ایرانیان ، مانندابن‌مقفع [۵] و بهرام‌بن مردانشاه [۶] وزادویه بن‌شاهویه وعمربن فرخان و بهرام هروی‌مجوسی ومحمدبن بهرام‌وغیره [۷].

نفوذ ایرانیان ، مانندآل برمك [۸] و آل سهل [۹] در دربار خلافت [۱۰].

از طرف دیگرزبان شیرین پارسی (که خود ازبزرگترین‌ارکان ملیت ایران است) باظهور گویندگانی‌مانند محمدبن وصیف سگزی، حنظلهٔ بادغیسی، ابوشکور بلخی، شهیدبلخی ، رودکی ، دقیقی و فردوسی و پیدایش نثر نویسانی مانند بلعمی، مترجمان تفسیر طبری ، مؤلف حدود العالم ، نویسندهٔ الابنیة عن حقایق الادویه ، مؤلف‌تاریخ‌سیستان‌ومؤلفان شاهنامهٔ‌ابومنصوری‌وبهمت‌فرهنگ‌نویسانی‌ماننداسدی وفرخی وقطران تبریزی، بربنیادی استوار قرار گرفت وامروز از پرتو کوشش آن

---

۱ ـ رك . طبری جلد سیم ص۱۱۹ ؛ مروج الذهب مسعودی جلد ششم ؛ تاریخ یعقوبی جلددوم ص۴۴۱؛ کتاب البلدان تألیف یعقوبی ص۳۰۳؛ تاریخ‌طبرستان‌چاپ‌دارن ص ۴۷ ؛ تاریخ سواحل خزر تألیف دارن ص ۴۴۲ ؛ کتاب (نام نامهٔ ایرانی) تألیف یوستی ذیل کلمهٔ **Sumbat** ؛ تجلیات روح ایرانی چاپ دوم ص ۵۶.

۲ ـ تاریخ ادبیات تألیف آقای دکترصورتگر ص۱۷.

۳ ـ رك . سلسله مقالات «شعوبیه» بقلم آقای همائی ، در سال سوم مجلهٔ مهر ؛ تاریخ ادبی بقلم اقبال. مجلهٔ دانشکده شمارهٔ ۶ ص ۲۹۷.

۴ـ تاریخ ادبیات ایران بقلم آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ، چاپ مؤسسهٔ وعظ وخطابه ص ۵۶ـ۶۰.

۵ ـ ابن مقفع تألیف اقبال چاپ‌برلین ، ایرانشهر ؛ مقدمهٔ کلیله ودمنه‌مصحح‌آقای قریب ؛ مقدمهٔ کلیله‌ودمنهٔ ابن‌المقفع بقلم محمد حسن‌نائل‌المرصفی‌چاپ‌مصر۱۹۲۷.

۶ـ مجلهٔ کاوه، دورهٔ جدیدسال دوم شمارهٔ ۳ ص۱۴ ـ ح.

۷ـ الفهرست ص ۲۴۴ـ۲۴۵؛ تاریخ حمزه ص ۸.

۸ـ رك . برمکیان تألیف لوسین بوار **L. Bouvart, Les Barmecides, Paris 1912** ؛ مقدمهٔ تاریخ برامکه بقلم‌آقای قریب.

۹ ـ تجارب السلف مصحح اقبال ص ۱۶۲ـ۱۶۸.

۱۰ـ رك . تتبعات اسلامی تألیف گلدزیهر اتریشی **Goldzieher, Mohammedanische Studien , Band 1. s. 109.**

«تخت را بامنبر برابر» و پادشاهی را باخلافت توأم ساختند، وتعصب جاهلیت رامبنی بر افتخار عرب وتذلیل ملل دیگر، برخلاف مبانی اسلامی رواج دادند، وبویژه درمورد ایرانیان، که گروهی از آنان جزو بردگان (موالی) عرب بودندازانواع تحقیرواهانت خودداری نمیکردند ۱. براثر این اوضاع کم کم پیشوایان ایران از خواب غفلت و رخوت که هرملت در نتیجهٔ انقلاب سیاسی مدتی دچار آن میگردد بیدار شدند، آنگاه آثار استیلا و فرمانروایی بیگانه را درك كردند و بحقیقت بندگی و زیردستی پی برده ارزش آزادی و استقلال را دریافتند. آثار این هشیاری بصور گوناگون ذیل درآمد:

نهضتهای سیاسی، مانند نهضت ابومسلم خراسانی وانقراض خلافت بنی امیه۲، خروج بابك خرمدین در آذربایجان ۳، ظهور مازیار درطبرستان وحمزة بن عبدالله درسیستان ۴ وطاهریان درخراسان وصفاریان درسیستان و سامانیان درماوراءالنهر وآل زیاردرشمال وآل بویه درمرکز وجنوب ایران ۵.

نهضتهای مذهبی، مانند طرفداری از آل علی وترویج تشیع ۶، ظهور به‌آفرید پسرماه فروردین۷، خروج مقنع واتباع او «سپید جامگان» ۸ وظهورسند-

---

۱- تاریخ ادبی بقلم اقبال، مجلهٔ دانشکده. سال اول شمارهٔ۶ ص ۲۹۴-۲۹۵.

۲- تجلیات روح ایرانی ص ۴۷-۵۰. ۳- که درحدودسال ۲۰۱ درعهدمأمون خروج کرد وتا سال ۲۲۱ (زمان معتصم) بعصیان خود ادامه داد. رك. مجلهٔ مهرسال ۳ شمارهٔ۲ ضمن مقالهٔ (شعوبیه) بقلم آقای همائی. ۴- تاریخ سیستان مصحح ملك‌الشعراء بهار، چاپ خاور ص ۱۵۶ ببعد. ۵- برای اطلاع ازتاریخ این خاندانها رجوع شود به: زین‌الاخبار گردیزی چاپ ایرانشهر (برلین) ص ۵-۶۲ مجمل التواریخ والقصص مصحح ملك‌الشعراء بهار، چاپ تهران ص۳۸۶-۴۰۴؛ تاریخ طبرستان بتصحیح اقبال: قسم دوم وقسم سوم وقسم چهارم؛ تاریخ سیستان مصحح ملك‌الشعراء بهار چاپ خاور ص ۱۷۲ ببعد. ۶- تجلیات روح ایرانی چاپ تهران ص۴۱-۴۶؛ خاندان نوبختی تألیف اقبال، مقدمه. ۷- مقالهٔ قدیمترین آثار بقلم اقبال درمجلهٔ شرق سال اول شمارهٔ دوم.

۸- رك. مجلهٔ مهرسال سوم شمارهٔ ۳؛ تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی ترجمهٔ ابونصر احمد بن نصرقباوی تلخیص محمدبن زفربن عمر، مصحح آقای مدرس رضوی ص ۷۷ ببعد.

ادبیات بمعنی عام شامل کلیهٔ شقوق فعالیتهای فکری وروحی یك ملت از نظم ونثر؛ ونگاشته‌های مربوط بهنرهای زیبا ، ریاضیات ، طبیعیات،فلسفه، تاریخ ، نژاد شناسی، ملل و نحل ، فقه‌اللغه وخلاصه فرهنگ کامل ۱ آن میباشد ۲ ؛ وادبیات‌بمعنی خاص فقط شامل اشعارونوشته‌های منثور ادبی است ۳.

منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر نشاندادن تأثیر مزدیسنا-آیین زرتشت- در ادبیات پارسی‌است ، منتهی ادبیات بمعنی‌عام خود . درحقیقت مزدیسنا مانند آب زلالی‌است که‌ازسرچشمه‌ای‌پاك تراوش کرده، دیری‌در کوهستانی‌مصفی‌و باطراوت بسیرخود ادامه داده ؛ ناگهان بمنطقه‌ای سنگزار تصادف میکند. صخره‌های صما پیشرفت‌آنرا متوقف میسازد، اماجویبار نزه مأیوس‌نمیگردد، بخشی از آن راه‌خود راکج کرده ناحیت مزبور را ازراست وچپ دورمیزند ودورمیشود ، وبخش‌اعظم آن سربزیرخاك فرومیبرد ، زیرسنگها را میکاود ودر اعماق زمین راهی میجوید وبسیرخود ادامه میدهد ، وگاه‌بگاه سربلند میکند وخودرا بسطح زمین میرساند، اندکی برروی‌زمین راه میسپرد ، بازبمانعی گران برمیخورد ؛ همان شیوهٔ دیرین‌را دنبال میکند ومجدداً سربزیرخاك فرومیبرد.

کسی که بخواهد جویبار مصفی را بشناسد ، و راه آنرا در مناطق مختلف تشخیص دهد ، باید نخست ازسرچشمه آغاز کند ، بدرستی درماهیت آب ، صبغهٔ محیط و خصایص آن دقیق شود ، امتیازات آنرا نسبت بچشمه های دیگر دریابد ، آنگاه در امتداد جویبار حرکت کند ، چون بمنطقهٔ سنگزار برسد، دیدهٔ بصیرت بگشاید ، نقشه‌ای دقیق ازاین ناحیت بردارد ، اینجاوآنجا شیارها، جویها ورود ها بیند ، بهر یك نزدیك‌شود وچگونگی آبهاراوخواص‌آنهارا بررسی کند ، نتایج را

۱- Culture.

۲- برخی ازقدما شمارهٔ علوم ادبی را۱۲میدانستند وشاعری‌آنها رادراین‌دو بیت نام برده : نحووصرف‌عروض بعدءلغة ثم‌اشتقاق‌وقرظ الشعرانشاء ،
کذاالمعانی‌بیان‌،الخطقافیة تاریخ‌هذالعلم‌العرب احصاء .
ومؤلف کتاب نفایس الفنون فی‌عرایس العیون۱۵فن‌دانسته وعلوم بدیع، دواوین وامثال راافزوده‌است . رك قسم‌اول ازکتاب مزبورص۹-۷۶.

۳- بدیهی‌است که گاهی ادبیات اخص ازحدودخود تجاوز کرده واردقلمروادبیات عالی میشود.

بزرگان واخلاف آنانست که ما بتکلم بزبان پارسی مفتخریم ۱.

دارمستتر گوید ۲ : «ازوقتی که ایران را بخود واگذاشتند ، باشور وشعف بسیار بخاطره‌های گذشتهٔ خود توجه نمود. با وجود ورطهٔ عمیق وعبره ناپذیری که اسلام بین گذشته وحال اوپدیدآورده بود، دوست داشت آن جهان گذشتهٔ افسانه‌یی را که اساطیروامثال وقصص ، آنرا بوجود قهرمانان خیالی یا واقعی مانندفریدون و گشتاسب ورستم واسکندر وبهرام متکی کرده بود ، دوباره بعث واحیا کند.»

منظور از تألیف کتاب حاضر

دانشمندان خاور و باختر درشرح هریك ازاین نهضت‌ها و اقدامات کتابها ورساله ها پرداخته‌اند وامروزه دانستن آن حقایق برمتتبعان مشکل نیست ، اماموضوعی که دریافت آن آسان نمی‌نماید مسألهٔ تأثیریست که مزدیسنا ـ آیین زرتشت ـ پس‌ازانقراض سلسلهٔ ساسانیان وظهوراسلام درروح ملت ایران باقی گذاشته‌است.

ازروشهایی که روانشناسان معاصر برای ادراك روحیات اقوام وملل گذشته بکارمیبرند ، روش « مشاهدهٔ بیرونی غیر مستقیم » است وآن عبارتست از مطالعهٔ کیفیات نفسانی ازخلال تاریخ ، نژاد شناسی ، علم ادیان ، فقه اللغه ، علوم ، صنایع وبویژه ادبیات ـ انتخاب روش مزبور ازآن‌جهت‌است که بشربخود کیفیات روحانی پیشینیان ، بهیچوجه دسترس ندارد ، چه اقوام و ملل باهمهٔ افکار و عقاید خود در «قرون خالیه» فرورفته‌اند ، ناگزیر برای اندریافت آن عقاید وافکار بایدتظاهرات خارجی یعنی اشارات ، اقوال و افعال راکه «آثار باقیهٔ» آنان میباشد ، در قاموس نفس خویش ترجمه وتعبیر کرد.

اما برای «ادبیات» ، دانشمندان دومفهوم قائلند ۳ : ادبیات بمعنی عام وادبیات بمعنی خاص.

۱ـ برای اطلاع ازاحوال بزرگان‌مزبوررجوع‌شود به‌تاریخ ادبیات تألیف آقای فروزانفر ازانتشارات‌وعظ وخطابه ؛ ونیزسخن‌وسخنوران‌تألیف معظم له ؛ تاریخ ادبیات تألیف آقای دکترشفق ؛ تاریخ ادبی تألیف‌مرحوم اقبال (مجلهٔ دانشکده)؛ تاریخ‌ادبیات تألیف دکترصفا(دوره).

۲ـ مبانی شعرپارسی ، ترجمهٔ زرین کوب : دانشنامهٔ شمارهٔ ۲ ص ۱۰۸ .

۳ ـ رك . تاریخ ادبیات عرب . بروکلمن **Brockelmann** ؛ دائرة المعارف بریتانیا (**Literature**) . دائرةالمعارف فرانسه (**Litterature**).

بخش اول

آیین آریاییان پیش از ظهور زرتشت

دین آریایی - آسمان، خدای بزرگ - مهر - آتش - دوگانگی - ابرها - ایندره - وریتره - وآهی - سومه - منتره - انعکاس دین آریایی در شاهنامه :
۱- یزدان پرستی ۲- پیامبران
۳- روحانیان ۴- دوگانگی
۵- ستاره‌پرستی ۶- آتش‌پرستی

با مستدرکات قبلی بسنجد، آنچه را که موافق بیند یادداشت و همین شیوهٔ پسندیده رادر تمام منطقه اعمال کند و بدین طریق همهٔ فروع و شاخه های جویبار اصلی را پیدا نماید، و در صحیفهٔ نقشهٔ خویش مرتسم سازد.

وظیفهٔ نگارنده در نگارش این کتاب همانند وظیفهٔ یك چنین سیاح کنجکاوست، اما تا کجا از عهده برآمده است، داوری آن باخوانندگان دانشمند و نقاداست، که:

فکر هر کس بقدر همت اوست.

در پایان این دیباچه، وظیفهٔ خود میداند که سپاسگزاری خویش را از استادان معظم: آقایان بدیع الزمان فروزانفر وملك الشعراء بهار[1] وفاضل تونی، که بهنگام تعلم در دورهٔ دکتری ادبیات پارسی، از خوان فضل و فضیلت ایشان بهره ها برده، بویژه استاد ارجمند آقای پور داود که علاوه بر راهنماییهای فراوان در طرح و تدوین مطالب و مندرجات این رساله کتابخانهٔ گرانبهای خویش را در معرض استفادهٔ نگارنده گذاشتند؛ عرضه دارد؛ باشد که در آستان معلای آن رهبران علم وادب پذیرفته آید.

محمد معین

۱ـ ملك الشعراء بهار چهار سال پس از طبع اول این کتاب، در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی برحمت ایزدی پیوست.

ایندره ۱ ، و نستیه ۲ یادشده که همه خدایانی هستند متعلق بآیین هند و اروپایی۳ ، ولی آریاییانی که بهندوستان‌مهاجرت کردند مجموعه‌ای‌را که مرکب از هزار و اندی دعا و سرود است و اکنون یکی از کتابهای چهارگانهٔ هندوان و کهن ترین آنها محسوب میشود یعنی ریگ ودا Rig Véda را بیادگار گذاشته‌اند ۴ . این سند تاریخی برای‌محققان باریك بین بسیار گرانبهاست . قسمت‌اعظم سرودهای‌ریگ‌ودا مربوط‌بقدیمترین‌دورهٔ‌سکونت آریاییان و تبدیل زندگانی چادر نشینی بآبادی گزینی ایشان ، در بخش شمال باختری هندوستان میباشد . این قسمت که اکنون به «پنجاب» نامزد است ، در آن‌زمان‌بواسطهٔ رودهند و شعب آن ، «هفت‌رود» یا «هفت آب» نامیده میشد و مجموعهٔ ریگ ودا که مربوط باین قطعه است بسیار قدیمتر از گاتهای زرتشت است که‌شرح آن بیاید ۵ . بدون شك این سرودها افکار تازه‌ای راحاکی نبوده است ، بلکه همان معتقداتی‌را که آریاییان‌تازه‌وارد از شمال باخود آورده بودند ، روایت میکنند. بنا براین از روی همین سرودها ، اگر از معتقدات ابتدایی نژاد هند و اروپایی که مبدأ پیدایش دو دینی که صورة و معنی بعید ، ولی از لحاظ نشأت نژادی قریب بیکدیگرند ــ یعنی برهمایی هند و مزدیسنای ایران ــ شده است ، نتوان پی برد ؛ در هر حال در بارهٔ عقاید هند و ایرانیان که طبقهٔ دوم هند و اروپاییان میباشند ، میتوان اطلاعات‌گرانبهایی بدست آورد .

کهن‌ترین دورهٔ حیاتی نژاد آریا که بدان دسترسی داریم زمانی است که ما آریاییان را در عرصهٔ دنیا دارای آن‌درجه از معتقدات روحانی می‌بینیم که میتوان آنرا طبیعی محض نامید . آریاییان این‌دوره درتحت تأثیر تظاهرات قوای طبیعی وطن خود که بواسطهٔ زندگانی نیمه‌چادر نشینی و نیمه آبادی نشینی دایماً شاهد آن

۱ــ شرح آن بیاید. ۲ــ Nasatia ۳ــ رك. گیرشمن: ایران ص۴۴ــ۴۵.

۴ــ ودا Véda درسنسکریت‌ازریشهٔ vid بمعنی‌دانستن است‌و خود بمعنی علم‌هم آمده‌و آن مجموعهٔ کتابهای مقدس هندوان قدیم و متعلق بدین برهمایی است و شامل چهار کتاب‌است: Asharva - Véda, Yajur- Véda , Sâma - Véda, Rig - Véda ــ هر ودا مجموعه ایست از سرودها که باوزان مختلف و در بارهٔ خدایان متعدد ساخته‌شده و لی‌اساساً‌مربوط بفدیه ، روشن کردن‌و نگهداشتن آتش مقدس‌است(L.XX)

۵ــ رك. بخش سوم .

آیین آریایی

پیش از آنکه آریاییان [1] بایران و هندوستان مهاجرت کنند، در سرزمینی [2] با هم زیسته یك قوم راتشکیل میدادند.

قوم هند و ایرانی و اسلاف آنان - یعنی طایفهٔ هندو اروپایی - هیچ نوع یادگار و اثری که حاکی از طرز زندگانی، درجهٔ تکامل قوای مادی و معنوی، معتقدات آنان دربارهٔ محیطی که میزیستند، باقی نگذاشته‌اند. اما از قراین‌چنین برمیآید که درآیین هندو اروپایی بیك زوج خدا اعتقاد داشتند، که عبارت بود از خدای بزرگ - رب‌النوع‌عناصر طبیعی، قلل‌جبال، طوفان و باران - و ربة‌النوع بزرگ - که گاهی آفتاب و گاهی زمین محسوب میشده است. در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان (هتیان) وحاکمی از مردم میتانی منعقد شده، نام میتره (مهر) [3]،

---

۱ - E. B. نویسد: «آریانAryan اصطلاحیست که بمعانی متعدد اطلاق‌شده. ماکس مولر Max Müller آنرا بویژه در بارهٔ همهٔ زبانهایی که پیشتر بعنوان هند و اروپایی یا هند و ژرمانی شناخته شده استعمال کرده، بهمین وجه وی آریا Aryas را در مورد همهٔ متکلمان بدین زبانها بکار میبردو هم او در کتاب «Biographies of Words and the Home of the Aryas» نویسد: آریاییانAryas کسانی هستند که بزبانهای آریایی تکلم میکنند، رنگشان هرچه و خونشان از هرنژاد باشد. ماکه آنها را آریایی مینامیم منظوری جز از نظر دستور زبان آنان که آریاییست، نداریم» (ص ۲۴۵). اصل‌وریشهٔ arya هرچه باشد، اینقدرواضح‌است که این کلمه بتداعی، معانی بسیار را بخاطر میآورد و مللی که متعلق ببخش خاوری هند و اروپاییان بودند، خود را بدین نام مفتخر میدانستند.» .L. XX نوشته: «آرین Aryen از نظر زبانشناسی‌زبانیست که‌بدستهٔ هندو ایرانی‌ازطایفهٔ‌هندواروپاییIndo-européenne داده شده - این کلمه از واژهٔ‌آریا Arya مشتقست. اجداد مشترك ملل هندوایران خود رابدان نام معرفی میکردند، حتی کلمهٔ ایران خود از همین ریشه آمده‌است. برخی‌از زبانشناسان‌سابقاً اصطلاح‌آرینAryen را بمجموع‌السنهٔ هندو اروپایی‌اطلاق کرده‌اند، ولی اکنون عموماً این اصطلاح را متروك گذاشته‌اند.»

۲- باحتمالی‌در حدود شمال ماوراء النهر ودریای خزر. ۳- شرح آن بیاید.

خود بشرح آن پرداخته است بهیچوجه شباهتی بعقاید دینی پارسها ندارد . دین رایج در میان پارسها نیز بنوبهٔ خود اختلاف فاحشی با معتقدات قبایل ساکن مشرق ایران داشت.

امروزه فقط درباره آیین مزدیسنا (مزدایی) که بتدریج در قسمت اعظم ایران باستان رواج یافت اطلاعات کافی دردست است . مجموعهٔ تعالیم مزدایی در کتاب اوستا مندرج است. کتاب مزبور حاوی نظریهٔ مزدایی و در عین حال نظریات اصلاحی زرتشت است . زرتشت در معتقدات اصلی مزدایی اصلاحات اساسی و عمیقی بعمل آورده است، و از اینرو هنگام بحث از دین مزدایی بهیچوجه شخص زرتشت یاعقاید اصلاحی او مورد نظر ما نیست .

آیین مزدایی همانا شکل ایرانی آیین دیرین و مشترک هندو اروپاییهاست . در کتابهای «ریگ ودا» و «اوستا» بوجوه مشترک بسیار که غالباً در لباس عبارات واحدی بیان شده است برمیخوریم ، حتی قسمتی از اسماء ربانی نیز دردو کتاب با هم قابل تطبیق است . از اینرو میتوان گفت که «آیین مزدایی» میراث زمانهای دیرین و دوره‌هایی است که در آن هندیان و ایرانیان وحتی هند و ازوپاییان زندگی مشترک داشته‌اند. ایرانیان افکار و نظریات دیرین را درجامهٔ اندیشه‌های نو پذیره شده‌اند»

بواسطهٔ اعتماد و صمیمیتی که اساس معتقدات آریاییانست ، دینی ساده و روشن ایجاد شد که آنرا بطریق ذیل میتوان خلاصه کرد [۱]:

خدای بزرگ کهن ترین و عالیمقامترین خدای نژاد آریا ، آسمان صاف محیط بر عالم ، بمعنی وسیع این واژه است . اسم آسمان در زبان سنسکریت، ودر ریگ ودا (قدیمترین کتب سنسکریت) ابتدادیااوه Dyâuh [۲] بوده که بعد ها به وارون Vârun یا وارونه Vâruna تبدیل شد . دیااوه تا کنون نیز بشکل Dyaos بمعنی آسمان مرئی است ، و وارونه معکوساً به اورانس Ouranos تبدیل شده ، که درزبان یونانی بمعنی آسمانست [۳] . این نامها مارا بدورهٔ

۱ــ رك . سلسله مقالات « ما در نظر دیگران » ترجمهٔ س . معظم خراسانی از «تاریخ مادوایران» تألیف مادام راك زین روسی درمجلهٔ دانشکده (بمدیریت ملك الشعراء بهار) شماره‌های ۲ ـ ٤ ـ ٦ ـ ۷ ـ ۹ .

۲ــ همانریشهٔ deus لاتینی و (دیو) پارسی و dieu فرانسوی.

۳ــ Ouranos یا Uranus خدای یونانی مظهر آسمان که مربوط بخدای لاتینی Caelus یا Caelum میباشد. طبق کتاب Théogonie تألیف Hésiode اورانوس پسر Gaea (زمین) بود که باوی ازدواج کرد وازاین وصلت گروهی ازخدایان وموجودات متولد شدند مانند ؛ Océan ، Titan ها ، Cyclope ها ، غولها و غیره.(L.XX.)

بودند ، قوای طبیعت را پرستش میکردند . آنان قوی و تظاهرات سودمند طبیعت را بعنوان خدایان و موجودات‌مقدس ستایش کرده‌مورد عبادت خودقرار میداده‌اند: آسمان پاك ، نور ، آتش (در مظاهر سه گانهٔ خود که برق آسمان و شعلهٔ آتش معابد و سوخت اجاق‌خانواده باشد) ، آفتاب ، زمین که در حکم مادر مهربانست، بادها ، آبها و رعد احیا کننده و فرحبخش .

دربرابراین قوای‌نیك وسودمند ، قوای زیان بخش‌طبیعت کمتراست. مظاهر آنهاتاریکی‌وخشکی(کم‌بارانی) میباشد که آریاییان آنها را در اشکال اهریمنان و ارواح‌مضر در نظر خود مجسم‌میکردند . آنان از این ارواح مضر متنفر بودند، آنها را لعنت میکردند و هیچ‌وقت در صددبرنمیآمدند که رضایت‌خاطرشانرافراهم و بواسطهٔ قربانیها ، اورادو عبادتهای مختلف غضب ایشانرا مبدل‌برحمت سازند[1] و همین خود یکی از مهمترین وجوه اختلاف اساسی معتقدات اقوام آریایی با اقوام ترك و مغول‌میباشد، چه‌مطابق عقیدهٔاینان بایدقوای‌مضررابوسیلهٔ عبادت‌و قربانیها ارضا کرد ، باید مرحمت و دفع‌مضرت آنان را خرید و باایشان ساخت.

اما آریاییان عقیده داشتند باید با ایشان‌جنگید و برآنان غلبه کردو نخستین وظیفهٔ قوای سودمندطبیعت یاری کردن‌انسانست‌درین مبارزه :کارروشنایی‌مبارزه با تاریکی – و – وظیفهٔ باد و رعد جمع کردن ابرهایی که اهریمنان خشکی‌متفرق میسازند، و نیز جهاندن برق و ریختن بارانست .

همین مختصر اشاره بمعتقدات آریاییان احساسات شرافتمندانهٔ آنانرا نسبت بخدایان خود ثابت مینماید که ایشان در روابط و مناسبات خود با معبودان خویش قایل بترس وتملق نبوده‌اند ، بلکه فقط بستایش و درخواست یاری وسپاسگزاری میپرداختند ، یعنی رابطهٔ آنان باآلهه مبتنی براعتماد و صمیمیت بوده است.

دو مزیل در «تاریخ تمدن ایران» تحت‌عنوان «ادیان ایران باستان» نویسد[2]:

« در اوایل دوران تاریخی ، مردم ایران بدین واحدی معتقد نبودند ، زیرا اقوام و طوایف متعددی‌با زندگی تخته قاپو و عشایری‌نمیتوانستندمعتقدات واحدی داشته باشند ، مثلاً معتقدات سکه‌ها (سیت‌ها) که هرودوت در کتاب چهارم تاریخ

۱ـ اما چنانکه بیاید قربانی وفدیه(برای‌خدایان وارواح‌نیك) معمول بوده‌است.

۲ـتاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا ، ترجمهٔ جواد محیی ص ۸۶ ببعد .

بفرمان اهورمزدا هستند. این شخصیتها همانا قوای طبیعی و عناصر مختلفی ازقبیل آتش و آب ، خورشید و ماه ، آسمان وزمین وباد و غیره هستند . هریك ازعناصر بشکل خاص و با سرودهای مخصوص مورد ستایش قرار میگیرد . اهدای قربانیها از قبیل بخاك ریختن شراب و شیرهٔ نباتات معطر که همان «سومه» وداست ، همچنین قربانی کردن تعداد بسیار گاو و اسب و شتر و گوسفند یاآداب دینی مربوط بجلب خیر و برکت متداول است . »

میتره (مهر)

نام وارونه در اغلب خطابه‌ها با نام رب‌النوع منوردیگری بنـام میتره Mitra همراهست . میتـره لغة بمعنی دوست و مظهر روشنایی روز است . میتره (سنسکریت) یا میثره Mithra (اوستا) که بمنزلهٔ افولون Apollon [۱] ایرانی است باخدای آسمان رابطهٔ نزدیکی‌دارد [۲] بحدی که آن‌دو درحکم‌یکجفت‌غیرقابل تجزیه و تفکیك میباشند . وارونه-میتره، میتره ـ وارونه ، مانند همند و هیچیك بردیگری تقدم ندارد ، این هردو دارای یك فکر میباشند ومتفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ میکنند و باهم ناظر کارها و دلهای نوع بشرند ، همه چیزرا می‌بینند و همه‌چیز را میدانند. شدت پیوند این‌دو بحدیست که حتی در موقع حرکت ، سواریك گردونهٔ دوچرخه میشوند . درحقیقت بقول مولانا : چون یکی روحند اندر دو بدن .

آفتاب را اغلب چشم وارونه ـ میتره ویا وارونه‌مینامند . چه چیز مناسب‌تر از ترکیب آسمان وروشنایی است ؟ میتره ـ وارونه: آسمان منور .

اگر چه بعض قراین‌ارتباط میتره ووارونه‌را باپنج رب‌النوع دیگرروشنایی میرساند۔ و این ترتیب ارباب انواع ویژهٔ دورهٔ هندو ایرانی نژاد آریا نبوده است بلکه‌در جزو معتقدات دورهٔ قبل از آن‌نیز دیده میشود۔ ولی این ارباب انواع در

۱- یکی از خدایان‌عمدهٔ یونانی ، خدای نور ، صنایع و پیشگویی‌است . برخی‌از علما قایلندکه منشأ این خدا مشرق است و بعضی‌آنرا خاصهٔ یونانی تصور میکنند. قدما خود ، آپولونهای متعدد میشناختند ولی امروزه یك اپولون دوری (A . dorien) و یك آپولون‌ایرونی (A . ironien) میشناسند، افسانه‌های آن‌دو باهم مخلوط شده آپولون‌پسر Zeus و Lêto میباشد . (L.XX) ۲-Z.A.vol ,3 , p. XLIV

بدوی نژاد آریا و زمانی که اسلاف مللی که بعدها اروپا را مسکن خود قرار دادند و در شرف قیام برای مهاجرت از میهن اصلی خود بودند ، سیر میدهد .

هند و ایرانیان مسلماً بخدایان متعدد اعتقاد داشتند ، ولی ظاهراً برای آسمان تفوق مقامی قایل بودند ، از این رو بکلمهٔ دیاوه و وارونه اغلب کلمهٔ آسوره Asura یعنی بزرگ و ولینعمت ، را می‌افزودند . و همچنین گاهی برای وارونه صفت Viçva Vedas یعنی «همه‌دان» استعمال میشده ۱ . آفتاب چشم وارونه محسوب میگردید ، آتش در موقع تظاهر بشکل برق ، پسر او ، وقسمت مرئی آسمان ستاره دار ، جامهٔ سلطنتی وی بشمار میرفت . وارونه تنها مظهر قوای مادی طبیعت نیست بلکه از نظر قوای معنوی نیز دارای صفات اخلاقی عالیست ؛ او برقرار کنندهٔ آسمان و زمین است . او ایجاد کننده و حافظ نظم سعادت دنیاست ، و انحراف از این قوانین گناه و نخستین مرحلهٔ هر نوع کژی و کاستی است . بهمین جهت از گناهها بدرگاه وارونه توبه کرده عفو می‌طلبیدند ، زیرا که وارونه همانطور که رحیم است ، جبار نیز هست و از همهٔ گناهان بزرگترین تقصیر در نظر او دروغ است ۲. آسمان در همهٔ ادوار تاریخی در نزد ایرانی مانند دیگر اقوام مظهر (عظمت) بوده است ۳ .

دومزیل نویسد ۴ : «آیین مزدایی در شکل اولی خود، اعتقاد بخدای واحدی بنام «اهورمزدا» را تبلیغ میکند . اهورمزدا همان خدایی است که پادشاهان ایران بزرگی اورا میستایند. اهورمزدا ، چنانکه از اسم وی پیداست «خدای خرد» است ۵. از اینجا اهمیت عظیم نقش تصورات ذهنی و اخلاقی و مجرد دردینی که جنبهٔ کاملا طبیعی دارد روشن میشود . اهورمزدا ، آفرینندهٔ جهان و خدای آسمانهاست و بر کاینات فرمان میراند . او نظیر نور آسمانهاست ووجود عالم ناشی از دانایی اوست. پرستش پروردگار در عین حال احترام به نظم عمومی جهان و خود «اهور مزدا» است.

پس از «اهورمزدا» تعداد بسیار شخصیتهای ملکوتی بنام یزته (ایزدان) گوش

۱ـ نظیر (هروسپ آگاه) در پازند برای هرمزد و (علام الغیوب) در اسلام برای الله.

۲ـ مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۷ ص ۳۷۱ .

۳ـ آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو.

«حافظ»

۴ـ تاریخ تمدن ایران ص ۸۷ . ۵ـ رك . بخش ٤ بهرهٔ ۱ .

بفرمان اهورمزدا هستند. این شخصیتها همانا قوای طبیعی و عناصر مختلفی ازقبیل آتش و آب ، خورشید و ماه ، آسمان وزمین وباد و غیرههستند . هریك ازعناصر بشکل خاص و با سرودهای مخصوص مورد ستایش قرار میگیرد . اهدای قربانیها از قبیل بخاك ریختن شراب و شیرهٔ نباتات معطر کههمان «سومه» وداست ، همچنین قربانی کردن تعداد بسیار گاو و اسب و شتر و گوسفند یاآداب دینی مربوط بجلب خیر و بر کت متداول است . »

میتره (مهر)

نام وارونه در اغلب خطابهها با نام ربالنوع منوردیگری بنام میتره Mitra همراهست . میتره لغة بمعنی دوست و مظهر روشنایی روز است . میتره (سنسکریت) یا میثره Mithra (اوستا) که بمنزلهٔ افولون Apollon ۱ ایرانی است باخدای آسمان رابطهٔ نزدیکیدارد ۲ بحدی که آندو درحکمیکجفتغیرقابل تجزیه و تفکیك میباشند . وارونه-میتره، میتره ـ وارونه ، مانند همند و هیچیك بردیگری تقدم ندارد ، این هردو دارای یك فکر میباشند ومتفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ میکنند و باهم ناظر کارها و دلهاینوع بشرند ، همه چیزرا می بینند و همهچیز را میدانند. شدت پیوند ایندو بحدیست که حتی در موقع حرکت ، سواریك گردونهٔ دوچرخه میشوند . درحقیقت بقول مولانا : چون یکی روحند اندر دو بدن .

آفتاب را اغلب چشم وارونه ـ میتره ویا وارونهمینامند . چه چیز مناسبتر از ترکیب آسمان وروشنایی است ؟ میتره ـ وارونه: آسمان منور .

اگر چه بعض قرایندارتباط میتره ووارونهرا باپنج ربالنوع دیگرروشنایی میرساند. و این ترتیب ارباب انواع ویژهٔ دورهٔ هندو ایرانی نژاد آریا نبوده است بلکه در جزو معتقدات دورهٔ قبل از آننیز دیده میشود. ولی این ارباب انواع در

۱- یکی از خدایانعمدهٔ یونانی ، خدای نور ، صنایع و پیشگوییاست . برخیاز علما قایلندکه منشأ این خدا مشرق است و بعضیآنرا خاصهٔ یونانی تصور میکنند. قدما خود ، آپولونهای متعدد میشناختند ولی امروزه یك اپولون دوری (A . dorien) و یك آپولونایرونی (A . ironien) میشناسند، افسانههای آندوباهم مخلوط شده آپولونپسر Zeus و Lêto میباشد . (L.XX)

۲- Z.A.vol .3 , p. XLIV

بدوی نژاد آریا و زمانی که اسلاف مللی که بعدها اروپا رامسکن خود قراردادند و در شرف قیام برای مهاجرت از میهن اصلی‌خود بودند ، سیر میدهد .

هند وایرانیان مسلماً بخدایان متعدد اعتقاد داشتند ، ولی ظاهرآبرای آسمان تفوق مقامی قایل بودند ، از این رو بکلمهٔ دیااوه و وارونه اغلب کلمهٔ آسوره Asura یعنی بزرگ و ولینعمت ، را می‌افزودند . و همچنین گاهی برای وارونه صفت Viçva Vedas یعنی«همه‌دان»استعمال‌میشده ۱ . آفتاب چشم‌وارونه‌محسوب میگردید ، آتش در موقع تظاهر بشکل‌برق ، پسراو ، وقسمت مرئی‌آسمان ستاره دار ، جامهٔ سلطنتی وی بشمارمیرفت . وارونه تنها مظهر قوای‌مادی طبیعت نیست بلکه از نظر قوای‌معنوی نیزدارای‌صفات‌اخلاقی عالیست . او برقرار کنندهٔ‌آسمان و زمین است . اوایجاد کننده وحافظ نظم سعادت دنیاست، و انحراف ازاین‌قوانین گناه و نخستین مرحلهٔ هرنوع کژی و کاستی‌است . بهمین جهت از گناهها بدرگاه وارونه‌توبه کرده عفو می‌طلبیدند ، زیرا که وارونه همانطور که رحیم است ، جبار نیز هست و از همهٔ گناهان بزرگترین تقصیر در نظر او دروغ است ۲.آسمان در همهٔ ادوار تاریخی در نزد ایرانی مانند دیگر اقوام مظهر (عظمت) بوده است ۳ .

دومزیل نویسد ۴ : «آیین مزدایی در شکل اولی خود، اعتقادبخدای واحدی بنام «اهورمزدا» را تبلیغ‌میکند . اهورمزدا همان خدایی است که پادشاهان ایران بزرگی اورا میستایند. اهورمزدا ، چنانکه از اسم وی‌پیداست «خدای‌خرد» است۵. از اینجا اهمیت عظیم نقش تصورات ذهنی و اخلاقی و مجرد دردینی که جنبهٔ کاملا طبیعی دارد روشن میشود . اهورمزدا ، آفرینندهٔ جهان و خدای آسمانهاست و بر کاینات فرمان میراند . او نظیر نور آسمانهاست ووجود عالم ناشی از دانایی‌اوست. پرستش پروردگاردر عین‌حال‌احترام‌به نظم‌عمومی جهان وخود «اهور مزدا»است.

پس از «اهورمزدا»تعدادبسیار شخصیتهای ملکوتی‌بنام یزته (ایزدان) گوش

۱- نظیر(هروسپ‌آگاه) در پازندبرای هرمزد و(علام‌الغیوب)دراسلام‌برای‌الله.
۲- مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۷ ص ۳۷۱ .
۳-آسمان گومفروش‌این‌عظمت کاندر عشق خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو.
«حافظ»
٤- تاریخ تمدن ایران ص ۸۷ .
۵- رك . بخش ٤ بهرهٔ ۱ .

نازل شده - نیست و بعبارت دیگر «آذر» پسر «وارونه» است .

آذری âdri در زبان سنسکریت یعنی شعله و « آدریو » âdrio بمعنی مشتعل است، و این هردو واژه بعنوان صفت خدای آتش موسوم به اگنی Agni بسیار دیده میشود [۱] . بنابراین آذر یکی از قدیمترین نامهای آتش در زبان آریایی است ، وشاید هم کهن‌ترین نام آن باشد ، چنانکه یك واژهٔ یونانی که مسلماً مربوط بدورهٔ ماقبل هندو ایرانی نژاد آریایی است این مطلب را تأیید میکند و آن کلمه اتراگنه atragne میباشد که بمعنی مولد آتره (آذر) است. این کلمه اسم یک نوع نباتی بوده است که در ادوار بسیار کهن بوسیلهٔ اصطکاك آن تولید آتش میکرده‌اند. ولی این عادت بقدری باستانی بود که حتی در دورهٔ کلاسیك (قدیم) یونان نیز متروك شده بوده و خود این نبات هم بطور قطع شناخته نمیشده است .

مقدس بودن عنصر آتش میان تمام اقوام قدیم مانند عدد هفت مشترك و آن همیشه مورد ستایش مخصوص و محبت نوع بشر بوده است زیرا که آتش ، دوست و مصاحب سودمند انسان است . آتش در اجاق خانواده فقدان اشعهٔ آفتاب و گرمی خورشید را جبران میکند ودافع زیانها و پلیدیهایی است که در تاریکی پنهانند و خوابهای بد و موجودات موذی را ازانسان دور میسازد . آتش در معبد واسطهٔ رابطه باعالم روحانی است ودعاهای بشر را باشعلهٔ خود که بمنزلهٔ بالهای آتشین است، بسوی آسمان میبرد [۲] .

سرود آتش - ریگ ودا، کتاب مقدس هندوان با سرود آتش ، آغاز میشود و آنرا دانشمندی بنام «مدوچندس» پسر «وشوه متره» در بحر موسوم به گایتری Gaytri در نه بیت سروده و آن چنین است :

بیت ۱ـ من میستایم اگنی را که پروهت (نمایندهٔ روحانی) است . هنگام پرستش [۳]

۱ـ اگنی (اغنی) آتش مقدس و رب النوع آتش در وداست . او همه چیز را می بیند ولی در عین حال رحیم و بخشاینده است . (L.XX.)

۲ـ مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۹ ص ۴۶۰ - ۴۶۱ .

۳ـ درمتن (یجنسیه) از یجنه + اسیه آمده. یجنه ازهمان ریشهٔ یزشن ویسن بمعنی جشن است که در اصل بمعنی پرستش بوده .

درجات نازل و دارای اهمیتی کمتر بوده‌اند و چنین بنظر میرسد که پنج رب النوع اخیر فقط انعکاسات وجودی ومشتقات وارونه ومیتره بوده‌اند که برای تکمیل شمارهٔ هفت، که در انظار و افکار همهٔ ملل بویژه آریاییان مبارك ومقدس بوده‌است[۱]، ایجاد شده‌اند. این هفت آلهه رابنام آدیتیه Aditia نام برده‌اند[۲].

دومزیل درعنوان «ادیان ایران باستان» نویسد[۳]: «مهر (میتره) خدای پیمان، مالك چراگاههای وسیع، نگهبان خستگی ناپذیر، و حامی درستکارانست. چیزی از نظر او پنهان نمی‌ماند، زیرا میتره چشم روز و خورشید غروب ناپذیر است. میتره همه‌جا حاضر و ناظر است، هزار گوش وهزاران چشم دارد.

میتره نسبت بشریران و پیمان شکنان بی‌رحم، ولی نسبت بستایش کنندگان مهربان است. آنان که میتره‌را بپرستند از خیر و برکت باران و افزایش احشام و محصول و زراعت فراوان بر خور دارند. «رشنو» و «سرگوشه» تحت فرمان میتره هستند و مجازات گنهکاران و کج‌اندیشان باآنهاست.»

رب‌النوع آتش अग्नि

یکی از نامهای متعدد برق - پسر آسوره وارونه - درزبان سنسکریت «آدروان»[۴] یعنی دارای آذر وآتش‌است. قصص مذهبی‌این اسم رابران کسی که آتش را بنوع بشر داده، و سوزاندن قربانیهارادرمعابد مقررفرموده بصورت‌اسم خاص‌درآورده‌است. تاکنون درهندوستان طبقهٔ خاصی ازروحانیان وجود داردکه موسوم به **آدروان** هستند و وظیفهٔ مستقیم آنان خدمت بآتش مقدس و آتشهایی که برای سوزاندن قربانیها و فدیه‌ها اختصاص دارند، میباشد. مطابق سنت هندوان، اینان از نژاد همان کسی هستند که آتش را کشف کرده است.

اگر درین موضوع بیشتر کنجکاوی کنیم، خواهیم دید که نخستین کاشف آتش چیزی جز خدای عنصر آتش، خود آتش ـ که بشکل برق از آسمان برمین

۱- یشت ۱ ص ۷۴ـ ۷۹ . ورك . شمارهٔ هفت وهفت پیکر نظامی بقلم نگارنده.
۲-آدیتیه Aditia یا Aditya هفت خدای هندو ایرانی‌است که‌درودا نام‌سه‌تن از آنها بماورسیده: میتره Mitra، وارونه Vâruna، Indra و Aditi نام‌ربةالنوعی است که مادر آدیتیه محسوب شده (LXX.E.B) ۳- تاریخ تمدن ایران ص ۸۷ .
۴- Adharvan یا Atharvan

دوگانگی

آریاییان از دیرباز بدو مبدأ خیر و شر قایل بودند. از یکسو خدایان و از سوی دیگر اهریمنان قرار داشتند. امور نیک و خیر مانند روشنایی و باران را بخدایان نسبت میدادند و امور بد و شر همچون تاریکی و خشکی را باهریمنان. آتش، پسر آسمان، در شکل ابتدایی خود ـ که برق باشد ـ در مبارزهٔ ارواح منور، که حامل و حامی روشنی، گرماوزندگانی هستند، با روانهای پلید، تاریکی و خشکی عامل مؤثر شمرده میشود.

دومزیل در عنوان «ادیان ایران باستان» نویسد [۱]: «در مقابل خدا و ملکوت (روشنایی و فراوانی و ترقی) دنیای شر و تاریکی که در آن دیوان (دئوها) فرمانروایی میکنند، قرار دارد. اعتقاد به ثنویت dualisme از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است. دراینجا جز تاریکی، شرارت گندیدگی و انهدام چیزی بچشم نمیخورد. دنیای شر تحت فرمان روح پلیدی است بنام «اهرمئنیو» یا «اهریمن». از جیوش اهریمن از دیوخشم یا «أئشمه» که گرز خون آلودی بدست دارد، همچنین «استوویداتو» که نعشها را متلاشی میسازد، میتوان نام برد. جادوگران که بی ایمانی و مرگ وانهدام حیوانات در روی زمین را برعهده دارند دستیاران «استوویداتو» محسوب میشوند.»

میدان این مبارزه بین آسمان و زمین، در جو است.

انقلابهایی که در نظر ما معمولا در قالب تظاهرات هوایی جلوه گرمیشوند و ما بندرت در آنها تعمق میکنیم، برای آریاییان قدیم که دارای روح حساس و فکر مصور بودند، مظهر مبارزهٔ شدیدی بود که بین موجودات فوق بشر و قادر برخیر و شر بعمل می آمد، و این نمایش را در پردههای مختلف خیال خود مجسم میکردند.

این نمایش بدو صورت متمایز، با عوامل و بازیگران مختلف در کمون عقاید آنان جلوه گراست: از یکسو دو نیروی نیکوکار عالی، یعنی نور و باران، که مبدأ دیگر نیکیها هستند قرار دارند، و از سوی دیگر خطرناکترین دشمنان انسان یعنی قوایی که باعث سلب نور و باران میگردند.

۱ـ تاریخ تمدن ایران. ترجمهٔ . ص۸۸.

او که روشن است و او که رتوك ۱ و هوتار است ۲ است و او که دهندهٔ ثروت است در پاداش پرستش .

بیت ۲- اگنی شایستهٔ ستایش بود از (سوی) دانشمندان باستان و نیز میباشد از (سوی دانشمندان) کنونی . باشد که او دیوان (خدایان) را اینجا بیاورد .

بیت ۳- بوسیلهٔ اگنی پرستنده‌اش ثروت می‌یابد ، که روز بروز افزون می شود، و آنکه وسیلهٔ شهرتست و بسیار فرزندان پیوست میکند (یا آنکه پرستنده‌اش بهترین قهرمانانان میگردد .)

بیت ٤- ای اگنی ؛ تنها آن پرستش که در آن مانعی پیش نیاید و تو از همه سو آنرا نگهداری ، چنین پرستش بسوی دیوان (خدایان)میرود .

بیت ٥- اگنی هوتا ، او که در بجا آوردن رسوم پرستش فرزانه و راست است و خدایی است که آوازهٔ اوشگفت آور است در اینجا باایزدان دیگر بیاید .

بیت ٦- ای اگنی ؛ توشادی میآوری برای آنکه نیاز میدهد ، و آن در حقیقت ای انگیرس ۳ شادی برای تو میباشد .

بیت ۷- ای اگنی ؛ ما بتو نزدیك میشویم روز بروز و شب و روز نیاز خویش را با اندیشه بتو پیشکش میکنیم (یعنی در اندیشه بتو ارادت میورزیم و بسخن و پرستش آنرا روزان و شبان خدمت تو تقدیم میکنیم و ما بدین وسیله بتو تقرب میجوییم) .

بیت ۸- خداوند نیازها نگهبان کار راست، روشنی دهنده و درجای خود توانا.

بیت ۹ ـ ای اگنی ؛ آسان رس باش بما مانند پدر بپسر و با ما بمان برای بهبودی ما ۴ .

۱- در متن (رتوجم) از کلمهٔ (رتوك) یعنی کسی که بگاه معین پرستش میکند .

۲- درمتن (هوتارم) از (هوتار) بمعنی خواننده .

۳-انگیره وانگیرس نام یکی ازدانشمندان بزرگ است که اتهروانان (آترون) یعنی روحانیان نگهبان آتش از دودهٔ او بودند . کلمهٔ انگیرس از ریشهٔ «انگار» است بمعنی شرارهٔ آتش.

٤- رك .کارنامهٔ ایرانیان در عصر اشکانیان . تألیف آقای شوشتری .ج۲ص٤-۷.

ازسوی دیگر موجب حیرت جهانیانست، و مانمونه‌ای از آن درذیل ثبت میکنیم [۱]:

ابرها

دماغ‌ساده وبا محبت یک‌قوم‌شبان ، بآسانی صحنهٔ آسمانرا با مرتعی سبز وخرم‌مقایسه کرده، ابرهای لطیف‌را که‌درفضای آسمان بآهستگی در جنبشند بگله‌های گاو که‌در چراگاه حرکت میکنند ، مشابه میسازد ، وباران نیکوکار که برای تغذیهٔ زمین و همهٔ موجوداتی که درآن سکنی دارند بکار میرود بمنزلهٔ شیر احشام تصور میشود ؛ آری :

مزرع سبزفلك دیدم وداس مه نو یادم‌از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو [۲].

یقیناً اعتقاد باینکه ابرها گاوانی هستند که درآسمان حرکت‌میکنند بواسطهٔ سادگی تشبیه یکی از کهن‌ترین عقاید آریاییانست .

در اساطیر آریایی برای ابرها تشبیه دیگری نیز موجود است که اگر چه بسادگی تشبیه فوق نیست ، ولی خالی‌از تناسب و لطف هم نمیباشد : ابرهای سپید لطیف را بزنان زیبا تشبیه کرده‌اند . این دختران آسمانی ، حامل آبهای مقدس، زنان آسوره‌ها و بویژه زن آسوره واروته میباشند . همین ابرها مادر برق ، - یعنی آتش آسمان - هستند .

ازاین‌تشبیهات پدیدارمیگردد ارواح پلید ، که‌مانع ریزش‌باران شده،خستگی وگرسنگی را باعث میشوند ، در حکم گاو دزد وزن دزدند . این دزدان آنها را یابکلی محو ویا درغارهای تاریك وحصارهای استوار خودزندانی میکنند . نفرت یک‌قوم‌شبان ونجیب‌نسبت بگاو دزد وزن دزد محتاج بشرح نیست . مطابق‌افسانه های آریایی ابرهای سیاه که در کنارافق‌پیدا میشوند وشکل قلل‌جبال ویادیوارها و برجهای کنگره دار قلاع را دارند ، زندان ابرهای بارانی میباشند .

ایندره

इन्द्र

درین هنگامست که ایندره Indra یا آندره Andra [۳] رب‌النوع رعد - سلاح درخشانی برتن کرده دوچرخهٔ‌جنگی خود را باسبان‌تندو خاکستری‌رنگ گلگون(ابرهای‌تندرو

۱- همان مقاله ص ۴۶۳ . ۲- حافظ دیوان‌مصحح قزوینی‌ص۲۸۱

۳- ایندره (شدید) پادشاه دیوان (خدایان‌هند) ، سلطان آسمان ، رب النوع رعد

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مبارزه‌در برابر کار کنان‌تاریکی‌وشب‌نسبة‌آسانتروآن‌طبیعة‌با فتاب‌محولست. باوجود این همین مبارزه را فکر نژاد آریایی با هزاران رنگ آمیزی ظریف مجسم کرده درانواع تظاهرات‌جلوه گرمیسازد ،و بدین‌وسیله‌مبدأ بیشترافسانه‌های مربوط بآفتاب همان‌معتقدات اولی‌آریاییانست ۱ . شعبهٔ ایرانی ازهندو ایرانیان‌زیاد فکر خودرا باساطیر راجع بآفتاب معطوف نداشته‌اند ، بلکه این‌افسانه‌ها انعکاس ضعیفی در معتقدات روحانی آنان یافته است .

نمایش دوم که‌در زمینهٔ مبارزه راجع بآبهای آسمانی بعمل میآید و مربوط بافسانه‌های رعدی‌آریاییانست ، توجه‌آنان را زیادتر جلب کرده‌ودارای‌هیجان‌وروح شدیدی میباشد ، ادوار متفاوت وپرده‌های‌مختلف آن باهم تفاوت‌دارند. گاهی‌بنظر می‌رسد که فتح وغلبه باارواح‌نیکوکار است، وگاهی برعکس تصور میرود دسیسه کاری دشمن برای ضبط آبهای حیاتبخش‌آسمانی متعدد است : زمانی‌خدعه‌ای‌بکار می‌برد وخودرا به‌اشکال‌گوناگون متشکل می‌سازد، یعنی بصورت ابرهای‌مختلف در می‌آید ، وگاهی‌باکمال‌غضب قوای نیکو کار را مورد حمله قرارمیدهد.

باید دانست که همهٔابرها ، ابرهای بارانی نیستند : اگر بعضی از آنها بروی زمین تشنه و بریان ازگرمی آفتاب ، آب زندگی میریزند و رفع عطش میکنند ، بالعکس برخی‌از آنها باران را در خود حبس کرده در اعماق بطون خویش پنهان میدارند ، تاآنگاه که‌نیزهٔ آتشین‌برق‌آنهارا از هم‌بشکافد و باران زندانی‌رانجات دهد . این اختلاف ابرها ، که‌ما کمترمورد توجه‌قرار میدهیم - زیرا عادت کرده‌ایم بطورسطحی درتظاهرات طبیعت‌بنگریم - درنظر کسانی که‌باطبیعت هماهنك‌بوده، همهٔ زندگانی خود را محکوم‌بارادهٔ طبیعت میدیدند و ناگزیر برای ادامهٔ معیشت، شناختن کامل تظاهرات طبیعت را ضروری میدانستند ، مسلم ولازم مینمود . فکر شاعرانه و قدرت توصیفی آریاییان ، نه تنها آنهارا بقالب هزاران تشبیهات ساده و مشابه میریخته است بلکه آنهارا مبدل باشخاص زنده و روابطشانرا باهم بمبارزهٔ حیاتی تبدیل میکرد . این تشبیهات از حیث سادگی‌از یک‌طرف ، وازجهت کمال

۱ـ مجلهٔ‌دانشکده شمارهٔ ۹ ص۴۶۲.

این نام بزرگترین و محترمترین لقبی است که بخدایانی که بوریتره حمله میکنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته باران محتوی آنرا بزمین میریزند، داده شده. بویژه ایندره که بزرگترین دشمن وریتره است و نیزه آتشین او - برق - کافیست که این دزد باران را نابود کند، بدین لقب خوانده میشود. در فرهنگهای پارسی (آب‌دزد) و (قطره دزد) بمعنی مطلق ابر آمده[1] و آن در اصل ابری بوده که باران را در خود ضبط و از باریدن منع میکرد.

اهریمن دیگری موسوم به اهی Abi - مار یا اژدها - در کوه مسکن دارد و دیوان را بیاری خود میطلبد. اهی، رعد سیاه بوران و طوفانست که با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز قلهٔ کوه می‌پیچد و دیوار مانند بسوی آسمان بالا میرود. با این مار هم، همان ایندرهٔ پرطاقت مصاف داده اورا میکشد.

در ریگ‌ودا بارها از این مبارزه سخن رفته است و یقیناً ماری که در اساطیر و ادبیات رزمی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی آریاییان قدیم است

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

دکتر آبراهامیان نوشته (دین قدیم ایرانیان. یادنامهٔ پور داود باهتمام نگارنده ج ۱ ص ۱۰۷): «یکی از خدایان دین قدیم ارمنی و اهاگن Vahagn است که به «خدای اژدها کش» معروف بود، زیرا او مارهایی را که سبب یا نمایندهٔ تاریکی بودند، می کشت. در سنن باستانی ارمنی، سرودی باشکوه دربارهٔ چگونگی تولد واهاگن ضبط شده است:

«آسمان از درد وضع حمل رنج می کشید. از ساقه‌های نی دود بر آسمان می رفت. از ساقه‌ها شعله‌ها بر آسمان میشد. در میان شعله‌ها جوانی دوید. او ریشی آتشین داشت، و چشمهایش یك جفت خورشید بود. این جوان واهاگن بود.» ارمنیان باستانی پهلوانیها و شجاعت‌ها بواهاگن نسبت میدادند، از جمله غلبه بر مارهای گمراه کننده (نظیر آنچه که در متن فوق آمده)، دیگر دزدیدن کاه‌های بارشام Barsham (این کاهها بعداً در آسمان پراکنده شده و کهکشان را تشکیل داد). ارمنیان قدیم برای او معابدی ساختند که از آنها معبد Vahevahian بود (که خود از سه معبد تشکیل میشد) و آن بفرمان گریگور Grigor خلیفهٔ بزرگ ارمنی ویران شد. دیگر در مشرق کوه Varag، و دیگر در Aghbak صغیر (ایالت جنوب وان).

۱- رك. برهان قاطع، ذیل «قطره دزد».

خاکستری) بسته، بادوست دایمی خود وایو Vâyu (باد که در طبقات عالیهٔ هوا میورزد) آمادهٔ جنگ میشود. بادهای تند که سپاه ایندره را تشکیل میدهند، دنبال او میروند، و جنگ آغاز میگردد. سپاهیان رعد بکوه یا حصاری که زندانست حمله میکنند. زندانبانان تاب مقاومت نیاورده پایداری آنان براثر ضربات شدید و مکرر حربهٔ آتشین ایندره در هم شکسته، قلل کوه و دیوارهای قلعه فروریخته، مطابق تشبیه نخستین گاوان خلاص میشوند و شیر خودرا بروی زمین میریزند، و طبق تشبیه دوم دختران و زنان اسیر رهایی یافته محمول خویش را بزمین تشنه تقدیم میکنند ۱.

وریتره و اهی اگر بابرهایی که در آسمان گردش میکنند، نظر افکنیم، خواهیم دید که باشکال گوناگون، از قبیل صورت انسان، جانوران، مخلوقات عجیب و غریب، دورنماها، شهرها و غیره متشکل میشوند.

چنانکه گفتیم همهٔ این ابرها بارانی نیستند. اجداد آریایی ما، ابری را که باران نمیداد بزرگترین دشمن خود میدانسته بنام وریتره Vritra میخواندند. وریتره یعنی مخفی کننده و دزد، وبنابراین و ریترهن Vritrahan (در اوستا ورثراغن ودر پهلوی ورهرام ودر پارسی بهرام) ۲ دراصل بمعنی (وریتره کش) میباشد ۳.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

آورندهٔ بارانهای فراوان و حامی آریاییان محسوب شده. او را گاهی پسر Aditi (ربة النوع فضا) میدانند و زمانی برادر توأم اگنی Agni خدای آتش محسوب میداشتند. این دو گاهی خدای دوگانه (Agni - Indra) و زمانی سه گانه (Agni - Soma- Indra) یا (Agni - Vâyu- Indra) را تشکیل میدهند (L.XX)

۱- مجلهٔ دانشکده، شمارهٔ ۹ ص ٤٦٤ - ٤٦٥. ۲- رك. بخش چهارم بهرهٔ ۲: آتش بهرام.

۳- Benveniste et Renoué, Vrtra et Vrthragna, Etude de mythologie indo-iranienne. (Cahiers de la Société Asiatique, III, Paris 1934); P-J. de Menasce, La Promotion de Vahrâm (Revue de l' Histoire des Religions)

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

این نام بزرگترین و محترمترین لقبی است که بخدایانی که بوریتره حمله میکنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته باران محتوی آنرا بزمین میریزند ، داده شده . بویژه ایندره که بزرگترین دشمن وریتره است و نیزه آتشین او ــ برق ــ کافیست که این دزد باران را نابود کند ، بدین لقب خوانده میشود . در فرهنگهای پارسی (آب دزد) و (قطره دزد) بمعنی مطلق ابر آمده [۱] و آن در اصل ابری بوده که باران را در خود ضبط و از باریدن منع میکرد .

اهریمن دیگری موسوم به اهی अहि Abi ــ مار یا اژدها ــ در کوه مسکن داردو دیوان را بیاری خود میطلبد . اهی ، رعد سیاه بوران و طوفانست که با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز قلهٔ کوه می پیچد و دیوار مانند بسوی آسمان بالا میرود . با این مار هم ، همان ایندرهٔ پرطاقت مصاف داده اورا میکشد .

در ریگ ودا بارها از این مبارزه سخن رفته است ویقیناً ماری که در اساطیر و ادبیات رزمی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی آریاییان قدیم است

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

دکتر آبراهامیان نوشته (دین قدیم ایرانیان . یادنامهٔ پور داود باهتمام نگارنده ج ۱ ص ۱۰۷): « یکی از خدایان دین قدیم ارمنی و اهاگن Vahagn است که به «خدای اژدها کش» معروف بود ، زیرا او مارهایی را که سبب یا نمایندهٔ تاریکی بودند ، می کشت. در سنن باستانی ارمنی ، سرودی باشکوه در بارهٔ چگونگی تولد واهاگن ضبط شده است:

«آسمان از درد وضع حمل رنج می کشید . از ساقه‌های نی دود بر آسمان می رفت. از ساقه‌ها شعله‌ها بر آسمان میشد . در میان شعله‌ها جوانی دوید . او ریشی آتشین داشت، وچشمهایش یك جفت خورشید بود . این جوان واهاگن بود .» ارمنیان باستانی پهلوانیها وشجاعت‌ها بواهاگن نسبت میدادند ، از جمله غلبه بر مارهای گمراه کننده (نظیر آنچه که در متن فوق آمده) ، دیگر دزدیدن کاه‌های بارشام Barsham (این کاهها بعداً در آسمان پراکنده شده و کهکشان را تشکیل داد). ارمنیان قدیم برای او معابدی ساختند که از آنها معبد Vahevahian بود (که خود از سه معبد تشکیل میشد) و آن بفرمان گریگور Grigor خلیفهٔ بزرگ ارمنی ویران شد . دیگر در مشرق کوه Varag ، ودیگر در Aghbak صغیر (ایالت جنوب وان) .

۱ ــ رك. برهان قاطع، ذیل «قطره دزد».

خاکستری) بسته، بادوست دایمی خود وایو Vâyu (باد که در طبقات عالیهٔ هوا میوزد) آمادهٔ جنگ میشود. بادهای تند که سپاه ایندره را تشکیل میدهند ، دنبال او میروند، و جنگ آغاز میگردد . سپاهیان رعد بکوه یا حصاری که زندانست حمله میکنند . زندانبانان تاب مقاومت نیاورده پایداری آنان برا ثر ضربات شدید و مکرر حربهٔ آتشین ایندره در هم شکسته ، قلل کوه و دیوارهای قلعه فروریخته، مطابق تشبیه نخستین گاوان خلاص میشوند و شیر خودرا بروی زمین میریزند، و طبق تشبیه دوم دختران و زنان اسیر رهایی یافته محمول خویش را بزمین تشنه تقدیم میکنند[۱] .

وریتره و اهی

اگر بابرهایی که در آسمان گردش میکنند ، نظر افکنیم ، خواهیم دید که باشکال گوناگون ، از قبیل صورت انسان ، جانوران ، مخلوقات عجیب و غریب ، دورنماها ، شهرها و غیره متشکل میشوند .

چنانکه گفتیم همهٔ این ابرها بارانی نیستند . اجداد آریایی ما ، ابری را که باران نمیداد بزرگترین دشمن خود میدانسته بنام وریتره Vritra میخواندند . وریتره یعنی مخفی کننده و دزد ، وبنابراین و ریترهن Vritrahan (در اوستا ورثراغن ودر پهلوی ورهرام ودر پارسی بهرام) [۲] دراصل بمعنی (وریتره کش) میباشد[۳].

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

آورندهٔ بارانهای فراوان و حامی آریاییان محسوب شده . او را گاهی پسر Aditi (ربة النوع فضا) میدانند و زمانی برادر توأم اگنی Agni خدای آتش محسوب میداشتند. این دو گاهی خدای دوگانه (Agni - Indra) و زمانی سه گانه (Agni - Soma- Indra) یا (Agni - Vâyu- Indra) را تشکیل میدهند (L.XX)

۱- مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۹ ص ۴۶۴ - ۴۶۵ . ۲- رك. بخش چهارم بهرهٔ ۲: آتش بهرام .

۳- Benveniste et Renoué , Vrtra et Vrthragna , Etude de mythologie indo-iranienne. (Cahiers de la Société Asiatique, III, Paris 1934) ; P-J. de Menasce , La Promotion de Vahrâm (Revue de l' Histoire des Religions)

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بر آمد ز کوه ابر مازندران چو مارشکنجی و ماز اندر آن[۱].

درین بیت ناصر خسرو تشبیه مذکور آشکار تر است .

در بارهٔ ابر گوید :

بغرد همچو اژدرها چو برعالم بیاشوبد ببارد آتش‌دود از میان کام‌و دندانش[۲].

سومه یکی از امتیازات معتقدات آریاییان عزت نفس و شرافتمندیست که ایشان در شناسایی طبیعت اعم از روحانی یا جسمانی، زمینی یا آسمانی ، ونیز در روابط خود با قوای فوق طبیعت آشکار میکردند .

بدیهی است آریاییان مانند پیروان همهٔ ادیان معتقد بادعیه و فدیه بوده‌اند ولی در این اعمال ، روحی مخصوص نشان میدادند . ابراز ذلت و فروتنی را در برابر آلهه روا نمیدانستند . آریایی مستمندانه استمداد و طلب یاری نمیکردند ، بلکه خود در حدودی معین بخدایان خویش مساعدت مینمود . آریایی تصور میکرد که در کشمکش خدایان نیك ، ارواح منور و قوای سودمند با اهریمنان و قوای بد، انسان نیز باید شرکت و معاضدت کند .

در نظر او سرودها ، سپاسگزاریها ومدایح انسان سبب تهییج و تشجیع خدایان میشود. فدیه‌ها در حکم ضیافتهایی است که برای مهمانان عالیمقام و عزیز تهیه میکنند. خدایان دوستانه دعوت دوستان خود را می‌پذیرند . همانطور که انسان از غذا قوت میگیرد، آنان نیز بواسطهٔ این ضیافت‌ها قوی میشوند . مخصوصاً این اثر در شیرهٔ گیاه مقدس سومه Soma (سنسکریت) یاهئومه Haoma (اوستا) که روح را فرح میبخشد موجود است . این نوشابه خدایان رامسرور وقوی‌دل ساخته حس جنگجویی آنانرا تهییج میکند . گویی خدایان بدین نوشابه نیازمندند و اگر بقدر کافی از این مایع معجز نما ننوشند قادر نخواهند بود که بر دشمنان غلبه نمایند . بویژه ایندره مطابق سرودها مقادیر بسیاری از این مایع مسکر را میآشامد و پس از آن هیچ قوه‌ای قادر نیست در برابر او مقاومت ورزد .

این گیاه کوهستانی ـ سومه ـ دارای ساقهٔ نرم و پر الیافست و شیره‌ای سپید برنگ

---

۱ ـ مازشکاف که اندر چیزی افتد (لغت فرس)، چین و شکن. ۲ ـ دیوان ناصر خسرو ص ۲۱۶.

که متدرجاً علت تشبیه- که ابرهای سیاه باشد - از میان رفته ولی مشبه به - یعنی مار یا
اژدهای بدکار- در خاطرها محفوظ مانده است ۱ ؛ آری بقول جامی :

باشد اندر صورت هرقصه‌ای خرده بینان را ز معنی حصه‌ای.

داستان آژی دهاك Aji Dahâka (جزو اول آن همان اهی سنسکریت
است) که افسانهٔ نزاع تری‌تنه Traitana با مارسه‌سر(درودا) را شامل است ، دراوستا
بصورت منازعهٔ ثره‌اته‌اونه Thraêtaona (یعنی فریدون) با مارسه سر ۲ : - Aji
Dahâka thrikameredha xshvaesh ۳ آمده ۴ . فردوسی نیز این نام را
بعنوان (ضحاك) و (اژدها) ۵ که دومار (بجای مارسه‌سر) بر کتفش رسته بود ، و
فریدون با او جنگید و ویرا منکوب کرد ، معرفی مینماید ۶ .

اما تشبیه ابر بمار که در ادبیات پارسی آمده ، منشأی باستانی دارد که ذکر
آن گذشت . منوچهری در وصف ابر گوید :

۱- مجلهٔ دانشکدهٔ شمارهٔ ۹ ص ۴۶۶ . ۲- یا سه‌پوزه (دکتر صفا. حماسه‌سرایی
در ایران چاپ ۲ ص ۴۵۷ - ۸). ۳- خشوئوه xshvaewa در اوستا بمعنی زود خزنده
وتند رونده است و آن در بند ۶۵ از فرگرد ۱۸ وندیداد آمده . درگزارش پهلوی اژی
شپاك Aji - Shepâk آمده و در توضیحات افزوده‌اند : مارشپاك . اکنون درپارسی
(مارشیبا) گوییم . ناظم (ویس ورامین) گوید: سر دیوار او پر مارشیبا- جهان از زخم آنها
ناشکیبا .کلمهٔ (شیبا) که درفرهنگها بمعنی افعی ضبط شده در واقع صفت مار است . رك .
پورداود. یسنا ج ۱ ص ۱۶۲ ح ۲. ۴- رك . Yasna IX·7, note 2 (Z. A.)

۵- فردوسی در بارهٔ جمشید گوید :

نهان بود چند ازدم اژدها (ضحاك) بفرجام هم زو نیامد رها.

(شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۳۴) . خورشگر هرروز مردی جوان را

بکشتی و مغزش برون آختی مر آن اژدها را خورش ساختی (همان مجلد ص ۳۵).

و نیز اورا (اژدهافش) مینامد : کی اژدهافش بیامد چو باد با یران زمین تاج بر سر نهاد
(ص ۳۳) . بایوان ضحاك بردندشان بدان اژدهافش سپردندشان (ص ۳۵) و نیز
(اژدهاپیکر) ش میخوانند: شنودند کانجا یکی مهترست پراز هول شاه اژدهاپیکر ست
(ص ۳۳). ۶- رك . Z.A.vol. 3, p. XLIV

پرستش و احترام بوده ، محسوب میشد .وی درموقع رأفت نیکوکار و بهنگام غضب خطرناك و قهار بود. علت اسناد این دو خاصیت نیز تاحدی واضحست،زیرا که نوشابه‌های مهیج و مسکر ، اگر باندازهٔ کمی استعمال شود، باعث تقویت روح و بدن و موجب انبساط خاطر و سرعت فکر میباشد ، برعکس استعمال آنها بمقادیر زیاد سبب زوال هوش و کسالت شود و بسااتفاق افتد که بواسطهٔ شدت تهییج موجب جنون میگردد. بجافرموده است شاعر شیراز :

صوفی ار باده باندازه خورد نوشش باد   ورنه اندیشهٔ این کار فراموشش باد.

همین آثار متضاد یقیناً فکر سادهٔ آریاییان را متأثرساخته باعث احراز مقام خدایی سومه شده است . استخلاص از خیالات و فراموشی موقت زحمات و غصه‌ها، زیاد شدن قوهٔ فعاله و نیرومند شدن روح ،آزادی بیان ، پیدایش احساسات شاعرانه ولطیف ، حتی پیش‌بینی‌ها و پیش گوییهای صایب که بواسطهٔ نوشیدن سومه حاصل میشد ، این حس را در آریاییان تولید میکرد که گویا یك قوهٔ خارجی فوق بشری در وجود آنان حلول میکند . این قوهٔ ربانی که برایشان مسلط میگردد و در میان گیاه مقدس بودیعت نهاده شده ، خدایی است موسوم به سومه ، که دوست ومطلوب خدایان وافراد بشراست .

علت تصور محبت خدایان دیگر نیز نسبت بسومه معلوم است ،زیراکه مطابق قواعد روانشناسی انسان همواره معبودان خویش را دارای همان احساسات و احتیاجاتی که خود داراست ـ منتهی بمقیاسی بزرگتر و شدیدتر ـ میداند [۱] : بهمین جهت آریاییان تصور میکردند که چون خود آنان سومه را دوست میدارند، قهراً خدایان ایشان هم بایدشدیدتر آنرا دوست داشته باشند . لهذا در مواقع جشن وسور، که بعقیدهٔ آریاییان خدایان نیز در آنها حضور بهم میرسانند ، مقدار زیادی مشروب سومه میبایست حاضر باشد تا میهمانان آسمانی تر دماغ و زنده دل شده ، باقوای مضاعف از همان مجلس ضیافت بجنگ وریتره واهی و پیروان آنان ـ دزدان گاو و مستور کنندگان باران ـ بروند [۲] .

---

۱ ـ مضمون حدیث: کلماميزتموه باوهامکم بادق معانيه، فهو مخلوق لکم مردود اليکم.

۲ ـ مجلهٔ دانشکده ، پارسیان ، ص ٤٦٨ .

شیر دارد[۱] و آنرا در کتب طبی «هوم المجوس» گویند.

«هوم المجوس، گیاهی است ساقش، یك عدد باریك و صلب و گلش زرد تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است، و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد، نزد بعضی بخور مریم است. در اول سیم گرم و خشك و جالی و مفتح سدد و بناحدت و بسیار مجفف و طبیخ گل او جهت حصاة مثانه و احتباس بسیار بول مفید و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یك مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده بتخفیف قوی است.»[۲]

«هوم المجوس، بضم هاء و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین، لغت عربی است و آنرا «مراتیا»[۳] نیز نامند.

ماهیت آن- گیاهی است اسفل، ساق آن یك عدد و باریك صلب، و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفهٔ آن شبیه بیاسمین و شکوفه مشکطرا مشیع، و صاحب تحفه نوشته که ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته‌اند. حکیم میر عبدالحمید نوشته: آنچه متحقق شده هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند، اقسام میباشد: قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و عصارهٔ این گیاه را میجوشانند بحدی که دارای رنگ شود. استعمال این مایع در موقع قربانی یکی از کهن‌ترین و بهترین رسمهای عبادت آریاییست. این نوشابه ر روی آتش میریختند، الکلی که در آن موجود بود سبب اشتعال آتش میگردید روحانیان نیز در موقع اجرای مراسم عبادت بقدر کفایت از آن مینوشیدند. این نوشابه نه تنها مقدس و گرامی بود، بلکه از غرایب معتقدات آریایی این است که برای این گیاه درجهٔ خدایی قایل بوده‌اند. سومه یکی از خدایان مقتدر که مور

---

۱ - طبق آزمایشهای آقایان Dr. Aitchinson انگلیسی و کنت ر. دمکنم R de Mecquenem رئیس سابق هیأت حفاران فرانسوی شوش؛ گیاه مزبور همان Ephedra Vulgaris است که عصاره‌اش بنام Ephédrine در طب بکار میرود (از افادات شفاهی دمکنم). در افغانستان نیز (ریواس) را (هوم) گویند که بگیاه مورد بحث ربطی ندارد. (و نیز رك پورداود. یشتها ج ۱ ص ۴۷۱).

۲ - تحفهٔ حکیم مؤمن: هوم المجوس.

۳- «مراتیا» و «مراثیه» (ضریر انطاکی ج۱ ص ۲۵۴) و «مزاتیة» (ایضاً ص ۲۹۱) مصحف «براهه» = براهوم است.

٤ - مخزن الادویه تألیف محمد حسین بن محمد هادی عقیلی علوی. بمبئی ۱۲۷۳ قمری ص ۵۷۷.

برعلل طبیعی ترجیح میدهند ،همین حصول مقصود عقیدهٔ آریاییان‌را دربارهٔ اثر منتر راسخ‌تر میکرد [۱].

بهمین مناسبت منثره (منتر) در اوستا بمعنی سرود گوی و پیامبر استعمال شده (از آن جمله درهپتـان‌هایتی [هفتان یشت‌بزرگـ]، یسنای۳۶ بندپنجم [۲] ، و نیردر اوستا منثره سپنته Manthra Spenta که در پهلوی مار سپند شده [۳] بمعنی کلام مقدس است . دربارهٔ منثره‌ها ، عبارتی در هندوستان شایع است ، این چنین : « همهٔ جهان مطیع خدایانست . خدایان مطیع منثره‌هاهستند . منثره‌ها مطیع برهمنان‌اند، از اینرو برهمنان خدایان ما محسوب میشوند . » [۴]

☆ ☆ ☆

دو مزیل نویسد [۵] : « آیین مزدایی ، دین مثبت فعالی است و ازحدودتشریفات خشك و خالی قدم فرا می نهد . تعالیم دین مزدایی جنبهٔ کاملاً اخلاقی و درعین حال باتصورات اساطیری پیوند ناگسستنی دارد . منظره‌ای که خدایان بزندگی و سرنوشت می‌بخشند ، صورت پیکار و مبارزه دارد . این منظره انعکاسی‌از شرایط زندگی قبایلی است که برای ادامهٔ زندگی مجبور بمبارزهٔ دایم باقبایل دیگرو تلاش در حفظ اموال و احشام خویش و فتح سرزمینهای جدید و گله‌های تازه میباشد .

خطوط مشخصهٔ معتقدات ایرانی که بهمهٔ اعصار تعلق دارد یعنی احساس‌عمیق و واقعیات موجود تصورات حساس و انعطاف پذیردرتعالیم‌مزدایی‌بخوبی‌هویداست. سرنوشت انسان بافنای تن بپایان نمیرسد . مزدایی باایمان در آخرت پاداش‌خواهد یافت ، و در رستاخیز جهانی از سعادت سرمدی برخوردار خواهد شد .

در آیین مزدایی بسیاری از معتقدات دین بودایی هندی منعکس است.عامل اساسی در اینجا آتش‌است. آتش‌درمحراب‌زبانه میکشدو باهدایای‌دایمی‌ازخاموشی آن

۱ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ، پارسیان ، ص ۴۶۹ . ۲ـ رك . بخش ۸ بهرهٔ ۱ .

۳ـ در نام پدرمو بدبزرگ عهدشاپور دوم، آذر بادمارسپندان .

٤-Cf . Monier Williams, Religious Life and Thought in India , p . 201 sqq .

۵ـ ترجمهٔ تاریخ تمدن ایران ص۸۸ -۹۰.

منتره

علاوه بر اینکه آریاییان تصور میکردند که با دعاهای خود خدایان را یاری میکنند، چنین معتقد بودند که در خود دعا، بلکه در بعض کلمات آن، که برزبان رانده‌میشود، و نیزدر برخی ترکیبات لفظی قدرتی مکتوم است که خدایان رابهمراهی و حتی اطاعت و انقیاد مجبورمیکند و انسانرا قادر میسازد که بانیروی خود برارواح پلید و زیان بخش غلبه کند. بنابراین منتره Mantra(که امروز بفارسی منتر گوییم ومعنی اصلی خود را ازدست داده‌است) یا عبارت مقدس، حربه‌ای مؤثر و قوی بود که در برابر آنان بکار برده میشد. بمرور ایام در باب قدرت منتر مبالغه وزیده بحد خرافات رساندند و تصور کردند که بعضی ازافرادبشررا، که‌دارای استعداد مخصوص طبیعی هستند، منتر میتواندبهرامری قادر کند، ولی اعتقادابتدایی آریاییان نسبت باثرمنتر، چنانکه گفته شد ساده بود و در حدود تصورات آنها منطقی بشمار می‌رود.

دارمستتر نویسد: «دعای بشر معمولا مطابق باطبیعت است. انسان دعای نزول باران را در مواقع خشکی میخواند ومعمولا مستجاب میشود، زیرا که بعداز خشکی حتماً باید باران بیاید. انسان در موقع تاریکی خواهش روشنایی میکندو مسلماً بعد از تاریکی باید روشنایی باشد. بعبارت دیگر، انسان احتیاجات سادهٔ خودرا نسبت بهر چیزی بهنگام فقدان آن چیزدرضمن دعا میخواهد، درصورتیکه مطابق مقررات خود طبیعت، همان مقصود قهراً باید موجود شود، بنابراین انسان می بیند که دعای او مقرون باجابت می گردد و از این قضیه چنین نتیجه میگیرد که در خوددعا اثر اجرای آن موجود است.»

نباید فراموش کرد که در آن زمان احتیاجات آریاییان بسیارساده بوده‌است و آنان در ضمن ادعیه چیزی مافوق عادت نمیخواستند، بلکه همان نیازمندیهای معمول درخواست میشد: خواستن اولادو اعقاب متعدد وسالم، تکثیر گاوو گوسفند، سلامت وطول عمر، غلبه بر دشمنان درجنگ. همهٔ این آرزوهای ساده که موضوع دعاهای آریاییان بود، چیزهایی است که بدون هیچ نوع دعایی هم قهراً نصیب آنان میشد، زیرا که زندگانی ساده و سالم و تفوق عددی طایفهٔ آنان موجب حصول این مقاصد میگردید؛ ولی چون اشخاص بی‌علم و ساده، در هر چیزی علل خارق عادت را

مظاهر مهمتر از همه روشنایی و باران بود .

میتره(سنسکریت) و میثره (اوستا) خدای آفتاب،ایندره خدای رعد (و تنها خدایی که صورت تجسم داشته)،یمه Yama (سنسکریت) و ییمه Yima (اوستا)[1] پسر خورشید که نخستین بشریست که مرگ براو چیره شده بردوزخ حکومت میکند[2] ، وارونه (در ودا بمنزلهٔ همان اهورای اوستاست) که نظام عالم را حفظ میکند ، از خدایان آنان محسوب میشدند[3] .

۲ـ خدایان این طایفه بصورت مذکر ومؤنث شناخته می شدند چنانکه: خدای بزرگ آسمان ،دیااوه Dyâuh (سنسکریت)، Zeus (یونانی)، Jupiter (لاتینی)، Tiu یا Ziol (توتنی)- وهمچنین خدای آتش Agni (سنسکریت) ، Ignis (لاتینی) ، Ugnis (لیتوانی) و Ogni (اسلاوی باستانی) مذکر بوده اند .

خدای سپیده دم Ushàh (سنسکریت) ، Ushauh (اوستایی)، Auszra (لیتوانی) ، Eostra (آنگلوساکسنی) و Aurora (لاتینی) مؤنث بشمار رفته اند . در ودا مصرح است که اوشاه دختر دیا اوه (آسمان) است .

۳ ـ طایفهٔ مزبور خدایان آسمانی را بخانواده های زمینی تشبیه میکردند ، همچنانکه درخانواده، پدر بزرگ وفرمانرواست وهریك از دیگر افراد بترتیب دارای شأنی میباشد ، در عوالم علوی نیز همین ترتیب برقرار است :

آسمان که از میان خدایان تنها اوست که جاویدانست[4] پدر بشمار میرود، و این معنی از لقبی که در زبانهای هند و اروپایی بدو داده اند مشهود است :

Dyâuh pita (سنسکریت) ـ Zeus pater (یونانی) و Ju-piter

۱ـ Z. A., p. XLIV-XLV .	۲ـ این نام همانست که در داستانهای ملی ما بصورت جمشید درآمده است.	۳ـ رك . مذهب وفلسفهٔ هندوان . مجلهٔ مهر سال ۳ شمارهٔ ۹ .	٤ـ از اساطیر آریایی است : سپیده دم ازآفتاب شکست میخورد ،ابر آفتاب را مغلوب کرده پنهانش میسازد ؛ رعد وبرق ابر را شکست میدهند ؛فقط آسمانست که شب و روز تغییر ناپذیر و جاویدانست.

جلوگیری میشود. شباهت آداب دینی در دو آیین فوق بدینجا منتهی نمیشود بلکه قربانی کردن حیوانات، وجود روحانیونی که انجام دادن تشریفات دینی بعهدهٔ آنهاست و همچنین خواندن سرودها شباهت موجود را تکمیل میکند. با این حال شیوهٔ ستایش آتش در دین ایرانی بیشتر آشکار است، و درست بهمین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری میشود، زیرا عقیده بر آنست که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه اند ملوث خواهد ساخت، ازین رو نعش مردگان را بدشتها برده وطی تشریفات خاص درهوای آزاد قرار میدهند.

آیین مزدایی در لفاف مبهمات و مجردات پوشیده نیست، بلکه با تصاویر زنده و روشنی درلحنهای حماسی سرود ها بیان میشود. دراینجا بحث برسر دوران قهرمانانه‌ای است که کفر وشرك در آن بردنیا فرمان میراند. ضمن مدح خدایان، دلبستگی بزندگی جنگجویان، کمال مطلوب عصر محسوب میشود. آتش جنك در میان قبایل زبانه میکشد و صفوف تازه‌ای بمیدان میآید. میتره باقهرمانی بی نظیری نبردها را رهبری میکند، نیروهای دشمن را درهم میشکند، سررا از تن آنان جدا میسازد و پادشاهان را درهم میکوبد. جنگاوران سوارارابه‌ها باهم بنبرد برخاسته‌اند، اسبان شیهه میکشند و آوای باران تیر و چکاچاك تبرزین بگوش میرسد.

مزداییان زندگی مرفه و پربرکتی برای قهرمانان درنظرمیگیرند. ثروت و سعادت بروی یلان لبخند میزند. گله های بیشمار، زنان زیبا، جواهر و عطریات، خیرو برکت که نشانهٔ فضل خداوندیست همه و همه نعمتهایی است که بعنوان پاداش در انتظار مزداییان با ایمانست....»

☆ ☆ ☆

درپایان این مقال، خلاصه‌ای ازدین اسلاف آریاییان یعنی طایفهٔ «هند واروپایی» را که بعدها در میان قوم هندو ایرانی تادیرباز (درمیان هندوان تاپیدایش ریگ و دا و درمیان ایرانیان تاآغاز بعثت زرتشت) باقی بود بصورت مواد ذیل می نگاریم:

۱- آیین آریاییان و اسلاف ایشان مبتنی برتأله قوای طبیعی بودو آنان بخدایان متعدد که هریك را مظهر یکی ازقوای طبیعت میدانستند اعتقاد داشتند. درمیان این

متمدن شایستهٔ قبول باشد . » [۱]

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه گوید[۲] : « پادشاهان پیشدادی و بعض شاهان کیانی متوطن بلخ بودند ، و نیرین (خورشید و ماه) و کواکب و کلیات عناصر را تعظیم و تقدیس میکردند تا هنگام ظهور زردشت پس از گذشتن سی سال از پادشاهی گشتاسب . »

و نیز بیرونی در موضع دیگر همان کتاب آرد[۳] : « اما مجوس اقدم کسانی بودند که پیش از ظهور زردشت میزیستند ، و از آنان کسی صرف و ساده که بدین زردشت نباشد ، یافته نشود . بلکه ایشان نیز از قوم او یند و یا از مهرپرستان (شمسیه) باشند ، ولی آنان اشیاء قدیمه را نام برند و بدین خود نسبت کنند ، و این اشیاء از نوامیس شمسیه و قدماء حرانی مأخوذ است . »

چنانکه در فوق مشاهده شد ، و کتب دیگر عربی نیز مؤید آنست « مجوس قدیم » یا « مجوس اقدم » به پیروان دین ایرانیان پیش از زرتشت اطلاق میشده است [۴] .

۶ ـ قراین و امارات میرساند که ایرانیان بمرور در دین آریایی تصرفاتی قایل شدند چنانکه از وقتیکه تاریخ ایرانیان معلوم است مزدا (مزدا اهورا و بعدها اهورمزدا) خدای بزرگ طوایف شهرنشین و متمدن شرقی و غربی ایران محسوب میشده است. مزداپرستی قدیمتر از دین زردشتی است . مزدا خدای قبیله یا ملتی معین نیست و خدای عالم و پروردگار بنی آدم است. ازاینجهت روابط افراد انسان با قوای آسمانی در دیانت مزدایی خیلی محکمتر است از آنچه در دیگر ادیان آسیای وسطی آمده است. مخصوصاً جنبهٔ اخلاق شخصی در نهایت پاکی و روشنی در این دین هویدا و آشکار است . دین ایران بواسطهٔ این دوصفت که یکی عموم و شمول و دیگری صفا و خلوص اعتقادیست رفته رفته در ادیان شرق نزدیک نافذ گردید . » [۵]

---

۱ ـ سموئیل لنگ باب ۱۳ . ترجمهٔ دینشاه (کتاب فلسفهٔ ایران باستان ص ۳۵) .
۲ ـ چاپ زاخائو ص ۲۰٤ . ۳ ـ ص ۳۱۸ . ٤ ـ تقی زاده. گاهشماری ص ۱۱٤ .
۵ ـ رك . ایران درزمان ساسانیان . کریستنسن ص ۱۳ .

(لاتینی) تعنی (خدای) آسمان (ملقب به) پدر . از اینجا مستفاد میشود که طایفهٔ مذکور بآسمان پدر خطاب میکردند و سپیده‌دم را دختر او ودیوان [۱] راپسران او محسوب میداشتند و منشأ پدری «اهورمزدا» در مزدیسنا و ابوت خدای بزرگ در دین مسیح از همین اعتقاد ناشی است [۲].

٤ـ اعتقاد بدوگانگی درمبادی خیر و شر از معتقدات قدیم آریاییان محسوب می‌شود : بدیها وخوبیها راهریك منشأی بود که با یکدیگردایم در جنگ بودند . قوای خیر باعث سعادت وقوای شر مسبب تیره بختی افرادبشمار میرفت . مظاهر خیر روز و فصول معتدل و فراوانی و تندرستی و زیبایی و راستی و مظاهر شر، شب و زمستان و خشکسالی و قحط و امراض و زشتی و دروغ و امثال آنها بوده است [۳].

٥ـ معتقدات مزبور بویژه اعتقاد بقوای طبیعت بمرور درمیان آریاییان بصورت اعتقاد بخدایان مختلف در آمد ، وچنانکه برای خورشید و ماه وستارگان و ابر و باد وآب وخاك ، علایم واشکالی مصنوع درست کرده آنهارا قوای خدایی یاخدایان کوچك میدانستند، وکم کم این تصورات سبب تولید عقیده بخدایان متعدد وشرك [۴] گردیده به‌بت پرستی منجر شد . »

«درچنین دورهٔ ضلالت و کفر زرتشت پیمبر (همانطور که حضرت محمد در دورهٔ دیگری بین قوم بی‌تربیت‌تر ازآریاییان ظهور کرد) آشکار گردید ومانند یك پیغمبر و مصلح جدی شروع بانهدام بنیان کفر و دوپرستی نموده بطوری ایمان و عقیدهٔ اصلی آریایی را بشکل جدید و بلندی بنیاد نهاد که برای یک جامعهٔ

۱ـ **daêvah** سنسکریت ؛ **daêvo** اوستا ، **deus** لاتینی، **dêvas** لیتوانی، **dia** ایرلندی قدیم ، **dieu** فرانسوی ، **dêv** پهلوی و دیو پارسی همه از ریشهٔ **div** दिव سنسکریت ، بمعنی درخشیدن است که بخدایان اطلاق شده‌وچون زرتشت‌خدایان پیشین را ازکرسی عزت فرودآورد درمزدیسنا دیو بمعنی‌اهریمن‌وپیروان اومستعمل شد .

۲ـ رك . مجلهٔ سخن سال اول شمارهٔ ٤ مقالهٔ «خدا چگونه پدر گردید ؟ » بقلم نگارنده .   ۳ـ سیر تمدن ص ١٤-١٥ .   ٤- **polythéisme**

هوشنگ، پس از آنکه آتش را کشف کرد،

جهاندار پیش جهان‌آفرین نیایش همیکرد و خواند آفرین[۱].

تهمورث، پس از اهلی کردن دامها،

چنین گفت: «کاین‌را نیایش کنید جهان‌آفرین را ستایش کنید.»

«که او دادمان بردان دستگاه ستایش مر او را، که بنمود راه.»[۲]

فریدون چون ظلم ضحاك دید،

سوی مادر آمد کمر برمیان بسر بر نهاده کلاه کیان،

که من رفتنی‌ام سوی کارزار ترا جز نیایش مباد ایچ کار،

ز گیتی جهان آفرین برتراست بدو زن بهر نیك و بدهر دو دست.

فرو ریخت آب از مژه مادرش همی خواند با خون‌دل داورش،

به یزدان همی گفت: «زنهار من سپردم بتو، ای جهاندار من.»[۳]

هم فریدون گوید:

جهان را همه سوی داد آورم چو از نام دادار[۴] یاد آورم[۵].

کیخسرو چون از دنیا منصرف شد با خود گفت:

سپاسم ز یزدان که او داد فر بدین گردش اختر و پای و پر

کنون آن به‌آمد که من راهجوی شوم پیش یزدان براز آب روی

مگر هم بدین خوبی اندر نهان فرستادهٔ کامکار جهان

روانم برآن جای نیکان برد که‌این تخت و تاج کیی بگذرد[۶].

گشتاسب نیز پیش ازظهور زرتشت چون بتخت نشست،

منم گفت، یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پاك داد این کلاه[۷].

---

۱ ـ رك. بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آتش). ۲ ـ شاهنامهٔ بخ ج ۱ص ۲۱. ۳ـ همان کتاب ج ۱ ص ٤۸.

٤ ـ در اوستا داتر dâtar از ریشهٔ دا dâ (آفریدن، دادن) بمعنی آفریدگار.

۵ـ ج۱ص٤۹. ٦ ـ ج ۵ ص ۱٤۰٦. ۷ ـ بسیار شبیه است بقول پادشاهان‌هخامنشی در آغاز سنگ‌نبشته‌های خود: بزرگست اهورمزدا. او بزرگترین‌خدایانست. اوداریوش را شاه کرده. اوشاهی را بدوداده، بخواست اهورمزدا داریوش‌شاه است (سنگ‌نبشتهٔ داریوش درتخت جمشید. ایران‌باستان ج ۲ ص ۱۵۹٦) ـ خدای بزرگست‌اهورمزدا، او که این زمین را آفریده، او که آن آسمان را آفریده، او که بشر را آفریده، او که شادی را برای بشر آفریده، که خشیایارشا را شاه کرده (همان کتاب ج۲ص۱۹۵۷).

انعکاس دین آریایی درشاهنامه

از تفحص و بررسی دقیق درشاهنامهٔ فردوسی ، که مهمترین سند روایات ملی ایران است[۱] ، جسته جسته اطلاعاتی ، راجع بدین آریایی ایرانی (پیش از ظهور زرتشت) بدست می‌آوریم . برخی از این معلومات با نتیجهٔ تحقیقات دانشمندان خاورشناس مطابقست، ولی از بخش دیگر نیك پیداست که نویسندگان خداینامك (مأخذ اصلی شاهنامه‌ها) درتحت تأثیرسنن زرتشتی بنگارش آنها پرداخته‌اند . اینك خلاصهٔ این اطلاعات را درزیر مینگاریم :

۱ - یزدان پرستی بروایت فردوسی کلیهٔ پادشاهانی که پیش‌اززرتشت میزیستند یزدان‌پرست[۲] بوده‌اند :

گیومرث[۳] :

کی نامور سر سوی آسمان برآورد وبدخواست بربدگمان،

بدان برترین نام[۴] یزدانش را بخواند وبپالود مژگانش را . [۵]

سیامك ، چون برتخت نشست گفت :

که : « برهفت کشور منم پادشا بهر جای پیروز و فرمانروا ،

« بفرمان یزدان پیروزگـر بداد ودهش تنگ‌بسته کمر» [۶].

هم درضمن داستان سیامك ، فردوسی گوید :

نیا راهی [۷] بود آیین و کیش پرستیدن ایزدی بود ، پیش. [۸]

ومراد از نیای سیامك ،گیومرث است.

۱- رك . فردوسی‌نامهٔ مهر. ۲ - چنانکه در بخش ۴ بیاید یزدان جمع ایزد است وآن نامیست که بهریك ازفرشتگان دین مزدیسنا اطلاق‌میشده ولی دربهلوی وپارسی یزدان خاصهٔ دربارهٔ خالق متعال استعمال شده است. ازامثله‌ای که درفوق ذکرشد کاملا پیداست که مراد فردوسی از (یزدان) همان خدای تعالی‌است نه فرشتگان.

۳ - نخستین پادشاه پیشدادی بقول فردوسی ونخستین بشرطبق روایات زرتشتی.

۴ - مراد اسم اعظم است که درمزدیسنا نیز شناخته بود. ۵ - شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۱۸. ۶ - شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۸. ۷ - نل: همین. ۸ - شاهنامهٔ بخ ایضاً ص۱۸.

۹- رك: بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آتش) ۱۰ - شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص۲۱.

خرد داد و گردان سپهر آفرید درشتی و تندی و مهر آفرید
بنیك و بید دادمان دستگاه خداوند گردنده خورشید و ماه[۱].

رستم که بدین کهن باقی بود ، چون اسفندیار را (در کنار هیرمند) بدید ،

تهمتن ز رخش اندر آمد فرود پیاده همی داد یل را درود:
پس از آفرین گفت کز یك خدای[۲] همی خواستم تا بود رهنمای ...

بدیهی است که پرستش خدای یگانه درمیان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول نبود . درستست که وارونه **Vâruna** درنزد آریاییان (بویژه نزد هندوان) خدای آسمان بشمار میرفت (که شرح آن گذشت) ، چنانکه **Zeus** و **Jupiter** نزد یونانیان و رومیان[۳]. این خدای را بنام آسوره ویچ وداس **Asura Viçvaṿedas** یعنی « آسوره ، دانای همه چیز »[۴] میدانستند . (بعدها همین مفهوم نزد ایرانیان مزدیسنان باهور مزدا « سرور دانا » اسناد داده شد)[۵] ، ولی بهیچوجه آریاییان باستان بوحدت[۶] معتقد نبودند ، بلکه مشرك بوده بتعدد آلهه[۷] اعتقاد داشتند (چنانکه گذشت) . اینکه برخی از خاور شناسان[۸] نظر بتصور ظهور زرتشت در زمان گشتاسب (ویشتاسب) پدر داریوش و عدم انتشار دین مزدیسنا در زمان نخستین پادشاهان هخامنشی و از طرف دیگر اصرار و تأکید داریوش و دیگر شاهنشاهان هخامنشی در بکار بردن واژهٔ (اهور مزدا) که او را (بغ بزرك)[۹] معرفی میکنند[۱۰] ، استنتاج کرده‌اند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت بخدای اعظم (اهورمزدا) معتقد بودند تصوری نابجاست، چه بطوری که در بخش سوم بیاید در گاتها (کهن‌ترین کتاب مزدیسنا که بخشی از آن از خود پیامبر ایران زرتشت مانده) که زمان تألیف آن پیش از آغاز یا در آغاز شاهنشاهی هخامنشیان است ، بسا خدای یگانه بنام (مزدا) یا (اهورا) استعمال شده . در مواردی نیز که دو واژهٔ مزبور بهم ملحق گردیده ، همواره مزدا مقدم بر اهورا است یعنی بصورت مزدا اهورا مستعملست . قرنها میبایست طول بکشد تا الحاق این دو و تقدم و تأخر آنها بطور رسمی، صورت مذهبی بخود گرفته و ورد

۱ـ ج۲ ص۳۵۷ . ۲ـ مراد وحدت آفریدگار است .
۳ـ Z A.vol.1.p.22 ۴ـ همان مفهوم اسلامی (علیم علی کل شیء). ۵ـ ایران.
ساسان ، ص۱۳. ۶ـ Monothéisme ۷ـ Polythéisme ۸ـ Hertel
آلمانی و Meillet و Darmesteter فرانسوی و جاکسن Jackson آمریکایی ـ رك: گاتها.
پورداود چاپ اول ص۲۹. ۹ـ خدای اعظم. ۱۰ـ سنگنبشتهٔ بغستان (بیستون).

بـدان داد مـا را کـلاه بزرگ — که بیرون کنیم از رمهٔ میش گرگ،
سوی راه یزدان بیـازیم چنگ — بـر آزاده گیتی نداریـم تنگ
چو آیین شاهان بجای آوریـم — بدانـرا بدین خدای[1] آوریم[2].

حتی دقیقی مردم عصر لهراسب[3] و گشتاسب را پیش از ظهور زرتشت یزدان‌پرست خوانده:

چو گشتاسب‌راداد لهراسب‌تخت — فرود آمدازتخت و بربست‌رخت
ببلخ گزین شد بر آن نو بهار — که یزدان پرستان آن‌روزگار
مر آن‌خانه را داشتندی چنان — که مر مکه‌را تازیان‌این‌زمان.

همهٔ نامه هایی که شاهان دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی بدیگر فرمانروایان نوشته‌اند، مسبوق بنام‌یزدان وخدای بزرگست.

(فتح‌نامهٔ منوچهر بنزد فریدون) بدین‌وجه آغاز میشود:

نخست‌از جهان‌آفرین کرد یاد — خداوند خوبی و پاکی و داد
سپاس از جهاندار فریاد رس — نگیرد بسختی جز او دست‌کس
که‌او رهنمایست وهم دلگشای — که‌جاوید باشد همیشه بجای[4].

بیشتر دراینگونه نامه‌ها یزدان‌را‌بنام «خداوند ستارگان» میخوانند[5]. نوذر پادشاه پیشدادی نامه‌ای بسام جد رستم نویسد:

بسگسار مـازندران بود سام — نخست‌از جهان‌آفرین بود نام
خداوندناهید و بهرام‌وهور — که هست آفرینندهٔ پیل و مور
همه بـا توانایی او یکی است — بزرگست بسیار و یاا‌ندکیست
کنون‌ازخداوندخورشیدوماه — درودی بجان منوچهر شاه[6]...

کیکاوس بشاه مازندران نویسد:

نخست آفرین کرد بر دادگر — کـزو گشت پیدا بگیتی هنر

۱- فردوسی چندین‌بار ازدین ایرانیان‌آن زمان یادمیکند ولی‌نامی‌خاص برای‌آن قایل‌نیست.

۲- ج٦ ص١٤٩٦.

۳- که او نیزیزدان پرست‌بود:

جهان آفرین را نیایش گرفت — نیایش ورا در فزایش گرفت
چنین گفت کز داور داد پاك — پر امید باشد وباترس و باك...

(ج٦ ص١٤٤٥).

٤- ج١ ص١١٣.

٥- رك. آخر همین‌بخش (ستاره پرستی).

٦- ج١ ص٢٤٤.

جمشید نیز بتأییدات الهی مؤید ومهبط الهام ربانی بود :

چنین تا بر آمد برین ، سالیان همی تافت از شاه فر کیان
جهان بد بآرام - از آن شادکام ز یزدان بدو نوبنو بد پیام .

اما بعدها که :

منی کرد آن‌شاه یزدانشناس زیزدان به‌پیچید وشد ناسپاس[1]،

تأییدالهی منقطع گردید .

فریدون چون بجنگ ضحاك تصمیم گرفت ، ملهم شد :

سروشی بدو آمده از بهشت که‌تاباز گوید بدوخوب وزشت
سوی مهتر آمـد بسان پری نهانش بیاموخت افسونگری
که تا بندها را بداند کلید گشاده بافسون کند ، نا پدید
فریدون بدانست کان ایزدیست نه آهر منی و نه کار بدیست[2].

کیخسرو چون بعزلت تصمیم گرفت ونصیحت بزرگانرا نشنید ،

چو ایشان[3] برفتند - بیدار شاه بفرمود تـا پردهٔ بـارگاه
فروهشت وبنشست دربان ، بدر بنومیدی از شـاه پیروزگر
جهاندارشد پیش برترخدای همی‌خواست تا باشدش رهنمای
همی گفت کای کردگار سپهر فروزندهٔ نیکی و داد ومهر! »
«ازین‌شهریاری ، مراسود نیست گرازمن‌خداوند خشنودنیست »
«زمن گر نکویی‌و گررفت‌زشت نشست مرا جای ده دربهشت. »
چنین پنج هفته خروشان بپای همی بود در پیش بر تر خدای.
شب تیره از رنج نغنود شاه بدانگه که برزدسراز چرخ ماه،
بخفت‌او وروشن روانش‌نخفت که اندر جهان با خردبود جفت.
چنان‌دید درخواب کورابگوش نهفته بگفتی خجسته‌سروش :
« کنون آنچه جستی همه یافتی اگر زین جهان تیزبشتافتی، »
« بهمسایگی داور پاك ، جای بیابی و زین تیرگی درمپای. »

۱- شاهنامهٔ بخ. ج۱ ص ۲۶. ۲ - شاهنامهٔ بخ ج۱ص ۵۰. ۳ - یعنی بزرگان ایران.

زبانها گردد ، تادر کتب دیگر اوستا ۱ (اهوره‌مزده) ویا در سنگنبشته‌های هخامنشی «اهورامزدا» استعمال‌شود۲، ولی باید دانست که نام (مزدا) وپرستش‌او سابق‌بردین زرتشتی است ۳.

از آنچه گفته‌شد مستفاد گردید که ایرانیان پیش‌از بعثت‌زرتشت بخدای مستقل یگانه‌ای‌معتقدنبودند ، واینکه‌فردوسی درشاهنامه‌همهٔ آنان‌را یزدان‌پرست میخواند وپیرو خدای متعال (برتر) و خداوند ماه و خورشید وستارگان میداند ۴ ، ناگزیر در مأخذ او که شاهنامهٔ منثور ابومنصور عبدالرزاق است همین انتساب بعمل آمده بود و چون مواد آن نیز از خداینامك عصر ساسانیان فراهم شده‌بود ، پیداست که مؤلفان زرتشتی خداینامك تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر بتعصب ملی ایرانیان و افتخار ۵ باینکه ایرانیان همواره خداپرست وموحد بودند، واقع‌شده کلیهٔ پادشاهان رایزدان‌پرست معرفی کرده‌اند .

۴ - پیمبران

نویسندگان خداینامه‌بجهاتی که‌درفوق گذشت، نخواستندجهان پیش‌از زرتشت‌رااز حجت‌خالی‌تصور کنند، ازاینرو همچنانکه درمیان بنی‌اسرائیل انبیاء‌مانند داودوسلیمان‌هم جنبهٔ‌پادشاهی‌داشتند وهم‌جنبهٔ‌نبوت، ایرانیان‌نیز بپادشاهان‌خود هردو جنبه‌رااسناددادهاند ، فردوسی‌ازقول‌جمشید گوید:

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری وهم موبدی ٦.

دربرخی ازاین‌پادشاهان ، فرهٔ‌ایزدی‌مزبور نیرومندتربود وازاین‌جهت مهبط الهام ربانی بودند ، چنانکه هنگامیکه سیامك بدست اهریمن کشته شد ، سروش بکیومرث فرودآمد :

درودآوریدش خجسته‌سروش که:«وزین بیش‌مخروش‌وبازآرهوش»
«سپه‌ساز وبر کش بفرمان من ۷ برآوریکی گردازآن انجمن»۸
«ازآن‌بدکنش‌دیو ، روی‌زمین بپردازوپردخته کن دل‌ز کین.» ۹

---

۱ - که دربخش‌سوم شرح‌آنها بیاید. ۲-گاتها.پورداود.چاپ‌اول‌ص٤٦ .
۳- ایران. ساسان. ص۱۳. ٤- رك . پایان همین‌بخش . ۵ - در برابر یهودیان که بقدمت عهد دین خود مفتخر بودند و در مقابل مسیحیان نوخاسته که نفوذ دین آنان در ایران عصر ساسانی روزبروز روبتزاید بود . ٦ - یشتها. پورداود ج ۱ ص ۱۷۷. ۷ - یزدان (اهور مزدا). ۸- انجمن دیوان.
۹-شاهنامهٔ بخ ج۱ص۱٦.

پنجم ساسان .

و بهر یك صحیفه‌ای آسمانی نسبت میدهد که متن آنها را با ترجمهٔ پارسی ثبت کرده است . تعجب در اینست که مؤلف این کتاب (پند نامه‌ای از سکندر) که در نظر مزدیسنان گجستك (ملعون) خوانده شده و سوزانندهٔ نامهٔ مقدس اوستا معرفی گردیده ، ضمن این صحایف آسمانی ! نقل و ترجمه کرده است [۱] . بقرار اظهار مؤلف این کتاب ، زرتشت سیزدهمین پیامبر ایرانی است و پیش از او دوازده پیغمبر برای هدایت مردم مبعوث شده بودند که هفت تن شهریار [۲] ایران بوده اند و نام آنان در شهنامه‌ها مذکور است .

اعتقاد بنبوت پادشاهان مزبور از کتاب دساتیر بنویسندگان بعدی[۳] رسیده، برخی از مؤلفان [۴] نیز در کتب خود مه‌آباد و جمشید و دیگرانرا بعنوان نبی معرفی کرده‌اند .

۳- روحانیون جمشید چون بپادشاهی رسید مردم‌را بچهار صنف متمایز تقسیم کرد : نخستین طبقهٔ روحانیان بودند که در شاهنامه بنـام «کاتوزیان» خوانده شده‌اند [۵] .

گروهی که کاتوزیان خوانیش ... بـرسم پـرستندگان دانیش،
جدا کردشان ، از میان گروه ... پرستنده را جایگه کرد کوه [۶]،
بدان تا پرستش بود کارشـان ... نوان پیش روشن جهاندارشان [۷].

فردوسی درضمن سرگذشت‌های شاهان ، از این طبقه گاهی بمناسبت وظایف

۱- بین زرتشت وساسان نخست. ۲- جز سیامك که سمت ولایتعهد داشته. ۳- عصر تألیف این کتاب زمان صفویه (قرن دهم هجری) میباشد رك . آذر کیوان بقلم نگارنده.
۴- مانند حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی مؤلف بستان السیاحه در ترجمهٔ (مه‌آباد) و (جمشید) و میرزا تقی متخلص بحکیم مؤلف (گنج دانش) در ذکر (مه‌آباد) و فرهنگهای پارسی مانند برهان وانجمن‌آرا. ۵- راجع بدین واژه، رك. بخش ۵ بهرهٔ ۳. ۶- نظر بپرستش طبیعت واجرای مراسم طبیعی . رك. همین بخش ص ۲۵ و ۴۱. ۷- شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۲۳ - برای شرح طبقات چهارگانه رك. بخش ۵ بهرهٔ ۳.

سپس سروش بدو دستورهایی داد ۱. زندگانی کیخسرو در اواخر عمر بیشتر بزندگی انبیا واولیا شباهت دارد۲.

همین گونه تصور نویسندگان خداینامك درمؤلفان اسلامی تأثیر بخشیده است. حمزهٔ اصفهانی در «سنی ملوك الارض والانبیاء»۳ ازقول ایرانیان کیخسرو را بسمت پیامبری معرفی کرده و شیخ شهاب الدین سهروردی نیز در کتب خود کیومرث، فریدون و کیخسرو را حامل «خمیرهٔ حکمت» دانسته است. نتیجهٔ این نوع بینش۴ آن شد که مؤلف کتاب (دساتیر)۵ پانزده پیغامبر ایران را بترتیب ذیل معرفی میکنند:

مه آباد - جی افرام - شای کلیو - وخشور یاسان - وخشور **گلشاه** ۶ - وخشور **سیامک** - وخشور هوشنگ - وخشور تهمورس - وخشور جمشید - وخشور **فریدون** - وخشور **منوچهر** - و خشور **کیخسرو** - و خشور **زرتشت** - ساسان نخست -

۱ - شاهنامهٔ بخ ج ۵ ص ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳. ۲ - رك. شاهنامهٔ بخ ج ۵ ص ۱۴۱۲ - ۱۴۴۱. ۳ - چاپ برلن ص ۲۷. ٤ - Perception ۵ - استاد پور داود در مجلهٔ ایران امروز سال دوم شمارهٔ ۱۱ وهمچنین در کتاب فرهنك ایران باستان ص ۱۷ - ۵۱ مقالهٔ جامعی در اثبات مجعول بودن این کتاب مرقوم داشته اند از آنجمله در ص ۱۷ مجلهٔ مزبور نگاشته اند: «خاندان نخستین پیغمبر که آبادیان خوانده شده درهنگام یکصد **زاد** سال خسروی کردند. هرزاد دردساتیر دوهزار **واد** سال است وهرواد سههزار **جاد** سالست وهرجاد یکهزار مرد سال وهرمرد یکهزار **ورد** سال و هرورد یکهزار **فرد** سالست. یکفرد یکمیلیون سالست. یکمیلیارد سال را یک **اسپار** خوانند. دهمیلیون سال را یک **سمار** گویند. صدهزار سال را یک **سلام** خوانند. بنا برین یک زاد میشود دوهزار تریلیون سال. اینک خودتان حساب بکنید و به بینید یکصد زادسال که مدت شهریاری خاندان آبادیانست چندسال میشود.» ودر ص ۲۷ نوشته اند: «هیچ نمیدانستیم زبانی در طی صد هزارها ملیون سال تغییر نمی یابد در صورتیکه زبان کنونی ما فارسی باپهلوی و پهلوی بافرس هخامنشی تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط درمدت یکهزار سال روی داد، زیرا میان اردشیرسوم هخامنشی (۳۳۸ - ۳۵۹ پیش از مسیح) که کتیبهٔ وی بزبان فرس هخامنشی هنوز موجود است و حنظلهٔ باد غیسی که چند شعر ازو بجا مانده بیش از هزار و یکصد واندی فاصله نیست. اما زبان دساتیری ازعهد مهاباد علیه السلام که حسابش را خودتان کرده اید و خوب میدانید که درچه زمانی میزیسته تاعهد ساسان پنجم همزمان خسرو پرویز، هیچ تغییر نیافته است» واژهٔ دساتیر نیز جمع عربی دستوراست که بدین کتاب آسمانی ایرانیان (!) اطلاق شده. (نیزرك. آذر کیوان وپیروان اوبقلم نگارنده). ٦ - همان گرشاه، لقبی است که بکیومرث داده اند وگر بمعنی کوهست).

بخواند آن زمان زال را شهریار[1] کزو خواست کردن سخن خواستار.
نشستند بیدار دل بخردان همان زال با نامور موبدان،
بدان تا بپرسند ازو چند چیز سخنهای بنهفته در پرده نیز[2].

در امور عرفی (مانند ازدواج) نیز سروکار مردم با موبدان بود: کیکاوس چون سودابه‌را دید،

نگه کرد کاوس خیره بماند بسودابه بر، نام یزدان بخواند
یکی انجمن ساخت با بخردان ز بیدار دل، پیر سر موبدان.
سزا دید سودابه‌را جفت خویش ازو کام بستد بآیین و کیش[3].

باید دانست که بلاشك در ایران پیش از ظهور زرتشت روحانیان وجود داشتند وحتی بقول هردو توس، طایفهٔ مغان (که آنرا یکی از طوایف شش گانهٔ ماد میشمارد) سمت روحانیت دینی داشتند و زرتشت نیز ازمیان مغان ظهور کرد. بنا براین اصطلاح (موبدان) که ریشهٔ لغوی آن با (مغان) یکی است بجا و مناسب استعمال شده است.

۴ - دوگانگی اعتقاد بدو مبدأ خیر وشر واسناد اعمال نیك بدان، و کردار زشت بدین، از فحوای شاهنامه مستفاد است. اهریمن و پیروان او (دیوان) همه جا بفریفتن و گمراه ساختن مشغولند. ابلیس ضحاك را می‌فریبد:

چنان بد که ابلیس روزی بگاه بیامد بسان یکی نیکخواه،
دل مهتر از راه نیکی ببرد. جوان، گوش گفتار اورا سپرد،
همانا خوش آمدش گفتار اوی. نبود آگه اززشت کردار اوی.
بدو داد هوش ودل وجان وپاك پراکند بر تارك خویش خاك.

اهریمن ویرا بکشتن پدر وتصاحب تاج وتخت برانگیخت: آنگاه،

۱ـ منوچهر. ۲ـ ج۲ ص۲۰۸. ۳ـ ج۲ص۳۸۷ - فردوسی از این آیین وکیش نامی نمیبرد ولی بعکس پس از ظهور زرتشت اغلب از دین و ملت پهلوی و زردشتی یاد میکند.

دینی بنام « موبدان » و « دین آوران » و گاه نظر بهوشمندی و فراست « بخردان » و زمانی بسبب مقام عالی پیشوایی «ردان» و بسا نیز بمناسبت اطلاع ایشان بر علم احکام‌نجوم «ستاره‌شناسان» نام میبرد .

منوچهر پیشدادی :

بفرمود پس ، شاه تا موبدان ستاره‌شناسان و هم بخردان [1]

بجویند تا اختر زال چیست ؟ بدان‌اختر از بخت‌سالار کیست[2]؟

[سام]چنین گفت باناموربخردان که:«ای‌پاك‌وهشیاردل،موبدان...»[3]

نوذر پیشدادی بیدادگری پیشه کرد ،

بگیتی بر آمد ز هر جای غو جهان را کهن شد سر از شاه‌نو

که او رسمهای پدر در نوشت اباموبدان و ردان تندگشت[4].

کاوس بسیاوش گوید :

« چنین یافتم اخترترا نشان ز گفت ستاره شمر موبدان. »[5]

آنان نظر بمراتب فهم ودرایت واطلاعات و معلومات همواره طرف مشورت پادشاهان بودند . کیقباد ،

سوی پارس بنهاد آنگاه روی چوچنگ زمانه رسید اندروی

نشست از بر تخت با موبدان ستاره شناسان و با بخردان[6].

چون‌تعلیم وتربیت‌عصر بعهدهٔ آنان محول‌بود ، درمجالس‌شاهان ارزش‌علمی کسان را هم ایشان تعیین میکردند . فردوسی در (پژوهش کردن موبدان از زال) گوید :

۱ــ نبایدازاین‌بیت استنتاج کرد که موبدان وستاره‌شناسان و بخردان سه‌صفت‌متمایزاست. ابیات بعدی ازالهٔ هرگونه شکی را مینماید . مع‌هذا از شاهنامه برمیآید که بین موبدان وصفات‌مزبور عموم وخصوص من‌وجه موجود است بدین‌معنی که همواره موبدان بخرد و ستاره شناس و بیدار دلند، ولی بخردانی هم هستند که موبد نیستند . ۲ــ ج ۱ ص ۱٤٤. ۳ــ ج۱ص۱٤٦. ٤ــ ج۱ ص۲٤۳ . ٥ــ ج۳ ص٥۳۷ .
٦ــ ج۲ ص ۳۱٤ .

خروشی بر آمد ز پیش سپاه — که : «ای نامداران و شیران شاه،»
«بدانید کاین جنگ آهرمن است — جهان آفرین را بدل دشمن است.»
«میان بسته دارید و بیدار بید! — همه در پنـاه جهاندار بید»!
«کسی کو شود کشته زین رزمگاه — بهشتی شود شسته پاک از گناه.» ۱

کیکاوس را نیز ، اهریمن میفریبد :

چنان بد که ابلیس ، روزی بگاه — یکی انجمن کرد پنهان ز شاه،
بدیوان چنین گفت « کامروز کار — برنج و بسختی است با شهریار.»
«یکی دیو باید کنون چر بدست — که داند همه رسم و راه نشست،»
«شود جان ، کاوس بیره کنـد — بدیوان بر، این رنج کوته کند.»
«بگرداندش سر ز یزدان پاک — فشاند بر آن فرزیباش ، خاک.»

(دیوی دژخیم) این کار پذیرفت و باجرای دستور پرداخت .

دل شاه از آن دیو بیراه شد — روانش ز اندیشه کوتاه شد ۲.

وهم کیکاوس ، چون قصد تسخیر مازندران (که جایگاه دیو سپید و پر از مخاطرات بود) کرد ، طوس با مهتران رای زد که باید رسولی نزد زال فرستاد،

مگر کو گشاید یکی پند مند — سخن بـر دل شهریـار بلـند
بگوید که این اهرمن داد یاد — در دیو هرگز نباید گشـاد . . .
یکی شاه را در دل اندیشه خاست — بپیچیدش آهرمن از راه راست ۳.

کیخسرو چون باوج عزت رسید با خود اندیشید :

ز یزدان همه آرزو یافتم — وگر دل همه سوی کین تافتم.
روانـم نباید کـه آرد منی — بد اندیشد و کیش آهرمنی.
شوم بدکنش همچو ضحاک وجم — که با تور وسلم اندر آیم بهم ...
بیزدان شوم ناگهـان ناسپاس — بروشن روان اندر آرم هراس.

۱ــ شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۰۸ . ۲ــ ج۲ ص۴۰۹ ــ ۴۱۰ . ۳ــ ج۲ ص۳۱۸ .

جوانی بیاراست از خویشتن سخنگوی و بینا دل و پاك‌تن،

همیدون بضحاك بنمود روی نبودش بجز آفرین گفتگوی.

بدو گفت: «اگر شاهرا درخورم یکی نامور مرد خوالیگرم[1].»

چو بشنید ضحاك، بنواختش زبهر خورش جایگه ساختش[2].

وبدین ترتیب شاهرا بخوردن گوشت جانوران معتاد ساخت:

بخونش بپرورد بر سان شیر بدان تا کند پادشه را دلیر،

سخن هرچه گویدش، فرمان کند بفرمان او دل گروگان کند.

روزی ضحاك،

بدو گفت بنگر که تا آرزوی چه خواهی؟ بخواه از من ای نیکخوی

وی درخواست کرد که دستوری دهد تا کتف اورا ببوسد.

چو بوسید، شد برزمین ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید:

دو مار سیه از دو کتفش برست غمین گشت و از هر سویی چاره جست.

چون پزشکان از مداوا عاجز شدند،

بسان پزشکی پس ابلیس، تفت بفرزانگی نزد ضحاك رفت،

بدو گفت کاین بودنی کار بود بمان تا چه گردد، نباید درود،

خورش ساز و آرامشان ده بخورد نشاید جز این چاره‌ای نیز کرد.

بجز مغز مردم مدهشان خورش مگر خود بمیرند از پرورش[3].

پس از نزول سروش برفریدون،

فریدون بدانست کان ایزدیست نه آهرمنی و نه کار بدیست[4].

فردوسی در «تاخت کردن منوچهر برسپاه تور» گوید:

بدانگه که روشن جهان تیره گشت طلایه پراگند بر گرد دشت،

به پیش سپه، قارن رزم زن ابا رای‌زن سرو، شاه یمن.

۱ــ خورشگر، طباخ. ۲ــ شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۳۱. ۳ــ ایضاً ج۱ ص۳۳.
۴ــ ایضاً ج۱ ص۵۰.

علاوه بر اینکه فردوسی اغلب یزدان را بنام « خداوند خورشید و ماه » [۱] ذکر میکند ، دقیقی نیز در داستان اعتکاف لهراسب در نوبهار ، بدین موضوع اشاره نماید :

بیفکند یاره ، فرو هشت موی — سوی داور دادگر کرد روی ،

همی بود سی سال پیشش بپای — بدینسان پرستید باید خدای.

نیایش همی کرد خورشید را — چنانچون که بد راه جمشید را [۲].

و هم در شاهنامه ، راجع بایوانی که گشتاسب ساخت گوید :

برو بر نگارید جمشید را — پرستندهٔ ماه و خورشید را [۳].

بهمین مناسبت است که مؤلف تاریخ طبری نویسد : گشتاسب و پدرش لهراسب بر دین صابئان بودند تا هنگامی که زردشت نزد ایشان آمد [۴]، و محمدبن محمود آملی در نفایس الفنون آورده [۵]:

« زمان او (گشتاسف) زردشت ظاهر شد و مردمان را از دین صابیان [۶] بازداشت و بدین مجوس دعوت کرد. » و صابیان در نظر مسلمانان بستاره پرستی معرفی شده‌اند .

۶ - آتش پرستی در سنت زرتشتیان آمده‌است :

در آغاز آفرینش آتش هستی یافت و بسه بخش تقسیم شده ، از جنبش باد گرد جهان میگشت ، تا هر یك بجایی آرام گرفت . آذر گشسب [۷] در آغاز پادشاهی کیخسرو در گزن فرود آمد و آتش شهریاری و جنگیان شمرده میشد. آتش دوم موسوم است بآذر فرنبغ [۷] که آتش پیشوایان دینی است و آن در فارس اندر کاریان فرود آمد. آتش سوم آذر برزین مهر نام دارد و آن آتش برزیگران است که

۱ـ که شرح آن درهمین بخش گذشت. ۲ـ شاهنامهٔ بخ. ج۶ ص۱۴۹۶. ۳ـ ایضاً . ج ۶ ص ۱۴۹۹. ۴ـ الشاهنامه، ترجمهٔ فتح‌بن‌علی البنداری چاپ مصر ج ۱ ص۳۳۳. ۵ـ قسم‌اول درعلوم اواخر ص۲۲۲. ۶ـ دراصل . صابیان (!) ۷ـ شرح آن در بخش ۴ بهرهٔ ۲ بیاید .

ز مـن بگسلد فرهٔ ایـزدی گرایم بکژی و نا بخردی ...
بگیتی بماند ز من نام بـد همان پیش یزدان سرانجام بد ۱.

داستان کشته شدن سیامك بدست دیو و جنگ گیومرث و هوشنك باا و کشتنش و بند کردن تهمورث دیوان را و قصهٔ دیو سپید مازندران ، و کشتن رستم ارژنگ و اکوان دیو و غیره را سخت مشهور و در شاهنامه مسطور است .

۵- ستاره‌پرستی

خیام(؟) در نوروزنامه، اندر روزگار گیومرث نویسد ۲:
«موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند ، و چنین گفتند موبدان عجم که دانا آن روزگار بوده‌اند .... ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمانها وزمینهارا بدو پرورش داد ، و جهانیان چشم بروی دارند که نوریست از نورهاء ایزد تعالی ، و اندروی باجلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را عنایت بیش ازدیگران بوده است ، و گویند مثال این چنانست که ملکی بزرگ اشارت کند بخلیفتی ازخلفاء خویش ، که اورا بزرگ دارند وحق هنروی بدانند که هر که ویرا بزرگ داشته است ملك را بزرگ داشته باشد.»

و نیز در همان کتاب ، ضمن داستان طهمورث آمده ۳ : « و رهبان بزسپ ۴ در ایام او بیرون آمد ، و دین صابیان ۵ آورد . و او دین بپذیرفت ، و زنار بربست، و آفتاب را پرستید . »

۱- ج ۵ ص ۱۴۰۵. ۲- چاپ تهران ص ۳. ۳- ص ۸. ٤- مراد بوذاسپ (بودا) است ولی باید دانست که طهمورث پادشاه افسانه یی است وظهور بودا در قرن ششم ق.م. بوده.
۵- در مورد صابیان نویسندگان اسلامی اختلاف بسیار دارند : خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم گوید : « کلدانیان آنانند که صابیان وحرانیان نامیده میشوند، و بقایای ایشان در حران وعراق هستند ، وپیغمبر خود بوذاسپ رامیدانند که درهند ظهور کرد، و برخی از ایشان میگویند که هرمس بوده است . اما بوداسف درروزگارشاه طهمورث بود ودبیری پارسی را اوآورد، واین قوم را در زمان مأمون بود که صابئین نام نهادند ، اما صابیان حقیقی فرقه‌ای از نصاری و باقیماندههای سمنیان درهند ودرچین هستند.» ابن الندیم مختصری از عقاید صابیان حران در کتاب الفهرست ضمن (مقالة التاسعه) آورده . رك. چاپ مصر ص ٤٥٤ ببعد ؛ چاپ لندن ص ۳۲۰ ببعد ؛ نوروزنامه ص ۸۵ . بیشتر نویسندگان اسلامی و مفسران قرآن صابئان را بستاره پرستان تعبیر کرده‌اند . محققان غربی راجع بآنان تحقیقات مفید انتشار داده‌اند که مجال ذکر آنها نیست.

بدانگه بدی آتش خوب رنگ چو مر تازیان راست محراب سنگ[۱].

در شاهنامه، در بارهٔ هوم معاصر کیکاوس و کیخسرو (پس از آگاهی از حال افراسیاب) آمده:

نخستین بر آتش نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت،
بپرداخت و بگشاد راز نهفت همه دیده با شهریاران بگفت[۲].

ساختن آتشکده‌ها دراین‌عصر معمول‌بوده[۳]: لهراسب پیش‌از ظهور زردشت در بلخ،

یکی شارسانی بر آورد شاه پراز برزن و کوی و بازارگاه،
بهر برزنی جای جشن سده[۴] همه گرد بر گرد، آتشکده.
یکی آذری ساخت برزین بنام که بد با بزرگی و با فروکام[۵].

بعدها خود او در آتشکده اعتکاف گزیده بعبادت پرداخت:

بدان‌خانه شد[۶] شاه یزدان‌پرست فرود آمد آنجا وهیکل ببست،
ببست آن در بافرین خانه را نهشت اندرآن خانه بیگانه را.
بپوشید جامهٔ پرستش پلاس خرد را برینگونه باید سپاس.
بیفکند یاره، فرو هشت موی سوی داور دادگر کرد روی.
همی بود سی سال پیشش بپای بدینسان پرستید باید، خدای[۷].

چون کیخسرو خواست ازدنیا منقطع گردد ایرانیان بدو گفتند:

همه پیش یزدان ستایش کنیم بآتشکده در، نیایش کنیم،
مگر پاك یزدان ببخشد بما دل موبدت[۸]، بر درخشد بما[۹].

و نیز از شاهنامه بر میآید که معابدی برای موبدان ساخته شده و بپرستش اختصاص داشت[۱۰].

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۸. ۲ ـ ایضاً ج ۵ ص۱۳۹۱. ۳ ـ درملل ونحل شهرستانی پس‌از ذکر آتشکده‌هایی بنام‌آفریدون و بهمن‌وسیاوش وارجان‌آمده: «واین‌آتشکده‌ها بیشتر‌ازززادشت بنا کردند.» (ملل‌ونحل ترجمهٔ افضل‌الدین‌صدر ترکهٔ اصفهانی ص۲۶۹).
۴ ـ مرادهمان جشن‌آتش‌است. رك. بخش۴ بهرهٔ۲. ۵ ـ ج۶ ص۱۴۴۶.
۶ـ مراد نو بهار است که باشتباه آتشکده معرفی‌شده. رك. بخش۶ بهرهٔ ۲، دقیقی.
۷ـ ج۶ص۱۴۹۶. ۸ـ مرادازموبدزاهداست. دل‌موبدیعنی‌دل زاهدوار، پرهیزکار از دنیا. ۹ـ ج ۵ ص۱۴۳۷. ۱۰ ـ ولی‌تصریحی نشده براینکه این نوع معابد مانند عصرآینده (زرتشتی) همان‌آتشکده بوده است.

در خراسان اندر ریوند نیشابور نزول کرد ۱.

از روایت فوق و روایات دیگری که از این پس ۲ بیاید مستفاد میشود که پرستش آتش پیش‌از ظهورزرتشت درمیان‌ایرانیان معمول بوده ۳. فردوسی نیزرسم پرستش آتش را بهوشنك انتساب میدهد:

یکی‌روز ، شاه‌جهان‌سوی کوه گذر کرد باچند کس‌همگروه.
پدید آمد از دور ، چیزی دراز سیه رنگ وتیره تن و تیز تاز،
دو چشم‌از برسر چودو چشمه‌خون ز دود دهانش جهان تیره گون.
نگه کردهوشنك‌باهوش‌وهنك۴ گرفتش‌یکی سنك‌وشدپیش‌جنك،
بزور کیانی بیازید دست جهانسوزمار، ازجهانجو بجست،
برآمد بسنك‌گران سنك‌خورد هم‌آن‌وهمین‌سنك‌بشکست‌خرد،
فروغی پدیدآمد ازهردوسنك دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ ۵.
نشد مار کشته ، ولیکن ز راز پدیدآمدآتش ازآن‌سنك، باز.
هرآنکس که‌برسنك‌آهن‌زدی۶ ازو روشنایی پدید آمدی.
جهاندار پیش جهان‌آفرین نیایش همیکرد وخواندآفرین.
که‌اورا فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد،
بگفتا: « فروغیست این ایزدی پرستید باید اگر بخردی. » ۷

تعجب دراینست که فردوسی‌خود ، ازاین‌پیش یعنی‌درداستان سیامك گوید:

۱- پورداود. گاتها‌چاپ‌اول‌ص۲۳- ۲۵. ۲- بخش ۴ بهره۲ : آتش. ۳- رك. همین بخش‌ص۴۰ ببعد. ۴- همین‌مصراع فردوسی موجب اشتقاق‌لغة عامیانهٔ فرهنك نویسان گردیده که معنی‌هوشنگ‌را ازهوش وهنگ گرفته‌اند (رك. برهان‌قاطع). ۵- یعنی آتشین‌رنك،سرخ‌وبمعنی‌برق واخگر هم آمده . نظامی: که از غم‌بجانم رسید آذرنك.
۶- بدیهی‌است که درآغاز پیدایش‌آتش، ازتصادم دوقطعه سنگ (چنانکه‌درداستان فوق آمده)مانند سنگ‌چخماق، آتش‌بدست‌میآوردند؛ چه‌هنوز عهدآهن نرسیده‌بود که بشر آتش‌را کشف کرد. ۷- سپس‌فردوسی ازجشن سده که بهمین‌مناسبت بنیاد نهاده شد، سخن‌رانده (شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۸ - ۱۹).

بخش دوم

زرتشت مؤسس مزدیسنا

وجه اشتقاق ، پدر، مادر، نسبت ، زمان ، نام خانوادگی ، مولد ، خانواده ، پسران، دختران، پسر عم ، محل بعثت ، پادشاه معاصر، پیروان ، شهادت.

زرتشت در ادبیات پارسی .

۱ ـ زرتشت و شهریاران :

فریدون ، منوچهر ، گشتاسب.

۲ ـ زرتشت و انبیای بنی اسرائیل:

ابراهیم خلیل ، ارمیای نبی ، عزیر ، انتقاد ، آیین مزدیسنا و کیش موسی ، زرتشت وماراسپند ، وخشورسیمباری، زرتشت در استخر ، انتساب شعبده ، نسبت پیسی ، زرتشت وصاحب البحر.

کیکاوس برای موبد بزرگ دستور داد معبدی بسازند :

ز جزع یمانی یکی گنبدی نشستنگه نامور موبدی،
ازیرا چنین جایگه کرد راست که‌دانش‌از آنجای‌هر گز نکاست[۱].

فردوسی ازاین‌معابد به«جای‌پرستش» تعبیر آورده :

کیخسرو پس‌از تنبه وتصمیم بانقطاع ،

سر هفته را گشت خسرو نوان بجای پرستش نبودش توان،
بهشتم ز جای پرستش برفت بر تخت شاهی خرامید تفت [۲].

هم‌او :

بیامد بجای پرستش ، بشب بدادار دارنده بگشاد لب . . .[۳]

ونیز «جایگاه پرستش» گفته‌است :

مرا جایگاه پرستش بس است که‌این گنج‌من‌بهر دیگر کس‌است[۴].

هردوتوس گوید : ایرانیان‌معابد خودرا برجای مرتفع میساختند[۵] . فردوسی نیز گوید :

گروهی که کاتوزیان خوانیش[۶] برسم پرستندگان دانیش،
جدا کردشان [۷] از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه [۸].

دربارهٔ «هوم»،

پرستشگهش کوه بودی همه ز شادی‌شده دور و دور ازرمه.

و نیز گوید :

یکی جای دارم برین تیغ کوه پرستشگهی نیز دوراز گروه[۱۰].

در تاریخ سیستان ، شرحی از آیین سیستانیان پیش از ظهور زردشت یاد شده است[۱۱] .

۱ــ ج۱ص۴۰۹. ۲ــ ج۵ ص۱۴۰۷ . ۳ــ ج۵ ص۱۴۰۹. ۴ــ بنقل لغت نامهٔ دهخدا: پرستش . ۵ــ Herodotus, 1, 131; cf. Strabo XV.

۶ــ رك. عنوان «فردوسی» درهمین کتاب. ۷ــ فاعل«جمشید» است.

۸ــ شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۲۴. ۹ــ ایضاً ج۵ ص۱۳۸۷. ۱۰ــ ایضاً ج۵ ص۱۳۹۱.

۱۱ــ تاریخ‌سیستان ص۲۹ .

روان‌شد دین پاك مزدیسنان ز پیغمبر **زراتشت** سپتمان. زرتشت‌بهرام‌پژدو.

زرتهشت :

لب‌یاقوت رنگ ونالۀ‌چنگ می‌چون لعل و کیش **زرتهشتی**. دقیقی .

زره‌تشت (بتخفیف وتشدید دوم):

یکی تازه کن قصۀ **زره‌تشت** بنظم دری و بخط درشت. زرتشت‌بهرام.

زارتشت، زارهشت، زاردهشت، زاردشت، زارتهشت، زارهوشت، زرادشت، زراهشت ، زره‌دشت،زره‌هشت[1] و معمولتر از همه **زردشت**[2] و **زرتشت**[3] میباشد.

این نام در گاتها ، در حین معرفی پیامبر خویش را بصورت زرثوشتره [اوستایی] **Zarathushtra** آمده[4]. درو جه اشتقاق این اسم، ازدوهزار سال‌پیش تا کنون نویسندگان حدسها زده‌اند . دینون **Deinon** یونانی زرتشت را به **ستایندۀ ستاره** ترجمه کرده‌است.

آنچه بتحقیق پیوسته‌است اینست که این‌نام مرکبست از دو جزو : زرته ، اشتره .

در مورد زرته اختلاف بسیار است : ویندیشمن **Windischmann** و مولر **Müller** آلمانی آنرا (باجرأت) معنی کرده ومفهوم کلمۀ مرکب (دارندۀ شتر باجرأت) میشود . کاسل **Cassel** آنرا (پسرستاره) تصور کرده . دهارله **De Halez** بلژیکی بمعنی (رخشان‌مثل‌زر«طلا») پنداشته‌است. دارمستتر **Darmesteter** جزو نخستین را «زراتو» دانسته و بمعنی (زرد) گرفته. بارتولمه **Bartholomae** گوید[5]: زرثوشتره از : زرنت **zarant** ،صفت بمعنی‌پیر(هندی‌باستان ــ **járant** صفت، استی‌شرقی **zärond** + **usthtra** بمعنی شتر آمده . پس‌جمعاً بمعنی «دارندۀ شترپیر» است. باید دانست که کلمۀ «زر» دراوستا زئیریته **zairita** آمده‌ومناسبتی‌باوجه اشتقاق برخی ازخاورشناسان ندارد.

۱- جهانگیری ، برهان، انجمن‌آرا ، التفهیم‌ابوریحان، فرهنگ شاهنامه.

۲ــ رك . بیت‌اول صفحۀ قبل. ۳ــ رك. نامۀ‌تنسر. ترجمۀ‌ابن‌اسفندیار، مصحح مینوی ص ۴۰ . ۴ــ درپهلوی **Zartuxsht** (نیبرگ ۲۵۴) و باروچا (فرهنگ پهلوی ص ۵۰۸) در پهلوی **Zartôsht** و **Zaratôhasht** ضبط‌کرده است . ۵ــ بارتولمه ۱۶۷۶ .

نشسته یک دست چون زردهشت
که با زند واست آمده از بهشت.
فردوسی.

زرتشت

وجود تاریخی یا وهمی

بعضی از دانشمندان مانند هوسینگ **M.G. Hüsing** فرضیه‌ای اظهار کرده‌اند مبنی بر اینکه زرتشت کاملاً وجودی موهوم است[1]. باید دانست که موهوم بودن شخصیت فردفرد پیامبران وپیشوایان دینی، از طرف اشخاص مختلف اظهارشده[2]، ولی امارات و قراین تاریخی وقیاس ووجود ادیان مشخص ولزوم انتساب آنها بشارع نخستین‌شان منطقاً و جود پیشوایان دینی‌را اثبات میکند[3].

وجه اشتقاق

نام مؤسس مزدیسنا باشکال ذیل در زبان پارسی استعمال شده است .

زردشت:

بر آیین **زردشت** پیغمبـرم زراه نیاکان‌خود نگذرم. فردوسی.

زردهشت (بضم‌چهارم):

خجسته پیی نام او **زردهشت** که‌اهریمن‌بدکنش‌رابکشت.دقیقی.

زردهشت(بکسرچهارم):

یکی سرو آزاده را **زردهشت** به‌پیش درآذر اندر بکشت. دقیقی.

زراتشت :

۱- Mitteil d. Geograph. Gesellschaft, 1919, p. 409, sqq.

۲- حتی راجع به‌عیسی ع ومحمد ص.

۳- A. Christensen, Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme . Copenhague, p. 81.

که اورا نام زردشت سپتمان گزیده از همه خلقان ودامان[۱].

ونیز گوید:

روان شد دین پاك مزدیسنان ز پیغمبر **زراتشت سپتمان**.

معرب این کلمه درتاریخ طبری[۲] اسفیمان ودر مروج‌الذهب[۳] استیمان(اسبیمان.ظ) یاد کرده‌اند[۴].

دربارهٔ مولد زرتشت اختلاف است :

مولد ومنشأ زرتشت

۱ـ طبری[۵] وپیروان او ابن‌الاثیر[۶] وخواندمیر[۷] اورا ازمردم فلسطین دانسته‌اند . این پندار از آنجا ناشی شده که خواسته‌اند وی را شاگرد یکی از انبیای بنی‌اسرائیل معرفی کنند وماراجع بآن درهمین مبحث تحت‌عنوان «زرتشت وانبیای بنی‌اسرائیل» بحث‌خواهیم کرد .درهرحال این‌قول براساسی‌نیست وامروزه طرفداری ندارد .

۲ـ بعضی منشأ زرتشت‌را پارس دانسته‌اند .درنظام‌التواریخ ونفایس‌الفنون آمده[۸]: « زمان او (گشتاسف) زردشت ظاهر شد و مردمان را از دین صابیان بازداشت و بدین مجوس دعوت کرد وگشتاسف‌ازخراسان بفارس‌آمد وبدو بگروید وبه‌زندخواندن‌مشغول شدوآتشکده‌ها فرمود ساختند. »

مؤلف تبصرةالعوام گوید[۹] وی ازاهل آذربایجان بود و درپارس مقیم شد. این قول متروك است وهیچیك از محققان اخیر ومعاصر باآن موافقت‌ندارند.

۱ـ دام dâm دراوستا بمعنی‌خانه وسرای ودرپهلوی بمعنی موجوداتست (بارتولمه ص ۷۳۵) .

۲ـ تاریخ‌طبری جزواول ص ۲۹۳ . ۳ـ مروج‌الذهب جزواول‌ص ۱۹۳.

٤ـ درحبیب‌السیرچاپ اول تهران ج ۱ ص ۷۲ نام پدر زرتشت «آسیمان» آمده‌که محرف همین نام است .

۵ـ تاریخ‌طبری جزو اول‌ص ۲۸۲.

٦ـ کامل التواریخ ج ۱ ص ۱٤۵.

۷ـ حبیب‌السیرچاپ اول‌تهران‌ج ۱ ص ۷۲ .

۸ـ نظام‌التواریخ ص ۱۸؛ نفایس‌الفنون ، قسم‌اول‌درعلوم‌اواخرص ۲۲۲.

۹ـ ص ۱۳ .

درجزو دوم این نام اشکالی نیست چه هنوز کلمهٔ شترواشتر در زبان پارسی مستعمل است. حدس قوی میرود که معنی ترکیبی کلمه «دارندهٔ شتر زرد» باشد .

نباید اظهار شگفتی کرد که نام پیامبر ایرانی مرکب از نام چهارپایی است، چه بسیاری از نامهای ایرانی از اسب و گاو و شتر (چهارپایان سودمند) مرکبست ، چنانکه اسم پدرزن زرتشت فراششتر (فراشا، فرا = مقدم + اشتر بمعنی شتر) یعنی دارندهٔ شتر راهوار یاتندرو ، و نام پدر زرتشت پوروشسب (پوروش بمعنی دورنگ وسیاه وسپیدوپیر + اسب) یعنی دارندهٔ اسب پیر است[۱] .

نویسندگان فرهنگهای پارسی[۲] نوشته‌اند: زرتشت بمعنی آفریدهٔ اول، ونفس کل ، ونفس ناطقه، وعقل فلك عطارد ، ونورمجرد ، وعقل فعال ، ورب النوع انسان ، وراست گوی ، ونوریزدان باشد ؛ وزردشت را نیز گویند که پیشرو وپیشوای آتش پرستانست. بایددانست که کلیهٔ معانی مذکور مجعول وناشی از عقاید پیروان آذرکیوان است[۳] .

نام خانوادگی: سپیتمه

نام پیغمبر در گاتها ودیگر قطعات اوستا ، گاهی بنام خانواده‌اش «سپیتمه» افزوده شده : زرثوشتره سپیتمه[۴]. گفته میشود . نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی اسپیتمان یا سپنتمان[۵] خوانده‌اند . ظاهراً معنای آن (ازنژادسپید) ویا (ازخاندان سپید) میباشد، چه در جزواول آن سپیته spita (سپیت ، سپید) شکی نیست[۶]. مؤلف انجمن آرا این کلمه را « سپنتان » آورده است[۷] . زرتشت بهرام پژدو آنرا بشکل « سپتمان » درارداویرافنامه بتصحیف استعمال کرده گوید :

۱- برای اطلاع ازفقه اللغهٔ عامیانهٔ «زردشت»، رك. فرهنگ رشیدی وغیاث اللغات.

۲- برهان، انجمن آرا، آنندراج.

۳- رك. آذر کیوان و پیروان او بقلم نگارنده.

٤- یا «سپیتامه» Spitâma (هرتسفلد. زرتشت وجهان او ص ۵۱).

۵- بتصحیف.

٦- هرتسفلد، سپیتامه‌را خانواده‌ای از «ماد» میداند که در «رگا» (ری) حکومت داشته است (زرتشت وجهان او ص ۵۱) .

۷- ذیل «زردشت بزرگ».

دیده‌میشود ـ ودر کتیبهٔ بغستان(بیستون)داریوش‌بنام رگا Ragâ یاد شده)مرکزروحانیت ایران‌محسوب‌میشدوموبدان‌موبد که عنوان زرتوشترتمه Zaratushtro- tema ـ یعنی مانند زرتشت ـ داشت درهمین ری‌اقامت‌میگزید. همچنانکه پاپ سابقاً دربخشی ازایتالیا سلطنت‌داشت (وهنوزهم در واتیکان شبه‌حکومتی دارد) ایالت ری نیز مرکز فرمانروایی مادی ومعنوی موبدان موبدبود.

ابوریحان بیرونی از موبدان‌موبد ری نام برده بدو عنوان مصمغان (مس‌مغان)[1] میدهد واورا از بلوك نهاوند (دماوند) میشمرد.

یاقوت نیز درمعجم‌البلدان از برج وباروی‌استوناوند درناحیهٔ دنباونددرایالت ری گفتگومیکند ومیگوید که عرب نتوانست آنرا بزودی فتح کند. این مرکز در عهد مهدی خلیفهٔ‌عباسی بدست تازیان افتاد وبقول طبری فتح استوناوند بسال ۱۴۱ هجری صورت گرفت ومسمغان با دو دختر خود اسیر گردید[2].

ری مرکز مغان‌بود وآنان قومی بودند که ازدیرباز روحانیت را بخود اختصاص داده بودند، پس از رواج دین زرتشت، این گروه نیز بآیین وی گرویدند و ریاست روحانی را همچنان حفظ کردند، تابدانجا که مغ مترادف زرتشتی گردید. تصور میرود بعدها برای‌ایجادارتباط بین‌زرتشت‌ومغان،مادراوو بعضی‌خوداورامادی‌وازاهل‌ری دانسته‌اند.

٤ـ در سنت زرتشتیان، زرتشت از مردم مغرب ایرانست و گروه بسیار از محققان همین نظر را اختیار کرده‌اند[3].

غالباً مورخان ایرانی وتازی اورا بآذربایجان انتساب داده‌اند، از آن جمله است: ابن‌خردادبه وبلاذری وابن‌الفقیه ومسعودی وحمزهٔ اصفهانی ویاقوت وقزوینی و ابوالفداء که ویرا از آذربایجان یاد کرده‌اند ومخصوصاً ارمیه را محل ولادت او گفته‌اند[4]. طبری وپیروان او ـ هر چند زرتشت را اصولا از فلسطین نوشته‌اند[5] ـ معتقدند که وی از آنجا

۱ـ یعنی بزرك مغان. ۲ـ پورداود. گاتها چاپ اول ص۲۵ـ۲۶.
۳ـ رك. کریستنسن. یادداشتی چنددرخصوص قدیمترین ادوار آیین زرتشتی ص۸۱.
٤ـ دررسالهٔ‌مجعول «سیاحت نامهٔ فیثاغورس» (ترجمهٔ اعتصامی ص٦٤و۱۳۵)اززرتشت به «مصلح ارمی» تعبیرشده. یاقوت درمعجم البلدان ذیل «ارمیه» زرتشت را بدانجا نسبت داده است. ۵ـ چنانکه گذشت.

۳ـ بعضی «ری» را مولد او دانسته‌اند .در رسالهٔ پهلوی «شهرستانهای‌ایران » بند ۶۰ آمده :« شهرستان [ری را] ... ساخت زرتشت پسر سپتامان از آن شهرستان بود . »[۱] طبق سنت مخصوصاً خانوادهٔ «دغدو» مادر زرتشت از «رگا» (ری) دانسته شده[۲].

شهرستانی[۳] وخواندمیر[۴] مادر زرتشت‌را از ری میدانند وهدایت درانجمن‌آرا گوید[۵] که وی‌به «ری» آمد.

هرتسفلد خانوادهٔ سپیتمان ـ خانوادهٔ زرتشت ـ را از رگا (ری) میداند و گوید[۶] که زرتشت در خانهٔ پدر خویش پوروشاسپه (پورشسب) در رگا متولد گردید .

مؤلف حبیب‌السیر، بنابریك روایت او را از اهل دماوند دانسته‌است[۷].

« رغا» ، «رگا» یا ری قدیم جزو ماد بزرگ محسوب میشد ؛ و بنابراین روایت زرتشت مادی محسوب میگردد . پلینیوس بزرگ (۲۳ـ۷۹م.) در «تاریخ‌طبیعی» خود ، جزو سی‌ام بند ۲ او را بعنوان زرتشت مادی[۸] یاد کرده‌است[۹]. هرتسفلد هم‌زرتشت‌رامادی دانسته‌است[۱۰].

دراوستایسنای۱۹ بند۱۸ ازری بنام«رغهٔ زرتشت» یاد شده .درجای دیگر اوستا در فرگرد اول وندیداد بند ۱۵ نیز از ری یاد شده گوید : « درمیان این کشورهای باشکوه ؛ رغه‌دوازدهمین‌است که‌من‌اهورمزدا بیافریدم» درتفسیرپهلوی‌این بند،مفسر آنرا ری آذربایجان میداند وبعد گوید : برخی آنرا همین ری میدانند. ازین عبارت مستفاد میشود که دو ری داشته‌اند. اما ری اصلی (ماد بزرگ که خرابه های‌آن نزدیك تهران

۱ ـ شهرستانهای ایران .ترجمهٔصادق هدایت. مجلهٔمهر۷:۳ص ۱۷٤.

۲-Early religious poetry of persia, p. 49.

۳ـ الملل‌والنحل چاپ‌ایبزیك باهتمام کرتن‌ص۱۸۵ .

٤ـ حبیب‌السیرچاپ‌اول‌تهران‌ج۱.ص۷۲. ۵ـ در «زردشت».

٦ـ زرتشت‌وجهان‌اوص۵۱. ۷ـ حبیب‌السیر چاپ اول‌تهران ج‌اص۷۱.

۸- Zaratum medos.

۹- Pline, Histoire Naturelle, traduit par M.E. Littré. tome 2. Paris 1883, p. 322.

۱۰ـ زرتشت و جهان اوص ۵۱.

۵ ـ بعض خاورشناسان از زمان انکتیل‌دوپرون **Anquetil Duperron** ببعد «بلخ» را مولد ومنشأ او دانسته‌اند[۱]. نولد که موطن اوستارا شمال شرقی ایران داند[۲]. استاد هنینگ نیز شمال شرقی ایران ـ یعنی خوارزم ومرو وهرات ـ را مرکز زرتشت میداند[۳].

گشتاسب، پادشاه حامی زرتشت از شمال‌شرقی یا مشرق ایران بود، ودراین امر خلافی نیست. زرتشت که خودرا به‌دربار گشتاسب‌معرفی کرد ومردم را بدین‌خودخواند، کتاب وی ـ نخستین سرودهای مقدس ـ میبایست بزبانی باشد که مردم آن ناحیه بفهمند. دراین صورت مسایل ذیل پیش میآید:

۱ـ آیا زرتشت‌خود از مردم همان ناحیه بوده؟ درین صورت زبان اصلی‌او همان زبان قوم گشتاسب بوده است.

۲ـ آیا زرتشت ازناحیهٔ‌دیگری بسوی گشتاسب رفت؟ دراین‌صورت قاعدهٔ‌بین‌زبان اصلی او ـ چه اصل وی آذربایجان باشدیا ری ویا موضع دیگر ـ وزبان قوم گشتاسب میبایست اختلافی بین باشد، درین صورت چگونه فصیح‌ترین سرودهای مقدس‌رابزبان قوم بومی سروده است؟

ازین رو گروهی از محققان طرفدار ابن عقیده‌اند که زرتشت خود از مشرق یا شمال شرقی ایران بوده است واو را بدلایلی‌بمغرب ایران نسبت داده‌اند.

استاد هنینگ گوید[۴] بعدها که ایرانیان ایالت شرقی خودرا ازدست دادند سعی کردند زرتشت را بمغرب ـ ماد یا آذربایجان ـ نسبت دهند.

برخی‌نیز گفته‌اند که درعهد ساسانی که ایالات ارمنستان بکیش‌مسیحیت گروید، وآذربایجان ازسوی‌شمال‌ومغرب‌باایالات مسیحی‌روم‌هم‌سرحدشد،روحانیان ورجال‌دولت کوشیدند که آذربایجان‌را پایگاهی‌مقدس‌معرفی کنندوبدین‌وسیله‌سدی‌سدیدایجادنمایند.

۱ـ پورداود. گاتهاچاپ اول ص۲۳؛ ورك. کریستنسن. یادداشتی‌چند درخصوص قدیمترین‌ادوار آیین زرتشتی ص۸۱.
۲ـ حماسهٔ‌ملی‌ایران. ترجمهٔ‌علوی‌ص۲-۳.
۳ـ هنینگ. زرتشت‌ص۴۳.
٤ـ هنینگ. زرتشت ص۴۳.

بآذربایجان مهاجرت کرده‌است.

حمزهٔ اصفهانی نوشته[۱]: «کشتاسب کان فی سنة ثلثین من ملکه و خمسین من عمره ، اتاه زردشت (من) آذربیجان».

مؤلف غرر اخبار ملوك الفرس گوید[۲]: «و کان (زردشت) من موقان من بلاد آذربیجان».

شهرستانی آرد[۳]: «زرادشت بن بورشسب، الذی ظهر فی زمان کشتاسف بن لهراسب الملك، وابوه کان من آذربیجان ، وامه من الری .»

وهم شهرستانی گوید[۴]: «جعل (الله تعالی) روح زرادشت فی شجرة انشأها فی اعلی علیین وغرسها فی قلة جبل من جبال آذربیجان یعرف باسموندخر .» اسموندخر محرف «اسنوند جر» (اسنوند کر) است یعنی کوه اسنوند ، وآن کوهی بود در آذربایجان[۵].

شهرزوری در نزهة الارواح گوید[۶]: «زردشت میگوید اصل من از آذربایجان است، آنجا که آفتاب از شانه‌های اهلش زایل شونده است و بخارات همیشه متکاثف است و برفها دایم ریزنده.»

مؤلف مجمل التواریخ والقصص نویسد[۷]: «(زردشت) از آذربایگان ببلخ رفت .»

یاقوت درمعجم البلدان ذیل « ارمیه» گوید : «بینها (ارمیة) وبین البحیرة نحو ثلاثة امیال اواربعة، وهی فیما یزعمون مدینة زرادشت نبی المجوس. »- خواندمیر[۸] ومحمد قاسم کاشانی[۹] محل ریاضت زردشت را کوه سبلان (آذربایجان) نوشته‌اند .

در انجمن آرای ناصری آمده[۱۰]:«گویند وی در شهر اردبیل وسبلان ظهور کرده واصلش از شهری بوده در میانهٔ مراغه وزنگان که شیر(شیز) نام داشته، به ری آمده، واز ری رو بتختگاه شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آنرا ایرانشهر مینامیده‌اند... »

عدهٔ بسیار از نویسندگان شرق وغرب همین راه حل راپذیرفته و گفته‌اند که وی درمغرب ایران متولد شد وسپس بسوی شمال شرقی ایران رفت ودین خود را در آن ناحیه رواج داد[۱۱].

۱- تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ص۲۷. ۲- چاپ زتنبرك (ترجمهٔ گشتاسب).
۳- الملل والنحل چاپ لیپزیگ باهتمام کرتن ص ۱۸۵ .
٤- الملل والنحل چاپ لیپزیك باهتمام کرتن ص ۱۸۵-۱۸٦ .
٥- بندهشن. یوستی ص٦٥. ٦- ترجمهٔ آن (کنز الحکمه) ص۱۹٤.
۷- ص۹۲. ۸ - حبیب السیر چاپ اول تهران ج ۱ ص۷۲ .
۹- فرهنك سروری :زردشت. ۱۰- در: زردشت وزرتشت.
۱۱- کریستنسن. یادداشتی چند درخصوص قدیمترین ادوار آیین زرتشی. ص۸۱.

۲۰۰۰ پیش ازمیلاد در کلده (!) سلطنت میکردند . فرفوریوس Porphyrios (متوفی بسال ۳۰٤م .) زرتشت را استاد وآموزگار فیثاغورث فیلسوف یونانی میداند . بنابراین قول ، وی در نیمهٔ قرن ششم پیش از میلاد میزیسته‌است .

اگرچه غالب این‌اخبار بی‌اساس‌است ولی دال‌بر آنست که زرتشت متعلق بزمانی قدیم میباشد ودردوهزارسال پیش از این هم مانند امروز درمورد زمان اواختلاف بوده. سنت زرتشتیان برخلاف اقوال‌یونانیان طرفدار زمان‌نزدیکتراست وبسیاری‌ازدانشمندان آنرا مقرون بحقیقت دانند : اردای ویرافنامه‌وزات سپرم (از کتب پهلوی) زمان بعثت زرتشت‌را در ۳۰۰ سال‌پیش‌از اسکندر میشمرند . بندهشن درسال ۲۵۸ پیش‌از انقراض سلسلهٔ هخامنشی‌بدست اسکندر ذکر کرده‌است .ابوریحان بیرونی‌دراین‌تاریخ‌با بندهشن موافقست . مسعودی درمروج‌الذهب از زمان رسالت‌زرتشت تافتح‌اسکندر۲۵۸ سال‌فاصله قایل شده، بنابراین پیغمبر معاصر کوروش و گشتاسب پدر داریوش میشود . آنچه در سنت مشهورتر است اینست که در سال ٦٦ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت ، واین مطابقست با آنچه اردای ویرافنامه درظهور پیغمبر ذکر کرده ، چه فتح اسکندر در سال۳۳۰ ق. م. وقوع یافت وزرتشت درسی‌سالگی‌مبعوث گردید . تاریخ زندگانی‌زرتشت طبق سنت بقرارذیلست :

پیغامبر در حدود ٦٦۰ق.م. بدنیا آمد. درسن ۲۰سالگی یعنی بسال٦٤۰ ق. م. گوشه گیری اختیار کرد . درسن سی‌سالگی‌یعنی بسال۶۳۰ ق. م. بپیامبری مبعوث شد ودر نزدیك دریاچهٔ ارمیه دربالای کوه سبلان ، مانند موسی در کوه طورسینا ومحمد در کوه حرابالهام غیبی رسید (کوه سبلان از زمان قدیم تاکنون محل توجه وزیارتگاه زرتشتیان بوده است). درچهل ودوسالگی یعنی بسال٦١٨ ق. م. کی گشتاسب را پیرو آیین‌خود کرد . در۵۸۳ ق.م. بسن هفتادوهفت‌سالگی، بهنگام‌هجوم لشکریان ارجاسب تورانی زرتشت دریك آتشکدهٔ بلخ کشته شد[1].

دلایلی که برای رد قول سنت اقامه میکنند بقرار ذیلست :

٦٦۰ سال پیش از مسیح عصرتاریخی‌ایرانست . سکوت گاتها(که ازخودزرتشت

۱ـ رك . همین بخش، عنوان «شهادت زرتشت» ص ۷۹ـ۸۰.

بهمین ملاحظه آب دریاچهٔ ارمیه (در اوستا چئچسته Caecasta)[۱] در اوستا[۲] و بندهشن و دیگر کتب پهلوی مقدس شمرده شده است. آتشکدهٔ معروف گزن موسوم به آذر گشسب[۳] نیز بهمین مناسبت مورد توجه و احترام بوده است.

زمان زرتشت

دربارهٔ عصر زرتشت اقوال مختلف است :

یونانیان قدیم زمان او را بسیار بالا برده‌اند . خسانتوس Xantus (۵۰۰-۴۵۰ ق.م.)[٤] - که ظاهراً قدیمترین کسی است که نام زرتشت را برده - ومورخان دیگر (بنقل از او) نوشته‌اند که : پیغمبر ایران شش‌هزار سال (بنابنسخ دیگر ۶۰۰ سال) پیش‌از لشکرکشی خشیارشا پادشاه هخامنشی ضد یونان میزیسته[۵] . دراین صورت اگر تاریخ مزبور را ۶۰۰ بدانیم[۶] زمان زرتشت در حدود سال ۱۰۸۰ پیش از مسیح خواهد بود .

ارسطو Aristoteles و ادکسوس Eudoxus نوشته‌اند که زرتشت شش هزارسال پیش از وفات افلاطون (متوفی بسال ۳٤۷ ق . م.) میزیسته[۷]. هرمدروس Hermodoros پنج‌هزار سال پیش‌از جنگ یونان وترویا Troya را ذکرمیکند، بنابراین زمان زرتشت ۶۱۰۰ سال پیش از مسیح میشود . بروسوس Berosos مورخ کلده (قرن سوم میلادی) زرتشت را سرسلسلهٔ پادشاهان ماد میداند که ازسال ۲۳۰۰ تا

۱- درفارسی «چیچست» در نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی مقالهٔ سوم باهتمام لیسترانج سال ۱۳۳۱ ص ۸ «بحیرهٔ چیچست» آمده ، ولی درغالب نسخ شاهنامهٔ فردوسی بتحریف «خنجست» یاد شده است .

۲- سیروزهٔ بزرک بند ۹ (پورداود. خرده اوستا ص ۱۹۹) ؛ آتش نیایش بند ۵ (خرده اوستا ایضاً ص ۱۳۱)؛ آبان یشت بند ٤۹ . ۳- رك . بخش ٤ بهرهٔ ۲.

٤- بعضی از محققان معاصر دو خسانتوس قائل شده اند و خسانتوس دوم متأخر است، رك.
J. Hertel, Die Zeit Zoroasters . Leipzig 1924 , s. 16.

۵- هرتل درکتاب مذکور (ایضاً) شك خودرا نسبت بقائل این قول که زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از لشکرکشی خشیارشا باشد ، وگوینده همان خسانتوس قدیم واصلی باشد ، اظهار میدارد (تقی‌زاده).

۶- طبق حدس اوستا شناسان بنابرتقریب حداقل.

۷- عدد پنج‌هزار و شش‌هزار سال درمیان مورخان سنتی شده است.

گرفتن دلایل فوق وتدقیق در زبان گاتها (سرودهای زرتشت)[۱] و قراین دیگر (که ذکر آنها موجب تطویل کلام است) براین است که زمان زندگانی زرتشت از ۱۱۰۰ سال پیش از مسیح پایین تر نیست[۲].

دالا **Dhalla** دانشمند پارسی زمان وی را درحدود ۱۰۰۰ ق.م. نگاشته است[۳]. بعضی مانند دهارله **De Harlez**[۴] تاریخ اورا قبل از قرن چهاردهم پیش ازمیلاد مسیح و برخی دیگر مانند ادوارمایر **E.Meyer**[۵] وهم مسلکان اودرقرن دهم قبل ازمیلاد یا جلوتر میدانند. بعضی نیز مانند بارتولمه **Bartholomae**[۶] ووزندونك **Wesendonck**[۷] وگروهی دیگر درقرن نهم، وکریستنسن **Christensen** بدون اتکای بروایات زرتشتی، درقرن هفتم[۸] قرار داده‌اند. طرفداران تاریخ سنتی برای توجیه این ایرادات و تأیید نظرخود دلایلی اقامه میکنند که مجال ذکر آنها نیست. درهرحال امروزه غالب محققان با تاریخ سنتی موافقت دارند. وست **West** وجاکسن **Jackson**[۹] وعدهٔ دیگر بااستناد بروایات مزبور واصلاح وتصرف در آنها ظهورزرتشت را بین ۶۶۰ و ۵۸۳ ق.م. دانسته‌اند.

هرتل **Hertel** بتصور یکی بودن هردوویشتاسپ وقراین دیگر تولد پیامبر ایران را در قرن ششم دانسته، و لمان‌هاوپت **Lehman Haupet**[۱۰] حتی در عهد سلطنت داریوش گفته است[۱۱]. استاد سث درمقاله‌ای نتیجه گرفته که سه ربع اول قرن ششم ق.م. عصر

۱- رك. بخش سوم کتاب حاضر. ۲- رك. پورداود. گاتها چاپ اول ص۲۶-۴۳؛ یسناج ا ص۷۵-۱۱۰.

۳-M.N.Dhalla, Zoroastrian Theology. New York 1914, p.11.

۴- در ترجمهٔ اوستای خویش. ۵-E.Meyer, Geschichte des Alterthums.

۶-Bartholomae, Zaratustras Leben und Lehr, Heideiberg 1924. ۷-Otto von Wesendonck, Urmenschen und Seele in der Iranische überlifering, s.81.

۸-Les Kayanides, Copenhague ۱۳. ونیز ایران. ساسان ص

۹- در کتاب «مطالعات ایرانی».

۱۰- Oriental Studies in honour of Cursetji Erahschji Pavry. London 1933, p 249,281 تحت عنوان Wam lebte Zarathustra?

۱۱- تقی‌زاده. گاه‌شماری در ایران قدیم ص۲۶۱ وحاشیهٔ ۱۱۵ درص۶۲.

و نخستین پیروان اوست) در کلیهٔ امور راجع باین زمان قهراً ما را از قید تاریخ سنتی میرهاند و ناگزیر باید بزمان بالاتری منتقل شویم . زرتشت در گاتها خواستار آنست که پادشاهی بزرگ وتوانا برانگیخته شود وسرسرکشان را دربرابر قانون فرود آورد و براهزنان گوشمالی دهد ، دهگانان بیچاره را از گزند غارت و دستبرد یاغیان برهاند ، درصورتیکه زرتشت (بقول سنت)در سال ۶۶۰ بجهان آمده ودر۵۸۳ ق.م. در گذشته‌باشد، درمدت رسالت‌خود بادو پادشاه بزرك ومقتدر مادیعنی: فرورتی (۶۴۷ ـ ۶۲۵ ق.م.) و وهوخشتره(۶۲۵ـ۵۸۵ق.م.) معاصر بوده‌است ، بنابراین ناچار میبایست از آنان اسمی بمیان‌آورده‌وازهگماتانا (همدان) پایتخت بزرگ ومهم ماد یادی کرده باشد.

آقای پورداود نوشته‌اند: چون درمورد زمان زرتشت ،دلیلی مثبت در دست نیست ، باید بدلایل منفی توسل جست ، از آن‌جمله سکوت هرودتس معتبرترین مورخ یونانی (متولد بسال۴۸۴ ق.م.) یعنی نودونه سال پس‌از وفات سنتی زرتشت[1]، دربارهٔ زرتشت‌است، چه‌اگر وی فقط یکصد سال پس‌از زرتشت میزیسته لااقل در جزو شرح وقایع‌زمان‌یکی از چهار پادشاه ماد : دیاکو ، فرورتی ، وهوخشتره وایشتوویگو، اسمی‌هم ازپیامبرایران میبرد، درصورتیکه محققاً درآن زمان دین زرتشت در بخشی از ایران رواج داشته است وهمین‌سکوت مورخ مزبور دلیل است که وی پیغمبر را متعلق بزمانی بسیار قدیمتر میدانسته‌است .

از طرف دیگرافلاطون وارسطو که‌نخستین بسال ۳۴۷ ق.م . ودوم بسال۳۲۲ق.م. وفات کرده وبنابرتاریخ سنت (اگردرست باشد) دوسه‌قرن پس‌از زرتشت میزیسته‌اند ، بدیهی‌است اگر در زمان زرتشت دچار اشتباه میشدند ممکن‌بود یکی دوقرن تاریخ حیات او را پایین و بالا برده باشند، نه‌اینکه ویرا متعلق به‌شش‌هزارسال پیش اززمان خود بدانند ، همین‌امر نیز دلالت دارد که در زمان آنان هم دانشمندان زرتشت را از ازمنهٔ بسیار کهن میدانستند .درهرحال نظر گروهی از علمای سابق‌ومعاصر ـ بادرنظر

۱- بعضی برآنند که هرودتس‌خود بایران سفر کرده‌است .

زرتشت است، وتاریخ تولداورا در۵۹۹ق.م. میداند و۵۲۲را بعنوان تاریخ وفات زرتشت ـ که روث Röth وفلوگل Floigl گفته‌اند ـ نزدیك بحقیقت میشمارد[۱].

هرتسفلد Herzfeld[۲] بااتکای قوی بروایت فاصلهٔ ۲۵۸ ساله بین زرتشت واسکندر (ولی باتفسیر اسکندر به «تاریخ اسکندری» یعنی سلوکی وبوحدت مصداق ویشتاسب اوستایی وویشتاسپ هخامنشی) ولادت زرتشت را در ۵۷۰ ق. م. دانسته است، وهم اودرجای دیگر[۳] زرتشت را معاصر کوروش بزرگ وداریوش اول میداند وتاریخ تولد زرتشت را در ۵۶۹ ق. م. یاد میکند.

آقای تقی‌زاده نوشته‌اند[۴]: «.... ظن قوی میرود که زردشت ۲۵۸سال قبل از استیلای اسکندر بر ایران وقتل دارا (۳۳۰ـ۳۳۱ق.م.) بوده یا۲۷۲سال قبل ازوفات اسکندر (سنهٔ ۳۲۳ ق.م.) ولذا موضوع قابل بحث عبارت از آن خواهد بود که این فاصله چنانکه گفته شد تاتولدزردشت است یا بعثت او(درسال سی‌ام ازسلطنت گشتاسب)ویا ایمان گشتاسب، وبنابراین بایدتولد زردشت رادرسنهٔ ۵۸۸قبل ازمسیح یاسنهٔ۶۱۸ ویا۶۳۰قبل ازمسیح دانست، واگر فاصلهٔ۲۷۲تاوفات اسکندر را حقیقی فرض کنیم؛ اعداد فوق۵۹۵ و۶۲۵و۶۳۷ میشود ... هرتسفلدهم معتقداست که‌عدد۲۵۸قدیمی واصلی است وبعدهاازروی حساب یابعضی عقایدمذهبی ساخته نشده‌است...» استادهنینگ هم تاریخ روایتی رامیپذیرد وبانظر آقای تقی‌زاده موافق است[۵].

۱-H.C. Seth, The Age of Zoroaster and the Rigveda, in. «Nagpur University Journal», December 1941, No. 7.p.9

۲- Cf. Oriental Studies»... Pavry. p.132-136 تحت‌عنوان The traditional date of Zoroaster.

۳- زرتشت وجهان اوص۵۱.

۴- مجلهٔ یادگارسال پنجم شمارهٔ ۸-۹ تحت عنوان «تاریخ زردشت» ونیزرك: S.H.Taqizadeh, The «Era of Zoroaster» (from the Journal of the Royal Asiatic Society, April 1947).

۵- W.B.Henning, Zoroaster, p. 35 sqq.

آقای فریتزمایر درمقاله‌ای که بعنوان معرفی وانتقاد ازچاپ اول کتاب حاضر نوشته گوید: «تاریخ صحیح(عصرزرتشت)رانمیتوان دقیقاً تعیین کرد. آخرین نظریه‌در این باب ازجانب Franz Altheim درمجلهٔ Speculum ۱۹۵۰،ص۱۸۹ بیعد بیان‌شده است.»

Fritz Meier, Artibus Asiae. XIII.3(1950) p.230-232.

فرهنگ نویسان نگاشته‌اند که نسب پورشسب بدوازده واسطه بشاهنشاه ایران منوچهر بن ایرج بن فریدون منتهی میشود[۱] و این درست مطابق شجرة النسبی است که در جدول مسطور ثبت شده. ونیز درفرهنگها نام وی «پورشب» بدون سین آمده[۲]. زراتشت بهرام پژدو، نام وی وپدر اورا دراین بیت آورده است:

بگفتش همه‌راز، با پورشسب　　همان مژده‌بردند زی پیترسب[۳].

این نام در اوستا نیز آمده است[۴].

مادر

درملل ونحل شهرستانی[۵] آمده :« امه (ای امزرادشت) من الری واسمها دغدو» .

در انجمن آرا آمده[۶] : « نام مادرش[۷] را **دغدویه** نوشته ، وپارسیان گویند دودوی[۸] است بمعنی بی‌بی وجده که آنرا بپارسی مادر بزرگ گویند یعنی مادر مادر .» و نیز درهمان کتاب آمده : « مادر او[۷] دغدویه هم از اولاد فریدون بوده . » ـ این نام را **دغدو** هم ذکر کرده‌اند، زرتشت بهرام پژدو گوید :

روایت کند موبد روزگار　　که بگرفت **دغدو، بزردشت** بار .

از هادخت نسك اوستا که از دست رفته، بخشی در فصل XL صد در باقی‌مانده است ودرآن نام پدر ومادر زرتشت مذکور است[۹] :

ماآزاریوئیش زرثوشتره ما پئوروشسپهه ما دوغدوام انترپائی‌تیش .

mâ âzârayôish Zarathushtra mâ Pourushaspahe mâ Dugdôvam aêthrapaitish .

یعنی: میازار ، ای زرتشت، نه پورشسب و نه دوغدو ونه استادان (هیربدان) را.
در این آیه پوروشسب ودوغدو نمونهٔ همهٔ پدران ومادران بشماررفته‌اند ومفهوم جمله اینست: والدین را میازارید[۱۰].

۱ـ انجمن آرا(زردشت وزرتشت وزرهشت) .　۲ـ برهان ذیل همین کلمه .
۳ـ دراینجا ضروت شعر را، یاء بر تاء مقدم‌شده برخلاف اصل. رك . جدول شمارهٔ ۱.
٤ـ درآیه‌ای که بعداً ثبت میشود.　۵ـ چاپ لیبزیك ص ۱۸۵.
٦ـ ذیل(زردشت وزردشت بزرگ).　۷ـ مادرزردشت .
۸ـ و نیز: دودویه(انجمن آرا ذیل پورشسب).　9- Cf.Z. A, vol. 3. p. 151.
۱۰ ـ چنانکه درقرآن نیز آمده: فلاتقل لهما اف ولاتنهرهما. سورهٔ ۱۷ (بنی اسرائیل) آیهٔ ٢٤.

دغدو همریشهٔ **دخترودخت** پارسی ودوتر **Daughter** انگلیسی ودتر در لهجهٔ گیلکی است[۱].

بقول هرتسفلد نسب زرتشت از طرف مادر به استیاگس **Astyages** پادشاه مادمیرسد[۲]. بدیهی است که این حدس درصورتی میتواند مورد توجه قرار گیرد که تولد زرتشت طبق عقیدهٔ هرتسفلد در ۵۶۹ ق.م. اتفاق افتاده باشد. همچنین هرتسفلد گوید: کوروش بزرگ پس ازفتح عظیم خود (برماد) بامادرزرتشت ازدواج کرد. بنابراین، دختر کوروش ، اتوسه **Atossa** خواهراندر زرتشت میشود. آتوسه با کبوجیه پسر کوروش و جانشین وی ازدواج کرد، وپس ازمرگ این پادشاه، آتوسه زن جانشین اوداریوش گردید. پس بدین وجه زرتشت برادرزن کبوجیه و داریوش هردو میشد[۳].

بنابرآنچه گفته شد بعقیدهٔ هرتسفلد ،زرتشت ازطرفی بخاندان شاهی ماد متعلق بود وازسوی دیگر باخاندان سلطنتی هخامنشی مربوط میشد[۴]، ولی این قول طرفداری ندارد.

برادران

طبق سنت زرتشت دارای چهاربرادربوده است[۵].

مسألهٔ زنان زرتشت روشن نیست، ولی بقول هرتسفلد[۶] وی دارای سه زن بود:

خانوادهٔ زرتشت

زنان

نخست زن اولی او که اسمش معلوم نیست و باقوی احتمال مادر ایست واستر[۷] وسه دختر وی بوده است. زن دوم زرتشت که مادر هور چیثره واوروتت نره بوده . زن سوم که پس ازمسافرت بخاور ایران، وپیروی کردن دربار ازاو ، بعقدش درآمد، دخترفراشتر برادر جاماسب (وزیر گشتاسب) بود . پیغمبر دریسنای ۵۱ بند۱۷ درخصوص این وصلت گوید:

«فرشوشترهوگوه[۸]،پیکربزرگواری بمن بنمود، ازبرای دین نیکش مزدااهورای توانا آنچه آرزوشده بدوبخشاید، تاازدارایی راستی برخوردار گردد[۹].»این آیه چنین تفسیرشده :

۱- رك . فرهنك اوستای بارتولمه ص۷۴۷.
۲- زرتشت و جهان او ص۵۱.
۳- ایضاً ص۲۰۴.
۴-رك. هنینك. زرتشت ص۴ .
۵- رك: جدول دوم .
۶- زرتشت وجهان اوص۵۷ .
۷- پسر زرتشت که ذکرش بیاید.
۸- ذکروی بیاید. هوگوه نام خانوادگی اوست.
۹- نقل ازترجمهٔ پارسی یسنا بخط وگزارش استادپورداود (هنوزبچاپ نرسیده) .

«فرشوشترهوکوه دخترعزیز[خود] را بزنی بمن‌داد، ومزداهورای‌توانا برای‌ایمان پاك‌او دخترش را بدولت راستی‌رساناد.»[1]

چنانکه درآیهٔ فوق دیده‌میشود اسمی‌ازاین زن زرتشت درمیان نیست، ولی نام او در فروردین یشت هووی [اوستایی] Hvôvi آمده است . در دینکرت نیز همین نام مذکور است.

درفروردین‌یشت، بند۹۸ ازسه‌پسر زرتشت یادشده ازاینقرار:

پسران زرتشت

۱ـ ایست‌واستره [اوستایی] **Isat-vâstra**

۲ـ اوروتت‌نره [اوستایی] **Urvatat-nara**

۳ـ هوره چیثره [اوستایی] **Hvare-Cithra**

در ادبیات کنونی‌زرتشتیان این‌پسران‌رابنام: ایسدواستر، اروتدنر وخورشیدچهر نام میبرند. چنانکه ربانیون‌وپیشوایان دین‌یهود خود را از پشت هارون برادرموسی‌دانند دربندهشن نیز کلیهٔ موبدان ازپشت بزرگترین پسر زرتشت ـ یعنی ایسدواستر ـ بشمار رفته‌اند واورا نخستین **موبدان‌موبد** دانند.

اروتدنر رئیس‌ورهبر طبقهٔ برزیگران وخورشیدچهر نخستین رئیس‌وافسر رزمیان محسوب شده است . بنابراین سنت ، طبقات سه‌گانه[2] بدست سه پسر زرتشت ایجاد شده است .

یکی از پسران پیمبر نیز در مهاجرت از مغرب ایران بااو همراه بوده است . در یك قطعه زرتشت از این پسر یاری میطلبد ولی نامش را نمیبرد . در یسنای ۵۳ بند۲ گوید:

« یاران دین، کی گشتاسب وپسرزرتشت سپنتمان‌وفراشتر برای خشنودی خد

۱ـ گاتها . چاپ ۱ ص۳۳. ۲ـ رك ـ بخش٦ بهرهٔ۳(فردوسی) .

راه دین یقینی که اهورمزدا فرستاد روشن وفراخ کنند.»ـ اگرچه در این آیه نامی از او برده نشده ، ولی از دیگر قسمتهای اوستا و کتب پهلوی میدانیم که این پسر باید همان ایست واستر باشد که بزرگترین پسر زرتشت وظاهراً از زن اولی او بوده است.

دختران زرتشت

زرتشت دختری داشته بنام پئوروچیسته **Pouruçista** . این نام مرکبست از دوجزو: جزو اول آن پوروهمان پر فارسی است وجزو دوم چیسته بمعنی دانش وعلم است. مجموعاً یعنی (پردان) . زرتشت اورا بجاماسب[1] داد . چندین قطعه از یسنای ۵۳ راجع بعروسی این دختر است . چنین مستفاد میشود که در مجلس عروسی وی، چندین عروس وداماد دیگر نیز حضور داشتند و کی گشتاسب هم در این بزم شرکت داشت. درقطعهٔ سوم یسنای مزبور پدر عروس، پیامبر ایران گوید : «اینك توای پوروچیست ، از دودمان هیچتسپ، و از پشت سپیتمه ، توای جوانترین دختر زرتشت!او، زرتشت، باپاك منشی ورستی ومزدا از برای تو یاوردین، جاماسب را بر گزید .
اکنون برو باخردت مشورت کن ، آنگاه با اندیشهٔ نیك مقدسترین کردار پارسایی را بجای آور.»

از این جملهٔ« جوانترین دخترزرتشت» برمیآید که ویرا دختران دیگر هم بوده است، و از همین روست که دیگر بخشهای اوستا وکتب پهلوی سه دختر بزرتشت نسبت داده اند.

فروردین یشت نام سه دختر را در بند ۱۳۹ چنین ذکر میکند[2]: اـ فرنی [اوستایی] **Frêni** ، ۲- ثریتی [اوستایی] **Thriti** ، ۳- پئوروچیستی [اوستایی] **Pouruçisti**ـ اکنون در ادبیات زرتشتیان این سه نام: فرن ، تهرت و پوروچیست گفته میشوند.

پسرعم زرتشت

یکی از خویشان زرتشت که هم از مغرب ایران با او بدربار کی گشتاسپ آمد وجزو یاران متنفذش بشمار میرود مدیوماننگه

1 ـ ذکر وی بیاید . 2- بخلاف قول هرتسفلد در زرتشت وجهان او (ص ۵۷) که یك دختر برای زرتشت قایل است .

نمیخوریم تاازروی آن زمانی معین برای سرایندهٔ آنها تعیین کنیم . گذشته‌ازنام«توران» نیز باسم‌محل‌دیگری تصادف‌نمیکنیم که بتوانیم‌پیرامون‌آن گشته برای‌حدس و احتمال خودپایه و بنیانی بسازیم . همین‌قدر دانشمندان اوستاشناس راعقیده برآنست که ظهور پیغمبر وترویج دین اودرخاور ایران صورت گرفته‌است[۱]. کریستنسن در تاریخ « ایران در زمان ساسانیان » نوشته[۲]: « ظاهراً در بعضی نواحی شرقی که فعلا جزو افغانستان جدیداست، زرتشت قیام کرد .»

تبعید ومهاجرت زرتشت

هرتسفلد در کتاب«زرتشت وجهان او» گوید: زرتشت‌خواست در جامعهٔ عصرخویش تهذیب‌واصلاحی[۳] بعمل آرد ولی منظور وی انحلال جامعهٔ مذکورنبود .اوبیشتر میخواست وضع‌تقسیم‌اراضی را اصلاح کند وبجای بندگی کورکورانهٔ رعایا و عبودیت‌مطلق، فرمانبرداری ارادی و دلخواه را جایگزین سازد[۴]. بسبب همین‌افکار وانتشار آنها ، زرتشت‌را ازهمهٔ‌حقوق‌مدنی محروم وتبعید کردند[۵] .

هرتسفلد درجای دیگر[۶] دلایل اخراج وتبعید زرتشت راشرح دهد، وآن‌دربحث‌از میثره **Mithra** ،مهر« پیمان و تعهد اخلاقی که شالدهٔ جامعه برآن قرارداشت» است. وی گوید پیامبر را اخراج کردند ، چه او **mithradruxsh** یا **drugvant** یعنی پیمان‌شکن نسبت بجامعه یامبدع ورافضی بشمار رفته بود. محکمه‌ای که‌زرتشت راتبعید کرد مرکب‌بوداز‌نجباوروحانیان‌ماد[۷]. پیامبر ترك خانمان کرد ومهاجرت گزید، چنانکه محمد ص پیامبر اسلام از مکه هجرت گزید ورو بسوی مشرق‌آورد .

هرتسفلد گوید : وی راه خراسان پیش گرفت و نخست خواست در خانهٔ‌وه‌ویه **Vêhviya** پناه جوید. وه‌ویه درکومش(قومس) (درشمال دامغان) مسکن داشت،وآن

۱-طبق‌سنت زرتشت درباختر(بلخ) ظهور کرد و نیز برخی‌معتقدند که گشتاسب در حدودسیستان(سگستان)فرمانروا بود. هرتسفلد گوید: زرتشت‌درسفرخود بمشرق‌درطوس باحاکم‌یا والی‌پارت ویشتاسپه ملاقات کرد و اوبدر داریوش شاهنشاه هخامنشی است ، وهنینگ قول‌اورا ردمیکند (هنینك .زرتشت‌ص‌۵-۶). ۲- ص‌۱۳۰. ۳- رفرم.
٤ - زرتشت وجهان‌او ، ص ۳٤۹ . ۵- ایضاً. ٦- ایضاً ص‌٤۸۵.
۷- ایضاً ص‌۱۹۵ .

سپیتمه‌میباشد.زرتشت یک بار Maidhyôi Mâwngha [Avestan script]
از اودریسنای ۵۱ بند۱۹ نام برده‌است:

« مدیومانگه سپیتمه پس از آنکه دردل خویش دریافت وشناخت آنکس را که از برای جهان دیگر کوشاست، همت‌خواهد گماشت تادیگران رابیاگاهاند، ازآنکه‌پیروی آیین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست. »

در یشت سیزدهم که بفروردین یشت نامزد است ، ازمدیومانگه و همهٔ خویشان وبستگان زرتشت نام برده‌میشود .مدیومانگه پسراراستی **Erâsti** میباشد وطبق کتاب پهلوی زات سپرم میدانیم که او پسر عموی زرتشت است . مدیومانگه امروز **مدیوماه** تلفظ میشود و طبق سنت وی نخستین کسیست که ایمان آورده است[۱]. و این مفهوم از فروردین‌یشت کردهٔ۲٤ بند ۹۵ بخوبی برمیآید: «فروهر مدیوماه مقدس پسراراستی رااینك میستاییم، نخستین کسی که بگفتارو آموزش زرتشت گوش‌فراداد. » دربندهشن فصل ۳۲ بندهای۲و۳ آمده :«از پیترسپ دوپسرماند: یکی‌پوروشسب ودیگری‌اراستی. ازپوروشسب زرتشت بوجودآمد وازاراستی‌مدیوماه‌ـ هنگامی که زرتشت دین‌آوردو نخست درآریاویج مراسم ستایش بجای‌آورد، مدیوماه دین‌وی پذیرفت.» ـ از بند ۱۰۶ فروردین‌یشت نیز به فروهر اشستو **Ashastu** پسرمدیوماه درود فرستاده شده‌است[۲].

مدیوماه لغةً بمعنی« کسی که در میان ماه (پانزدهم ماه) تولد یافته » میباشد[۳].

محل بعثت

از گاتها برمیآید که زرتشت درسرزمینی است که هنوز بشاهراه تمدن‌وتربیت نرسیده، راهزنی‌وغارت وصحرا گردی وچادرنشینی متداول بوده‌است . آیین آریایی درآنجا رایج است . مردم بگروهی از خدایان اعتقاد دارند وبفدیه وقربانی‌اهمیت زیاد میدهند ، بزراعت وپرورش گله و رمه اعتنا نمیکنند ، برخلاف قسمت غربی ایران که بواسطهٔ آمیزش با آشور و بابل زود تر بدایرهٔ تمدن پا نهادند .

هرچند در گاتها بررسی کنیم بهیچوجه از مندرجات آن بواقعهٔ تاریخی مهمی‌بر

۱ـ گاتها‌چاپ‌اول‌ص۳٤. ۲ـ رك.جدول‌شمارهٔ۲. ۳ـپورداود.یشتهاج۱ص۸۰. نسبت مدیوماه بەزرتشت همانند نسبت علی ٤ بەپیامبر اسلام(ص)است .

پادشاه معاصر زرتشت

در سنت آمده که زرتشت درعصر کی گشتاسب ظهور کرد و این پادشاه‌دین ویرا پذیرفت‌وبهمین مناسبت دین زرتشتی‌رواج یافت. زرتشت دراوستا طوری ازویشتاسپه سخن‌میراند که میرساندوی زنده است نه چنانکه ازشاهی افسانه‌یی گفتگو کند. برخی تصور کرده‌اند که گشتاسب، همان ویشتاسپه پدر داریوش است، وازاینرو دانشمند آلمانی هرتل **Hertel** در رسالهٔ مختص خود از گاتها استشهاد کرده گوید: «زرتشت درچند قطعه از گاتها، ازویشتاسپه پدر داریوش درخواست میکند که دست گماتای مغ را از تاج وتخت شاهی ایران کوتاه کند و دو باره سلطنت را درخاندان هخامنشی برقرار سازد.» وبهمین‌ملاحظه نویسندهٔ مزبور اظهار میکند که یسنای ۵۳ (از فصول گاتها) بین دوم آوریل و بیست و نهم سپتامبر سال ۵۲۲ ق. م. انشاء شده است [۱]. اگر چه داریوش در سنگ‌نبشتهٔ بغستان میگوید: « گماتای مغ در نهم ماه گرمه پده (مطابق دوم آوریل سال ۵۲۲ پیش از مسیح) بنام بردیا [۲] پسر کوروش برادر کبوجیه تخت شاهی ایران را غصب کردو من بیاری اهور مزدا در دهم ماه باگ ایادیش (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح)او را باچند تن ازیارانش کشتم» ولی باید دانست که یسنای مورد استشهاد هرتل پریشان و بواسطهٔ لغات نادربسیار مبهم است، و درآغازآن از عروسی دختر زرتشت با جاماسپ وزیر کی گشتاسپ یاد شده‌است.

هرتسفلد در کتاب «زرتشت و جهان او» ویشتاسپه(گشتاسب) معاصر زرتشت‌را راهمان **Vîshtâspa** اوستا و خشترپاون (شهربان، والی) پرثوه(پارت) وپدر داریوش اول میداند.

از متون تواریخ می‌دانیم که پس از کشته شدن گماتا بلافاصله خود داریوش شاهنشاه ایران شد، پس‌چرا زرتشت ازاین شاهنشاه نامدار و مقتدرهخامنشی‌نامی‌نمیبرد، ولی از پدرش گشتاسپ که استاندار (خشثره پاون، شهربان) ایالتی بیش نبود(آنهم از طرف پسرش) اینهمه سخن میراند؟ داریوش در سنگ نبشتهٔ بغستان بپدرش عنوان

---

۱ - پور داود. گاتها چاپ ۱ ص ۲۹ ۲- اسمردیس یونانیان

خانواده‌ای پارسی بود که کوروش درپارت بدان اقطاعات داده بود[۱]. هرتسفلد جاده‌ای را که زرتشت طی کرده نام میبرد وحتی گوید وی درکالسکه‌ای دواسبه سفر کرد(!) هنگام سفر زمستان بود، زیرا زرتشت بیرون درقصر وه‌ویه ایستاده از سرما میلرزید[۲]. وه‌ویه ، که یکی از کویان (کیان = نجبا) بود ـ اورا پناه نداد وزرتشت براه خودبسوی توسه Tôsa (بعدها طوس) ادامه دادودرآنجا کوی ویشتاسپه (= کی گشتاسپ) وی راپناه‌داد. ویشتاسپه یك تن پارسی بود که نام مادی داشت[۳].

هرچند داستان پناه جستن زرتشت از کوی (کی) مذکور در گاتها آمده ولی جزئیات این سفر ـ چنانکه هرتسفلد شرح داده ـ بیش از جنبهٔ تحقیقی جنبهٔ تخییلی دارد. وی همهٔ این مطالب را فقط از اشعار زرتشت ـ گاتها ـ استخراج کرده‌است[۴].

شهرزوری در نزهة‌الارواح گوید[۵] (ازقول زردشت پس از ریاضت وی): « درهمین اوقات من بطرف مشرق مسافرت کردم ودرنزد رستم ـ که آقای احرارشهرداوران بود ـ رفتم، ودین‌را براو عرضه کردم. او گفت: ابتدابرویدنزد گشتاسب که بزرگترین سلاطین مشرق زمین است و کسی‌است که رایش صوابست وخطا نمیرود، اگر اودین ترا قبول کند، ما هم اطاعت خواهیم کرد .»

درگاتها، یسنا ۵۱ (وهوخشتر گات) بند۱۲ چنین آمده :

« او را خشنود نساخت چاکرفرومایهٔ کوی (کی) درگذر زمستان، آن زرتشت سپنتمان را ،آنچنان که اورابفرود آمدن بازداشت ، آن‌هنگامی که چارپایانش بسوی وی رفتند وازسرما لرزان (بودند)»[۶]

ازاین‌عبارت سفر زرتشت را از جایی (باحتمال‌اغلب‌ازمغرب) بسوی‌مشرق‌یاشمال شرقی‌استنباط کرده‌اند.

۱ـ ایضاً ص۲۲۰. ۲ـ ایضاً ص ۲۲۷. ۳ـ هرتسفلد درهمان کتاب ص۳۶۷ گوید که زرتشت وویشاسپه یکدیگررا درتیسفون (عراق) ملاقات کرده بودند (!)
۴ـ ورك . هنینگ . زرتشت ص۵. ۵ـ ترجمهٔ پارسی ص۱۹۵-۱۹۶ .
۶ـ پورداود . ترجمهٔ گاتها،چاپ۲ص۱۴۲ ، ورك. ج۲ص۳۵۲-۵۴ همان کتاب.

(لهراسب) میباشد .

یشت نوزدهم موسوم به‌زامیاد که نظر بمندرجاتش ازقدیمترین یشتها محسوبست، مفصلا از سلسلهٔ کیانیان و فر کیانی و افراسیاب تورانی برای رسیدن به فره و یاخره گفتگو میکند . از مطالعهٔ یشت مزبور بخوبی برمیآید که حامی زرتشت ابداًمربوط بپدر داریوش نیست .

گروه دیگرازخاورشناسان نیز این دو ویشتاسپه را دوتن تصور کرده‌اند وحتی غالب دانشمندان و محققان پارسی نیز برین عقیده اند . بدیهی است که این گشتاسپ (کوی ویشتاسپه)باآن اقتدار که در داستانها آمده ، نبوده ولی شخصیت تاریخی داشته‌و فی‌المثل امیری بوده در مشرق ایران (طبق سنت در بلخ) و باقوی احتمال در سگستان (سیستان) .

در پایان این مقال باید گفت که ویشتاسپه یا گشتاسب اسمی است که از مدت سه هزار سال پیش تا امروز در میان ایرانیان معمولست . در متون میخی که در آسیای صغیر (متعلق بسال ۸۵٤ ق . م.)ازتیگلات پیلسر **Tiglat pilsar** پادشاه آشور پیدا شده و درآن، ضمن اسامی بزرگان آریایی (بویژه ایرانی)، کشتاشپی **Kushtashpi** آمده که لغةً بنا بعقیدهٔ خاورشناسان همان گشتاسپ‌است. از گاتها برمیآید که‌ویشتاسپه نامی هم درآن‌سوی ایران امارت داشته است[1] .

شخصیت زرتشت

در بارهٔ شخصیت واقعی زرتشت اختلاف است :

۱ـجادوگرـ گروهی ازمخالفان اورا جادوگر وساحر خوانده اند ، و ما در همین مبحث ، در عنوان « زرتشت در ادبیات پارسی » از آن بحث خواهیم کرد .

۲ـدرنظر هرتسفلدـ زرتشت درنظر هرتسفلد اصلا مردی سیاستمدار بود . وی دچار مشکلات بسیار شد . تنها هدف او از نظر سیاسی ترقی دادن وضع کشاورزان

۱ـ پورداود . گاتها چاپ اول ص۲۹ ـ ۳۳ .

پادشاهی نمیدهد بلکه از او نیز مانند دیگر شهربانهای کشور خود نام میبرد ازآن‌جمله درکتیبهٔ مزبور منقوش است : « داریوش شاه گوید : پرثوه (پارت ، خراسان حالیه) وو رکانه (گرگان)از من یاغی‌شدند و خود راپیرو پرورتیش Pravartish خواندند. مردم آنجا از پدرم ویشتاسپه (گشتاسب) که‌در پارت بود سرپیچیدند ، آنگاه ویشتاسپه بالشکرش که‌نسبت باو باوفا مانده بود بیرون رفت ، ودر یك‌شهر پارت موسوم به ویشپه اوزاتیش Vishpa Uzatish بمنازعه‌پرداخت . اهورمزدا اورا یاری نمود ، بخواست اهورمزدا گشتاسپ لشکر یاغی راسر کوبی کرد. دربیست ودوم ماه ویخنه Viyaxna (مطابق ٥ فوریهٔ سال ٥٢١ پیش از مسیح) این ستیزه رویداد .»

داریوش‌متمم این‌خبر گوید : «من از ری(رگا)لشکری بیاری ویشتاسپه فرستادم و در یك شهر پارت موسوم به پتیگربنا Patigrabanâ دو باره در اول ماه گرمه پده Garmapada(مطابق ٣ آوریل سال ٥٢٠ ق . م.) جنگی واقع شد وویشتاسپه‌قوای متمردان را درهم شکست و دیگر باره کشور پارت بزیر فرمان من درآمد . »

ازاین عبارات نیك پیداست که ویشتاسپه پدر داریوش عنوان پادشاهی ندارد ، در صورتیکه زرتشت بحامی خود گشتاسب صریحاً عنوان پادشاهی میدهد ، وسنت نیزبلخ را بعنوان مرکز و پایتخت این شاه ذکر میکند .

دلیل دیگر اینکه داریوش مکرر اسامی آباء و اجداد خود را چنین یاد میکند : «داریوش پسر ویشتاسپه ، پسر ارشام ، پسرآریارمنه ، پسر چیش پیش ، پسر هخامنش.»[۱] و نام شاهان سلسلهٔ کیانیان که بقول سنت در بلخ سلطنت داشتند دراوستا و کتب پهلوی وتاریخ سنی ملوك الارض والانبیاءِ حمزهٔ اصفهانی وآثارالباقیهٔ بیرونی‌وشاهنامهٔ فردوسی وغیره چنین آمده است:

کیقباد ، کیکاوس ، کیخسرو ، کی لهراسپ ، کی گشتاسپ ـ یعنی در کتیبهٔ بغستان ویشتاسپ بسرارشام‌ودر سنت‌ویشتاسپ حامی‌زرتشت،پسرائوروت اسپهAurvat-Aspa

۱ـ رك. مجلهٔ آموزش و پرورش‌سال۱۵ شمارهٔ ۸و۹ و۱۰ ، مقالهٔ «شاهان کیانی وهخامنشی در آثار الباقیه» بقلم نگارنده .

زیرا وی میخواسته درتاریکی و گمنامی کار کند، ولی بایددانست که دراینجاما باد و شخصیت روبروهستیم که درآثارخود همواره‌دم ازحقیقت میزنند وراستی‌را وظیفهٔ عمدهٔ بشرمیدانند و دروغ ودروغگو وحیله گر را محکوم میکنند، و یکی از این دو کسی‌است که‌ایرانیان قرنها وی را پیامبر خود می‌شناختند[1].

۳ـ درنظر نیبرگ ـ زرتشت نیبرگ بکلی با آنچه که هرتسفلد میگوید فرق دارد . وی در موضعی در ناحیهٔ سیحون و جیحون ،آن سوی نواحیی که باممالك متمدن بابل و بین‌النهرین تماس داشتند ، در میان قومی که تاریخ نداشتند میزیسته است . وی مردی ماقبل‌تاریخی بود. درحالی که هرتسفلد تاریخ‌های‌معینی‌برای غالب‌حوادث زندگانی زرتشت میدهد ، نیبرگ اظهار میکند که طرح‌مسألهٔ تاریخ زرتشت غیر ضروری و بیفایده است[2].

زرتشت در میان قبیلهٔ خود بوراثت شغل طبابت یافت . وی با اعتقاد وظایفی‌را که مرتبط بدین شغل بود در میان قبایل وحشی آسیای داخلی ـ پیش از آنکه آنها توسط شاهنشاهی ایران مطیع و متمدن گردند ـ بعهده داشت.آیین آنان رامیتوان نوعی ازشمنیت[3] دانست. هدف عمدهٔ اودوامر است که‌ازحیث‌اهمیت یکسانند: ور[4] وجادو[5].اساطیر و حکمت الهی و همهٔ مراسم و آداب قبایل اولیه ناشی از ور و جادوست . ور ، که داوری خدایی و عبارت بود از ریختن فلز گداخته بر روی مدعی. اظهار و تبیین حقایق توسط جمعی بریاست زرتشت ـ که عنوان پزشك و رئیس شمنان داشت ـ انجام میگرفت .

جادو عبارتست از صحنه ای که در آن آداب و مراسم مقدس انجام میگیرد . اساساً آن اصطلاحی بود برای «سرود سحرآمیز» ، وبصورت اسم جمع بمعنی« گروهی‌از مردم که درسرودهای‌سحرآمیزشرکت میکنند» بکارمیرفت. دراثنای جادو، افراد قبیله ـ که‌جزوجامعهٔ مقدس‌پذیرفته شده‌اند ـ گاه گاهی‌میبایداعمالی‌انجام دهند که‌منجر بخلسه

۱ـ هنینك . زرتشت ص۴ـ۷ .

۲- Nyberg , Die Religionen des alten Iran , p . 45.

۳- Shamanism. ٤ـ Ordeal (رك.فخرالدین گرگانی درجلددوم کتاب‌حاضر)

٥- Maga .

در ماد بود ومیخواست برزگران را از یوغ بردگی نجات بخشد [۱] ، و بنابرین با طبقات حاکمه ـ مالکان عمده ، نجبا وروحانیان ـ وارد منازعه شد . وی دررغا Rȧghâ ـمسقط الرأس خود ـ بمنزلهٔ مردی انقلابی معرفی شد ، و بمحکمه‌ای که ریاست آن با گوماتا Gaumâta مغ ـ که بعدها تخت سلطنت را غصب کردوبامر داریوش کشته شد ـ جلب گردید . گوماتا زرتشت را به تبعید محکوم کرد،و کبوجیه ـ که‌در آن‌زمان‌نایب السلطنهٔ ماد بود (زیرا همهٔ این وقـایع در زمان سلطنت کوروش اتفاق افتاد) ـ داوری مزبوررا تأیید کرد[۲]. زرتشت از این رفتار بسیار رنجیده خاطر گردید و بیش از همه از کبوجیه آزرده شد که بمناسبت خویشاوندی ، طبق مقررات ، میبایست از او جانب داری کند . زرتشت تبعید گردید ، و از جادهٔ رغا (ری) به‌طوس عازم مشرق شد و در طوس بدربار ویشتاسپه پدر داریوش که والی پارت بود راه یافت و توجه دو برادر جاماسپه (جاماسب) و فرشوشتره (فرشوشتر)را که از رؤسای خاندان پارسی بودند جلب کرد و باآنها وصلت نمود، وآنان برای درخواست عفوجهت زرتشت بدربار کوروش کبیر رفتند ولی با وجود قرابت زرتشت باکوروش‌نتیجه‌ای‌نگرفتند[۳]. کوروش درگذشت وپسرش کبوجیه بسلطنت رسید و بقول هرودتوس بامر شاه ، پرکساسپس Prexaspes که یکی از نجبای‌پارس بود مأمور شد مخفیانه برادرشاه بردیا را بکشد، واوچنین کرد . کبوجیه بفتح‌مصرشتافت. پرکساسپس بقول هرتسفلد برادر جاماسپه وفرشوشتره و بنابر این عم زن زرتشت بـود . پرکساسپس هرچند درحفظ سربسیار محتاط بود مع‌هذا داستان قتل بردیارا را ببرادرش فرشوشتره گفت و او بدخترش بازگو کرد ، ودختر او هم بشوهرش زرتشت باز گفت . زرتشت اطرافیان‌خود ـ ازجمله داریوش ـ را تبلیغ کرد تا انتقام بگیرند . داریوش بدین طریق بسلطنت رسید و بنابرین زرتشت سهمی بزرگ دربن امر دارد .

اما چرا داریوش در کتیبهٔ بیستون (بغستان) که بیادگار پیروزیهای خـود بجـا گذاشته نامی از زرتشت نمی‌برد ؟ این نکته است که منتقدان فرضیه‌های هرتسفلد بر او خرده گرفته‌اند. اما هرتسفلد پاسخ میدهد که این امربدستور خود زرتشت انجام گرفته،

۱ـ زرتشت وجهان او I . ۳۴۹۰ ورك . ص ۱۹۹ .
۲ـ ایضاً ص ۲۰۲ . ۳ـ ایضاً ص ۲۰۳.

رفرم زرتشت

ژ . دو مزیل در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «رفرم زرتشت» چنین نوشته[۱] : «در بین شخصیتهای تاریخی متعددی که به رفرم مذهبی[۲] برخاسته‌اند کسی اسرار آمیزتر از زرتشت نمیتوان یافت، زیرا از محل و زمان تولد وی و جزئیات زندگیش اطلاعی جز این در دست نیست که وی راهبی بوده و توانست یکی از شاهزادگان[۳] مشرق ایران را وادار بقبول آیین خود سازد .

با این حال از خواندن آثار منظومی که از وی برجای مانده و یا شاگردان نزدیکش بسبک او سروده‌اند میتوان یقین داشت که واقعاً مردی بنام زرتشت وجود داشته منتهی دربارهٔ شخصیت وی غلو کرده‌اند .

در اینجا از سبک بیان یا فصاحت زرتشت که بیش از آثار « مالارمه » و « پگی » بر ابهام پرسایه روشن و تکرار ستوه آور مبتنی است، سخن بمیان نخواهیم آورد ، بلکه نظر بر آنست که در بارهٔ یکی از «رفرم‌های» باستانی تاریخ مذاهب بررسی نماییم .

رفرم زرتشت جنبهٔ اساسی و عمیقی دارد. گرچه ظاهراً زرتشت درصدد پیشنهاد تشکیلات اجتماعی نوینی نیست ، ولی مبنای اقتصادی نوینی را طرح ریزی میکند .

امروز همه درین باره متفق القولند که : **زرتشت سیستم اقتصادی خودرا در دورانی که گروهی از آرینها[۴] از کوچ نشینی بصورت تخته قاپو درمیآمدند پیشنهاد نموده است .**

گروه مزبور از گله چرانی بطور ییلاق و قشلاق بدام پروری در نقاط محصور و معین می پرداختند . درست بهمین دلیل ، گاو بصورت وسیلهٔ پر ارزش و قابل احترامی جلوه گرو از نظر مذهبی[۵] اهمیت زیادی پیدا میکند . شگفت آور نیست که درست درهمین

۱- تاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا با مقدمه بقلم هانری ماسه ورنه گروسه . ترجمهٔ جواد محیی تهران ۱۳۳۶ ص ۹۱ ببعد .

۲- دینی (م . م .) ۳ ـ امرای (م . م .) ٤- آریاییان (م . م .)

۵- دینی (م . م .)

و جذبه میشود. وسایل عمدهٔ این کار، سرود خواندن و محتملاً رقصیدن بود. برای رسیدن بنتایج سریعتر بنگ میکشیدند.

شرکت کنندگان درین مراسم بزودی بـه حالت جذبـه می‌افتادنـد، و شروع میکردند بگفتن کلمـات و هجاهای نا مفهوم، و در اغمائی کامل فرو میرفتند. در چنین حالتی آنان می پنداشتند که بنوعی اتحاد صوفیانه با خدا ـ یا باحتمال غـالب بـا وهومنه Vohu manah (بهمن)ـ دست یافته اند. روانهای آنان، بدین وسیله از بدن خارج میشد، و بنواحی عالیتر پرواز میکرد و بارواح دیگران ـ که آنان نیز بهمین وسیله یا بسبب مرگ پرواز کرده بودند ـ ملحق میگردید. بین دو طریقهٔ مزبور فرقی نیست، چنانکه ما میگوییم «خواب برادر مرگ است»، شمن پرستان میگفتند: «جذبه برادر مرگ است». وهومنه، نام جامع روانهای آزاد، یا گیهانی، روان آزاد الهی بود.

استاد هنینگ در کتاب خود «زرتشت»[1] بانتقاد اقوال هرتسفلد و نیبرگ هردو می‌پردازد و افراط وتفریط آن دورا نکوهش میکند و چنین مینماید که حق بااوست.

۴ـ **پیغامبر**ـ زرتشتیان وبسیاری دیگرزرتشت را پیغمبری‌ازپیغمبران متعدد دنیا میدانند که برای هدایت خلق ظهور کرده است.

آقای‌موله نخست میکوشد ثابت کند که زرتشت جنبهٔ پیامبری نداشته و گوید[2]: «ما آنقدر پیش نمیرویم که ثابت کنیم زرتشت خود هرگز سابقاً بمنزلهٔ پیامبر ـ بمعنی انجیلی کلمه ـ ملحوظ نگردیده؛ مسأله غامض‌ترازآنست که بتوان بضرس قاطع درباب آن‌حکم کرد. درهر حال، مؤلفان عهد باستان متأخر، اورا بمنزلهٔ مؤسس عقیدهٔ مغان (mage) و مؤلف نوشته‌های آنان میدانند. مؤلفان یونانی از او بمنزلهٔ فیلسوف سخن میرانند، ولی‌این قول تغییری درماهیت‌مسأله‌نمیدهد...» دراینکه گروهی کثیر ازایرانیان باستان زرتشت را پیغامبر میدانستند، شکی نیست.

1– W. B. Henning. 1951. 2– M. Molé, Deux aspects de la formation de l' Orthodoxie zoroastrienne. p. 308 – 309.

« بدی» را بر گزیده .روح نیك وبدهریك برای خود قهرمانان ، دستیاران و وسایل کار خاصی آفریده وبالاخره «نیکی» و«بدی»را ایجاد نموده‌اند.

ازاینرو اولین وظیفهٔ هرفرد باایمان درزندگی روزمره ، مبارزهٔ درونی با نیروهای شر است .

مبارزه‌با نفس یکی‌ازهزاران مظاهر پیکاری‌است که مجموع آنها بموازات‌هم‌مبارزهٔ عظیم وواحد جهانی‌را تشکیل میدهد . مبارزهٔ بزرگ ازاول تاپایان جهان بین دو روح که‌نیکی وبدی‌را بر گزیده‌اند، ادامه خواهد یافت.

یکی از نتایج طبیعی جهان‌بینی زرتشت ، وسعت‌نظر ناشی ازآنست . گمان میرود هند واروپاییان مشرك که افکارشان متوجه نیکبختی ولذائذ دنیوی بوده توجهی بجهان بینی‌مزبور معطوف‌نداشته‌اند . مقصود ما دراینجا توجه‌بآخرت وزندگی اخروی، مکافات عمل ونظایرآنهاست که معادل‌آنها در مسیحیت به‌عدل‌الهی‌وملکوت خدا وعذاب‌جاودانی تعبیرشده‌است .

زرتشت در زمینهٔ تغییر آداب وتشریفات مذهبی شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داده است .

قاعدة زرتشت باوجود اعتقاد بتوحید میبایست درحفظ ظواهرامر وانجام (دادن) تشریفات‌مذهبی بسبك‌قدیم‌اصرارورزد ، زیرازرتشت کسی‌بود که درجامعهٔ روحانیون بدنیا آمده ودرآن پرورش‌یافته بود.ازاینرومنافع‌صنفی‌وی‌ایجاب‌مینمود که کوچکترین‌تغییری درآداب مذهبی بخصوص‌هدایای‌ترادیسیونی[1] وارد نسازد .

با این‌حال زرتشت با تهور شگفت آوری دست بعمل زده وآداب مذهبی‌را ازاصل دگرگون ساخته‌است.

زرتشت قریب چهارصد سال تاهزارسال‌پیش‌ازمیلاد مسیح- نه‌تنها مراسم قربانی را منع کرد بلکه ریختن‌شراب برخاك ورسم «سوما»[2] را نیز که در نزدهند واروپاییان بسیار

۱- سنتی (م. م)   ۲- سوم = هوم،رك.ص۴۹-۵۱.

زمان تپالهٔ گاو بعلت احتیاج زیاد به کود حیوانی در مراتع خاص دام پروری ارزش فراوانی یافته و ادرار گاو در ردیف مواد پاك وتطهیر کننده‌ای قرارمیگیرد.

زرتشت ، بحق نخستین مصلحی است که بـه تبلیغ « توحید و عظمت خداوندی » پرداخته وبخدای واحد وقادری که کبریای او بیش ازخدایان کیشهای قبلی است معتقداست. از پروردگار واحدی بنام «خداوند خود» نام میبرد[۱].

زرتشت ، که مرد روحانی دانشمندی بود در وضع قبلی توجیه جهان که اعتقـاد به‌خدایان متعدد بر روی آن استـوار بود تغییری نداد . بنا بمصلحت بزرگتری ظاهر سیستم « هیرارشی »[۲] عوامل و قوی را باسایه روشن آن حفظ کرد ، ولی بجای خدایان خود مختاری که حتی گاهی درمقابل هم قرار میگرفتند . فقط بشش‌جوهر مجرد ـ که در عین حال مظاهر خدای واحدند ـ قایل‌شد . شش جوهر مجرد مزبور گاهی بمنزلهٔ جلوهٔ جمال پروردگار، وزمانی بمنزلهٔ نخستین آفریدگان ودستیاران وی‌درفرمانروایی بر جهان بشمارمیرفتند.

تعالیم اخلاقی و خداشناسی زرتشت ، با جهان بینی نوینی که همانـا وسعت نظر و تعمیم مبـارزهٔ خیر وشر است ، توأم میباشد .

مبارزهٔ نیك و بد در تعالیم زرتشت با نبردهای شدید و حماسی اساطیر بـاستانی که بین برخی از خدایان رزمجو وجانوران مهیب و یا دیوان برپا میشد شبـاهتی‌ندارد. ازنظر زرتشت فقط یك مبارزه ، مبارزهٔ خاصی وجود دارد ... ولی چه مبارزه‌ای !

بی گفتگو زرتشت برخلاف برخی از پیروان خویش و یا طرفداران مذهب مانی به‌ثنویت معتقد نبوده است .

بنظر زرتشت از ابتدای آفرینش جهان بدست«خدای مهربان» دو روح پیداشده ، وهریك از این دو ، دست به «انتخاب» مهمی زده‌است.

تعیین‌سرنوشت جهان بسته‌باین‌انتخاب تاریخی بوده :یکی از آن«نیکی»ودیگری

۱- مراد مزدا اهورا = اهورمزداست (م . م .)
۲- سلسله مراتب (م . م.)

«وبا نیروی خود عدل وداد را بیافرید.»
«وآنرا پشتیبان اندیشهٔ نیك قرارداد . »
« ای‌فرزانه ! این اندیشه به‌نیروی‌تو»
« بخداوندگار نزدیکتر گشت!»

اینك چکامهٔ دیگری که بحق میتواند حتی مورد تأیید « سن‌فرانسوا » نیز قرار گیرد:

« آنها که قربانی میکنند ازمقررات وآیین گله داری سرمیپیچند. »
«آنها بر گاو ستم میرانند واورا رنج میدهند .»
«پروردگارا ! درهای‌حکمت برویشان باز کن!»
«تا در سراچهٔ بدی عاقبت‌کارخویش ببینند!»

بالاخره از قطعهٔ زیر بتعریف جامعی از آنچه در مذاهب جدیدتر بنام پارسایی معروف است برمیخوریم:

« مرد پارسا مقدس است »
«وبااندیشه‌و گفتارو کردار و»
«وجدان‌خویش به‌بسط عدالت یاری‌میکند ... »

آری‌این اشعار درنقطه‌ای‌از ترکستان فعلی[1] درحدود قرنهای دهم تاچهارم پیش‌از میلاد سروده شده‌است .»

تعلیمات زرتشت

خلاصهٔ تعلیماتی‌را که‌از گاتها برمیآید میتوان بطریق ذیل‌خلاصه کرد .

۱ـ شناختن خدای بزرگ ـ زرتشت ضد گروه پروردگاران آریایی ودین پیشین آریاییان برخاست. «مزدا» ،«اهورا» یا «مزدا اهورا» ـ سروردانا ـ را بخدایی جهان شناخت . از گروه پروردگاران پیشین روی گردانید، دئوه **daeva** (دیو)راکه نام معمول‌خدایان‌آریایی‌بود، خدا ومعبود دوستاران دروغ‌خواند. همهٔ‌عظمت وجبروت ازآن مزدا اهوراست . اوست‌آفرینندهٔ‌یکتا وخداوند توانا .دریسنای٤٤ گوید:

۱ ـ جزو سرزمینهای ایرانیان آریایی (م.م.)

محترم بود ازآداب مذهبی حذف کرد. بطوریکه میدانیم رسم اخیر درآیین باستانی هندیان[1]
مقام بزرگی داشته‌است.

آیین زرتشت برپایهٔ اندیشهٔ پاک[۳]، گفتار پاک[۲] و کردارپاک[۲] استوار است. کوشش
ومبارزهٔ درونی انسانی برای کمک بحصول پیروزی جهانی نیکی بربدی اس اساس آیین زرتشت
بشمار میرود. هرچیزی جزاین یاوه و گناه‌است. زرتشت میگوید: «شراب سکرآور کثیف»
چگونه میتواند بنیکی کمک کند؟ گاو مرد دهقان اگردردست صاحبش باشد مفیدتر از آن
نیست که درراه خدای بی‌نیاز ذبح شود؟[۳]

براستی که افکار و تعالیم زرتشت بسیار پیشرو و شجاعانه بوده است، ولی پس از در
گذشت وی، آنچه که امروز بنام آیین زرتشتی نامیده میشود بسرنوشت ادیان و مذاهب
دیگر گرفتار آمد. ساده‌تر بگوییم، تعالیم استاد تحت تأثیر سنن جاری واحتیاجات زندگی
وتمایلات مؤمنین تغییر صورت داد.

نوعی ازشرک جای توحید را گرفت وملائکهٔ مقربین باخدای بزرگ کوس همطرازی
زدند. ذبح قربانی بامراسم شگفت‌آوری پای بعرصه نهاد واخلاقیات جای خود را به بررسی
امور وجدان بازگذاشت. البته تاموقعی که جامعهٔ بشری از افراد قهرمان وفرزانه تشکیل
نیافته است میتوان این نقص را بروی بخشید، ولی نمیتوان منکرشد که زرتشت افکار بسیار
عالی وخردمندانه‌ای بیان داشته‌است.

درپایان کلام بهتر است به‌اشعاری چند ازاین مرد بزرگ اشاره شود. «گاتهای»
دوم که توسط آقای «ژ.دوشن- گیمن» ترجمه شده است، حاوی قطعهٔ منظومی است که با
خواندن آن انسان بی‌اختیار بیاد کتاب مقدس وآثار «بوسوئه» می‌افتد. سبک کلام همانند
تورات ومضمون آن شبیه افکار «بوسوئه» است. موضوع چکامهٔ مزبور ستایش پرشور توحید
خداوندی است:

«وجود گرانمایه‌ای فضاهای خوشبخت را بانور خود روشن نموده»

۱- هندوان (م.م.) ۲- نیک (م.م.) ۳- کی ای مزدا، مردان پیام را خواهند
شناخت؟ کی پلیدی این می را خواهی برانداخت (گاتها چاپ ۲. پورداود ص ۱۱۸:
یسنا ۴۸ بند ۱۰).

حکمت زرتشت را درسه جملهٔ ذیل باید خلاصه کرد: منش نیك، گفتار نیك ، کردار نیك[۱].

۴-جهان دیگر - درروزواپسین آنچه را که ازانسان درطی زندگانی ازبدی وخوبی سرزده برابرهم میسنجند. اگردرترازوی اعمال کفهٔ خوبی سنگین ترشود ، فتح راستی وشکست دروغ است. وخشورزرتشت خود داورمحکمهٔ اهوراست. پس از آن هنگام گذشتن ازپل چنوت (صراط) که در روی رودی ازفلز گداخته برافراشته اند، فرارسد. نیکوکاران خرم وخوش از روی آن بگذرند وبسرای ستایش بکشور جاودانی بکاخ پاك منشی بخانهٔ راستی ببارگاه اهورامزدا درآیند وبپاداش موعود رسند. اگردرآن روز بدی فزونی کند ، مرد گنه کار از وجدان خویش رنج بیند وازسرپل چنوت در رود ژرف فلز گداخته سرنگون گردد، وبکوخ دیوو کلبهٔ دروغ درآید . اگر بدی وخوبی یکسان باشد ناگزیرنه از بخشایش فردوس بهره مند گردد ونه از شکنجهٔ دوزخ درآزار باشد. جای چنین کس در همستکان[۲]- همواره آرام ویکسان- باشد[۳].

پیروان زرتشت

بجز بستگان زرتشت وپادشاه معاصر وی که پیرو آیین اوبودند، کسان ذیل نیز از پیروان نامبرداراو محسوبند .زرتشت در دربار گشتاسب، فراششتر(فرشه اوشتره **Frashaushtra**) [۴] وبرادرش جاماسب **Jâmâspa**[۵] را که از خاندان هوگوه **Hvogva** [۶] بودند ، و هردو وزیر کی گشتاسپ بشمار میرفتند ، با خود همراه کرد . دختر فراششتر را - چنانکه گفته شد - بزنی گرفت ودخترخود پوروچیست را نیزبه جاماسب داد[۷].

۱- درین باره بحث خواهیم کرد. ۲- برزخ. ۳- درفصول آینده دراین موضوعات بیشتر سخن خواهیم راند. ٤- یعنی دارندهٔ شتر راهوار. ٥- جزو اول آن نامعلوم وجزو دوم بمعنی اسب است. ٦- رك. جدول سوم شجرهٔ نسب خاندان هووی. ۷- هرتسفلد در «زرتشت وجهان او» ص١٦٢ گوید: زرتشت درطوس دو یار یافت: **Frashushtra** و **Zhâmâspa** که ازخاندان **Hâugva** بودند ونخستین پدرزن پیامبر گردید. هم هرتسفلد آرد (ایضاً ص ٢٤٤) آنگاه که پیامبر درجزیره ای دردریاچهٔ سیستان ؛ ازاملاك ویشتاسپه اقامت داشت، دودوست وی (فرشوشتروژاماسپ) حکم تبعید او را لغو کردند ، وهم او گوید که آنان درفاصلهٔ سنوات ٥٣٩ و٥٢٩ ق.م. بدربار کوروش بزرك التجا جستند (ایضاً ص٢٠٣) پس ازازدواج زرتشت ، آنگاه که مهمان ودر کنف حمایت ویشتاسپه بود ، «گاتهای هجرت» (یشت٤٦) را تألیف کرد(ایضاً). این اقوال هم مبتنی برتخیلات نویسنده است .

« ازتومیپرسم ای‌مزدا اهورا ، کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسی که راه سیرخورشید وستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی‌تهی‌است و گهی‌پر؟ کیست نگهدار زمین در پایین و سپهر دربالا؟ کیست آفرینندهٔ آب و گیاه؟ کیست که بباد وابر تندروی آموخت ؟ کیست آفرینندهٔ روشنایی‌سودبخش وتاریکی؟ کیست که‌خواب وبیداری آورد؟ کیست که بامداد ونیمروز وشب قرارداد ودینداران را به‌ادای فریضه گماشت؟ کیست آفرینندهٔ فرشتهٔ مهر ومحبت آرمتی؟ کیست که ازروی‌دانش وخرد احترام پدردردل‌پسر نهاد؟» پس‌ازاین پرسشها زرتشت خود درپاسخ گوید: من‌میکوشم ای مزدا! ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار کلی، بدرستی بشناسم» .

اشه(راستی) ،وهومنه(بهمن،به‌منش) ، اشاوهیشته (اردی‌بهشت) ، و هوخشتره (شهریاری‌نیك)،آرمتی(بردباری وفروتنی واخلاص)،هئوروتات (خرداد، رسایی وسلامت و عافیت)، امرتات (امرداد،جاودانی)،سروشه(سروش)، آتر(آتش) ازصفات مختص‌اهوراست که گاهی نیز فرشته‌آسا جلوه میکنند[۱].

۲ـ اهریمن ـ انگره مئینیو یااهریمن‌ـخردخبیث‌ـ درگاتها مقابل‌سپنته مئینیو یا سپند مینو‌ـخردمقدس‌ـقراردارد نه‌در برابرمزدااهورا. دریسنا ٤٥ بند۲ آمده:«من‌میخواهم سخن‌بدارم ازآن دو گوهری که درآغاز زندگانی وجود داشتند،ازآنچه‌آن(گوهر)خرد مقدس‌بآن(گوهر) خردخبیث(انگره‌مئینیو) گفت: اندیشه وآموزش وخرد وآرزو و گفتار و کرداروزندگانی وروان ماباهم یگانه ویکسان نیست .»[۲]

۳ـ تکلیف انسان ـ درمقابل دوقوهٔ نیکی‌وبدی، نوروظلمت،تکلیف انسان درجهان چیست؟

زرتشت دریسنا۳۰بند۳ گوید: «مرد دانا بایدخود برابر گزیند.»دربند۸همین‌یسنا گوید: « کشور جاودانی(بهشت) ازآن کسی‌خواهد بود که در زندگانی خویش با دروغ بجنگد، وآنرا دربند کند وبدست راستی‌بسپرد .» جهان عبارت‌است از رزم‌جاودانی‌خوبی وبدی.آرزوی هرکس‌بایدآن‌باشد که دیوبدی مغلوب شود وراستی وخوبی پیروز گردد.

۱ـ بعدمفهوم این‌اسامی‌راشرح خواهیم‌داد. ۲ـ دراین‌باره بحث خواهیم کرد .

«چون صد وشصت وچهار سال ازملك افریدون بگذشت دوردوم ازتاریخ کیومرث تمام شد، واو دین ابراهیم علیه‌السلام پذیرفته بود.»

چنانکه در همین فصل بیاید نویسندگان ایرانی بعدها (ابراهیم) را همان (زرتشت)دانسته‌اند، لذا برخی تصور کرده‌اند که زرتشت، پیغمبر معاصر فریدون بودوهمین امر موجب تصرف نساخ در یك مصراع گشتاسپ نامهٔ اسدی طوسی شده وشرح آن چنین است:

اسدی، در کتاب مزبور در (داستان گرشاسب با شاه طنجه) گوید[۱]:

پیمبر براهیم بود آن زمان — که‌بودی‌فریدون خدیوجهان[۲].

بصحفش[۳] برین‌خورد سوگندنیز — بدان دو گوا داد بسیار چیز.

ناسخان کتاب، بمناسبت خلط نام ابراهیم با زرتشت؛ بیت اول را بصورت ذیل درآورده‌اند:

پیمبر براهیم بود آن زمان — بدش نام زردشت، از آسمان.

علاوه از سستی لفظی ومعنوی مصراع دوم، مراد گوینده ذکرنام فریدون پادشاه عصر بود که پیشتر مذکور نیفتاده است، وقول مؤلف مجمل‌التواریخ(که دربالا گذشت) نیز مؤید آنست که در مصراع دوم تصرفی نابجا شده است[۴].

گشتاسپ داستان ظهورزرتشت در زمان گشتاسپ وپیروی شاه ازاو در کتب تازی وپارسی مشهور است، و ما ذیلا از تواریخ پارسی نمونه‌ای بدست میدهیم:

بلعمی در تاریخ خود نوشته‌است[۵]:

«چون گشتاسب بملك بنشست، بررعیت عدل و داد کرد و جهان را از مشرق تا

۱ـ چاپ تهران، مصحح آقای یغمائی ص۴٤۱.

۲ـ عین قول مؤلف مجمل‌التواریخ. ۳ـ کتاب آسمانی ابراهیم‌خلیل.

٤ـ متأسفانه‌در کتاب گرشاسب‌نامه چاپ‌اخیر همین مصراع مصحف در متن قرار داده شده واصل درحاشیه مضبوط است.

٥ـ چاپ‌کانپور ص۲۰٦ ونیز رك: بخش٤ بهرهٔ۲.

محل شهادت اوشهر «فسا» (فارس) ذکر شده . زرتشتیان طبق سنن دینی پنجم دی‌ماه کنونی را که منطبق با خیر (=خور) روز است، روزدرگذشت زرتشت دانند وباقامهٔ مراسم پردازند.

انجمن آرا نویسد : «بعد از سی سال ازحکومت گشتاسپ، ارجاسپ از ترکستان بدار الملك بلخ تاخته لهراسب را بکشت وتور **براتور** [۱] بآتشخانه آمده زرتشت را از پای درآورد ومدت عمرش هفتادوهفت سال بوده‌است.»

هرتسفلد در «زرتشت وجهان او»، روایت قتل زرتشت را ردمیکند وگوید که آرامگاه وی هنوز دست ناخورده وآمادهٔ حفریات باستان شناسان است، ولی باید دانست که در خصوص شهادت زرتشت روایات بسیار است [۲].

زرتشت درادبیات پارسی

۱ - زرتشت و شهریاران

فریدون ومنوچهر

نویسندگان پارسی وتازی رابطه‌ای بین زرتشت و فریدون قایل شده‌اند ، بویژه نسبت پدری پیامبر ایران را، طبق سنت بمنوچهر پادشاه پیشدادی رسانده‌اند [۳] ، و اوپسر ایرج پسر **فریدون** بود . از طرف دیگر نسبت زرتشت را از طرف مادرش (دغدویه) نیز بفریدون منتهی میدانند [۴].

حمزهٔ اصفهانی در تاریخ خود آورده [۵]:

« و علی رأس ثلثین سنة من ملکه [ای فریدون] ظهر ابراهیم الخلیل النبی علیه السلام . »

در کتاب مجمل التواریخ والقصص ،نیز که پیامبران معاصر هریك ازشاهان ایران را طبق معمول [۶] نام میبرد، آمده [۷]: «اندرعهد فریدون، ابراهیم علیه السلام پیغامبربود.»

در نوروزنامهٔ منسوب بخیام آمده [۸]:

۱- یعنی براتر کرش تورانی .

۲- Cf. Jackson, Zoroastrian Studies p.251-255 .

۳- رك. جدول شمارهٔ ۱. ۴- انجمن آرا، برهان قاطع .

۵- سنی ملوك الارض ص۲۴. ۶- معمول مورخان اسلامی مانند طبری وحمزه.

۷- چاپ تهران مصحح مرحوم ملك الشعراء بهار ص ۹۰. ۸- ص ۱۰.

مشغول گشت ودراین‌جایگاه آتشکده‌ها ساخت.»

نظیر همین اقوال درفرهنگهای پارسی مضبوطست[۱].

۲ـ زرتشت و انبیای بنی اسرائیل

پس‌از حملهٔ عرب بایران، همچنانکه دین مزدیسنا دربرابر دین اسلام سراطاعت فرودآورد، و زبان ایرانی با زبان تازی مخلوط گردید، و خط پهلوی از رواج افتاد، ورسوم وعادات مرزوبوم ایران دیگر گون گشت، داستانهای ملی‌مانیز باقصه‌های‌سامیان آمیخته شده، پادشاهان وناموران ایران با پیامبران بنی اسرائیل رابطه وخویشاوندی یافتند[۲].

در فارسنامهٔ ابن‌البلخی آمده[۳]: «مادر این کیرش[۴] دختر یکی‌از انبیاءِ بنی‌اسرائیل، نام این مادراو اشین گفتندی و برادر مادرش اورا توریة آموخته‌بود!» ونیز درجای دیگر همان کتاب آمده[۵]: «مادر بهمن[۶] از فرزندان طالوت پیغمبرعلیه‌السلام بودست ودختری از نژاد راخبعم[۷] بن‌سلیمان علیه السلم زن او بود، راحب نام وبرادرش زروبابل رامدتی ملك کنعان وبنی‌اسرائیل داده‌بود تاآنگاه که گذشته شد ...»

ونیز درهمان کتاب آمده[۸]: «بعضی ازاهل تواریخ گفته‌اند که در کتابی ازآن‌پیغمبر بنی‌اسرائیل یافته اند که ایزد عزوجل وحی فرستاد ببهمن که من‌ترا بر گزیدم ومسیحی گردانیدم، باید که ختنه کنی خویشتن را وشرع‌کاربندی، وبنی‌اسرائیل‌رانیکوداری وباز بیت‌المقدس‌فرستی، وبیت‌المقدس‌را آبادان گردانی، واو همچنین کرد واین توفیق یافت،

۱ـ رك. برهان، انجمن آرا، جهانگیری، غیاث، آنندراج.
۲ـ پورداود. یشتهاج ۲ ص۲۰۷.
۳ـ ص ۵۳.
۴ـ کورش هخامنشی.
۵ـ ص ۵٤.
۶ـ کیانی.
۷ـ رحبعام.
۸ـ ص۵۳ـ۵٤.

مغرب آبادان کرد ، ودین آتش پرستی را نصرت کرد **ومغان** را یکی پیغامبر بوده است که او را **زردشت** گویند ...... از بیت المقدس به عراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد گشتاسب[۱]،و دعوی‌پیغامبری کرد و گفت خدای عزوجل‌مرا بسوی توفرستاده‌است، وترا فرموده است که دین **آتش‌پرستی** را فزون کنی وترا این شریعتها فرموده است. »

دقیقی در شاهنامهٔ خود ظهور زردشت را در زمان گشتاسب چنین‌شرح‌میدهد:

چو یکچند گاهی بر آمد برین[۲] — درختی پدید آمد اندر زمین

از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ — درختی گشن بیخ وبسیار شاخ

همه برگ او پند وبارش‌خرد — کسی کزچنان‌برخورد، کی‌مرد؟

یکی پاك پیدا شد اندر زمان — بدست اندرش مجمر عود وبان

خجسته پی‌ونام او **زردهشت** — که **اهریمن** بد کنش‌رابکشت

بشاه جهان گفت : پیغمبرم — ترا سوی **یزدان** همی رهبرم[۳].

درمجمل‌التواریخ‌والقصص آمده[۴]: «پادشاهی گشتاسب صدوبیست سال‌بود۔ اندراول عهد او**زردشت** پیش وی آمد ودعوت کرد و**آتش‌پرستیدن** فریضه کرد، و دین معین نهاد ... گشتاسب او را بپذیرفت.

«پسر گشتاسف ،اسفندیار ،نوخاسته بود، جهان‌رابتیغ‌سپری کرد،تادین**زردشت** گرفتند و آتشگاهها بنهاد بهر کشوری.»

قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی درنظام‌التواریخ[۵] نویسد[۶]:

«گشتاسب‌بن‌لهراسب۔ درزمان او**زردشت** پیدا شد و مردم بدین **مجوس** دعوت کرد واز دین صابیان بازداشت ودر کوه نشست و استخر مقام خود ساخت.. .پس گشتاسف بدین زردشت بگروید و باستخر آمد ودر آن کوه بنشست وبزند خواندن

۱- در اصل چاپی: پدر گشتاسب! ۲- از سلطنت گشتاسب.
۳- برای اطلاع از بقیهٔ داستان وشرح آن رك. بخش۶ بهرهٔ۲.
۴-چاپ تهران ص۵۱. ۵-مؤلف بسال ۶۷۴هجری، چاپ آقای کریمی سال۱۳۱۳.
۶ - ص ۱۸ .

گفته شد که موبدان کوشش داشتند مؤسس دین خود را با پیامبران مورد قبول مسلمانان ونصاری ویهود تطبیق کنند تاهم اهل کتاب شمرده شوند وهم کمتر مورد طعن قرار گیرند، کریستنسن نوشته[۱]:

« در صدر اسلام زرتشتیان برای افزودن نیروی کیش خویش زردشت و ابراهیم‌را یکی شمرده‌اند » . اما در انتخاب ابراهیم و انتساب زرتشت بدو، امور ذیل را میتوان دخیل دانست:

۱ـ تنها آیه‌ای از قرآن که درآن ذکری از مجوس (زرتشتیان) بمیان‌آمده،آیهٔ هفدهم از سورهٔ بیست ودوم «سورة الحج» است:

«ان الذین آمنوا والذین‌هادوا والصابئین والنصاری و**المجوس**والذین اشرکوا، ان‌الله یفصل بینهم‌یوم‌القیامة، ان‌الله علی کل‌شیءٍ شهید.»[۲]

ترجمه، کسانیکه ایمان آوردند و کسانیکه یهودی شدند و صابیان و نصرانیان و مجوس و کسانیکه شرك ورزیدند ، خدا درروز جزا بین آنان حکم خواهد کرد ، [و] خدا برهرچیز شاهد است.

از طرف دیگرانبیای اولوالعزم را مسلمانان منحصر به : نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ومحمد(ص) میدانستند. گذشته ازپیغمبر اسلام ، انتساب زرتشت بموسی وعیسی‌نیز برخلاف مدلول آیهٔ فوق بود ، چه مجوس را برابر پیروان آنان وفرقه ای جداگانه محسوب داشته است . نوح نیز بواسطهٔ قدمت زمان[۳] و عدم انتساب کتابی آسمانی بدو[۴] بر کنار مانده ، ناگزیر ابراهیم خلیل راکه هم از انبیای اولوالعزم و هم صاحب کتاب آسمانی(صحف) شمرده میشد انتخاب و زرتشت‌را بدو نسبت دادند.

---

۱ ـ سلطنت قباد وظهور مزدك ، ترجمهٔ آقایان فلسفی و بیرشك ص۶۰ ح ۱.

۲ـ تفسیر این آیه دربخش ۵ بیاید.

۳ـ چه نوح قرنها پیش از ابراهیم بود و او نیز قرنها پیش از موسی میزیست و موسی در۱۵۰۰ق.م. زندگانی‌میکرد واز حیث زمان مقدم‌برعصر زرتشت بود.

۴ـ ونیز تردید برخی ازاهل‌خبر دراینکه نوح از انبیای‌اولوالعزم‌باشد.

ونام آن کتاب« کورش» است.»[۱]

مواعظ کلمانتین[۲] و اپیفانیوس[۳] رابطهٔ زرتشت و نمرود را گواهی میدهند. ازطرف دیگر موبدان زرتشتی نیز، که خود منبع اخبار تاریخی و داستانی ایران باستان بودند، نظر بتعصب مسلمانان کوشش میکردند که پیروان مزدیسنا راهم، چنانکه پیغامبر اسلام فرموده بود در زمرهٔ «اهل کتاب» بشمار آورند[۴]، وبدین‌سبب ناگزیر پیامبر خود را بچند تن ازانبیای بنی‌اسرائیل که مورد قبول سه‌فرقهٔ یهود ونصاری ومسلمان بودند، انتساب دادند[۵]. مورخان اسلامی که اخبار ایران را از موبدان میشنودندآنها را حقیقت دانستند ودرتواریخ خودمانند تاریخ طبری وترجمهٔ بلعمی ومروج‌الذهب وکامل‌ابن‌الاثیر وغیره وارد کردند. بدیهی است که ضمناً نظرتعصب آمیزفرق دیگر نیز درداستانها وارد شد، که شرح آن بیاید.

شیث

در برخی از منابع قدیم زرتشت را با شیث[۶] تورات[۷] یکی دانسته‌اند[۸]، ولی این امر اساسی ندارد.

ابراهیم خلیل

بیشتر نویسندگان و گویندگان، زرتشت را همان ابراهیم خلیل دانسته‌اند، وبرخی نیزوی را از نواده‌های ابراهیم محسوب داشته‌اند.

۱- بعضی نویسندگان قدیم بهمن کیانی‌را همان کورش هخامنشی‌دانسته‌اند.

۲-The Clementine Homilies .IX.4.

۳-Panarion,ed. K.Holl. Griech . Christl. Schriftstelle, XXV.3,2.

۴- رك. بخش ۵ : آیات و احادیث.

۵- نظیر همین امر را آقای پورداود در مصاحبهٔ خود با صبیان (صابئین) بغداد ملاحظه کرده‌اند. آنان خودرااز پیروان‌ابراهیم‌خلیل و کتاب آسمانی‌خویش‌را«صحف» معرفی میکردند، در صورتی که فی‌الحقیقه نه‌پیرو اوهستند و نه‌چنین کتابی‌موجود است.

٦-Seth.

۷- که دراسلام پیغمبری محسوب شده.

۸-Cf . Bousset. Hauptprobleme der Gnosis, 1907,pp. 278 – 382 .

چون **خلیل** آن کس که از **نمرود** رست خوش تواند کرد در آتش نشست.

سر ببر **نمرود** را همچون قلم چون **خلیل الله** در آتش نه قدم.

زرتشت نیز ، چنانکه بیاید باحترام وتقدیس آتش شهرت داشته است ، توافق این دو درموضوع آتش، بتداعی معانی هریك دیگری را بخاطر میآورده ، ناچار زرتشت را با ابراهیم یکی دانستند.

شهرستانی گوید[1] : « ومجوس را سبب تعظیم آتش چند امر بود: یکی آنکه جوهری شریف علویست ، و دیگر آنکه خلیل علی نبینا وعلیه السلام را باحراق تعرض نرسانید . . . »

۳ـ ابوریحانی بیرونی نویسد[2]: « ابراهیم از سخط و قهر نینیاس[3] پسر نینوس نمرود گریخته بفلسطین رفت واین مهاجرت بسن هفتاد ودو سالگی وی انجام گرفت. » ـ در توریة نیز آمده که ابرام (ابراهیم) درهمین سن مهاجرت گزید[4]. چنانکه میدانیم ابراهیم بابلی بوده و بابل از شهرهای مجاور ومدتها جزو کشور ایران بشمار میرفته ، از طرف دیگر زرتشت نیز بنا باساطیر مندرج در کتب اسلامی[5] درسوریه وفلسطین میزیسته وبراثر نفرین پیامبر بنی‌اسرائیل ازشهر تبعید شد و بعراق آمد ! از اینرو ملاحظه میشود که سرگذشت ابراهیم وزرتشت دراین‌موضوع نیز با هم مشابهت دارد .

٤ ـ طبق روایت کتاب دینی پهلوی (ایاتکار زیران) منشی دربار کی گشتاسب (ابراهام) نام داشته (نظر باینکه مکاتبات درباری ایران باقوی احتمال تارواج خط پهلوی بخط آرامی صورت میگرفته ودبیران سامی نژاد در دربار کار میکرده‌اند) وهمو بود که نامهٔ ارجاسب را برای شاه وامرا قرائت کرد وپاسخ نوشت.

از سوی دیگر تعلیم وتربیت درایران باستان بدست موبدان انجام میگرفته و در زمان کی گشتاسب خود پیغمبر درحقیقت پیشوای موبدان بشمار میرفته است، بعید نیست

---

۱ ـ ترجمهٔ ملل و نحل شهرستانی بقلم افضل الدین صدر ترکهٔ اصفهانی باهتمام جلال نائینی چاپ اول ص۲٤۸.

۲ـ پورداود. یسنا ج ۱ ص۸۸ بنقل از آثار الباقیه.

Ninyas ـ۳.

٤ـ سفر پیدایش باب۱۲ بند۵.

۵ـ رك. تاریخ بلعمی ترجمهٔ طبری.

٦ـ البته داستان است.

۲- در قرآن، سورهٔ بیست ویکم « سورةالانبیاء » ، درداستان ابراهیم آمده[1]:

« قـال: افتعبدون من‌دون الله مالاینفعکم ولا یضرکم ، اف‌لکم ولما تعبدون من دون‌الله ، افلا تعقلون ؟ قالوا : حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین . قلنا: یا نار کونی برداً وسلاماً علی‌ابراهیم . وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین. ونجیناه ولوطاً الی‌الارض التی بارکنا فیها للعالمین.»

ترجمه: [ابراهیم بقوم] گفت:آیا جزخدای[یگانه]،آنچه راکه شمارا نه سودی دارد و نه زیانی ، میپرستید ؟ ـ اف برشما و بدانچه ـ جزخدای ـ میپرستید . آیا تعقل نمیکنید؟ [قوم] گفتند: اورا بسوزانیدوخدایان خودرا یاری کنید،اگر نصرت دهندگانید. ما(خدا) گفتیم: ای آتش برابراهیم سرد وسلامت باش.[قوم] خواستند بااودشمنی ورزند ، ما آنان را زیانکار گردانیدیم . او (ابراهیم) ولوط را نجات داده بزمینی که جهانیان را درآن برکت‌دادیم فرستادیم[2].

در روایات آمده که این کار بفرمان نمرود صورت گرفت . در تورية نام نمرود معاصرابراهیم نینوس **Ninus** آمده است[3] . ابوریحان بیرونی نیزهمو را معاصر خلیل داند[4] ،ومؤلف جنات‌الخلود درفهرست نامهای نمارده‌نویسد[5] : «وشمیره، دخترانادس، که اونیز نمروده وعاشق **ایلیوس** برادر زادهٔ خود شده ، میسر بهم رسید که ارشد نمارده و مدعی ربوبیت و در محاربهٔ ابراهیم‌علیه‌السلام عاجز شده اورا از منجنیق بآتش انداخت وسوخت . مدت ملکش سی‌وسه سال وهلاکش بدست بعوضه بود. »

بنابراقوال فوق، رابطهٔ ابراهیم خلیل با آتش وسازگار بودن آتش با وی مبرهن گردید. عطار درمنطق‌الطیر گوید:

۱- آیهٔ ٦٧تا۷۱. ۲- درتوریةازاین واقعه‌ذکری بمیان نیامده.

۳ - سفرپیدایش .باب ۱۲ بند ۵ .

٤-یسناج ۱ص۸۸ بنقل ازآثارالباقیه جدول ملوك بابل (تولد ابراهیم درزمان نینوس وگرفتاری وی درعصر زامیس‌بن‌نینوس).

۵- چاپ‌تهران‌ص۹۲ .

وقول اسحاق بن سوید العدوی، عدی قریش[۱]:

اذا افتخرت قحطان یوماً بسؤدد / اتی فخرنا اعلی علیها واسودا
ملکناهم بدء باسحاق عمنا / وکانوا[۲] لنا عونا[۳] علی الدهر اعبدا
و یجمعنا و الغر ابناء فارس[۴] / اب لانبالی[۵] بعده من تفردا[۶].

وقول بعضی از نزاریان:

و اسحاق و اسماعیل مدا / معالی الفخر والحسب اللبابا
فوارس فارس و بنو نزار / کلا الفرعین قد کبرا و طابا.

وایرانیان در زمان باستان بسوی مکه آمده، نذرهای بزرگ ازجهت تعظیم ابراهیم خلیل پسرش را میآوردند.

و خانهٔ کعبه نزد ایشان مهمترین معابد سبعهٔ بزرگ وزیارتگاههای جهان است[۷]، ومردی بدان تولی جست. وی اورا طول‌عمر بخشید، وبقول عربی در جاهلیت، استشهاد کرده‌اند:

۱ـ این قطعه نیز درمروج‌الذهب جزواول ص۱۲۰۲ بااختلافاتی آمده‌است.
۲ـ مروج: وصاروا. ۳ـ مروج: غرماً.
٤ـ مروج: ابناء سادة. ٥ـ مروج: لایبالی.
٦ـ پس ازاین بیت درمروج بیت ذیل آمده:
هم ملکوا شرقاً و غرباً ملوکهم / و هم منحوهم بعد ذلك سؤددا.
۷ـ مسعودی درمروج‌الذهب ج۱ص۲۰۵ آرد: یکی از شعرای فرس بعد از ظهور اسلام گوید:

و ما زلنا نحج البیت قدماً / و نلفی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سار حتی / اتی البیت العتیق یطوف دینا
فطاف به وزمزم عند بئر / لاسمعیل تروی الشاربینا.

که در روایات چنین تصور شده باشد که مکاتبات دربارهم تحت نظر او اداره میگردیده وهمو بوده است که بنام (ابراهام) خوانده شده.

۵ـ شهرت انتساب ایرانیان بابراهیم خلیل از جهت نسب [۱]، بتخلیط ابراهیم و زرتشت کمکی مؤثر کرده است.

مسعودی گوید[۲]:

«گفتار کسانی که پس از ظهور اسلام قایل شدند که ایرانیان از اولاد اسحاق بن ابراهیم خلیل اند و در تأیید قول خود باشعار فرزندان معدبن عدنان ـ که بمناسبت انتساب خود بایرانیان، بریمنیان افتخار کرده و گفته اند آنان (ایرانیان) از اولاد پدر ایشان ابراهیم اند ـ تمسك جسته اند، چنانکه جریربن عطیة بن الخطفی التمیمی بانتساب به نزار بریمن فخر ورزیده گوید[۳]:

ابـونـا خلیـل الله لاتنـكـرونه	فاكرم بابراهیم جداً و مفخرا
و ابناء اسحاق اللیوث اذا ارتدوا	حمائـل موت لابسیـن السنورا
اذا افتخروا عدوا **الصبهبذ** منهم	و **کسری** وعدوا **الهرمزان**[۴] وقیصرا
[۵]ابونـا ابواسحـاق یجمـع بیننا	اب کان مهـدیاً نبیاً مطهرا[۶]
[۷] و یجمعنا و الغر **ابناء فارس**	اب لانبالی [۸] بعده مـن تأخرا
ابونـا خلیـل الله والله ربنـا	رضینا بما اعطی الاله و قدرا.

۱ـ هرچند که حقیقت تاریخی ندارد. ۲ـ التنبیه والاشراف ص۹۴-۹۶.

۳ـ این قطعه درمروج الذهب چاپ مصر جزواول ص۲۰۲ نیز آمده ، بیت اول را ندارد وچهاربیت اضافه دارد ودربقیهٔ ابیات هم اختلافاتی است که نقل میکنیم.

۴ـ طبق مروج الذهب ؛ودرتنبیه: الهرمذان.

۵ـ پیش از این بیت درمروج الذهب بیت‌های ذیل آمده :

وکان کتاب الله فیهم ونوره	وکانوا باصطخر الملوك وتسترا
ومنهم سلیمان النبی الذی دعا	فاعطی بنیاناً وملكا مقدرا .

۶ـ مروج: اب کان مهدیاً وملكاً معمرا.

۷ـ پیش از ین بیت درمروج ابیات ذیل آمده :

وموسی وعیسی والذی خر ساجداً	وانبت زرعاً دمع عینیه اخضرا
و یعقوب منهم زاده الله حکمة	وکان ابن یعقوب نبیاً مطهرا.

۸ـ مروج: لایبالی.

در فرهنگ فارسی بفارسی‌خطی که مؤلف آن شناخته نیست ودرعهد زندیه تألیف شده ،متعلق بکتابخانهٔ مرحوم علی‌اکبر دهخدا ذیل«زارتشت» آمده :«... ومحققین مجوس گویند زردشت بزبان سریانی نام ابراهیم‌خلیل‌است علیه‌السلام که کعبهٔ معظم‌را او بنا نهاد وآتشکده ساخت وقرنهای دراز اعظم آتشکده‌های عالم بوده است، وباین سبب در گفتن ونوشتن تعظیم کنند . واین نیز بغایت دور مینماید بنحوی که گذشت ، بروایت بعض‌اصحاب مجوس زردشت وبرزین هردو از پیشوایان ملت‌ابراهیم بوده‌اند، وابراهیم را نیز آتش‌پرست گویند... »

مجموع یا بعضی از این‌قراین سبب گردید که زرتشت درادبیات ما همان ابراهیم شناخته شود . این توافق باانواع مختلف درنظم‌ونثر جلوه‌گراست : شهرستانی در ملل ونحل‌خود[1] نویسد: « المجوس و اصحاب الاثنین و المانویة وسائر فرقهم المجوسیة یقال لهم‌الدین الاکبر والملة العظمی ،اذ کانت دعوة الانبیاء بعد ابراهیم الخلیل علیه‌السلام، لم تکن فی‌العموم کالدعوة الخلیلیة ولم یثبت لها من‌القوة و الشوکة و الملك والسیف مثل‌الملة الحنیفیة ، اذ کانت ملوك العجم کلها علی ملة ابراهیم. » اگرچه وی تصریح نکرده‌است که زرتشت همان ابراهیم بوده ولی‌چون‌پادشاهان ایران را پیرو دین‌ابراهیم خلیل میداند ، وماميدانیم که آنان تابع زرتشت بودند ، پیداست که درزمان شهرستانی (قرن ششم هجری) نام این دوتن بایکدیگر تخلیط شده بود .

اسدی درلغت فرس[2]، درواژهٔ (وستا) نویسد :«تفسیر زندست، وزندصحف ابراهیم بود.» بنابراین مؤلف مزبور هم بین زردشت وابراهیم رابطه‌ای قایل بوده‌است.

مؤلف مجمل التواریخ والقصص ، ضمن ذکر پیامبران معاصر پادشاهان ایران نویسد[3] :

« اندر عهد گشتاسب ، **زردشت** بیرون آمد ، و گشتاسب دین وی بپذیرفت وگویند نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام . »[4]

۱- چاپ بمبئی ص۱۱۱(چاپ کرتن. لیپزیك ص۱۷۹-۱۸۰). ۲-چاپ‌تهران مصحح مرحوم اقبال ص ۷ . ۳ - چاپ تهران ص۹۲. ٤ - شرح (نهم‌پسر) درهمین بخش ص ۱۲٦-۱۲۷ بیاید .

زمزمت **الفرس** علی زمزم[1]   و ذاك فی سالفها الاقدم[2].

وقول کسانی که قایلندمنوشهر(منوچهر)- که نسبت همهٔ ایرانیان بدو برمیگردد- (منشخر) پسر (منشخرباغ)[3] است، واو (یعیش) پسر (ویزك) است، وویزك پسر (اسحاق) پسر (ابراهیم‌خلیل)است، وآنان بقول یکی‌ازشعرای ایران پس‌ازاسلام استشهاد کرده‌اند که در مقام افتخار گفته[4] :

ابونا **ویزك**[5] و به اسامی[6]   اذاافتخر[7] المفاخر بالولاده

ابونـا **ویزك**[5] عبد رسول   له شرف‌الرسالة و الزهاده

فمن‌مثلی اذا افتخرت قروم[8]   وبینی مثل واسطة‌القلاده.»

۱- فقه‌اللغهٔ عامیانه وخلط زمزم (باژ) زرتشتیان با زمزم (اسم‌چاه مکه).

۲- یاقوت درمعجم البلدان آورد «زمزم... وهی‌البئر المبارکة المشهورة ... وقیل سمیت بذلك‌لان‌سابور الملك لماحج البیت اشرف‌علیهاوزمزم فیها والزمزمة کلام‌المجوس وقراءتهم علی‌صلاتهم وعلی‌طعامهم .. وفیها یقول‌القائل :

زمزمت الفرس علی زمزم   و ذاك فی سالفها الاقدم .

وقال‌المسعودی والفرس تعتقدانهم‌من‌ولدابراهیم الخلیل‌علیه‌السلام‌وقد کانت‌اسلافهم تقصدالبیت الحرام وتطوف به‌تعظیماً لجدهاابراهیم وتمسکاً بهدیه وحفظاً لانسابهاو کان آخرمن‌حج منهم ساسان‌بن‌بابك وکان‌ساسان اذا اتی‌البیت طاف‌به‌وزمزم‌علی هذه‌البئر. وفی ذلك یقول‌الشاعر فی‌القدیم من‌الزمان:

زمزمت الفرس علی زمزم   و ذاك من سالفها الاقدم .

وقد افتخر بعض‌شعراء الفرس بعد ظهورالاسلام:

وما زلنا نحج البیت قدماً   و نلقی بالاباطح آمنینا

وساسان بن بابك سارحتی   اتی البیت العتیق باصدینا

وطاف به وزمزم عند بئر   لاسمعیل تروی الشاربینا.»

۳- درطبری چاپ لیدن ج ۱ص ۴۳۲ «منشخر نر»، ودرفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص۱۲ «میشخوریار» (یعنی همیشه آفتاب‌یار!) آمده .درمجمل‌التواریخ والقصص ص۱۴« ملك منوچهر بن‌مسحر» یادشده .صحیح آنست که«منشخر»مصحف منشچر = منوش‌چهر = منوچهراست، وباغ‌ظاهراً همان بغ (خدا)است .

۴-این‌قطعه بااختلافاتی درمروج الذهب آمده .

۵-مروج‌الذهب‌ج۱ص۲۰۳ : وترك . در کتاب مذکور آمده : وترك همان‌اسحق‌نبی است (مروج. ج۱ ص۲۰۲).-درنام‌نامهٔ یوستی«ویزک» نام چندتن آمده است که ربطی با شخص مورد بحث ندارد .

۶- مروج: احاجی.   ۷- مروج:اذا فخر.   ۸-مروج:قرون.

هدایت درانجمن‌آرا[۱] پس از این ابیات نویسد : « مرا در این بیت حکیم[۲] تأمل بلکه تعجب است زیرا که خلیل‌الله ابراهیم سالهای بسیار سابق بر زردشت بوده است. » ازاین عبارت برمیآید که مؤلف مزبور ازانتساب زرتشت پیامبر زرتشتیان باابراهیم پیامبر سامی آگاهی نداشته وفقط نام زردشت را ابراهیم میدانسته است[۳]، وهم خاقانی درستایش رشیدالدین وطواط در قصیده‌ای گوید[۴] :

کمان گروهۀ[۵] **گبران** ندارد آن مهره

که چار مرغ **خلیل** اندر آورد ز هوا .

چار مرغ خلیل اشاره به‌چهار مرغیست که در قرآن ، سورۀ دوم (سورة البقرة) آمده[۶]:

«واذ قال: ابرهیم: رب! ارنی کیف تحیی‌الموتی؟ قال: اولم تؤمن ؟ قال: بلی، ولکن لیطمئن قلبی . قال: فخذاربعة من‌الطیرفصرهن الیك ، ثم‌اجعل علی کل جبل منهن جزء، ثم ادعهن یأتینك سعیاً واعلم ان الله عزیزحکیم.»

یعنی: هنگامیکه‌ابراهیم گفت: خدایا بنما مرا که چگونه‌مردگان‌را زنده‌میکنی؟ فرمود:آیا باور نداری ؟ گفت: چرا، ولی برای، آن خواستم تا دلم آرام گیرد . فرمود: چهار مرغ بگیر وآنها را نزد خویش پاره پاره کن .آنگاه‌برفراز هرکوه پاره‌ای از آنها بیفکن، سپس‌آنهارا بخوان ، بشتاب نزد توآیند، وبدان که خدا غالب وداناست.

بعضی معنی مجازی چهار مرغ‌را در بیت فوق چهار عنصر دانسته‌اند[۷]ودر هر حال مفهوم بیت چنین است :

دین زرتشتی، که مردم مؤسس آن‌را همان خلیل‌الله دانسته‌اند، آن قابلیت و استعدادرا که چهار مرغ کوفته را از فراز جبال بخواند، یاعناصر را از هوا مسخر سازد،

---

۱ ـ در ذیل (زردشت) . ۲ ـ مراد خاقانی است. ۳ ـ انجمن آرا درذیل (زردشت وزردشت بزرگ) . ٤ ـ چاپ تهران مصحح عبدالرسولی ص۳۳. ۵ـ فلاخن. ٦ـ آیۀ ۲٦۲. ۷ـ شرح خاقانی. دیوان‌مصحح عبدالرسولی. ۸ـ دیوان‌مصحح آقای‌نفیسی ص۲٦۹.

دربرهان آمده : « نام اصلی او[۱] ابراهیم است . » و در چند سطربعد: « گویند : زردشت بزبان سریانی ! نام ابراهیم پیغمبر علیه‌السلام است ، و بروایت دیگر زردشت و برزین[۲] هر دو پیشوایان ملت ابراهیم علیه السلام بودند.»

مؤلف انجمن آرا همین قول را تکرار کرده ، زراتشت را لقب براهام داند[۳] . از این اقوال برمیآید که بعدها تصوردیگری دراین‌موضوع ایجاد شده وآن‌اینکه(ابراهیم زرتشت)را جز(ابراهیم = ابراهام) پیمبر بابلی تصور کردند وچنین پنداشتند که ابراهیم نام و زرتشت لقب پیامبر مجوس بوده است ، چنانکه برخی دیگر بعکس زرتشت را نام دیگر ابراهیم خلیل دانسته‌اند[۴] .

نویسندهٔ معاصر آقای نفیسی درفرهنگنامهٔ پارسی‌نوشته‌اند[۵] : «در روایات ایران که ظاهراً درچهار پنج‌قرن پیش پیدا شده ابراهیم را همان زردشت پیامبر ایران قدیم دانسته‌اند و کتاب زند را باو نسبت داده‌اند وحتی دربعضی ازمآخذ ضعیف[۶] ابراهیم‌زردشت نوشته‌اند . و نیز کتابی مختصر در شرایع ابراهیم زردشت بنام (زوره) رواج داده‌اند که گویند برای پادشاه هند نوشته است .»[۷]

دراصل این انتساب شکی‌نیست، ولی اینکه نسبت مزبوردرچهار پنج قرن پیش ، یعنی درقرن‌های نهم ودهم هجری نشأت کرده‌باشد مورد تأملست ،چه‌اسدی(متوفی بسال ٤٦٥) در فرهنگ خود[۸] و خاقانی (متوفی بسال ٥٩٥) و عطار (متوفی در نیمهٔ‌اول قرن هفتم) دراشعار خویش نیزبدین موضوع اشارت کرده‌اند .خاقانی گوید[۹] :

اگر قیصر سگالد راز **زردشت** کنم تازه رسوم **زند واستا**

بگویم کان‌چه زندست‌وچه آتش کز آن **پا زند**ُ**وزند** آمد مسما ؟

چه‌اخگر مانداز آن آتش که‌وقتی **خلیل‌الله** در آن افتاده درو؟

۱- یعنی زردشت. ۲- که‌درفرهنگها نام‌موبدی شناخته‌شده که‌آتشکدهٔ برزین بدومنسوبست، رك. بخش٤ بهرهٔ۲(برزین‌مهر). ۳- ذیل‌واژهٔ(زردشت)و(زراتشت).

٤- رك:پایان همین مبحث. ٥- ج۱چاپ تهران ۱۳۲۰، ذیل (ابراهیم) .

٦- مانند فرهنگ برهان قاطع‌وانجمن‌آرا وجنات‌الخلود (م.م.)

۷- رك . بخش۷ بهرهٔ۲ . ۸- در بالا گذشت . ۹- چاپ تهران مصحح مرحوم عبدالرسولی‌ص ۲٤ .

خلط زردشت وابراهیم در اذهان موجب آن شد که دربرخی اشعار تصرفاتی نابجا بعمل آورند . از آن جمله در شاهنامهٔ فردوسی آمده[۱]:

بر آن دین[۲] **زردشت پیغمبرم** ز راه نیاکان خود نگذرم.

پس از بیت فوق دربرخی از نسخه‌های شاهنامه این بیت را افزوده‌اند :

نهم پور **زردشت پیشین** بداوی[۳] **براهیم** ، پیغمبر راستگوی.

واین همان قول است که مؤلف مجمل التواریخ نقل کرده[۴] . در نسخه‌های صحیح شاهنامه این بیت نیست . هدایت آنرا در انجمن آرا[۵] آورده و زردشت پیامبر ایران را **زردشت ثانی** مینامد ومینویسد:« زردشت ثانی بزعم فردوسی به‌نه‌پشت، بزردشت‌بزرگ میرسد که گفته : نهم پور . . . . ونام او نیز براهام بوده چنانکه مرقوم شد[۶] وبعضی گفته‌اند که مقصود فردوسی از زردشت پیشین مه‌آباداست که‌نسبت زردشت به‌نه‌واسطه باو میرسیده.»[۷]

مهاباد همانست که در کتاب دساتیر نخستین پیامبر! معرفی‌شده‌است . بدیهی است. که بیت فوق ازآن فردوسی نیست چه‌موضوع تعدد پیامبران بنام زرتشت‌درعصر فردوسی رایج نبوده ودر کتابی‌مذکورنیست، ودساتیر نیزچهار پنج قرن پس از گویندهٔ بزرگ ما تدوین‌شده است.

دریکی از نسخه‌های خطی‌شاهنامه[۸] بیت مسطوربصورت ذیل آمده:

نهم دین **زردشت‌پیشین** بروی **براهیم** پیغمبر راستگوی .

ودرنسخهٔ دیگری چنین‌ثبت شده‌است[۸]:

کدامست **زردشت** ای نیکخوی؟ **براهیم** پیغمبر راستگوی .

همچنین تصرف ناسخان را دریك بیت اسدی (در گرشاسب‌نامه) که بصورت ذیل

۱ـ درداستان بهرام‌گور، آنجا که‌بهرام‌جوانوی دبیر را دستور میدهد که نامه‌ای بهرزبان ایران‌نویسد.رك. شاهنامهٔ بخ ،ج ۷ص ۲۱۱۸.

۲ ـ بآئین.ن.ل . ۳ـنهیم دین‌زردشت پیشین بروی (ایضاًهمان‌صفحه).

٤ـشرح این‌مسأله درهمین بخش بیاید. ٥ـذیل (زردشت‌بزرك).

٦ـ درذیل‌واژهٔ (زردشت). ۷ـرك. همین‌بخش،عنوان.زردشت سپنتمان وزردشت آذرباد. ۸ـمتعلق‌بآقای‌محیط‌طباطبائی.ـرك.فردوسی‌نامهٔ‌مهرص ٦٤٥ـ٦٤٦.

ندارد . از این تعبیر شاید بتوان گفت که خاقانی خود در انتساب ابراهیم بزرتشت تردید داشته‌است.

شیخ عطار در قصیده‌ای گوید[۱]:

گر دی بصومعه در ، مرد **خلیل** بدم امروز پیش **مغان** چون **گبر آزریم** .

دراین بیت **خلیل** را همان پیامبر سامی و گبر را بمعنی مطلق کافر وبت پرست (پیرو آزر سنگتراش که پدریا عم ابراهیم ومشرك شمرده شده) دانسته وفی‌الجمله‌ازذکر خلیل و گبر ومغان بانتساب موردبحث ،نظر داشته‌است.

حافظ در غزلی گوید :

بباغ تازه کن آیین دین **زردشتی**

کنون که لاله بر افروخت آتش**نمرود**[۲].

در این بیت نیز زردشت را همان ابراهیم دانسته که در آتش نمرودش خواستند بسوزانند .

در«فرهنگ‌پهلوی،زند وپازند بپارسی»ـ که نسخهٔ خطی‌آن در کتابخانهٔملی‌پاریس موجود است (شمارهٔ ۲۱۴ از فهرست بلوشه) ـعنوان کتاب چنین‌است :

«لغات کتاب زند، پازند ووستا ،این هرسه کتاب از گبرانست که ابراهیم زرتشت در دین آتش پرستی تصنیف کرده‌است.»[۳]. در مجمل التواریخ والقصص آمده[۴]:

« گویند (زردشت) نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام . » در« کلام پیر»آمده[۵]: « درزمان ابراهیم‌علیه‌السلام مولانا ملك السلام میخواندند و امروز این طائفهٔ محقه در دعایا مولانا ملك‌السلام میگویند،**وامت حضرت ابراهیم را گبران خواندند** و ایشان هم گویند که ملك السلام باز آید... و زردشت حجت مولانا بود ، ودر آخر دور ابراهیم ظهور کرد.»

۱ـ دیوان مصحح آقای نفیسی ص۲۶۹. ۲ـ رك . دیوان حافظ مصحح قزوینی ص ۱۴۹ . ۳ ـ فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف بلوشه ج ۱ شمارهٔ ۲۱۴. ۴ـص۹۲. ۵ ـ کلام پیر یا هفت باب (شاه سید ناصر) درآیین اسمعیلیه باهتمام ایوانف بمبئی ۱۹۳۵ ص ۶۴.

فتح‌بن علی‌البنداری مترجم شاهنامهٔ فردوسی بتازی نیزعین همین قول‌را از طبری نقل کند[1]، بنابراین زرتشت را بلاواسطه شاگرد ارمیا نخوانده بلکه‌اورا شاگرد شاگرد ارمیا دانسته‌اند، بهمین ملاحظه طبری درجای دیگرنوشته[2]:

«ذکر بعضهم ان رجلا من‌بنی‌اسرائیل یقال‌لهسمی، کان نبیاً، وانه بعث الی‌بشتاسف، فصار الیه الی بلخ ، و دخل مدینتها، فاجتمع هو و زرادشت صاحب المجوس ، وجاماسب العالم بن فحد ، وکان سمی یتکلم بالعبرانیة ، و یعرف زرادشت ذلك بتلقین و یکتب بالفارسیة مایقول سمی بالعبرانیة ، ویدخل جاماسب معهما فی ذلك ، و بهذاالسبب سمی جاماسب‌العالم.»

یعنی: آورده‌اند که مردی ازبنی‌اسرائیل که ویرا(سمی) میگفتند پیامبربود، ووی بسوی گشتاسب مبعوث گردید، بدین‌منظور روی ببلخ آورد و بدان‌شهر درآمد ، آنگاه با زردشت پیشوای‌مجوس‌وجاماسب فرزانه‌پور فحداجتماع کرد. سمی بزبان عبرانی سخن میگفت، وزردشت بتلقین این زبان‌را درمییافت ،وخود آنچه‌را که سمی به عبرانی میگفت به پارسی مینوشت ، جاماسب نیز در این کار با آنان شرکت میکرد و بهمین جهت به «فرزانه» نامبردار گردید .»[3] ولی در میان انبیای مشهور بنی‌اسرائیل ، کسی بنام سمی نامزد نیست[4].

مؤلف جنات الخلود نیز در جایی که از (ملوك الکیانیة) سخن میراند نویسد:

«گشتاسب یکصدوشصت‌سال- ودرعصر(او)**ابراهیم‌زردشت** ، ملت خود را رواج داد واز انبیاء**دانیال**و **ارمیاء** و **عزیر** و فیثاغورس حکیم بود . » بدین وجه نویسندهٔ کتاب مزبور چهار پیغمبر مذکوررا معاصر یکدیگر وهمعهد گشتاسب محسوب داشته است، ولی ذکری ازشاگردی زردشت نزد ارمیاء بمیان نیاورده.

۱-الشاهنامه چاپ مصر ج۱،ص۳۳۲. ۲- تاریخ‌طبری ج۱ص ۲۹۵.

۳-(عالم)را درعبارت‌فوق (دانا) یا(دانشمند) بایدتعبیر کرد ، ولی چون‌جاماسب در سنت مزدیسنان به(فرزانه) نامزدست، همین تعبیررا ترجیح دادیم.

٤-رجوع‌شود بکتب (توریة).

در آورده‌اند:

پیمبر **براهیم** بود آن زمان بدش نام **زردشت** از آسمان.

رپیش ذکر کردیم[۱].

در فرهنگهای پارسی « زروان بزرگ » (زمان بزرگ) را که مورد پرستش فرقهٔ زروانیان بود[۲]. ابراهیم دانسته‌اند .برهان نویسد : «زروان بزرگ بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است !»

ارمیای نبی

آقای پورداود نگاشته‌اند :« پیغمبر ایران[۳] را شاگرد **ارمیا** یا عزیر شمردند . »[۴] جاکسن **Jackson** آمریکایی در کتاب زرتشت نوشته[۵] : «طبری زرتشت را شاگرد ارمیای‌نبی داند.»ولی عین گفتار طبری در تاریخ وی بقرار ذیل است[۶]:

« قال هشام: فی‌زمان بشتاسف ظهور **زرادشت** الذی‌تزعم**المجوس** انه‌نبیهم وکان زرادشت ــ فیما زعم قوم من‌علماء اهل‌الکتاب ــ من اهل فلسطین ، خادماً لبعض تلامذة **ارمیا** النبی،خاصاً به اثیراً عنده . »

یعنی: هشام گفت ، در زمان گشتاسپ ظهور زردشت- که مجوس او را پیامبر خود میدانند ــ واقع شد وزردشت ،چنانکه گروهی ازدانشمندان اهل کتاب (یهود ونصاری) بر آن‌رفته‌اند، از اهل‌فلسطین وخدمتگزار یکی ازشاگردان ارمیای نبی‌بوده، ازخواص و یاران نزدیکش بشمارمیرفت. »[۷]

۱ ــ همین بخش،عنوان(فریدون ومنوچهر)ص،۱۱۲ ببعد. ۲ ــ رك. پایان همین بخش.
۳ ــ زرتشت . ٤ ــ یشتها . ج ۲ص۲۰۷ .
۵-Zoroaster,p.38 ٦ـ تاریخ طبری چاپ مصر ج۱،ص۲۸۲.
۷ـ شهرزوری در نزهة‌الارواح (ترجمهٔ پارسی ص۱۹٤)آرد(ازقول خودزرتشت!): «پدرمن‌چون‌غالب اوقات بطرف حران‌مسافرت‌میکرد ،دریکی ازسفرها مرا همراه‌خود بحران بردو بحکیمی‌ازحکماء آن‌سامان سپردتابمن‌حکمت‌آموزدومن ازاو حکمت را ارث بردم وجانم بواسطهٔ کلمات آن‌حکیم‌روشن گردید ..» قس . داستان پیامبر اسلام ص و بحیرای‌راهب.

ی نیز،زبانزد دانشمندان بوده بنگرد[۱].

علت انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیر- چنین تصورمیرود که پس از انتشارخبر شاگردی زرتشت نزدیکی از شاگردان ارمیای‌نبی[۲] یکی از پیامبران قریب العهد (حتی طبق روایات اسلامی[۳]) اورا که درضمن کتب مقدس (تورية) نیز کتابی‌آسمانی(یعنی کتاب عزراء) بدو اختصاص دارد ،انتخاب کردند. ازطرف دیگر مفسران آیهٔ ۲۶۱ ازسورهٔ بقره (که شرح آن بیاید) را بارمیاء وعزیر(هردو) نسبت داده‌اند، واین‌امر تقارن‌ذهنی‌دوپیغمبر را در نظر مسلمین ثابت میکند .

الیسع

مؤلف حبیب السیر پس از ذکر شاگردی زردشت نزد عزیر ، از قول مؤلف تحفة الملکیه آورده که زردشت شاگرد الیسع بوده است[۴]، وآنهم اساسی‌ندارد.

ایوب

بعضی زرتشت را باایوب خلط کرده‌اند. درفضائل بلخ آمده[۵] : «بعضی گفته‌اند که ملك فارس راگشتاسب بنا کرده‌است،وچنین نقل کنند که چون گشتاسب بمرورود رسید، ملك تعالی‌وتقدس‌پیامبری بوی‌فرستاد نام او ایوب علیه‌السلام ، و گفت : برو شهر بلخ را بنا کن ! گشتاسب در حال عنان بگردانید بسوی بلخ ،وبی توقف روی باین مهم آورد، وبالشکر بهیچ جا مقام نکرد تابدین زمین رسیدند وفرمان پیغامبر حق جل جلاله را قیام نمودند و بقتال وکارزار کفار بایستاد تا منهزم کردشان...»

۱- و نیز ممکن‌است فردوسی بآیهٔ ۳۰ ازسورهٔ نهم«وقالت الیهودعزیر بن‌الله.. .»- که درهمین‌مبحث نقل خواهد شد - نظرداشته باشد.

۲-و بخصوص چون (سمی) شهرتی نداشته‌است.

۳-مؤلف تفسیرقمی (علی بن‌ابراهیم) نوشته: وکان عزیر لما سلط الله بختنصر علی بنی‌اسرائیل‌هرب‌ودخل‌فی‌عین وغاب فیها، وبقی‌ارمیا میتاً مائةسنة‌ثم‌احیاه‌الله تعالی (چاپ تهران ص۸۰)و نیزجنات‌الخلود که‌ارمیاء وعزیرودانیال‌وزردشت‌را معاصردانسته(چنانکه دربالاگذشت). ٤-رك. حبیب‌السیر چاپ‌خیام ج ۱ص۲۰۰.

۵-فصل‌اول‌ازکتاب فضائل بلخ مترجم بسال ٦۷٦هجری ازمتن عربی تألیف شیخ‌الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله‌بن عمربن محمد بن داود واعظ بسال ٦۱۰.رك. Chrestomatie persane تألیف Ch. Schefer جلداول‌سال۱۸۸۳م.پاریس.

جاکسن درعلت این تخلیط نوشته[۱] :حدس‌زده میشود که مورخان اسلامی‌نام عبری ارمیاه **Armiah** را با محل ارمیه، که زادگاه پیامبر ایران‌است[۲]مشتبه‌ساخته این‌نسبت را بدو داده‌اند[۳].

عزیر

بلعمی در تاریخ خود، که ترجمهٔ طبریست[۴]،آورده[۵]:«واو[۶]شاگرد عزیرعلیه‌السلام‌بود.» بنابراین‌مؤلف مزبور **عزیر**را بجای (سمی) طبری ثبت وناگزیر این‌نام را ازمأخذ دیگری نقل کرده‌است.

مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص‌نیز نوشته[۷] : « (زردشت) شاگرد **عزیر** بود.»

فردوسی درشاهنامه، اندر زادن نوشزاد از زن مسیحیهٔ انوشیروان، گوید[۸]:

بدین مسیحا بد آن ماهروی[۹] ... ز دیدار او شهر پر گفتگوی

یکی کودک آمدش‌خورشیدچهر ... ز ناهید تابنده تر، وز سپهر

ورا نامور خواندی، **نوشزاد** ... نجستی برآن خوب رخ تندباد

ببالید برسان سرو سهی ... هنرمند و زیبای شاهنشهی

چو دوزخ بدانست وراه بهشت ... **عزیر** و مسیح وره **زردهشت**

نیامد همی**زند واستش**درست ... دو رخ‌را بآب مسیحا بشست[۱۰].

ودر بیت ماقبل آخر عزیر را نظر بتقارن ذهنی با زردشت ، ذکر کرده است والا چون عزیرازانبیای اولوالعزم نبوده میبایست عادةبجای او نام موسی رایاد کند، وظاهراً فردوسی خواسته است ازنظر نوشزاد بداستان (شاگردی زردهشت نزدعزیر) که پیش از

۱ - Zoroaster, p.197 – 198 .

۲-یعنی‌حوالی‌در یاچهٔ چیچسته **Caecasta**. رك. بخش ٤ بهرهٔ۳(آذرگشسب).

۳- بنقل‌از: References to Zoroaster, by Gottheil, p.30. no.2:

٤-ولی‌در بسیاری‌از اخبار بااصل‌فرق‌دارد وحتی‌نسخه‌های چندی که اکنون دردست است با هم از لحاظ عبارات و مطالب موافقت ندارند .

٥-چاپ کانپور. ص۲۰٦.

٦- یعنی‌زرتشت.

۷-چاپ‌تهران‌ص۹۲.

۸-چاپ بمبئی ج٤ ص۱۰.

۹-زن‌مسیحی‌انوشیروان.

۱۰-یعنی‌نوشزاد غسل‌تعمید یافت ومسیحی شد.

ب- تولد - ابراهیم پیغمبر درشهر اور[۱] ازشهرهای کلده[۲] که در قلمرو اقوام سامی بود متولد شده[۳]،درصورتیکه تولد زرتشت طبق سنت درحدود دریاچهٔ چئچستهٔ[۴] آذربایجان که درقلمرو اقوام آریایی بود اتفاق افتاد وبقول بعضی وی در ری (رگا) متولد گردید، فقط طبری و پیروان او - که از مآخذ بنی اسرائیل نقل کرده اند - اورا اهل فلسطین دانسته‌اند[۵] !

ج- زمان - تاریخ تولد ابراهیم را درحدود سال ۱۹۹۶ پیش از میلاد نوشته‌اند[۶] و محققاً زمان ابراهیم قرنها پیش از زمان موسی بود و موسی در پانزده قرن قبل از میلاد میزیست واین زمان طبق تحقیقات برخی از دانشمندان باختر، مقدمست برعصر زرتشت، که بین قرن یازدهم و ششم پیش ازمسیح تخمین زده شده .

د -خانواده- ابراهیم دارای دو زن بود: ساره[۷] که از او درسن ۹۰ سالگی خود ، پسری یافت بنام اسحاق[۸] که طبق تورات خدا دربیست وپنج سالگی اریپدرش خواست وی را در راهش قربانی کند ، ابراهیم اطاعت کرد[۹] ولی فرشته ای اورا ازاین کار بازداشت[۱۰] - نیز وی از کنیزش هاجر[۱۱] پسر دیگری بنام اسماعیل[۱۲] داشت که وی پدر اسماعیلیان بشمار میرود[۱۳] .

اما زرتشت - چنانکه گفتیم- دارای سه زن بود، که ازدوزن اولی نامی درمیان نیست، ونام زن سومش هووی [اوستایی] است. وی دارای سه پسر بود بنام : ایست واستره [اوستایی] ، اوروتت نره [اوستایی] ، هور چیثره [اوستایی] که ذکرشان گذشت[۱۴] وابداً رابطه‌ای بانامهای افراد خاندان

۱- Our ۲- Chaldée ۳- رك. دائرةالمعارف بریتانیا ج ۱-۲.

٤- Caêcasta ٥- رك.همین بخش ص ۷۹. ٦-قاموس کتاب مقدس ص ٤-٥.

۷- Sara ۸- Isaac ۹- بایددانست که زرتشت بکلی مخالف فدیه وقربانی بود. رك: گاتها چاپ اول ص ۷۱. ۱۰- درتفاسیرقرآن برخلاف تورات ازقربانی اسماعیل سخن بمیان آمده. ۱۱- Agar ۱۲- Ismaël ۱۳- E.B.vol.1

۱٤ - رك . ص ۹۱-۹۲.

پیداست که دراینجا ایوب را بجای زرتشت گذشته‌اند.

انتقاد اقوال سابق

روایات قدما در مورد انتسابهای فوق ، که صرفاً جنبهٔ روائی و داستانی داشته در قرون اخیر، نزد دانشمندان باختر بگونه‌های سیاسی و اجتماعی درآمد وحتی برخی از آنان، درقرن تحقیق و تتبع، برروی حقایق پرده کشیده تحت تأثیرات نژادی گفتارهای افسانه‌آمیز،زبورراتأیید وبقول‌خوداثبات کرده‌اند[۱]. اینك ناگزیربطریق اختصاربانتقادافسانه‌های‌مذکورمیپردازیم:

۱ - شیث و زرتشت - شیث (بمعنی عوض) طبق سفر تکوین تورات (۵:۳ـ۸ ، ۲:۶) پسر آدم وحواست و۹۱۲سال‌زیسته[۲]! بنابرین اگرهم اوراشخصیتی‌تاریخی بدانیم‌بین زمان او وعهد زرتشت هزاران سال فاصله است .

۲-ابراهیم‌وزرتشت -ابراهیم وزرتشت دوپیغمبر بوده‌اند نه‌یك‌تن وجهات‌امتیاز آن دو که برارباب تتبع روشن‌است ازاینقراراست :

الف-نام ونژاد ابراهیم پیغمبر که نام اصلی‌او رام[۳] (وبعدهاابراهام[۴])بود اصلاً از نژادسامی[۵] بوده‌است . وی‌را پسر تارح ونبیرهٔ دهم سام[۶] پسر ارشد نوح[۷] دانسته‌اند. بعلاوه نام اونیز عبرانی[۸](ازشعب السنهٔ سامی) و(ابرام) بمعنی(کسی که پدرش والامقام است) و (ابراهام) بمعنی (پدرجماعت‌بسیار) میباشد .

اما زرتشت پیامبر که نام اصلی او زرثوشتره [illegible] است از نژاد آریایی (ازشعب قوم هند واروپایی[۹] که درست دربرابر نژاد سامی‌قرار دارد)میباشد، وطبق سنت‌وی نبیرهٔ چهاردهم منوچهر (منوش چیهر Manûshcîhar ـ منوش‌چیثره Manushcithra) پادشاه آریایی بوده‌است[۱۰]. نام اونیز کاملا آریایی‌وچنانکه گذشت بمعنی (دارندهٔ شتر زرد)است .

۱- رك. فلسفهٔ‌زرتشت تألیف Menan ۲- قاموس کتاب مقدس، L. XX

۳- قاموس کتاب مقدس، ص۵-٤. Abram ابراهیم (ابراهام) ۱۲۶۳سال بعداز طوفان ویا ۳۳۳۷ سال بعد ازخلقت عالم‌بدنیا آمده « قصص‌الانبیاء ثعلبی» وبا مقارنهٔ تواریخی که‌درباب پنجم آیهٔ ۳-۱۰ وباب یازدهم آیهٔ ۱۰-۲۵ ازسفر پیدایش ذکر شده است‌معلوم میشود که ابراهیم۲۹۱ سال‌بعدازنوح ویا۱۹۱۸سال‌پس‌از خلقت عالم بدنیا آمده است «دائرةالمعارف اسلام».

٤- Abraham. ٥- Semitique

٦- Sem ۷- Noé ۸- Hebreu ۹- Indo-Européens.

۱۰- هرچند این مطلب‌جنبهٔ‌تاریخی ندارد .

ب ـ تولد ـ ابراهیم پیغمبر درشهراور[1] ازشهرهای کلده[2] که در قلمرو اقوام سامی بود متولد شده[3]، درصورتیکه تولد زرتشت طبق سنت درحدود دریاچهٔ چئچستهٔ[4] آذربایجان که درقلمرو اقوام آریایی بود اتفاق افتاد وبقول بعضی وی در ری (رگا) متولد گردید، فقط طبری و پیروان او ـ که از مآخذ بنی اسرائیل نقل کرده اند ـ اورا اهل فلسطین دانسته‌اند[5] !

ج ـ زمان ـ تاریخ تولد ابراهیم را درحدود سال ۱۹۹۶ پیش از میلاد نوشته‌اند[6] و محققاً زمان ابراهیم قرنها پیش از زمان موسی بود و موسی در پانزده قرن قبل از میلاد میزیست واین زمان طبق تحقیقات برخی از دانشمندان باختر، مقدمست برعصر زرتشت، که بین قرن یازدهم و ششم پیش ازمسیح تخمین زده شده .

د ـ خانواده ـ ابراهیم دارای دو زن بود: ساره[7] که از او درسن ۹۰ سالگی خود، پسری یافت بنام اسحاق[8] که طبق توراة خدا دربیست وپنج سالگی از پدرش خواست وی را در راهش قربانی کند، ابراهیم اطاعت کرد[9] ولی فرشته ای اورا ازاین کار بازداشت[10] ـ نیز وی از کنیزش هاجر[11] پسر دیگری بنام اسماعیل[12] داشت که وی پدر اسماعیلیان بشمار میرود[13] .

اما زرتشت ـ چنانکه گفتیم ـ دارای سه زن بود، که ازدوزن اولی نامی درمیان نیست، ونام زن سومش هووی [Avestan] است. وی دارای سه پسر بود بنام : ایست‌واستره [Avestan]، اوروتت نره [Avestan]، هور چیثره [Avestan] که ذکرشان گذشت[14] وابداً رابطه‌ای بانامهای افراد خاندان

۱ـ Our ۲ـ Chaldée ۳ـ رك. دائرة المعارف بریتانیا ج ۱-۲.
٤ـ Caêcasta ٥ـ رك. همین بخش ص ۷۹. ٦ـ قاموس کتاب مقدس ص ٤-٥.
۷ـ Sara ۸ـ Isaac ۹ـ بایددانست که زرتشت بکلی مخالف فدیه وقربانی بود. رك: گاتها چاپ اول ص ۷۱. ۱۰ـ درتفاسیرقرآن برخلاف توراة ازقربانی اسماعیل سخن بمیان آمده. ۱۱ـ Agar ۱۲ـ Ismaël ۱۳ـ E.B.vol.1
۱٤ ـ رك . ص ۹۱-۹۲.

پیداست که دراینجا ایوب را بجای زرتشت گذشته‌اند.

انتقاد اقوال سابق

روایات قدما در مورد انتسابهای فوق ، که صرفاً جنبهٔ روائی و داستانی داشته در قرون اخیر، نزد دانشمندان باختر بگونه‌های سیاسی و اجتماعی درآمد وحتی برخی از آنان، درقرن تحقیق و تتبع، برروی حقایق پرده کشیده تحت تأثیرات نژادی گفتارهای افسانه آمیزمزبوررا تأیید وبقول‌خوداثبات کرده‌اند[۱]. اینک‌ناگزیربطریق اختصاربانتقادافسانه‌های‌مذکورمیپردازیم:

۱ - شیث و زرتشت - شیث (بمعنی عوض) طبق سفر تکوین تورات (۳:۵-۸ ، ۲:۶) پسر آدم وحواست و۹۱۲سال‌زیسته[۲]! بنابرین‌اگرهم اوراشخصیتی‌تاریخی بدانیم‌بین زمان او وعهد زرتشت هزاران سال فاصله است .

۲-ابراهیم‌وزرتشت -ابراهیم وزرتشت دوپیغمبر بوده‌اند نه‌یك‌تن وجهات‌امتیاز آن دو که برارباب تتبع روشن‌است ازاینقراراست :

الف-نام ونژاد ابراهیم پیغمبر که نام اصلی‌او رام[۳] (وبعدهاابراهام[۴])بود اصلاً از نژادسامی[۵] بوده‌است . وی‌را پسر تارح ونبیرهٔ دهم سام[۶]پسر ارشد نوح[۷] دانسته‌اند. بعلاوه نام اونیز عبرانی[۸](ازشعب السنهٔ سامی) و(ابرام) بمعنی(کسی که پدرش والامقام است) و (ابراهام) بمعنی (پدرجماعت‌بسیار) میباشد .

اما زرتشت پیامبر که نام اصلی او زرثوشتره [اوستایی] است از نژاد آریایی (ازشعب قوم هند واروپایی[۹] که درست دربرابر نژاد سامی‌قراردارد)میباشد، وطبق سنت‌وی نبیرهٔ چهاردهم منوچهر (منوش چیهر **Manûshcîhar** - منوش‌چیثره **Manushcithra**) پادشاه آریایی بوده‌است[۱۰]. نام اونیز کاملا آریایی‌وچنانکه گذشت بمعنی (دارندهٔ شتر زرد)است .

۱- رك. فلسفهٔ‌زرتشت تألیف **Menan** ۲- قاموس کتاب مقدس، **I., XX**

۳- قاموس کتاب مقدس، ص۴-۵. **Abram** ابراهیم (ابراهام) ۱۲۶۳سال بعداز طوفان ویا ۳۳۳۷ سال بعد ازخلقت عالم‌بدنیا آمده « قصص‌الانبیاء ثعلبی» وبا مقارنهٔ تواریخی که‌درباب پنجم آیهٔ ۳-۱۰ وباب یازدهم آیهٔ ۱۰-۲۵ ازسفر پیدایش ذکر شده است‌معلوم میشود که ابراهیم۲۹۱ سال‌بعدازنوح ویا۱۹۱۸سال‌پس‌از خلقت عالم بدنیا آمده است «دائرةالمعارف اسلام».

۴- **Abraham**. ۵- **Semitique**

۶- **Sem** ۷- **Noé** ۸- **Hebreu** ۹- **Indo-Européens**.

۱۰- هرچند این مطلب‌جنبهٔ‌تاریخی ندارد .

پیغمبر بزرگ بنی‌اسرائیل‌است[۱] که‌در عناتوث[۲] بن‌یامین[۳]، درحدود ۶۵۰ ق.م. متولد شد ودرحدود سال ۵۹۰ق.م. درشهر دفنه[۴] نزدیك پلوز[۵] برطبق روایت قدیمی‌مسیحی، بدست یهودانی که‌از سرزنشهای وی بخشم درآمده بودند شهید گردید. وی تسخیر اورشلیم[۶]را توسط کلدانیان دوبارمشاهده کرد که درآن ضمن پادشاه وقوم او باسارت ببابل وسواحل دجله وفرات برده‌شدند. (کتاب‌ارمیای‌نبی)از کتب‌مقدس‌تورية در۵۲ باب و(کتاب‌نیاحات ارمیاء)[۷] در پنج باب[۸] بنام اوست[۹].

در قرآن سورهٔ دوم (سورة‌البقرة) آیهٔ ۲۶۱ آمده:

« او کالذی مر علی قریة ، وهی خاویة علی عروشها ، قال : انی یحیی هذه‌الله بعد موتها ؟ فاماته‌الله‌مائة عام ، ثم بعثه، قال: کم‌لبثت؟ قال: لبثت‌یوماً‌اوبعض‌یوم، قال: بل لبثت مائةعام ، فانظر الی‌طعامك و شرابك لم‌یتسنه وانظر الی حمارك ولنجعلك آیة للناس ، و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحماً، فلما تبین له ، قال: اعلم ان الله علی کل شیء قدیر»[۱۰].

«علما خلاف کردند درآنکه‌آن بر گذرنده که بود؟ قتاده و عکرمه وربیع وناحیة ابن کعب وضحاك وسدی وسلیمان‌بن بریده وسلم الخواص گفتند عزیربن شرحیا بود، ووهب‌بن منبه‌وعبدالله‌بن عبیدبن عمر گفتند ارمیابن‌حلیقا بود، واوازسبط هرون‌بن‌عمران

۱- آنان عبارتنداز: دانیال ، حزقیل ، اشعیاء وارمیا.

۲- Anatoth

۳- Benjamin، پسر یعقوب بن اسحاق.

۴- Daphné

۵- Péluse

۶- Jérusalem

۷- Lamentations

۸- پس از تسخیر تا نوی اورشلیم تألیف گردیده. ۹- رك. قاموس کتاب‌مقدس و. E.B و L XX

۱۰- یعنی: یاچون آنکه گذشت برقریه، وآن برسقفهایش فروافتاده‌بود. گفت: ازکجا خداآنرا پس ازمرگش ، زنده کند؟ پس‌خدا اورا صدسال بمیراند ، سپس برانگیختش(و) گفت: چقدردرنگ کردی؟ گفت: یك‌روز، یا بخشی از یك‌روزدرنگ کردم- گفت: بلکه صد سال‌درنگ کرده‌ای ، پس بطعام وشراب خود بنگر که تغیرنپذیرفته وبخرت نگاه کن . ماترا نشانه‌ای برای مردم قرار میدهیم ، وبنگر باستخوانها چگونه آنها را برهم نهیم وسپس‌ازگوشت‌میپوشانیم. چون (این‌حقیقت) براو آشکارشد، گفت: دانستم که‌خدای برهر چیزی تواناست .

ابراهیم ندارند .

هـ - مهاجرت - ابراهیم از زادگاه خویش به‌حران وشکیم سفر کرد و از آنجا در نتیجهٔ قحط مجبورشد بمصررود وازآنجا بکنعان باز شتابد ، ولی‌خطسیرمهاجرت زرتشت کاملا بعکس این‌بود ، چه وی از مغرب‌ایران بسوی خاور ، یعنی بدربار شهریار ایران (ویشتاسپ) ببلخ (یا سیستان) رفت[۱] .

و - وفات - ابراهیم طبق روایات در سن‌صدوهفتاد وپنجسالگی وفات کرد و در حبرون[۲] در مغارهٔ مکفیله مدفون گردید[۳] ، ولی زرتشت درهفتاد و پنجسالگی شهید شد ، وطبق روایات ملی ایران این واقعه در آتشکدهٔ نوش آذر بلخ واقع گردید[۴].

بنابرآنچه گذشت بهیچوجه نباید دو پیغمبر مزبور را تخلیط کرد ویکی دانست.

در فرهنگ فارسی بفارسی خطی متعلق بکتابخانهٔ مرحوم دهخدا که مؤلف آن شناخته‌نیست ودرعهد زندیه تألیف‌شده ذیل«زارتشت» آمده: «... و بعضی گویند(زارتشت) آذربایجانی بوده ونام اصلی اوابراهیم است و همان ابراهیم خلیلی است که آتش بر او گلستان شد ونمرود گشتاسب را گویند، و این قول در نهایت سخافت است ، چه میانهٔ ابراهیم‌خلیل وزردشت قرون بسیار وسالهای‌بیشمار تفاوت میباشد، وبرخی گویند ابراهیم نامی شاگردی یکی از پیغمبران کرده وعلم نجوم را خوب ورزیده بود و مدتی مسافرت کرد وباحکمای مصر وشام و روم وهند صحبت داشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات بیاموخت...»

۳-ارمیا- ارمیا یا یرمیا[۵] (یعنی : یهوه بزیر می‌اندازد) پسر حلقیا یکی از چهار

۱- برخی ازدانشمندان‌تصور کرده‌اند که دربارویشتاسپ درحدود سیستان بوده ، چنانکه گذشت.

۲- Hebron

۳- قاموس کتاب‌مقدس (ابرام) .

۴- رك. همین بخش: شهادت زرتشت، ص ۱۱۱-۱۱۲ .

۵- Jérémie

پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل است[۱] که در عناتوث[۲] بن یامین[۳] ، درحدود ۶۵۰ ق.م. متولد شد ودرحدود سال ۵۹۰ ق.م. درشهر دفنه[۴] نزدیك پلوز[۵] برطبق روایت قدیمی مسیحی ، بدست یهودانی که از سرزنشهای وی بخشم درآمده بودند شهید گردید. وی تسخیر اورشلیم[۶] را توسط کلدانیان دوبارمشاهده کرد که در آن ضمن پادشاه وقوم او باسارت ببابل وسواحل دجله وفرات برده‌شدند. (کتاب ارمیای نبی) از کتب مقدس تورية در ۵۲ باب و(کتاب نیاحات ارمیاء)[۷] در پنج باب[۸] بنام اوست[۹].

در قرآن سورهٔ دوم (سورة البقرة) آیهٔ ۲۶۱ آمده:

« او کالذی مر علی قرية ، وهی خاوية علی عروشها ، قال : انی یحیی هذه‌الله بعد موتها ؟ فاماته‌الله‌مائة عام ، ثم بعثه، قال: کم‌لبثت؟ قال: لبثت یوماً اوبعض یوم، قال: بل لبثت مائة‌عام ، فانظر الی‌طعامك و شرابك لم‌یتسنه وانظر الی حمارك ولنجعلك آية للناس ، و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحماً، فلما تبین له ، قال: اعلم ان الله علی کل شیء قدیر»[۱۰].

«علما خلاف کردند درآنکه آن بر گذرنده که بود؟ قتاده و عکرمه وربیع وناحية ابن کعب وضحاك وسدی وسلیمان‌بن بریده وسلم الخواص گفتند عزیربن شرحیا بود، ووهب‌بن منبه‌وعبدالله‌بن عبیدبن عمر گفتند ارمیابن‌حلیقا بود، واوازسبط هرون‌بن‌عمران

۱- آنان عبارتنداز: دانیال ، حزقیل ، اشعیاء وارمیا.

۲- Anatoth

۳- Benjamin ، پسر یعقوب بن اسحاق.

۴- Daphné

۵- Péluse

۶- Jérusalem

۷- Lamentations

۸- پس از تسخیر ثانوی اورشلیم تألیف گردیده. ۹- رك. قاموس کتاب مقدس و. E.B و L XX

۱۰- یعنی: یاچون آنکه گذشت برقریه، وآن برسقفهایش فروافتاده بود. گفت: ازکجا خداآنرا پس ازمرگش ، زنده کند؟ پس خدا اورا صدسال بمیراند ، سپس برانگیختش (و) گفت: چقدردرنگ کردی؟ گفت: یك روز، یا بخشی ازیك روزدرنگ کردم- گفت: بلکه صد سال درنگ کرده‌ای ، پس بطعام وشراب خود بنگر که تغیر نپذیرفته وبخرت نگاه کن . ماترا نشانه‌ای برای مردم قرار میدهیم ، وبنگر باستخوانها چگونه آنها را برهم نهیم وسپس ازگوشت میپوشانیم. چون (این حقیقت) براو آشکارشد، گفت: دانستم که خدای برهر چیزی تواناست .

ابراهیم ندارند .

هـ- مهاجرت - ابراهیم از زادگاه خویش به‌حران وشکیم سفر کرد و از آنجا در نتیجهٔ قحط مجبورشد بمصررود وازآنجا بکنعان باز شتابد ، ولی‌خطسیرمهاجرت زرتشت کاملا بعکس این‌بود ، چه وی از مغرب‌ایران بسوی خاور ، یعنی بدربار شهریار ایران (ویشتاسپ) ببلخ (یا سیستان) رفت[1] .

و- وفات - ابراهیم طبق روایات در سن‌صدوهفتاد وپنجسالگی وفات کرد و در حبرون[2] در مغارهٔ مکفیله مدفون گردید[3] ، ولی زرتشت درهفتاد و پنجسالگی شهید شد ، وطبق روایات ملی ایران این واقعه در آتشکدهٔ نوش آذر بلخ واقع گردید[4].

بنابرآنچه گذشت بهیچوجه نباید دو پیغمبر مزبور را تخلیط کرد ویکی دانست.

در فرهنگ فارسی بفارسی خطی متعلق بکتابخانهٔ مرحوم دهخدا که مؤلف آن شناخته‌نیست ودرعهد زندیه تألیف‌شده ذیل«زارتشت»آمده: «... و بعضی گویند(زارتشت) آذربایجانی بوده ونام اصلی اوابراهیم است و همان ابراهیم خلیلی است که آتش بر او گلستان شد ونمرود گشتاسب را گویند، و این قول در نهایت سخافت است ، چه میانهٔ ابراهیم‌خلیل وزردشت قرون بسیار وسالهای‌بیشمار تفاوت میباشد، وبرخی گویند ابراهیم نامی شاگردی یکی از پیغمبران کرده وعلم نجوم را خوب ورزیده بود و مدتی مسافرت کرد وباحکمای مصر وشام و روم وهند صحبت داشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات بیاموخت...»

۳-ارمیا- ارمیا یا یرمیا[5] (یعنی : یهوه بزیر می‌اندازد) پسر حلقیا یکی از چهار

۱- برخی ازدانشمندان‌تصور کرده‌اند که درباروبشتاسپ درحدود سیستان بوده ، چنانکه گذشت.

۲- Hebron

۳- قاموس کتاب‌مقدس (ابرام) .

٤- رك. همین بخش: شهادت زرتشت،ص۱۱۱-۱۱۲ .

۵- Jérémie

اما انتساب شاگردی زرتشت نزد ارمیا ـ ارمیا چنانکه در بالا گذشت در ۶۵۰ ق.م. متوالدشد، این تاریخ اگرچه باتاریخ سنتی زرتشت قابل تطبیق است، محل نشأت و زندگانی وسفرهای آن دوبکلی متفاوتست وهیچگونه دلیلی که مؤید تعلم زرتشت نزداو باشد دردست نیست. همین امر درتلمذ پیامبر ایران نزدشاگرد ارمیا صادق است.

۴ـ عزیرـ عزیرنام عربی عزرا[۱](امداد ویاری) پیامبر وکاتب مشهوربنی اسرائیل است که با ارتخشتره (اردشیر ـ و در توریة « کتاب نحمیا[۲]»ارته خششته[۳]) اول، پسر خشیارشا ، پادشاه هخامنشی (٤٦٦ق.م.[۴]ـ ٤٢٤ق.م.)[۵] معاصر بود ودرسال٤٥٧ ق . م. به پیشوایی گروه بسیاری از اسیران یهودی باورشلیم مراجعت کرد .(کتاب عزرا) درتوریة بنام اوست[۶] وحاوی بسیاری ازنکات تاریخی زمان کوروش وداریوش وارتخشیر اول است[۷]. چنانکه گفته شدآیهٔ ۲٦۱ ازسورهٔ بقره را برخی ازمفسران درمورد عزیرنازل دانسته‌اند. درسورهٔ نهم (توبه) آیهٔ ۳۰ آمده:

«وقالت الیهودعزیربن الله،قالت النصاری المسیح بن الله، ذلك قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل ، قاتلهم الله انی یوفکون[۸]. »

اما انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیر نیز ممکن نیست، چه وی معاصر سومین پادشاه هخامنشی ودرقرن پنجم ق.م. میزیست[۹] ، واین تاریخ متأخر اززمان زرتشت(حتی طبق تاریخ سنتی)است .

۵ـ الیسع ـ الیشع[۱۰](خداوندنجات می‌دهدیامی‌بیند). اوشاگردوجانشین ایلیای نبی[۱۱]

۱- Ezra ۲- Nehemiah ۳- Artaxshathta

٤-تاریخ قتل خشیارشا. ٥-بعضی٤٢٥ نوشته‌اند (رك.ا.ب.ج ۲ص۹٥۱).

٦- L.XX.،E-B ۷- ا.ب.ج ۲ص٩٤٦ ببعد .

۸-یعنی: یهودیان گفتند که عزیر پسرخداست ونصاری گفتند که مسیح پسرخداست. این گفتار ایشانست با دهنهایشان گفتارخود را باگفتار کسانی که ازپیش کافر شدند، مشابه ساختند .خدا آنانرا بکشد،چگونه از حق بسوی باطل انصراف یافتند؟

۹- E.B.،E.E ۱۰- Elisée = Elisa ۱۱- Elie

بوده.»[1] ـ طبری در تاریخ خود، درعنوان (ذکر خبر لهراسب وابنه بشتاسب وغزو بختنصر[2] بنی اسرائیل وتخریبه بیت المقدس) این واقعه را چنین شرح داده است[3] :

« ثم اوحی الله الی ارمیا فیما بلغنا ، انی عامر بیت المقدس فاخرج الیها، فانزلها، فخرج الیها حتی قدمها وهی خراب، فقال فی نفسه: سبحان الله، امرنی الله ان انزل هذه البلدة، واخبرنی انه عامرها، فمتی یعمر هذه ومتی یحییها الله بعد موتها؟ ثم وضع رأسه، فنام. ومعه حمار وسلة فیها طعام، فمکث فی نومه سبعین سنة حتی هلك بختنصر والملك الذی فوقه ، وهو لهراسب الملك الاعظم، وکان ملك لهراسب مائة وعشرین سنة وملك بعده بشتاسف ابنه، فبلغه عن بلاد الشام انها خراب، وان السباع قد کثرت فی ارض فلسطین، فلم یبق بها من الانس احد . فنادی فی ارض بابل فی بنی اسرائیل ان من شاء ان یرجع الی الشام فلیرجع و ملك علیهم رجلا من آل داود وامر ان یعمر بیت المقدس ویبنی مسجدها ، فرجعوا فعمروها ،وفتح الله لارمیا عینیه، فنظر الی المدینة کیف تعمر وتبنی ومکث فی نومه ذلك، حتی تمت له مائة سنة، ثم بعثه الله وهو لا یظن انه نام اکثر من ساعة وقد عهد المدینة خراباً یباباً، فلما نظر الیها قال: اعلم ان الله علی کل شیء قدیر »[4]

۱ـ تفسیر ابوالفتوح ج۲ چاپ دوم ص۱۷۸؛ تفسیر القرآن تألیف سید عبدالله بن محمد رضا الحسینی المعروف بشبر، مصحح مرحوم تقوی ص۱۰۶.   ۲ـ در نظر مسلمین بختنصر سپهبد ناحیه‌ای بود از اهواز تا ارز روم، از جانب لهراسب (رك. طبری ج۱ ص۲۸۰-۲۸۱.)

۳ـ تاریخ طبری چاپ مصر، ج۱ ص۲۸۰-۲۸۲.   ٤ـ یعنی : پس خدا بارمیا وحی فرستاد ـ طبق آنچه که بمارسیده ـ من بیت المقدس را آباد خواهم گردانید، بدانجا رو وهمانجا فرود آی. پس ارمیا بدانجا شد وچون برسید شهر را خراب دید باخود گفت: سبحان الله خدا بمن فرمانداد که در این شهر فرود آیم و مرا آگاهانید که آنرا آباد خواهد ساخت، پس کی این شهر را آباد کند و کی آنرا از نده فرماید، پس از مرگش؟ سپس سر خود را بر بستر گذاشت وخوابید؛ در این حال با او خری بود و کیسه‌ای که در آن طعام بود. پس هفتاد سال درخواب بود تا بختنصر هلاك شد و نیز پادشاهی که در رأس او قرار داشت ـ یعنی لهراسب شاهنشاه ـ بمردو پادشاهی لهراسب ۱۲۰ سال بود، پس از او گشتاسب پسرش بشاهی رسید، از بلاد شام بدو خبر آمد که آنجا خراب است و درندگان در سرزمین فلسطین بسیارند و از مردم کسی آنجا نمانده، پس بفرمود در سرزمین بابل، میان بنی اسرائیل ندا کردند که هر کس بخواهد بشام برگردد مراجعت کند و یك تن از آل داود را بر ایشان شاه کرد و بدو فرمانداد که بیت المقدس را تعمیر کند و معبدش را بنا نماید. پس بنی اسرائیل برگشتند وآبادش کردند و خدا چشمان ارمیا را بگشود، پس بشهر نظر افکند که چگونه آبادی و بنا شده است ودرخواب باز درنگ کرد تا صدسالش بپایان رسید، سپس خدا اورا برانگیخت و وی گمان نمیکرد که خوابش بیش از ساعتی طول کشیده باشد، او شهر را خراب شناخته بود و چون بدان نظر افکند گفت: دانستم که خدا بر هر چیزی توانا است.

نام خدا مبارك باد!»[۱]

شخصیت ایوب چنانکه گفته‌شد بعقیدهٔ بسیاری اساطیری است وآنان هم که اورا تاریخی دانسته‌اند عهدوی را بین‌ابراهیم وموسی- که فاصله‌ای طویل است-یاد کرده‌اند. زمان و مکان و جزئیات احوال زرتشت هیچیك با ایوب منطبق نیست.

آیین‌مزدیسنا و دین‌موسی

برخی از خاورشناسان و دانشمندان[۲] خواسته‌اند ثابت کنند که آیین مزدیسنا، یا قسمتی از آن مقتبس، و مأخوذ از آیین موسی است. تین‌بی‌مورخ معاصر در «مطالعهٔ تاریخ» گوید[۳]:

«مانمیدانیم آیا کشف دینی زرتشت‌پاسخی بمبارزهٔ آسوریان بود، یاآنکه آواز وی فقط انعکاسی از آوای فراموش شدهٔ پیامبران بنی‌اسرائیل که در«شهرهای ماد»سر گردان بودند، میباشد. روابط اصلی آیین زرتشتی و یهودیت هرچه باشد، مسلم است که این دو «آیین‌عالی» درهنگام رشد خویش در اصطلاحات مشابهی، یکدیگر راملاقات میکنند.»

شایدقول اخیر بجاباشد. اما تین‌بی‌جای دیگرنویسد[۴]: «خدای حقیقی که بنوع بشرآشکار گردید اهور مزدای زرتشتیان،خدای‌هخامنشیان نبود،بلکه یهوه‌خدای‌یهودیان تبعهٔ هخامنشیان بود.» واین گفتاری عجیب است!

هم او جای دیگر گوید[۵]:«دین‌یهود که یهوهٔ وی،حتی‌یك رقیب‌را تحمل نمیکرد، اهورمزدا را بلعید وازمیان‌برد(!)».

ناگزیر باید درین مورد سخن‌برانیم:

آ. دوپن‌سومر در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «ایران واسرائیل» آرد[۶]:

« کوروش پادشاه «پارسها ومادها» بسال ۵۵٦ قبل‌از میلاد در شرق وغرب‌بجهان گشایی پرداخت.

۱- L.XX، قاموس کتاب مقدس: ایوب. ۲- ماننددارمستتر درتفسیراوستای‌خود.

۳-A.J.Toynbee, A Study of History, abridg. of vols I-VI by D.C.Somervell.1947. Oxford. p.387.

٤-Ibid,p.501. ۵-Ibid,p.505.

٦-تاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی ازدانشوران ایران‌شناس ترجمهٔ جواد محیی ص۱۰۵ (باتصرف مختصر).

وپسر شافاط[1] ساکن آبل محوله بود (اول پادشاهان ۱۹، ۱٦) که بفرمان خدا ایلیاوی را بقرار ذیل مسح کرد:

ایلیا بفرمان الهی روان شد وویرا یافت درحالیکه مشغول شخم زدن بود، پس ردای خود را بروی انداخت ، الیشع گاوان را درکشتزار گذاشت وبتعجیل تمام پدر ومادر خود را وداع گفت واز پی ایلیا بشتافت وتا هنگام انتقال ایلیا از دنیا الیشع را وظیفهٔ مخصوص ومنصب معینی نبود . سپس ازجانب ایلیا بریاست مدرسهٔ پیغمبران منصوب شد و بسیاری ازملوك را بهنیك رفتاری وعدالت نصیحت کرد ودرشهر باشا گردان درنهایت عزت وغایت احترام ساکن بود، وبنابرخواهش وی دومقابل روح ایلیا بوی داده شد، وبعبارت اخری بدرجهٔ بکوریت نایل آمد، یعنی وارث ارث مقدس مولای خود گردید. برای او معجزاتی نقل کرده‌اند. وی مدت شصت سال نبوت نمود[2]، ودر قرن نهم ق.م. میزیست[3].

عصروی باتاریخ سنتی زرتشت مطابق نیست ، ولی زمان وی طبق بعضی احتمالات میتواند مطابق عهد زرتشت باشد ، اما موطن و منشأ زندگانی این دو بکلی باهم متفاوتست وقول مؤلف تحفة الملکیه از قبیل روایات آحاداست .

٦- ایوب[4] (برگشت کرده بسوی خدا)_ایوب شخصیتی است که فقط توسط «کتاب ایوب» شناخته‌میشود .طبق فرضیه‌ای که درقرن چهارم میلادی توسط تئودورموسپسوئستی[5] اظهار شده و عموماً پرتستانها و منکران وحی آنرا پذیرفته‌اند، کتاب ایوب فقط رمانی است فلسفی.امامنت یهودی که ازطرف نویسندگان مقدس و کلیسای کاتولیك تأییدشده، بعکس ایوب را شخصیتی تاریخی‌میدانند. درتورات اورا چنین معرفی کرده‌اند : ایوب در سرزمین حوران[6] نزدیك دمشق متولد شد ، وی پس ازابراهیم وپیش ازموسی میزیست، خدا اورا آزمایش کرد ووی فرزندان واموال خودرا ازدست داد ودچاربدبختی عظیم شد، آنگاه این جمله‌هارا_ که غالباً تکرارمیکنند_ گفت: «خداآنرا بمن داد، خداآنراازمن باز گرفت،

۱- Saphat ۲_رك. قاموس کتاب‌مقدس: الیشع.
۳- Elisée: L. ورك. دائرةالمعارف اسلام ، Elisa. ٤- Job
٥- Théodore de Mospsueste ٦- Haouran

در این دوره حکومت نوبنیاد یهود هنوز بسیار ضعیف وحصار شهر اورشلیم بحال ویرانی بود . یهودیان در ۴۵۰ شروع بمرمت حصارها نمودند .عمال‌حکومت‌ایران ازاین امر نگران شده بشاه گزارش دادند . اردشیر اول فرمان داد تا کار ساختمان حصار را متوقف سازند . یهودیان دچاربهت وحیرت شدند .یك‌نفر یهودی بنام«نحمیا» که دردربار شاهنشاه ایران مقام شامخی‌داشت پیش‌شاه بوساطت برخاست‌ومنظورقوم‌اسرائیل‌رابشکلی توجیه کرد که در۴۴۵ بخودوی مأموریت داده شد به‌اورشلیم‌رفته وبعنوان‌حاکم‌آن شهر به‌بنای حصار وتمشیت امور بپردازد .

ازآن‌پس بتدریج تورات یعنی مجموعهٔ احکام منتسب به موسی بفرمان شاهنشاه بمنزلهٔ قانون اساسی کشور اسرائیل‌تلقی‌شد. کتاب مقدس از سرگذشت یك مرد روحانی بنام اسدراس که بفرمان اردشیر رعایت قوانین مقررات را درسراسر فلسطین تضمین نمود سخن‌میراند. دراین‌زمینه از قوانین مزبور بنام«قوانین‌خدا وشاه» نام برده شده است.

درالفانتین مصر، یعنی منطقه‌ای که‌بهنگام فرمانروایی‌ایرانیان یك اقلیت یهودی ساکن‌آن‌بود، پاپیروسی که برآن‌بخط«آرامی» فرمانی‌ازداریوش دوم نوشته شده به‌دست آمده‌است .تاریخ نگارش این‌فرمان بسال۴۱۹قبل ازمیلاد ومضمون‌آن برگزاری مراسم عید فصح برطبق دستورتورات است .

از مقدمات فوق‌این‌نتیجه حاصل شد که تجدید حیات اسرائیل بصورت‌دولت‌یهود فقط در سایهٔ حمایت پادشاهان ایران میسر بود .

روابط ایران واسرائیل‌بهمین‌اقدام سیاسی محدودنبود. درطول دورهٔ تسلط پارسها، وازآن پس در دورهٔ اشغال یونانیان معتقدات مذهبی ایران اثر عمیقی در یهودیان باقی گذاشت . مورخین معروفی ازقبیل « ا.میز» و«بوسه» بنفوذ مزبور اهمیت زیادی داده و معتقدند که برجبین تحولات مذهبی قوم اسرائیل پس‌از بازگشت از تبعید نشانهٔ[1] ایرانی مشاهده میشود .

نظریهٔ زرتشت دربارهٔ «توحید» دقت‌نظر یهودیان روشن‌بین را بخود جلب نمود.

۱- در اصل ترجمه: مارک (م.م.)

در سال ۵۴۷ سارد و گنجهای افسانه‌یی کرسوس را بدست آورد. همه‌جا پیروزی بهمراه وی‌بود. ،بسال ۵۳۹ ببابل حمله کرد واین پایتخت پراهمیت وثروت‌خیز را تصرف نمود. شهربابل وسراسر کشوراز آن‌جمله سوریه وفلسطین بدست شاهنشاه افتاد.

قوم‌یهود جریان حوادث فوق‌را باعلاقهٔ کاملی‌تعقیب‌میکرد، زیرا بسال ۵۸۶ نبوکدنزر (بخت‌نصر) پادشاه بابل، بیت‌المقدس راخراب نمود ومعبدآن راآتش زده، پادشاهان ورؤسای قوم یهود را باسارت برده بود. دولت یهود منقرض وبر پیشانی افتخارات صهیون داغ ننگ نهاده شده بود! بااین‌حال اسرائیل‌بآینده ایمان داشت ومعتقدبود که قوم یهوه هرگز نمیمیرد: «آری این‌همان یهوه، خدای قادرمطلق‌است که کورش را برانگیخته و درهای پیروزی را بروی باز میکند، شهرها یکی پس‌ازدیگری وسرانجام بابل بتصرف وی درمیآید. کورش همان مردی است که‌یهود اورا باروغن مقدس مسح واورا برای درهم شکستن بابل انتخاب کرده‌است. هم‌اوست که یهودیان را ازتبعیدبه فلسطین باز گردانده وافتخارات صهیون‌را بوی بازمیگرداند.»

یکی ازانبیای اسرائیل درحدود سال ۵۳۹ باین‌عبارات دربارهٔ کورش سخن رانده ونبوت وی بعدها ضمیمهٔ کتاب اشعیاء نبی شده است. قوم یهود ازحلقوم پیامبر خویش تمنیات قبلی خود را نسبت به پیروزی ایران وتأسیس امپراطوری عظیم پارسها بیان داشته است.

کوروش بمحض تصرف بابل فرمان داد تایهودیان به‌اورشلیم باز گشته وهیکل‌را ازنو بنا کنند. کاروانهای تبعیدی بکشور خویش باز گشتند ودولت یهود تحت قیمومت[۱] شهربان[۲] «ماوراءِ فرات» تأسیس گردید. البته مشکلاتی نیز دربین بود. بسال ۵۲۲ پیش‌از میلاد یعنی دراوایل سلطنت داریوش اول هنوز شروع به‌بنای هیکل نشده بود. در این موقع بسرعت آغاز ساختمان نمودند. داریوش نیز که مرد کم تعصبی بود آنچه را که سلفش اجازه داده بود تأیید کرد. ازاینرو یهودیان موفق‌شدند در ۵۱۵ قبل‌ازمیلاد تجدید ساختمان هیکل را باشکوه تمام جشن گیرند.

۱ـ دراصل ترجمه: قیمومیت (م. م.) ۲ـ خشترپاون، شهربان، والی. دراصل ترجمه: ساتراپ (م. م.)

وقضاوت نهائی ومجازات باآتش اندیشه‌هایی[1] است که قبل از یهودیان توسط ایرانیان بیان شده است.»

موسی وزرتشت هریك بالاستقلال قوم‌خودرا بپرستش **یهوه** و **اهورا** راهنمایی کردند. درعصری که پیامبر یهود ظهور کرد بهیچوجه آریاییان وبنی‌اسرائیل بیکدیگر نزدیك نبودند تاعقاید دینی‌یکی ازآنان در دیگری بتواند نفوذ کند، اما بعدها بواسطهٔ تماس یهودیان با ایرانیان در بابل ونیز درنواحی مختلف نجد ایران، برخی از عقاید یکدیگررا اخذ کردند وبویژه بسیاری از اصول آیین زرتشتی داخل دین‌یهود گردید، وازآنجا بدیگر ادیان سامی نفوذ کرد[2].

باید دانست که پس از فتح بیت المقدس بدست پادشاه بابل بختنصر Nabukadnezar[3] یهودیان اسیر شده ببابل آورده شدند. سپس کوروش مؤسس سلسلهٔ هخامنشی در سال ۵۳۸ ق.م. بابل رافتح کرد وبیهودیان اجازه داد دوباره باورشلیم برگردند وکلیهٔ آلات وظروف طلاونقرهٔ معبد مقدس را که بابلیان غارت کرده بودندبآنان مسترد داشتند، و با وجوه خزینهٔ دولت ایران بار دیگر معبد را برپا کردند (فرمان کوروش در زمان داریوش دوم متوفی ۴۰۴ ق.م. اجرا شد)[4].

منظور از تذکر این‌واقعهٔ تاریخی آنست که دانسته‌شود ایرانیان ویهودیان‌پیش‌از تاریخ مزبور از کیش‌هم اطلاعی نداشتند. موسی وزرتشت هردو خودرا پیغمبر و فرستادهٔ خدا خواندند. باوجود این‌شباهت عمده درمیان دوپیغمبر بازفرق بزرگی درآیین آنها هست: بقول تورات، خدایی که خود را بموسی نمود همان خدایی است که پیشترخود را ببنی‌اسرائیل ظاهرساخت. موسی باسنت قدیم قوم خود قطع رابطه نکرد، بلکه همان را پیروی نمود وترقی‌داد. آیین‌وحدت موسی مربوطاست بدانچه درسنت‌ابراهیم حنیف

۱- دراصل‌ترجمه: ایده‌هائی. ۲ - راجع بتأثیر ایران دریهودیت، رك. E.Müller,History of Jewish Mysticism,p.137.

۳- رك، بختنصر، نبوکدنزر، نرسه بقلم نگارنده، مجلهٔ مردم‌شناسی ۱: ۲.

۴- مجلهٔ آموزش‌وپرورش سال ۱۵ شمارهٔ ۸ و۹ و۱۰، مقالهٔ «شاهان کیانی وهخامنشی در آثارالباقیه» بقلم نگارنده.

آنها با خود میگفتند:

مگر یهوه خود خدای آسمان وخدای واحد نیست؟ توجه باین نکته ضروری است که نظریهٔ یکتاپرستی یهودیان کمی پس ازظهور زرتشت بیان شده ودر کتاب اشعیاءنبی چنین نوشته‌اند:

«من یهوه هستم ،وجز ازمن خدایی وجود ندارد.»

اگر فرض کنیم که فکر یکتاپرستی ازایران به‌اسرائیل نرفته‌است، باز ازپذیرفتن این مطلب ناگزیریم که ایران به‌اشاعهٔ توحید وبیان روشن ومقنع آن درمیان‌قوم اسرائیل کمك شایانی نموده است.

بنابآیین‌مزدایی، زیردست اهورمزدا یعنی‌خدای‌بزرگ، امشاسپنته‌ها یا فرشتگان قراردارند. ازنقطهٔ نظرهای مختلفی فرشتگان مزبور باملائکهٔ مقربین الهیات یهود: یعنی میکائیل‌ورفائیل وجبرائیل وهمچنین اقانیم ثلاثه: عقل و کلمه و روح‌القدس که درعلوم نظری یهودیان پس‌از بازگشت از تبعید اهمیت بسیار [1] یافت، قابل تطبیق است.

آیین مزدایی دراصل ،بیان تاریخ عالم بصورت مبارزه‌ای بین خیر وشر است.

این ثنویت که قبلا برای اسرائیل موضوع ناشناخته‌ای بود، بتدریج در میان یهودیان پس‌از تبعید ورد زبانها میشود :جیوش‌خیر یاروشنایی‌عبارت ازفرشتگان وعادلان وجیوش شرویاتاریکی همان دیوان واشرار است.ازفرشتگان ودیوان ازاین پس در کلام یهود سخن بمیان میآید. حتی نام برخی از آنها رنگ کاملاً ایرانی دارند، مثلا دیو معروف به‌آسموده در کتاب «طوبی»چیزی جز تحریف لفظ ایرانی «آاسمه‌ـدئوه»نیست.

ازآن گذشته درالهیات یهود مترادف بااهریمن یاروح شر مزداییان از شیطان یا بلیال که حاکم ظلمات ومسلط‌برزمین است نام میبرند. شیطان، فقط پس از بازگشت از تبعید در ادبیات مذهبی‌یهود ظاهرمیشود. آیا از اینهمه دلایل مستند نمیتوان نتیجه گرفت که اسرائیل بتقلید از ایران پرداخته‌است؟

نفوذ ایران در نظریات اسرائیل پس‌ازبازگشت ازتبعید بخصوص در زمینهٔ مسائل آخر الزمان، پایان جهان وافراد بشر قابل توجه است. عقیده به رستاخیز مردگان

۱ـ دراصل‌ترجمه: فوق‌العاده.

بسبب روابط یهود باایرانیان بخشی از معتقدات ایرانیان راجع بعالم اخری وروح بیهودیان رسید.

عبرانیان قدیم اعتقادی روشن وصریح وجزم بقیامت وحیات ابدی نداشتند ، فقط «شیول» (هاویه) را قبر نفس میپنداشتند، که درآنجا وی را نه حسی بود نه حرکتی ونه امیدواریی[۱].

پس از ارتباط یهودیان باایرانیان ، اصول معاد و قیامت و مسألهٔ حساب ومیزان وپل صراط وبهشت و برزخ ودوزخ از معتقدات دینی ایرانیان وارد آیین یهود گردید.

همچنین مسألهٔ یزدان واهریمن مزدیسنا درآیین یهود وارد وهفت امشاسپند بصورت «هفت قوه» درآن کیش داخل شد. بسیاری ازنامهای عبری فرشتگان ودیوان از ایرانیان اخذ شده است[۲].

ازجملهٔ اینعقاید «فروشی» (فروهر) است . باعتقادایرانیان، پیش ازآفرینش جهان مادی فروهران درعالم بالا وجود داشتند ، و موجودات جهان مادی از روی انموذج آن صورتهای معنوی آفریده شدند، وآخرین فروهر سوشیانت ـموعود زرتشتیـ خواهد بود. همین عقیده دردین یهود وارد شد ، بدینسان که یهودیان قایل شدند که ارواح انسان را خداوند پیش از آفرینش جهان بیافرید ، مشیاح (مسیح) نزد یهودیان آخرین روحی است که خدا در قالب انسانی خواهد دمید[۳].

داد گوید[۴]: « حیات باطنی آیین یهود بوسیلهٔ تماس باجهان وسیعتر ، توسعه یافت وغنی تر گردید. آیین زرتشت، حکمتهای افلاطون و زنون ، تصوف مصر ، به تشکل فکر یهودیت متأخر، یاری کرده است . درچنین راهی است که این مؤثرهای خارجی ، بوسیلهٔ قدرت ذاتی آیین یهود متجانس گردیدند و تغییرشکل دادند.»

در تصوف یهود نیز آثار معتقدات ایرانی مشهود است . در« سفریزیره »[۵] صراحةً

۱ـقاموس کتاب مقدس: هاویه. و نیزهمان کتاب: جهنم .

۲-cf. E. Müller, History of jewish Mysticism. Oxford. p. 65.

۳ـ پورداود. یشتهاج ۱ ص۵۹۰ ، ورك. هورقلیا بقلم م. معین ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ص۲۳ ببعد .

٤-C. H. Dodd. The Authority of the Bible. London, p. 267.

۵-Sefer Yezirah.

آمده‌است. خدای پسرعمران همان‌خدای ابراهیم واسحاق ویعقوب است که قوم‌بنی‌اسرائیل پیش‌ازموسی‌هم‌میپرستیدند. امازرتشت درمیان آریاییان بکلی‌دین‌جدیدی‌آورد ، خدایی که او بقوم خود موعظه کرد تاآن‌روز کسی نشنیده بود. وی‌یکباره باسنت‌قدیم آریایی‌پیوند بگسست، اسامی کهنه رامنسوخ وبنای‌آیین‌قدیم را متزلزل ساخت وباجرأت‌زائدالوصفی گروه خداوندان قوم را ازتخت عزت فرودآورد وخود ازنوبنایی استوارساخت‌وجز اهورا کسی را قابل ستایش ندانست[۱].

رابطهٔ یهودیان باایرانیان اززمان فتح بابل بدست کوروش‌آغاز گردید. یهودیان درمقابل رفتار کوروش وجانشینان وی منصف بودند، وحق‌شناسی‌آنان نسبت بملت ایران بصورت سرودهای شادی پس‌از روزگارمظلم اسارت تجلی کرد، زیرا تجدید حیاتی‌را که «قوم‌منتخب» یافته‌بود، وی مدیون ایرانیان بوده‌است[۲].

در نتیجهٔ رابطهٔ مذکور افکارومعتقدات این دوقوم‌بیکدیگر رسید.چندتن ازانبیای بنی‌اسرائیل معاصر شاهنشاهـان هخامنشی بودند و با ایرانیان معاشرت داشتند، از آن جمله است دانیال معاصر کوروش[۳] ، وعزرا معاصر کوروش، کمبوجیه و داریوش[۴].

نام شاهنشاهان هخامنشی دربخشهای کتاب مقدس یهودیـان بمنزلهٔ حامی‌ومنجی بنی‌اسرائیل مذکور است :

اسم کوروش‌درعزرا ۱ : ۱-٤ ؛ دانیال٦: ۲۸[۵]؛ نام داریوش دردانیـال ۵ : ۳۱و٦ : ۱و۱۱: ۱وعزرا٦: ۱-۱۵[٦] ؛نام ارتخشتا (ارتخشیر، اردشیر) درعزرا ٤:۷و۷:۱،۱۱،۱۲ ، ۲۱ و۸:۱ونحمیا۲:۱و۱۳:٦[۷] . داستان استخلاص یهود از اسارت بابلیان بدست کوروش در کتاب‌عزرا مشروحاً نقل‌شده است .

۱-پورداود. گاتها. چاپ‌اول‌ص۴۱-۴۲. ۲. گیرشمن. ایران. ترجمهٔم.معین‌ص۱۲۳.

۳-دانیال‌در٦۰٦ق.م‌ببابل‌باسیری‌برده‌شدودر۵۳٦ق.م.هشتادساله‌بود. کتاب‌دانیال را عده‌ای ازمحققان گویند توسط‌خوداو نوشته شده ومعتقدند که‌انتشار آن درحدود۱٦۸ ق.م.دردورهٔ مکابین‌بوده‌است (قاموس کتاب مقدس:دانیال).

٤-وی‌درسال٤۵۷ق.م. بااسیران باورشلیم‌بازگشت . کتاب‌عزرا شرح وقایعی است که‌درسال٤۵٦ق.م.واقع‌شده (قاموس کتاب مقدس: عزرا).

۵-صرف‌نظر ازاشعیا٤٤،۲۸و٤۵:۱-۷،دوم‌تواریخ‌ایام۳٦:۲۲(که‌درآنها پیش‌بینی شده). ٦-رك.قاموس کتاب مقدس: کورس ۷- رك. قاموس کتاب‌مقدس.ارتخشتا.

حکایات و روایات شگفت آمیز در دست است. عموماً نوشته‌اند که او در میان مغان تعلیم یافته است. برخی نوشته‌اند که او درهنگام لشکرکشی کمبوجیه بمصر دربهار سال ۵۲۵ پیش ازمسیح در مصر بوده ودرآنجا اسیر شده باسپاهیان ایران ببابل آمد ومدت دوازده سال درمیان کلدانیان ومغها بسر برد، ووقتیکه بساموس بر گشت پنجاه وشش ساله بوده است[۱]. سفرمصر فیثاغورس یقینی است واز خبر هرودت وایسکراتس **Isokrates**(۴۳۶-۳۳۸پیش ازمسیح) نیز بثبوت پیوسته است. سفرایران او تحقیقاً معلوم نیست، اما چندان هم دورنمی نماید که فیثاغورس ـ کسیکه بخصوصه تشنهٔ علم ومعرفت بوده ودرمسائل دینی بسیار کنجکاو ـ ببابل، مرکزعلوم شرقی آن عهد رفته باشد وبامغان آشنا گشته بدستیاری آنان ازآیین ایران آگاه شده باشد. نظر باینکه تعلیمات فلسفی فیثاغورس دربسیاری از موارد مطابق تعلیمات دین زرتشتی است میتوان گفت که این فیلسوف خواه بواسطهٔ کتب وخواه بواسطهٔ مغان بآئین ایران آشنا بوده است. گذشته از فیثاغورس بسا حکماء دیگر یونانی نیز بشاگردی مغان منسوب شده‌اند. پلینیوس **Plinius** بزرگ دانشمند رومی قرن اول میلادی مینویسد: فیثاغورس ودمکریتوس **Demokritus** وامپدکلس[۲] **Empedocles** وافلاطون از برای آموختن آئین مغ سفر دور کردند[۳]...

سیسرو **Cicero** خطیب معروف رومی که در۳ ژانویه ۱۰۶ تولد یافت ودر۷ دسامبر ۴۳ پیش ازمیلاد درگذشت، بمسافرت مصرفیثاغورس وازآشنائی وی بامغان ایران ذکری کرده است[۴]. والریوس ماکسیموس **Valerius Maximus** که درقرن اول میلادی میزیسته مینویسد: فیثاغورس بایران رفت وبتعلیمات مغان پرداخت. ازآنان گردش اختران وسیر ستارگان و نیرو و خصایص طبیعی آنها راآموخت[۵].

۱-**Theologoumena Arithmetika, p.40 ed. Ast; Jamblichus' Vita Pythagoroe 19** و رجوع شود به **Zoroasterische Studien von Windischmann, herausgegeben von Spiegel, 1863, s. 260.**

۲-امبذقلس (م.م.)

۳-**Plinius, Naturalis Historia XXX, 12.**

۴-**Cicero (Marcus Tullinus), Definibus bonorum et maloram V,29.**

۵-مورخ رومی والریوس ماکسیموس معاصر قیصر تیبریوس **Tiberius** (۱۴-۳۸میلادی) بوده.

تأثیرات ایران باستان دیده میشود[۱].

اختلاط آیین زرتشتی ویهودی قرنها پایدار ماند. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه گوید[۲]: «ومذاهبهم [ای مذاهب السامرة المعروفین باللامساسیة] ممتزجة من الیهودیة و المجوسیة، وعامتهم یکونون بموقع من فلسطین یسمی نابلس، وبها کنائسهم.»

بدیهی است همچنانکه برخی ازاصول آیین زرتشت در دین یهود واردشد، بعکس برخی ازمواد دین اینان نیزدر آیین زرتشتی وارد گردید که شرح آن ازحوصلهٔ این کتاب خارج است[۳].

هویت زرتشت در نظر نویسندگان ایرانی

زرتشت، فیثاغورس، وافلادوس

آقای پورداود نوشته‌اند[۴]:

« درمیان نویسندگان قدیم برخی زرتشت را معاصر فیثاغورس Pythagoras دانسته‌اند ... در زمان تولد ووفات فیثاغورس اختلاف کرده‌اند. ظاهراً تولد او درسال ۵۸۳ پیش از مسیح[۵] در جزیرهٔ ساموس Samos بوده است ودر پایان همین قرن درگذشته است[۶]. دورهٔ فعالیت او بعهد کورش سرسلسلهٔ هخامنشیان(۵۵۹ ـ ۵۳۰ پیش‌از مسیح) وپسر و جانشین وی کمبوجیه(۵۲۹ـ۵۲۲)میافتد. درقرون بعداعجازو کراماتی‌ازبرای این‌فیلسوف‌وریاضی‌دان که از بزرگان دانایان یونان است درست کرده‌اند. سیرت و زندگانی وی‌آمیخته بیك مشت داستانهاست. در خصوص او چنانك از برای بسیاری از مردان بزرگ عهد کهن

۱ـcf. Müller, Mezudah. London 1943.
ورك.هورقلیا بقلمم. معین. ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (تهران) ص۲۶ ـ ۲۸.

۲ـچاپ زاخائو، ص۲۱.

۳ـ cf. Darmesteter, Zend-Avesta, vol. III.

۴ـیسنا ج۱ص۹۸ـ۱۰۲.

۵ـ بروایتی ۵۷۲وبروایتی ۶۰۸ق.م.(م.م.)

۶ـوفات اورا در۵۰۹ و ۴۸۰ و۴۷۲ ق. م. نوشته‌اند (م. م.)

راستی.»[۱].

باز پرفیریوس مینویسد: «فیثاغورس باکلدانیان درآمیزش بود،همچنان‌او نزد زرتشت رفت . ازپرتو او ازگناهان زندگی پیش خویش پاك گشت واز او بیاموخت که چگونه باید پیروان خود را بی‌آلایش نگاهدارند ، و نیز تعالیم راجع بطبیعت و مسبب ازلی موجودات را او ازآنجا شنید.»

دراینجا یاد آور میشویم دستوری که پرفیریوس راجع بآیین مغ یا مزدیسنی از فیثاغورس نقل‌میکند ،درست مطابق تعلیم دین زرتشتی است . سراسر اوستا و همهٔ کتب پهلوی پراست ازفضایل راستی،ونویسندگان‌قدیم یونان نیز مکرراً راستگویی ایرانیان را ستوده‌اند.

درمیان این‌نویسندگان گفتیم که هیپولیتوس نیززرتشت را استادفیثاغورس‌دانسته است . این اسقف رومی میگوید که مآخذش دیودورس **Diodorus** از شهر ارتریا **Eretria**[۲] واریستکسنوس **Aistoxenus** میباشند . باین‌خبر نمیتوان اعتمادنمود،زیرا اریستکسنوس که درحدود سال ۳۱۸ پیش‌ازمیلاد میزیسته شاگرد ارسطاطالیس بوده است . درخبر راجع بزمان زرتشت ازمآخذ افلاطون وشاگردان وی ـ و در جزو آنان ارسطاطالیس ـ گفتیم[۳] که آنان زمان زرتشت‌راشش‌هزار سال‌پیش ازوفات افلاطون نوشته‌اند. بنابراین بسیارغریب بنظرمیرسد که اریستکسنوس‌شاگرد ارسطاطالیس زرتشت رامعاصر فیثاغورس نوشته باشد. احتمال دارد که او نظر بشباهتی که میان آئین زرتشتی و فلسفهٔ فیثاغورس موجود است گفته باشد که فیثاغورس از آیین مغ اطلاع داشته وباین‌وسیله‌یك ارتباط معنوی میان آنان قایل شده باشد نه‌یك آشنایی شخصی ، ودیگر اینکه معلوم نیست هیپولیتوس خبرش را مستقیم از اریستکسنوس گرفته یا از دیودورس نقل کرده است [۴].

۱ـ راجع به پیکر وروان اهورمزدا به بندهای ۸۰ـ۸۱ فروردین‌یشت مراجعه شود.

۲ـ دیودورس از شهر ارتریا مثل دیودورس سیکولوس **D.Siculus** معاصر قیصر روم اگوستوس (اغسطس) **Augustus** که در ۶۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱٤ میلادی درگذشت، بوده.

۳ـ رك. پورداود. یسنا ج ا ص ۹۱ ببعد.

٤-Griechi.u . Lateini. Nachrichten über die persische Religion von Clemens.s 20-21.

نظر باینکه ارتباط فیثاغورس بامغان ازقدیم شهرتی داشته‌نویسندگان بعدازبرای مزیدافتخارات او بهتر دانستند که اورا مستقیماً شاگرد خود زرتشت که مؤسس آیین‌مغ است بدانند. باین‌ملاحظه نزد گروهی زرتشت استاد فیثاغورس‌دانسته‌شده‌است ازآن‌جمله پلوتارخس[۱] Plutarchos (٤٦_۱۲٥میلادی)[۲] واپولئیوس Apuleius (در۱۲٥ میلادی تولدیافته)[۳] وکلمنس الکساندرینوس Clemens Alexandrinus (درمیان‌سنوات ۲۱۱_۲۱۸میلادی در گذشت)[۴] وهیپولیتوس Hippolytos (اسقف‌رومی‌درقرن سوم میلادی[٥]) وپرفیریوس[٦] Porphyrios (درمیان سنوات ۲۳۲_۳۰٤ میلادی‌میزیسته)[۷] و کیریلوس Kyrillos (درحدود ۳۷٦ ـ ٤٤٤ میلادی میزیسته)[۸] و در توضیح و حاشیه‌ای که به «ریوبلیك»[۹]، کتاب افلاطون نوشته‌شده‌است[۱۰] وسوئیداس Suidas (درنیمهٔ دوم قرن دهم میلادی بسرمیبرده)[۱۱]. درمیان این‌نویسندگان اپولئیوس باتردید نوشته: «هستند کسانیکه میگویند فیثاغورس ازمغان وبخصوصه ازخود زرتشت تعلیم‌یافت .» . پرفیریوس فیلسوف قرن‌سوم‌میلادی که درسوریه تولدیافته ودرروم‌در گذشت، در کتابش «تاریخ‌فلسفه» درشرح زندگانی فیثاغورس مینویسد :

فیثاغورس پیش‌از همه چیز براست بودن توصیه نمود و ازاینکه فقط آدمی‌بواسطهٔ راستی ممکن است مانند خداوند گردد ، زیرا ـ چنانکه اوازمغها آموخته ـ خداوند ـ که آنان هرمزد (Oromazes) مینامند ـ پیکریست بسان فروغ و روانی است چون

۱ـ فلوطرخس(م.م.)

۲-Plutarchos, De Animae Procreat in TimaeoII. 2.

۳-Apuleius, Floride,II.15.

٤-Clemens Alexandrinus ,Stromata, 1.15،69. 6f.

٥-Hippolytos, Reft. 1,2.VI.23.

٦ـ فرفوریوس(م.م.)

۷-Porphyrios, Vita Pythagorae، 12.

۸-Kyrillos Allexandrinus, Contra Julian III,87 .IV.133.

۹-جمهوریت (م.م.)

۱۰-Scholiast zu Platons Republik 600.B.

۱۱-Suidas. s.v, Pythagoras.

فیثاغورس - نیت تو مرا میشوراند وبرخود میلرزم.

زرتشت- همانا توحکیمی بیش‌نیستی، نیکویی احوال مردم وسعادت آنان راحکما تعهد نتوانند کرد. افتخار اینکار خاص اشخاص سیاست پیشه است.

فیثاغورس- من‌هرگز دارای این استعداد نخواهم بود.

زرتشت- از اکباتان[1] این مغان دانشمند چه فواید بوجودآمد؟ دانش ژرف وعظیم آنان برای‌خودشان نیز سودی نداشت .نامشان‌ازحدود کوهی که درآنجامیزیستندتجاوز کرد، اما برای عالم که ازنقاط بعیده خراج خنك قدردانی را بایشان میداد، چه نتیجه بخشید؟ روح طبیعت وزندگانی هیأت اجتماع درسعی وعمل‌است .اهل دنیا میخواهند در جنب وجوش باشند . برای دیدار سعادت از تحمل اخطار و مهالك بیم ندارند .هنگام برخاستن‌بیکدیگر تنه میزنند. من گردوخاك‌قرون سالفه‌را تکان میدهم وعموم‌مردم‌این کاررا تحسین میکنند.

فیثاغورس ! اگر فرشتهٔ خیر پر کاری واستواری و بی‌باکی فرشتهٔ شر را داشتی ، تسلط این‌یك بپایان رسیدی . بدسرشتان نیکان را بسی‌آزردند. هنگام آنست که خوبان بدسگالان را هراس دهند. این است مسلك‌من .چون ازدودمانی بوجودآمده‌ام که کمتر ازدودمان تو بآسایش مألوف بوده ازینروی خوی خودرا تغییر نتوانم داد ، وازراهی که پیش‌گرفته‌ام بیرون نتوانم شد.

فیثاغورس - الوداع ای مصلح ارمی[2] !

زرتشت- الوداع ای حکیم روشن‌رای‌تب[3]!»

در فرهنگهای پارسی، داستان شاگردی فیثاغورس بعکس‌جلوه گرشده‌است ، چه پس از ترجمهٔ کتب فلسفی یونان بتازی و رواج آن درمیان ملل مسلمان، حکمت یونانی باشریعت اسلام تطبیق و جنبهٔ تقدس یافت ، وفلاسفهٔ یونان بصورت شخصیتهای بارز

۱- هگمتانه = همدان (م.م.)

۲-همان Urmiyah وارومیه‌است که بنابرسنت ،زرتشت درحوالی دریاچهٔ‌مجاور آن (چئچسته = چیچست) متولد شده. رك : ص ۸٤ همین کتاب (م.م.)

۳ = تبس Thebes

از مجموع اخباری که راجع بفیثاغورس ذکرشده واوراشاگرد زرتشت‌دانسته‌اند، بخوبی پیداست که خواسته‌اند باین‌وسیله بشئون این فیلسوف بیفزایند .درانجام یادآور میشویم: بدون‌اینکه این نویسندگان نظری بزمان زرتشت داشته‌باشند ،درمعاصردانستن اورا بافیثاغورس فیلسوف قرن‌ششم پیش‌از مسیح بعهدی که درسنت ازبرای پیغمبر ایران قایل شده‌اند ،نزدیك گردیده‌اند»[۱].

رساله‌ای بنام «سیاحت‌نامهٔ فیثاغورس»در دست است که هرچنداز اونیست وبعدها بنام اوساخته‌اند،مع‌هذا حاوی مطالب مفیدی راجع بآیین وآداب‌وسنن ایرانی و زرتشتی است. دراین‌رساله زرتشت‌وفیثاغورس همچون دو دوست : یکی حکیم و صبور و بردبار و محترز از غوغای اجتماع ودیگری مقنن وشارع وسیاست پیشه ومقدم جلوه کرند.سخن از استادی وشاگردی بین آنان‌نیست. درین‌جازرتشت‌وفیثاغورس بایکدیگرازبابل‌بشوش وسپس‌تخت‌جمشید رفتند ،زرتشت او را بداریوش شاهنشاه معرفی کرد. آنگاه فیثاغورس بهگمتانه نزد مغان شتافت وآیین ایشان بیاموخت .اینك نمونه‌ای از مکالمهٔ زرتشت و فیثاغورس[۲]:

زرتشت–... من‌عالمگیری مذهب خود را ادعا میکنم ، آیین من بسیار عقلانی و سزاوار انسان وبسی خیرخواه و نیکوکار است،علی‌رغم ملت باید در اندیشهٔ‌خیر وصلاح او بود .

فیثاغورس– مطلب و مرامی بزرگ که نیازمند امتحانست.

زرتشت–من‌همه را سنجیده‌ام.

فیثاغورس– من جنگ و ریزش خون‌را پیش‌بینی‌میکنم.

زرتشت– آیینی که بنیادش بااجساد استوار نشود ،چگونه پایدار تواندبود؟[۳]

۱- پایان نوشتهٔ آقای‌پورداود .

۲– سیاحت‌نامهٔ فیثاغورس در ایران. ترجمهٔ یوسف اعتصامی . چاپخانهٔ مجلس ۱۳۱۴ص۶۱-۶٤.

۳-این‌حدت‌طبیعی که‌زرتشت دراینجا نشان‌میدهد برخلاف‌مدلول گاتهاست(رك . مثلاً گوشوروِن درگاتها) (م.م.)

زمان ساسانی وخود از پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبر است.

آذرباد و آذرپات و آذربد که ازاسامی معمول ایران باستان بوده در اوستا آترپاته **Aterepâta** آمده ، در فروردین یشت بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده شده است. لغة این کلمه بمعنی (پناهندهٔ آتش) است ودر نوشته‌های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده . در پهلوی آتورپات **Atûrpât** (بهیأت‌های مختلف) آمده . نام دوم که مار اسپند ومارسپند ومار اسفند هم‌نوشته‌شده، در اوستا منثرهسپنته **Manthra Spenta** آمده و لغة بمعنی کلام مقدس میباشد . بیست ونهمین روزهر ماه‌نیزمارسپند یا مهراسفند نامیده میشود. انوری گوید:

تا که در نطع دهر در بازیست رخ بهرام و اسب مهراسفند[۱].

در کتب دینی غالباً از آتورپات مارسپندان **Atûrpât Marispandân** یادشده. درفصل۳۳بندهشن که سلسلهٔ نسب برخی ازموبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن ، سلسلهٔ نسب آذرباد مهراسپندان را بمنوچهر میرساند[۲]. نظر باین نسب نامه، آذرباد به بیست ودو پشت‌بمنوچهر نبیرهٔ فریدون میپیوندد.چنانکه میدانیم‌سلسلهٔ نسب پیامبر ایران زرتشت نیز بچهارده پشت بمنوچهر میرسد . در روایات داراب هرمزدیار مندرجست : «موبدان موبدآذرپاد مهراسفندان ازسوی پدر از تخمهٔ زراتشت اسفنتمان بود وازسوی‌مادر از خاندان گشتاسب‌شاه »[۳] . در سنت دینی نیز پیشوایان روحانی باید از خاندان زرتشت وازپشت ایسدواستر ـ بزرگترین پسر پیامبر که خود نخستین موبدان موبد بوده‌ـباشند.

در کتب دینی پهلوی از خدماتی که آذرپاد بدین کرده ، یاد شده است. درآخرین فصل کتاب سوم دینکرت ودر آغاز کتاب چهارم و کتاب هشتم آن ، شرحی راجع بجمع آوری اوستا توسط اومندرجست .همچنین در بیشتر کتب دینی پهلوی وپازند آمده: «پس

۱ــرك . روز شماری درایران باستان بقلم‌نگارنده، تهران ۱۳۲۵ ص۶۵ــ ٦٦.
۲ــرك .پورداود. خرده اوستا ص ۳۱ .
۳ــروایات داراب هرمزدیار ،چاپ‌بمبئی باهتمام‌اونوالا ج۱ص۵۰.

وبرجسته وحتی مقدس معرفی شدند ،وحکمت یونان‌را منشأ حکمت ملل دیگر دانستند. از اینرو بعید نیست که زرتشت را نیز شاگرد فیثاغورس دانسته باشند، چنانکه مؤلف «غیاث‌اللغات» ذیل« زرتشت» او را شاگرد «فیثاغورث»[1] پنداشته است .

برخی‌ازفرهنگ‌نویسان، مانند مؤلفان فرهنگ‌رشیدی[2]،فرهنگ‌سروری[3] وبرهان قاطع[4] ، زرتشت را شاگرد یکی ازشاگردان فیثاغورس بنام «افلادوس» خوانده‌اند[5].

افلادوس کیست ؟ شهرستانی درملل ونحل خود آرد[6]:

«وکان لفیثاغورس تلمیذان رشیدان یدعی احدهما «فلنکس» ویعرف ب «مرزنوش». قددخل فارس ودعا الناس الی‌حکمة فیثاغورس واضاف حکمه الی مجوسیة القوم، والآخر یدعی «قلانوس» ودخل‌الهند ودعاالناس الی‌حکمه واضاف حکمه الی برهمیةالقوم الا ان المجوس کما یقال اخذوا جسمانیة قوله والهند اخذوا روحانیته.»

در محبوب‌القلوب اشکوری نیزهمین‌مطلب‌نقل شده، منتهی‌بجای قلانوس«فلانوس آمده‌است[7].

ممکن‌است افلادوس محرف «قلانوس» باشد وبعدها قلانوس همشاگردی فلنکس را باشخص اخیر ـ که‌بقول شهرستانی حکمت‌فیثاغورس را درمیان ایرانیان رواج داد ـ خلط کرده‌باشند[8].

زرتشت و آذرباد

مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص آرد[9]:

«حمزهٔ اصفهانی‌این‌مرد[10] را **آذرباد** همیخواند درعهد ساسانیان وخدای داناتر بدانست.»

این گفتاربکلی اشتباهست، چه آذربادپورماراسپند ازموبدان بزرگ

۱- باهمین املا. ۲-ذیل «زرتشت». ۳-ذیل«زردشت».

٤-ذیل «زارتشت». ۵-بنا براین فرض، زمان زرتشت بسیار متأخر ومقارن قرنهای پنجم وچهارم پیش ازمیلادمیشود! ٦-طبع کرتن ص۲۷۷- ۲۷۸.

۷-محبوب‌القلوب ص۷۸. ۸-احتمال‌ضعیفی نیزمیرود که«افلادوس» همان‌فیلولاوس Philolaüs باشد که‌قفطی در تاریخ‌الحکماءخود گوید(چاپ‌لیپسک ص۲۰)؛«انه(افلاطون) امرزیون‌ان‌یبتاع له‌من‌فیلولاؤس ثلثة کتب‌مخزونة‌عنده‌من کتب فیثاغورس.»

۹-ص۵۱. ۱۰-زرتشت.

نظیر این عبارات در رسالهٔ شایست نشایست[۱] و رسالهٔ شکند گمانیك ویچار[۲] تکرار شده.

حمزهٔ اصفهانی نوشته[۳]: « وفی‌زمانه (ای‌فی زمان شابور ذی‌الاکتاف) آذربادالذی اذیب الصفرعلی صدره.»

در این عبارت حمزه بهیچوجه زرتشت را باآذرباد مقایسه نمیکند و معلوم نیست مؤلف مجمل‌التواریخ از کدام کتاب حمزه چنین‌استنباط کرده‌است؟[۴] ازسوی دیگر دریك نسخهٔ خطی مجمل‌التواریخ (محفوظدر کتابخانهٔ ملی پاریس ورق۴۵)[۵] قول حمزه را عیناً چنین نقل کرده‌است (بدون آنکه بزرتشت اسناد داده‌باشد): «آذربادنامی بیامد[۶] وپیش او مس برسینه گداخت و هیچ آسیب نرسیدش. واین چنین زرتشت را ذکر گفته‌ام، خدای‌تعالی داناتراست، اگراین نیز کردست.»

در مجمع‌الفرس سروری ذیل «زرتشت» آمده :

« ...نزد گشتاسب رفت ودعوی پیغمبری کرد ، گشتاسپ‌علمارا حاضر کرد و ازوی معجزطلب نمودند، زرتشت فرمود تامس گداخته برسروی ریختند، زیراکه دارویی‌ساخته بود وبرخود مالیده که دفع ضرر آن میکرد. گشتاسب بوی بگروید ...»

در فرهنگ فارسی بفارسی خطی مؤلف در عهد زندیه (که‌مؤلف آن‌شناخته‌نیست) ومتعلق بکتابخانهٔ مرحوم دهخداست ذیل «زراتشت» آمده: «...وچون سی‌سال‌از پادشاهی گشتاسب‌بگذشت از کوه بزیرآمد ولباس آتش‌پرستی پوشید ونزد گشتاسب‌رفت ودعوی پیغمبری کرد. گشتاسب علماء را جمع‌نمود. ایشان ازوی‌معجزه‌خواستند .زردشت گفت تامس را بگدازند وبرسراوریزند. چنان کردند ،وچون اودارویی‌ساخته‌وبرسرخود مالیده بود که دفع‌ضررآتش میکرد، زیاده‌آزاری بوی نرسید...»

۱-فصل۱۵ بندهای۱۵و۱۶. ۲-فصل۱۰ بند۷۰. ۳-چاپ برلین‌ص۰۳۷

۴- کریستنسن درمقدمهٔ تاریخ ایران درزمان ساسانیان در «نقدتواریخ» نویسد: مجمل‌التواریخ‌مبتنی برتألیفات حمزهٔ‌اصفهانی‌است‌وعلاوه بر کتاب‌مختصری که ازحمزه در دستست،صاحب مجمل‌سایر مؤلفات آن‌مورخ راکه‌فعلااثری ازآن باقی‌نیست درپیش نظر داشته‌است (ترجمهٔ ایران‌درزمان‌ساسانیان‌چاپ اول‌ص۴۰). ۵-رك.مجمل‌التواریخ والقصص‌چاپ بهارص۶۷. ۶-بعهد شابور ذوالاکتاف .

از آنکه آذرپاد اوستا را مرتب ساخت، برای رفع اختلاف و جهت جلب اعتماد مردم سوگند یاد کرد.» در کتب روایات داراب هرمزدیار نوشته شده: «موبدآذرپاد مهرسفند گفت اگرشمارا براستی ودرستی دین‌پاك ونیك مزدیسنا شکی‌است، من‌سوگندیاد کنم. کسانیکه اندك‌تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یاد کنی؟ آذرپاد گفت: آنچنان که نه من روی بگدازید ومن درنزد شما سروتن بشویم. آنگاه روی گداخته بروی سینهٔ من بریزید، اگر من سوختم شما راست میگویید و اگر نسوختم من راستکردارم وشمارا باید که دست از کجروی بدارید وبدین‌مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان‌این شرط پذیرفتند. آذرپاد در پیش هفتادهزار مردسروتن بشست ونه‌من روی گداخته‌برسینهٔ او ریختند واورا هیچ رنجی نرسید. پس ازهمه شبهه برخاست وبدین پاك بی گمان شدند واعتراف کردند.»

در کتاب هفتم دینکرت، فصل ۵ بند ۵ مندرج است: «از این پس رسم‌سوگند یاد کردن درمیان پیروان زرتشت بماند. از آن رسوم است ریختن فلز گداخته بروی سینه، چنانکه آذرپار مهرسفندان کرد و بواسطهٔ آن اختلافات دینی را از میان برداشت.»[1]

در فصل اول اردای ویرافنامه، پس از ذکر شرحی از ستمهای اسکندر ملعون وپراکنده شدن اوستا ومتزلزل شدن ارکان دین‌آمده: «تاآن‌زمان که آذرپاد مارسپندان نیك‌پرورد انوشه‌روان بزاد(کهبنابروایت‌دینکرت)روی گداخته‌ابربرریخت، وچندداستان وداوری بابدکیشان ومخالف گروشنان[2] کرد.»[3]

در زند بهمن‌یشت فصل۳ بند۲۵ آمده: «آذرپاد پیروزبخت وآرایندهٔ دین راستین از آزمایش روی گداخته، گمراهان را براه راست‌آورد.»[4]

۱-S B E. Vol. XLII, p.74.

۲- مؤمنان. ۳-اردای‌ویرافنامه. بقلم‌نگارنده. تهران۱۳۲۵ ص ۲۱ (در: یادنامهٔ پورداود جلد اول وجداگانه نیز بچاپ رسیده).

٤- Zend i Vohûman Yasn, by Behramgore Tahmuras Anklesaria. Bombay 1912. p. 105.

درهمین بخش ثبت شد، از زرتشت سپنتمان تا منوچهر چهارده پشت و خود زرتشت پانزدهمین است و طبق سنت آذرپاد به بیست و دو پشت به منوچهر میرسد و خود او بیست و سومین است ، و بنابراین آذرپاد بهشت پشت بزرتشت سپنتمان میرسد و پسر آذرپاد یعنی زرتشت آذرپاد مهراسپندان،به نه پشت به زرتشت مؤسس مزدیسنا می‌پیوندد.

بنابراین استدلال ، گویندهٔ بیت منسوب بفردوسی ومؤلف مجمل‌التواریخ ومآخذ آنان، زرتشت آذرپاد را با زرتشت سپنتمان نیز خلط واشتباه کرده‌اند.

تعدد زرتشت

ازقدیم دربارهٔ تعدد زرتشت بحث شده. پلینیوس بزرگ در«تاریخ طبیعی» خود کتاب سی‌ام گوید :

«بدون شك در مشرق ودر ایران است که زرتشت(دانش) مغی را اختراع کرده است . مؤلفان درین امر متفقند، اما آیا فقط‌یك‌زرتشت وجود داشته؟آیا دو زرتشت وجود داشته‌اند؟ مسأله غیر مشخص‌است»[۱].

وهم پلینیوس درهمان کتاب پس‌از چندسطر گوید : «مؤلفان دقیق زرتشت‌دیگری از مردم‌پروکونسیوم**Proconnesium**را کمی مقدم بر عصر استانس **Osthanes**یاد کرده‌اند.»[۲].

گفته شد که علاوه‌براینکه زرتشت نام پیامبر ایرانی بود، نام‌پسر آذربادمارسپندان موبدان موبد عهد ساسانی نیز زرتشت بود .

باید دانست که در ایران باستان عنوان موبدان موبد (نظیر پاپ) ، زرثوشترتمه **Zarathushtrôtema** (اوستایی)و زراتشت‌توم**Zarathushttum** (پهلوی)ـیعنی مانند زرتشت(پیامبر)ـبود[۳]. ازسوی دیگرچنانکه گفته‌شد [۴] کلیهٔ موبدان طبق‌سنت باید از نسل ایسدواستر، فرزند ارشد زرتشت پیامبر باشند.

همچنین نام زرتشت(زرثوشتره)پس ازپیامبر ایران‌ـمخصوصاً بعنوان تیمن وتبركـ

۱- **Pline, Histoire Naturelle, traduit par M.E.Littré. tome second. Paris.1883,p.322.** ۲— **ibid, p. 323.**

۳-پورداود، گاتها چاپ اول‌ص۲۵،یشتها ج۱ص ۴۸۷و۶۱۳. ۴-ص۹۲.

کلمات قصار و پندهایی بآذرپاد منسوب است بنام « اندرز آتورپات امهرسپنت» بزبان پهلوی که درجزو متون پهلوی[۱] بچاپ رسیده و ترجمهٔ آن نیز بنظم و نثر توسط مرحوم بهار منتشر گردیده[۲].

زرتشت سپنتمان و زرتشت آذرپاد

باید دانست که آذرپاد مهراسپندان را پسری بود بنام زرتشت واو را نیز پسری بود بنام آذرپاد ، که هر دو در زمان ساسانیان موبدان موبد بودند . در چهار قرن و نیم پس از زمان آذرپاد مهراسپندان ، باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند[۳] . بنابر نامهای اخلاف وی : **زرتشت آذرپاد** و **آذرپاد زرتشت** و همچنین کرامات منتسب بآذرپاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او و خدماتی که در راه احیای آیین انجام داده بود[۴]، و نیز انتساب سلسلهٔ نسب وی بپیامبر ایران، همهٔ این موجبات باعث شد که اورا با زرتشت سپنتمان خلط کردند .

شهرزوری در نزهةالارواح از قول زردشت گوید[۵]:« .... بآذربایجان که موطن اصلی من بود سفر کردم، اشراف بلد بمن حسد بردند وچون مرا عالم بحکمت دانستند بعضی از مواضع بدنم را سوزانیدند... »

اما قول مؤلف مجمل التواریخ و القصص[۶]: « اندر عهد گشتاسب **زردشت** بیرون آمد، و گشتاسب دین وی بپذیرفت و گویند **نهم پسر** بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام» وهمچنین بیتی که در بعض نسخ شاهنامه ثبت است[۷]:

نهم پور زرتشت پیشین بد اوی   براهیم پیغمبر راستگوی.

بدین طریق حل میشود که راویان نخست زرتشت سپنتمان را با ابراهیم خلیل (بمناسباتی که ذکر شد)خلط کرده اند وسپس بنابروایت سلسلهٔ نسب آذرپاد مهراسپندان زرتشت پسر او را همان زرتشت مؤسس مزدیسنا پنداشته اند ، چه طبق نسب نامه ای که

۱-چاپ بمبئی ص۵۸، ۷۱، ۱۴۴.
۲-مجلهٔ مهر سال دوم ص۳۱۷، ۷۲۳، ۸۱۸.
۳-رك. خرده اوستاص ۳۰-۴۱.
۴-چنانکه دارمستتر ویرا «مجدد و محیی آیین نوین مزدیسنا» مینامد (رك. Z.A., Vol. III).
۵- ترجمهٔ فارسی ص۱۹۵.
۶-ص۹۲.
۷-رك. همین بخش ص۱۲۷.

کیمیا) باشد، وچون زرتشت را مورخان اسلامی ساحر دانسته‌اند این انتساب بوداده شده[۱].

مؤلف نظام التواریخ نویسد[۲]:

زرتشت در استخر

« در زمان او[۳] زردشت پیدا شد ومردم بدین مجوس دعوت کرد واز دین صابیان بازداشت و درکوه نشست و استخر مقام خود ساخت ودرین کوه دخمه‌ها وصورتهابود[۴] ومدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست»[۵].

مؤلف تبصرة‌العوام نیز نوشته[۶]:« زردشت نبی مجوس از آذربایجان بود و درفارس اقامت داشت .»- بطوریکه گفتیم زرتشت ازشمال‌شرق یاغرب ایران بود وبکلی باید ازجنوب منصرف شد زیرا زبان جنوب (که در سنگ نبشته‌های هخامنشی) میبینیم بازبان اوستا کاملا فرق دارد ، اگرچه هردو از یك اصلند ولی دولهجهٔ مختلف بشمار میروند .

بدیهی‌است که مؤلفان مزبور ، نظر باینکه پایتخت پادشاهان عجم را در استخر میدانسته‌اند[۷] تصور کرده‌اند که زرتشت نیز درآنجا اقامت داشته، و از طرف دیگر چون طبق روایات داستانی، در زمان لهراسب پایتخت ببلخ منتقل شده و گشتاسب نیز درآنجا مقیم بود، ازاینرو قاضی ناصرالدین نوشته: «گشتاسف بدین زردشت بگروید وباستخر آمد ودرآن کوه بنشست ... ودرینجایگاه آتشکده‌هاساخت. »[۸] درصورتیکه درسنت زرتشتیان

---

۱ - سیمیا از کلمهٔ یونانی **Semeion** بمعنی نشانه است [وك . تفسیر الفاظ الدخیلة فی‌اللغة‌العربیة : سیمیا] ومحمدبن‌محمود آملی در نفایس‌الفنون،فن دویم‌از مقالهٔ‌چهارم (از قسم‌دویم درعلوم اوایل) در «اقسام علوم‌سامیه که آنرا سیمیاخوانند» از آن بحث کرده و گفته‌است: «وآن عبارتست ازعلم باموری که انسان متمکن‌شود بدان از اظهار آنچه مخالف عادت بود یامنع آنچه‌موافق‌آن باشد ...» (نفایس الفنون ج۲ ص ۱۱۰) .

۲- چاپ تهران باهتمام آقای کریمی ص۱۸.

۳- مراد گشتاسب‌است.

۴-مرادنقوش‌وسنك نبشته‌های تخت‌جمشیداست.

۵-مثل نقش رستم‌که آرامگاه افراد خاندان داریوش‌است.

۶- چاپ نخست تهران ص۳۶٤،چاپ دوم‌مصحح‌مرحوم‌اقبال‌ص۱۳-۱٤.

۷-چنانکه درشاهنامهٔ فردوسی تا زمان کیخسرو پایتخت کیانیان در استخراست.

۸- نظام‌التواریخ ص ۱۸.

نام بسیاری از ایرانیان بوده است. همهٔ این قراین‌تعدد نامیدگان باسم«زرتشت» راتأیید میکند، اما ازآن میان فقط یك‌تن‌به‌پیامبری‌شناخته شده ودیگران پیرو او بوده‌اند.

وخشور سیمباری

هدایت در انجمن آرا آورده :

« عقیدهٔ فارسیان ایران آنست که او [زرتشت] پیغمبر بزرگوار و حکیم ریاضت شعار بوده و بروی نامهٔ آسمانی نازل شده، چنانکه پیش ازو براول پیغمبر عجم‌مه‌آباد که اورا آذرهوشنگ نیز گویند.... و زردشت راوخشورسیمباری [۱] گویند یعنی پیغمبر رمزگوی و کتاب زند و پازند بدو منسوب است. » مؤلف مزبور دراین گفتار تحت تأثیر کتاب مجعول دساتیر واقع شده وبیشك‌این قول قابل اعتنا نیست . کلمهٔ‌وخشور(**vaxshô-bara**) مرکب‌است از: وخش‌از ریشهٔ **uxt** بمعنی گفتن و از همان ریشهٔ **vox** آلمانی و **voix** فرانسه و **voice** انگلیسی است، و(بر)ازمصدر **bar** بمعنی بردن‌است که در پارسی (ور) بفتح‌اول شده وادات اتصاف بشمار میرود. پس وخش ور (که درپارسی همانند گنجور ورنجور و مزدور ماقبل واو را مضموم و خود آنرا ساکن‌خوانده‌اند) لغةً بمعنی حامل کلام (سخن) آسمانی واصطلاحاً بمعنی پیامبر است . اماکلمهٔ(سیمباری) که منسوب است به(سیمبار) معلوم نیست از چه ریشه است . در (فرهنگ دساتیر) این لغت نیامده [۲] ولی در دبستان المذاهب‌آمده [۳] :«غیر از زردشت برخلاف آباد کس از این طایفه حرفی نزده و یزدانیان آنرا هم تأویل ساخته بنابرمه‌آبادتطبیق‌میدهند،لاجرم‌زردشت‌را **وخشورسیمباری** گویند،یعنی‌نبی‌رمزگوی.» برهان قاطع‌ذیل«سیمیار» [۴] نوشته : «بروزن پیشکار، اشاره کننده ورمز گوینده را خوانند، یعنی‌شخصی که چیزها را بایما واشاره‌خاطر نشان کند.» [۵] وپیداست که درعبارت‌انجمن‌آرا نیز همین‌لغت‌مراداست،چه وخشور سیمباری‌را بمعنی«پیغمبر رمزگوی»آورده است.

سیمیارنیزدر کتب معتبرنیامده ، واین کلمه ظاهراً برساختهٔ فرقهٔ‌آذرکیوان‌است و میتوان‌تصور کرد که(سیمیاری) مصحف(سیمیاوی)منسوب بسیمیا(ازعلوم‌مخفیهٔ‌قدما دررديف

۱- با(ب) دوحرف‌چهارم (ضبط انجمن‌آرا) .
۲- رك.دساتیر ص۲۴۹- ۲۵۴.   ۳- ص۱۱.   ٤- با(ی)درحرف‌چهارم.
۵- ونیز برهان جامع‌چنین‌آورده.

مؤلف برهان نویسد: « گشتاسب علماء را جمع نمود ، ایشان از وی[1] معجزه خواستند، زرتشت گفت تا مس بگدازند وبرسر اوریزند[2]. چنان کردند ، چون او داروئی ساخته بود و برخود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد زیاده آزاری باو نمیرسانید ، گشتاسب و اسفندیار بملت او درآمدند... وعلم نجومرا خوب میدانست . مدتی مسافرت کرد ، و با حکمای مصر و شام و روم وهند ! صحبت داشت [3] و از ایشان نیرنجات وطلسمات آموخت.»

در سیاحت‌نامهٔ مجعول ومنسوب به فیثاغورس آمده[4]:

« میزی دراز نزدیك میز شاه (داریوش بزرگ) بود ، زرتشت زند اوستا را دریك سوی آن گذاشت. میرآخور باوفای داریوش ظرفی آورد ستبر وفراخ از خاك مخمر دریك مایع مختلط ساخته وسه ساعت درآتش سرخ شده ودرجانب دیگرمیز نهاد .دراین ظرف روی جوشنده ریختند. زرتشت مغان را بدانجا خواند و گفت شاه اجازت فرموده امتحان آخرین بشما تکلیف‌شود .اگر اقتدار کواکب واجرام با طریقهٔ شما موافق است دستهای خودرا درین ظرف خواهید شست وبی‌آسیب بیرون خواهید آورد . در اینصورت تصدیق خواهم کرد که روش دیرین شما از هرعیب منزه بوده واصلاح من از روی تهور و تجاسر است. شهریار بزرگ منتظرآزمایش است تاشمارا افتخار بخشد ومراچون‌مبتدع‌خطرناك عقوبت کند. رئیس‌آن قوم واتباع وی‌هیچیك بتجربت مبادرت نکردند ومانند پیکرهای معابد ایستادند .زرتشت گفت: شهریارا! سکوت لجاجت‌آمیز مغان اعترافی است بربطلان آیین آنان .اکنون ای مردمان‌مرعوب! حق دارم در حضور شاه شما را بسوگند برزند اوستای مقدس اورمزد بزرگ وادار کنم ، تااگرمن در این آزمون موفق شدم همهٔ شما پیرو آن باشید.

این بگفت و هردودست در روی گداخته فرو برد. بار دیگر تکرار کرد ودست

۱ـ زرتشت. ۲ـ درایران‌باستان مرسوم‌بود که داوران برای کشف حقیقت مدعی‌علیه‌را تحت‌شکنجه‌ای قرارمیدادندواین‌عمل‌را باصطلاح‌زبانهای اروپایی Ordalie ودرپهلوی(ور) گویند، ازاین‌قبیل‌است آزمایش کیکاوس‌پسرخودسیاوش را .

۳ـمعلوم نیست که سنه مسافرت زرتشت بروم وهند چه بوده ؟

٤ ـ ترجمهٔ اعتصامی ص ٥٠ ببعد .

وروایات ملی و شاهنامه چنین نسبتی به گشتاسب و زرتشت داده نشده و شاید آتشکدهٔ آذرفرنبغ (یا آتشکدهٔ فارس) که در میان مسلمین شهرتی بسزا داشته[۱] مؤید این تصور گردیده است.

انتساب شعبده

مؤلف مجمل‌التواریخ نویسد[۲]:« زرتشت پیش وی[۳] آمد و دعوت کرد و آتش پرستیدن فریضه کرد، ودین معین[۴] بنهاد ، وشعبده‌ها نمودتا گشتاسف او را بپذیرفت ، و گویند برهنه برقفاخفت و بفرمود تا ده رطل روی در چهار بوته بگداختند ، و برسینهٔ وی ریختند خوار خوار ، در آنجایگاه بر، دانه‌دانه بیفسرد که هیچ موی واندامش نسوخت.»

وهم مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص آرد[۵]: « زردشت ... ببلخ رفت، وشعبده‌ها نمود، چنانك اند کی گفته‌شدست ...»

مؤلف تبصرة‌العوام نوشته[۶]: « حال او[۷] چنان بود که وی علم نجوم وطلسمات و مخاریق نیك دانستی و در زیر زمین خانه بساخت ونفقات چند ساله در آنجا جمع کرد و بعد از آن تن برنجوری داد و پسر خود را گفت که چون تن بمردن نهم گور در جنب همان زمین بکن و چنان کن که من آن سردابه را توانم دید . پس زرتشت تن بمرگ نهاد و پسر او را به‌جنب آن سردابه برد ، چنانکه فرموده بود ، چون خلق بازگشتند در آن سرداب رفت و مدتی آنجا بنشست و بعد از آن بیرون آمد و کتابی بیاورد که. آنرا **زند وپازند** خوانند و گفت خدای مرا زنده گردانید و برسالت شما فرستاد . مجوس ویرا قبول کردند و گویندوی رسول یزدان است، و گویند گشتاسب و اسفندیار او را حبس کردند وزرتشت معجزه‌ها نمود تااورا رها کردند.»

در فرهنگ خطی فارسی بفارسی (مؤلف درعهد زندیه) ذیل«زارتشت» آمده : « و معجزهٔ اوآتش بدست گرفتن و بدرون آتش رفتن بود . »

۱ـرك: بخش۴ بهرهٔ۲. ۲ـ چاپ تهران ص۵۱.
۳ـیعنی گشتاسب. ۴ـ ظ. دین‌مغی‌ـیا ـ‌دین‌مغان (بهار).
۵ـ ص ۹۲. ۶ـچاپ نخست تهران ص۳۶۴؛ چاپ مصحح مرحوم اقبال ص۱۳ـ۱۴.
۷ـمراد زرتشت است.

«ومغان را یکی پیغمبر است، ایشان او را زارداشت [چنین] گویند که این دین مغی او آورد و دعوی کرد که من پیغمبرم وایشان‌را آتش پرستی صواب نمود و بامام این ملك گشتاسب بیرون آمد واو متنبی [در اصل : نبش] بود و باصل شاگردی کرده بود مگر شاگردی عزیر را ، ومخالف شده بود او را ، پس آن استاد زرداشت [چنین] را دعا کرد و گفت مرخدای او را علامتی دهاد و(علامتی کناد) . خدای‌عزوجل اورا بروی بر ، پیسی [در اصل : ملپسی] داد وبنی‌اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت‌المقدس بدین‌زمین عراق‌آمد وازعراق ببلخ‌آمدبدر گشتاسب وبه‌پیغمبری‌دعوی کرد.»

حبیب‌السیر نیز بدین مطلب اشاره کند[۱].

مؤلف برهان قاطع‌نویسد : « و او خادم یکی از ملاحده بود[۲] واهل‌فلسطین‌بسبب دروغ وخیانتی که ازو ظاهرشده بود اورا اخراج کردند و او مبروص نیز بود ، عاقبت باذربایجان آمد ودین‌مجوس احداث کرد.»

واژهٔ پیسی دراوستا پئسه paêsa ودرپهلوی‌پیساك pêsak آمده. این‌کلمه‌دراوستا دو معنی دارد : نخست بمعنی زینت و نقش، دوم نام مرض معروف می‌باشد[۳] . بارتولمه

۱ـ چاپ اول‌تهران ج ۱ ص۷۲. ۲ـ جای تعجب است که مؤلف‌برهان درذیل یك کلمه‌سه‌گونه ذکر کرده . نخست آنکه نوشته : زرتشت شاگردی افلادوس (!) حکیم کرد ؛ دوم نوشته: او خادم‌یکی از ملاحده بود . سوم‌نگاشته:شاگردی یکی ازپیغمبران کرده بود ـ واین اقوال را نیزازدیگران روایت‌نکرده بلکه بطریق‌معمول‌حکایت‌میکند.

۳ـ بین‌پیس وپیسه باید فرق‌گذاشت؛ چه« پیس بکسر اول وثانی مجهول و سین بی‌نقطه علتی است که آنرا بعربی برص‌خوانند.» (برهان)و« پیست بروزن کیست شخصی است که علت برص وجذام داشته باشد.»(برهان) ـاما« پیسه باثانی‌مجهول بروزن کیسه بمعنی سیاه‌وسفیدبهم‌آمیخته باشد و نیزهررنگی که بسفیدآمیخته بود،وبعربی‌ابلق‌گویند.» (برهان) ـ«خاقانی گفته : روزوشب بینی‌دوگاو پیسه درقربان کبش ـ وکلاغان دو رنگ را کلاغ پیسه‌گویند .» (انجمن‌آرا) ولی‌مؤلف این کتاب دوواژهٔ مزبوررا باهم تخلیط کرده‌است. بقول‌جاحظ «ویذی» لغت فارسی‌است‌که کوفیان اقتباس کرده به« مجذوم» اطلاق کردند (البیان‌والتبیین جاحظ چاپ‌حسن‌افندی الفاکهانی ج۱ص ۱۰ ـدرچاپ حسن السندوبی بغلط «مجزوم» آمده‌است .

در آن آتش سیال شست و بی گزند برآورد و پیش چشم مغ سالخورد بداشت. حیرت برداریوش و تمامت حضار چیره گشت. میرآخور مجمرهٔ زرین بیاورد بابخور. شاه بفرمود تا گروه پیشوایان مغان برابر نامهٔ مقدس زنداوستا بخور کنند وبویهای خوش بسوزند.»

سپس مؤلف ازقول فیثاغورس بزرتشت گوید: «[تو] هردو دست را که قبلاً بداروی گیاهان معالجت شده بود در روی جوشان نهادی. دهسال درآغوش کوهها معتکف بودی، آنجا اثر این ادویه را دریافتی. از زودباوری مردم ودربار و بردباری مغان متعجب نیستم. شگفتم آید از اینکه قانون گزار بارتکاب چنین کارها تن دردهد.»

آنگاه زرتشت بادلایل خردمندانه حکیم یونانی را مجاب ومتقاعد میسازد!

کلیهٔ این انتسابها ناشی از تخلیط شخصیت «زرتشت» با «آذرپاد مهراسپندان» است که چنین کرامتی را بدو نسبت داده‌اند وذکرآن گذشت وحاجت بتکرار نیست.

زرتشت منجم

زرتشت را غالباً منجم دانسته‌اند و نموداراتی باو نسبت داده‌اند[1].

انتساب پیسی

طبری در تاریخ خود پس از ذکر شاگردی زرادشت نزدیکی از تلامذهٔ ارمیا نویسد[2]:

«فخانه، فکذب علیه، فدعاالله علیه، فبرص، فلحق ببلاد آذربیجان، فشرع بها دین المجوسیة.»

یعنی زرتشت او را خیانت کرد، پس ویرا تکذیب فرمود وبراو نفرین کرد. وی بمرض برص مبتلا گردید و بشهرهای آذربایگان رفته آیین مجوس را درآنجا بنیادنهاد.

بلعمی در تاریخ خود، که ترجمه گونه‌ای ازتاریخ طبریست[3]، پس ازذکرشاگردی زرتشت نزد عزیر نویسد[4]:

---

۱ - رك. دانش پژوه. فهرست کتابخانهٔ مشکوة (کتابخانهٔ دانشگاه تهران) ج ۳ بخش ۲ ص ۹۳۰ - ۳۱.

۲- چاپ مصر ج ۱- ص ۲۸۲.

۳- «باین کتاب بیشتر عنوان تحریف می‌توان داد تاترجمه» (کریستنسن. سلطنت قباد ص ۷۹.)

٤- نسخهٔ خطی مرحوم دهخدا ص ۱۳۳، چاپ کانپور ص ۲۰٦.

نه هاله :نه ۰۰۰[1] ، نه فریفتار[2] ، نه درهم و برهم ، نه زن ، نه‌پیسی ـ آنکه (باید) جدا شود ـ نه باهیچیك از نشانهای دیگر ، که نشانه‌هایی هستند که اهریمن بمردم داده . » [3]

این بیماری اگرچه ساری نیست ، مع‌هذا ملل‌قدیم آنرا بسیار شوم می‌پنداشتند. از همین‌روست که درآبان‌یشت و وندیداد (که‌شرح‌آنها گذشت) آمده که پیسی را باید از دیگران جدا کرد . همین موضوع را هردوتس در کتاب اول بند۱۳۸ آورده: « اگر کسی در میان ایرانیان بمرض برص مبتلا گردد نباید درشهر بماند ودرانجمنی درآید. ایرانیان گمان‌میکنند که مبتلایان باین‌مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده‌اند ، اگر بیگانه‌ای (خارجیی) دچاراین ناخوشی گردد اورا از کشور بیرون میکنند.»

از روایت طبری و بلعمی نیز برمیآید که نزد بنی‌اسرائیل هم این مرض مشئوم بوده ومبتلایان بدان‌را اخراج میکردند[4]. آقای پورداود نوشته‌اند[5] : از یك بیت انوری نیزچنین برمیآید که ایرانیان خورشیدرا درپیسه شدن ذیمدخل میدانسته‌اند[6]:

جاه تو سایه ایست که خورشید را بعمر

امکان پیسه کردن آن نیست در شمار . »[7]

علت این انتسابـ چون سپیتمان یا سفیتمان نام خانوادگی زرتشت با سپیدمان (سپیتمان‌پهلوی) یاسفیدمان پارسی‌نزدیك است وآن‌مرکبست ازسپید(سپیت در پهلوی) ومان ازادات اتصاف ، یعنی دارندۀ سپیدی (دارندۀ لکه‌های سپید) ، از طرف دیگر نیز جزء اول این‌نام (سپی) با (پیس) تشابه دارد [8] ، لذا بقانون فقه‌اللغۀ عامیانه مورخان

---

۱ ـخوانده نمی‌شود . ۲ـ ناقص بدن.

۳ـ نقل از نسخۀ خطی تألیف‌آقای پورداود .

٤ـ مؤلف «قاموس‌کتاب مقدس» ذیل «اردو» آرد :اشخاص ناپاك و چیزهای نجس در اردو (اردوی‌بنی‌اسرائیل) نمی‌بایست باشند بنابراین مبروصان و ۰۰۰ هم در اردوگاه داشته نمیشدند.» ۵ـ یشتها ج۱ ص۲۷۷ ح.

٦ـ معلوم نیست که گوینده از رابطۀمرض‌پیسی باخورشید آگاه‌بوده‌باشدچه در این بیت خواسته‌است‌بگوید که خورشید(باهمۀعظمت) سایۀجاه ترا باتابش‌خود نمیتواند پیسه‌دار وملکوك کند. ۷ـ نقل از فرهنگ سروری.

۸ ـمقلوباً.

Bartholomae در فرهنگ خود[1] معنی دوم این واژه را جذام Aussatz (بفرانسوی lèpre)ترجمه کرده است ،وآن مرضی است ساری که درایام قدیم بیشتر ازعصرحاضر شیوع داشته ولی درآن (برخلاف پیسه) خالهای سفید در بدن ظاهر نمیشود . بنابراین مانند نویسندگان اسلامی ،مناسبتر است که آنرا بابرص تطبیق کنیم :

در بحرالجواهر[2] مادۀ(البرص)آمده : « بیاض یظهر فی ظاهر البدن و یغور ویکون فی سائر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابیض ویقال لهذا النوع المنتشر .»[3]

درشرح اسباب تألیف نفیس بن عوض بن حکیم الطبیب ،درهمین ماده آمده[4]:« بیاض یظهر فی ظاهر البدن ویکون فی بعض الاعضاء دون بعض ، وربما کان فی سائر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابیض و یقال لهذا النوع المنتشر ، وسببه سوء مزاج العضو الی البرودة وغلبة البلغم علی الدم»[5].

اما پیسی در دوجای اوستا ذکرشده :نخست درآبان یشت بند ۲ آمده:

«ازاین زور[6] من نباید بنوشد نه یك سرته، نه یك تبدار ،نه یك ناقص اعضا، نه یك سچی، نه یك کسویش، نه یك زن،نه کسی که گاتها نمیسراید، نه یك پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد.»[7]

دوم در وندیداد بند ۲۹ اهورمزدا بجمشید[8] در بارۀ حیوانات دستور میدهد که آنها را جفت جفت انتخاب کند، اما «نه(باید)آنجا سینه گوژ ،نه پشت گوژ،نه سست اندام،

۱- فرهنگ لغات ایران باستان تألیف بارتولمه ص۸۱۸ .

۲- چاپ تهران . ۳ - یعنی برص سپیدیی است که در سطح بدن ظاهر گردد و فرو رود و بجمیع اعضا رسد تا رنگ بدن تمام سپید شود، و این نوع برص را منتشر گویند . ٤ - چاپ تهران ص ۳۷۳ - ۳۷٤ .

۵- یعنی : برص سپیدیی است که در سطح بدن پدیدار شود و ببعض اعضاء دون بعض سرایت کند،وبسا بهمۀ اعضاء رسد. چنانکه رنگ بدن تمام سپید شود و بدین نوع منتشر گویند ،وعلت آن بدی مزاج عضو وتمایل آن ببرودت وغلبۀ بلغم برخون است .- نوع منتشر دربرابر (القوباء المتقشر) که رنگ سیاه ببدن دهد استعمال می شود.[بحرالجواهر و شرح اسباب .) ٦ - آب مقدس .

۷- برای شرح لغات مشکل این عبارت رجوع شود : پورداود. یشتها ج۱ ص۲۷۷ح .

۸- در داستان طوفان عهد جمشید (نظیر طوفان عهد نوح).

زردشت بزرگ، زردشت پیشین، زروان بزرگ.

درفرهنگ جهانگیری آمده [۱] : « زردشت بزرگ وزروان بزرگ وزرهون، این سه اسم از اسمای مبارك حضرت ابراهیم خلیل‌الله است و این اسماء پهلویست.» دربرهان قاطع آمده [۱]:«زردشت بزرگ بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه‌السلام است وبعضی گویند بزبان سریانی.» [۲]

دربرهان آمده [۳]:« زروان بزرگ، بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه‌السلام است! »
مؤلف انجمن آرا نوشته [۱]:«زردشت بزرگ وزروان بزرگ وزرهون... زردشت ثانی بزعم فردوسی به‌نه‌پشت بزردشت بزرگ میرسد که گفته: نهم‌پور.... [۴] وبعضی گفته‌اند که‌مقصودفردوسی از زردشت **مه‌آباد** است که نسبت زردشت ثانی بنه واسطه باو میرسیده.»

چنانکه پیشتر گفته‌شد [۵] زرتشت سپنتمان بازرتشت آذرپاد [۶] تخلیط‌شده و دومین را بجای نخستین گرفته‌اند. ازاینرو پیامبرمزدیسنا را زردشت بزرگ وزردشت پیشین و دوم را زردشت ثانی نام‌نهادند، وپس ازرواج مسلك آذرکیوان وپیروان او این توهم ایجادشد که‌مه‌آباد زردشت بزرگ است وزردشت سپنتمان زردشت ثانی، چه‌در کتاب دساتیرمه‌آباد نخستین پیامبر ایران معرفی گردیده و کتابی آسمانی بنام او ثبت شده‌است [۷].

اما **زروان** نام آفریدگار وموجد اورمزدواهریمن درآیین‌زروان- مذهب رایج عصرساسانی [۸] -است وآن‌نیز بغلط بانام‌مؤسس مزدیسنا- زردشت- خلط شده‌است. زرهون هم‌تحریفی است از زروان.

ظاهراً چون آیین‌زردشت درعصر ساسانیان از اصل خود بسیار دور شده و بصورت زروان‌پرستی درآمده‌بود وهمچنین اشتراك دو کلمهٔ مزبور دردوحرف اول موجب این تخلیط گردیده‌است.

۱- ذیل«زردشت بزرك» .   ۲- پیداست که‌اصل‌زردشت ، زرثوشتره اوستایی است‌وزرتشت‌پهلوی است، وانتساب آن بسریانی اشتباهست.   ۳- ذیل«زروان».
۴-رك. ص۱۰۶س۳.   ۵- رك . ص۱۵۶ .
۶- یعنی زرتشت پسر آذرباد، ولی بعدها اشتباهاً آذربادرالقب‌زرتشت‌دانسته‌و آذرباد موبدمشهور عصرساسانی‌را زردشت ثانی‌محسوب‌داشته‌اند.   ۷-رك: دساتیر ص ۲-۳۷ (نامهٔ‌شت‌مهاباد)ولی‌دراین کتاب ودبستان‌المذاهب‌مه‌آبادرا(زردشت‌بزرك) نخوانده‌اند.
۸-ایران.ساسان:ص۹٤ ببعد.

تصور کرده‌اند که وجه شهرت زرتشت به‌اسپیتمان آن بوده‌است که‌وی‌مبتلابه پیسی بوده ، وآنرا هم دراثر نفرین پیامبر بنی‌اسرائیل دانسته‌اند!

زردشت و صاحب البحر

آذری طوسی در جواهرالاسرار ، در شرح قصیدهٔ حبسیهٔ معروف خاقانی[1] نویسد[2]:

«در زمان گشتاسب دوبرادر بودند : یکی راصاحب‌البحر میگفتند ویکی‌را زردهشت. سی سال دعوت زحل کردند ، تاچنان‌شدند درخوارق عادات که هرچه خواستندی کردندی . دو کتاب ساختند در جادوی، وجملهٔ سحرها درو[3] نوشتند و آنرا زند واستا نام کردند، وزردهشت دعوی پیغمبری کرد و گشتاسب باوایمان آورد و خلق بدان کتابها کار میکردند تا زمان مزدك.»

از چهار برادر زرتشت[4] نام هیچیك لفظاً و کتابة و معناً مناسبتی با صاحب‌البحر ندارد وظاهراً لقب «صاحب المجوس» که مؤلفان اسلامی (مانندطبری درظهور زرتشت) و ابوالحسن علی بیهقی (در داستان سرو کشمر)[5] بزرتشت داده‌اند باحذف سین و تحریف، بعدها موجب گردید که آنرا نام برادرش بدانند ، اما مراد نویسنده از دعوت زحل ، همان تسخیر کواکب است که ازعلوم مخفیه (Sciences occultes)محسوب‌میشده[6]، وپیداست که زرتشت ضد فدیه وخوارق عادات وسحروجادو نهضت کرده[7] و درسرود های گاتهای او اثری از این موهومات نیست . باید دانست که دین زرتشت پس از مزدك (که در سال ۵۲۸ میلادی بفرمان خسرو اول انوشروان کشته شد) هم تاپایان سلطنت ساسانیان وحملهٔ عرب،آیین‌رسمی‌ایران محسوب میشده‌است[8].

۱- بمطلع: فلك کژروتر ست ازخط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا.

۲-مجموعهٔ اشعةاللمعات ص ۳۸۸. ۳-چنین‌است در اصل.

۴-رك.جدول شمارهٔ۲. ۵- تاریخ بیهق ص ۲۸۱ ورك. بخش هفتم بهرهٔ ۲: دقیقی.

۶- رك. نفایس‌الفنون‌فی عرائس‌العیون: فصل ٤ ددمقالهٔ ٤ ازقسم دوم درعلوم‌اوایل.

۷- رك. پورداود. گاتها. چاپ‌اول ص ۷۱ .

۸-رك . دیباچهٔ کتاب حاضر ص ٦ ببعد.

یکی زردشت وارم آرزویست
که پیش‌زند را برخوانم‌از بر.
دقیقی

اوستا و زند

کتاب دینی زرتشت را در ادبیات پارسی بنامهای ذیل خوانده‌اند:

وستا: چو گلبن از گل آتش نهاد وعکس افکند

بشاخ او بر، دراج گشت **وستا**خوان. خسروانی.

ابستا: همچو معماست فخر و همت او شرح

همچو **ابستا**ست فضل وسیرت او زند. رودکی.

است: که دین مسیحی ندارد درست

همی گبر کی ورزد وزند و **است**. فردوسی.

استا[1]: بخواند آنهمه موبدان پیش خویش

بیاورد **استا** و بنهاد پیش. دقیقی.

و نیز اویستا[2]، بستاق[3]، ابستاق[4]، ابستاغ[5]، ایستا[6]، بستاه[7]، آبستا[8]،

۱- «بفتح اول وسکون ثانی وثالث بالف کشیده، تفسیر کتاب زنداست! وآن کتاب مغان باشد که دراحکام آتش‌پرستی! تصنیف زرتشت است.» (برهان). ۲- بیان الادیان ص۱۷.
۳- مجمل التواریخ والقصص ص۱۲۰. ٤- «وجاءه (کشتاسب) زرادشت بالکتاب المعروف بالابستاواذاعرب اثبتت فیه قاف، فقیل الابستاق.» (التنبیه والاشراف ص۸۰) «بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث وفوقانی بالف کشیده، تفسیر کتاب زند باشد! وزند کتاب ابراهیم زرتشت آتش‌پرست! است، دردین آتش‌پرستی، وبعضی گویند نام صحف ابراهیم است! ومعرب آن ابستاق است.» (برهان (ابستا)) ٥- «[زرتشت] کتابی ساخت بلغت فرس وآنرا (ابستاغ) نام کرد وهیچکس نمی‌فهمید باوجود جاماسب حکیم که ازاکابر حکمای فرس است، اکثر لغات آنرا نمیدانست [چنین است!] واو مدعی بود که کتاب خدای‌را نمیفهمد مگر پیغمبر ورسول خدا» (برهان).
٦- تحقیق آنست که استا وایستا کتاب آسمانی برهوشنک؟ نازل شده؛ زردشت شرحی بر آن نوشته زندخواند! آنگاه زندرا ترجمهٔ واضحتر کرده پازند نام نهاد یعنی ترجمه و تفسیر آن!» (انجمن آرا). ۷- مسعودی. مروج الذهب چاپ پاریس ج۲ ص۱۲٤. ۸- مجمل التواریخ ص۱۱-۳۲.

بخش سوم

اوستا و زند

اوستا وزند ـ وجه‌اشتقاق ـ یادگار های ایران باستان ـ زبان‌اوستایی ـ زمان‌اوستا ـ تدوین اوستا ـ الفبای اوستایی (دین دبیری) ـ عظمت اوستا ـ نسکهای اوستا .

کتب اوستا :
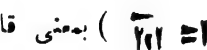
یسنا (گاتها) ـ ویسپرد ـ یشتها ـ وندیداد ـ خرده اوستا.
ایارده ـ آفرینگان ـ زند ـ پازند.

ومعنی لغوی آنرا متن واساس دانسته اند[۱]. کلمهٔ (اوستا) ومشتقات آن در پارسی نو، ظاهراً ازاین واژهٔ اخیر گرفته شده است[۲].

یادگارهای ایران باستان

از ایران باستان دو رشته یادگار خطی ، بدو زبان مختلف ولی نزدیك بهم باقی مانده است: یکی بزبان جنوب غربی ایران (یعنی پارسی باستان یافرس هخامنشی) باخطوط میخی، بفرمان شاهنشاهان بزرگ هخامنشی، در بدنهٔ سنگهای خارا و کوهها و دیوارهای کوشکها وظروف ومهرها کنده گردیده، دیگری بزبان شمال شرقی ایران که بخط اوستایی، در کتاب مقدس اوستا نبشته شده، نخستین را ازچپ براست ودومی را ازراست بچپ می نوشته اند. اولی دررو ی سنگها ومهرها وغیره منقوش ونسبة از حوادث روزگار مصون مانده است، واینك چهارصد واندی لغت در سینهٔ کوهها بیادگار بمارسیده ـ کهن ترین سنگنبشته ها از اریارمنه (پدر بزرگ داریوش) و کوروش بزرگ (۵۳۹ـ۵۲۹ ق.م.) ونخستین کتیبهٔ مفصل در کوه بغستان (بیستون) در سال ۵۲۰ ق.م. بفرمان داریوش بزرگ کنده شده وآخرین نبشتهٔ میخی درفارس بامر اردشیر سوم درسال ۳۵۰ ق. م. در بدنهٔ قصرشاهی نقش گردیده است.

۱ـ باید دانست که درزبان پارسی باستان دو کلمه آمده است: نخست اوپستا ـ upastâ [خط میخی] (Keilinschriften, von Spiegel. Leipzig, 1881) این واژه دراوستا وپارسی باستان هردو، بمعنی یاری کردن وکومك آمده است، چه مرکب است از پیشوند upa (به، بر) و stâ (ایستادن ومقاومت کردن) (رك. فرهنگ بارتولمه ص ۳۹۵)؛ دوم ابشتا Abashtâ ([خط میخی]) بمعنی قانون آمده (Keilinschriften, von Spiegel).

۲ـ «اوستا» درپهلوی pst'k، درسریانی 'bstg'، درپازند awastâ یا awistâ، درعربی abastâk یا abastâ یا wastâk یا bastâh (بیلی ـ دائرة المعارف اسلام: perse، زبان ولهجه ها). دهارله نوشته: avestâk یا avastâk در پهلوی به اوستا ـ متن اوستا ـ اطلاق شده، درپارسی باستان abasta بمعنی قانون آمده، درزبان پارسیان awasta، در فارسی abesta، درسریانی [خط سریانی] (فرهنگ پهلوی. دهارله).

افستا، اپستا[۱]، استا[۲]، ستا واز همه معروفتر اوستا[۳] میباشد .

وجه اشتقاق

اپرت[۴] گمان کرده است که این کلمه در سنگ نبشتهٔ بغستان (بیستون) بشکل ابشتام **Abashtâm** موجود است[۵] ولی امروز این عقیده طرفداری ندارد . استاد گلدنر[۶] از استاد آندرآس[۷] نقل کرده گوید : واژهٔ اوستای پارسی و یا اویستاك پهلوی ازکلمهٔ اوپستا **upasta** مشتق است که معنی آن اساس و بنیان ومتن اصلی است ، در صورتی که کلمهٔ اخیر را استاد بارتولمه[۸] واستاد ویسباخ[۹] دراوستا وپارسی باستان بمعنی پناه و کومك گرفته‌اند،وهمین واژه در تفسیرپهلوی اوستا **اپستان** شده ودر زبان ارمنی(که‌ازایرانی بعاریت گرفته‌شده) **اپستن** آمده،بمعنی‌اعتماد.ویکاندر کوشیده‌است‌اپستاك **Apastâk** رابااپستام **Apastâm** بمعنی«پناه» ربطداده‌ولی‌توفیق نیافته است[۱۰]. دالا [۱۱] احتمال‌میدهد که اوستا ازمصدر **vid** بمعنی‌دانستن[۱۲] مشتق‌شده ومراداز آن«معرفت» و«خردمندی»است[۱۳]. درهرصورت درپهلوی (اویستاك)یا(اپستاك) و(اوستا)یا(اپستا **[پهلوی]**)بکتاب‌مقدس‌ایرانیان‌اطلاق‌شده[۱۴]

۱ــ گاتها چاپ اول ص ٤٦.　۲ــ« واما کتب‌النبیین فمثل کتاب‌الاستاوالزند والبازند لزردشت الاردبیلی...»(رسالة‌فی‌لغة ابی‌علی‌بن‌سینا، چاپ‌انجمن‌آثارملی‌مصحح دکتریار شاطرص۱۰).　۳ــفرهنگهای پارسی‌و کتب نویسندگان معاصر.

٤ــOppert آلمانی.　٥ــاوستای گلدنر Awestalitteratur, von Geldner (از Grundriss der Iran. philologie ص ۲).

٦ــ Geldner　　۷ــAndréas

۸ــBartolomae　　۹ــWeissbach

۱۰ــ Wikander, Feuerprister, p. 186

۱۱ــ Dhalla از پارسیان دانشمند هند ، شاگردجکسن‌آمریکایی .

۱۲ــ که نام «ودا» (کتاب مقدس هندوان) از آن مشتق است .رك. ص۳۵ .

۱۳ــ Zoroastrian Civilization. p. 38.

١٤-Pahlavi Texts , by Anklesaria' Vol. 2. Bombay 1913, p. 80, N. 21.

نامیده‌اند ،بنا بر اینکه زبان اوستایی باپارسی باستان اختلاف دارد وزبان مزبورمعرف زبان اهل باختر (بلخ) ـ یعنی همان کشوری که گشتاسب شاه بتشویق زرتشت ، در آن بترویج آیین مزدیسنا پرداخت ـ می باشد. دلیل اول هر چند درست است اما منفی است و از آن نتیجه‌ای مثبت بدست نمیآید، ازدلیل دوم هم چنین استنباط میشود که ایالت بلخ در تاریخ حماسهٔ دین زرتشتی اهمیتی بسزا دارد ،ولی در هیچجا ایالت مزبور بمنزلهٔ مهد زرتشت و آیین زرتشتی معرفی نشده[۱].دارمستتر این فرضیه را باطل میداند[۲]. برخی گفته‌اند که این زبان باید زبان مادها باشد[۳]، ولی آنرا نیزدانشمندان متتبع رد کرده‌اند، زیراازنامهای مادی (دیا کو ، هوخشتره وغیره) که باقی مانده این اختلاف پیداست. همین طور زبان اوستارانباید زبان سکه‌ها[۴] دانست .

باوجود استدلالات امثال دارمستتر، غالب محققان اصل زرتشت را ازمشرق یا شمال شرقی ایران دانسته وزبان اوستایی راهم ازهمان ناحیه‌دانند[۵]، ونولدکه تصریح کرده[۶]:«مطابق تمام قرائن سرزمینی که این تاریخ (اوستا) در آن بوقوع پیوسته است فقط شمال شرقی ایران بوده ، وازهمین جهت هنوز هم احتمال قوی میرود که وطن اوستا درهمان طرف بوده باشد.»

بنا بر این تنها اسمی که شایستهٔ زبان مورد بحث است همان زبان اوستایی است.

زمان اوستا

تعیین زمان وقدمت اوستا بسته بتحقیق زمان زرتشت است ،چون هنوز هیچیك ازخاورشناسان ودانشمندان بتحقیق موفق نشده‌است که زمان پیغامبر ایران را با دلایل تاریخی تحدید کند، ناگزیر

۱-رك. James Darmesteter, Etudes iraniennes, tome I. Paris 1883, p. 10-11. ژابا نیز زبان اوستا را باختری Bactrienne نامیده . رك . A. Jaba, Dictionnaire Kurde - Français : St - Pétersbourg 1879. p. XIII.

۲- رك. زنداوستا ج۱ص XI و XXXVII

۳- رك. دارمستتر .تتبعات ایرانی ج۱ص۱۰-۱۴. اپرت براین عقیده بود .

٤-Skiths یا سکه‌ها طایفه‌ای از آریاییان غارتگر بودند که نام آنها درسنگ نبشتهٔ بغستان مذکور است.

۵- رك . ص۸۳ کتاب حاضر.

٦- نولدکه. حماسهٔ ملی ایران. ترجمهٔ بزرك علوی ص۲-۳.

اما اوستا ، که درسینهٔ پیروان آیین مزدیسنا، ویا روی چرم ستوران وکاغذنوشته شده بود ، چنانکه باید محفوظ نماند . از آن نامهٔ باستانی با آنهمه بزرگی امروز فقط ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی بیادگار مانده ، آنهم نه بخط اصلی قدیم وبترکیب و ترتیب دیرین ؛ با این همه مقدس‌ترین و کهنترین اثریست که از ایران باستان بما رسیده‌است[1].

اوستا علاوه‌بر سودی که برای زبانشناس دارد، وعلاوه‌براینکه خود تنها متن‌ادبی است که از ایران باستان باقی مانده ، این امتیاز را دارد که یك سلسله قطعات شبیه به قطعات ودایی[2] را حاویست که همانها خود دارای ارزشی خاص‌هستند[3].

زبان اوستایی

واژهٔ اوستا در عهد ساسانیان وعصر حاضر معرف متون مقدس دین زرتشت بوده و هست، وزبانی را که بدان اوستا تألیف شده زبان اوستایی[4] گویند[5]. این زبان در عصر شاهنشاهان اشکانی وساسانی، دیگر مورداستعمال نداشته است . باید دانست که این زبان با سانسکریت از یك ریشه است . طبق تحقیقات فقه‌اللغه‌یی زبان اوستا و پارسی باستان دو شکل متوازی و مستقل از یك زبان میباشند ، بعبارت دیگر اوستایی لهجهٔ ایالتی از ایران بوده است وپارسی باستان لهجهٔ ایالتی دیگر.

موطن اوستا

از اینکه زرتشت درگاتها بگشتاسب مانند پادشاهی زنده خطاب میکند ،لابد باید بزبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد ،پس بایدتصور کنیم که زبان اوستا درمشرق ایران مفهوم میشده است . برخی از خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان[6]

۱- گاتها ص٤٤. Vediques -۲

۳- میه. سه‌سخنرانی درباب گاتها،ص ۹.

La Langue de l'Avesta-٤ ۵- رك. دارمستتر. زنداوستاج۱ص XXXIX

vieux bactrien-٦

نیستند. فرضیهٔ دارمستتر موردقبول واقع نشده وهمگان موافقند که گاتها متنی است در عین حال قدیمی وبکر. بعلاوه سنت راجع بمفاهیم ومعانی گاتهادرعهد ساسانی مفقودشده بود . هر قدر که ترجمهٔ پهلوی اوستای متأخر عموماً صحیح وبمنزلهٔ کلید تفسیر بشمار میرود ،همان قدر ترجمهٔ پهلوی گاتها ثابت میکند که مترجمان از دستور زبان گاتها بی اطلاع بودند و همچنین معنی بسیاری ازکلمات آنرا نمی فهمیدند . بنابراین ترجمهٔ دار مستتر ـ که ازروی سنت بعمل آمده ـ بر بنیادخرابه‌ای برپا شده واستفاده ازآن غیرممکن است. دربارهٔ اوستای متأخر دار مستتر راه درست رفته، ولی در مورد گاتها فریب خورده‌است.

از اینرو کسانی که طالب ترجمهٔ صحیح گاتها هستند باید ازمراجعهٔ به دارمستتر خودداری کنند. درحقیقت گاتها را نمی‌توان بوجهی مطمئن‌وکامل ترجمه کرد.

علاوه براشکال اساسی ـ که‌درفصل‌دوم این کتاب[۱] از آن‌سخن‌خواهیم‌راند ـ ترجمهٔ آن بمناسبت‌غرابت متنی که درادبیات‌ایرانی‌منفرد ومجزاست ،ونیز بواسطهٔ تصمیمی که مؤلفان آن دربارهٔ اظهار مطالب خود بشکلی دور ازاستعمال عادی‌داشته‌اند ، وبالاخره بواسطهٔ وجود لغات بسیاری که دارای معنای غیر مشخص‌اند ، ممتنع است. بدین وجه کلمات در رشته‌ای واقع‌شده‌اند که اغلب غیر مستقل بنظر می‌آیند،ومنظماً با انتظام عادی جملات مطابقت نمی کنند .»

نه‌تنها گاتها بواسطهٔ زبان‌ویژهٔخود دلیل‌قدمت‌خویش‌می‌باشد ، بلکه کلیهٔ بخشهای اوستا دارای نشانه‌های روزگار بسیار کهن‌است. دراوستا نه‌ازمادها نامی درمیانست ونه‌از پارسیان. ساکنان‌ایران هنوزآریایی نامیده میشوند وکشورآنان سرزمین«آریا» نام‌دارد. درمیان این‌آریاییان هنوز پول وسکه‌ای معمول نیست، معامله باخود جنس مثل گوسفند وگاو واسب واستر واشترانجام میگیرد. مزدپرشك‌وآتربان(پیشوای‌دینی)باجنس‌پرداخته میشود . بقول بعضی‌عهداوستایی متعلق‌بعهدبرنج[۲] می‌باشد؛هنوز باآهن سر وکاری ندارند . باآنکه دراوستاغالباً ازآلات فلزی‌برای‌جنگ گفتگو کرده‌انددرگاتها بهیچوجه ازآهن

۱ـ « سه سخنرانی در باب گاتها». ۲ـ Bronze.

زمان انشاء اوستا نیز همچنان نا معلوم مانده است ، فرضاً اگر تاریخ سنتی (یعنی حدود ۶۶۰ق.م.)را ارزشی باشد، باز بخشی ازاوستا پس‌ازریگ‌ودا **Rig-Veda** وتورات یهودیان،قدیمترین کتاب دنیاست.

گروهی بدلایلی که در بخش‌دوم (زرتشت) گذشت، زمان اوستا را بسیار متأخرتر ازریگ‌ودا وتورات‌نمیدانندو گویند عهدسرودهای ریگ‌ودا رااز ۱۵۰۰ سال‌ق.م. نمیتوان پایین‌تر آورد ،ونظر بشواهد تاریخی و جغرافیایی قدمت آنها بدو هزار و پانصد سال پیش ازمسیح‌هم میرسد .اما بنابمفاد کتاب توریة ،موسی‌درسال ۱۵۰۰ق.م . از مصر خارج شد، اگر ازعلایم دیگر صرف‌نظر کنیم وفقط زبان گاتها را دلیل زمان‌آن شماریم ، بقول بارتولمه نباید مدت درازی بین عهد هند وایرانی‌و گاتها قرار دهیم[۱] .میه‌نویسد[۲]:

« بدون‌شك جیمس‌دارمستتر فرضیه‌ای‌را که گاتها را متن متأخر محسوب‌میدارد رواج داده است واظهار میدارد که زبان آن‌بازبان بقیهٔ‌اوستا فرقی‌نداردمگر در املاء ونیز مجرداتی[۳] که درآن دیده میشود مدیون‌تقلید از فلسفهٔ افلاطونیانست.بدین‌وجه،دارمستتر خودرا موظف ساخت که موضوعی‌را که بدو اجازهٔ تجدید مطالعهٔ اوستا میداد ، تاآخرین نتایج آن تعقیب کند ودر نتیجه ازروی‌دلیل متقاعدشد که اوستای معمول ، باشکالی که وی‌درنظر گرفته ،مجموعه‌ایست‌از عصرساسانی،ولی حقیقت‌آنست که اوستای‌ساسانی‌همان گاتها نیست . بین‌اوستای‌معمول وزبان گاتها اختلافات‌بسیار وعمیق‌موجوداست: تاحدی که خط اجازه‌میدهد دوموضوع رادرك کنیم ،شکل‌صوتی[۴] بین‌آن‌دوتباینی‌مهم‌نشان‌میدهد. ازلحاظ«مرفولوژی»[۵] نیزاختلافات بسیار وصریح‌بنظرمیرسد .ازنظرلغت[۶] هم باندازهٔ وافر فرقهای مشخص بین‌آن دوموجود است .

اما ازلحاظ مفهوم، مجردات گاتها بهیچوجه دارای خصایص مجردات افلاطونی

۱-پورداود. گاتها . چاپ‌اول‌ص۴۴-۴۵.

۲-**Meillet, Trois Conférences... p. 9-11.**

۳-**Abstractions.** ۴-**Phonétique.**

۵-**Morphologie**(تاریخ‌اشکال وتبدیلات کلمات).

۶-**Vocabulaire.**

شهرهای قدیم فقط از بابل(Bawray) نام برده شده است[۱].

سراسر اوستاحاکی‌است ازقومی بسیارساده ودارای همان مشخصات‌زندگانی اولیهٔ آریاییان اصلی. بقول خاورشناس معروف هلندی تیل(Tiele)زمان اوستارا پایین تر از ۸۰۰سال قبل ازمسیح نمیتوان قرار داد، وازسوی دیگر نظر بقدمت زمان گاتها، این جزو اوستا راباز بایدچندین‌صدسال دیگربالابرد، چه‌قرابت زبان‌اوستابازبان‌سانسکریت، وهمانندی‌کامل دستور این دو زبان، قرابت عهدآن دو را ثابت‌میکند، چنانکه‌نخستین بار بورنوف(Eugène Bournouf)دانشمندسانسکریت‌دان، ازروی قواعدوقوانین سانسکریت تحقیقات علمی را در باب اوستا بنیاد نهاد، و چون عهد سرودهای ریگ‌ودا (سانسکریت کلاسیك) از۱۵قرن قبل‌ازمسیح پایین‌تر نیست، بعضی‌نوشته‌اند که عهد کتب مقدس اوستا، بویژه گاتها ازین قرن نباید زیاد دور باشد.

دلیل دیگری که برای قدمت اوستا اقامه کرده‌اند، نام خدای مزدیسناست ،چه در گاتها اسم خداوند، مزدا اهورا وبسامزدا جدا ازاهورا استعمال شده. مرورقرنها لازم بود تا این‌دوکلمه بهم پیوندد، وترکیب رسمی«اهورمزدا» (که ازسال ۵۲۰ ق. م. غالباً در کتیبه‌های‌داریوش‌بزرگ‌بکاررفته) ویا«اهورمزده»(که‌دردیگربخشهای‌اوستااستعمال‌شده) بخود بگیرد.

گروه دیگرمخالف قدمت اوستا هستند. قول‌دارمستتررا ـ با پاسخ‌آن از طرف میه ـ پیشتر ذکر کردیم، اما همانطور که سابقاً اشاره شد همهٔ اوستا متعلق بیك زمان نیست. گاتها ـ سرودهای زرتشت وپیروان‌اوازقدیمترین‌بخشهای‌اوستا محسوب میگردد،

۱ـ و نیز نام دیگری دراوستاآمده وآن Rangha میباشد که درتفسیر پهلوی آنرا (نینوا) دانسته‌اند، ولی طبق تحقیقات دانشمندان «رنگهه» نام رودی‌داستانی‌است که در پهلوی «ارنگ» یا«وه‌رود» خوانده شده و باورودجیحون تطبیق گردیده. استاد مارکوارت آلمانی آنرا با رود «زرافشان درسغد» یکی‌دانسته است. رك. پورداود. یشتهاج ۱ ص ۲۲۲ ـ ۲۲۷ ؛ م. معین. یوشت فریان ومرزبان نامه ص ۲ ح ۲. ـ دربارهٔ بابل، نینوا و رنگهه، رك. اوستا، یشت ۵ (آبان یشت) بند ۲۹ ؛ یشت ۱۰ (مهر یشت) بند ۱۰۴.

یادی نشده[۱]. استعمال نمك هم نزد آریاییان غیرمعمول است، همین نمکی که امروز از استعمال آن نا گزیریم؛ آریاییان عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنایی نداشتند، چه درودا هم از نمك نامی نیست، واسم نمك درمیان هردو ملت بکلی ساختگی وجدیداست؛ و حتی درنزد هندوان نام این جوهر[۲] از نم ورطوبت مشتق است[۳].

گاتها چون تقسیمات اسامی جامعه را نام میبرد (مکرر)، آنها را چنین یاد میکند. خانه[۴]؛ خانواده[۵]؛ قبیله[۶]؛ شهرستان[۷] (بهیسنای ۳۱:۱۸ و ۱۶ ویسنای ٤٦: ٤ رجوع شود).

یك حکومت وسلطنت مرکزی هرگز در گاتها دیده نمیشود[۸].

رؤسای دستهها در گاتها فقط بنام «سرورخانه»[۹] خوانده میشوند؛ ولی بدون شك این امر اتفاقی است که در اوستای متأخر نام همهٔ رؤسای دستهها وطوایف تارئیس ایالت[۱۰] یاد شده است[۱۱].

در هیچ جای اوستا ازهگمتانه (همدان) ـ که از قرن هفتم پیش از مسیح پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود، نامی نیست. گذشته از پایتخت بودن هگمتانه، بقول پلوتارخس شهر مزبور مرکز روحانیت ایران باستان و اقامتگاه مغان بود. در اوستا از

۱ـ دریسنای ۵۱ (وهوخشتر گات) بند ۹ کلمهٔ **ayanghâ** آمده که برخی ازمحققان آنرا از ریشهٔ **asan** سانسکریت بمعنی آهن دانستهاند. آقای دکتر اونوالا با توجه باین مطلب وبقراین باستان شناسی (کشف واستعمال آهن)، عهدزرتشت را بین ۱۰۰۰ و ۱٤۰۰ ق.م. تحدید میکنند، درصورتی که منظور از این کلمه برنج باشد چنانکه برخی دیگر گمان بردهاند، عهدزرتشت بسیار مقدمتر خواهد بود (ازافادات دکتراونوالا).

۲ـ بعضی این موضوع را هم دلیل نزدیك بودن زمان اوستا بزمان ودادانستهاند.

۳ـ پورداود. گاتها. چاپ اول ص ٤۵.

٤-Dəmânəm. ۵-Visəm.

٦-Shôithrəm. ۷-Dahyûm.

۸ـ میه: سه سخنرانی. ص ۲۳.

۹-Dəng paitish. ۱۰-Dahyupaitish.

۱۱ـ میه. ایضاً ص ۲٤.

اصطلاح هندو ایرانی یادو میکند : اسم اثه اوروه **athaurva** « روحانی » همان نام ودایی آثاروا **átharvâ** را بخاطر میآورد ؛ کلمهٔ **rathâshta** (در حالت فاعلی) « رزمی » شبیه **rathesthá** ودا میباشد ، اما **Vâstryô fshuyas** « کشاورز » درهندی پیدا نمیشود ؛ ولی شکل مشتق **fshu-ya** «چهار پا» درسانسکریت **páçu** ، در اوستا **pasu**، از نظر لغوی دیرین میباشد . از سوی دیگر گاتها سه اصطلاح مختلف برای همان سه گروه آورده : **airyamâ** (**aryamá** در ودا بمعنی « رفیق » است) ؛ **xvaêtush** (یعنی «عضو یك گروه» نزدیك بکلمات یونانی **étês** ، **étkros** ، **étairos**) **vərəzənô** ، **vərəzənyô** ، (دارای علایم تعبیری که بعدها در **Vâstryô fshuyas** پدید آمده).

اوستای متأخر ، از نظر حفظ واژه‌های سنتی وروائی هند و ایران بیش از گاتها سازاست .

پس از واکنش ملی ایرانی وتأسیس شاهنشاهی ساسانی همان اندازه که ازسنت استفادهٔ نیك بردند ، سوءِ استفاده نیز نمودند . آیین (مزداپرستی) که آنگاه شکل قطعی خودرا گرفته بود دین رسمی کشور گردید ، درصورتیکه آیین زرتشتی شعبه وفرقه‌ای راتشکیل میداد . آنچه خشونت و ضیق در اوستای متأخر دیده میشود بیشتر از آنجا ناشی است ، ونیز تضاد بسیارزننده‌ای که بین آیین کاملاً اخلاقی گاتها وفقرمعنوی اوستای ساسانی مشهود است ، از آنجا منتبج است . بنابرین چنین مستفاد میشود که اوستا ، روح آزادی تفکر ، حدت دینی ، تعقل شدید ، ذوق تنوعات اخلاقی و معنوی را ، که همواره مشخص ایرانیان بوده ، کمتر نشان میدهد . گاتها این روح درخشان و هرنوع حدت را بخوبی منعکس میسازد ؛ اوستای متأخرحتی خاکستر آنرا نیز نشان نمیدهد . »

تدوین اوستا

ناگزیر سرودها ونیایشها ونمازهای اوستا مدت زمانی ، چنانکه عادت پیشنیان بود از سینه بسینه میگردید ، تا آنکه بخطی (باقرب احتمال آرامی) نوشته شد . درچه زمان این کار انجام گرفت؟ بتحقیق نمیدانیم . آقای پور داود نوشته‌اند[۱] :

۱ - گاتها، چاپ اول ص ٤٦ .

ولی بخشهایی از اوستا بعنوان اوستای متأخرخوانده میشود. میه گوید[۱]:

« اوستای متأخر- بعکس گاتها ، حکمت اوستای متأخرخاصهٔ ترکیبی[۲] دارد؛ و آن از ترکیب آیین خالص زرتشتی که از گاتها مستفاد میشود ، ویك دین قدیمی مبتنی بر آداب ومناسك، نظیرنمونهٔ (ودا) پدیدآمده. خدایانی نظیرمیثره(مهر)پرستیده شده‌اند. قربانی بوفور اجرا میشود. امشاسپندان که‌فقط‌عبارت ازقوای نیکوکار بودند، بدون‌اینکه تشخص مادی داشته باشند ، بیش از پیش تجسم می‌یابند و بصورت اشخاص و اسماء ذات درآمده‌اند . انواع‌مراسم وخرافات درآیین وارد شده و کمابیش توسط تضاد جهان نیك وبد تعدیل شده‌اند . خردخبیث «اهریمن» که جز تعبیر تحقق یافتهٔ شرارت چیزی نبود ، بشکل موجودی الهی مخالف اهورمزدا تجلی میکند ، و بدین قسم بجای تضاد معنوی خیر وشر- که فلسفهٔ گاتها حاکی ازآنست - یك نوع دوگانگی بوجود میآید .

یك فصل‌مشهور از اوستای‌متأخر، یسنای۹،کاملا این‌خلط ومزج را روشن‌میسازد: زرتشت در آنجا ظاهر میشود ، ولی بمرافقت هومه **Haoma** ، که‌موضوع اساسی‌فدیهٔ هند وایرانی بود (سومه **Soma** ودا) ، ازهمین قربانی وفدیه است که قهرمانان‌داستانی روایات هندوایرانی‌پدیدمیآیند : همان‌نامها،هم‌دراوستای متأخر دیده میشوند وهم‌درودا . زرتشت ثانی اثنین اشخاص روایات هند وایرانی گردیده . بنابرین بقایای روایات مزبور در ردیف بقایای تجدد زرتشتی، که‌کاملا باهم اختلاف داشتند ، جا گرفته است . زبان نیز شاهد این اختلافست : بطور کلی زبان اوستای متأخر درجه‌ای از توسعهٔ مکمل‌تر از زبان گاتهارادارااست، ومع‌هذادارای‌آثار کهنی‌است که‌سابقادرزبان گاتها ازبین‌رفته ویا در شرف محو شدن بودند[۳].

باید متذکر شد که باوجود قرابت گاتها واوستای متأخر از لحاظ زبانشناسی ، زبان اوستای متأخر ادامه و دنبالهٔ زبان گاتها نیست . این مسأله معلوم شده ، ولی آنطور که باید مورد تحقیق قرار نگرفته است . یك امر لغوی اختلاف مزبور را روشن میسازد : اوستای متأخر سه طبقه مردم : روحانیان ، رزمیان و کشاورزان را تحت سه

۱- سه‌سخنرانی ص ۱۷-۲۰ .

۲ – Syncrétique.

۳- Cf. Journal Asiatique , 1917, II , p.183 et suiv .

مجادلات واختلافات مذهبی بپایان نرسید ، وشاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذر بذی‌مهرسپندان [۱] ، که موبد بزرك بود، تشکیل داد . این انجمن متن صحیح وقطعی اوستارا تصویب کرد وآن رابه بیست‌ویك نسك یا کتاب تقسیم نمود که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثاهوویریو Yathâ ahû vairyô باشد. بنابرسنت ،آذربذ برای اثبات اینکه اوستای مذکوربااین‌صورت نص صحیح است ، خودرابمعرض امتحان (ور = ordalie) آتش درآورده رخصت داد تا فلز گداخته برسینهٔ او ریزند.

بنابرین اوستای ساسانی، که‌قسمت کوچکی‌ازآن فعلاً باقی‌است وخلاصهٔ قسمت‌های‌مفقودآنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد ، که‌درقرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده، می‌بینیم [۲]،نه تنها مشتمل‌براحکام دینی بوده، بلکه حکم‌دائرةالمعارف بزرگی‌داشته، که درآن‌علوم مختلف مندرج بوده است . علم مبدأ ومعادو اساطیر الاولین ونجوم و علم تکوین وامور عامه وطبیعیه وفقهیه‌وحکمت‌عملیهٔ عهد ساسانی‌همه‌براساس ۲۱ نسك اوستا استوار بوده است . بسیاری ازمتون ، که‌بزبان اوستایی‌نوشته‌شده ، ظاهراً اثرقلم‌اشخاصی است که درتدوین اوستای‌ساسانی‌دست داشته‌اندونیزاحتمال‌میتوان داد، که قبل ازتدوین اوستای‌ساسانی،بعضی‌از کتب‌مزبور بزبان‌پهلوی موجود بوده ودرآن‌تاریخ‌بزبان اوستایی نقل ودر کتاب مقدس درج گردیده باشد. [۳] »

کریستنسن درپایان کتاب مذکوربعنوان « ضمیمهٔ اول : نگارش اوستا» آرد [۴] :

«آبه فرانسوا ناو [۵] L' abbé François Nau درمقاله‌ای که‌در«مجلهٔ تاریخ ادیان» Revue de l' histoire des Religions (ج ۹۵ ، ۱۹۲۷،ص ۱۴۹-۱۹۹) منتشر کرده ، کوشیده است باستناد نوشته‌هایی که دربارهٔ مشاجرات و مناظرات دینی‌بین‌عیسویان وزردشتیان ، ازمسیحیان سریانی باقی‌مانده‌است ، این موضوعرا باثبات برساند ، که‌متون مقدس مزدیسنان تااواسطقرن هفتم میلادی سینه بسینه حفظ میشده ، وزردشتیان تاسالهای‌آخرسلطنت ساسانیان کتب مذهبی‌مدون نداشته‌اند .آنگاه دراواخر

۱ ــ رك . ص۱۵۲-۷ کتاب حاضر. ۲ ــ رك . ترجمهٔ ایران‌درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۷۴-۷۵ . ۳ــ رك. نیبرگ ، مجلهٔ آسیایی ، ۱۹۳۱ ، ص ۲۶ و ۴۶ .

۴ــ ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۵۳۸-۵۴۰ .

۵ ــ در ترجمه « نو» نوشته‌اند .

« همینقدر میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان درپانصدسال پیش‌ازمسیح تدوین شده بود. » آقای تقی‌زاده نوشته‌اند[۱] : « ناو[۲] نوشته شدن اوستا را بشکل کتاب دراوایل دورهٔ اسلامی میداند (اواسط قرن هفتم مسیحی درحدود ۶۳۴ بخط پهلوی و درقرن هشتم مسیحی بخط اوستایی) که‌قبل‌ازآن فقطدرحافظهٔ‌موبدان‌بوده‌است،وبیلی اگرچه اصل اوستا راقدیمتر داند،تدوین کتبی‌ونهائی آنرا ازاواسطقرن‌ششم‌مسیحی‌شمارد[۳]. آندرآس وهر تسفلد معتقدند که‌قبل‌ازنوشتن‌اوستا بخط اوستایی(که‌بعقیدهٔ آنان‌درقرن‌چهارم یاششم‌مسیحی‌وقوع یافته)یك‌نسخه قدیمتربخط آرامی ازآن کتاب وجود داشته است . »

کریستنسن‌نویسد :«بنابروایت‌پارسیان[۴] ، اردشیراول پس‌ازجلوس هیربدان‌هیربد تنسررا فرمان داد که‌متون‌پراکندهٔ اوستای عهداشکانی‌راجمع وتألیف کند ، تاآنرا کتاب رسمی وقانونی قرار دهند[۵]. شاهپوراول پسراردشیر چون‌بشاهی‌نشست، کتب علمی راجع بطب ونجوم وحکمت را ازهندی ویونانی‌وسایرالسنه گرفته،بکتاب دینی‌الحاق نمود. اما بلاشك این روایت بدین‌صورت صحیح نیست و بعقل درست‌ترمیآید که بگوییم کتبی که الحاق کردند نتیجهٔ قرایح‌دانشمندان‌ایرانی‌بوده که درتحت‌تأثیرنفوذیونانی نگاشته‌بودند، اما نفوذ هند درآن‌آثار ظاهراً در ازمنهٔ متأخر رسوخ کرده است .

بفرمان شاهپور رونوشتی ازاوستای تنسردرمعبدآذرگشنسپ در شیز[۶] نهادند ، اما

---

۱ ـ تاریخ زردشت . مجلهٔ یادگار سال ۵ شمارهٔ ۸ ـ ۹ ص ۳۲ ـ ۳۳.

۲- **L' abbé François Nau** . (رك . ص۱۸۱)

۳- **H. W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century books. Oxford, 1944** .

۴ـ دوروایتی که درکتاب سوم وچهارم دینکردمسطوراست، اهمیت‌خاصی دارد . اما نکات راجع باوستای هخامنشی محققاًمجعول است . باقی‌مطالب این دوروایت‌ظاهراً تاحدی آمیخته باافسانه است (مقایسه‌شودباضمیمهٔ اول‌ایران در زمان ساسانیان که‌ازین پس نقل خواهد شد .) ۵ـ دینکرد، کتاب سوم ، چاپ پشوتن سنجانا ، ج ۹ ، متن ص ۴۵۰ ، ترجمه ۵۶۹؛ وست، متون پهلوی ، ج ۴ مقدمه ص **XXXI**؛ ایضاً کتاب چهارم ، پشوتن سنجانا ،ج۹ ، متن‌ص ۴۵۶ ،ترجمه ص۵۷۸ ؛ وست ، ج ۴ ، ص ۴۱۴ ؛ ارداویرا زنامك بخش۱ ، فقرهٔ ۱ ـ ۱۷. ۶ـ گنج ی شیزگان یاگنج ی شیزیگان یعنی گنزك درناحیهٔ شیز آذربایجان، رك. مارکوارت . مسینا ، فهرست ص ۱۰۸ ببعد .

نداشت ،ومقصود فقط این بود، که باشتابزدگی کتاب مقدسی فراهم کنند ، تا اعراب مزدیسنان را در زمرهٔ « اهل کتاب » بشمار آورند ، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد و مراسم مذهبی وعبادات قناعت ورزیده ورنج نگارش مباحث مفصلی مشتمل برعلوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی وفقهی وغیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمیکردند. ازاین گذشته چگونه میتوان باور کرد، که درطی چندسالی که ایران برای حیات و ممات خود باتازیان میجنگید ، موبدان موفق بگردآوردن ۲۱ نسك اوستا وتدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند ، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۳۴۵/۷۰۰ کلمه بوده است ، وسپس، درطی قرنی، که دچارتضییقات مادی ومعنوی اعراب فاتح بودند ، وهرروز بگوشه‌ای رانده میشدند ، واز نفوذوقدرت آنان کاسته میشد ، وپیروان آنها دین کهن خود را رها میکردند ، فرصت اختراع الفبای جدیدی را ، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است ، ونتیجهٔ مطالعهٔ دقیق وعالمانهٔ فونتیك واصوات زبان مقدس میباشد ، یافته ، وآنگاه ۲۱ نسك اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند ! ؟ ونیز بااین اوضاع و احوال ، چگونه ممکن بود بتوانند درقرن بعد بترجمه وتفسیر کلیهٔ نسك‌ها بزبان پهلوی بپردازند، که بحساب وست بیش از دوملیون کلمه داشته است . وآن وقت ازاین ترجمه درقرن نهم میلادی ، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصهٔ اوستای ساسانی را در کتاب خودمیآوردند ، قسمتهایی مفقود شده بود !

در بین مطالبی که آبه ناو ازمتون سریانی نقل کرده‌است، فقط دریك عبارت ،آنهم طبق ترجمهٔ خود او صریحاً گفته شده است ، که اوراد وادعیهٔ زردشتیان بخط ثبت نگردیده است . این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یشوع سبران **Ishô‹ Sabhran** است ، که درحدود سال ۶۳۰ میلادی ، یشوع یبه **Isho‹ Yabh** نوشته است، ودرآن چنین گوید ، که یك نفر زردشتی ، که از دین خودبرگشته بود و ازخاندان موبدان بود ، «عادت داشت ادعیه واوراد مجوسی را ازدهان بیاموزد ، زیرا سخنان وتعالیم مضرزردشت (بدسریانی زردست **Zaradast**) باحروف (یا علامات) نوشته نشده است » ولی ازطرف دیگر این عبارت رامیتوان بخوبی چنین ترجمه کرد : « زیرا که تعلیمات خطرناك زردشت باعلامات قابل فهم نوشته نشده‌است » وازآن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه رابخطی،

دورهٔ ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند، که روایات وسنن کهن مذهبی آنان درمعرض تباهی وفراموشی قرار گیرد، ونیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند بتدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس ناوفرضیهٔ خودراچنین ادامه‌میدهد: راست‌است که لفظ «اوستا» درقرن هفتم و شاید درقرن ششم میلادی معمول و متداول بوده است، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده ازقانونی که بصورت روایات شفاهی، سینه بسینه حفظ شود. وبعدها، درقرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع ومتون را، که درحدود سال ۶۳۴ میلادی جمع آوری وبخط پهلوی نوشته بودند، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند.

دعوی آبه ناو دراساس‌مبتنی بر آنست که‌در کتب سریانی، که‌اطلاعاتی‌راجع به‌روابط ومناسبات زردشتیان‌ومسیحیان درعهدساسانی بدست‌میدهند(حتی درروایاتی که‌موضوع آن مناظرات‌ومشاجرات‌بین پیروان‌این‌دودین‌است، ودرطی آنهامسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد میکنند) هرگز اشاره‌ای‌بکتب‌یانوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده، وفقط سخن از «تلاوت وزمزمهٔ» ادعیه و«احکام دینی» درمیانست، ونیز بکرات عادت‌مزدیسنان را به ازبر کردن روایات مذهبی‌خود ذکر کرده‌اند.

معذلك از آنچه گذشت، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کلی و وسیع گرفت. بی‌شبهه این‌مطلب صحیح است که مغان آن قسمتهایی از اوستا را که در عبادات و مراسم مذهبی بکار میبردند، ازبرمیکردند، ولی علت آن‌این‌بود که تأثیراعمال و مراسم‌مذهبی بارعایت کمال صحت ودقت در تلاوت بستگی‌تمام داشت. ازاین گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت‌کلی واساسی‌دارد، وازقراین‌میتوان حدس زد که‌مؤلفان‌مسیحی که‌درمناظرات‌ومشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمداً ازاشاره‌بکتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزیده‌اند تاخوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند که‌دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند.

بنابراین، نظریهٔ آبه‌ناو فاقد اساس و مبنای صحیح و قبول آن غیر ممکن است. اگرمتون کتبی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه‌ساسانی، وجود

نداشت ومقصود فقط این بود، که باشتا بزرگی کتاب مقدسی فراهم کنند، تا اعراب مزدیسنان را در زمرهٔ « اهل کتاب » بشمار آورند، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد و مراسم مذهبی وعبادات قناعت ورزیده ورنج نگارش مباحث مفصلی مشتمل برعلوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی وفقهی وغیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمیکردند. ازاین گذشته چگونه میتوان باور کرد، که درطی چندسالی که ایران برای حیات و ممات خود باتازیان میجنگید، موبدان موفق بگردآوردن ۲۱ نسك اوستا وتدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۳٤٥/۷۰۰ کلمه بوده است، وسپس، درطی قرنی، که دچار تضییقات مادی ومعنوی اعراب فاتح بودند، وهرروز بگوشه‌ای رانده میشدند، واز نفوذوقدرت آنان کاسته میشد، وپیروان آنها دین کهن خود را رها میکردند، فرصت اختراع الفبای جدیدی را، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است، ونتیجهٔ مطالعهٔ دقیق وعالمانهٔ فونتیك واصوات زبان مقدس میباشد، یافته، وآنگاه ۲۱ نسك اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند! ؟ ونیز بااین اوضاع و احوال، چگونه ممکن بود بتوانند درقرن بعد بترجمه وتفسیر کلیهٔ نسك‌ها بزبان پهلوی بپردازند، که بحساب وست بیش از دوملیون کلمه داشته است. وآن وقت ازاین ترجمه درقرن نهم میلادی، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصهٔ اوستای ساسانی را در کتاب خودمیآوردند، قسمتهایی مفقود شده بود!

در بین مطالبی که آبه ناو ازمتون سریانی نقل کرده‌است، فقط دریك عبارت، آنهم طبق ترجمهٔ خود او صریحاً گفته شده است، که اوراد وادعیهٔ زردشتیان بخط ثبت نگردیده است. این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یشوع سبران **Ishô‘ Sabhran** است، که درحدود سال ۶۳۰ میلادی، یشوع یبه **Isho‘ Yabh** نوشته است، ودرآن چنین گوید، که یك نفر زردشتی، که از دین خودبر گشته بود و ازخاندان موبدان بود، «عادت داشت ادعیه واوراد مجوسی را ازدهان بیاموزد، زیرا سخنان وتعالیم مضرزردشت (بهسریانی زردست **Zaradast**) باحروف (یا علامات) نوشته نشده است» ولی ازطرف دیگر این عبارت را میتوان بخوبی چنین ترجمه کرد: « زیرا که تعلیمات خطرناك زردشت باعلامات قابل فهم نوشته نشده است» وازآن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه را بخطی،

دورهٔ ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند، که روایات وسنن کهن مذهبی آنان درمعرض تباهی وفراموشی قرار گیرد، ونیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند بتدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس ناوفرضیهٔ خودراچنین ادامه‌میدهد: راست است که لفظ «اوستا» درقرن هفتم و شاید درقرن ششم میلادی معمول و متداول بوده است، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده ازقانونی که بصورت روایات شفاهی، سینه بسینه حفظ شود. وبعدها، درقرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع ومتون را، که درحدود سال ۶۳۴ میلادی جمع آوری وبخط پهلوی نوشته بودند، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند.

دعوی آبه ناو دراساس مبتنی بر آنست که در کتب سریانی، که اطلاعاتی راجع به‌روابط ومناسبات زردشتیان ومسیحیان درعهدساسانی بدست میدهند (حتی درروایاتی که‌موضوع آن مناظرات ومشاجرات بین پیروان این‌دودین است، ودرطی آنهامسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد میکنند) هرگز اشاره‌ای بکتب یانوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده، وفقط سخن از «تلاوت وزمزمهٔ» ادعیه و «احکام دینی» درمیانست، ونیز بکرات عادت‌مزدیسنان را به ازبر کردن روایات مذهبی‌خود ذکر کرده‌اند.

مع‌ذلك از آنچه گذشت، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کلی و وسیع گرفت. بی‌شبهه این‌مطلب صحیح است که مغان آن قسمتهایی از اوستا را که در عبادات و مراسم مذهبی بکار میبردند، ازبرمیکردند، ولی علت آن این بود که تأثیر اعمال و مراسم‌مذهبی بارعایت کمال صحت ودقت در تلاوت بستگی تمام داشت. ازاین گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت کلی واساسی‌دارد، وازقراین‌میتوان حدس زد که‌مؤلفان‌مسیحی که‌درمناظرات ومشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمداً ازاشاره بکتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزیده‌اند تاخوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند که‌دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند.

بنابراین، نظریهٔ آبه‌ناو فاقد اساس و مبنای صحیح و قبول آن غیر ممکن است. اگرمتون کتبی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، وجود

درآخرعهد ساسانی بصورت مکتوب درنیامد. بعکس التهایم[1] تصور کرده است که بااستنباط از کتیبهٔ پل دارونتا میتوان شکل جدیدی بفرضیهٔ آندرآس - که سابقاً بر آن بود که اوستا بخط و حروف سامی وجود داشته - داد. فقط اختلاف التهایم باآندرآس دراین است که التهایم از اوستای «مقدم بردورهٔ کوشان» سخن میراند و بر آنست که کتاب مقدس مزدیسنان شکل قطعی خود را در عهد کوشانها و در ایران شرقی یافته است. فرضیهٔ التهایم توسط هنینگ[2] سخت تضعیف شد، ولی هانسن آنرا مجدداً با استناد بقطعات هفتالی[3] برلین تأیید کرد[4]. بحثی که بدین وجه درمیانست هنوز به نتیجهٔ قطعی خود نرسیده است.»

گیرشمن[5] مینویسد[6]: «کتیبهٔ بزرگ شاپوراول، که روی دیوارهای آتشگاه نقش رستم حك شده، واخیراً کشف گردیده، درنظر بعض دانشمندان ثابت میکند که متون مقدسی - که بنام اوستا شناخته شده - درزمانی که کتیبهٔ مزبور انشا وحك شده (نیمهٔ دوم قرن سوم م.) هنوز وجود نداشته است.»

چنانکه ملاحظه میشود دربارهٔ زمان تدوین اوستا بین دانشمندان اختلاف است، ولی آنچه مسلم است این است که اوستای موجود مجموعه‌ایست که درعهد ساسانی تألیف شده. نیز گیرشمن نویسد[7]: «درهمین عصر (ساسانی) برای آنکه از «طریقهٔ رومیان اهل کتاب» عقب نمانند، لازم بود سلاحی شبیه بدان داشته باشند، وسنن مقدس را بوسیلهٔ کتابت تثبیت نمایند. این کار در مورد اوستا انجام شد، و روایات شفاهی را - که بعض آنها بعهدی بسیار کهن میرسد - گرد آوردند. برخی از دانشمندان بر آنند که این کتاب در قرن چهارم تدوین شده است، ودیگران آنرا بقرن ششم میرسانند. هرچه باشد، مسألهٔ مزبور هنوز بطور قطع حل نشده.»

۱- Altheim, Weltgeschichte Asiens in hellenistischen Zeitalter 1, 79-94; Die awestische Textgeschichte, passim.

۲- BSOAS, 13, 1949, 80 - 88. ۳- Hephtalite.

٤- Hansen, Die Berliner Hephtaliten Fragrmente, dans La Nouvelle Clio 3,1951, 41-69. ۵- R.Ghirshman.

٦- ایران از آغاز تا اسلام. ترجمهٔ م. معین. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳٦ ص ۲۷۲. ۷- ایضاً ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

که‌عامهٔمردم بتوانند بخوانند، ننوشته بودند[۱]. بنابراین‌کلیهٔ دلایلی، که‌آبه‌ناوبرای نظریهٔ خود آورده است ، فاقد ارزش میباشد .

از طرف دیگر، شایدنیبرگک[۲] دراین ادعای خود که گوید ، اوستای مدون در حیات جامعه‌وعامهٔ مردم عملاًتأثیر عمده نداشته است و فقط دویا سه‌نسخه ازآن‌موجود بود ، که در مراکز عمدهٔ دینی و سیاسی کشور نهاده بودند ، چندان بخطا نرفته‌باشد .

***

درحین ملاحظهٔ نمونه‌های مطبعه ، با کتاب جدید بیلی‌موسوم‌به «مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی) آشنا شدم . مؤلف دراین کتاب‌از مسألهٔ‌نگارش اوستانیزسخن میراند ، ومعتقداست ، که اوستارا در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده‌اند ، وایجاد الفبای اوستایی نیزدر همان زمان صورت گرفته‌است[۳] .»[۴]

موله نوشته[۵] : «آقایان نیبرگک[۶]، بیلی[۷] ، مرگنشتیرن[۸]، وهنینگ[۹] این‌فرضیه‌را پیش برده‌اند که متن سنتی‌اوستا محصول سنت شفاهی طویل میباشد ، و اینکه آن جز

۱ ـ دومناس (P. de Menasce) ، بولتن‌شرقی، ۹ ، ص ۵۸۷ ، یادداشت ۲ .

۲ ـ دین ، ص ۱۳ـ۱٤؛مقایسه شود با بالاتر ص ۱۷٤ ، یادداشت۱.

۳ ـ H. W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books (Oxford 1943).

٤ـ پایان قول کریستنسن.

٥ـ M. Molé, Deux aspects de la formation de l'orthodoxie zoroastrienne. Bruxelles 1953, p. 289 – 290.

٦ـ Nyberg, Die Religionen des alten Iran, 1 – 17 – 415 ss.

۷ـ Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century. Books 149 – 194.

۸ـ Morgenstierne, Orthography and Sound System in the Avesta, dans Norsk Tidskrift for Sprogvidens kap 12, 1943, 30 - 82.

۹ـ Henning, The Desintegration of Avestic Studies, Transactions of the Philological Society, 1942, 40-56.

حرفی ازآن ، چند قسم خوانده می‌شود ؛ مثلا یك حرف و علامت «ا» را : و ، ن ، ر ، ل میتوان خواند .

چون در زمان ساسانیان ، زبان اوستا متروك شده بود ، اگر آنرا بخط پهلوی مینوشتند تلفظ درست کلمات مقدس میسر نبود، ازاینروچاره‌ای اندیشیده ،درالفبای معمول تصرفاتی کردندومانندالفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیر مصوت(صامت)نمودند. و شاید هم دراین عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد [۱] . در بارهٔ زمان اختراع الفبای مزبورهم اختلاف است . هرتسفلد گوید [۲] : «چون روایات شفاهی(دینی) درزمان شاهپوردوم کاملاً مورد احتیاج بود ، وی دستور داد خطی مخصوص اختراع کنند که بدان بتوانند کتب را بلهجه‌های مرده بنویسند وما این خط را «اوستایی» نامیم » .

درهرحال دین دبیری باختلاف اقوال درظرف مدتی بین قرن چهارم تاششم میلادی تدوین گردیده [۳] ، واین امر خودخدمت بزرگی بایران اسلامی بود، چه‌پس ازبرچیده‌شدن شاهنشاهی ساسانی وبهم خوردن اوضاع ایران ودیگرگون گشتن زبان وازدست رفتن خط و نابود شدن دین ، اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود ، قطعاً امروز برای جویندگان معمایی حل‌ناپذیر بود .

الفبای دین دبیری ، امروز درهمهٔ خاور زمین بهترین الفبایی‌است که‌موجوداست. درچندساعت میتوان آنرا فراگرفت و اوستارا درست خواند . شمارهٔ‌حروف‌آن ٤٤است [۴] . قدیمترین نسخهٔ خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوپنهاگ ، پایتخت دانمارك موجود است‌وآن در سال۱۳۲۵میلادی تحریریافته است.این‌نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی وسترگارد [۵] باخود از ایران باروپا برد .

۱ـ چه پس‌از حملهٔ اسکندر بایران وعهد حکومت سلوکیان ادبیات‌و علوم و خط یونانی در ایران رایج شده بود .

۲– Herzfeld · Archaeological History of Iran, p. 99.

۳ـ گیرشمن. ایران‌ترجمهٔ. معین‌ص۲۷۲ـ برخی‌ازمعاصران‌مانندبلسارا Balsara دانشمند پارسی (دریادنامهٔ دینشاه‌ایرانی) خواسته اند خط اوستایی را قدیمترین‌خطوط جهان و مأخذ همهٔ آنها معرفی میکنند ، ولی دلایل این ادعا مقنع ومثبت نیست .

٤ـ پور داود. گاتها چاپ اول ص ۱۸ـ ۲۰ وص ٤۷ـ٤۹ .

۵ – Westergaard

الفبای اوستا یا دین دبیری

چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدس مزدیسنا بدان تألیف شده زبان اوستا نامیده میشود[۱]، وخطی را نیز که اوستا بدان نوشته شده، باید خط اوستایی نامید ، ولی بعض خاورشناسان آنرا هم «زند» نامیده‌اند . درتسمیهٔ خط مذکوربتقلید ازین اصطلاح نابجا نیازمند نیستیم[۲] . این خط را نویسندگان اسلامی «دین دبیره» و «دفیره» و «دفتریه» یاد کرده‌اند وما امروزآنرا باید «دین دبیری» بگوییم. ابن مقفع درجزوخطوطی که درایران پیش‌ازاسلام معمول بوده مینویسد که اوستا بخط دین دبیری نوشته میشد . مسعودی نیز الفبای اوستا را دین دبیری یاد کرده گوید که‌آن شامل ۶۰ حرفست . نظر باعتبار مسعودی و ابن مقفع وترکیب‌خود کلمه شکی نمیماند که در زمان ساسانیان ، الفبای اوستارا (دین دپیریه) میگفتند، چه کلمهٔ دپیر بسا باواژه های دیگر پیوسته یك دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد،مثل: ایران دپیر، یادپیران مهشت (رئیس‌مستوفیان) وشهر دپیر(یك درجه‌پایین‌تر از ایران دپیر) .

درآغازدورهٔ ساسانیان دو قسم الفبا ، هردو ازریشهٔ سامی(آرامی) درایران معمول بوده : یکی ازآنها را برای تشخیص پهلوی شمالی یاکلده‌یی[۳] ویا آذری نامیده‌اند ، ولی اصطلاح نخستین اصح است . چند سنگ نبشتهٔ قدیم عهد ساسانیان بااین‌الفبا برای ما باقی‌مانده،دوم موسوم‌است بپهلوی ساسانی که‌بتدریج‌جای اولی راگرفته منسوخش کرد. از روی سکه ها و نگین انگشتر ها وظروف ونسخ خطی دوام‌آنرا تاقرن چهاردهم میلادی ، میتوان ثابت کرد . دراین الفبامانند الفبای کنونی اغلب حرکات داخل حروف نیست و این خود اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات ، وگذشته از این هر

۱ـ نه «زبان زند» چنانکه بعض خاورشناسان ـمانند دارمستترـ برآن رفته‌اند.

۲ـ چه حتی کسانی مانند دارمستتر که آنرا بکار برده‌اند عدم صحت آنراگواهی داده‌اند. رك . پورداود . گاتها . چاپ اول ص ۴۷ .

۳ـ وآن نیز اصطلاحیست‌نابجا که‌ نظر بمجاورت ایران‌با کلده ونفوذ زبان کلدانی، این تسمیه بعمل آمده .

حرفی ازآن ، چند قسم خوانده می‌شود ؛ مثلا یك حرف و علامت «ا» را : و ، ن ، ر ، لْ میتوان خواند .

چون در زمان ساسانیان ، زبان اوستا متروك شده بود ، اگر آنرا بخط پهلوی مینوشتند تلفظ درست کلمات مقدس میسر نبود، ازاینروچاره‌ای اندیشیده ،درالفبای معمول تصرفاتی کردندومانندالفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیرمصوت(صامت)نمودند. و شاید هم دراین عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد [۱] . در بارهٔ زمان اختراع الفبای مزبورهم اختلاف است . هرتسفلد گوید [۲] : «چون روایات شفاهی(دینی) درزمان شاپوردوم کاملاً مورد احتیاج بود ، وی دستور داد خطی مخصوص اختراع کنند که بدان بتوانند کتب را بلهجه‌های مرده بنویسند وما این خط را «اوستایی» نامیم » .

درهرحال دین دبیری باختلاف اقوال درظرف مدتی بین قرن چهارم تاششم میلادی تدوین گردیده [۳] ، واین امر خودخدمت بزرگی بایران اسلامی بود، چه‌پس ازبرچیده‌شدن شاهنشاهی ساسانی وبهم خوردن اوضاع ایران ودیگرگون گشتن زبان وازدست رفتن خط و نابود شدن دین ، اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود ، قطعاً امروز برای جویندگان معمایی حل‌ناپذیر بود .

الفبای دین دبیری ، امروز درهمهٔ خاور زمین بهترین الفبایی‌است که‌موجوداست. درچندساعت میتوان آنرا فراگرفت و اوستارا درست خواند . شمارهٔ حروف آن ٤٤است [۴] . قدیمترین نسخهٔ خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوپنهاک ، پایتخت دانمارك موجود است‌وآن در سال ۱۳۲۵میلادی تحریریافته است.این نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی وسترگارد [۵] باخود از ایران باروپا برد .

۱ـ چه پس‌از حملهٔ اسکندر بایران وعهد حکومت سلوکیان ادبیات‌و علوم و خط یونانی در ایران رایج شده بود .

۲ـ Herzfeld, Archaeological History of Iran, p. 99.

۳ـ گیرشمن. ایران‌ترجمهٔ. معین‌ص۲۷۲ـ برخی‌ازمعاصران‌مانندبلسارا Balsara دانشمند پارسی (دریادنامهٔ دینشاه‌ایرانی) خواسته اند خط اوستایی را قدیمترین‌خطوط جهان و مأخذ همهٔ آنها معرفی میکنند ، ولی دلایل این ادعا مقنع ومثبت نیست .

٤ـ پور داود. گاتها چاپ اول ص ۱۸ـ ۲۰ وص ٤۷ـ٤۹ .

۵ ـ Westergaard

الفبای اوستا یا دین دبیری

چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدس مزدیسنا بدان تألیف شده زبان اوستا نامیده میشود[۱]، وخطی را نیز که اوستا بدان نوشته شده، باید خط اوستایی نامید ، ولی بعض خاورشناسان آنرا هم «زند» نامیده‌اند . درتسمیهٔ خط مذکور بتقلید ازین اصطلاح نابجا نیازمند نیستیم[۲] . این خط را نویسندگان اسلامی«دین دبیره»و«دفیره»و«دفتریه» یاد کرده‌اند وما امروز آنرا باید «دین دبیری» بگوییم. ابن مقفع درجزوخطوطی که درایران پیش‌ازاسلام معمول بوده مینویسد که اوستا بخط دین دبیری نوشته میشد . مسعودی نیز الفبای اوستا را دین دبیری یاد کرده گوید که‌آن شامل ۶۰ حرفست . نظر باعتبار مسعودی و ابن مقفع وترکیب‌خود کلمه شکی نمیماند که در زمان ساسانیان ، الفبای اوستارا (دین دپیریه) میگفتند، چه کلمهٔ دپیر بنسا باواژه های دیگر پیوسته یك دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد،مثل: ایران دپیر، یادپیران مهشت (رئیس‌مستوفیان) وشهر دپیر(یك درجه‌پایین‌تر از ایران دپیر) .

درآغازدورهٔ ساسانیان دو قسم الفبا ، هردو ازریشهٔ سامی(آرامی) درایران معمول بوده : یکی ازآنها را برای تشخیص پهلوی شمالی یاکلده‌یی[۳] ویا آذری نامیده‌اند ، ولی اصطلاح نخستین اصح است . چند سنگ نبشتهٔ قدیم عهد ساسانیان بااین‌الفبا برای ما باقی‌مانده،دوم موسوم‌است بپهلوی ساسانی که‌بتدریج‌جای اولی راگرفته منسوخش کرد. از روی سکه ها و نگین انگشتر هـا وظروف ونسخ خطی دوام‌آنرا تـاقرن چهـاردهم میلادی ، میتوان ثابت کرد . دراین الفبامانند الفبای کنونی اغلب حرکات داخل حروف نیست و این خود اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات ، وگذشته از این هـر

۱- نه «زبان زند» چنانکه بعض خاورشناسان ـ مانند دارمستترـ بر آن رفته‌اند.

۲- چه حتی کسانی مانند دارمستتر که آنرا بکار برده‌اند عدم صحت آنراگواهی داده‌اند. رك . پورداود . گاتها . چاپ اول ص ٤٧ .

۳- وآن نیز اصطلاحیست‌نابجا که‌نظر بمجاورت ایران‌با کلده ونفوذ زبان کلدانی، این تسمیه بعمل آمده .

سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است اینست که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ فصل ومنقسم به ۲۱ کتاب ویانسک بوده‌است. گیرشمن نویسد[۱] : « دانش‌جدید ، افسانه‌ای را که‌مدعی‌است اسکندربزرك اوستا را که کتاب مقدس‌ایرانیان‌بودوبرروی هزاران‌پوست‌با حروف زرین نوشته شده بود معدوم کرد ، مردود میداند.» درعهدساسانیان، هنگامی که بجمع آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳۴۸فصل بدست‌آمد که‌آنراهم‌به ۲۱نسك تقسیم کردند. دانشمند انگلیسی وست[۲] بیست ویك نسك ساسانیان رابه ۳۴۵۷۰۰کلمه تخمین زده . ازاین مقدار امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است ، بنابراین ربع‌اوستای ساسانیان‌بمارسیده وبقیه ازتعصب مسلمانان وهجوم مغول ازدست رفته‌است[۳].

نسکهای اوستا

واژهٔ نسك در اوستا بفتح اول و بصورت نسکه Naska آمده بمعنی کتاب وسفینه . درهرجا که این‌لغت‌بکار رفته ازآن‌اجزای کتاب مقدس اراده گردیده است[۴] . اما دریسنا،های ۱۹بند ۲۲ نسکه بمعنی خود اوستا و دورهٔ کامل آن (۲۱ نسك) استعمال شده (من بـاب اطلاق جزء بکل)[۵] .

در فرهنگهای پارسی‌آمده [۶] : «نسك بضم‌اول‌قسمتی باشد ازبیست‌ویك‌قسم کتاب زند (!) که زردشت آنرا تقسیم کرده است وهرنسکی را ، یعنی قسمتی را ، نامی نهاده .»[۷]
خسروانی شاعر گوید:

۱ـ ایران. ترجمهٔ م . معین ص ۲۷۲. ۲ـ West. ۳ـ پورداود. گاتها. چاپ اول ص ۵۰ . ۴ـ پورداود. خرده اوستا ص ۲۶ . ۵ـ پور داود . یسناج ۱ ص ۱۶۶ . ۶ـ برهان ، انجمن آرا ، غیاث .

۷ـ باید دانست که درفرهنگها «نسك بفتح اول وسکون ثانی» را نام عدس (غلهٔ مشهور) دانسته‌اند : مولوی گوید :

گر بخواهم‌ازکسی یك‌مشت نسك | مرمرا گوید خمش کن‌مرك وجسك.

ونیز بمعنی خاروخسك آمده . بدرجاجرمی راست :

نسك درچشم‌آنکه نشناسد | از مس سوخته زبرجدرا.

رك. انجمن آرا ، غیاث ، برهان قاطع .

عظمت اوستا

اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بوده ، عظمت آن در بیرون ازحدود کشورهای مزدیسنا نیزشهرت داشته است . مورخ یونانی‌هرمیپوس[۱] که درقرن سوم قبل از میلاد میزیست ، کتابی درخصوص آیین ایران نوشته بود که‌امروز دردست‌نیست،ولی‌مورخی‌رومی‌موسوم‌به‌پلینیوس[۲] که در قرن اول میلادی ، بهنگام آتش‌فشانی کوه وزو مرد ، در کتاب خویش بنام«تاریخ طبیعی» از کتـاب هرمیپوس سخن میراند ومیگوید کـه اوآیین ایرانیانرا از روی کتاب دینی‌خودآنان که زرتشت دردوهزار هزار (دو میلیون) بیت سرایید‌ه بدقت مطالعه کرده است . مسعودی که در سال ۳٤٦ هجری در گذشته ، در کتاب مروج الذهب مینویسد : « و کتب هذاالکتاب فی‌اثنی‌عشرالف جلد بالذهب » . محمد جریرطبری نیز که در سال ۳۱۰هجری وفات یافته ، درتاریخ خود از دوازده‌هزارجلد گاو که اوستا روی‌آنها نوشته شده بود، بحث میکند . در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرین نوشته بود .

ابن‌ابی اصیبعه درعیون الانباءآرد [۳] : « (المجوس) زعموا انها (ای کتب زردشت) جلدت باثنی عشرالف جلد جاموس .» مؤلف غرراخبار ملوك الفرس آرد[۴] : «وکان زردشت اتاه بکتاب ادعاه وحیاً من‌الله عزاسمه ،فکتب فی‌جلوداثنی‌عشرالف بقرة حفراً من‌الجلود ونقشاً بالذهب ، وامربه بشتاسف فخزن فی‌القلعة باصطخر و وکل‌به الهرابذة . »

قدیمتر از این اسناد نامهٔ منسوب به تنسرهیربدان هیربد اردشیر پاپکان است که گفته‌اندبپادشاه طبرستان‌جشنسفشاه نوشته[۵]، درآن گوید : « میدانی که اسکندراز کتاب دین‌ما ، دوازده هزارپوست گاو بسوخت باسطخر.»

هرچند که این اخبار گزافست ولی تا حدی عظمت اوستا رامیرساند ، وآنچه از

۱- Hermipos. ۲- Plinius.

۳- ج ۱ ص ۹ . ٤ - امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۵۵٤.

۵- ولی طبق بررسیهای کریستنسن، تاریخ نگارش نامهٔ مزبور زمان خسرو اول انوشروان است . رك : نامهٔ تنسر بتصحیح‌آقای مجتبی مینوی ؛ تاریخ ایران در زمان ساسانیان ص ۳٤-۳۵ .

(ب)	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
	هچا	ونگهئوش	دزدا	مننگهه	شیئوتهننام	انگهوش	مزدائی
(نسك)	بریش	کشکیسروب	ویشتاسپ ساست	وشتگ	چیترداد	سپند	بغان یشت

(ت)	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
	خشترهچا	اهورائی	آ	یم	دریگوبیو	ددت	واستارم
(نسك)	نیکاتوم	گنباسرنیجت	هوسپارم	سکاتوم	وندیداد	هادخت	ستوت یشت

نامهای ۲۱ نسك درپهلوی ، آنچنان که دردینکرت یاد گردیده ازقرارذیل است:

۱ـ سوتکر Sûtkar — ۲ـ ورشت مانسر Varshatmânsar

۳ـ بغ Bak — ٤ـ دامدات Dâmdât — ٥ـ ناتر Nâtar

٦ـ پاچك، پاژگ Pâjag — ۷ـ رتودات ایتگ Ratô - dât - aitag

۸ـ بریش Barish — ۹ـ کشکیسروب Kashkisrôb

۱۰ـ ویشتاسپ ساست Vishtâsp - sâst — ۱۱ـ وشتگ Vashtag

۱۲ـ چیتره دات Citradât — ۱۳ـ سپند Spend

۱٤ـ بغان یشت Bakân - Yasht — ۱٥ـ نیکاتوم Nikâtûm

۱٦ـ گنباسرنیجت Gonbâ - sar - nijat — ۱۷ـ هوسپارم Huspâram

۱۸ـ سکاتوم Sakatûm — ۱۹ـ وندیداد Javit - Shedâ (dêv)-dât

۲۰ـ هادخت Hâtôxt — ۲۱ـ ستوت یشت Stôt - yasht

چه مایه زاهد پرهیزگار[۱] صومعگی
که نسك خوان شد بر عشقش وایارده گوی[۲].

ولبیبی راست :

از اطاعت با پدر زردشت پیر خود به‌نسك‌آفرینگان[۳] گفته‌است.

دینکرت ، درفصلهای هشتم ونهم مینویسد اوستادارای ۲۱ نسك میباشد ودران‌نام هریك ازین ۲۱ بخش جداگانه آمده وخلاصهٔ مندرجات آنها تشریح وازبرخی از نسکها مفصلتر بحث شده است .

بیست‌ویك نسك اوستا بگفتهٔ دینکرت و نوشته‌های دیگر مزدیسنان باندازهٔ ۲۱ کلمهٔ یتها اهو وئیریو[۴] ... فروفرستاده شده ، هریك نسك برابر میافتد بیکی از واژه‌های آن ، اینچنین :

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
(۱)	یتها	اهو	وئیریو	اتها	رتوش	اشات	چیت
	|	|	|	|	:	|	|
(نسك)	سوکر	ورشت مانسر	بغ	دامدات	ناتر	پاچك	رتودات ائیتك

۱ــ درنسخ «زاهد وپرهیزگار» ومتن تصحیح علامه دهخداست .

۲ــ شرح «ایارده» درهمین‌فصل بیاید. ۳ــ شرح آفرینگان درهمین‌فصل بیاید.

۴ــ یتها اهووئیریو... یك بند شعراست دروزن‌مانند بندهای اهونودگات ودارای سه شعراست. درشرافت این نمازخرددرجلدخرده اوستا ص۴۲ــ۵۷ سخن‌داشتم : به‌نخستین جلد یسنا.گزارش‌نگارنده ص ۲۰۲ــ۲۰۶ نیزنگاه کنید(پورداود) . یتها اهو بخط‌لاتینی چنین است :

Yathâ . ahû . vairyô . athâ . ratush . ashâtcit . hacâ .

Van(g)həush . dazdâ . mananhô. shyaothananâm .
an(g)həush . mazdâi .

Xshathrəmca . ahurâi . â . yim . drigubyô . dadat .
vâstârəm .

جدول چهارم

نسکهای اوستا[1]

شماره	نـــــام		طبقه بندی و شمارهٔ آنها[2]	
۱	Sûtkar (Shudhkar)	سوتکر	گاسانیك	۲
۲	Varshtmânsar	ورشت مانسر	»	۳
۳	Bagh (Bak)	بغ	»	٤
٤	Dâmıdât (Dâmdâd)	دامدات	هاتك مانسریك	۱
٥	Nâtar (Nâdar)	ناتر	»	۲
٦	Pâjag (Pâgag)	پاجك	»	۳
۷	Rato-dât-aîtag - (Radodadaitag)	رتوداتائیتك	»	٤
۸	Barish	بریش	»	٥
۹	Kashkîsrob	کشکیسروب	»	٦
۱۰	Vishtâsp-sâst	ویشتاسپساست	»	۷
۱۱	Vashtag	وشتك	گاسانیك	٥
۱۲	Çitradât(Çitradâd)	چیتره‌دات	داتیك	٦
۱۳	Spend	سپند	گاسانیك	۷
۱٤	Baghân-yasht	بغان یشت	داتیك	۷
۱٥	Nîkâtûm(Nikadhum)	نیکاتوم	»	۱
۱٦	Ganabâ-sar-nijat (Gonabâd-sar-nigad	گنباسر نیجت	»	۲
۱۷	Hnspâram	هوسپارم	»	۳
۱۸	Sakâtûm(Sakâdhûm)	سکاتوم	»	٤
۱۹	Vendîdât(Vendidâd)	وندیدات وندیداد	»	٥
			گاسانیك	٦
۲۰	Hâtôxt(Hâdoxt)(هادخت)	هاتخت (وندیداد)	»	۱
۲۱	Stôt - yasht (Shtod yasht)	ستوت یشت		

1- Cf. Geldner, Awestalitteratur, im Grundriss der Iranischen Philologie. S. 18 und 20.

۲- بیست‌ویك نسك اوستا طبق دینکرد ودیگر کتب دینی بسه (بهر) تقسیم شده وهر بهر دارای هفت نسك است: نخستین بهر، گاسانیك Gâsânîk (مربوط بگاثا. رك.ص ۱۹۵)، دومین بهر، هاتك مانسریك Hâtak mânsarîk (منترها [رك. ص ٥۲] وادعیه)، سومین بهرداتیك Dâtîk (مربوط بداوری وقوانین و احکام) نام داشته. در جدول فوق ستون سوم شمارهٔ ترتیبی هرنسك در هر بهر نشان داده شدم،

۲۱ نسك اوستا بسه بهر (bahar) پخش گردیده، آنچنان که یتها اهوونیریو ... دارای سه شعر (گاس gâs) است ، هر بهری برابر میافتد با یکی از آن شعرها ، هر یك از آن بهر سه گانه دارای هفت نسك بوده :

نخستین بهر گاسانیك gâsânîk، دومین بهر هاتك مانسریك hâtak-mânsarîk، وسومین داتیك dâtîk نام داشته اینچنین :

نسکهای (گاسانیک)	نسکهای (هاتك مانسریك)	نسکهای (داتیك)
۱ـ ستوت یشت	۱ـ دامدات	۱ـ نیکاتوم
۲ـ سوتکر	۲ـ ناتر	۲ـ گنباسر نیجت
۳ـ ورشت مانسر	۳ـ پاجك	۳ـ هوسپارم
٤ـ بغ	٤ـ رتودات ائیتگ	٤ـ سکاتوم
٥ـ وشتگ	٥ـ بریش	٥ـ وندیداد
٦ـ هادخت	٦ـ کشکیسروب	٦ـ چیتهردات
۷ـ سپند	۷ـ ویشتاسپ ساست	۷ـ بغان یشت

در پخش هشتم نامهٔ دینکرت در کردهٔ (فصل) اپارهٔ ٥ نسکهای سه گانه چنین تعریف شده: «نسکهای گاسانیك در دانش مینوی و کارمینوی است ؛ نسکهای داتیك در دانش جهانی و کارجهانی است، نسکهای هاتك مانسریك در آگاهی از کردارهای میان این دو (مینوی وجهانی) ». در خود دینکرت درپارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱ گفته شده : « گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی کـه ازهریك از آنها شده ، درست نمی‌افتد . بسا در نسکهای گـاسانیك بگفتارهای هاتك مانسریك وبگفتارهای نسکهای داتیك برمیخوریم ، ودرنسکهای هاتك

جدول چهارم

نسکهای اوستا[1]

شماره	نـــــــــــــــــــام	طبقه بندی و شمارهٔ آنها[2]	
۱	Sûtkar (Shudhkar) سوتکر	گاسانیك	۲
۲	Varshtmânsar ورشت مانسر	»	۳
۳	Bagh (Bak) بغ	»	٤
٤	Dâmdât (Dâmdâd) دامدات	هاتك مانسریك	۱
٥	Nâtar (Nâdar) ناتر	»	۲
٦	Pâjag (Pâgag) پاجك	»	۳
۷	Rato-dât-aîtag - رتوداتائیتك (Radodadaitag)	»	٤
۸	Barish بریش	»	٥
۹	Kashkîsrob کشکیسروب	»	٦
۱۰	Vishtâsp-sâst ویشتاسپ‌ساست	»	۷
۱۱	Vashtag وشتك	گاسانیك	٥
۱۲	Çitradât(Çitradâd) چیتره‌دات	داتیك	٦
۱۳	Spend سپند	گاسانیك	۷
۱٤	Baghân-yasht بغان یشت	داتیك	۷
۱٥	Nîkâtûm(Nikadhum) نیکاتوم	»	۱
۱٦	Ganabâ-sar-nijat گنباسر نیجت (Gonabâd-sar-nigad	»	۲
۱۷	Hnspâram هوسپارم	»	۳
۱۸	Sakâtûm(Sakâdhûm) سکاتوم	»	٤
۱۹	Vendîdât(Vendidâd) وندیدات	»	٥
	وندیداد	گاسانیك	٦
۲۰	Hâtôxt(Hâdoxt)(هادخت)هاتخت (وندیداد)	»	۱
۲۱	Stôt - yasht (Shtod yasht) ستوت یشت		

1– Cf. Geldner, Awestalitteratur, im Grundriss der Iranischen Philologie. S. 18 und 20.

۲ــ بیست‌ویك نسك اوستا طبق دینکرد ودیگر کتب دینی بسه (بهر) تقسیم شده وهر بهردارای هفت نسك‌است: نخستین بهر، گاسانیك Gâsânîk (مربوط بگاثا. رك.ص ۱۹۵)، دومین بهر، هاتك مانسریك Hâtak mânsarîk (منترها [رك. ص ٥۲ وادعیه)، سومین بهرداتیك Dâtîk (مربوط بداوری وقوانین و احکام) نام داشته. در جدول فوق ستون سوم شمارهٔ ترتیبی هرنسك در هر بهر نشان داده شده.

۲۱ نسك اوستا بسه بهر (bahar) بخش گردیده، آنچنان که یتها اهوونیریو ... دارای سه شعر (گاس gâs) است ، هر بهری برابر میافتد با یکی از آن شعرها ، هریك از آن بهرسه گانه دارای هفت نسك بوده :

نخستین بهر گاسانیك gâsânîk، دومین بهر هاتك مانسریك hâtak-mânsarîk، وسومین داتیك dâtîk نام داشته اینچنین :

نسکهای (گاسانیگ)	نسکهای (هاتك مانسریك)	نسکهای (داتیك)
۱ـ ستوت یشت	۱ـ دامدات	۱ـ نیکاتوم
۲ـ سوتکر	۲ـ ناتر	۲ـ گنباسرنیجت
۳ـ ورشت مانسر	۳ـ پاجك	۳ـ هوسپارم
٤ـ بغ	٤ـ رتودات ائیتک	٤ـ سکاتوم
٥ـ وشتک	٥ـ بریش	٥ـ وندیداد
٦ـ هادخت	٦ـ کشکیسروب	٦ـ چیتهردات
۷ـ سپند	۷ـ ویشتاسپ ساست	۷ـ بغان یشت

دربخش هشتم نامهٔ دینکرت در کردهٔ (فصل) اپارهٔ ٥ نسکهای سه گانه چنین تعریف شده: «نسکهای گاسانیك دردانش مینوی وکارمینوی است ؛ نسکهای داتیك دردانش جهانی وکارجهانی است، نسکهای هاتك مانسریك درآگاهی از کردارهای میان این دو (مینوی وجهانی) ». در خود دینکرت درپارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱ گفته شده : « گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی که ازهریك از آنها شده ، درست نمی‌افتد . بسادر نسکهای گاسانیك بگفتارهای هاتك مانسریك وبگفتارهای نسکهای داتیك برمیخوریم ، ودرنسکهای هاتك

ابوریحان بیرونی درالجماهر آورده[1] : « اکاسره (شاهنشاهان ساسانی) را سبحه‌ای بود ازامثال‌این‌درشاهوار، عددآن بیست‌ویك دانه دررشته بود،وآنرا بقول‌حمزه (اصفهانی) نسك شماره[2] میگفتند، زیراآن [بعدد] نسکهای کتاب ایشان موسوم به ابستا بود .»

کتب اوستا

اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتابست :

۱- یسنا ۲ - ویسپرد ۳ - وندیداد ۴ - یشتها

۵- خرده اوستا .

هیچ نسخهٔ خطی قدیمی در دست نیست که دارای همهٔ این جزء ها باشد . اینك درذیل بشرح هریك از پنج کتاب مذکور میپردازیم .

۱
یسنا

یسنا مهمترین‌قسمت‌اوستاست . این‌کلمه دراوستا بسیاراستعمال شده . تلفظ اوستایی‌آن یسنه **Yasna** میباشد . در خودگاتها بارها (یسنای ۳۳ ، ۸ - یسنای ۲۴، ۱۲ - یسنای ۲۵ ، ۱۰ - یسنای ۲،۳۸ و غیره) آمده ومعنی آن پرستش وستایش و نماز وجشن است. همین واژهٔ جشن که‌بمعنی عیداست‌ازکلمهٔ یسنای مذکورآمده‌است . درسانسکریت (یجنه) ودرپهلوی (یزشن) و (ایزشن) گویند .

یسنا بویژه درهنگام مراسم مذهبی سروده میشود . مجموع یسنا ۷۲ فصل است .

۱- الجماهرچاپ حیدرآباد ص ۱۵۶.

۲- درمتن لشك ثبت شده ومصحح درحاشیه نوشته : در نسخه‌های (ا ب) و (س) لسك شماره ، لفظان فارسیان ، معناهما تعدید قطع . اگرچه لشك در فرهنگهای پارسی بمعنی پاره‌آمده (رك . برهان) ولی بی‌شك دراینجا نسك شماره مراد است (ونسخه بدل اقرب بصحت است) ودلیل آن همانست که ابوریحان‌تصریح کرده که عدد دانه‌های سبحه بعدد نسك‌های اوستا یعنی ۲۱ بوده است چنانکه کستی مزدیسنان‌از۷۲نخ تشکیل‌میشود، واشاره به ۷۲ فصل یسناست . رك . صفحهٔ بعد ، و رك . عنوان کستی در همین کتاب.

مانسریك آموزشهای گاسانیك وداتیك آورده شده ودرنسكهای داتیك سخنانی ازنسكهای گاسانیك وهاتك مانسریك یاد گردیده است» [۱].

نخستین نسك (سوتكرنسك) دارای ۲۲ فرگرد (فصل) بوده، دومین نسك (مانسرنسك) شامل ۲۳ فرگرد، سومین نسك (بغ نسك) محتوی ۲۲ فرگرد بوده وهمچنین نسكهای دیگر [۲]. از نسك پنجم (ناتر) فقط متن اوستایی موجود وگزارش پهلوی آن مفقود شده است. ازنسك یازدهم (وشتگ) متن وتفسیر هردوازمیان رفته است. وندیداد که اکنون جزوی ازاوستاست، بنا بمندرجات دینکرت، نسك نوزدهم اوستای ساسانیان بوده وتمام آن بما رسیده است، وهمچنین چهارنسك از ۲۱ نسك اوستای عصرساسانی را نیز ازروی شرح دینکرت میتوان دردیگرقسمتهای اوستای کنونی نشان داد وتعیین کرد که جزو کدام نسك ساسانیان بوده است [۳].

ازگاتها همان اندازه که درعهد ساسانیان وجود داشته امروز نیزدردستست، کلیة میتوان گفت آن قسمت ازاوستا که بویژه مقدس شمرده میشده ودرجزوادعیه ونمازوستایش ومحل احتیاج روزانهٔ مردم وموبدان بوده محفوظ ترمانده است تا قسمتهایی که کمترمورد نیازمندی بوده است.

بنا بمندرجات دینکرت، هادخت نام بیستمین نسك اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز موجود نیست، فقط چند قطعه ازآن باقی مانده است که مجموع آنها را «سروش یشت هادخت» گویند [۴]. درفرهنگهای پارسی آمده [۵]: «هادخت بضم دال وسکون خای نقطه دار و فوقانی نام نسکی است از جملهٔ بیست ویك نسك کتاب زند یعنی نام قسمی است، چه نسك بمعنی قسم آمده است.»

۱- پورداود. گاتها چاپ دوم مقدمه د - ض.

۲- رك. پورداود. خرده اوستا ص ٤۹-۵۰.

۳- گاتها چاپ اول ص ۵۵.

٤- پورداود. یشتها ج ۱ ص ۵۲۳ ببعد.

۵- برهان، انجمن آرا.

مسأله‌ای که غالباً پیش‌میآید آنست که‌زرثوشتره(زرتشت) که بصیغهٔ سوم‌شخص ذکرمیشود، مؤید فرضی نیست که همهٔ قطعات را اثرخود «مجدد آیین» میداند . درحقیقت آنچه که قطعی‌است اینست که تدوین کنندگان«یسنا» درمتن خود مقداری ازقطعات قدیمی راکه محفوظ مانده بود، وبرای خود آنان نیزدرآن موقع کمتر مفهوم بود، ولی بمنزلهٔ میراثی مقدس محسوب‌میشد ، داخل کرده‌اند. گاتها بقایای محفوظ ماندهٔ تجدد زرتشتی‌است ،ولی برای‌اینکه همهٔ قطعات را بیك مؤلف انتساب دهند، راهی موجود نیست. یكِ قطعه مبین احساسات شخصی‌ودارای جنبش‌وحیاتست. قطعهٔ دیگرمانند یسنافاقدخصیصه ومانندأثری مکتبی است، شماره ووسعت قطعات محفوظ مانده بسیار کم و کوچك‌ترازآنست که بتوان نقطهٔ عزیمت سودمندی‌را بدست آورد. اینکه گاتها را بمنزلهٔ یك مجموعه نگاه میکنیم، بعلت عدم امکان انتقاد آنست ، نه بعلت اعتقاد باینکه این‌متنها مجموعه‌ای واحد باشد. مجموعهٔ اندكِ گاتها معرف بقایای همهٔ ادبیات (مخصوص) است .

خوشبختانه مجموعهٔ گاتها باندازهٔ کافی‌بهم مربوطست، واین‌عیب ونقص‌شدیددرآن نیست که نتوان همه را بمنزلهٔ یك مجموع مورد بحث قرار داد .

درهرحال گاتها درمیان اوستای سنتی،کالبدی غریب وبمنزلهٔ واحدتشکیل‌میدهد. املا ازهمان‌آغازفرق دارد ، زبان نیزبوجهی اساسی اختلاف دارد ، ونیزاختلاف مشرب و آیین آن دو محسوس است ، چنانکـه در کتاب (دالا) Dhalla آمده . در همه جای گاتها ، ما درحضوریك‌انقلاب دینی مرتب هستیم.افکاراخلاقی درطرازاول جادارد· مخالفت وتعارض ارواح نیك وبدپیاپی دیده میشود ، پاداش اخـروی همه جا مذکور است . قوای نیکوکار که تحت اصطلاحات مجرد بیان میشوند و دربار مانندی برای اهورمزدا تشکیل میدهند ، تقریباً در هرقطعه ذکرشده ، خواه بوسیلهٔ اسامی‌آنان وخواه بوسیلهٔ کنایات، و درعوض مراسم قربانی وفدیه هیچ نقشی ندارد .»

در اوستای عهد ساسانیان گاتها درسر نخستین نسك گاسانیك که موسوم بود بـه ستوت یشت (Stot Yasht) جـای داشت . در یسنای ۵۷ بند ۸ آمده : « ماهی ستاییم فـرخنده سروش را ، کسی که نخستین بار پنج گـاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود . »

هرفصل‌را یك هائیتی ‹Avestan› Hâiti خوانند . این کلمه نیز اوستایی است و امروز آنرا **ها** ویا **هات** گویند، بمناسبت هفتادودوهای‌یسناست که کشتی یابندی که زرتشتیان سه‌بار بدور کمر می‌پیچند[۱] ، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشود . پارسیان یسنارا بدوقسمت بزرگ تقسیم میکنند :

نخست ازیسنای ۱ تا یسنای ۲۷ . دوم از یسنای ۲۸ تا پایان .

ازاین ۷۲ فصل ، ۱۷ فصل (یا هائیتی) متعلق‌بگاتهاست که قدیمترین قسمت‌اوستا بشمار میرود .

گاتها (گاهها)

کهنترین و مقدسترین قسمت اوستا گاتها میباشد که در میان یسنا جای داده شده است . در خود اوستا گاثا ‹Avestan› و درپهلوی گاس‌آمده وجمع آن **گاسان** میباشد و گاسانیك ، ترکیب صفتی آنست یعنی مربوط بگاتها[۲] . در پهلوی نیز بنحو اخص هرفرد از اشعار گاتهارا (گاس) گویند[۳]. درسانسکریت‌هم این کلمه گاثا **Gâthâ** میباشد . در کتب دینی بسیار کهن برهمنی وبودایی **گاثا** عبارتست ازقطعات منظومی که درمیان‌نثرباشد. گاتهای اوستا نیزاصلا چنین بوده است وبمناسبت موزون بودن است که بخش مزبور، گاتها(یعنی سرود ونظم وشعر) نامیده شده است[۴].

اززمان بسیارقدیم ، ایرانیان گاثارا ازسخنان‌فرخندهٔ خود وخشورزرتشت سپنتمان میدانستند ، لذا احترامی خاص برای‌آن قایل بودند، ولی تحقیقات دانشمندان مانند میه **Meillet** ثابت کرده است که همهٔ سرودهای گاتها اززرتشت نیست، وازآن‌میان برخی پرداختهٔ نخستین پیروان اومیباشد . میه گوید[۵] : «محققان متن خود گاتها را بالطبع از زرتشت میدانند . اغلب دلیلی که ثابت کند همهٔ قطعات‌ازیك مؤلف باشد ، دردست نیست.

۱- رك . بخش ٤ بهرهٔ ۳. ۲-مثلا گویند: ادبیات گاسانیك.
۳- من‌باب اطلاق کل بجزء . ٤- پورداود. گاتها چاپ اول‌ص۶۱.
۵- Trois Conférences, p. 15-17 .

نمونهٔ کهن‌ترین نسخهٔ خطی یسنا که بقول گلدنر در سال ۱۳۲۳ میلادی وبقولی بسال ۱۳۲۵ بدست هیربد مهربان کیخسرو مهربان اسفندیارمهربان مرزبان بهرام نوشته شده است وا کنون در کتابخانهٔ کوپنهاک محفوظ است. (پورداود. گاتها چاپ اول)

کلیهٔ گاتها ۱۷ هائیتی(فصل)است وشامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه می باشد.

این اشعار قدیمترین آثاریست که از روزگار پیشین ، برای ما تا امروز باقی مانده است[۱]. گاتها ازجهت صرف و نحووزبان وفکر با دیگر قسمتهای اوستا فرق دارد و نیز بسا لغاتی که در آن استعمال شده دردیگر بخشها نیامده ومطابق آنهارا در قدیمترین کتب دینی برهمنان باید جست . گاتها روزی جزو کتاب بسیاربزرگی بوده ولابد همانست که مورخ یونانی هرمیپوس (که نامش گذشت) ازآن سخن رانده است . نظر بمعنی گاتها در کتب برهمنان وبودائیان گاتهای اوستا را نیز باید در قدیم جزومطالب منثوری تصور کرد که امروزدردست نیست . برای آنکه مطالب را مختصر کرده بشکلی درآورند که مردم بتوانند بحافظه بسپرند ، متوسل بشعرمیشدند . این طرز نگارش بویژه درمیان اقوام هندواروپایی متداول بوده است .

گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است وبمنزلهٔ پنج کتاب اسفارتوراتست که یهودیان آنها را ازخود موسی دانند واحترام خاصی برای آنها قایلند :

نخستین موسومست به (اهنود) ، دوم موسوم است به (اشتود) ، سوم بنام(سپنتمد)، چهارم موسوم به (وهوخشتر)، وپنجمین گاتها به (وهیشتواشت) نامزداست .

آیین حقیقی واصلی زرتشت را باید از گاتها جست ، چه بعدها بمرور تصرفاتی در آن کردند ، وبخصوص آیین زرتشتی دورهٔ ساسانی ازمبدأ خود بسیاردور گردید[۲] . کلیات آیین زرتشت را که از گاتها برمیآید درفصل سابق مورد بحث قرار دادیم .

ویسپرد

ویسپرد یاویسپرت نیزازدوکلمهٔ اوستایی مرکبست : ویسپ رتو [اوستایی] Vîspe ratavô که دریشت دهم بند ۱۲۲ استعمال شده وبمعنی(همهٔ سروران)است.(وسپ)درپهلوی ویا(هروسپ) درپازند بمعنی همه آمده . درادبیات زرتشتیان،غالباً باین جمله برمیخوریم : خداوند هروسپ آگاه[۳].

۱ــ درین باره درعنوان «نخستین شعروشاعرایرانی» بحث خواهیم کرد.
۲ــ پورداود. گاتها . چاپ دوم مقدمه ص یط ـ یی.
۳ ــ بمعنی: ان الله علی کل شیء علیم.

پزشك ودرموضوع پیشوایان درست ودروغین وآداب ناخن چیدن وبریدن مووشرحی نیز ازخروس ـ که دربامدادان بانگ‌زندومردم‌را ازپی تسبیح وستایش‌یزدان خواند ـ ودربارهٔ زن دشتان وخصایص سك‌وعزیزداشتن‌آن گفتگوشده است . فرگرد ۲۲ درموضوع آوردن اهریمن ۹۹،۹۹۹ ناخوشی را و در برابر آوردن پیك ایزدی ۹۹،۹۹۹ درمان برای آنها سخن میراند .

در انجمن آرا آمـده : « وندیداد با دال در آخر نسکی است از نسکهای کتاب ژند وپاژند . »[1]

۴
یشتها

کلمهٔ اوستایی یشت ، یشتی (yešti) از ریشه وبن کلمهٔ **یسنا** میباشد بمعنی نیایش وفدیه ، ولی یسنا برای ستایش بطور عموم آمده و یشتها بویژه برای ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپندان وایزدان‌است. در فرهنگهای پارسی(یشتن)را بمعنی عبادت کردن گرفته‌اند . مؤلف برهان نویسد : «یشتن بفتح اول بروزن کشتن بلغت زند وپازند (!) بمعنی زمزمه کردن و چیزی خواندن باشد بر طعام ، و آن عبادتی است مغانرا دروقت طعام‌خوردن.»
پیداست که دراین‌تعبیرمعنی یشتن را ازعمومیت ساقط وبباژ وزمزم[2] تخصیص داده است . زراتشت بهرام پژدو در اردای ویرافنامه گوید :

چو از کار یزشچاری گذشتند از اول کار ، جایی می **بیشتند** .

ونیز :

زبیم کار زار و قحط و کشتن نبد پروای دین و باژ و **یشتن** .

یشت ، در برهان « نام نسکی باشد از کتاب زند (!) یعنی قسمی از اقسام کتاب زند (!)»[3]. زراتشت بهرام در زرتشت نامه گوید :

---

۱ ـ باعتباری صحیح است ، چه وندیداد نسك نوزدهم اوستای عهد ساسانی است . رك . جدول چهارم. ۲ ـ رك . بخش ٤ بهرهٔ ٤ .

۳ ـ از ۲۱ نسك اوستا، دو نسك (بغان یشت)و(ستوت یشت)«یشت»خوانده میشوند.

جزء دوم رد که همان کلمهٔ اوستائی رتو [Avestan script] میباشد. در ادبیات پارسی بمعنی دلیر ودانا وبخرد است . فردوسی گوید :

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمربند زد.

ویسپرد ، خود مستقلا کتابی نیست ، میتوان گفت مجموعه‌ایست از ملحقات یسنا که بهنگام مراسم مذهبی ، بدون یسنا سروده نمیشود و بویژه آنرا دراعیاد مذهبی شش گهنبار سال میخوانند . هریك از فصول ویسپرد نامزداست به (کرده) . این کلمه درخود اوستا کرتی آمده است بمعنی باب و فصل . اززمان قدیم نیز کرده هـای ویسپرد درست ازروی شماره معلوم نشده‌است. اشپیگل ویسپردرابه ۲۷ (کرده) تقسیم کرده ووستر گارد ۲۳ کرده بخش نموده ، و درچاپ گجراتی بمبئی ۲٤ (کرده) آمده است .

۳
وندیداد

نام اوستایی وندیداد، وی دئوداته [Avestan script] Vidaevadâta میباشد ، در پهلوی (جت‌دیودات) گردیده و مرکبست ازسه‌کلمه : وی بمعنی ضد ، دئوه یعنی دیو، داته که امروز داد گوییم وبمعنی قانونست، مجموعاً یعنی قانون علیه (ضد) دیو. وندیداد درمراسم دینی خوانده نمیشود ومندرجات آن مختلف است ؛ هرفصل ازآن را (فر گرد) گویند . در همهٔ نسخ خطی بدقت هرفر گرد دارای شمارهٔ مخصوص بخود میباشد و مجموعاً شامل ۲۲ فر گرد است :

فر گرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست[۱]، دوم در داستان جم (یمه) ، سوم در خوشی وناخوشی جهان ... اما غالب مطالب فر گردها تا فر گرد ۲۱ ، در قوانین مذهبی واحکام دینی است ازقبیل سو گند خوردن وپیمان داشتن و عهد شکستن و نظافت وغسل وتطهیر وپاك نگهداشتن آب وآداب دخمه واجتناب ازلاشه ومرداروتوبه و کفاره ودربارهٔ مزد

۱ـ مانند سفرتکوین تورات .

واوقات خوش و ناخوش که درطی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کستی بستن کودکان‌وعروسی وسوگواری وماتم‌وغیره تخصیص داده شده. مطالب وادعیهٔ‌آن ازاوستای بزرگ‌استخراج‌شده‌است، جزآنکه بمناسبت دعا ونمازهرموقع ، درآغاز وانجام تصرفاتی کردند وبعدها نیزبشمارهٔ‌این ادعیه افزودند. همهٔ مندرجات خرده‌اوستا ، بزبان اوستایی نیست، بلکه قسمت بزرگی ازآن بزبان پازند ومتعلق بازمنهٔ متاخراست . بسیاری ازنسخ خطی خرده اوستا دارای دعاهایی میباشند که در نسخ دیگر نیست .

یك رشته از ستایشها و نمازهای خرده اوستا بنام (نیایش) خوانده میشود وشمارهٔ آنها پنج است : خورشید نیایش ، مهرنیایش ، ماه نیایش ، اردویسور نیایش ، آتش بهرام نیایش .

دراین نیایشها بخشی از خورشید یشت ومهریشت و ماه یشت وآبان یشت و بهرام یشت مندرجست .

بخش دیگر ازاین کتاب بنام (سیروزه) نامیده میشود وآن شامل دوسیروزه‌است : بزرگ و کوچك . هرقطعه‌ای از سیروزه بیکی ازفرشتگان سی روز ماه اختصاص دارد ، وبمناسبت همان روز خوانده میشود [1] .

در ادبیات پارسی (خرده) بهمین کتاب‌اطلاق شده ، دقیقی گوید :

ببینم آخرروزی بکام دل خود را کهی‌ایارده خوانم شها، کهی**خرده**.

ایارده

اما کلمهٔ «ایارده» که دربیت فوق استعمال شده و خسروانی نیز آنرا متذکر گردیده :

چه مایه زاهد پرهیزکار صومعگی که‌نسك‌خوان‌شدبرعشقش‌و**ایارده گوی**.

بطورتحقیق معلوم نیست که مراد چیست ؟ در لغت فرس اسدی که کهنسال ترین فرهنگهای موجود پارسی است دربارهٔ لغت (خرده)آمده : «خرده اجزای پازندست‌وایارده تفسیرجملهٔ پازندست .» پس‌ازاین تعریف بیت دقیقی (که دربالا گذشت) شاهدآورده شده وهم‌درآن کتاب ، دربارهٔ «ایارده»آمده : « ایارده چگونگی پازندست و پازند گزارش زند

۱ــ رك . خرده اوستا : سیروزهٔ بزرگ وسیروزهٔ کوچك.

زبهر روان هر که فرمود یشت پشیمان شد از گفت خود باز گشت .

یشتها امروز اگرچه ترکیب شعری ندارد ، ولی هنوزهم کلامش موزون وباطرزی شاعرانه ، باعبارات بلند و تخیلات عالی سروده شده است . اصلا هم یشتها منظوم بوده (منتهی دارای اوزان هجائی[1]) ومانند گاتها منقسم بقطعات وبیت‌ها وشمارهٔ‌هجاهای آن ۸ وگاهی۱۰و۱۲بوده است. بعدها بواسطهٔ‌تصرفاتی که درآنها شده وبعلت تفسیر که‌بتدریج جزء متن گردیده ترکیب شعری آن بهم خورده است . با وجود این ، اوزان آنها هنوز بخوبی‌معلوم ومیتوان دوباره‌آنها را بشکل‌اصلی درآورد[2]. برخی‌ازیشتها بسیارقدیمی بنظر می‌رسند. اکنون۲۱ یشت موجود است که بعضی‌ازآنها کوتاه وبعضی‌دیگر بسیاربلنداست. اسامی یشتها بقرار ذیلست :

۱ ـ هرمزد یشت	۲ ـ هفت امشاسپندیشت	۳ ـ اردیبهشت یشت
٤ ـ خرداد یشت	٥ ـ آبان یشت	٦ ـ خورشیدیشت
۷ ـ ماه یشت	۸ ـ تیریشت	۹ ـ گوش یشت
۱۰ـ مهریشت	۱۱ـ سروش یشت	۱۲ـ رشن یشت
۱۳ـ فروردین یشت	۱٤ـ بهرام یشت	۱٥ـ رام یشت
۱٦ـ دین یشت	۱۷ـ ارد یشت	۱۸ـ اشتاد یشت
۱۹ـ زامیاد یشت	۲۰ـ هوم یشت	۲۱ـ ونند یشت

ازاین میان بویژه یشتهای ٥و۸و۱۰و۱۳و۱٤و۱۷و۱۹ بسیار قدیمند .

* * *

۵
خرده اوستا

درپهلوی خرتك اپستاك [اوستایی] ودرپارسی‌خرده اوستابمعنی‌اوستای کوچك(یامختصر) میباشد. آذربدمهراسپند موبدموبدان‌زمان شاپوردوم (۳۱۰ـ۳۷۹م.) این کتاب راتدوین کرد، وآن برای نمازوادعیه واوقات روزوایام متبرك ماه واعیاد مذهبی سال‌ودیگر مراسم

1- Syllabique.

۲ ـ رك. عنوان « نخستین شعر و شاعر ایران » در بخش دوم کتاب حاضر.

ارداویراف[۱] باشد باید بسیار تحریف شده تصور نمود ولی چیزی که این حدس را سست میکند این است که ارداویراف نامه نه ازاجزای اوستاست ونه از کتب ادعیه بشمار است. در شعر مذکور ایارده باید در ردیف ادعیهٔ شریفه باشد که باخرده اوستا یکجا آمده است. »

مسعودی درالتنبیه والاشراف نام دیگر(ایارده) را (اکرده) نوشته است. باید دانست که هریك ازیشتها و یسناهای اوستا دارای چندین فصل است وهرفصل را (کرده) گویند مأخوذ ازکلمهٔ اوستائی کرته **Karəta** بمعنی(کارد وخنجر) ومجازاً بمعنی یك قطعهٔ بریده ودرست بمعنی **Sectio** لاتینی و فصل عربی است که بمعنی بریدن است[۲]. بعضی باتکای مسعودی ایارده (ایرده) را محرف(اکرده) ویا (فرگرد) که آنهم بفصول وندیداد اطلاق شده ـ با در نظر گرفتن اختلاف قراآت پهلوی ـ دانسته‌اند بخصوص که دربیت خسروانی (ایارده) با (نسك)[۳] ذکرشده است[۴].

استاد پردمناش **P. de Menasce** درنامهٔ خودبتاریخ۲۶ ژوئن۱۹۴۸[۵] بنگارنده نوشته‌اند: «... ازجمله‌ای دردینکرت VIII،III،۳ (مدن[۶] ۶۸۰،۲۰) چنین مستفادمیشود که در ورشتمانسر نسك **Varshtmâusr Nask** همهٔ تفاصیل متن گاسانیك، واچ،زند و آیارتك **vâc , zand u âyârtak** بیان شده است. چنین برمیآید که « آیارتك » **âyârtak** همان تفسیری است که اسدی یاد کند و«زند» سابقاً ترجمهٔ پهلوی «اوستا» بدون شرح وتفسیر بوده‌است، اما ظاهراً بتدریج«زند» را بهمهٔ ترجمه وتفسیر اطلاق کردند. بدین وجه علت ندرت نسبی استعمال کلمهٔ آیارتك آشکار میشود. اینکه گفتیم « نسبی »، از آنجاست که هنوزبسی مانده که تحقیق ومطالعهٔ کتب پهلوی بپایان رسد، وما بسیاری از

۱ــ مرکب از: ارد (ارت) بمعنی مقدس و (ویر) بمعنی مرد شجاع. برخی آنرا «ارداك ویراژ» خوانده وجزء دوم را بمعنی گراز گرفته‌اند. (رك. برهان قاطع مصحح نگارنده ص ۹۹ ح).

ــ یشتها ج ۱ ص ۱۵.

۳ــ در اینجا بمعنی مطلق ۲۱ نسك اوستا باید گرفته شود.

۴ ـ آقای دکتر مشکور در رسالهٔ خود بنام «گفتاری در بارهٔ دینکرد» ص ۵۲ـ۵۵ حدس زده‌اند (ایارده) و (اکرده) همان دینکرد است.

۵ــ پس ازانتشار چاپ اول کتاب حاضر.

۶ــ Madan.

واستاست .» وپس‌ازآن بیت خسروانی شاهدآورده شده .

مسعودی در مروج الذهب پس‌از ذکرزند وپازندآورده [۱] : «سپس دانشمندان‌ایشان [ایرانیان] پس‌ازوفات زردشت تفسیری برای تفسیر(=پازند) وشرحی‌برای بقیهٔاموری که ذکر کردیم ، نوشتند واین تفسیر[تازه] را (بارده) [۲] نامیدند . » وهمودرالتنبیه و الاشراف نوشته [۳] : «سپس زردشت شرحی بر(زند) نوشت وآنرا (پازند) نامید ودانشمندان‌ازموبدان وهیربدان این شرح را شرح نوشته‌آنرا (بارده) [۲] و برخی‌آنرا (اکرده) نامیدند واسکندر چون بر پارس پیروز شد ودارا پسردارا را بکشت،آنرا سوزانید.»

در فرهنگهای متأخر دراین‌خصوص تعریفی شبیه بتعریف مبهم اسدی آورده‌اند . مؤلف برهان نویسد : « ایارده بکسر اول و رابع وفتح دال ابجد ، تفسیر و چگونگی کتاب زندست و آنـرا پازند خوانند وزند کتابی است [متعلق] بملت مغان یعنی آتش پرستان وبعضی آن کتاب را آسمانی میدانند ، و بفتح اول وسکون رابع هم هست . » درانجمن‌آراآمده : «ایارده با اول مفتوح و رای مکسور ودال مفتوح یعنی شرح کتاب زندست [۴] . »

آقای پورداود نوشته‌اند [۵]:

«هیچیك ازبیست ویك نسك یا کتاب اوستای عهد ساسانیان که اسامی‌آنها بتوسط کتاب‌پهلوی دینکردبما رسیده چنین‌نامیده نمیشده‌است ودرهیچ یك ازاجزای‌اوستایی که امروزه دردست داریم بدعا وقطعه‌وسرودی برنمیخوریم که اسمش شبیه بکلمهٔ (ایارده)باشد. همچنین درمیان کتب دینی پهلوی وپازند موجود ، کتاب ورساله‌ای نداریم که چنین نامزد شده باشد، فقط کتاب معروف پهلوی ارداویراف که درآن ارداویراف مقدس پس‌ازگردش دربهشت وهمستگان (برزخ) ودوزخ جهانیانرا از احوال روانهای درگذشتگان درجهان دیگر آگاه میسازد [۶] ، اندکی یادآور کلمهٔ (ایارده) است، درصورتیکه این کلمه همان

۱ـ مروج الذهب ج ۱ ص ۱۹۴. ۲ـ چنین است دراصل !
۳ ـ التنبیه والاشراف ص ۸۰ . ٤ ـ سپس هدایت بیت خسروانی را شاهد آورده است . ۵ـ خرده اوستا ص۲۵ـ۲٦ ح.
٦ـ رك، اردا ویرافنامه بقلم م . معین .

بزاری ابا کردگار جهان بزمزم کنیم آفرین نهان.

وهمچنین آفرین بمعنی دعای نیك وستایش است دربرابر نفرین که دعای بد باشد. ناصرخسرو گوید:

رو زبان از هردوان کوتاه کن چون همی نفرین ندانی زآفرین[۱].

دراوستا کلمات آفرینه **âfrina** و آفریتی **âfriti** وآفریونه **âfrivana** بسیار استعمال شده وهمه بمعنی آفرین است. آفرین ازریشه وبنیان فری **fri** است بمعنی دوست داشتن وستودن وخشنود ساختن و **آفریدن** وخواندن. ازهمین ماده است کلمات سانسکریت پری **pri** وپریماتی **Primâti** . کلمهٔ آفریتی در اوستا مانند دعا در عربی بمعنی خوب و بدهردوآمده است[۲] - درمورد دعای نیك همیشه با کلمهٔ دهمه **dahma** که بمعنی نیك و پاکست ، استعمال شده ؛ چنانکه در وندیداد فرگرد ۷ بند ٤۱ ، فرگرد ۹ بند ۳۷ ، فرگرد ۲۲ بند ۵. بااین معنی درپهلوی آفرین ودرسانسکریت اشیروادا **ashirvâdâ** ترجمه شده . درفرگرد ۱۸ وندیداد بند ۱۱ بمعنی نفرین آمده، ودرتفسیرپهلوی نیزنفرین ترجمه گردیده است.

دهارله در فرهنگ خود نوشته[۳] : « افریگان **afrîgân** نمازدینی پارسیان ، جمع افریك **afrîk** مربوط بکلمهٔ زند[۴] **afrîti** بمعنی نمازتقدیس است .»

دراینجا یادآوری میکنیم که قطعه‌ای در جزو قطعات یشت (بیست‌وسومین) در اوستای وسترگارد مندرج است که دارمستتر آنرا ترجمه کرده وموسوم است به (آفرین پیغمبرزرتشت) ، ولی نظر بمندرجاتش بهتراست که آنرا جزوی از ویشتاسپ یشت- یعنی قطعه‌ای از دهمین نسك مفقوداوستا- محسوب دارند[۵].

۱- نفرین درفرهنگها بکسراول قید شده واصح بفتح نون است ، زیرا این کلمه در پهلوی نفرین (**nafrin**) ازحرف نفی (نه) یا (نا) و (آفرین) ترکیب یافته ، مانند واژه‌های نشناس وناسزا. ۲- رك . خرده اوستا ص ۲۲٤-۲۲۵.

۳- C. de Harlez › Manuel du Pehlevi . p 179 .

٤- یعنی اوستایی. ۵- رك . یشتها ج ۱ ص ۲۷.

امور غیرمترقب را درپیش خواهیم داشت . اما ریشهٔ کلمه :

در کتاب سودمند آقای بیلی « مسایل زرتشتی در کتب قرن نهم » صفحهٔ ۲۱۱ در حاشیه، یادداشتی درمورد کلمهٔ **âyârtênîtak** می‌یابیم که ترجمهٔ پهلوی کلمهٔ اوستایی **yaêsh-** بمعنی«جوشیدن»و«جوشانیدن»آمده؛ درمانوی **y'rd** بمعنی«آزاردادن» وبتعبیر دیگر«جنبانیدن، حرکت دادن ، تکان دادن ، هم زدن» و«باز گشتن» است.اینکه کلمه‌ای که بمعنی حرکت دادن وجنبانیدن است درمعنی «تفسیر» بکار رودبی‌نظیرنیست، چنانکه خواستن **xvâstan**[1] درپهلوی نیز ، برای تعیین نقل اوستا از حفظ بکار میرود ، برای تأیید موضوع کافی است . تا اطلاع تازه ، من شکل آیارتك را همانگونه که بمارسیده ، واسدی ودیگران نیزتأیید کرده‌اند ، حفظ میکنم . »

آفرینگان

واژهٔ دیگری که درمورداجزای اوستا درادبیات پارسی‌استعمال شده، «آفرینگان» است.

یك رشته ازنمازهای زرتشتیان موسوم به «آفرینگان» است که در مدت سال ، در جشنها و مواقع مختلف بجای‌آورده میشود . چهارتای‌آنها که مهمترین‌آفرینگان بشمار میروند ، درمتن اوستای گلدنر**Geldner** باین ترتیب ضبط شده‌اند :

آفرینگان دهمان[2] ، آفرینگان‌گاتها ، آفرینگان گهنبار ، آفرینگان رپیتوین[3] .

آفرینگان یا آفرنگان از کلمهٔ آفرین است که بمعنی دعا و نیایش است . فردوسی گوید :

زبزدان چوشاه آرزوها بیافت ز دریا سوی خان آذر شتافت.
بسی زر بر آتش بر افشاندند بزمزم همی آفرین خواندند.

وهمو گوید :

۱- **YPLH/tn** درفرهنك.۴،۱۸؛رجوع شود : بارتولمه، **II. Mitelir ,**۲۶.
۲- بمعنی مقدسان.
۳- برای شرح این چهاررجوع شود : خرده اوستا تألیف آقای پورداود .

گاه ساسانیان بما رسیده است[۱].

باید دانست که درازمنهٔ بسیار کهن (یعنی پیش‌ازرواج زبان پهلوی) تفسیری برای اوستا، بزبان‌اوستایی نوشته بودند ونمونه‌ای ازاین تفسیردرخود اوستای کنونی باقی مانده ولی طوری با متن اصلی مخلوط گردیده که اوستا خوانان تفسیررا عین متن پنداشته‌اند و این شرح، متن منظوم بسیاری از بخشهای اوستا را فاسد کرده است.

دالامینویسد[۲]: «واژهٔ âzainti که‌نخست‌درمتن‌یسنا۵۷:۸، ۲۰ که متعلق بتاریخی است که‌نگارش آن‌چندان دوراز گاتها نمیباشدآمده، مطمئناً اشاره بگزارش‌اوستایی اوستاست (یعنی تفسیری که بزبان اوستایی برای اوستا نوشته‌بودند)». بعدها آنرا اززبان اوستایی بزبان پهلوی ترجمه کرده‌اند. طبق سنت پس‌ازتدوین اوستا درزمان ولخش (ظاهراً بلاش اول اشکانی(۵۱-۷۸م.) تفسیر اوستا یعنی زند، بزبان پهلوی شروع‌شد وتدوین این‌تفسیر پهلوی‌تا اواخرعهدساسانی هم امتدادداشته، بویژه‌تا زمان مزدك معاصرقباد(۴۹۰-۵۳۱م.) طول کشیده‌است، چه نام‌مزدك‌بامداداندربند ۴۹ ازفصل چهارم وندیدادآمده است واورا گمراه کننده نامیده‌اند.

باید دانست که زند، یا گزارش اوستا درزمان اشکانیان بلهجهٔ پهلوی اشکانی نوشته شده بود وسپس درعصر ساسانیان بلهجهٔ پهلوی ساسانی‌درآمد[۳]. زند یا تفسیری که امروز دردست داریم، تفسیریست که ازعهد ساسانیان بمارسیده وشاید هم‌آن‌قسمتی ازتفسیررا که درزمان اشکانیان تدوین شده بود، بلهجهٔ عهد ساسانی نزدیك کرده باشند. رویهمرفته از تفسیرپهلوی اوستا یعنی‌اززند۱۴۱/۰۰۰کلمه بمارسیده. مفصلترازهمه گزارش‌وندیداداست که جداگانه ۳۸/۰۰۰واژه‌ودیگر گزارش پهلوی یسناست که بمارسیده وشامل۳۹/۰۰۰ کلمه است.

تفسیر مزبور، کلمه بکلمه تحت اللفظی است و مخلوط با اصل شده، یعنی

۱- پورداود. گاتها. چاپ دوم مقدمه ص بی - یك.

۲- Dhalla، Zoroastrian Civilization. New York p. 38.

۳- چون پهلوی ساسانی واشکانی با هم اندك فرقی دارند.

درفرهنگهای پارسی آفرینگان، یکی از ۲۱ نسك (کتاب) زند ضبط شده . لبیبی شاعر معروف نیز بهمین معنی آنرا استعمال کرده گوید :

از اطاعت با پدر زردشت پیر خود به نسك آفرینگان گفته است.

ولی میدانیم که هیچیك از ۲۱ نسك اوستا چنین نامی نداشته است، بلکه آفرینگان چنانکه گفته شد نام برخی ازنمازهای خرده اوستاست . ظاهراً آفرینگان درنظر لبیبی و فرهنگ نویسان ازهمان ریشهٔ آفریدن بمعنی خلقت گرفته شده ونسك آفرینگان بمنزلهٔ سفرتکوین تورات ونسکی جداگانه ومستقل تصورشده است ، اما موضوع (اطاعت ازپدر) که لبیبی اظهار میدارد که درآفرینگان مذکوراست ، درهیچیك ازآفرینگانهای موجود درخرده اوستا نیست ، ولی پیامبرایران باطاعت والدین توصیه کرده چنانکه دربخش دوم، در ذکرنام پدر ومادر زرتشت گذشت[1].

از همینروست که فردوسی نیز گفته است :

باستا وزند، اندرون زردهشت بگفته است وبنمود گرم ودرشت

که : «هر کوزفرمان وپند پدر بتابد ـ مروهست جادو پسر . »

زند زند عبارتست ازتفسیرپهلوی که درعهد ساسانیان براوستا نوشته شده. این واژه از ازنتی [خط اوستایی] azanti که بمعنی شرح وبیان وگزارش است، مشتق شده. زنتی zanti ازریشهٔ زن zan اوستایی (دنdan پارسی باستان) بمعنی دانستن و شناختن مشتق است که با پیشوند a بصورت a-zanti در آمده ، ودرتفسیرپهلوی به «زند» گردانیده شده است[2] .

مت آزنتی mat âyanti صفت است یعنی با زند . در گزارش پهلوی شناسکیه Shnâsakîh (شناسایی) آمده . ازآزنتی (=زند) دراوستا گزارشی اراده شده که نیز بزبان اوستایی است و بغان یشت (= یسنا ۱۹-۲۱) که درگزارش یتها اهووئیریو .. واشم وهو... وینگههاتام میباشد نمونه ایست که ازین گونه گزارش در اوستا بجا مانده است .امروزه زند که درپهلوی هم zand گویند نام گزارش اوستاست بزبان پهلوی که ا

۱ـ رك . ص۹۰.

۲ـ پورداود . سالنامهٔ دنیا ۱۳۲۷ مقالهٔ «زندیق» ص۱۱۸.

[ای فی عصر اردشیر بن بابك] لایقرؤن غیرها [ای سورة اسناد = اشتاد ؟] من الکتاب الاول نسیاه [بستاه ؟ یسنا ؟] ثم عمل زرادشت تفسیراً عند عجز هـم عن فهمه ، وسموا التفسیر زیدا (زند) . » وپیداست که زردشت درعصر اردشیر نبوده ، ظاهراً آذرباد مهرسپندان وپسر او زردشت را با زردشت پیامبر اشتباه کرده‌اند[۱].

محمدبن احمدبن یوسف خوارزمی در«مفاتیح العلوم» زندرا بدرستی «تأویل اوستا» دانسته ، ولی آنرا کتاب مزدك خوانده و گوید[۲]:

«مزدك، هوالذی ظهر فی ایام قباذ ،وکان موبذان موبذ ، ای قاضی القضاة للمجوس... واظهر کتاباً سماه زند وزعم ان فیه تأویل الابستا .»

از گویندگان پارسی ظاهراً تنها کسیکه اوستا وزند را درست بجای خود استعمال کرده رودکی است که در قصیده‌ای بمطلع :

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند   جان گرامی بجانش اندر پیوند

گوید :

همچو معماست فخر وهمت اوشرح   همچوابستاست فضل وسیرت او زند[۳].

حتی دقیقی که ترجمهٔ احوال پیامبرایران وظهور مزدیسنا را در « گشتاسب نامه» بنظم آورده ، زند را در مورد اوستا استعمال میکند. شاهان به گشتاسب نـامه فرستادند و گفتند :

بیاد تو هستیم و خواهیم زند   فرستی بمـا ، شهریـار بلند

که‌ماراست گشتیم‌وهم‌دین‌پرست   کنون‌زندزردشت‌زی‌مافرست.

همو گوید :

۱- رك. ص۱۵۲-۱۵۷و۱۸۱.

۲- مفاتیح العلوم چاپ اول مصر سال ۱۳۴۹ ص ۲۵.

۳- آقای نفیسی در این باره نوشته‌اند . «جزو(جزرودکی) شاعری دیگر را در ایران سراغ نتوان کرد که بداند ابستا متن است وزند شرح آن واین نکته‌ایست که در قرن اخیر ازتحقیقات مستشرقین اروپا برآمده است . (ج ۲ احوال رودکی ص. ۵۴۱).

حتی پهلوی هر کلمهٔ اوستایی یك کلمهٔ پهلوی میآید وحتی مراعات دستور زبان اوستایی نشده وبسا توضیحات دوتا چهارسطری‌هم بکاربرده‌اند، بخصوص درتفسیر پهلوی وندیداد[۱]. بخشهای دیگراین تفسیر ازبین رفته است .

چنانیکه قبلا گفته شد[۲] دردینکرت VIII ، III ، ۳ (مدن ، ۶۸۰ ، ۲۰) «زند» و«آیارتك» باهم آمده ، وآقای دمناش نوشته‌اند : « زند بیشتر ترجمهٔ پهلوی اوستا بدون شرح وتفسیربوده است ، اما ظاهراً بتدریج «زند» را بهمهٔ ترجمه وتفسیراطلاق کردند .»

ناگفته نماند که زرتشتیان معتقدند که اوستا وزند هردو از آسمان نازل شده است .

دربارهٔ مفهوم واستعمال واژهٔ «زند» ازقدیم تا کنون، نویسندگان شرق وغرب‌دچار اشتباه شده‌اند .

اسدی درلغت فرس نویسد[۳] : « وستا تفسیرزندست وزند صحف ابراهیم بود . » ـ مؤلف برهان نویسد : «زند بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد نام کتابیست که ابراهیم زردشت (!) دعوی میکرد که ازآسمان برای من نازل شده است وبعضی گویند نام صحف ابراهیم است .» ـ مؤلف انجمن‌آرا نوشته : « کتاب زند محتوی بربیست ویك نسك است یعنی قسمت وبهره ، وهرنسك را نامی معین است . چهارده نسك ازین کتاب درنزدموبدان دین زردشتی باقی بوده وآن نیزدرفتنه‌های ایران ازمیان رفته است وزند بردو بخش‌است، آنکه احکامش مطابق مه‌آبادست مه زند خوانند وآنچه مخالف بود که زند گویند . » و تعبیراخیردرنتیجهٔ اعتقاد بکتاب دساتیرپیدا شده[۴]، ولی بازهدایت دراین موضوع نوشته : «بعضی گفته‌اند ابستا متن است وزند شرح است .» واین کاملا صحیح است .

مسعودی درمروج‌الذهب‌بمفهوم اصلی‌نزدیك شده ونوشته[۵] : «فالفرس فی‌هذاالوقت

۱ـ و کمتر دریسنا ودیگر بخشها. ۲ـ ص۲۰۴.

۳ـ چاپ مصحح مرحوم اقبال ص ۱۷.

۴ـ رك . بخش ۱ ص ۶۴ـ۶۵.

۵ـ مروج الذهب مصحح محمد محیی الدین ج ۱ ص۱۹۴.

خاقانی گوید :

مرا همت چوخورشیدست وشاهنشاه **زند استا**

که چرخش زیر رانست وسرعیسی است بررانش.

زند زردشت ـ چون زند بمعنی اوستا گرفته شده واوستارا کتاب زردشت دانسته‌اند «زند زردشت» اصطلاح گردیده : دقیقی گوید :

که ما راست گشتیم وهم دین پرست کنون **زند زردشت** زی ما فرست.

نظامی گوید[۱]:

زند زردشت نغمه ساز براو مغ چو پروانه خرقه ساز براو.

زند گشتاسبی ـ نیز چون گشتاسب حامی زردشت ومروج اوستا (زند) وآیین زردشت بود ، « زند گشتاسبی » اصطلاح شده . نظامی از قول موبد به بهرام گور خطاب کند :

زند گشتاسبی بجز تو که خواند ؟ زنده‌دار کیان بجز تو که ماند ؟

در زبان پارسی ازکلمهٔ (زند) ترکیباتی ساخته‌اند ازاین قرار:

زند باف ـ « بروزن بند باف بمعنی زند خوانست که تابعان زردشت باشند و آن جماعت را مجوس خوانند وبملاحظهٔ اینکه زندرا مقریان خوش آوازمیخوانده‌اند بلبل وفاخته را نیز گویند . »[۲]

فردوسی[۳] دروصف زنان خوشخوان گوید :

فزاینده شان خوبی از چهر وناف سراینده شان در گلو **زند باف**

مسعود سعد گوید :

تا یهودی گشت باغ و جامه تا پوشید زرد

می‌نیارد زند خواندن **زندباف** زند خوان.

(مرادآنست که چون باغ درفصل خزان بشیوهٔ یهودان که جامهٔ زرد می‌پوشیدند ، زردگشت، بلبل زند خوان جرأت خواندن الحان دلکش ندارد)[۴].

۱ـ هفت پیکرچاپ ارمغان ص ۱۳۹.

۲ـ برهان ، انجمن‌آرا. ۳ـ وبقول اسدی درلغت فرس (ص۲۴۳) : عنصری.

٤ـ برای مثال دیگر به بیت منوچهری درصفحهٔ بعد رجوع شود .

یکی زردشت وارم آرزویست که پیشت **زند**را برخوانم ازبر[1].

شیبانی راست:

زردشت که آتش را بستاید در **زند** زآنست که بامی بفروغست همانند.

زندرا ژند نیز گفته‌اند[2]، واغلب درادبیات پارسی زند واوستا (که طبق توضیحات مذکور اصلا بمعنای اوستا وشرح آن است) با تصحیفات آن: زند واست ـ زند اوست ـ زند استا ـ زندوستا ـ زند واستا ـ ودرهمهٔ آنها **ژند** بجای زند و اوستا مقدم بر زند، بکاربرده‌اند[3].

دقیقی دربارهٔ پیامبر ایران گوید:

همی گوید از آسمان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم

خداوند را دیدم اندر بهشت مرین **زند واستا** همه‌اونوشت.

ونیز:

مهان‌و کهانرا همه‌خواند پیش همه‌**ژند و استا** نهاده به‌پیش.

و:

که‌آنجا کند**ژند و استا** روا کند موبدان را بدان بر، گوا.

فردوسی گوید:

بیارایـد این آتش زرتهشت بگیرد همی**زند و استا** بمشت.

ونیز:

بآن آب روشن سروتن بشست همی‌خواند اندرجهان**ژندواست**.

و:

باستا وزند اندرون زردهشت بگفتست و بنمود گرم ودرشت.

۱ـ بدیهی است که مراد از زند (اوستا) است.

۲ـ برهان، انجمن آرا. ۳ـ رجوع شود بفرهنگهای پارسی.

زند لاف ـ « بروزن و معنی زند بافست کـه مجوس و مرغان خوش آواز و بلبل باشد . »[۱]

زند خوان ـ «بمعنی زند بافست که تابعان زردشت باشد ، وبلبل وفاخته را نیز بهمین نام نامند ، وهرجانور خوش‌آوازرا هم گفته‌اند .»[۱]

منوچهری گوید :

صلصل شیرین زبان برجوزبن راوی شود

زند باف و**زند خوان** ، بربیدبن شاعرشود.

رشید وطواط گوید :

در توشاها محراب مدح خوان توگشت

چنانکه‌باشد محراب **زند خوان** ، آتش.

کمال اسمعیل راست :

درآن‌میان که وداع گل و بنفشه کنی
خبر ز نالهٔ زارم **به‌زندخوان** برسان.

زند وان ـ بمعنی زند باف وزند خوان[۲] ضبط کرده‌اند[۳].

معنی دیگری که (زند)[۴] درتازی وپارسی دارد استخوان مچ دستست .

عطار گوید :

خصم چوبرگ رزان، زردبپا اوفتاد
دست‌خودازخون‌خصم‌سرخ‌مکن‌تا‌به‌زند.

✡ ✡ ✡

خاورشناسان نیز از آنکتیل دو پرون **Anquetil Duperron** و دارمستتر **Darmesteter** ومیشل برآل **Michel Bréal** و غیره اصطلاح زند اوستا ـ **Zend Avesta** و یا خود زند **Zend** را در موارد کتاب اوستا و زبان اوستایی بکار برده‌اند . دارمستتردر کتاب خود نویسد[۵] : « مستشرقان باین زبان (اوستایی) نام **زند** را داده‌اند ، ولی این‌وجه تسمیه باطلست، چه ـ چنانکه خواهیم دید ـ این واژه هرگزمعنی یك‌زبان

۱ـ برهان ، انجمن آرا.
۲ـ و نیزرك. بیت مسعودسعد در ص۲۱۲.
۳ـ ونیز زندان (دانندهٔ زند) . رك. قول هنینگ در ص۲۱۳.
٤ـ بفتح اول وسکون دوم وسوم.
۵ـ Z.A. vol. p. XXXIX.

استاد هنینگ نوشته[۱]: زندباف، زند خوان، زندوان، زندان، زندران، زندلاف، زندوافرا بمعنی زرتشتی وبلبل گرفته‌اند (رك. فولرس II ص ۱۵۱) درصورتیکه‌زنددان (دانندهٔ زند)، زند خوان (خوانندهٔ زند) و غیره مرکباتی هستند که بسهولت وجه اطلاق آنها برزرتشتیان دانسته میشود، ولی جای تعجب است که چگونه این کلمات را به‌بلبل اطلاق کرده‌اند. از آن جمله «زند واف» (زنده واف) محتملا ازجهت تهجی بهتر محفوظ مانده(اسدی ص ۵۸)[۲] که دربیت عنصری بمعنی بلبل آمده نیزبمعنی زرتشتی)، سپس «زند باف» (شمس فخری ص ٦۸ (XIV، ٤) را باید یاد کرد. بسیار آسان است که «زندواف»را بوسیلهٔلغت سغدیZntw'b☆ که تحت‌اللفظ بمعنی (سرود گوی)است‌تشریح کرد.درسغدی zand (اوستا‐zanti‐)بمعنی سرود،سرودن) است و zntw'ch'mrgh' بمعنی (سرودن مرغ)آمده. واف از سغدی w'b است بمعنی گفتن.

زند واف ـ بمعنی زند باف‌آمده (باء بواوبدل شده)[۳].

منوچهری گوید:

سندس‌رومی درناربنان پوشانند | خرمن‌مینا بربید بنان‌افشانند.

زندوافان بهی[۴] **زند**، زبر، برخوانند

بلبلان، وقت سحر، زیروستا[۵] جنبانند.

قمریان راه گل نوش لبینان[٦] خوانند

صلصلان باغ سیاوشان[۷] با سرو ستاه[۸].

۱ـ Henning, Sogdian loan - words..., BSOAS, X.l, p. 104 - 105.

۲ـ رك. لغت فرس اسدی چاپ مرحوم اقبال ص ۲٤۳.

۳ - برهان، انجمن آرا، غیاث، جهانگیری.

٤ - اشاره ببهدینی (زرتشتی).　　۵ـ اسم نوایی است ازموسیقی.

٦ و ۷ و ۸ـ نوایی ازموسیقی.

میگردد که با متن پهلوی مقایسه شود، وچون باخط اوستایی نوشته‌شده آنرا بخوبی میخوانیم واشکالی درآن موجود نیست[۱].

همچنین امروزه مقداری از نبشته‌های پازند که قسمتی ازآنها را میتوان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا شمرد وادعیه ورسالات و کتب بسیار بهمین زبان (پازند) در دست داریم.

گذشته ازاین اسناد پازند گنجینه‌ایست از واژه‌ها و ممکن است خواستاران زبان پاك و بی‌آلایش پارسی را ازکلمات بیگانه تا حدی بی‌نیاز سازد[۲].

در کتب وفرهنگهای پارسی درمورد پازند نیزتعابیرصحیح وسقیم بسیارآورده‌اند. اسدی درلغت فرس نوشته: «پازند اصل کتابست وابستا گزارش.». آذری طوسی در شرح قصیدهٔ حبسیهٔ خاقانی[۳] نویسد[۴]: «زند کتاب شریعت زردهشت است و پازند شرح آنست واستا بفتح همزه و سکون سین مهمله شرح الشرح است!» مؤلف برهان و انجمن‌آرا نوشته‌اند: «پازند بروزن‌پابند، تفسیرزند باشد وزند کتاب زردشت است (!) وبرعکس‌اینهم گفته‌اند یعنی زند تفسیر پازند است (!) و بعضی دیگر گویند زند و پازند دو کتابند از تصنیفات ابراهیم زردشت(!) درآیین آتش پرستی - ودیگری میگوید که ترجمهٔ کتاب‌زند است وبا زای فارسی هم‌آمده است.»

بی‌مناسبت‌نیست فقه‌اللغهٔ‌عامیانه‌ای که‌در‌بعضی‌ازفرهنگها‌برای‌پازندآمده،نقل‌کنیم:

درفرهنك فارسی بفارسی‌خطی که‌مؤلف‌آن شناخته نیست ودرعهد زندیه تألیف‌شده ومتعلق‌بکتابخانهٔ علامه دهخداست، ذیل «زارتشت»آمده: «... برخی‌را رای این است که بعداز ظهورملت احمدی و غلبهٔ اسلام درایران مجوس زند و پازند را بدوطایفهٔ معتبر از احشام (؟) سپردند که بکوههای صعب‌المسالك برند، و اگرتوانند نگاه دارند والابقلل

۱- خرده اوستا ص ۲۵ و ۲۶.

۲- خرده اوستا ص ۲۶.

۳- بمطلع: فلك کژروترست ازخط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا.

۴- رك. مجموعهٔ اشعة اللمعات ص ۳۸۹.

نداشته.» وچند سطر بعد گوید : «وما همان اصطلاح معمولی (زند) را بکار میبریم بدون اینکه ارزشی ، جز بعنوان یك اصطلاح قراردادی ، برای آن قایل شویم .»

پازند پا از کلمهٔ اوستایی پئیتی بمعنی ضد[1] و صاحب است . زند نیز که از کلمهٔ ازنتی اوستایی است[2]، پس پائیتی‌ازنتی باید اصل اوستایی این واژه باشد و آن عبارتست از زبان پهلوی بدون لغات آرامی (هوزوارش) . بدیهی است که نشأت این زبان پس‌ازتاخت و تازتازیان وشاید در قرنهای دوم وسوم هجری صورت گرفته ، بدین‌طریق که آنچه‌ازلغات هوزوارش درمتن پهلوی‌بکار میرفته‌بیرون کشیدندوبجای‌آنها لغات پارسی گذاشتند . بنابراین پازند خود تفسیریست برای زند (تفسیراوستا) ـ چنانکه مسعودی نیز بدین قسمت اشاره کرده است[3] . اما باید دانست که در موقع برساختن پازند ، کاملا رعایت زبان پهلوی نشده ، بلکه زبان مزبور تاحدی زیرنفوذ زبان پارسی واقع شده است .

ازآنچه گذشت مستفاد گردید که پازند زبانی است واسطهٔ میان زبان پهلوی و پارسی کنونی . متون پازند راگاهی بخط اوستایی مینوشتند و گاهی هم بخط پارسی . بدیهی است که‌آنچه بخط پارسی نوشته شده ارزشی ندارد زیرا احیاناً کلماتی پیش میآید که ما مأنوس نیستیم و بهیچوجه ازروی این خط نمیتوانیم آنرا بخوانیم چه نارساست ، بعکس‌آنچه که بخط اوستایی نوشته‌اند . برای مثال کتاب (مینوخرد) را یاد میکنیم که از کتب دینی ایرانیان است که متن پهلوی‌آن موجود است وهم اززمان قدیم بزبان‌پازند نیزنوشته شده‌وآنرا بشخصی موسوم به‌نریوسنگ(لغة بمعنی پیك‌مردان،ازفرشتگان‌حامی وحی اهورامثل‌جبرائیل[4])منسوب‌میدارند. نریوسنك یکی‌ازدستوران بزرك قرن‌۱۲میلادی بوده که در حوالی گجرات میزیسته ویسنا را به سانسکریت ترجمه کرده است. گویا هموباشد که مینوخرد را ازپهلوی بزبان پازند درآورده است وارزش‌آن هنگامی معلوم

۱ـ درمثل پازهر. ۲ـ که شرح‌آن گذشت.
۳ـ کتاب مروج الذهب مصحح عبدالحمیدج ۱ ص ۱۹۴ ، منتهی پازند را بتصحیف «بازید» چاپ کرده‌اند. ۴ـ همین کلمه است که بعدها (نرسی) شده .

سیف اسفرنگ درین بیت «پازند» را برابر «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آورده :

دانم که‌چو اندیشه کنی‌خوب‌شناسی	پازند ز بسم الله والحمد ز اردم[1] .

***

زند و پازند نیز اغلب باهم استعمال شده‌اند : برهان نویسد[2] : «کتاب زند و پازند که بزعم فارسیان بوحی بزردشت نازل شده‌است در پوست دوازده هزار گاو که منقش بطلا ولاجورد بود درقلعهٔ استخرمدفون ساختند .» وهم دربرهان آمده[3] : «بعضی دیگر گویند زند و پازند دونسك‌اند از صحف ابراهیم ! یعنی دوقسم از اقسام آن .» «وژند و پاژند هم آورده‌اند .»[4]

ناصرخسرو گوید :

ای خوانده کتاب **زند و پازند**	زین خواندن زند تا کی و چند ؟

وشیخ عطار راست:

و آنکه مسیح جهان هست نوآموز او

خوب نیاید ازوخواندن **پازند و زند**.

در فرهنگها علاوه برمعانی فوق معنی دیگری برای زند و پازند قایل شده، نوشته‌اند: «زند چوبی باشد که خرادان بربالای چوب دیگر گذارند ، وچوب زیرین را مانند برماه[5] بعنف بگردانند تا از آن هردوچوب آتش بهم رسد ، وچوب بالا را **زند** وپایین را **پازند** گویند .»[6] درعربی نیز «زند» بچوب بالا و «زنده» بچوب پایین اطلاق میشود[7].

***

مؤلف بیان الادیان نویسد[8] :

۱ـ دربرهان آمده : «اردم ، نام سوره های بزرگست از کتاب زند و پازند .» ورجوع بلغت نامهٔ دهخدا شود ، اما حقیقت‌آن معلوم نشد. ۲ـ ذیل (زارتشت) . ۳ ـ ذیل (زند) . ٤ـ رك . فرهنگهای پارسی ومخصوصاً انجمن‌آرا، ذیل: وندیداد . ٥ـ افزاریست درودگرانرا . ٦ـ برهان ، انجمن آرا . ۷ـ شرح قاموس ، تاج العروس . ۸ـ ص ٥ .

جبال دفن کنند وچنان کردند ، وآن دوطایفه که دو کتاب را برده بودند بطایفهٔ «زند» وطایفهٔ «پازند» بنام آن دو کتاب مشهورشدند ، وایشان همان‌اند که بعداز نادرشاه از آن سلسله محمد(؟) کریم خان‌زندبپادشاهی‌علم کردید ... وا کنون زندهم بچند طایفه منشعب شده است وپازند نیزطایفهٔ مشهوری میباشند . »[۱]

درغیاث‌اللغات آمده[۲] :

«پاژند ، بفتح زای فارسی ، آلتی‌است آهنی که بدان‌آتش را بشکنند و بگیرند ، وبمناسبت همین معنی نام تفسیرژند که کتاب زرتشت است دربیان دین[۳] آتش پرستی.»

در میان مورخان اسلامی مسعودی درمورد (پازند) نیزبمفهوم اصلی نزدیك شده و نوشته است[۴] : « [الفرس] سموا التفسیر [تفسیر اوستا] زیدا (زند) ، ثم عمل [زردشت] للتفسیر تفسیراً ، و سماه بازید (پازند) . » بعدها (پازند) را کتاب آسمانی زرتشتیان محسوب داشتند .

فرخی گوید :

زو دوسترم هیچکسی نیست و گر هست
آنم که همی گویم پازند قرانست .

لبیبی گوید :

گویند نخستین سخن از نامهٔ پازند
آنست که: «با مردم بداصل مپیوند.»

بدیهی‌است که«پازند» نامه‌ای ویژه نبوده‌است ودرسرهیچیك از کتب پازند موجود هم چنین سخنی نیست ، بلکه گوینده خواسته است پندی را که منتسب به زرتشتیان میدانسته، نقل کندلذاآنرا با قید(گویند)آورده است .

۱ـ پیداست که این وجه اشتقاق برای اثبات اصالت وقدمت «زندیه» پس‌ازظهور کریم خان‌زند ساخته شده .

۲ـ ذیل : پاژند . ۳ـ درمتن چاپی : بیاوبن .

۴ـ مروج الذهب مصحح عبدالحمید ج ۱ ص ۱۹۴ .

اودر گاتها (بزبان اوستایی کهن) دیده میشود - بهیچوجه صحیح نیست ودر اعصار اسلامی غالب تعلیمات دینی را که در کتب پهلوی و پازند درج شده ، مستقیماً بشخص زرتشت نسبت داده‌اند .

اشتقاق - در جملهٔ منسوب به زردشت سه کلمه آمده است باضافهٔ حرف عطف[۱] . نخست زبانی یا زیبا[۲] ، دوم گویا (که دوبار آمده)،سوم میرا (که نیز دوبار آمده).

«گویا»صفت فاعلی[۳]ازمصدر گفتن است بمعنی گوینده، و«میرا»صفت فاعلی[۳]ازمردن، میرنده . اما کلمهٔ نخستین باید زیانی (زیان ی) باشد . جزو اخیر «ی» همان کسره‌ایست که امروز در آخر مضاف و موصوف در آوریم ، و آن در پهلوی بصورت « ی » تلفظ میشده است .

اما«زیان» خود مرکب است ازریشهٔ مصدری «زی» (در زیستن) و«ان» پسوند فاعلی چنانکه «گریان»نیز از گری (در گریستن) و«ان» پسوند فاعلی ترکیب یافته است.«زی» ازریشهٔ اوستایی جیویه**Jîvya** وجویه **Jvaya** وجویه **Jvya** (زنده)و گی**gay** (زندگی کردن)است که در اوستای متأخر جیوئیتی**Jivaiti** ودرسانسکریت جیوا**Jîvà** وجیوتی **Jîvati** ودرپارسی باستان جیوا **Jîvâ** ودرپهلوی ژیوت **zhîvet** (زید=زندگی کند) وژیوستن**zhîvastan**(زیستن) وژیوندك **zhîvandak** (زنده)[۴]، ودرپارسی کنونی زنده زندگی ، زیست وزیستن آمده .

اما «زیان» بهمین معنی زینده و زیست کننده در فارسی آمده : « چندان خورکت **زیان** دارد ، چندان مخورکت زیان دارد . » (رشید وطواط . حدائق السحر بیان تجنیس تام ص٦) ترکیب «زیانی گویا» مرکبست ازموصوف«زیان»وعلامت موصوف « کسره=ی» وصفت «گویا» .

۱- در پهلوی حرف عطف اُ (= u) وهنوزهم درفارسی وهم درلهجه‌های محلی بجای و(وامفتوح) اُ (مضموم) تلفظ کنند. درقابوسنامه چاپ بمبئی حرف عطف نیامده.

۲- طبق نسخه بدل . ۳- یا صفت مشبهه .

٤- Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch . S. 609- 610.

« در آنجا (فارس) کتابی است که **زردشت** بیرون آورده است به سه باب : **زند و پازند و اوستا** (!) ، وابتدای آن کتاب این لفظهاست : «فی گمان هی رستخیزهی بهستی هرمزد وامشاسپندان . » معنی این لفظها آنست : بی گمان باش بروز رستخیز ، وبی گمان باش بهستی ایزد تعالی وفرشتگان او .»

بدیهی است که زند وپازند واوستا ، سه باب ازیك کتاب نیست ، و عبارت مسطور هم بزبان اوستایی نیست بلکه بپازند (پهلوی بی هوزوارش) است ، واینکه مؤلف مزبور نوشته است که ابتدای آن کتاب چنین آمده است ، برای آنست که درادعیهٔ پازند ، بعد ها نظایراین عبارت را افزوده ، درستایشها و نمازها میخوانده‌اند . اما متن‌این‌عبارت دراصل باید چنین‌باشد : اپی گمان بی ا[1] رستخیز ، ا[1] هستی اوهرمزد ا[1] امشاسپندان .»[2]

همین مؤلف درجای دیگر نوشته[3]: «مغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است ، وسه کتاب آورد که آنرا **زند و پازندواویستا** خوانند ، ودر آن کتابها الفاظی است نامفهوم[4] ، لیکن گروهی از ایشان آنرا تفسیر و تأویل نهاده‌اند. »

***

در قابوسنامه باب بیستم«اندر کارزار کردن»آمده[5] :

« **ناطق حی** ، ناطق میت ، حی میت ، یعنی فرشتگان ، و آدمیان ، و وحوش وطیور. ودر کتابی‌خوانده‌ام‌ازآن **پارسیان** بخط **پهلوی** ، که **زردشت** را گفتند: جانور چند نوعست ؟ هم برین گونه جواب داد ، گفت : « زبانی گویا و زبانی گویا میرا وزبانی میرا .»

بدیهی‌است که انتساب جملهٔ فوق بزرتشت ، مؤسس مزدیسنا ـ که نمونهٔ گفتار

۱- بضم. ۲- امشاسپندان وامهرسپندان هردو درپهلوی آمده. ۳- ص۱۷.
٤- چون زبان اوستایی‌حتی دراواخر زمان هخامنشی متروك مانده بود ودرعصر ساسانی حتی‌موبدان نیزازفهم مطالب کتاب مقدس، آنسان که باید، عاجزبودندچنانکه گزارش پهلوی که در عصر ساسانی نوشته‌اند پرازاشتباه است . ۵- مصحح آقای نفیسی . تهران ۱۳۱۲ ص ۷۱ .

اوستای مزبور طبق سنت و نقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود : یك نسخهٔ آن در(دژنپشتك) یا (گنج نپشت) یعنی دبیرخانهٔ شاهنشاهی در استخر[۱] (بقول استاد هنینك ، باتکای بروایت فارسنامهٔ ابن بلخی در نقش رستم)[۲] و نسخهٔ دیگر در (گنج شیپیکان)[۳] مضبوط بود .[۴]

چون اسکندر در۳۳۱ ق.م. سپاهیان داریوش را شکست داد وازراه شوش به تخت جمشید رسید وکاخ شاهی را سوخت طبق روایات درآن میان نسخهٔ اوستای دژنپشتك نیز سوخته شد و نسخهٔ گنج شیپیکان را نیز بفرمان وی بر گرفتند و بزبان یونانی ترجمه کردند[۵] .ولی غالب محققان این‌روایت را رد کرده‌اند[۶]. نیزطبق روایات درعهد اشکانیان ، ولخش(ظاهراً بلاش اول۵۱ـ۷۸ م.)[۷] که مردی دینداروپارسا بود بفرمود تاقطعات‌متفرق اوستا را گردآوردند. گیرشمن این روایت را رد میکند[۸] .

اندرآس معتقد است که فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول‌اشکانی (۱۷٤ ـ ۱۳۶ق. م.) تدوین‌شده، و کریستنسن‌می‌نویسد که زبان‌وسبك نگارش‌وندیداد مؤیدآنست

۱ـ نامهٔ تنسرص۱۱ ؛ ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲ ؛ تاریخ طبری ج۱ص ٤۰۰ ؛ تجارب الامم ص ۵۳ .

۲ـ رك . مقالهٔ دکتریارشاطر. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۵:۱ـ۲ ص۲۳۹.

۳ – بقولی در گنجینهٔ شیز مقر آتشکدهٔ آذر گشنسپ . رك . بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آذر گشنسب) .

٤ـ پور داود . یشتها ج ۲ ص۲٤۷ـ۲٤۹.

۵ـ دینکرد، کتاب سوم ؛ نامهٔ تنسرص۱۱ ؛ اردا ویرافنامه تألیف نگارنده ص۲۲ وتاریخ سنی ملوك الارض ص ۱۸ .

۶ـ رك. گیرشمن ایران از آغاز تااسلام. ترجمهٔ م. معین ص۲۷۲ .

۷ـ و بقولی بلاش سوم (۱٤۸ ـ ۱۹۱ م.).

۸ـ ایران ازآغازتا اسلام . ترجمهٔ م. معین ص ۲۷۲ .

آمده احتمال میدهد که آن درعهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق. م.) تألیف شده [۱].

ونیز محقق مزبوراز روی قراین زبان شناسی یشتهای ۱۴، ۸ و۱۷، یسنای ۵۷ و ۹-۱۱ را ازبخش‌های کهن وعهد تألیف آنها را پس‌از عصر نگارش یشت ۵ وپیش‌از پایان عهد هخامنشی وباقرب‌احتمالات سدهٔ چهارم ق. م. میداند[۲]؛ وهم اودررسالهٔ «نخستین‌بشر ونخستین شاه‌درتاریخ اساطیری ایران» استنتاج می کند که یشت ۱۳- که در باب تاریخ افسانه‌یی ازمنهٔ ماقبل زرتشتی نگارش یافته - از یشتهای ۵،۹،۱۵،۱۷ و۱۹ اقدم است[۳] ویشت۹ را متعلق بسدهٔ اول میلادی میداند[۴].

بارتولمه یشت ۱۵ (رام یشت) را ازآثارمتأخرمحسوب‌می‌دارد، وکریستنسن‌عقیدهٔ اورا دربارهٔ بندهای ۱-۵و۳۸-۵۸ آن که نثری مخلوط با اندکی نظم می‌باشد میپذیرد، ولی بندهای ۶-۳۷ را باقیماندهٔ قسمت اصلی یشت مزبوروقدیمی میداند و از مندرجات بندهای ۷،۱۱،۲۱ وغیره حدس میزند که قسمت‌اصلی یشت مزبورمتأخراز دیگریشتهای قدیمی ولی محققاً اقدم ازیشت ۹ میباشد[۵]، وهم اویشت ۱۶(دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند[۶].

بدیهی است که قطعات اوستا نخست سینه بسینه میگردید و سپس بخطی نوشته شد، ودرهرحال‌بعقیدهٔ گروهی دراواخرعهدهخامنشی‌اوستامدون‌ومرتب بوده‌است[۷] وبسیاری ازنویسندگان ومورخان عظمت اوستای موجودعهد هخامنشی را تصدیق کرده‌اند[۸]. از

۱- Christensen, Etudes sur le Zor . p. 2-7 .
۲- Ibid . p . 7 .
۳- Ibid . p . 10-11 .
۴- Ibid . p . 40 .
۵- Ibid . p . 41 - 42 .
۶- Ibid . p. 42 ., Christensen, Les Kayanides , p . 14 - 16.

۷ - رك . پورداود . گاتها چاپ اول‌ص ۴۶ . ۸ - رك . نامهٔ تنسر ص ۱۱ ؛ تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۰ ؛ تجارب الامم ابوعلی مسکویه ص ۵۳ ؛ فارسنامهٔ ابن بلخی ص ۴۰ .

که همهٔ این کتاب دینی دراوایل عهد اشکانی تألیف یافته [۱] .

بنابروایات دیگر اردشیر پابکان، مؤسس سلسلهٔ ساسانی(۲۲۴-۲۴۱م.) موبدان موبد تنسر را دستورداد تا مجدداً اوستا را تدوین کند واوچنین کرد و اوستا را در گنج شیپیکان نگاهداشته بنشر معارف آن پرداخت[۲]. در زین الاخبار گردیزی درذکر (ملوك ساسانیان) گوید[۳]: «اردشیر الجامع بن بابك ... وجامع ازبهر آن خواندندی اورا که همهٔ دانایان پارس را جمع کرد و فرمود تا کتابهای مغان که ضایع شده بود جمع کنند.» گویند پس از اردشیر پسرش شاپوراول (۲۴۱-۲۷۲ م) بفرمود تا مطالب مربوط بعلوم پزشکی ونجوم و جغرافی و فلسفه را از کتب هندی و یونانی اقتباس کنند و ضمیمهٔ اوستا سازند [۴] . بعض محققان این روایات را نیزدرست نمیدانند[۵]. پس ازاوشاپوردوم پسرهرمز(۳۰۹-۳۷۰ م.) بعلت اختلافی که درمذهب ایجاد شده بود دستورداد تاآذرباد مارسپندان [۶] اوستا رامرور

۱ - Christensen, Etudes sur le Zor . p . 43-44 . و نیزایران . ساسان . ص۲۹۴. آقای پورداود نوشته‌اند : «بعقیدهٔ دانشمندآلمانی اندرآس ... فرگرد اول وندیداد درعهد مرداد اول اشکانی انشاء شده بمناسبت اینکه خوارزم وطن اصلی اشکانیان بوده ، ایران ویج قدیم راکه ازآن همان خوارزم اراده شده در سرممالك دیگرجای داده‌اند بنظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم ازبرای عقیدهٔ خودآورده قابل تردید است ، هرچندکه خود مسئله‌درست وامروزه بیشتردانشمندان ایرین ویجه‌وخوارزم را یکی میدانند . درزمینهٔ اوستااینگونه دلایل تاریخی شبیه بدلیل اندرآس ذکرکردن بسته بجرأت شخصی است» رك . یسنا ج ۱ ص ۴۲ ج ۲ .

۲- دینکرد کتاب سوم بند ۶-۸ .

۳- زین الاخبار بتصحیح آقای سعید نفیسی(پیام نو۳:۳ص۱۷) .

۴- کریستنسن این روایت را بدین طریق تعدیل میکندکه بخشهای الحاقی نتیجهٔ قرایح ایرانیان بودکه‌درتحت تأثیرافکاریونانی نوشته شد ، اما نفوذ افکارهندی درازمنهٔ متأخرتررسوخ کرده است . ایران . ساسان ص ۸۸ .

۵- رك. ص ۲۲۴ (قول گیرشمن).

۶- رك . ص ۱۰۲-۴۱ .

جدول پنجم

تدوین اوستا بترتیب تاریخ

متن	دوره
گاتها (۱۷ فصل از یسنا)	عهد ظهور زرتشت، ماقبل هخامنشی (بین سدهٔ یازدهم وسدهٔ ششم ق . م.)
یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	عهد ماقبل هخامنشی یا اوایل عهد هخامنشی .
یشت ۵ ، پس از ٤۰٤ ق. م. یشت۱۷ یشت۸ یشت۱٤ یشت۹ـ۱۱ یشت۵۷ یشت۱۵، بندهای ٦ـ۳۷ .	عهد هخامنشی ، ومحتملا سدهٔ چهارم ق . م .
وندیداد ، درحدود ۱٤۷ ق. م. یشت۹، درحدود سدهٔ اول میلادی	عهد اشکانی .
یشت۱٦	عهد اشکانی یا متأخر از آن [۱].
خرده اوستا	عهد شاپور دوم (۳۰۹ـ۳۷۰ م.) [۲].

۱ـ Christensen, Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique. p. 44-45.

۲ـ درجدول کریستنسن ، ذکر گاتها در اول وخرده اوستا درآخر نیامده است ، و ما این دورا بجدول افزودیم .

تفسیر اوستا و کتب دینی پهلوی آمده چنین ذکر میکند : ابهرك - مکوشنسب (مکو کشنسب) - کوکشنسب - کی آذربوزد - سوشیانس - روشن - آذرهرمزد - آذر فربغ - نرسی - مذوکماه - فرخ - افروغ - آزادمرد . و کوید ظاهراً اکثر آنان در اواخر عهد ساسانی میزیسته‌اند [۱].

۱- همانکتاب . ص ۲۸ .

وتجدید نظر کند و اختلافات را با ارائهٔ حجتی قاطع برطرف سازد[۱] و باقرب احتمالات هم اوست که از بخش‌های مختلف اوستا برای رفـع احتیاج بهدینان مطالبی اقتباس و مجموعهٔ (خرتك اپستاك [illegible] (= خرده اوستا) را تدوین کرده است[۲] (رجوع بجدول پنجم شود).

اما زند (تفسیر اوستا) ـ ازهمان اوایل رواج مزدیسنا تفسیری، برای شرح وتعبیر مشکلات اوستا، بزبان اوستایی نگاشته شد[۳]، این تفسیر نیز طبق روایات درحملهٔ اسکندر دچارسرنوشت اوستا گردید. بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند تفسیر آنرا نیز تاحدی که مقدوربود گردآوردند. قسمتی ازهمین تفسیر درمتن اوستا وارد شده آن چنان با اصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری ازقطعات اوستا را بهم زده است ونمونهٔ تفسیر مزبوردراوستای موجود دیده میشود. بعدها این تفسیررا بزبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی درزمان ولخش مذکور، تفسیراوستا یعنی زند بزبان پهلوی (اشکانی) آغازشد وسپس درعصرساسانیان بلهجهٔ پهلوی(ساسانی) درآمد ودورهٔ تألیف زند تا اواخر آن عهد طول کشید[۴]. مارکوارت گوید در دینکرد اشاره شده است کـه خسرو پرویز (۵۹۰ـ۶۲۸م.) هوشیارترین موبدان‌را فرمودتا تفسیری براوستانویسند[۵]، وهم مارکوارت درتفسیرفصل اول وندیداد اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران پس‌ازآنکه حدود ایران‌و روم را خسرو وقیصرمعین وثابت کردند، یافته است[۶].

کریستنسن نام بعض مفسران وشارحان‌اوستا را درزمان ساسانیان که نام‌آنان در

۱ـ گاتها ص ٥٤ .

۲ـ خرده اوستا ص ۲۵ـ۲۶ وص ۳۰ـ٤۱ .

۳ـ چنانکه دراغلب ادیان این‌کار انجام شده .

٤ـ نام مزدك بامدادان معاصر قباد (٤۹۰ ـ ۵۳۱ م.) در تفسیر مزبورآمده ـ رك. ص ۱۳۷ .

۵ـ ایران . ساسان . ص ۳٤۹ بنقل ازایرانشهرمارکوارت ص ۱٦۳ .

٦ـ ایران . ساسان . ص ۳٤۹ .

آیین مزدیسنا

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود. **حافظ**

در بخش دوم اصول تعلیمات زرتشت را مورد بحث قرار دادیم ۱ ، درین بخش بتفصیل از بعض مسایل مربوط بمزدیسنا که درادب پارسی مورد توجه است ، بحث میکنیم.

بهرهٔ ۱ – یگانگی و دوگانگی

اهورمزدا – اشتقاق اهورمزدا – خاصهٔ اهورمزدا – اهریمن – قوای نیکی : امشاسپندان، ایزدان – قوای شر: کماریکان ، دیوان – یکتاپرستی – سبب اسناد دوگانگی .

اهور مزدا خدای زرتشت دراوستا اهور مزده [اوستایی] Ahura Mazda نامیده میشود ودرسنگ نبشته‌های پادشاهان هخامنشی ائورمزده Aurmazdah خوانده شده . این واژه درادبیات پارسی هرمزد بفتح میم وهرمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد وهرمز آمده است . درفرهنگهای پارسی علاوه برآنکه این واژه ها را بمعنی خدا ضبط کرده‌اند آنها را مرادف با برجیس وزاوش بمعنی ستارهٔ مشتری گرفته‌اند و گویندگان پیشین نیز اورمزد را بهمین معنی استعمال کرده‌اند . ابوشکور بلخی گفته :

فروتر ز کیوان ترا **اورمزد** برخشانی لاله اندر فرزد ۲ .

سعیدطائی گفته :

امتعهٔ **اورمزد** راپس ازین دور **مشتری** درهمه جهان بنماند .

وجه تسمیهٔ ستارهٔ مشتری بهرمزد درست معلوم نیست ، چه بین اهورمزدای ایرانیان (که خدای ما بعد طبیعی است) وزوس Zeus ۳ یونانیان و ژوپیتر Jupiter

(۱) رك . ص ۱۰۷–۱۰۹ . (۲) سبزه‌ای باشد در آب ومدام سبز باشد . درتازی آنرا ثیل خوانند. (لغت فرس اسدی) . (۳) ریشهٔ (زاوش) پارسی.

بخش چهارم

آیین مزدیسنا

بهرهٔ ۱ - یگانگی و دوگانگی
« ۲- آتش
« ۳- کستی
« ۴- باژ وزمزم
« ۵- برسم
« ٦- فر ایزدی

مزده اهوره مرا ازخرد خویش‌تعلیم ده .... ». برعکس گاتها دردیگراجزای اوستاهمواره این‌دوکلمه باهم آمده اهوره مقدم برمزده‌است‌مگر بطوراستثناء بتقلید گاتها(فروردین‌یشت بند ۱٤٦- زامیاد یشت بند ۹۲- وندیداد فرگرد۱۹بند۳٤) مزده اهوره استعمال شده . همچنین درکلیهٔ سنگ نبشته‌های هخامنشی‌اهوره مقدم برمزده وپیوسته‌بدان است‌مگر استثناء درسنك نبشته‌ای ازخشایارشا درفارس که اهوره جدا از مزده یعنی : **Aurahia Mazdahia** دیده میشود .

میه نویسد[۱] : «نام خدای گاتها ، **Ahura Mazdâ** چنانکه میدانند کلمه‌ایست مرکب ، ودرایران بمنزلهٔ یك‌کلمه استعمال میشود ، کلمه‌ای که معنی مجازی وثانوی آن مورد نظراست . این‌کلمه درگاتها اغلب بصورت دوواژهٔ جداگانه بکاررفته ، ویا لااقل‌نظم دوواژه بصورت معکوس‌دیده میشود یعنی کلمه درحالت فاعلی **Mazda Ahurô** بیش‌از **Ahurô Mazda** دیده میشود . همین عمل عادی خود کافی است که موضوع اختلافی را که مؤلفان‌برای حفظ استعمال عادی وطرزنگارش آنها اتخاذکرده‌اند ، ثابت کند .»

اشتقاق اهورمزدا

اهوره **Ahura** دراوستا واسوره **Asura** در ودای برهمنان، هردوازریشهٔ **asu** سانسکریت و**ahu** اوستاآمده بمعنی مولی وسرور[۲]. درنزد هندوان آسوره غالباًازخدایان بزرك بشماررفته ودرودا عنوان ولقب وارونه **Varuna** گردیده است[۳] . این عنوان درکتاب مقدس‌هندوان فقط چهارباربانسان داده شده‌ولی دراوستاکلمهٔ اهوره‌بمعنی بزرك وسرور درمورد ایزدان مانند مهروآپم نپات آمده است[۴] ونیزهمین واژه درگاتها

۱- Meillet, Trois Conférences. p . 14.

۲- زند اوستای دارمستتر،ج۱ص ۲۰-۲۱ . ۳- رك . بخش۱ ص ۲٦-۲۷ .

٤- رك . مقدمهٔ های XIX ازج۱ زند اوستا : اهورامانند وصفی برای بشریاخدا (صفت Apam Napât و Mithra وخسروپادشاه)دریشتها XIX، ۷۷ استعمال‌شده. ونیزدرموقعی که ازشاهان سخن رانده میشود همین‌صفت آمده ، یشتهاV، ۸۵ -XIV ، ۳۹ . رك : Dyaus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87, von Brandke Erânische Alterthumskunde von Fr. Spiegel B. d. II.S. 21-82. ونیزباید دانست که(اهورانی) Ahurânî دراوستاصفت مؤنث آمده بمعنی سرور : رك . فرهنك بارتولمه ص۲۹۵ .

رومیان (خداوندان طبیعت) اساساً رابطه‌ای موجود نیست . اماوجوه ذیل را میتوان علت
این وجه تشابه وتسمیه قرار داد :

۱ـ اهور مزدا نزد ایرانیان خدای اعظم‌ودررأس همهٔ ایزدان‌قرار دارد، و مشتری
نیز ازبزرگترین سیارات بشمار میرود .

۲ـ تأثیرعقیدهٔ یونانیان ورومیان درمورد زوس وژوپیتر، درنتیجهٔ اختلاط یونانیان
باایرانیان ونفوذ عقیدهٔ آنان در ایران باعث اطلاق اورمزد بمشتری گردیده، چه‌اهورا در
نزدایرانیان‌پیش‌اززرتشت(چنانکه گفته‌شد)واسورا(درنزدهندوان)بهمان‌وارونه‌**Varuna**
خدای‌آسمان اطلاق‌می‌شده ، وچون زوس‌وژوپیتر«مشتری» نیزخدای‌آسمان‌است، ازاین
رو ممکن‌است این‌اطلاق رواج یافته باشد .

واژهٔ«هرمز» ومشتقات‌آن درپارسی، که‌درنظم‌ونثر غالبا بمعنی‌خداآمده است، پس‌از
گذراندن چندین‌هزارسال باین‌ترکیب درآمده ، نخست ازدوکلمهٔ آریایی بمعانی‌مختلف
توسط پیامبرایرانی‌زرتشت اسم خدای یگانهٔ ایرانیان گردید،پس ازچندین قرن این واژه
درزبان پارسی‌باستان یعنی‌زبان دورهٔ هخامنشی‌استعمال شد وپس‌ازآن‌بزبان‌پهلوی منتقل
وازآنجا وارد زبان پارسی گردید .

از ترکیب این دو واژه خود قدمت وفرسودگی‌سفرچندین‌هزارسالهٔ آن پیداست.
قرنهالازم بود که‌کلمهٔ اوستایی ترکیب مخصوصی‌بخود گیرد تااز۵۲۰ ق. م. ببعد همواره
بشکل معین (اورمزداه) زینت بخش سنگ‌نبشته‌های‌هخامنشی گردیده باشد، چه‌در گاتها
که کهن ترین بخش اوستاست، واژهٔ مزبور دارای همان ترکیب پارسی باستان نیست .
بارها«اهورا» و «مزدا» جدا ازیکدیگر استعمال‌شده است مثلا دریسنای ۲۸ قطعهٔ ۱ مزدا
به‌تنهایی بمعنی‌خداآمده . درقطعهٔ ۸ همین یسنا «اهوره»نیز به تنهایی‌ذکرشده است . باز
درهمین‌یسنا قطعهٔ ۵ نخست «اهوره» وپس‌از ذکرچندین‌واژهٔ دیگر مزدا آمده است . در
قطعهٔ ۶ برعکس، اول «مزده» وپس‌ازچندین کلمه «اهوره» دیده میشود . درقطعهٔ ۲«مزده
اهوره» استعمال گردیده است وهمین‌طور درسراسر گاتها ، هرجایی که این دو کلمه باهم
آمده مزده مقدم براهوره است ، چنانکه درقطعهٔ ۱۱ یسنای ۲۸ زرتشت گوید : « توای

آریایی (دیوان) که هنوزدرهندوستان دارای مقام الوهیت بودند داغ بطلان زده دیورا که پیش‌از زرتشت در میان آریاییان بمعنی خدا بود ، غول و گمراه کننده خواند . ازآن هنگام درایران زمین خدا پرست را (مزدیسنا) ، و مشرك وپیرودین باطل را (دیویسنا) خواندند[۱] .

خاصهٔ اهورمزدا

اهور مزدا خدای متعال مزدیسناست . مهین فرشتگان «امشاسپندان» ویزتان[۲] (که شرح آنان بیاید)مخلوق‌اوهستند. او خالق اعلی ؛ دادار dadhvaô,dâtar[۳] میباشد . او عین قدرت و دانش است . همین دوصفت نام او (اهوره + مزده) را تشکیل داده‌اند[۴] .

اهورمزدا سرچشمهٔ‌خیراست، منشأ اشا asha میباشد. بالاترین‌اشون ashavan اوست . اشه واشون ، دواصطلاحیست که تقریباً غیرقابل ترجمه بنظرمی‌رسند ، زیرامبین افکار و مفاهیم بسیارند .

اشه (= ارته arta)[۵] یعنی خیر، تقوی (بهردومعنی اخلاقی ودینی) ودین راستین وسعادت کامل که دربهشت توسط اشه بدست میآید. اشون بمعنی موجود اشه‌آمده وازآن مؤمن کامل ، متدین بدین راستین وبهشتی «ازبهشت برخوردار» اراده شده ؛ بجای این‌دو واژه اکنون «تقدس» و«مقدس»مورد قبول‌شده است. (اشو)[۶] که درفرهنگهای پارسی آن‌را

۱ـ یشتها ج ۱ ص ۲۸؛ Lommel, Die Religion Zarathustras S. 10 sqq.

۲ـ دارمستترآنان راخدایان فرعی Les Divinités secondaires مینامد . ج ۱ زند اوستا ص ۲۰ .

۳ـ از ریشهٔ dâ آفریدن ، دادن .

۴ـ زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ـ۲۳ .

۵ـ که هردو ازیك ریشه‌اند.

۶ـ بفتح اول وضم ثانی .

ودیگرجزوهای اوستا بمعنی امیروفرمانده وبزرك درموردانسان استعمال شده[1]. درپهلوی آن را «خوتای» Xûtai ترجمه کرده‌اند[2].

مزدا دراوستا ، یسنای ٤٠ (هفت ها) ، بند ۱ بمعنی حافظه آمده . درخود گاتها یسنای ٤٥ ، بند۱ بمعنی بخاطرسپردن‌وبیاد داشتن‌است. معادل‌این‌واژه‌درسانسکریت‌مذس mêdhas یعنی دانش وهوش است ، بنابراین در هنگامی که با اهوره استعمال میشود ، ازآن معنی هوشیارودانا وآگاه اراده میکنند[3]. درپهلوی نیزآنرا «داناك» dânâk ترجمه کرده‌اند[4].

با ذکرنکات فوق نیك پیداست که اهورمزده بمعنی سرور داناست[5].

میه نوشته[6] : «اهوره Ahura کلمه‌ایست‌مشترك درهند وایرانی ، وهمان asura وداست،وافزودن مزدا(ه)Mazdâ(h) به‌اهوره باید بسیارمقدم‌برعهدزرتشت‌صورت گرفته باشد. پادشاهان هخامنشی‌خدای بزرك را A(h)uramazdâ خوانده‌اند. سنك نبشته‌ها صریحاً آنرا تأیید میکنند ولی‌بهیچوجه نمیرسانند که این‌اهور مزدا ـ که خدای مشترك همهٔ ایرانیان‌بود ـ درنظرهخامنشیان مانند‌اهورمزدای‌زرتشت تجلی‌میکرده ، پس‌نمیتوان استنتاج کرد که دین رسمی پادشاهان هخامنشی زرتشتی بوده . »

اهورمزده از طرف زرتشت اسم خدای یگانهٔ ایرانیان گردیده و بگروه خدایان

۱ـ رك . مهر یشت بندهای ۲۵و٦۹ ـ یسنای ۲ ، بند ۵ .

۲ـ دارمستتر. زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ـ۲۱ .

۳ ـ رك . کلمهٔ Mazdâh در Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

٤ـ زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ـ۲۱ .

۵ـ اهورمزدا را خاورشناسان بمعانی متعدد گرفته‌اند: سرچشمهٔ حیات «سرهانری Rawlinson در فرهنك فارسی »، بسیار دانای سرمدی «Brockhaus Vand ، Sades 347 » دانای زنده «Haug , Essays, p. 83 » رك . سیر تمدن ج ۱ ص ۲۹٦ .

٦ـ Meillet , Trois Conférences, p. 25-26 .

اهرامن :

ای ستمگرفلك ای‌خواهراهرامن — من ندانم که چه افتاده ترا با من ؟

(ناصرخسرو).

آهرمن :

خجسته پی و نام او زردهشت — که‌آهرمن بدکنش‌را بکشت.

(دقیقی).

اهرن :

زیباترازپریست ببزم اندرون ولیك — در رزمگاه باز ندانی ز اهرنش .

(سوزنی).

ونیز اهریمه ، آهرن ، آهریمن، آهرامن ، آهریمه وهریمن درفرهنگهای پارسی آمده است[1] .

منشأ کلیهٔ بدیها و زشتیها اوست ، هرچه در عالم پلیدی ، بدی ، تاریکی ، جهل وستم‌است از این مبدأ شر صادر شده است.

***

قوای نیکی (امشاسپندان و ایزدان)

امشاسپندان

امشاسپند در اوستا امشه سپنته **Amesha-spənta** آمده مرکب ازدوجزء : جزءِ اول (امشه)نیزمرکب است از(أ)علامت نفی ومشه‌ازریشهٔ مر**mar** بمعنی مردن . جزءِ دوم سپنته یعنی مقدس[2]. مجموعاً بمعنی «جاودان مقدس» [3] است .

شمارهٔ امشاسپندان یا «مهین فرشتگان» هفت است که نام شش تای‌آنها در ضمن ماههای دوازده گانهٔ کنونی مندرجست :

۱ــ برهان ، انجمن ، جهانگیری ، غیاث ، فرهنك شاهنامه .

۲ــ اثر آن در(گوسپند = گاوسپنت [گاو « بمعنی مطلق چهارپا» مقدس]) باقی مانده .

۳ــ وبقول کریستنسن (ساسان. چاپ دوم. ص ٤٨): «جاویدان توانا» .

بمعنی «بهشتی درمقابل دوزخی[۱]» گرفته‌اند[۲] از همین ریشه است[۳].

بهترین توصیفی که ازاهورمزدا شده ، درآیه‌ایست ازوندیداد فرگرد ۱۱ ، بند ۱ که خلاصهٔ اوصاف فوقست :

اهورمزده ، مائینیو سپنیشته ، دآتر گاأثنام استوئیتینام ، اشائوم .

Ahura Mazda, mainyu spênishta, dâtar gaêthnâm astvaitinâm, ashâum یعنی : خدای دانا ، مینوی پاکتر، آفریدگار جهان مادی ، مقدس[۴].

اهریمن در اوستا انگره مینیوه **Angra mainyava** آمده ، جزءِ اول بمعنی بد وخبیث است و جزءِ دوم همانست که درپارسی «مینو، منش» شده[۵]، مجموعاً یعنی‌خردخبیث وپلید . این کلمه درپهلوی اهریمن **Ahriman** (هوزوارش‌آن **ganna mainuk**) ودرپارسی‌بصورذیل استعمال شده است .

اهریمن :

بدین دلیل‌همی مانوی درست کند

که خیرهست زیزدان وشرز **اهریمن**(؟)

اهرمن :

روز درچشم من چو **اهرمن** است   بند برپای من چو ثعبانیست .

(مسعود سعد).

۱ـ که درپهلوی وپازند «دروند» آمده .

۲ـ رك . برهان قاطع .

۳ـ رك . آیین زرتشت . لومل ص ۸۱ ببعد .

٤ـ برای اطلاع بیشتر راجع به اهور مزدا ، رك . مقالهٔ بعنوان **The Name Ahuramazda** بقلم **Roland G. Kent** در **Oriental Studies in honour of C. E. Pavry. p. 200-208** ونیزمقالهٔ **Ahura Mazda in Assyrian** بقلم **A. T. Olmstead** درهمان کتاب ص ۳٦٦-۳۷۲ .

ه ـ مینو که در فرهنگهای پارسی بمعنی بهشت آمده درحقیقت بمعنی جهان معنی وعالم معنویست .

ازاین مظاهرصفات الهی ، پاسبانی وحفظ قسمتی ازعالم هستی سپرده شده است تا در تحت امرخالق عالم بکارپردازند[۱]. درنظر گایگر آلمانی شش‌نام فوق ، شش‌مفهوم مجرد اخلاقی را میرسانند[۲].

درفرهنگهای پارسی‌امشاسپند[۳]، امشاسفند[۳]، امهوسپند[۴]، وامهوسفند[۴] آمده است. دونام اول مبدل همان امشا سپنتهٔ اوستایی است ودونام اخیراز(امهرسپنت یا امهرسپند) پهلوی مأخوذاست[۵] که توسط کتب زرتشت بهرام بمؤلفان فرهنگها رسیده است . فرهنك نویسان این واژه‌ها را بمعنی «فرشته وملك وسروش» گرفته‌اند[۶] .

زرتشت بهرام پژدو گفته :

ز امشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیك یزدان پسندیده تر.

وهمو گفته است:

همه قد و بالای امهوسپند بیاراسته همچو سرو بلند .

ایزدان

ایزد دراوستا یزته **Yazata** ودرسانسکریت یجته **Yajata** صفتی است ازریشهٔ **yaz** بمعنی پرستیدن[۷] وستودن . یسنا (از بخشهای پنجگانهٔ اوستا) ویشت (هم ازبخشهای اوستا) نیز از همین ماده است، بنابراین یزته یعنی‌درخورستایش ، وبفرشتگانی‌اطلاق میشود که ازجهت رتبه ومنزلت دون امشاسپندان هستند .

۱ـ سیر تمدن ص ۱٦ .

۲ـ Ostiranische kulture im Altertum 1 . S . 22.

۳ـ «باشین نقطه‌داروسین بی‌نقطه وبای‌فارسی بروزن سیلابکن»(برهان،انجمن).

٤ـ «با هاوسین بی نقطه وبای فارسی بروزن اندوهمند» (برهان ، انجمن) .

٥ـ باتصحیف ٦ـ برهان ، انجمن .

۷ـ فعل یز **yaz** درسانسکریت یج**yaj** ودرپارسی باستان ید **yad** (درسنك نبشتهٔ بهستان جزو **Bâgayâdi** نام یکی از ماههای فرس قدیم که بمعنی ستایش بغ است و بعدها مهرماه جای آنرا گرفته) و درپهلوی یشتن **yashtan** آمده . یجشن **yajishn** ویزشنه درپازند بمعنی ستایش وپرستش است .

وهومنه Vohu Manah = بهمن (اندیشهٔ نیك) .

اشه وهیشته Asha Vahishta = اردیبهشت (بهترین اشه Asha [رته Rta «نظم نیکو» یا «حقیقت») .

خشثره وئیریه Xshathra Vairya = شهریور (تسلط) .

سپنته ارمئیتی Spənta Armaiti = سپندارمذ (پاکی روان) .

هئوروتات Haurvatât = خرداد (کمال یا صحت).

امرتات Amərətât = امرداد[۱] (بیمرگی)[۲] .

درآغاز پیدایش مزدیسنا، دررأس این‌شش، سپنتامینیو [illegible] (خردمقدس) قرارداشته است[۳] ، بعدها بجای اواهورمزدا را گذاشتند[۴] ، وگاه نیز بجای اهورمزدا سروش Sraosha را قرارداده‌اند[۵] .

در متون متأخرزرتشتی (پهلوی وپازند) ایزد بهرام را هفتمین و بهترین امشاسپند محسوب داشته‌اند[۶] .

درگاتها که قدیمترین قسمت اوستاست نام امشاسپندان بکرات ذکرشده است[۷] . هریك ازامشاسپندان مظهریکی ازصفات اهورمزدا میباشد وحتی بوجهی شاعرانه بهریك

۱ـ زند اوستا . دارمستتر ج ۱ ص ۲۰ـ۲۵ .

۲ـ رك . کریستنسن . ساسان. چاپ دوم ص ٤۸ .

۳ـ خرده اوستا ص ۱۸۵ـ۱۸۷، ورك . کریستنسن . ساسان. ایضاً ص ٤۸.

٤ـ یشت دوم ویشت نوزدهم بند ۱٦ .

۵ـ یشت دهم بند ۱۳۹ ، یسنای ۵۷ ، بند ۱۲ [رك . روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده . سروش روز] .

٦- Cf . P . J . de Menasce , La Promotion de Vahrâm , p . 7 et 13 et 15 .

۷ـ اما درگاتها هنوزاین شش‌یا هفت امشاسپند دستهٔ بخصوصی نیستند و همچنین درآنجا دوایزد«سروش» و «داشی» را باز می‌یابیم که سابقاً درگرد « مهر » بودند . (کریستنسن. ساسان. چاپ دوم ص ٤۸) .

یزدان - جمع ایزد پارسی (و Yazd پهلوی) ایزدان (و در پهلوی یزدان Yazdân) است وهمین جمع پهلوی است که درزبان پارسی باقیمانده و مخفف ایزدان بشماررفته. ولی باید دانست که**یزدان**درادبیات ما (مانند پهلوی) بهمین هیأت‌جمع‌بمعنی خداوند (یعنی در حال مفرد) استعمال شده است . نظر باینکه اهورمزدا سرور و بزرگ مینویانست ، ودرجهان روحانی هرآنکه‌درخورستایش‌ونیایش باشد درذات او که‌آفریننده‌ٔ کل است تمرکز دارد ، ازاین جهت تفخیماً اورا بصیغهٔ جمع یزدان نامیده‌اند[۱]، وعلاوه براینکه استعمال واژه‌های جمع درپارسی (بجای مفرد) نظایر دیگر نیز دارد چنانکه مسلمان [۲] ومصاف [۳] وحور [۴] وغیره .

دقیقی :

[زردشت] بشاه جهان [۵] گفت پیغمبرم

تـرا سوی **یزدان** همـی رهبـرم .

۱- چنانکه برای ابلاغ عظمت(دراغلب زبانها) افعال وضمایرمفرد راجمع آورند، درمورد خدا وسلاطین بویژه صیغهٔ جمع استعمال شود (درقرآن نیزآمده : انانحن نزلنا الذکروانا له لحافظون) .

۲- جمع مسلم است بسیاق پارسی (مسلمان بضم اول و سکون دوم و کسرسوم با تبدیل حرکات‌مسلمان‌بضم‌اول وفتح‌دوم وسکون سوم‌شده)ولی بمعنی‌مفرد استعمال میشود:

گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریاورزد وسالوس‌مسلمان نشود. (حافظ).

وجمع آن مسلمانان‌آمده :

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری

وز نفاق چرخ وجورتیر وکید مشتری (انوری).

ورك . مفردوجمع بقلم‌نگارنده ص۶۸ح۱.

۳- جمع مصف بفتحتین وتشدید فااسم ظرف است بمعنی جای صف زدن ، اگرچه معنی‌لفظ مصاف جاهای صف‌زدنست لیکن مجازاً بمعنی‌جنگ ومقام‌جنگ مستعمل‌می‌شود (غیاث اللغات) درفارسی مفرد محسوب شود . رجوع به چهارمقاله مصحح نگارنده چاپ ۱۳۳۷ ص۲۶، ۱۰۳ و۱۰٤ شود.

٤- جمع حورای عربی (زنی که سیاهی چشمش بغایت باشد،زن‌بهشتی) .

۵- گشتاسب .

در اوستا از صدها و هزارها ایزد گفتگو میشود[1] و بمدلول کتاب مزبور ایزدان بدوقسمت: مینوی[2] وجهانی[3] تقسیم میشوند. اهورمزدا دررأس ایزدان مینوی وزرتشت دررأس ایزدان جهانی قرار دارند[4].

بسا کلمهٔ (یزته) بتنهایی درمورد همهٔ فرشتگان بکاربرده شده. این واژه در پهلوی یزد Yazd آمده[5]، وهمانست که درپارسی **ایزد** شده است.

در ادبیات پارسی ایزد بهیچوجه بمعنی فرشته نیست بلکه فقط بمعنی خدا وآفریدگار کل‌است ودرحقیقت اطلاق خاص‌بعام شده است[6].

منوچهری:

ایزد امروز همه کار برای تو کند همه عالم بمراد و بهوای تو کند.

خیام:

نی درخورمسجدم نه‌درخوردبهشت **ایزد** یارب گل مرا ازچه سرشت؟

حافظ:

گرمیفروش حاجت رندان رواکند **ایزد** گنه ببخشد و دفع بلا کند.

در فرهنگهای پارسی‌ایزدرا «بکسراول وثالث وسکون ثانی» ازنامهای باری‌تعالی دانسته‌اند[7].

۱- یسنا ص ۲٤، خرده اوستا ص ۱۸۵-۱۸٦.

۲- دراوستا مئینیوه Mainyava.

۳- دراوستا گئثیه Gaəthya (ریشهٔ گیتی وجهان وکیهان).

٤- یسنا ج ۱ ص ۲٤.

۵- شهر یزد و نام یزدگرد وایزد گشسب (از امرای بهرام چوبینه) از همین ریشه است.

٦- چه چنانکه گفته شد ایزد بخدا نیز اطلاق شده.

۷- رك. برهان قاطع. در انجمن آرا آمده: «ایزد بروزن‌خیزد، نام مبارك خداست ... ایزد بمعنی‌الله وترجمهٔ اوست بلکه الله ترجمهٔ ایزد است ... رشیدی نوشته که ایزد نام خداست ودروجه ترکیب این نام ازحروف گفته‌اندکه چون مداراحوال عالم و عالمیان برطالع وسابع و رابع است که آنهارا اوتاد اربعه گویند، پس این نام را ازین حروف ترکیب کردن تنبیه است برآنکه‌استقامت احوال عالم ازین اسم ومسمی است!».

که این فرشتگان نگهبانان خورشید وماه وستاره وآسمان وزمین و هوا وآتش وآب و غیره میباشند. گروهی ازآنان نمایندهٔ مجردات ومظهرمعنویاتند مثل پیروزی ، راستی ، درستی ،آشتی وتوانایی‌وغیره . درعالم روحانی خود اهورا درسرایزدان جای داردچنانکه دریسنای ۱ بند ۱۹ اهورمزدا درسر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی معرفی شده‌اند . دریسنای ۱۶ ، بندهای ۱-۲ وارت یشت بند ۱۶ اهورمزدا بزرگترین وبهترین **ایزد** خوانده شده. ایزدان نامبردار مزدیسنا همانندکه روزهای‌سی گانهٔ ماه‌را بنام آنان میخوانند[1] .

گروهی‌ازایزدان دیگررا ازیاوران‌وهمگنان‌یا بنابمندرجات کتب پهلوی‌همکاران **همکاران** ایزدان نامی باید محسوب داشت . نظربااین ایزدان عمده قول پلوتارخس دراینکه اهورمزدا ۲۴ فرشته بیافرید چندان از حقیقت دور نیست[2].

ایزدان بزرك نیز خود بنوبت از همکاران امشاسپندان هستند . اینك در ذیل جدول امشاسپندان وهمکاران‌آنها را ،آنچنانکه درآفرین دهمان[3] آمده ثبت می کنیم :

امشاسپندان	ایزدان همکار
۱- هرمزد	دی بآذر - دی بمهر- دی بدین[4]
۲- بهمن	ایزد ماه - ایزد گوش - ایزد رام
۳- اردیبهشت	ایزدآذر - ایزد سروش - ایزد بهرام

۱- رك . روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده : مقدمه .

۲- رك . Die Iranische Religion von W. Jackson, in Grundriss der Iranischen Philologie, II Band. S. 65.

۳- رك . خرده اوستا : مقالهٔ آفرینگان .

٤- دی دراینجا بمعنی آفریدگاراست. رك. یشتها ج ۲ص ۱۶۱ - توضیحات بند۸ سیروزهٔ کوچك (خرده اوستا) .

و نیز:

منم گفت **یزدان** پرستنده شاه   مرا ایزد پاك داد آن کلاه.

در فرهنگهای پارسی‌یزدان ، بفتح اول‌وسکون ثانی ودال بالف کشیده ، ازنامهای خدای‌تعالی‌شمرده شده ونوشته‌اند : «نام فرشته‌ای هم هست که فاعل خیراست [۱] وهرگز ازوشرنیاید وطایفهٔ ثنویه‌آفرینندهٔ خیررا یزدان وآفرینندهٔ شررا اهرمن گویند وهمچنین آفرینندهٔ نوررا یزدان وآفرینندهٔ ظلمت را اهرمن ـ وفقها خدای باطل را و شعرا حق را گویند . » [۲] و اینکه آنرا « مخفف ایزدیان ، یعنی منسوب بایزد و جمع » دانسته‌اند[۳] صحیح نیست .

چنانکه گفته شد دراوستا از صدها وهزاران ایزد سخن بمیان میآید . در سیروزه (خرده اوستا) نام گروهی ازایزدان باهم یاد شده است . دریسنای ۱۶ و در (هفتان‌یشت) نیزایزدان نامبردارباهم مذکورند . خورشید یشت‌هم ازصدوهزارایزد مینوی سخن رانده، دربند ۱ آن‌آمده است :

« هنگامیکه خورشید بتابد صدوهزار ایزد مینوی برخاسته ، این فر را بر گرفته و در روی زمین اهورا آفریده پخش کنند تا با آن جهان راستی و هستی راستی را بپرورانند .»

دیوگنس‌لرتیوس **Diogenes Laertius** نویسنده و مورخ یونانی که درقرن سوم ق. م. میزیسته درکتاب خود **(Proem 6.5)** نگاشته که باعتقاد ایرانیان فضای آسمان پر از فرشتگانست [۴]. پلوتارخس **Plutarkhos** (قرن اول میلادی) نویسد : «پس‌ازشش فرشتهٔ بزرك [۵] دردین ایرانیان ۲۴ فرشتهٔ دیگرنیزوجود دارد .» باید دانست

---

۱ ـ آنرا بجای سپنت مینو «خرد مقدس» گرفته‌اند که شرح آن بیاید .

۲ـ برهان ، انجمن .

۳ـ برهان ، انجمن .

٤ـ ونیزممکن‌است مراد نویسندهٔ فوق فروهرها باشد . رك . یشتها ج۱ص۵۸۳.

۵ـ امشاسپندان بجز اهورمزدا.

ایندره **Indra** (نام خدای دیرین آریایی)[۱] (در برابر اردیبهشت)، روح بدعت وفریبنده و گمراه کنندهٔ مردم .

سئوروه **Saurva** (درسانسکریت **Sarva** نام خدای آریایی)[۲] (دربرابر شهریور)، مظهر بی‌نظمی وسستی ، دیوآشوب .

نا اونك هئی‌ثیا **Naong haithyâ** (در برابرسپندارمذ)، مظهربهتان ونافرمانی وطغیان .

تئوروی **Taurvi** (دربرابرخرداد)، موجب اتلاف وفساد و شکست وگرسنگی وتشنگی .

زئی ریش **Zairish** (برابر امرداد) ، وی شریك تئوروی است .

براین شش‌تن، گاه‌خوداهریمن را می‌افزایند وگاه‌ائشمه **Aeshma** «دیوخشم»[۳] راکـه در برابر سروش است ، تا عدد هفت کامل شود و او مظهر کارهـای نا سپاسی و عصیانست[۴] .

علاوه بر کماریکان ، اهریمن پیروان دیگری نیز داردکه بنام

دیوان مطلق دیوان[۵] خوانده میشوند .

دیو - پهلوی **dev**[۶] ، اوستا **daeva** (دیو)، هندی باستان **dêvá** (خدا)[۷]. این‌کلمه در قدیم بگروهی‌از پروردگاران‌آریایی اطلاق میشده ، ولی‌پس‌ازظهور زرتشت و معرفی « اهورمزدا » پروردگاران عهد قدیم یا دیوان ، گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند[۸] . ولی‌کلمهٔ «دیو» نزد همهٔ اقوام هند و اروپایی -

---

۱- رك . بخش اول ص ۴۵ ببعد .

۲- بارتولمه ص ۱۵۶۸ .

۳- نه دیوخشم اوگشتست بهتر-نه تازه‌عشق‌اوگشته کهن‌تر(ویس‌ورامین‌ص ۴۸۰).

۴- سیرتمدن ص ۱۸ ببعد .

۵- رك. اشتقاق‌دیو. بخش‌اول‌ص۵۶ج۱.

۶- شکند گمانیك ، باهتمام دمناش ص ۲۷۱ : ۲ .

۷- اساس اشتقاق لغت . هرن ۴۹۸ .

۸- رك . ص ۱۰۷ .

٤ـ شهریور	ایزد خور ـ ایزد مهر ـ ایزدآسمان ـ ایزد انیران
٥ـ سفندارمذ	ایزدآبان ـ ایزد دین ـ ایزد ارت ـ ایزد ماراسپند
٦ـ خرداد	ایزد تشتر(تیر) ـ ایزد فروردین ـ ایزد باد
٧ـ امرداد	ایزد رشن ـ ایزد اشتاد ـ ایزد زامیاد[۱] .

قوای شر

دربرابرقوای خیر، که بنام امشاسپندان وایزدان ازآنها تعبیر میشود، عمال‌شرنیزوجود دارند . سردستهٔ مفاسد وشرورانگره مئینیو(اهریمن) است‌وقوای‌بسیاروی‌رایاری میکنند . دراوستا باین قوای شردئوه Daeva (بپارسی دیو) اطلاق میشود[۲]. در گاتها و وندیداد وقسمتهای متأخر اوستا همواره دیوان را با مردم بدو جانوران شرور و موذی باهم نام میبرند . شمارهٔ قوای شری که اهریمن ایجاد کرده مساوی با شمارهٔ قوای خیریست که از منشأ نیکی صادرشده است .

کماریکان

همانگونه که شش امشاسپند از عمال مهم اهورا بشمار میروند که وی بوسیلهٔ آنان‌خوبیها را درجهان میپراکند ، اهریمن‌نیز شش عامل‌شرآفریده است که توسط آنان بدیها را دردنیامنتشر میسازد . این شش را « کماریکان ﻭﻬﻠﻮﻣﺍ[۳] «Kamârîkân»[۴] نامند ازاینقرار[۵]:

اکمنه Aka-manah (بمعنی اندیشهٔ پلید) (در برابروهومنه « بهمن ») مظهر اندیشه‌های پست وشرارت ونفاق[٦] .

۱ـ رك . خرده اوستا ص ۱۸٦ ببعد .

۲ـ درسانسکریت : دیو ، رك . بخش اول ص ٥٦ .

۳ـ جمع کماریك‌منسوب به کمار(که کمال Kamal نیزخوانده‌اند)بمعنی چه‌سری! چه سروری! (من باب تسمیه بصفت متضاد برای تمسخر) .

٤ـ بندهشن ۲۸ بند ۱۲ .

٥ـ رك . آیین زرتشت . لومل . ص ۷۸ ببعد .

٦ـ برخی از محققان‌کلمهٔ اکوان (نام دیوی درشاهنامه) را محرف (اکومان) و(اکومنه) دانند بمعنی‌روان پلید . رك. دکترشفق. فرهنك شاهنامه : اکواد واکوان .

گزیتش بدادند شاهان همه بپیشش دل نیکخواهـان همه
مگرشاه‌ارجاسب،توران خدای که‌**دیوان** بدندی‌بپیشش‌بپای.

دراینجا مراد از دیوان ، دیویسنان میباشد .

امیرخسرو دهلوی در تحفة‌الاحرار گوید :

دیونژادی‌چویکی تیره ابر لب چوخم نیل کبود وسطبر
رنك چوانگشت بیفروخته چهره‌چوچوبین‌طبقی‌سوخته.

ونظر بتصورمهیب وهولناك بودن دیوان «هرچیزرا که از افراد خود قوی جثه‌تر و بزرگترباشد به دیواضافت نمایند (یا به غول که‌آن‌هم دیو موهومیست) ... »[۱]

در ادب پارسی ، دیو مستعار برای «اسب چابك قوی» است .

معزی گوید :

بدان قضا چو رضا دادم اندران ساعت
نشستم از بردیو جهنده همچو شهـاب
گه شتاب چو صرصر، گه درنك چو کوه
گـه فراز کبوتر ، گه نشیب عقاب .

اینك ترکیباتی راکه با کلمهٔ «دیو»آمده در ذیل نقل میکنیم :

دیوانه کلمهٔ «دیوانه» پارسی از«دیو» با الف و نون جمع و های نسبت ترکیب شده[۲] یعنی مانند دیوان ، منسوب به دیوان :

«وشبانگاه‌آوردند پیش وی (عیسی) دیوانگان بسیار ، ودیورا ازایشان بدر کرد بسخن خود وشفا داد ...»

(انجیل معظم. فارسی ص ۸۸).

۱ـ انجمن آرا .

۲ـ رك . اساس اشتقاق لغت . هرن۵۹۸ ؛ پورداود. یشتها۱ : ۲۹ ؛ برهان قاطع مصحح م . معین .

باستثنای ایرانیان ـ معنی اصلی خودرا محفوظ داشته است : **deva** نزد هندوان هنوزهم بمعنی‌خداست . **Zeus** نام پروردگاربزرك یونانی و**Deus** پروردگارلاتینی و**Dieu** در فرانسوی از همین ریشه است [۱] .

شمارهٔ دیوان نیز مانند شمارهٔ ایزدان لایتناهی‌است ازآن‌جمله است: دیومرگ ، دیوخواب ، دیوبدبختی ، دیو تاریکی و غیره .

در ادبیات پارسی نیز، دیوان ازپیروان اهریمن بشمار میروند . درفرهنگها دیورا «نوعی‌از شیاطین» دانسته‌اند [۲]. درترجمهٔ تفسیرمتعلق به‌بقعهٔ ماهان ، «دیو» را بطوراطلاق بجای «الشیطان»آورده است،چنانکه «ولاتتبعوا خطوات الشیطان» را چنین ترجمه کند : «وبدم (بضم دال) مروید بربیهای دیو »[۳] و « کیدالشیطان » را چنین : « سازشِ بددیو » و «لاتبعتم الشیطان»را اینگونه: «بدم (بضم‌دال) رفتندی دیورا »[۴]. نظربااین مفهوم ، مردمان پلید وبدکار ومتمرد وسرکش را نیز دیوخوانده‌اند [۵] .

فردوسی گوید :

تومر **دیو** را مـردم بد شناس　　　کسی کوندارد بیزدان سپاس.

وهمو در داستان کشته شدن کوت هزاره بدست بهرام چوبینه گوید :

[خسرو] :

بنزدیـك قیصر فرستاد بـاز　　　که شمشیر این بندهٔ دیوساز[۶]

بدینگونه بردهمی روز جنك　　　اگرزوهزیمت شدم، نیست‌ننك.

دقیقی در شاهنامه راجع بگشتاسب ، پس‌ازپذیرفتن دین زرتشت فرماید :

---

۱ ـ پور داود. یشتها ۱ ص ۲۹؛ دائرة المعارف اسلام : دیو؛ تاریخ بیهقی باهتمام نفیسی ج ۳ ص ۱۰۲۷ .

۲ـ رك. برهان قاطع .

۳ـ مروید بربیهای دیو.

٤ـ رك مجلهٔ یغما۱: ۱ ص ۳۳-۳٤ .

٥ـ انجمن‌آرا .

٦ـ مراد بهرام چوبینه است .

دیوجامه ـ « دیوجامه ، جامه‌ایست خشن که درروزهای جنگ‌می‌پوشند ودرشبها برای شکار کردن کبک در بر کنند.»[1]

دیوجان ـ« مردم پیر و سالخورده باشد ، وشیطان صفت وبدنفس را نیز گویند، وکنایه از سخت جان وبیرحم ودلاور هم هست .»[2]

دیوچه ـ «دیوچه ، زلو باشد .

مجلدی گوید:

تا دیوچه افکند هوا بر زنخ سیب
مهتاب بگلگونه بیالودش رخسار.»[3]

«دیوچه، کرم گونه‌ای بود که درپشمینه ها افتد وبزیان برد. منجیک گوید :

دل بپرد از زمانی ومنه پشت بدو
که پدیدارشده[4] دیوچه اندر نمدا. »[5]

دیوچهر ـ دیونژاد ، دیوصورت :

چنین کار نامد بگودرزیان — از آن دیـو چهران تورانیان.
فردوسی (شاهنامه) .

هوا تیره چون پود بر تار شد — بر آن دیوچهران جهان‌تارشد
اسدی (گرشاسب‌نامه).

دیوخار ـ «درختی است پرخار وآنرا سفید خار و خفچه گویند و بعربی عوسج خوانند.»[6]

۱ـ انجمن‌آرا ، و رك . برهان قاطع ، آنندراج .

۲ـ برهان قاطع ، و رك. رشیدی، آنندراج .

۳ـ لغت فرس اسدی چاپ مرحوم اقبال ص ۵۰۰.

٤ـ شدت (تصحیح دهخدا) ؛ که پدارآوردش (ن ل) . آنندراج .

۵ـ لغت فرس ایضاً ص٤۲۲، ورك. رشیدی ، جهانگیری، برهان، صحاح الفرس .

٦ـ برهان قاطع ، و رك . رشیدی ، ترجمهٔ صیدنهٔ بیرونی ، آنندراج ، تذکرهٔ ضریر انطاکی ص ١٦٤ ، اختیارات بدیعی .

مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تا روز
سخن با ماه میگویم ، پری در خواب می بینم.
(حافظ).

دیو آلبالو [۱] دکتر گاوبا گوید : تا کنون فقط یك قسم از این درخت جزو نباتات مازندران نام برده شده بود بنام سربوس آریا [۲] (اقسام آن: پرسیکا، گرکا [۳])وغیره که‌در درهٔ کرج آنرا دیو آلبالو نامند.
از خویشاوندان سربوس آریا، گونهٔ جدیدی درخراسان کشف کرده‌ایم که انتشار آن در آتیه موکول بفراهم ساختن نمونه‌های کامل آن می‌باشد [۴].

دیو اسپست «نوعی ازاسپست [۵] را که ساق وبرك آن ازامثال بزرگتر است ، دیواسپست گویند» [۶].

دیو باد «گردباد را که بلند شود دیوباد گویند.» [۷]

دیوپا ، دیوپای «عنکبوت بزرك را دیوپا (نامند) ، زیرا که پایهای بزرك وبلند دارد» [۸] «دیوپای ، عنکبوت بود .
معروفی گفت :
زبالا فزونست ریشش رشی تنیده در او خانه صد دیوپای».
(لغت فرس اسدی . چاپ مرحوم اقبال ص۵۱۶) .

۱ـ Sorbus (sorbier).
۲ـ Sorbus aria .
۳ـ Persica , Graeca .
۴ـ ازیادداشتهای علامه دهخدا .
۵ـ عدس .
۶ـ انجمن آرا، ورك . برهان قاطع .
۷ـ درمزدیسنا دو نوع بادتشخیص‌داده شده: باداهورایی و باد اهریمنی. گردباد ، که بادیست موذی ومضر ، اهریمنی شناخته شده آنرا دیوبادگفته‌اند . برای اطلاع از دونوع باد ، رك . پورداود . یشتها ج ۱ ص ۵۱۱ .
۸ـ انجمن آرا ، ورك . برهان قاطع .

نه ارژنگ مانم نه دیو سپید
نه‌سنجه نه پولاد غندی، نه‌بید.
(فردوسی).

دیوستان ـ محل اقامت دیوان[۱] .

دیو ستنبه ـ بغایت بدی رسیده ومعتاد گشته ومار وعفریت[۲] .

دیو سر ـ دیوسار :

زجای نیایش بیامدچو گرد
ببهرام چوبینه آواز کرد
که ای دوزخی بندهٔ دیوسر
خرددورودورازتو آیین وفر.
(فردوسی) .

دیو سرشت ـ دیونهاد ، دیوسیرت .

دیوسفید ـ دیوسپید .

دیوسوار ـ «دیوسوار کنایه از اسب سوار است»[۳]. ولی از موارد استعمال کلمه مستفاد میشود که بمعنی سوار تندرو وچابك است[۴].

« مثال و نامه‌ها نبشتند و بفرستادند و خیلتاش و مردی از عرب تازندگان دیو سواران نامزد شدند، ونماز خفتن را سوی تکیناباد رفتند . » (تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض ص ۵۱) .

دیو سوارش بزند لشکری
خرمنی‌ازکاه وزنار اخگری.
(عمار).

دربیت ذیل ازابوالفرج رونی «دیودست سوار» آمده :

نه‌سایی ونه بسودی ، نه کاهی‌ونه فزودی
نه‌بندی‌ونه گشودی،چه‌دیودست‌سواری[۴]!

۱ـ آنندراج .

۲ـ ترجمان القرآن جرجانی تدوین عادل ورك . دهار، شعوری .

۳ـ بهارعجم.

۴ـ تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض‌ص۵۱ ح ٤. دررشیدی‌آمده : یعنی‌سواراسب سرکش .

گهی چون دیو زد بیهوش گشتی
فغان کردی و پس خاموشی گشتی.
(ویس ورامین) .

بجست از خواب همچون دیو زد مرد
یکی آه از دل نالان برآورد .
(ویس ورامین) .

دیوزدهـ دیو گرفته ، دیوزد [۱].

دیوسارـ دیو مانند ، کنایه از مردم بدخو وزشت رو وشخصی را نیز گویند که ازو اعمال ناشایسته سر زند وشخصی که دیوجامه پوشیده باشد[۲].

یکی نعره زد همچو ابر بهار — که ای مرد خیره سر دیوسار!
(فردوسی) .

ربودندش آن دیوساران زجای — چوکه برگ را مهرهٔ کهربای.
(نظامی) .

دیو ساز ـ پروردهٔ دیو ، شیطان منش :

چنین داد بهرام پاسخش باز — که ای بی خرد ریمن دیوساز!
(فردوسی) .

بدوپهلوان گفت کای دیو ساز — چرا رفتی از نزد من بی‌جواز.
(فردوسی) .

دیوسبلت ـ گیاهی که آنرا بعربی خنراف گویند [۳].

دیوسپست ـ دیواسپست است که آنرا حندقوقی خوانند [۴] .

دیوسپید ـ نام دیوی به مازندران که طبق روایات ملی رستم اورا بکشت :

۱ـ رشیدی .
۲ـ برهان قاطع . ورک .آنندراج . غیاث ، شموری ، رشیدی .
۳ـ برهان قاطع ، آنندراج .
٤ـ برهان قاطع ، شموری ، آنندراج ، جهانگیری .

دیوکده ـ دیوستان ، دیوخانه :

پیشم آمد هزار دیو کده   در یکی صد هزار دیو ودده.

(نظامی) .

دیوکردار ـ بدکار و بدفعل وبدخو[1]:

دیوکش ـ کشندهٔ دیو ، فرسوده کنندهٔ دیو :

دهد شاهرا بنده مژده ز بخت   که بنوشتم این دیو کش راه سخت.

(اسدی) .

دیوکلوچ ـ طفل مصروع و کودك جن گرفته[2] .

دیوکلوخ ـ «کلوخ کلانرا دیوکلوخ (نامند) »[3] .

دیوگاه ـ دیوستان ، دیوجای :

راست روی پیشه کن همچو شهاب سپهر

بو که ازین دیوگاه جان بسلامت بری.

(امیرخسرو).

دیوگندم ـ نوعی از گندم است که هردو دانه دریك غلاف میباشد، وبعضی خوشهٔ بزرك بی دانه را گویند[4] .

دیوگیر ـ کسی را گویند که اورا جن گرفته باشد ، یا کسی که دیو را بگیرد[5] .

دیو لاخ ـ « دیولاخ ، جایی دشوار بود و دور از آبادی و خارستان . عنصری گوید :

چریده دیولاخ آکنده پهلو   بتن فربه،میان چون موی لاغر.»[6]

۱ـ آنندراج .

۲ـ آنندراج ، رشیدی ، شعوری ، برهان ، جهانگیری .

۳ـ انجمن آرا ، ورك ، جهانگیری ، برهان قاطع .

٤ـ برهان قاطع ،آنندراج ، رشیدی ، جهانگیری .

۵ـ برهان قاطع .   ٦ـ لغت فرس اسدی مصحح اقبال ص۷۵.

دیوسیرت ـ دیوسرشت ، دیونهاد :

ز رقیب دیوسیرت بخدای خود پناهم
مگر آن شهاب‌ثاقب مددی دهد خدا را .
(حافظ) .

دیو غول ـ گرهی باشد که در گردن و گلو واعضای آدمی بهمرسد ودردنمیکند وآنرا بعربی سلعه گویند ، وغول بیابانرا نیز گفته‌اند[1].

دیوفرسا و دیوفرسای ـ آبله و جوششی است که از خواب موحش و هولناك برلب مردم پدیدآید[2].

دیو فرو بستهـ دیوزده ، دیودید[3] .

هان ای زبور خوان سحروقت گشت‌هان
بسم‌اللهی بدیو فرو بستگان بخوان .
(زلالی) .

دیو فش ـ مانند دیو :

بدو گفت شاپور کای دیوفش سرخویش دربندگی کرده کش!
(فردوسی) .

دیوك ـ دیوچه[4] :

حال مغزی که خالی از خرد است
راست چون حال دیوك نمداست.
(سنائی) .

گشت ستونت چو زدیوك تهی سستی آن سقف که بروی نهی.
(امیرخسرو).

۱ـ برهان قاطع ، آنندراج .
۲ـ آنندراج ، شعوری .
۳ـ آنندراج .
٤ـ آنندراج ، جهانگیری ، شعوری ، برهان قاطع .

ونیز قسمی سماروغ است[۱].

دیو هفت در ـ کنایه از اقالیم سبعه است[۲].

دیو هفت سر ـ کنایه ازشب است که بعربی لیل خوانند باعتبار اینکه هفت ساعت هم میشود ، و کرهٔ زمین را نیز گفته‌اند باعتبار هفت اقلیم وهفت طبقه[۳] :

شاهد طارم فلك رست ز دیو هفت سر

ریخت بهر دریچه‌ای آغچه زر شش‌سری.

خاقانی .

دیو هیکل ـ آنکه دارای هیکل دیو است ، دیوقامت :

زلاحول آن دیوهیکل بجست پری‌پیکر اندرمن آویخت دست.

بوستان .

دیوی ـ همچون دیو رفتار کردن ، روش دیوان :

ترك دیوی کنی ملك باشی ز شرف بر تراز فلك باشی.

سنائی .

نبینی طبع را طبعی چو کرد انصاف رخ پنهان

نیابی دیو را دیوی چو کرد اخلاص رخ پیدا .

سنائی .

کمان دیو ـ کمان بزرك را کمان دیو خوانند ، یعنی دیورا میشاید[۴] .

درمورد وحدت وثنویت درآیین زرتشت نیزمیان محققان اختلاف است . زرتشتیان وبسیاری ازمحققان آیین مزبوررا مبتنی بروحدت میدانند ، ولی غالب مسلمانان درعهدهای گذشته و گروهی ازمحققان آنرا مبتنی برثنویت دانسته‌اند .

۱ـ فرهنگ اوبهی ، لغت فرس مصحح اقبال ص ۲۳۰ ح ۱، در کلمهٔ «سماروغ» .

۲ـ برهان قاطع .

۳ـ برهان قاطع ، ورك . غیاث اللغات ، آنندراج .

٤ـ انجمن آرا .

وبمعنی سردسیروشورستان هم آمده [۱] .

دیومار - اژدها [۲] .

دیومرد - مرد بدرون ، مرد پلید ، شیطان‌منش :

فرستاده را گفت روباز کرد   پیامی ببر نزد آن دیو مرد .

(فردوسی) .

دیومردم - نسناس [۳] ،جن [۴] ،شیطان [۵] ،دیومرد :

یکی لشکری‌خواهم انگیختن   ابا دیو مردم بر آمیختن .

(فردوسی) .

ز مردم زاده‌یی با مردمی باش   چه باشی‌دیومردم ؟آدمی باش .

(ناصرخسرو) .

دیومشنگ - گاومشنگ‌است ، وآن‌نوعی ازحبوب‌باشد که چون پوست‌آنرابکنند بعدس مقشر ماند [۶] .

دیومنش - دیوسرشت .

دیونژاد - دیوگوهر [۷] .

دیوه - «دیوه ، کرم پیله . رودکی گوید :

دیوه هرچندکابرشم بکند   هرچه‌آن بیشتربخویش‌تند [۸] .

۱- رك . جهانگیری ،آنندراج ، شعوری ، برهان قاطع ، غیاث ، رشیدی .

۲- غیاث اللغات ،آنندراج .

۳- منتهی‌الارب ؛ برهان قاطع ،آنندراج ، غیاث .

٤- برهان قاطع .

٥- مهذب‌الاسماء .

٦- برهان قاطع ، شعوری ، رشیدی ، آنندراج .

۷- رك .ص ٢٤۷ (شعر امیرخسرو) .

۸- لغت فرس اسدی ص۵۰۱،ورك. تاریخ‌بیهقی باهتمام نفیسی ج۳ ص ۱۰۲۷-۲۸، شعوری،رشیدی .

منازعات هرمزد واهریمن نیامده ودرسراسرسرودهای مزبور اهورمزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی ومادی وسرچشمهٔ همهٔ نیکیها وخوبیهاست. دربرابراوآفریدگارویا فاعل شری وجود ندارد. انگره مئینیوویا خردخبیث ـ که بعدها اهریمن گردید، و زشتیهای جهانی ازطرف اوست ـ بهیچوجه در برابر اهور مزدا نیست، بلکه در مقابل سپنته مئینیو Spəṇta – mainyû یعنی خرد مقدس میباشد.

باید دانست که بشرازروزی که چشم بمحیطی که درآن نشوونما میکرد گشود، دریافت که جهان مادی آمیخته ایست ازخوبی وبدی. سیاهی دربرابرسپیدی وتاریکی در مقابل روشنایی است. همین دوگانگی را درجهان معنوی مشاهده کرد:

زشتی در برابر زیبایی، بدی در مقابل خوبی، ستم بمحاذات عدل و غیره. بقول شاعرشیرازی:

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد

درآفرینش از انواع نوشدارو و نیش.

آریاییان (هندوان وایرانیان) پیش‌ازظهور زرتشت، برای حل این مسأله دومبدأ متضاد ومتقابل قایل شدند: مبدأ خیر ومبدأ شر[1].

ایرانیان، پس‌از پذیرفتن‌آیین زرتشت، چون حقایق خارجی را نتوانستند نادیده بینگارند وازسوی دیگرانتساب اعمال زشت وبد باهورا، مخالف ایمان واعتقادآنان‌بود، چه ساحت ویرا مقدسترازآن میدانستند که انسانرا درطی‌زندگانی گرفتارچنگال اینهمه رنجها ومشقات وامراض بسازد [این همان مسألهایست که بشرهزاران سالست درآن‌فکر کرده وبرزبان ناصرخسرو، بعنوان اعتراض جاری گردیده است[2]:

بارخدایا! اگر ز روی خدایی

گوهر انسان همه جمیل سرشتی[3]

چهرهٔ رومی و طلعت حبشی را

مایهٔ خوبی چه بود و علت زشتی؟

۱ـ که شرح آنها دربخش اول گذشت. ۲ـ دیوان ناصرخسرو چاپ تهران ص ۵۰۸ـ۵۰۹. ۳ـ زآخشیج سرشتی (ن ل).

یکتا پرستی در مزدیسنا

زرتشت ضد گروه خدایان آریایی یعنی آیینی که ایرانیان در پرستیدن قوای طبیعت باهندوان شرکت داشتند (وما دربخش نخستین این کتاب شرح دادیم) قیام واقدام کرد. وی باسم مطلق خدای آریایی آسوره **Asura** ـ که تا امروز نیردرنزد هندوان بهمین نام موسوم است ـ مزده افزوده، مزده اهوره «سروردانا» گفت [۱]. زرتشت مانند یهوهٔ موسی بجز مزدا خدای دیگری نمیشناسد [۲] و از گروه خدایان پیشین، متنفر است [۳]. دیو را که نام عادی خدایان آریایی است، خدا ومعبود دوستداران دروغ میخواند، وحتی از بکاربردن اسم اوپرهیز میکند. عظمت وجبروت، درنظر اوخاص اهورمزداست، اوست یکتا آفریننده ویگانه خدای توانا. زرتشت دریسنای ٤٤ بازبانی شاعرانه گوید: «ازتومیپرسم ای اهورمزدا کیست پدرراستی؟ کیست نخستین کسی که راه سیرخورشید و ستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پر؟ کیست نگهدارزمین وسپهردربالا؟ کیست آفرینندهٔ آب و گیاه؟ کیست که بباد وابرتندروی آموخت؟ کیست آفرینندهٔ روشنایی سود بخش وتاریکی؟ کیست که خواب وبیداری آورد؟ کیست که بامداد و نیمروز وشب قرار داد و دینداران را بادای فریضه گماشت؟ کیست آفرینندهٔ فرشتهٔ مهرومحبت، آرمتی؟ کیست که ازروی دانش وخرد احترام پدردردل پسرنهاد؟» پس ازاین پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید: «ای مزدا من میکوشم ترا که آفریدگار کلی، بتوسط خرد مقدس، بدرستی بشناسم» [۴].

درگاتها ـ که سخنان خود زرتشت و نخستین پیروان اوست ـ بهیچوجه سخنی از

۱ـ رك. همین بخش، اهورمزدا.

۲ـ باید دانست که «یهوه» نیزازآغاز نام خدای مطلق قوم موسی نبود بلکه پیش از زمان وی بنی اسرائیل اورا دررأس سه گروه نیمه خدایان: کروبیون (ابرها)، صرافیون (مارهای بالدار) والوهیوت (خدایان گله‌های ابری) میدانستند.

۳ـ مثلا بجای آگنی که خدای آتش بود (رومیان ایگنی میگفتند) آتررا فرشتهٔ آتش خواند.

٤ـ گاتها، چاپ اول ص ۷۱.

قطعهٔ ۱۲ ، زرتشت بخشایش و رحمت اهور مزدارا بتوسط سپنته مئینیو و فرشتگانش در خواست کند و گوید : «ای اهورمزدا ! خودرا بمن نمای و بدستیاری آرمئتی توانائیم بخش، بتوسط سپنته مئینیو نیرویم ده، بتوسط اشا ازپاداش نیک بهره مندم ساز، بدستیاری وهومنه توانایم فرما . »

هریك از صفات نیك اهورمزدا ضدی دارد چنانکه ترمئیتی Tarêmaiti (ترمنش) که بمعنی خیره سری وخودستایی است ، در مقابل آرمئیتی Armaiti (بمعنی محبت و بردباری وفروتنی) ، آ کم مانو (آك منش) که بمعنی زشت نهاد و بدمنش میباشد، برابروهومنه (پاك منش ونیك سرشت) قراردارد، وهمچنین دیگر قوای شر که شرح آنها ضمن (کماریکان) گذشت. بهمین وجه انگره مئینیو (اهریمن) در برابر سپنته مئینیو قرار گرفته است[۱] .

بنابرآنچه گذشت فلسفهٔ وجود دوروان خیر وشررا با عقیدهٔ دو گانگی نباید اشتباه و خلط کرد . بسیاری از دانشمندان نامی صریحاً یگانگی مزدیسنا را تأیید کرده‌اند [۲].

دربارهٔ توحید و ثنویت درآیین زرتشت محققان را سخن بسیاراست . پیشتر قول دومزیل را نقل کردیم[۳] .

دکتر هوك Dr . Haug ازدانشمندان اوستا وسانسکریت دان نویسد[۴] :

«زرتشت پیغمبر پس ازاثبات آفرینندهٔ یگانهٔ غیر قابل تجزیه ، این مسألهٔ بزرك را که از زمان قدیم تا کنون دقت جمعی از علما را بخود جلب نموده که این همه نقایص وبدی وزشتی که درجهان دیده میشود چگونه مناسب با عدالت خداوند و شایستهٔ خلقت اوست ، این سرغامض را با فلسفهٔ ضدین حل نمود ، این دوقوه که ازآغازآفرینش وجود

۱ــ رك . یسنای ۴،۳۳. برای اطلاع از مطالب مربوط باین فصل نیز رجوع شود یگاتها چاپ اول ص ۷۰ ببعد .

۲ــ Kapadia , The Teachings of Zoroaster , p. 26 sqq ; Lommel, Die Religion Zarathustras, S . 21 . sqq.

۳ــ رك . ص ۱۰۴ .

۴ــ فلسفهٔ ایران باستان ص ۳۷ بنقل ازساموئل لنگ .

طلعت هندو و روی ترك چرا شد
همچو دل دوزخی و روی بهشتی ؟
از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد
زاهد محرابی و کشیش کنشتی ؟
چیست خلاف اندر آفرینش عالم
چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟
گیرم دنیا ، ز بی محلی دنیا
بر گرهی خربط [۱] و خسیس بهشتی،
نعمت منعم چراست دریا دریا ! ؟
محنت مفلس چراست کشتی کشتی! ؟]

برای حل این اشکال پیروان مزدیسنا چنین قایل شدند :

سپنته مئینیو- یا خرد مقدس ویا بعبارت ساده‌ترقوهٔ نیکی-از آن اهورمزداست. در مقابل این قوهٔ نیکی انگره مئینیو- خرد خبیث ویا قوهٔ زشتی- قراردارد . درواقع زندگانی عبارتست ازنزاع این دوقوه یعنی مبارزهٔ خوبی وبدی . درهرجا از گاتها که سخن ازانگره مئینیو بمیان آمده، آنرادرمقابل سپنته مئینیو می‌بینیم نه‌دربرابراهورمزدا، چنانکه دریسنای ۴۵ قطعهٔ ۲ گوید : «من میخواهم سخن بدارم ازآن دو گوهری که درآغاززندگانی وجود داشتند ، ازآنچه آن (گوهر) خرد مقدس بآن (گوهر) خرد خبیث (انگره مئینیو) گفت اندیشه وآموزش وخرد وآرزو و گفتارو کرداروزندگانی وروان ما باهم یگانه ویکسان نیست . »

باید دانست که نه تنها لغت انگره مئینیو(اهریمن) درمورد قوهٔ شراستعمال شده ، بلکه کلمهٔ آکو **Aku** (آک در پارسی) وکلمهٔ دروج **Druj** (درپارسی باستان دروگه **Drauga** وبپارسی دروغ) هردونیز بمعنی خبیث وشریرآمده . ازبسیاری از آیات اوستا صریحاً مستفاد میشود که سپنته‌مئینیوقوه‌ایست اهورایی نه خوداهورا [۲]، مثلا دریسنای ۳۴

۱- ابله و نادان .

۲- رك . یسنای ۳۳ ، ۱۲ ؛ یسنای ۴۳ ، ۲ ؛ یسنای ۵۱ ، ۷ ؛ یسنای ٤٤ ، ۷ .

استرداد صلیب کرده بود) بدو نویسد[۱] :

بهستی یزدان نیوشا ترم — همیشه سوی داد کوشا ترم
ندانیمش انباز و فرزند وجفت — نگردد نهان و نخواهد نهفت
دراندیشهٔ دل نگردد خدای — بهستی هم او باشدم رهنمای.

ونیز فردوسی درقضیهٔ (مناظرهٔ موبدان موبدبا مانی) که بامرشاپور، شاهنشاه ساسانی ودرحضوراوانجام یافت ، پس‌ازاینکه موبدان موبد وی را مجاب کرد ، گوید[۲] :

به برهان صورت چرا نگروی — همی پند دین آوران نشنوی
که گویند: پاکیزه یزدان یکیست — جزازبندگی کردنت چاره نیست
گراین صورت کرده جنبان کنی — سزد گر ز جنبنده برهان کنی
بدانی که برهان نباشد بکار — ندارد کسی این سخن استوار
اگر اهرمن جفت یزدان بدی — شب تیره چون روز رخشان بدی
همه ساله بودی شب وروز ، راست — بگردش فزونی نبودی ، نه کاست
نگنجد جهان آفرین در گمان — که او برترست از گمان ومکان.

شهرستانی درملل‌ونحل‌خود دربارهٔ عقاید زردشت گوید[۳]: «البارى تعالى خالق النور والظلمة ومبدعهما، وهوواحد لاشريك له ولاضد ولاند، ولايجوزان ينسب اليه وجود الظلمة كما قالت الزروانية ، لكن الخيروالشروالصلاح والفساد والطهارة و الخبث انما حصلت من امتزاج النوروالظلمة، ولولم يمتزجالماكان وجودللعالم، وهمايتقادمان ويتغالبان الى ان يغلب النورالظلمة والخيرالشر، ثم يتخلص الخيرالى عالمه والشرينحط الى عالمه، وذلك هوسبب الخلاص، والبارى تعالى هو مزجهما وخلطهما لحكمة رآها فى التركيب ...»

دکتر گیرشمن نویسد[۴] : «آیین زردشتی مبنی برتوحید نبود ، ولی درعهد ساسانی

۱ـ شاهنامهٔ طبع مطبع نادری، بمبئی ج ٤ ص ١٠٠ .
۲ـ همان کتاب ج ٤ ص ٣٨٦ .
۳ـ چاپ لیپزیك ص ١٨٦ .
٤ـ ایران ازآغازتا اسلام، ترجمهٔ نگارنده ص ٣٤٣.

دارند ، اگرچه مخالف یکدیگرند ولی هم دردنیای مادی وهم درعالم معنوی بایکدیگر توأم می‌باشند ، وبهمین جهت است که آنها رادو گوهرهمزاد می‌نامند ، این دوقوهٔ متضاد سبب اصلی جنبش وتغییرات درسراسر کائنات است و درهمه‌جا حاضر میباشد . این دوقوه دراوستا سپنته مینو یعنی قوهٔ نیك‌وانگره مینو یعنی قوهٔ بدی‌نامیده شده‌است، وغالباً انگره مینو با اهریمن درمعنی یکسان آمده وسپنته‌مینورا باهورا مزدا نسبت داده‌اند . »

کریستنسن گوید : « دین زردشت یکتا پرستی ناقص است : در این دین ایزدان بسیاروجوددارند، ولی میتوان گفت که همهٔ آنها تجلیات ذات‌مزداه ودرعین حال مجریان ارادهٔ اویند ، که یگانه «خواست خدایی»است. ثنویت ودوگانگی این دین‌یك امرظاهری بیش نیست ، چه نبردبین دو گوهر نیك وبد (دواصل جهانی) به پیروزی گوهر نیك پایان خواهد یافت .» [۱]

گیرشمن نویسد : «تصورمیکنندمقتضیات‌وشرایطی که قوم خانه‌نشین ایران‌شرقی درآن زندگی میکرد ، ودایماً درمعرض حملهٔ بدویان مهاجم ومخرب بود ، درزرتشت‌این اندیشه را ایجاد کرده که جهان را دواصل‌اداره‌میکند : نیك و بد . نخستین شخصیتی‌ناشی ازاهورمزداست ، ودوم ازارادهٔ شر-اهریمن-نشأت‌یافته است . در گرداهورمزدا موجودات الهی قراردارند ، که بعضی از آنان محتملا خدایان قدیم هستند ، که در اصل بصورت قوای طبیعی پرستیده میشدند . نزاع بین این دوروح که نمایندهٔ مخالفت بین اندیشه و هوش است ، درپایان بفتح روح خیرخاتمه می‌یابد . بنابرین دوگانگی ظاهری است ، و آیین زرتشتی «توحیدی ناقص» میباشد [۲].

از شاهنامهٔ فردوسی نیز،وحدت‌آیین مزدیسنا مستفادمیشود.اسفندیار مروج آیین زرتشت‌آنگاه که‌بسیستان‌شد تارستم‌را دست بسته بدرگاه کی گشتاسب‌برد، برلب‌هیرمند،

تهمتن زرخش اندر آمد فرود	پیاده همی داد یل را درود
پس‌ازآفرین گفت کزیك خدای	همی‌خواستم‌تا بود رهنمای.

فردوسی ازقول خسرو پرویز در نامه ای که بپاسخ نامهٔ قیصر (که در آن درخواست

۱- ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۵۰ .
۲- ایران ازآغاز تا اسلام ، ترجمه م . معین ص ۱۵٤ .

۲- یکی ازمهمترین شعب مزدیسنا ، مذهب زروانی است که در عصر ساسانیان در میان طبقات عالی کشوررواج داشته است[۱] . دراین مذهب زروان خدای متعال پدرهرمزد واهریمن بشماررفته است[۲]، وبدین طریق دوگانگی را تثبیت کرده[۳] درصورتیکه در کتب دینی مزدیسنا[۴] زروان صراحة آفریدهٔ هرمزد «اهورمزدا» محسوب شده است .

۳- فرقهٔ مانوی ، که مذهبشان ترکیبی ازدین زرتشتی وبودایی و عیسوی است ، ودرعهد ساسانیان پدیدار گشته وپس‌ازاسلام‌نیزاثرآن باقیمانده ، موجب تقویت این‌توهم گردیده‌است ، چه دراین مذهب نیز دوگانگی کامل حکمفرماست .

مسلمانان پیروان همهٔ‌مذاهب‌پیش‌ازاسلام‌ایران‌را بزرتشت منسوب دانسته[۵] آنانرا مجوس‌نامیده‌اند . با این همه‌نویسندگان وگویندگان‌متقدم مانویان‌را ثنوی خوانده[۶] و فی‌الجمله فرقی بین‌آیین مانوی وزردشتی قایل شده‌اند .

ابوالمعالی محمد از نویسندگان قرن پنجم ، در کتاب « بیان الادیان » نوشته است[۷] :

«مذهب ثنوی - ایشان‌همان‌گویند که زردشت گفته است که صانع دواست : یکی نور که صانع خیراست ویکی ظلمت که صانع شراست ، وهرچه درعالم هست از راحت و روشنایی‌وطاعت وخیر،بصانع‌خیربازپذیرد وهرچه ازشروفتنه‌وبیماری وتاریکی است‌بصانع

۱- رك . Les Mouvements Religieux, par Dr. Sadighi, Paris 1938 . p . 4؛ ترجمهٔ‌ایران در زمان ساسانیان. کریستنسن ص۹۵ ببعد

۲- ایضاً. دکترصدیقی . نهضت‌های مذهبی‌ص ۱۲ .

۳- الیشه Elische مورخ ارمنی مشروحاً این قسمت را بیان کرده. رك. مقالهٔ زروان درخرده اوستا تألیف‌آقای پورداود .

۴- زاد سپرم فصل ۱ بند ۲۴ .

۵- الکفرملة واحدة .

۶- محمدبن زکریای رازی رساله‌ای دررد «سیسن»خلیفهٔ مانی نوشته بنام «الرد علی سیسن الثنوی» (رسالة للبیرونی ، مصحح پل‌کراوس ص ۱۸) .

۷- ص ۱۷-۱۸ .

براثر نفوذ ادیان بزرك (مانند مسیحیت) وحدت‌را پذیرفت .» بعکس دومزیل گوید [۱] : «زرتشت ، بحق نخستین مصلحی‌است که به تبلیغ «توحید وعظمت خداوندی» پرداخته و بخدای، واحد وقادری که کبریای او بیش‌از خدایان کیشهای قبلی است، معتقداست . از پروردگار واحدی بنام«خداوندخرد» نام میبرد... بی گفتگوزرتشت برخلاف برخی‌ازپیروان خویش‌ویاطرفداران مذهب مانی به‌ثنویت معتقد نبوده است . » سپس دومزیل بنحودقیقی مبارزهٔ خیروشررا درآیین زرتشت مورد بحث قرارمیدهد که پیشتر نقل کردیم .

سبب اسناد دوگانگی

بااین همه سه موضوع ذیل باعث شد که کیش زرتشتی در نظر ایرانیان وتازیان مسلم بدوگانگی شهرت یافت :

۱- چنانکه گفته شد درآیین مزدیسنا کارهای نیك به سپنته‌مئینیو«خرد مقدس» ، همان قوهٔ اهورایی ، نسبت داده‌شده وکارهای زشت وپلید به انگره مئینیو«اهریمن» . این تضاد اعمال حتی باسماء و افعال مستعمل درزبان اوستایی نیز ساری شده ، چنانکه برای رعایت احتیاط و حفظ احترام ، امورنیك را با اسماء وافعالی استعمال‌میکردند وکارهای زشت‌را با اسماء وافعال دیگر [۲].

۱- رك . کتاب‌حاضر ص ۱۰٤ ببعد .

۲- رك . یسنا ج۱ ص۳۳۳ ببعد . - اثراین دوگانگی (درکلمات) در زبان و ادبیات پارسی بسیارمختصراست ازآن‌جمله‌است لغات : زفر(بمعنی پوزکه دراصل دهان جانوران اهریمنی بود) - پوز (پوزهٔ حیوانات که درمورد انسان بدنیزبکارمیرود)- جه (زن بد - روسپی) - گند (بوی بد). رك . لغت فرس اسدی . فردوسی درداستان جمشید فرماید :

همی کاست زو فرهٔ ایزدی برآورده بروی شکوه بدی .

دراین بیت ما بین فرمنسوب به‌ایزد وفرمنتسب به‌اهریمن‌فرق گذاشته، دومی‌راشکوه خوانده است .

دراوستا بئوذی baodhi (ریشهٔ بوی) بمعنی بوی‌خوش (ایزدی) است ، وگئنتی gainti (ریشهٔ گند) بمعنی گند و بوی بد (اهریمنی) است (پورداود . یسناج ۱ ص ۲۳۸) . بیهقی مؤلف لغت عربی بفارسی تاج المصادراین اختلاف‌را نیك دریافته، در لغت «اخشم» (کسیکه حاسهٔ شامه ندارد) آرد : « اخشم ، آنك بوی و گند نشنود.» (ازنسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ دهخدا) . (مزدیسنا ۳۳)

«درالنظیم» نوشته[1] : «ایشان[2] نیزمثل مجوس که قائل‌اند بیزدان و اهرمن ، اثبات دو مبدا می‌نمایند .» - نویسندهٔ تبصرة‌العوام درباب (مقالات‌مجوس) نگاشته[3] :

«بدانکه مذهب مجوس آنست که عالم را دوصانعست : یزدان واهرمن . یزدان را خدا گویند واهرمن را شیطان . و گویند باری تعالی چون عالم را بیافرید اندیشهٔ بد کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عدوی من بود ، شیطان ازفکروی پدیدآمد. بعضی دیگر گویند چون یزدان تنها بود اورا وحشتی پیدا شد وفکربد کرد واهرمن پدیدآمد. اهرمن بیرون عالم بود،ازسوراخی‌نظر کرد ویزدان را بدید وبرجاه ومنزلات اوحسدبردو شروفساد دروی پیدا شد ، یزدان ملائك بیافریدتالشکروی باشند وبدین لشکرباهرمن جنك کرد وجنك‌میان ایشان دیربماند،چون یزدان‌دفع اهریمن‌نتوانست کرد بایکدیگر صلح کردند وشمشیرها پیش‌قمرنهادند، وقومی گویند پیش ملائك بنهادند ، بشرط آنکه اهرمن‌درعالم باشدآن‌مدت که معین کرده‌بودند؛ وهر کدام عهدبشکنند پیش‌از آنکه‌مدت بآخررسداورا بشمشیراو بکشند،وچون‌مدت بآخررسداهرمن‌ازعالم‌بیرون‌شود وچون‌بیرون شودعالم‌خیرمحض‌شود وشروفساد باقی‌نماند، وبعضی‌ازایشان گویند یزدان واهرمن هردو جسم‌اندوبعضی گویندا‌هرمن نه‌جسم‌است‌ویزدان‌جسم‌است!وگویندیزدان‌مطبوع‌است‌برخیر وشرنتواند کردن،واهرمن مطبوعست برشروخیرنتواند کردن، وهرچه‌خیراست درعالم از یزدان حاصل‌شود وهرچه شراست ازاهرمن.وگویند بیماریها وآفریدن موذیات ماننده‌مار وکژدم وجزایشان قبیح است وآن ازاهرمن حاصل شود، واین‌باطل است زیراکه‌فکرو شك نزد ایشان همه قبیح است وآن از یزدان حاصل شود. »

ونیزمؤلف تبصرة‌العوام بدوگانگی‌آیین زرتشت اشاره کند وگوید[4] : «بدانکه مذهب مجوس آنست که عالم را دو صانعست : یزدان واهرمن . »

۱- چاپ تهران ص ۱۸۲ .

۲- یعنی تمدریان .

۳- چاپ مرحوم اقبال ص۱۳ وچاپ اول ص ۳٦٤ .

٤- تبصرة العوام ص ۱۳-۱٤ .

شر، لیکن هردوصانع را قدیم گویند[1] وعشر ازمال خویش دادن واجب دانند .... وبرسالت آدم علیه‌السلام گروند، وبرسالت شیث ، پس برسالت مردی که او را «بدوه»[2] نام بود به‌هندوستان و[به]رسالت زردشت [که] بپارس بود ، ومانی را خاتم النبیین گویند وبدو اعجاب عظیم دارند . »

و هم مؤلف بیان الادیان دربارهٔ (مذهب مغان) نوشته[3] : « ایزد تعالی را یزدان خوانند وشیطان‌را اهریمن و گویند یزدان قدیمست واهرمن محدث .... و گویندصانع چون بینا بود ، درآن بینایی خویش تفکر کرد ، ازتفکراواهرمن پدیدآمد، تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیرا»[4] . گوینده‌ای دراین باب گفته :

بدین دلیل همی مانوی درست کند

که خیر هست زیزدان و شر ز اهریمن.

عنصری گوید :

بس نپاید تا بروشن روی‌وموی تیره گون

مانوی را حجت آهرمن ویزدان کند.

وناصرخسرو گفته :

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یك نهاد

راه ازینجا گم شده‌است‌ای عاقلان برمانوی.

مع‌هذا بعدها زرتشتیان‌را بعلل وجهات مذکور کاملا با (ثنویه) خلط کرده‌اند . مؤلف تفسیر نیشابوری درمورد مجوس نویسد[5] : «خدا در نزد ایشان دوست .»[6] و مؤلف

۱- برخلاف دین زرتشتی که دوگانگی آن‌دورا اصالی نمیداند .

۲- مراد «بودا» است که اثر آیین وی نیزدر کیش مانی باقی‌مانده‌است.

۳- ص ۱٦ .

٤- درالفهرست ابن‌الندیم نیزاین‌موضوع تأیید شده. رك. چاپ‌مصرص٤٥٨ ببعد .

٥- درتفسیر آیهٔ (ان الذین آمنواوالذین هادوا ...) سورة‌الحج آیهٔ ۱۷ .

٦- واصل : لان‌الله عندهم اثنان.

ودر داستان اسفندیار گوید چون وی درنخجیر گاه ازورودجاماسب وزیروفرستادهٔ پدرخودآگاه‌شد، ببهمن‌پسرخود گفت‌آشکاراست که شاه‌آزاری ازمن دردل دارد. وی‌سبب میپرسد ، اسفندیار گوید گناهی برخود نمیبینم ،

همانا دلش **دیو**[1] بفریفته است — که‌بربستن‌من چنین شیفته‌است[2].

وچون جاماسب بدو رسید ،

درست ازهمه کارش‌آگاه کرد — که‌مرشاهرا **دیو**[1] **گمراه کرد**[3].

اسفندیار در ملامت رستم گوید :

من ایدون شنیدستم از موبدان — بزرگان و بیدار دل بخردان

که‌دستان **بدگوهر دیوزاد** — بگیتی فزون‌زین ندارد نژاد...

بدو گفت رستم که آرام گیر — چه‌گویی سخنهای نا دلپذیر

دلت سوی کژی ببالد همی — روانت ز **دیوان** بنالد همی[4].

در شاهنامهٔ فردوسی نور وفروغ همواره بایزد منتسب است :

بگفتا**فروغیست** این **ایزدی** — پرستید باید اگر بخردی[5].

فرپادشاهان[6] بایزد ویزدان اسناد داده شده :

چنان شاه پالوده گشت ازبدی — که تابید زو **فرهٔ ایزدی**[7].

منم گفت با **فرهٔ ایزدی** — همم شهریاری و هم موبدی[8].

چو این گفته شد **فریزدان** ازوی — گسست‌وجهان‌شدپراز گفتگوی[9].

سپهبد که با **فریزدان** بود — همه‌خشم‌اوبند وزندان‌بود[10].

۱ـ مراد اهریمن است .
۲ـ شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ١٥٤٧.
۳ـ ایضاً ص ١٥٤٨.
٤ـ ایضاً ص ١٦٦٦ـ ٧.
٥ـ ایضا ج ١ ص ١٩.
٦ـ رك . عنوان «فرایزدی» .
۷ـ ایضاً ج ١ ص ٢١ .
۸ـ ایضاً ص ٢٣ .
۹ـ ایضاً ص ٢٧ .
۱۰ـ ایضاً ج٥ ص١٣٩٦.

شیخ شبستری در گلشن راز گوید[1] :

چنان کان گبر یزدان واهرمن گفت

همین نادان احمق ما و من گفت.

لاهیجی نویسد : «یعنی چنانچه آن گبرمنحوس (!) که مجوس نام دارد مبدأ افعال را دوچیزمیدارد: یکی فاعل خیر وآنرا ایزدمی‌نامندویکی فاعل شروآنرا اهرمن‌میگویند یعنی‌شیطان، همین نادان احمق او ومن گفت یعنی همین جاهل احمق که‌مذهبش غیرجبر است اوومن‌میگوید، چومعتزله میگویند که خیرازحق‌است وشرازما، واشاعره گویند که همه بتقدیراست ولی کسب ما نیزدخل‌دارد. پس هردو او و من میگویند غایة مافی‌الباب آنکه ازین من تا آن من فرق بسیار است چو آنجا مشابهت تام واقعست و اینجا مشابهت مائی . »

در فرهنك فارسی بفارسی مؤلف درعهد زندیه که نویسندهٔ آن شناخته‌نیست ونسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ دهخداست ، ذیل «زارتشت» آمده : «... وزردشت بدوخداقایل بود: یکی یزدان که فاعل خیراست و یکی شیطان و آنرا اهریمن گویند که فاعل شر [است] » .

درادبیات پارسی

در هرحال این تضاد و دوگانگی در ادبیات پارسی منعکس گردیده ، اهریمن مطرود درگاه یزدان بشمار رفته ، صفات نیك بیزدان‌وفرشتگان‌او‌اسناد داده‌شده‌وصفات ناپسندباهریمن ودیوان (پیروان او) منتسب گردیده است .

دقیقی در شاهنامه گوید : [درزمان گشتاسب ، درپرتوآیین مزدیسنا] ،

پراز **نور ایزد** همه‌دخمه‌ها | وزآلودگی پاك شدتخمه‌ها.

ونیز گوید :

پرستشکده شد ازیشان[2] بهشت | ببست‌اندرو **دیو**[3] را **زردهشت**.

۱ـ شرح لاهیجی ص ۲۹۵ .

۲ـ مزدیسنان .

۳ـ مراد اهریمن است .

یکی‌سوی**دوزخت** همیخواند — یکی سوی عز و نعمت **مینو**
این باخوی‌نیك ونعمت‌حکمت — اندر ره راست میکشد بـازو
وآن جان ترا همیکند تلقین — با کوشش مورو گربزی راسو.

اسدی گوید:

ستیز آوری کار آهرمن است — ستیزه بپرخاش آبستن است.

عمعق بخارایی گوید:

رخی که بود چو جای **فریشته** رخشان
زخاك‌وخون‌شده‌همچون‌لباس **اهریمن**[۱].

سنائی گوید:

کی توان با صدهزاران پردهٔ نابود وبود
اهرمن را قابل انوار **یزدان** داشتن؟
گردبادی گرنگردی گردخاکی‌هم‌مگرد
مرد **یزدان** گرنباشی،جفت **آهرمن** مباش.

مولوی گوید[۲]:

پس **فرشته** و **دیو** گشته عرضه دار
بهـر تحـریك عـروق اختیـار
مـی شود ز الهـامها و وسوسه
اختیـار خیـر و شرت ده کسه.

دیگری راست:

گر آن‌دو عارض‌رخشان زفعل **یزدانست**
زفعل **اهرمن**است‌آن دوزلف‌چوگانزن[۳].

۱ـ مراد ازلباس‌اهریمن ، لباس‌سیاه رنگست وگوینده دراین بیت دوصفت‌متضاد درخشندگی وسیاهی را متقابلا آورده .
۲ـ مثنوی . چاپ نیکلسن ج (IV ، ۵) ص ۱۹۱.
۳ـ انجمن‌آرا ذیل (اهرامن) .

همهٔ امورپسندیده به ایزد منسوبست :

بیاراستندش(مادر سیاوش‌را) بدیبای‌زرد — بیـاقوت پـیروزه و لاجورد
دگر ایزدی هر چه بایست بود — یکی سرخ یا قوت‌بدنابسود.[1]

فردوسی «ایزدی» را مقابل کار دیو یاد کند :

جهان آرمیده زدست بدی — شده آشـکارا ره **ایزدی**
فریبنده‌دیوی‌زدوزخ بجست — بیامد دل شاه‌توران بخست
بران اهرمن‌نیز‌نفرین سزد — که‌پیچیدرایـت‌سوی راه‌بد[2].

هرچیز ناپسندرا ایرانیان به‌اهریمن‌منسوب‌داشته وازساحت ایزدی دور دانسته‌اند:
چون سودابه گونهٔ سیاوش ببوسید واورا تمجید کرد ،

سیاوش بدانست کان مهر چیست
چنان دوستی نز **ره ایزدیست**[3].

فردوسی ازقول رستم فرخزاد (درنامه‌ای که ببرادرنویسد) گوید :

چومیروی طبری وچون ارمنی — بجنگند با **کیش آهرمنی**[4].
که زودآید این‌روز**آهرمنی** — چوگردون گردان کنددشمنی[5].

فردوسی «جنك» را دیوی دانسته‌است :

دگرجنك **دیوی** بود پرستیز — همیشه ببد کرده چنگال تیز.

ناصرخسرو، این دوگانگی را درقصیده‌ای بصورت ذیل ایراد کرده[6] :

سوی تو نوید کرد فرستادند — بردست زمانه زآفرینش **دو**[7].

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۵۲۷ .
۲ـ ایضاً ص ٦٦٩ .
۳ـ ایضاً ص ۵۳۵ .
٤ـ ایضاً ج ۹ ص ٢٩٦٦ .
۵ـ ایضاً ص ۲۹۷۱ .
٦ـ دیوان ناصرخسروچاپ تهران ص ۳۸۰ .
۷ـ مراد دونیروی یزدانی واهریمنی است.

بهرهٔ ۲ - آتش

آتش - اشتقاق آتش و آذر - آذر دراوستا - اقسام آتش - آتش در زمان مادها و هخامنشیان وساسانیان - آتش درادبیات پارسی - آتش زردشت - قبلهٔ زردشت - آتش‌پرست، آذرپرست وآذرکیش - آتشکده ، آذرکده ، آتشگاه ، گنبدآذروآذر - سازمان آتشکده‌ها - طرزتهیهٔ آتش - سه آتشکدهٔ نامی : **آذر گشسب ، آذربرزین مهر ، آذر فرنبغ** - آذرخراد وآذرخرداد - آذرخورا - آذر خرین - آتشکده های هفتگانه - آتش بهرام وآدران .

آتش که ازمیان عناصرچهارگانه لطیف‌تر، زیباتروسودمندترست ، ازدیرباز توجه اقوام وملل روی زمین را بخود جلب کرده است . درادیان آریایی مثل برهمنی و زرتشتی وهمچنین در کیشهای سامی‌مانند یهودی وعیسوی‌واسلام ، وحتی درمیان‌بت‌پرستان‌افریقا، آتش دارای اهمیتی خاص است .

دانشمندآلمانی (شفتلوویتز) در کتاب خویش بنام (آیین قدیم ایران و یهودیت)[۱] مقاله‌ای سودمند دراین مبحث نوشته ونشان داده است که چگونه ملل دنیا از نژادهای سپید ، سرخ ، زرد وسیاه دراروپا ، آمریکا ، آسیا وآفریقا آتش را میستایند. متمدن‌ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل آفریقا در ستودن عنصرمزبور شرکت دارند .

آتش مانند همهٔ عناصروکلیهٔ چیزهایی که برای بشر سودمندند درمزدیسنا ستوده شده ونزد ایرانیان باستان و زرتشتیان کنونی محترم بوده و هست . این عنصر از ازمنهٔ بسیار کهن ، درمیان طوایف هندواروپایی‌مقدس‌شمرده میشد وبویژه هند وایرانیان‌بیشتر

---

۱ - Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz. Giessen, 1920 . S . 66 , 73 (پ. د) .

ناگفته نماند که داستان شیطان (ابلیس) که درقرآن بدان اشارت رفته و میان مسلمانان رایج است این موضوع‌را تأیید کرده است[۱] .

۱ـ درمیان گویندگان متأخر ومعاصر،مرحوم بانوپروین اعتصامی بیش‌ازدیگران از افعال یزدان و اهریمن سخن رانده است . مرحوم بهار در مقدمهٔ دیوان وی نگاشته‌اند (ص هـ ـ و) : پروین « اهریمن راکه روح آریائی باآن وجود دوزخی کینهٔ دیرینه دارد ، همه‌جادر کین‌جان پاك‌آدمی میداند.» رك . دیوان پروین چاپ دوم ص۱۱ ۱۳-۱٤-۱۵-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵ وغیره .

آتیش آمده . مؤلف فرهنك جهانگیری بنابر همین وجه اشتقاق [۱] آذر را بضم ذال معتبر دانسته است .

ریشهٔ این واژه درسانسکریت نیزموجوداست : درریگ ودای هندوان ودراوستای ایرانیان نام‌پیشوای‌دینی‌هردودسته‌ازآریاییان آترون âthravan (یعنی آتوربان «بپهلوی» وآذربان «بپارسی»)آمده . لغت آثورنان که درفرهنگهای پارسی ضبط و بمعنی پیشوای مذهبی‌آمده، ازهمین واژه مشتقست.آذربان کسیست که برای پاسبانی‌آتش گماشته‌شده ، چنانکه وستالیس Vestalis در روم قدیم دختری پاکدامن و دانا و از خانوادهٔ شریف وموظف بنگهبانی وزنده داشتن‌آتش مقدس درمعبد وستا Vesta بود [۲].

این ریشه با واژه‌های دیگری ترکیب یافته یك‌دسته ازنامهای ویژهٔ ایران‌باستان را تشکیل داده است بخصوص درفروردین یشت بند ۱۰۲ نامهای چندی ازاین‌قبیل دیده میشود که‌ازپارسایان وپاکان بوده‌اندوبفروهرهای‌آنان درودفرستاده شده‌است. ازآن‌جمله است‌آترپاته âterepâta که درپهلوی‌آترپات ودرپارسی‌آذرباد شده . بزرگترین ایالت ایران ،آذربایجان نیز از همین ریشه است [۳].

کومون گوید : ایرانیان آتش را بصورت خدا درآورده بودند [۴]. ویکاندر گوید : دوقسم‌آتش وجود داشت : نوع اول آتشی بود که همهٔ ملل هند واروپایی میتوانستند در

۱ـ بنقل قول از موبدی که مصاحب او بوده .

۲ـ مدت خدمت این‌دختر ۳۰ سال بود و اومیبایست بپاکدامنی این دوره را بسر برد ونگذارد آتش مقدس که پشتیبان دولت روم محسوب میشده خاموش گردد . رجوع شود به : Mythologie des Grieschen und Romer von Otto Seeman . Leipzig 1910 . S . 72–76 (پ . د) .

۳ـ معجم‌البلدان یاقوت (آذربیجان) ـ آتریات (بیونانی آتریاتس) سلسلهٔ خشتر ـ پاونی (حکامی) که پیش از اسکندر مقدونی و بعداز او نیزدراین ایالت‌سلطنت میکردند، اسم خود را بقلمرو وامارت خویش داده‌آترو پاتکان (آذربایجان) نامیدند (یشتها ج ۱ ص ۵۰۵) .

٤ـ Cumont , Les Mystères de Mythra, vol . I . p . 103 .

بدان توجه کرده‌اند [۱]. درمزدیسنا آنچه آفریدهٔ اهورمزداست باید ستوده و محترم باشد، ازاینرو ایرانیان علاقه‌ای خاص باآتش پیدا کردند و آنرا موهبت ایزدی دانستند، شعله‌اش را یادآور فروغ خداوندی خواندند و آتشدان فروزانرا در پرستشگاهها بمنزلهٔ محراب قراردادند [۲].

اشتقاق آتش و آذر

آتش و آذر، هردوازیک ریشه است: دراوستا آتر **âtar**[۳] و آترش **âtarsh** هردوآمده . واین دودرپهلوی (بترتیب)آتور **âtur** [٤]، اتر **atar** وآتش **âtash** شده و درپارسی آذر، آدر[۵]، آتش، آدیش[٦] وتش (بتخفیف)[۷] ودرلهجه‌های تهرانی وشیرازی

۱- رجوع شود ببخش اول . ص ٤۰ ببعد .

۲- یشتها ج ۱ ص ۵۰۵ .

۳- درضمن واژهٔ تصریفی آترو **âtaro**، درپارسی باستان نیز آتر **âtar** آمده.

٤- برخی ازخاورشناسان آنرا بخطا آتون **âtun** خوانده‌اند درصورتیکه همایشان درآتوریان ونظایرآن که باهمان رسم الخط نوشته‌شده آتور قرائت کرده‌اند .

۵- «بوزن ومعنی آذراست وهمهٔ شعرا با مادر و دختر وامثال آن قافیه کرده‌اند» (برهان ، انجمن آرا) .

٦- فرهنگها نوشته‌اند : «چون اکثر حروف فارسی بیکدیگرتبدیل می یابند بنابر آن تای آتش را بدال ابجد بدل کرده آدش گفته‌اند واینکه بفتح تای قرشت اشتهاردارد غلط مشهوراست چه این لغت درهمهٔ فرهنگها(!) بکسر تای قرشت آمده‌است وبادانش قافیه شده است(!) وچون بکسر تاء موضوع‌است بنابرین بعداز دال یای حطی درآورده‌اند تا دلالت برکسرهٔ ما قبل کند وآدیش خوانده شود وبعضی بکسرذال نقطه‌دارآورده‌اند و این نیزغلط است [بنابرقاعدهٔ دال وذال]» باید دانست که استدلال فوق صحیح نیست‌چه درپهلوی (مأخذ پارسی) آتش بفتح آمده وقافیه‌آوردن نیز دلیل اصالت تلفظ نخواهد بود چه کافر(بکسرفا) را دراشعاربفتح استعمال کنند، وعجب آنکه مؤلف برهان قاطع چند صفحه پس‌ازذکرعبارات فوق‌کلمهٔ (آتش)را بفتح ثالث وسکون شین نوشته‌است(!) درهرحال‌آدیش دریکی ازلهجات زبان ایرانی‌معمول بوده‌درادبیات ما داخل شده‌است. انوری گوید :

گر کند چوب آستان‌توحکم — شحنهٔ چوبها شود آدیش.

۷- درلهجهٔ دزفولی نیز **tash**، مولوی گوید :

موسی اندر درخت هم تش دید — سبزتر میشد آن درخت ازناز.

در بندهای ۸۸ و ۸۹ فروردین یشت ، زرتشت بنام « نخستین آتربان » نامیده شده است .

اقسام آتش در یسنای ۱۷ بند ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده بهریك جداگانه درود فرستاده شده است ازاین قرار :

۱ــ برزی سونگه Bərəzi - savangh .

۲ــ وهوفریانه Vôhu - fryâna .

۳ــ اورووازیشته Urvâzishta .

٤ــ وازیشته Vâzishta .

٥ــ سپنیشته Spənishta .

در تفسیر پهلوی این بند ، پنج قسم آتش بحسب ترتیب این گونه معنی شده است : نخستین که ببلند سوت (بزرك سود) ترجمه گردیده ، در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است . دومین آتشی است که در کالبد انسانیست یا بعبارت دیگر حرارت غریزیست . سومین آتشی است که در رستنیها وچوبها موجود است. چهارمین آتش برق است وهمان آتشی است که از گرز تشتر ایزد[1] شراره کشیده دیو (سپینجگر) را هلاك کرد[2]. پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان ، دربرابر اهورمزدا افروخته است . درفصل ۱۷ بندهش که از آتش سخن میراند همین پنج قسم یاد شده ، منتهی بقول بندهش برزی سونگه آتشی است که نزد اهورمزدا فروزانست، وسپنیشته درروی زمین بکار میرود، وآتش بهرام ازآنست . درفصل ۱۱ زاد سپرم نیزازاین پنج قسم آتش یاد شده است[3].

آتش در کمون کلیهٔ موجودات و موالید طبیعت بودیعت نهاده شده . جوهر زندگانی بشر و همهٔ جانوران حرارت درونی یا غریزی است . منبع وجود و فعالیت

۱ــ رجوع شود به : یشتها ج ۱ ص ۳۲۹ ببعد .

۲ــ یشتها ج ۱ ص ۳۳۱.

۳ــ برای اطلاع ازآتش پرستی در ایران ، رك .
Kramers, Analecta Orientalia. vol. 1, p. 342 sqq.

مراسم دینی بکاربرند. قسم دوم آتش مخصوصی بود از آن آیین آناهیتا. برای باستانشاسان تشخیص اینکه ساختمانی معبد بوده یا نه، واینکه آتشکده بوده یانه ، وچه قسم آتش داشته مشکل است [1].

آذر در اوستا

آذرنام یکی از ایزدان مزدیسناست . آذرایزد در اوستا غالباً پسراهورمزدا خوانده شده ، ازاین تعبیرخواسته‌اند بزرگی مقام اورا برسانند ، چنانکه سپندارمذ ، فرشتهٔ موکل زمین‌را نظربسود آن ، دختر اهورمزدا نامیده‌اند. در یسنا ۲۵ بند ۷ آمده است : «آذرپسراهورمزدا را مامیستاییم ، ترا ای آذرمقدس و پسراهورمزدا و سرور راستی ما میستاییم ، همهٔ اقسام آتش را ما میستاییم . »

دربندهای ۴٦ـ۵۰ از زامیاد یشت ایزدآذررقیب آژی دهاك (ضحاك) شمرده شده است که ازطرف سپنت مینو ضد ضحاك برانگیخته شده تا ویرا ازرسیدن به‌فریعنی‌فروغ سلطنت باز دارد [2].

دراشتودگات (یسنای ۴۳) بند۹آمده : «آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن [3] بسوی من شتافت و پرسید بچه چیز خود را تشخیص توانی داد ؟ (زرتشت گوید) تامدتی که آتش تو زبانه کشد ومن دربرابرستایش کنان فدیه آورم، پیرو راستی خواهم بود . »

این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند : مادام که دربرابر آتش مقدس مانند پیشوایی با خدا درراز و نیاز خواهم بود ، همین سبب خواهد شد که ازراستی روی برنتابم و آیین مزدا را ازیاد نبرم [4].

1- S. Wikander , Feuerprister in Kleinasien und Iran . S. 59 - 60 .

۲- روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده ص ۲٦ـ۲۸ .

۳= وهومنه، منش نیك - یکی ازامشاسپندان. رجوع شود بهمین بخش ص۱۳۸ .

۴- گاتها چاپ اول ص ٦۷ .

درآن آتش مقدس مشتعل است، نشان‌میدهند که مشغول مراسم فدیه‌است وبالای سرِ وی قرصی بالدار دیده میشود که از آن، سر وشانه‌های اهورمزدا برخاسته است[۱].

آتشدانهای سنگی دوگانه ـ درجنوب کوه نقش رستم (فارس) بطرف حسین‌آباد دو قالب سنگی بشکل‌مخروط ناقص در پای کوه ازسنگ کوه برآورده‌اند که به‌آتشکده معروف شده است.

این دوپایهٔ‌سنگی اندکی ازهم‌فاصله دارند وبالای آنها حفره‌ایست که ظاهراً آتش مقدس را درآن می‌افروختند[۲].

در دورهٔ ساسانیان

در دورهٔ ساسانیان، آتشدان علامت ملی گردیده برسکه‌های پادشاهان این سلسله نقش شده است. ازجملهٔ انواع دبیری‌در آن عهد، کتابت «آتشان همار دبیریه» بود. حمزهٔ اصفهانی در «التنبیه علی‌حدوث التصحیف» آورده[۳]: «وآتشان همار[۴] دفیره کتابة حسبانات النیران.»[۵]

تأثیرات‌اخلاقی و تربیتی‌آتش درحیات فردی وقومی ایرانیان باستان بحدی بوده که مظاهرآن درتمام مراحل‌حیات‌آنان جلوه‌گرشده است. دیده بانی دایمی‌آتش‌بجهت احتراز از خاموشی‌آن خود، آنان را برای آمادگی دایم تربیت میکرد[۶].

اثراین نوع تقدیس ایرانیان نسبت‌بآتش، درایران اسلامی نیزازعهد کهن تا کنون باقیمانده. درشب چهارشنبهٔ پایان سال درخانه وبازارو کوچه آتش‌میافروزند وازروی‌آن

۱ـ ایضاً ص ۱۵۳.
۲ـ برای تفصیل رجوع به‌آثارباستانی جلگهٔ مرودشت بقلم علی سامی ص ۱۴۸ـ ۱۴۹ شود.
۳ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی ص ۱۶ ستون ۱.
۴ـ همارواماروآمار وشمار وشماره (حساب عدد) ازیك ریشه‌اند.
۵ـ وخوارزمی نیزدرمفاتیح«آتش‌هماردبیره»را ذکر کرده‌است(لغت نامهٔ‌دهخدا: آتش هماردبیره.) در موردآتشکده‌های عهد ساسانی در همین مبحث مفصلتر گفتگو خواهد شد.
۶ـ برای اطلاع ازتأثیرات تربیتی افروختن‌آتش رجوع شود به‌سیر تمدن وتربیت درایران باستان ص ۳۷ـ۳۸.

افراد همین آتش است . آتش معنوی در نباتات و جمادات نیزساریست ، ملای رومی از آن تعبیری نغز فرموده :

آتش عشقست کاندر نی فتاد　　جوشش عشق است کاندرمی فتاد

آتشست این بانگ نای و نیست باد　　هر که این آتش ندارد نیست باد.

امتیاز نوابغ علم وادب وسیاست ازدیگران ، بسبب نیرومندی آتش درونی آنانست.

حافظ گوید :

از آن بدیر مغانم عـزیز میدارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

آتش درزمان مادها

قطع نظر ازاوستا وبویژه گاتها که قدمت آن را ازهزار وصد تا هفتصدپیش ازمسیح نوشته‌اند، درجزو آثارقدیم ایران، دراسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی اززمان مادها مانده کـه قدمت آن به‌قرن هشتم پیش‌از مسیح میرسد . اکنون این نقش موسوم است به **دکان داود**، وآن گوریست که در بدنهٔ کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارتست ازیك ایرانی که دربرابر آتش ایستاده است .

در زمان هخامنیشان

گیرشمن گوید : ما سه معبد از عهد هخامنشی میشناسیم : یکی درپاسارگاد که بامر کوروش ساخته شده، دیگری درنقش رستم درجبههٔ مقبرهٔ داریوش که شاید بدستور خود اوبنا شده ، وسومین درشوش ، که ظاهراً متعلق بزمان اردشیر دوم است .
هریك ازآنها بشکل برجی مکعب و دارای یك اطاق است ، که توسط پلکان بسوی آن میرفتند ، و دراینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند ، زیرا همهٔ قربانگاههایی که ما شناخته‌ایم ـ و معمولا آنها توأمان‌اند ـ درناحیهٔ گشاده‌ای بامسافتی دور از معابد ، یافته شده‌اند[1].

همهٔ نقوش برجسته برفراز مقابرهخامنشی شاه را درحالی که برابرقربانگاهی که

۱ـ گیرشمن.ایران ازآغازتا اسلام . ترجمهٔ م معین ص۱۴۹.

میگردد . واما سکون ، که درنظرسهروردی ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرك ، درثبوت آن عدم علت حرکت کافی خواهد بود . نور قائم یا عارض علت حرکت و حرارتست ، وحرکت وحرارت فقط مظهر(بضم‌میم) نورعارض ، یعنی معد حصول (نه‌علت فاعلی)آن است:حرکت وحرارت قابل‌را اعداد میکند باینکه درآن ازنوری که برقوابل وهیاکل مستعد ، برحسب استعدادآنها ، افاضه میگردد حصول پذیرد . شرف آتش‌درین است که بالنسبه بدیگرعناصرشرکت‌آن‌ازهمه بالاتر[۱] وشباهت وی بمبادی مجردنوری، نظربنوریتی که درآنست ، ازهمه بیشترمی‌باشد. ازاینروست که‌آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی که سهروردی‌آنرا بنام خاص ایرانی وی ، نوراسپهبد انسانی ، نیزمیخواند، میتوان گرفت [۲]. واما نورالانواررا درهریك ازعوالم وجودی‌خلیفه یا امامی است .

شرافت منصب خلافت ، چنانکه در عالم عقول محض ، بملك مقرب بهمن تفویض گردیده[۳] ، درعالم نفوس نیزبنوراسپهبدانسانی ودرعالم عناصربآتش محسوس امتیازیافته است . بدین سان، بنفس انسانی وبآتش عنصری است که درین عالم تحت القمردو خلافت کبری وصغری انجام می‌پذیرد:نفس انسانی‌درحکم «خلیفهٔ کبری» است، بدین جهت که نوری قائم ومتصرف درانوارعارض محسوس است، وآتش عنصری درحکم «خلیفهٔ صغری» است بدین اعتبار که نورعارض‌آن درعالم جسمانی مظهرانوار قائم غیرجسمانی و درحکم برادر نوراسپهبد انسانی باشد، وحقیقت نورانی‌آن ورای ماهیت ظلمانی عناصرچهارگانه

۱ـ رك. ستایش‌آتش درکتاب حاضر، عنوان«فردوسی».

۲ـ سهروردی در مقالهٔ چهارم حکمة الاشراق « فی‌بیان الاستحالة فی‌الکیف » آورده است : «ومن شرف النار، کونها اعلی‌حرکة واتم حرارة (ای من باقی العناصر) واقرب الی طبیعة الحیاة ، و به یستعان فی‌الظلمات (ای علی ازالة الوحشة الحاصلة من الظلمة وغیرها من المآرب التی لایمکن حصولها فی‌الظلمة بدون النار) و هواتم قهراً (ای مساعداه من العناصر) واشبه بالمبادی (ای‌المجردة لنوریته) و هواخوالنورالاسفهبد الانسی . » رك . شرح حکمة الاشراق ص ٤٣٤ . آنچه در بین الهلالین آمده از شارح است .

۳ـ رك . ص۲۳۸ .

میگذرند ، و همواره وقتی که چراغ روشن شود بی‌اختیار بدان سلام و تعظیم میکنند ، وسوگند به « سوی سلیمان » [۱] که مقصود شعلهٔ آتش یا چراغ است بسیارمعمولست [۲] و بهنگام برافروختن چراغ نیز سلام وصلوات برپیامبراسلام میفرستند [۳].

توجیه ستایش آتش درحکمت اشراق

درحکمت اشراق مؤثرحقیقی وجود ، نوراست [۴]. چون محبت و قهرصادرازنوراست وحرارت وحرکت نیزهردومعلول نورباشد ازینجاست که‌حرارت بالذات‌درقوای‌شوقی اعم ازشهوی وغضبی مدخلیت پیدامیکند، ووجود همهٔ آنها درحرارت بتمام و کمال میرسد،وشوقیات مانیزخود موجب حرکات روحانی و جسمانی

۱- درلهجهٔ دزفولی Su Salmûn - دردزفول چنین سوگند یادمیکنند : به‌اِی تش تنیرگرم قسم (باین‌آتش‌تنورگرم‌سوگند)، به‌ای‌اجاق مرتضی‌علی قسم(باین‌اجاق...) ایرانیان بعدازاسلام بسیاری ازشئون ملی خود را برای مصون داشتن از هدم و تخریب بسلیمان نبی نسبت داده‌اند ، مانند مشهدمادرسلیمان که‌آنرا مشهدام النبی ومشهد مرغاب نیزگویند (مقبرهٔ کوروش) ، مسجد سلیمان(کعبهٔ زرتشت)،تخت سلیمان (ازآثارتاریخی درشمال شرقی آرامگاه کوروش) (مجلهٔ یادگارسال پنجم شمارهٔ ۳ص ۱٤) وغیره .

۲- یشتها ج۱ ص۵۰۹.- درحدود ممسنی‌فارس، درشب عروسی رقص‌مقدسی‌دارند که مشاهدهٔ‌آن احترام افراد را بآتش‌نشان میدهد ، زیرا درین شب درمیدانگاهی‌خرمنی ازآتش‌درحالیکه باطراف زبانه میکشد،روشن میکنند ، ودر اطراف‌آن زنان ودختران بالباسهای فاخر وزیبای قرمزیا صورتی ، باآهنك دهل وسرنا مشغول رقص دسته جمعی میشوند وبردورتادورآتش میچرخند . در این موقع انعکاس شعله‌های آتش برصورت و سیمای این پری‌رخان غوغایی میکند، علاوه بر صدای دهـل و سرنا صدای بهم خوردن جواهری که‌برلباسهای‌آنها آویزان است و گردن بندهای قیمتی منظره عالی باین صحنه میدهد . پس‌ازخاتمهٔ رقص زنان ، آنگاه نوبت‌بدختران پری پیکرمیرسدکه محشری‌برپا میکنند . سپس مردان هریك دست زن‌خود یایکی ازافراد خانواده راگرفته باوبدور آتش میرقصند تاآتش خاموش شود . » (محمود دانشور . دیدنیها و شنیدنیهای ایران ج ۲ ص ۱۱۱) .

۳- همچنین‌بازایرانیان عقاید پیش ازاسلام‌خودرا بلباس اسلامی جلوه‌گرساختند. رك. جشن سده ازانتشارات انجمن‌ایرانشناسی. ورك . کتاب حاضر درعنوان «فخرالدین گرگانی» .

٤- رك . حکمت اشراق وفرهنك ایران ، بقلم نگارنده ص ۱۳ ببعد .

دقیقی درشاهنامهٔ خود ، اندر (پیدا شدن زردشت و گرویدن گشتاسب دین اورا) گوید : [زردشت] ،

بشاه جهان گفت پیغمبرم ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت : «ازبهشت آوریدم‌فراز.»
«جهان آفرین گفت بپذیراین نگه کن‌بدین‌آسمان وزمین...»
پس آزاده گشتاسب‌برشد بگاه فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراگند گرد جهان موبدان نهاد از بر آذران گنبدان [1].

که ازآن‌جمله بودآذربرزین. گشتاسب مردم ایران را بدین مزدیسنادعوت کند و گوید :

سوی گنبدآذر آرید روی بفرمان پیغمبر راستگوی.

زرتشت بهرام پژدودر (زراتشت نامه)[2] بهنگام نزول امشاسپند اردیبهشت ، وتبلیغ رسالت خود درباب (نیکوداشتن آذران) چنین گوید [3] :

به پیش آمدش[4] فرخ اردیبهشت بدانگه که‌همراه زودر گذشت
بزرتشت گفتا که : «ای پاکتن پذیرفتهٔ ایزد ذوالمنن »
« پیامی برازمن بگشتاسب‌شاه بگوکای خداوند دیهیم و گاه»
« سپردم بتو کار هر آذری کجا زان ببینی بهر کشوری »
« نکوشند در کشتن آذران بآب لطیف و بخاك گران »
« بفرمای با موبدان و ردان بدان پاك پاکیزه دل هربدان»
«میان را ببندندو کوشش کنند همه آذران را پرستش کنند»

۱ــ درفهرست ولف Wolf طبق نسخهٔ پاریس«آذرین» âdharîn آمده ومتن صحیح است .

۲ــ رجوع شود به‌بخش (مزدیسنا وشعرپارسی) در کتاب حاضر.

۳ــ چاپ روزنبرك ص ۲۳ .

۴ــ پیش زرتشت آمد .

بمفهوم مشهور آنها درطبیعیات متداول ، واشرف واعلی از آنهاست . بنابرین بعلت ودلیلی بسیارموجه بود که ایرانیان قدیم هر نورممکن ـ اعم از نورعارض محسوس ویا نورقائم معقول را ـ باعتبار مظهریت آن نسبت بنورالانوار، شایستهٔ تعظیم وتقدیس دانسته ومردم را بتوجه بآتش امر کرده و آنرا ـ به بیان شارحان ـ قبلهٔ نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکده‌های (بیوت نیران) بزرك و معابد (هیاکل) سترك بنا نهاده بودند ، سنتی که ازطرف هوشنك[1] وسپس جمشید وفریدون و کیخسروازملوك افاضل ، مرسوم وسرانجام از طرف فاضل مؤید زردشت مؤکد گردید[2] .

در ادبیات پارسی

درادبیات پارسی ازتقدیس و احترام زرتشت نسبت بآتش بارها سخن رفته است .

بلعمی درتاریخ خود درمورد زرتشت نویسد[3] : «وآتش پرستی ایشان[4] را صواب کرد .»

مجمل التواریخ و القصص نویسد[5] : زرتشت « آتش را تعظیم نهاد بپرستیدن و قبله ساختن . »

مؤلف بیان الادیان نویسد[6] : و « و [مغان] آتش را عزیز و بزرك دارند و او را خدمت کنند . »

۱ـ اشاره بداستان سنك انداختن هوشنك برای کشتن ماروتصادم آن سنك باسنك دیگروپدیدآمدن آتش وسوختن ماروسپاس کردن هوشنك خدای را ورسم «جشن سده» نهادن . رك . شاهنامهٔ فردوسی ، پادشاهی هوشنك ؛ جشن سده از انتشارات انجمن ایران شناسی .

۲ـ رك . روابط حکمت اشراق . بقلم هـ . کربین ص۴۲ ـ ٤٤؛ حکمت اشراق و فرهنك ایران بقلم نگارنده ص۱۷ـ۱۸ .

۳ـ چاپ کانپور ص ۲۰٦ .

٤ـ زرتشتیان .

۵ـ چاپ تهران تصحیح مرحوم بهار ص ۹۲ .

٦ـ ص ۱٦ .

زردشت) نام داده‌اند.

شهرستانی گوید[۱] : «بالجملة هی (النار) قبلة لهم (الفرس) ووسیلة واشارة».

دقیقی گوید[۲] :

برخیز و برافروز هلا **قبلهٔ زردشت**

بنشین و بیفکن شکم قاقم برپشت

بس کس که‌ززردشت‌بگردید ودگربار

ناچار کند روبسوی **قبلهٔ زردشت**.

امیرمعزی گوید :

ای روی تو رخشنده تراز **قبلهٔ زردشت**

بی‌روی‌توچون زلف‌تو گوژاست‌مرا پشت.

لسان‌الملك سپهردر مسمطی گوید :

دیدم بدو صد بختی چون آهوی دشتی

یا بردجله رفته بهم دوصد کشتی

وان جوق ظعاین همه مرغان بهشتی

در روی و روش **قبلهٔ زردشت** کنشتی

هودج دویکی چون جوزا از هم پشتی

جوزای بیك جفت قمرگشته گرانبار.

مرحوم ادیب نیشابوری (خطاب بمحبوب) گوید :

ای **آتش** رخ تو بزرك آیت تو قیر **قبلهٔزردشتی** را.

۱ــ ملل ونحل چاپ کرتن ص ۱۹۸ .

۲ــ برخی این ابیات رابمسجدی نسبت داده‌اند و بعیدمینماید. رجوع شود ببخش (مزدیسنا وشعرپارسی) درکتاب‌حاضر؛ و نیزهمین‌بیت در دیوان سنائی غزنوی مصحح مدرس رضوی ص ۷۷۰ بادو بیت دیگرآمده است.

« بهر شهر بنهند **آتشکده** فرامش مکن رسم های سده »
« چو مأواگهش را پدید آورند برو بر ، بسی وقف ها گسترند »
« که تاکار او را بود برك و ساز نگیرند این گفتهٔ ما مجاز »
« که آن نور از نورهای خداست کز آنگونه رخشان به پیش شماست »
« چه بینی ازو خوبتر در جهان بفرمان هر کس ببسته میان ؟ »
« بود مردمان جمله زونا گزیر بدو حاجتومند ، برنا و پیر . »

آتش زردشت

ازاینرو **آتش زردشت**، درادبیات پارسی مصطلح گردیده ومراد آتشی است که از جهت فروغ و روشنایی بآتش آتشکده‌های مزدیسنان مانند باشد.

نظامی در وصف آتش گوید[1] :

آتشی زونشاط را پشتی کان گوگرد سرخ زرتشتی .

ملك‌الشعراء صبوری گوید :

زند خوان ، پازند اگر خواند همی نبود عجب
کآتش زردشت ، باد افروخت اندر لاله‌زار.

قبلهٔ زردشت

نظر بهمین اهمیتی که زردشت بآتش داده و بقول نویسندهٔ مجمل‌التواریخ[2] «آتش را تعظیم‌نهاد بپرستیدن وقبله‌ساختن» و گفتار فردوسی :

همان **قبله شان**[3] برترین گوهرست
که از باد و خاك و هوا برترست .

ایرانیان مسلم آتشکده‌ها را (کعبهٔ زردشت) نامیده[4] و خود آتش را (قبلهٔ

۱ـ هفت پیکر ص ۱۳۷ .
۲ـ چاپ تهران ص ۹۲ .
۳ـ زردشتیان .
٤ـ مانند (کعبهٔ زردشت) درفارس و (کعبهٔ زردشت) که بمخروبهٔ مسجد سلیمان اطلاق شده .

مزدیسنان بوده .

مؤلف غرراخبارملوك الفرس گوید : «وعظم (زردشت) النارقربة الی‌الله عزذکره ، لانها من نوره ومن اعظم الاصطقسات واجلها وامر ایضاً بتعظیم الماء الذی‌هوقوام الخلق و سبب عمارة الدنیا وفرض تنزیهه وترك استعماله فی‌ازالة النجاسات واماطة القذارات .»

فردوسی نیز همین اعتقاد را داشته آنجا که گوید :

بیك‌هفته برپیش یزدان بدند — مپندار **کآتش پرستان** بدند

که **آتش** بدانگاه‌محراب بود — پرستنده را دیده پرآب بود.

وجای دیگر گوید :

بدانگه بدی آتش خوبرنك — چومرتازیان‌راست‌محراب‌سنك

بسنك اندرآتش‌ازآن‌شد پدید — کزوروشنی درجهان گسترید.

وابوالمعالی مؤلف (بیان‌الادیان)نیزپس‌ازذکرتقدیس آتش‌ازطرف (مغان)نویسد[۱] : «وآب را نیالایند یعنی‌بهیچ چیزپلید نکنندوجزبخوردن بکارنبرند .» وهمودرجای‌دیگر[۲] تصریح کرده : «ومذهب ایشان[۳] درآتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب دربت، چنانکه‌خدای‌تعالی ازقول ایشان‌حکایت کرد: مانعبدهم‌الالیقربونا‌الی‌الله‌زلفی، ما نپرستیدیم بتانرا الا ازبهرآنکه تاما را به‌ایزد تعالی نزدیك گرداند و**آتش‌پرستانرا** همین اعتقاد بوده است . »

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ستوده ؛ وباد موذی ومضرنکوهیده است . دررام یشت بند ۵ آمدم : « ای باد آنچه از توازطرف سپنت مینو(خرد مقدس) است ما میستاییم .» ـ بازبرای رفع اشتباه مکرردر بند ۵۷ همین یشت آمده : «ای‌باد بقسمتی ازتو که ازطرف سپنت مینوست‌تعظیم کرده درود میفرستیم» (رك. یشتها ج ۱ ص۵۱۱) .

۱ـ چاپ تهران ص ۱٦ .

۲ـ ص ۵ .

۳ـ زردشتیان .

در فرهنگهای پارسی [۱] علاوه برقبلهٔ زردشت ، قبلهٔ زردشتیان ، **قبلهٔ جمشید** ، **قبلهٔ دهقان** ، **قبله گاه مجوس** را نیز کنایه از آتش دانسته‌اند :

کندبه**قبلهٔ تازی**زبهر کدیه نماز   بدل به**قبلهٔ دهقان** کندنمازادا.

سوزنی سمرقندی .

آتش بهشتی طبق روایات زرتشت آتشی را بـه گشتاسب نمود و گفت این آتش بهشتی است. دقیقی گوید [۲] : [زردشت]،

بگشتاسب گفت ای جهان کدخدای

رسولم بنزدیك تو از خدای .

یکی مجمر آتش بیاورد باز   بگفت از بهشت‌آوریدم فراز.

وفردوسی از زبان رستم گوید :

برافروختم آتش زردهشت   که‌با مجمرآورده بد از بهشت.

آتش پرست وآذرپرست وآذرکیش ونیززرتشتیان را نظر بهمین تقدیس آتش ، ایرانیان مسلمان آتش پرست وآذرپرست خوانده‌اند ، درصورتیکه‌آتش بمنزلهٔ خدای ویژه یارب‌النوع مستقل نبوده است (چنانکه در میان آریاییان پیش ازظهورزرتشت بوده) بلکه همانگونه که کعبه مورد ستایش‌مسلمانانست ،آتش نیزمورد توجه مزدیسنان بود، وباید دانست که عناصرچهارگانه : آب [۳] و خاك [۴] وآتش و باد [۵] هرچهار مورد تقدیس

۱ــ برهان، انجمن آرا، غیاث .

۲ــ رك . دقیقی درکتاب حاضر ج ۲ .

۳ــ دررام یشت (جلد ۲ یشتها) درآغاز هرکرده این جمله چند بارتکرار شده : من میستایم آب را وبغ را. رك : کومون ، اسرارمیترا ج ۱ ص ۱۰۴، وحتی در آیین مزدایی دریاها وشطها محترم بوده . رك .کومون ، ایضاً ص ۱۰۵ .

۴ــ فرشتهٔ زمین (سپندارمذ)و(زامیاد) است . رك . روزشماری درایران باستان. بقلم م. معین ص ٦۲ ؛ کومون ، اسرار میترا ج ۱ ص ۱۰۷ .

۵ــ دوقسم باد درمزدیسنا تشخیص‌داده شده : بادی که خوب وسود بخشنده است

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بلعمی نویسد[۱] : « اورا زردشت گویند که این دین **آتش پرستی** را او در میان آورد . »

فردوسی در(سر گذشت شاپوربا دخترمهرك وبزنی گرفتن اورا) گوید :

بدو گفت[۲] کاین‌دختر خوبچهر بمن ده، گوا کن برین برسپهر

بدو داد مهتر بفرمان اوی بر آیین **آتش پرستان** اوی.

ونیز گوید :

بکردار نیکان ستایش کنیم چو**آتش پرستان**نیایش کنیم

یکی دین دهقان**آتش پرست** که بی‌باژبرسم نگیرد بدست.

دقیقی در شاهنامه گوید : گشتاسب پس‌از فتح نخستین درجنك باارجاسب ،

سوی کاردارانش نامه نوشت که ما را خداوند یافه نهشت

بنفرین شد ارجاسب باماقرین که داندچنین؟جزجهان‌آفرین

چو پیروزی شاهتان بشنوید گزیتی **بآذرپرستان** دهید.

سعدی گوید :

بگفتا نگیرم طریقی بدست که نشنیدم از پیر**آذرپرست**.

حافظ شیرازی نیز در ساقی نامه گوید :

بیا ساقی ، آن آتش تابناك که**زردشت**میجویدش‌زیرخاك

بمن ده که در کیش‌رندان‌مست چه‌دنیاپرست‌وچه**آتش‌پرست**.

آتش پرست بمعنی موبد وآتربان هم استعمال شده . فردوسی درعنوان (درخواب دیدن بابك) آورد :

چنان دید در خواب **کآتش پرست**

سه آتش فروزان ببردی بدست .

آتش پرستی فعل‌آتش پرست ودین اوست .

۱ـ چاپ کانپورص ۲۰٦ .

۲ـ شاپور بمهرك .

دریشت ۳٦ آمده : **ahyâ thwâ âthrô vərəzənâ paoruyê pairî jasâmaide mazdâ ahurâ**
یعنی : نخست بهمراهی این آتش است که ما میخواهیم بتو نزدیك شویم ، ای اهورمزدا! [۱]

مؤلف تبصرة العوام ازقول قاضی ابوطاهرمحمدبن الحسین الفزاری الشیرازی علت پرستش آتش را بنحوی خرافی مبنی برفرودآمدن نوری ازآسمان وظهورشخصی جسمانی ازپس نوروایرادخطابه دربارهٔ کمال وفضل وحکمت خداومعرفی خود ـ که آفتاب بود ـ و آنگاه درآویختن بعصاء چوپان وپیدایش نوری درخشنده چون چراغ که بروزوشب روشن بود وبالا رفتن آن شخص و بافق شدن وماندن آن نوردرخشان، وآن اول آتشی است که آنرا پرستیدند ، وافروختن مجوس ازآن نورچراغها وشمعها وبآتشکده فرستادن دربلاد دور ونزدیك ، نقل کرده است [۲].

شهرستانی درملل ونحل گوید : «ومجوس را سبب تعظیم آتش چند امر بود : یکی آنکه جوهری شریف علویست ، و دیگر آنکه خلیل علی نبینا و علیه السلام را باحراق تعرض نرسانید ، ودیگرظن آنکه باین تعظیم نمودن معاد ایشانرا سبب نجات باشد ازآتش دوزخ ، چنانچه آتش قبله ووسیلهٔ ایشانست» [۳].

فرهنك نویسان [۴] نوشته‌اند : «زرتشت چون عناصر و کواکب را تمجید میکرده و پیوسته در افروختن آتش و ساختن آتشکده ها ساعی بوده ، عوام او را آتش پرست گفته‌اند .»

باری درادبیات پارسی (آتش پرست) و (آذرپرست) و (آتش پرستی) به‌مزدیسنان ومزدیسنا بسیار اطلاق شده.

۱ـ E. Benveniste , Les Mages dans l' Ancien Iran , Paris 1938 . p . 7-8 .

۲ـ رك . تبصرة العوام ص ۱۷-۱۸ .

۳ـ رك . ترجمهٔ ملل ونحل افضل الدین صدرترکهٔ اصفهانی چاپ اول ص ۲۳۰.

٤ـ رك . انجمن آرا .

شیبانی[۱] :

زردشت که **آتش** را بستاید در **زند**

ز آنست کـه با می بفـروغست **همانند**.

حتی درادبیات تازی نیزاین انتساب دیده میشود : ابو نواس در قصیده‌ای صریحاً آتش را خدای مجوس مینامد :

ولا المجوس فان النار ربهم ولا الیهود و لامن یعبد الصلبا[۲].

آتشکده، آذرکده، آتشگاه، گنبدآذر، آذر ، آتشخانه ، هیکل زردشت

دراوستایی که بدست ما رسیده واژه‌ای که بجای (آتشکده) استعمال شده باشد دیـده نمیشود[۳]. اما در زبان پهلوی آتش âtash (مینوخرد ، فصل ٥) [۴] بمعنی آتشکده هم آمده است. زرتشتیان ایران وپارسیان هند آتشکده را (آذریان) و(درمهر) گویند.

اما واژهٔ **آتشکده** پارسی مرکبست از **آتش** که وجه اشتقاق آن گذشت، و **کده** که خود مشتق است از **کد** باهاءِ نسبت[۵]. کدازریشهٔ کته **kata** اوستایی آمده است واین واژه نیزازمصدر کن **kan** بمعنی کندن مشتق است[٦] . از همین ریشه است واژه‌های (کنده = خندق ، معرب کندك پهلوی) وکلکته (شهر معروف هند در سانسکریت)[۷] .

۱ــ ازگویندگان عصرقاجاریه .

۲- (ممکن نیست مرا [می را] بیاشامد) مجوس که آتش خدای آنانست ، نه یهود، نه کسانی که چلیپا پرستند .

۳ــ بدیهی است که قطعاً چنین لغتی در آن‌عهد وجود داشته است ولی بما نرسیده است .

٤ــ چاپ West سال ۱۸۷۱ (ذیل همین واژه).

٥ــ مثل هاء در : پنجه ، هفته ، سده ، استره وغیره .

٦ــ Grundriss der Neupersische Etymologie von P. Horn . Stras. 1893 . (844) ؛ فرهنگ پهلوی.نیبرگ ص۱۲٥ و رك .

۷ــ مرکب ازKalik که نام رب النوعی است و kata بمعنی سرای وخانه .

عنصری گوید :

چوشب رفت و بردشت پستی گرفت

هوا چون مغ آتش پرستی گرفت.

وآذری طوسی در جواهرالاسرار نویسد[۱] : «وشریعت زردهشت آتش پرستی بود و بعلم سحردست درآتش‌میکرد وآتش اورا نمیسوخت .» و نیز در فرهنگها (آذر کیش) بمعنی آتش پرست [۲] و (آتشبان) و (آتش پیرا) و (آذرفزا) بمعنی نگهبان آتشکده آمده است [۳] .

***

ازآنچه گذشت مشهود گردید که در ادبیات پارسی ، نویسندگان و گویندگان بارها ستایش‌آتش را بەزردشت نسبت داده‌اند . در تکمیل این مقال نمونه های ذیل را ثبت میکنیم :

دقیقی گوید :

بزاریش [۴] گفتند اگر شهریار — دهد بندگانرا بجان زینهار

بدین اندرآییم و پرسش کنیم — همه **آذرانرا** پرستش کنیم.

حافظ :

بباغ تازه کن آیین **دین زردشتی**

کنون که‌لاله برافروخت**آتش نمرود**.

و نیز :

ازآن **بدیرمغانم** عزیز میدارند

که**آتشی** که‌نمیردهمیشه دردل‌ماست.

۱ـ مجموعهٔ اشعة اللمعات ص ۳۸۸ـ۳۸۹ .

۲ـ برهان ، انجمن آرا.

۳ـ لغت نامهٔ دهخدا .

٤ـ بگشتاسب ـ رك . شاهنامهٔ چاپ مطبعهٔ نادری ج ۳ ص ۲۹٤ .

آنجا نیز آتشکده‌ای بوده‌است وبنام «آتش‌خدا» هم مشهوراست[۱] . ـ «آتشگاه» دهی‌از حومهٔ بخش کرج شهرستان تهران است .

«آتشکده» که موضعی است در دامنهٔ تپه‌هایی بچهار میلی «حبشه بر» درخرم‌آباد تنکابن[۲] . ـ و «آتشگاه» (کوه‌سنگی مخروطی‌شکلی) در ۸ کیلومتری جادهٔ اصفهان به نجف‌آباد ، اندکی بالاتر از منارجنبان و مقبرهٔ عموعبدالله[۳] . ـ و «آتشگاه» دهی در ۵ کیلومتری‌باختررشت ، از جادهٔ رشت به‌فومن .

آتشگاه در ادبیات پارسی به‌آتشکده اطلاق گردیده .

فرخی گوید :

از فراوان طپش غم که مرا در دل بود
گفتی اندر دل من ساخته‌اند آتشگاه .

ومؤلف تاریخ سیستان آورده[۴] : « و این جایگه که اکنون‌آتشگاه کر کویست معبد جای گرشاسب بود . »

در مجمل‌التواریخ والقصص آمده[۵] : [اسفندیار] «آتشگاهها بنهاد بهر کشوری .» مؤلف بیان‌الادیان از(آتشگاه فارس)نام‌برده‌است[۶]. فرهنگهای پارسی‌نیزآنرا بهمین‌معنی آورده‌اند ومخفف وی (آتشگه) است .

نظامی گوید :

چنین‌بود رسم اندرآن روزگار که باشد درآتشگه‌آموزگار.

۱ـ فرهنگنامهٔ پارسی (ذیل همین کلمه).
۲ـ سفرنامهٔ مازندران واستراباد . رابینو. ص ۲۳ بخش‌انگلیسی .
۳ـ اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۸ دورهٔ جدید . دی ماه ۱۳۳۷ .
۴ـ ص ۳۶ .
۵ـ ص ۵۱ .
۶ـ تاریخ سیستان ص ۹۳ .

در اوستا «کته» بمعانی ذیل آمده : اطاق ، مخزن ، سرداب ، محل حفظ لاشه . همین واژه در پهلوی تبدیل به کتك katak گردیده [۱].

نظر بملاحظات فوق کده را که ازادات مکان ودرفرهنگها بمعنی خانه دانسته‌اند[۲] باید مفتوح خواند نه مکسور . فردوسی گوید :

هم آتش بمردی بآتشکده شده نور نوروز و جشن سده [۳].

وخاقانی گوید :

درآب خضر آتش‌زده ، خمخانه زو مریم کده

هم حامل روح آمده هم نفس عذرا داشته [۴].

ومولوی راست :

آن جنوداً لم تروها صف زده کشت‌جان او زبیم آتشکده [۵].

در فرهنگهای پارسی آتشکده را (آذر کده) نیز نگاشته‌اند [۶].

آتشگاه(مرکب‌از **آتش** که‌وجه‌اشتقاق آن گذشت و **گاه** که‌دراوستا گاتو gâtu و درپهلوی گاس gâs آمده [۷]) بمحلی که در آن آتش برمی‌افروختند اطلاق میشده ، و نام چندین قلعه وبنا که یادگارعهد ساسانیان (ویا اوایل اسلام) میباشد وظاهراً در آنها آتشگاههایی وجود داشته و معروفترین آنها ساختمانی‌بنام «قلعهٔ آتشگاه» در ترشیز بود که تاقرن هشتم باقی بوده‌است . ـ ونیز بنائی‌در ۱۵ کیلومتری باخترباکو[۸] که گویند در

۱ـ فرهنك اوستای بارتولمه ص ٤٣٢ ؛ فرهنگ پهلوی نیبرگ ص۱۲۵.

۲ـ برهان قاطع .

۳ـ شاهنامهٔ مطبعهٔ نادری ج ٤ ص ۱۲۱ .

٤ـ دیوان خاقانی مصحح عبدالرسولی ص ۳۹۵ .

۵ـ چاپ محمود تهران ص ۲۹۹ .

٦ـ انجمن‌آرا .

۷ـ سین پهلوی‌درپارسی اغلب تبدیل بهاء ملفوظ میشود مثل مس (مه ـ بزرك) .

۸ـ تلفظ صحیح همانست که دربالا نوشته شد نه بادکوبه، زیرا ازریشهٔ(بغ) بمعنی خداآمده است نه اینکه ازباد وکوب (کوبیدن) (اشتقاق لغت عامیانه) .
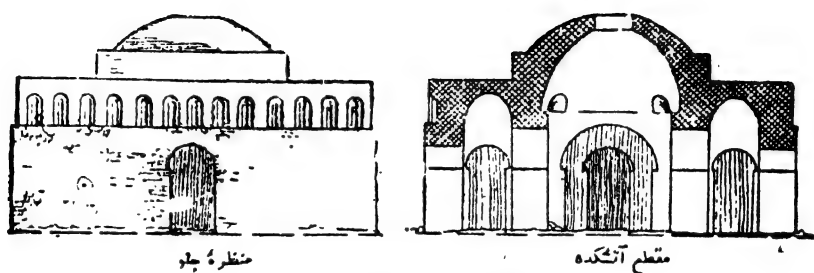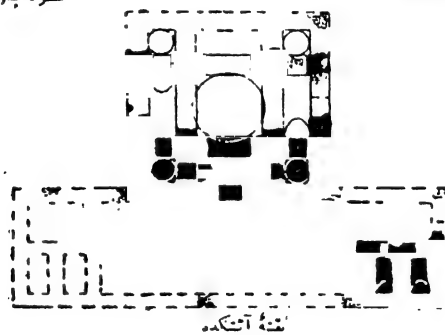
آتشکدهٔ معمولی

(از تاریخ صنایع ایران . دکتر ویلسن)

همچنین آتشخانه[1] وخان آتش بدین معنی آمده[2] : «وایشان [گبرکان] میگویند که ما خدای پرستیم واین آتشخانه را که داریم وخرشید را که داریم نه بدان داریم که گوییم این را پرستیم اما بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید وخانهٔ مکه .»

علاوه برنامهای فوق ، **گنبد آذر** نیز بمعنی آتشکده آمده، چنانکه آتش درپهلوی بهمین معنی استعمال شده[3].

دقیقی گوید :

سوی **گنبد آذر** آرید روی　　　بفرمان پیغمبر راستگوی .

ونیز واژهٔ **آذر** بتنهایی بمعنی آتشکده استعمال شده است .

دقیقی راست :

یکی سرو آزاده را زردهشت　　　به پیش در **آذر** اندر بکشت[4].

درفرهنگها نیز آذر بهمین معنی آمده است[5] ، واژهٔ آذر در(آذر گشسب وآذربرزین مهروآذرخرداد) ـ که شرح آنها بیاید ـ نیز بهمین معنی است .

هیکل زردشت هم بمعنی آتشکده ومعبد زردشتیان آمده است .

لبیبی گوید :

تو گفتی هیکل زردشت گشتست

زبس لاله همه صحرا سراسر .

چنانکه گفته شدازدستورهای زرتشت تأسیس آتشکده‌ها ونگهبانی آنها بود. دقیقی

۱ـ رك . فردوس المرشدیه ص ۲۸ ، ۲۹ .
۲ـ تاریخ سیستان ص ۹۳ .
۳ـ رك . ص ۱۸۷ .
٤ـ مراد آتشکدهٔ مهر برزین است .
٥ـ انجمن آرا، فرهنگنامهٔ پارسی .

در شاهنامه از قول گشتاسب به اسفندیار (پس ازغلبه برارجاسب) نقل کند :

بدو گفت پایت بهزین اندرآر — همه کشورانرا بهدین[۱] اندرآر
ازآنشهرهابت پرستان بکش — پس آتشکده کن بهآیینوهش.

علاوه بر مهر برزین که دقیقی برپا ساختن آنرا به گشتاسب نسبت میدهد[۲] ، وی بشکرانهٔ غلبه برارجاسب دستورداد تاآذردیگری برافروختند وآنرا«خوان گشتاسبی»نام کرد و«جاماسب» را بموبدی (یا بعبارت بهتر بهآتوربانی)آن منصوب فرمود:

بفرمود تا آذر افروختند — بروعود هندی همی سوختند
زمینش بکردند از زرپاك — همه هیزمشعود وعنبرش خاك
همه کار او را باندام کرد — پسش«خوان گشتاسبی»نام کرد
بفرمود تا بر در گنبدش — نهادند«جاماسب» را موبدش[۳].

وبنا بدعوت اسفندیار در همهٔ کشورها ،

بتان از سرگاه میسوختند — بجایبت،آتش برافروختند[۳].

شکل و سازمان و مراسم آتشکدهها

در آیین مزدیسنا ، مانند دین کاتولیك مسیحی ، و برخلاف اسلام[۴] آلات وادوات فراوان و تشریفات مذهبی بسیار[۵] معمولست . این تشریفات در موردآتشکده ها نیز مجریست : آتشگاه را درمحلی قرارمیدهند که اطرافآن حتماً بازباشد . درهرآتشکده کانونی ویژهٔ برافروختنآتش هست که جزآتربان احدی حق ورود بدان

۱ـ اصل واژهٔ «دین» ایرانیاست ودراصطلاح مزدیسنا بطوراطلاق بهمان معنی آیین زرتشتی استعمال میشود .

۲ـ رجوع شود : «آذرمهربرزین» درهمین بخش .

۳ـ دقیقی درشاهنامه .

٤ـ که مساجد آن ساده وبیتشریفات است و وعاظ اسلام دارای لباس عادی روحانیتاند .

٥- Cérémonies .

« در نقوش برجستهٔ قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشگاههایی دیده میشود که برفراز آن آتش مقدس دراشتعال است ، شکل آنها ظاهراً تقلیدی از معابد سایراقوام آسیای مقدم است ، در اصل میزی بوده که قربانی را روی آن می‌نهاده‌اند . دو آتشگاه عظیم که بریك سکوی صیقلی قراردارد، درصخره‌های نقش رستم حجاری شده است ؛قسمت فوقانی که دندانه داراست ، ظاهراً متکی به‌چهارستون میباشد که بطوربرجسته درسنك نقر کرده‌اند . اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت که بنایی بسازند که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند .

«بعضی برآنند که ساختمان‌سنگی که دربرابرقبورسلاطین درنقش رستم‌دیده‌میشود نمونه‌ای‌است ازاین آتشکده‌هاومتعلق‌است به‌دورهٔ هخامنشیان . فعلاآن محل را ایرانیان **کعبهٔ زردشت** میخوانند [1] .

«در شریعت زردشت این قاعده مقرر بود که آفتاب برآتش نتابد و بنابراین سبك جدیدی درساختمان آتشکده معمول شد : اطاقی مطلقاً تاریك دروسط بنا میساختند که مکان افروختن آتش درآتشدان بود .

«در پشت‌سکهٔ حکام پارس که خراجگزار سلوکیان بودند ، صورت آتشکده دیده میشود [2] . درسکهٔ مزبورسه عدد آتشدان که معمولا در میان آتشکده جای دارد ، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند . درسمت چپ شخصی درحال عبادت ودرجانب راست بیرقی دیده میشود . جزئیات آتشگاه درسکه‌های اردشیر اول بهترنمایان است . آتشگاه را طوری قرارداده‌اند که یك سه پایهٔ فلزی در روی‌آن واقع شده و آتش مقدس درحال اشتعال در بالای سه پایه نموداراست .

«اما در سکه‌های شاهپوراول آن سه پایه‌ازبین رفته وآتشکده بصورت ستونی‌بزرك وچهارضلعی ساخته شده است . در دو طرف آتشگاه دوتن باعصا یانیزهٔ بلندایستاده‌اند . بعدازشاهپوردیگرپادشاهان ساسانی این نقش را تقلید کرده‌اند . گاهی شکل سری که

۱ــ زاره برهمین عقیده است(صنایع ایران‌باستان) . عدهٔ دیگر آنرا مقبره میدانند (کریستنسن) .

۲ــ رك . ایران درزمان ساسانیان ص ۵۰-۵۱ .

ندارد . آتربانان نیز که بسوی آتش میروند پنام [۱] برروی می‌بندند ، تا از دم ایشان آتش مقدس آلوده نگردد .

در سمت راست مقر آتش اطاقی است وسیع و چهار گوشه که بقسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده ، و هر یك را برای وظیفه ای معین اختصاص داده‌اند . این اطاق را **یزشن گاه** [۲] ـ محل انجام تشریفات عبادت ـ مینامند [۳] .

این است وضع کنونی آتشگاهها . کریستنسن راجع به آتشگاههای ایران باستان چنین نوشته [۴] : «شکل بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده : آتشگاه در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است . معمولا هر آتشکده هشت در گاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است . نمونه‌ای ازاین بنا هم اکنون درشهر یزد پدیدار است که از آتشکده های باستانی بوده و در زمان فتح اسلامیان به مسجد تبدیل یافته است [۵] .

«مسعودی وصف خرابهٔ آتشکدهٔ قدیم استخر را که درزمان اومعروف به مسجد سلیمان بوده چنین بیان میکند [۶] . من این مسجد را دیده‌ام، تقریباً در یك فرسنگی شهر استخر واقع است ، بنایی زیبا ومعبدی باشکوه است. درآنجا ستونهایی ازسنگ یك پارچه باقطر وارتفاع حیرت بخش دیدم که برفراز آن اشکال عجیب ازاسب وسایر حیوانات غریبه نصب بود که هم ازحیث شکل وهم ازلحاظ عظمت ، شخص را بحیرت می‌افکند . در گرد بنا خندقی وسیع و حصاری ازسنگهای عظیم کشیده بودند مستور از نقوش برجستهٔ بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صوررا ازپیغمبران سلف می‌پندارند .»

۱ـ دهان بند مخصوص .

۲ ـ Isishn gâh .

۳ـ Z . A., vol. 1 , p . LXI ـ LXII .

٤ـ ایران . ساسان . ص ۱۰۲ .

٥ـ ایران. ساسان ص ۱۰۲ـ۱۰٦ . برای اطلاع بیشتر ازآتشکده‌ها رك. مقالهٔ Kramers, Analecta Orientalia, vol . 1 , p . 364 sqq.

٦ـ بنقل ازمقالهٔ اونوالا درمجلهٔ آسورشناسی .

دستورانجام شود. پس‌ازتهیهٔ هوم،آنرا انثارمیکردند . زئوتر Zaôtar بعض متون اوستا را باتشریفات گوناگون وبا استعمال برسمه تلاوت میکرد . هریك ازهفت تن رتو Ratu و معاونان‌آنان ، وظیفهٔ خاصی‌داشتند : یکی ازایشان موسوم به هاونان Hâvanàn هوم را میفشرد ، دیگری موسوم به آتروخش Atravaxsh مواظب آتش بود و با زئوتر در خواندن دعا همراهی میکرد . دیگری بنام فره بره تر Frabərətar هیزم میآورد و برآتش می‌نهاد ؛ دیگری ملقب به آبرت Abərət آب میآورد ، دیگری بنام آس نتر Asnatar هوم را صاف میکرد ، دیگری باسم رئث ویشکره Raethwishkara هوم را با شیرمیآمیخت[1]. شخص هفتم که سروشاوریز (سروشاورز) Sraoshàvarəz نام داشت مراقب اعمال دیگران بود وبعلاوه تکالیفی‌هم درخارج معبد داشت زیرا که‌میبایست مواظب انتظامات روحانی باشد .

« درآتشکده‌ها روحانیان ادعیهٔ مقررهٔ پنج گاه روز و همهٔ اعمال مذهبی را بجا میآوردند ، خصوصاً هنگام اعیاد ششگانهٔ سال که **گاهنبار** نامیده میشد ودرفصول معین انجام میگردید ، جشن جنبهٔ باشکوهی میگرفت . اشخاصی که درزمرهٔ روحانیان نبودند، همچنین درآتشکده‌ها راه داشتند ومکلف بودند بآن مقام رفته دعای‌آتش نیایش «نیایش آتش» را بخوانند[2] . مردم معتقد بودند که هر کس در روز سه باربآتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند ، صاحب ثروت وفضیلت گردد[3] .

«منظرهٔ اطاقهای‌تاریك که درآتشدان افروخته‌بود وآلات فلزی که درپهلوی‌آتش میدرخشید وظرفهاوهاونها وانبرها وبرسمدان‌وماهرو(آلتی‌بشکل هلال برای نگاهداری برسمدان) که درآنجا قرارداشت وآواز طولانی روحانیان که گاهی بصدای بلند ولحن

۱ــ هئومه را با شیروشیرهٔ گیاهی موسوم به (هذنه ئپتا) آمیخته ، بعنوان مشروب بموجودات مقدس نیازمیکرده‌اند واین نیاز که میزده myazda نیز نامیده میشده احتمال دارد که ازگوشت وچربی یاکره ترکیب شده باشد . (کریستنسن) .

۲ــ نیایشن پنجم اوستای موجود

۳ــ پند نامك زرتشت .

گویا ازآذر (ایزد آتش) باشد ازمیان شعله‌ها نمایان است[۱]. غالباً در حاشیهٔ سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا یزدگرد دوم کلمهٔ « آتش ... » دیده میشود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنبالهٔ کلمهٔ آتش بجای مضاف الیه ضرب شده‌است .

«بنسبت درجاتی که درقاعدهٔ دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود ، آتشهای مختلفی وجود داشت ، از قبیل: آتش خانه وآتش قبیله یا قریه (آذران) و آتش بلوك یا ایالت (آتش هرایالت یا هربلوك را آتش ورهران = و هرام میگفتند) . محافظ آتش خانه مانبذ نام داشت (یعنی رئیس خانه) ، وبرای نگاهبانی آتش (آذران) دو تن روحانی، و برای حراست آتش ورهران ، هیئتی از روحانیان ، تحت ریاست یك موبذ[۲] مأمور بودند .

«یکی‌ازنسکهای اوستای ساسانی موسوم است به سوذ گر **Sûdhghar** ، ودرآن تفصیلی درباب پرستش آتش مخلوط بچند قصه مسطوراست[۳] .

«آتشکده پراز بوی کندرودیگرمواد معطربود. یك تن روحانی برای اینکه‌ازنفس خودآتش را نیالاید دهان بندی که‌بزبان اوستایی پی تی دانه **Paitidâna** گویند بسته وآتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیرشده بود مشتعل نگاه میداشت . این چوب غالباً ازنباتی موسوم به هذانه ئپتا **Hadhânaêpatâ** بود[۴]. باری‌آن روحانی دم بدم بوسیلهٔ دستهٔ چوبی که برسمه **Baresma** (برسم)[۵] میخواندند ومطابق آداب خاص بریده میشد ، آتش را بهم میزد ومشتعل میداشت وادعیهٔ معینی را تلاوت میکرد . سپس روحانیان هئومه (هوم) **Haoma** نثارمیکردند؛ دراثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا ، روحانیان شاخهٔ نبات هئومه را پس‌از تطهیر در هاون میکوبیدند .

اجرای این امر مستلزم تشریفاتی طولانی وپیچیده بود که میبایست دقیقاً مطابق

۱ــ رك . زاره ، هرتسفلد . کتیبه‌های ایران .

۲ــ بنونیست ، ورثراو ورثراغنا .   ۳ــ بنقل از دینکرد .

٤ــ رك . خرده اوستا . پورداود . ص ۱۳۸ ببعد .

۵ ــ رك . عنوان «برسم» درهمین کتاب .
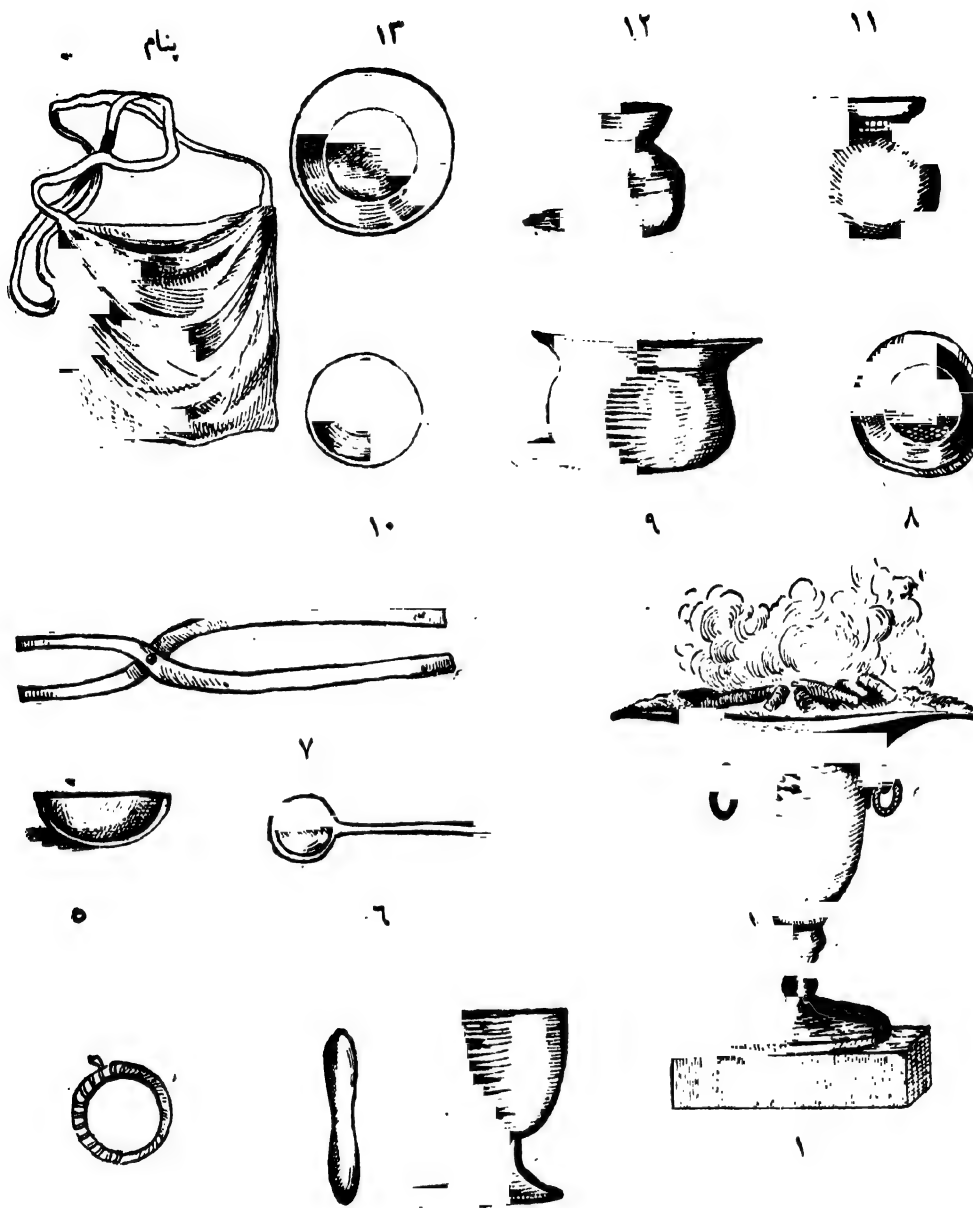
لوازم آتشگاه

۱ـ آتشدان   ۲ـ هاون   ۳ـ دستهٔ هاون   ٤ـ انگشترین
۵ـ پیاله   ٦ـ چمچه   ۷ـ انبر (آتش‌چین)   ۸ـ طشت نه سوراخ
۹ـ آوند   ۱۰ـ طشت   ۱۱و۱۲ـ مشربه   ۱۳ـ سرپوش آوند
(نقل از اوستای اشپیگل ج ۲)

دلکش و گاهی با آهنك پست زمزمه میکردند وصورت ادعیه را باندازه‌ای که برای هر وقت مقرر بود تلاوت مینمودند، حضار ومؤمنان را مبهوت میکرد و بحال جذبه می‌افکند.»[۱]

گیرشمن دربارهٔ آتشکده‌های عهد ساسانی نویسد[۲]: «دربنای معابد تغییراتی صورت گرفت. تالار مرکزی آتشکده، مربع ومحصور بچهاردالان بوده‌است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها: ۱۴ متر) آتشکده‌ایست که مادر بیشاپور کشف کرده‌ایم.

در فیروزآباد، درجنب آتشکده، برجی برپا بود که بهنگام تشریفات دررأس آن آتش در هوای آزاد میسوخت این تشریفات عموماً دراطراف کلاه فرنگی‌هایی که ازچهار جانب بازبودند وچهارپا زیر آن چهارسقف را که برفراز آنها گنبدی نصب شده بود، نگاه میداشتند، اجرا میشد؛ و در ظروفی که در زیر گنبد در برابر گروه مؤمنان جای داده بودند، با آتش مقدس محفوظ درآتشکده آتش برمیافروختند.»

در یزشن گاه آلات وادوات ذیل که هریك بجهت منظوری خاص بکاربرده میشود، موجود است:

۱و۲ـ هاون ودستهٔ هاون، که بمنزلهٔ ناقوس مسیحیانست[۳] واکنون بهمان منظور بکاربرده میشود. ولی دراصل برای فشردن هوم (گیاه مقدس) استعمال میشد.

۳ـ برسم که اساساً از شاخه‌های ترچوبهای مقدس، مانند انارتهیه میشد ولی امروزه آنرا از فلز نقره یا برنج میسازند[۴].

۴ـ برسمدان یا ماهروی

۵ـ برسمچین، که کاردیست کوچك[۴].

۱ـ پایان گفتار کریستنسن. برای اطلاع بیشتر از آتشکده‌ها رك.
A. Pagliaro, Notes on tle History of the Sacred Fires of Zoroastrianism, in Pawry M. V. p. 373-385.

۲ـ ایران ازآغازتا اسلام. ترجمهٔ م. معین ص ۳۲۷ـ۲۸.

۳ـ بعقیدهٔ محققان ناقوس عیسویان ازهمین هاون کوبیدن زرتشتیان مقتبس‌است.

۴ـ شرح آن بیاید.

۶ـ چند جام از برای هوم وپراهوم وآب مقدس[1] .

۷ـ چند پیالهٔ کوچك بنام «طشت»[2] نیز برای هوم وپراهوم .

۸ـ ورس[3] که ریسمانی است که ازموی گاوبافته میشود وشاخه‌های برسم راباآن بهم می‌پیوندند .

۹ـ سنك بزرگی بنام «ورویس گاه»[4] که چهار گوشه بوده وآلات مزبوررا روی آن می‌چینند[5] .

بکار بردن این آلات و ادوات درعصرحاضر فقط محض اجرای تشریفات ونشانه و یادگار اعمالیست که در اعصار کهن انجام میشده ، چنانکه در دین مسیح نیز امروز کودك را بهنگام غسل تعمید نمیشویند بلکه فقط کشیش چند قطره از آب مقدس بدو می‌پاشد . در آداب مزدیسنا هم شستشوی هوم حقیقی نیست بلکه تقلیدی است از دستورهای نیاکان[6] .

از شرایط ورود بآتشکده پوشیدن لباس سپید است . بطورکلی مزدیسنان

۱ـ هوم همان «سومه» است . رك . بخش ۱ ص ۴۹ـ۵۱ .

۲ـ طشت اصلا لغت ایرانی است برخلاف (لگن) که اساساً بابلی است .

۳ـ ازهمان ریشهٔ وریس varis درلهجهٔ گیلکی وورس vərəs دردزفولی ، بمعنی طنابی است که ازخوشه‌های خشکیدهٔ برنج میتابند . در برهان قاطع آمده : « اورویس بروزن تجنیس ، ریسمانی را گفته‌اند که ازموی بربافته باشند (ظ . ازموی بزتافته باشند) .» ظاهراً اورویس باین معنی مبدل «وریس» است .

٤ـ «اورویس بروزن تجنیس تخته‌ای را گویند که فارسیان اسباب پرستش را بربالای آن گذارند ، باین معنی باشین نقطه دارهم بنظرآمده .» (برهان .)

۵ـ Z. A. 1. p. LXIII - LXV .

۶ـ مراد عمل Symbolique است .

ویژه قرار میدهند . برای آتشهای مهم مانند آتش بهرام [۱] بمبئی اجرای این تشریفات بیك سال نیز میرسد [۲] .

تصویر آتشگاه در پشت یکی از سکه‌های اردشیر اول . موزهٔ ملی کپنهاك
(ایران درزمان ساسانیان . کریستنسن)

۱ــ شرح آن بیاید .

۲ــ آقای سعید نفیسی در مقاله‌ای تحت عنوان « آیین‌های زرتشتیان ایران » در مجلهٔ پیام نو ۲:٤ــ۳ نوشته‌اند : «درین جشنها (ولادت زرتشت در ششم فروردین ماه) درمیان اطاق بزرگی دردوسوی سفره‌ای گسترده دوموبد که زرتشتیان امروزهم «دستور» میگویند باجامهٔ سراپای سپید و پارچهٔ سپید چهارگوشی که از دو سوی بالا بندی دارد وآنرا برپشت سرمی‌بندند چنانکه روی بینی ودهان‌را بگیرد وآتش را ازدم آلوده نکنند می نشینند . آتشدان پاکیزه‌ای با برسم دانی از نقره یا فلز دیگری درمیان سفره نهاده است . درکنار آتش مقداری چوب بسیار خشك گلابی (امرود) درظرفی بهمان پاکیزگی جای گرفته وانبر بزرگی که دهانهٔ پهنی دارد پهلوی آن هست .»

دربزشنها (عروسی ، مراسم کشتی بندی[۱] و سوگواری و غیره) لباس سپید بتن میکنند. موبدان زرتشتی نیز سراپا سپید پوشند ؛ و هم بهنگام ورود بآتشگاه همگان پنام که روبندیست که قسمتی از صورت (وبویژه دهان) را میپوشاند بکار میبرند[۲].

طرز تهیهٔ آتش

آتشی که پارسیان درآتشکده‌ها بکارمیبرند بطرزخاص وآداب مخصوص تهیه میشود ، چنانکه دروندیدادآمده‌آتش مزبور از شانزده جا باید گرفته شود از قبیل کورهٔ نانوایی ، زرگری ، آهنگری ،آتش چوپانی ، آتش خانگی وغیره[۳] ؛ بدین‌طریق که ازهرجا مقداری‌آتش برداشته هریك را درآتشدانی ویژه نگاه میدارند ، سپس چند تراشهٔ چوب صندل درچمچه[۴]نهاده‌آنگاه روی‌یکی‌ازآنها قرارمیدهند ، بنحوی که چمچه بآتش نپیوندد ، پس‌ازحرارت‌آتش زیر چوبهای صندل داخل چمچه مشتعل شود ، بعداز سوختن‌چوبهای صندل چمچهٔ دیگربهمان‌طریق برروی‌آن‌ظرف‌قرار میدهند تا چوبهای داخل‌آن نیزمشتعل گردد . این عمل‌را نه بارتکرارمیکنند . پس‌از اتمام این عمل‌نسبت بیك‌آتش ، همین مراسم را درموردآتشهای دیگرانجام میدهند ، تا تشریفات همهٔ‌آتشهای فراهم‌آورده بپایان رسد ، سپس همهٔ‌آتشهای تصفیه شده را درمجمری بزرك جمع کنند[۵] ، آنگاه‌آنرا درساختمانی مخصوص که برای‌آتشگاه تهیه دیده‌اند ، برفراز گنبدی باآداب

۱ـ شرح‌آن بیاید .

۲ـ از یادداشتهای استاد پور داود .

۳ – The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Ji . Jam . Modi, 1922, p . 212-213 .

٤ ـ آلتی فلزی سوراخ سوراخ .

۵ـ این‌عمل راآتش نشاندن گویند .

I
آذرگشسب

آذرگشسب بضم کاف فارسی، در پهلوی آتور گشنسپ Atur gushnasp [۱] آمده. گشنسپ مرکب از دو واژه است: گشن درپهلوی وپارسی که درزبان اوستا ورشنه varəshna آمده بمعنی نر و نرینه (ورشنه‌ئی varshnay بمعنی قوچ است)[۲].
در پارسی نیز گشن بهمین معنی است ودر کتابهای فرهنك مذکوراست[۳]، ونیز درلهجه‌های محلی ایران این واژه هنوزمستعمل است[۴]. گشنسب اغلب باسقاط نون استعمال شده و بدیهی است که تلفظ صحیح آن بضم کاف است نه کسر آن[۵]. بنابر آنچه گفته شدمعنی تحت اللفظ آذرگشنسب (آتش اسب نر) میباشد و بنابراین توجیه لغوی فرهنگها در اینکه « معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشسب بمعنی جهنده وخیز کننده آمده است واین معنی مناسبت تمام ببرق دارد. »[۶] ویا « بمعنی آتش جهنده که عبارت از برق است

۱- Adhur - gushnasp (ایران . ساسان . ص ۱۰٦) .

۲- Air. Wb. S. 1379 .

۳- « گشن بضم اول وثانی بمعنی نرباشد که درمقابل ماده است و درخت خرمای نر که بعربی فحل گویند؛ بمعنی طالب نرشدن وبار گرفتن مادهٔ سایرحیوانات و بارور شدن درخت خرما [نیز] باشد.
نظامی درصفت شبدیز گفته:

بدشت انگله[رملکه]درهر قرانی   بگشن آید تکاور مادیانی
بفرمان خدا زو گشن گیرد   خدا گفتی شگفتی درپذیرد.

و بار گرفتن ماده راگشن گویند. مولوی گوید:
آن مه که ز پیدایی درچشم نمی آید
جان از مزهٔ عشقش بی گشن همی زاید. »
(برهان، انجمن).

٤- درخراسان(گشن کردن درختان) دربرخی ازقری معمولست ودرکوپای اصفهان (گشنیدن) بهمین معنی استعمال میشود (بهار).

٥- مجلهٔ مهرسال دوم شمارهٔ۳، مقالهٔ (نامهای شهرباران و دلیران ایران) بقلم مرحوم بهار.

٦- برهان.

سه آتشکدهٔ نامی

در ایران باستان سه‌آتشکدهٔ مشهور ومهم در سه ناحیه قرارداشته است که هریك بطبقه‌ای از اصناف مخصوص بوده .

ابن بلخی در فارسنامه آورده است[1] : «[زردشت درزمان گشتاسب] اول آتشکده که ساخت ببلخ ودوم آتشکده بآذربیجان‌بجیس[2] وسوم آتشکده باصطخرپارس.» ـ کریستنسن نوشته[3] : « بموجب قصه‌ای که در کتاب بندهشن مذکور است در زمان پادشاه داستانی تخمورب Taxmorubh نام[4] ، جماعتی سوار گاو عجیب الخلقه موسوم به سرسائوغ Sarsaôgh شده از کشورخونیرس Xvaniras بشش کشوردیگرسفر کردند[5] وجز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش کشوربرود . شبی درمیان اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه‌آتشی را که برپشت گاوروشن بود بآب افکند ، اما « آتشها مانند سه موجود زنده درمکان سابق خود برپشت گاومجدداً روییدند وهوا را روشن کردند . یم Yim (جم) که جانشین تخمورب شد برفراز کوه خورهومند Xxarréhômand خوارزم آتشکده‌ای بنا کرد وآتش فرنبغ را درآن جای داد . ما بطورمحقق نمیدانیم که این سه آتش ازچه زمانی معروف شده‌اند . »

علاوه برسه‌آتشکده ـ که شرح آنها بیاید ـ درشهرستانهای مختلف آتشهای دیگری نیزبرپا بوده که برخی ازآنها را ذکرخواهیم کرد .

---

۱ چاپ گیب ص ۵۰ .

۲ـ مراد (شیز) است که ذکرش بیاید .

۳ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۶و۱۰۷ .

۴ـ تهمورث .

۵ـ در افسانه‌های دینی آمده که عالم بهفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی موسوم به خونیرس مردم سکونت دارند (ك) .

نام آتشکدهٔ مزبور را (آذرخش) یا (درخش) هم نوشته‌اند [۱].

درفصل ۱۷ بندهش ، که از اقسام آتشها سخن رفته ، در بند ۷ آمده است :

پیدایش آذرگشسب

«آذرگشسب تا هنگام پادشاهی کیخسروب هماره پناه جهان بود[۲]، وقتی که کیخسروب بتکدهٔ درباچهٔ چچست [۳] را ویران کرد ، آن آتش به‌یال اسب او[۴] فرونشست، سیاهی‌وتیرگی‌را برطرف نمود وروشنایی بخشید ، بطوریکه اوتوانست بتکده را ویران کند،درهمان محل دربالای کوه **اسنوند** [۵] دادگاهی (معبدی) ساخت و آذرگشسب را فرونشاند . » [۶] ابوالمؤید بلخی درکتاب گرشاسب گوید : «چون کیخسروبآذربادگان رفت ورستم دستان باوی ، وآن تاریکی و پتیارهٔ دیوان به‌فرایزد تعالی بدید که آذرگشسب پیدا گشت ، وروشنایی‌برگوش اسب او بود ، وشاهی اورا شد با چندان معجزه . پس کیخسرواز آنجا بازگشت و بترکستان شد بطلب خون سیاوش پدرخویش ...» [۷]

۱ـ «آذرخش ودرخش بمعنی برق وفروغ وروشنی آمده . اسدی طوسی گوید :

خصمت بود بجنگ‌خف‌وتیغت آذرخش توهمچو کوه‌وتیربداندیش‌توصدا» (انجمن).

«درخش نام آتشکده‌ایست درشهرارمنیه وبانی آن آتشکده راس مجوس بوده وآنرا راس البغل‌گویند ودرهم بغلی منسوب باوست وگویند شهرارمنیه وشیراز؟ (شیز.ظ.) را نیز اوبنا کرده است !» (برهان) تعجب در اینست که همین مؤلف‌چند صفحهٔ بعد درذیل (درهم‌بغلی) آنرا زری میداند منسوب به**راس یهودی** که‌آنرا راس البغل‌گویند !!!

۲ـ رجوع شود به بخش‌اول(پیدایش‌آتش) .

۳ـ همان درباچهٔ ارمیه است که نساخ بتصحیف درشاهنامه (خنجست)آورده‌اند ! رك . ص ٨٤ و ۳۲۲ .

٤ـ وبروایتی برگوش اسب . رك . سطر ۱۰همین صفحه .

٥ـ **Asnavand** .

٦ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۸ .

۷ـ رك . برگزیدهٔ نثر باهتمام م . معین (نقل ازکتاب‌گرشاسب ابوالمؤید بلخی) ج ۱ ص۲۱ .

و نام آتشخانه ، چون همیشه آتش آن شعله زن میماند لهذا باسم برق مسمی گردید ، وبعضی گویند که این مخف آذر گشتاسپ است چرا که بنا کردهٔ پادشاه گشتاسپ بود . » [۱] درست نیست .

همچنین ازین عبارت ابوالمؤید بلخی در کتاب گرشاسب برمیآید که «آذر گشسب» را مخفف «آذر گوش اسب» می پنداشتند : «... که آذر گشسب پیدا گشت وروشنایی بر گوش اسب او(کیخسرو) بود ...» [۲] و گویا این اشتباه سابقه داشته چه دربندهش فصل ۱۷ بند ۷ آمده : «آن آتش بیال اسب او فرونشست . »

این نام در میان ایرانیان پیش از اسلام بسیار رواج داشته از آن جمله :

۱ـ موبد یکی ازتوابع شهرسلوکیه در زمان یزدگرد اول .

۲ـ مرزبان ارمنستان از سال ٤٦٤ تا ٤٨١ م .

۳ـ سپهسالار ایران در زمان فیروز .

٤ـ یکی از سرداران خسرو پرویز کـه پسرش نامـدار گشنسب نیز از سرداران بود [۳] .

همچنین (گشنسب) و (گشسب) در جزو نام بسیاری از ایرانیان باستان آمده از آن جمله درافسانه‌های ملی(بانو گشسب)نام‌دختر رستم پورزال بشماررفته‌است [۴] . آیین گشسب نام یکی ازبزرگان ایرانی‌دربارهرمز؛ وبقول طبری آذین گشسب‌سردارهرمزبود که‌بجنك بهرام چوبینه رفت [۵] . مزدا گشسب نام سرداردیگرهرمزبود [۶] . گو گشنسب ازمفسران‌اوستا در زمان ساسانیان بوده است [۷] .

۱ـ غیاث اللغات بنقل ازسراج اللغات وشروح اسکندرنامه ورشیدی .

۲ـ برگزیدهٔ نشرباهتمام م . معین ج ۱ ص ۲۱ .

۳ـ فرهنگنامهٔ پارسی (آذرگشسب) ، فرهنك شاهنامه ص ٥ .

٤ـ رك. برهان قاطع .

٥ـ فرهنك شاهنامه ص ١٤ .

٦ـ همان کتاب ص ۲٥۳ .

۷ـ رجوع شود به Iranisches Namenbuch تألیف F. Justi

در دیباچهٔ کتاب‌هفتم دینکرد(زرتشت‌نامه) بند۳۹نیز تأسیس آذرگشسب بکیخسرو منسوب شده است : «فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید ؛ ازپرتو آن ، اوبرافراسیاب جادوی تورانی ویاران بدکیش وی چیره گشته آنانرا شکست‌داد ، چنانکه کرسیوزودیگر یاران جهان ویران کن ویرا - واوکامیاب گشته بتکدهٔ کناردریاچهٔ چچست را که آرامگاه‌دروغ سهمگین بوده ویران کرد ، درپاداش اعمال نیکش اینك برتختی نشسته ستوده است ، در محلی پنهان ، یك جاودانی تا روز رستاخیز تن اورا پاسبانی میکند»[1] .

در مینوخرد فصل ۲۷ ، بندهای ۵۹ - ۶۳ مندرجست :

«واز کیخسروسود این بود که افراسیاب‌را کشت ، ودر کناردریاچهٔ چچست‌بتخانه را ویران کرد و کنك دیز را بیاراست و سوشیانت[2] پیروزگر را در روز واپسین یاری خواهد کرد »[3] .

در فرهنگهای پارسی‌آمده[4] : آذرگشسب نام‌آتشکدهٔ گشتاسب است[5] .

محل آذرگشسب

امروزمتأسفاً‌این‌پرستشگاه که درقدیم دارای‌آن‌همه ابهت وجلال و مراتب تقدس بود ، چنان با خاك یکسانست که تعیین محل تحقیقی آن هم‌که شهر **شیز** باشد ، مشکل است[6] .

درتفسیرپهلوی‌آتش بهرام‌نیایش (ازفصول خرده اوستا) آمده : «جای‌آذرگشسب در کوه اسنوند ، کارآذرگشسب رزمی است (ارتشتاری است) . از اوست که جنگاوران درآترپاتکان (آذربایجان) تیزتر ودلیرتر (تگ‌تر) هستند . واز

۱- یشتها ج ۲ ص ۲٤۰ .

۲- موعود زرتشتیان مانند (مهدی) درمیان شیعه . رك . (سوشیانس) تألیف آقای پورداود .

۳- یشتها ج ۲ ص ۲٤۰ ببعد .

٤- رك . برهان قاطع .

۵- طبق گفتاردقیقی درشاهنامه،آذر برزین آتشکده‌ای بود که بامر گشتاسب‌ساخته شده نه‌آذرگشسب (رجوع شود به‌آذر برزین) وبدیهی است که تشابه لفظی گشنسب با گشتاسب موجب این اشتباه شده .

٦- یشتها ج ۲ ص ٤۳۹ .

فردوسی نیز کیخسرورا برپا کنندهٔ آذرگشسب میشناسد :

فرازندهٔ جوشن و زین اسب　　　فروزندهٔ فرخ آذر گشسب .

وهم فردوسی درعنوان (رفتن کیخسرو بهدژبهمن و گرفتن آنرا) آرد [۱] :

چون کیخسرو بنزدیك دژبهمن رسید ، برنامه‌ای ستایش و درود خداوند نگاشته آنرا بنیزهٔ بلندی بست وبگیو گفت یزدانرا یاد کن و این نامه رابدیوار دژنه . وقتی که این نامه بدیواردژ نهاده شد ، خروشی ازدشت و کوهسار برخاست ، جهان تیره وتارشد ، قهرمانان جایی را نمیدیدند . کیخسرو اسب سیاه خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیرباران کنند ، گروهی از دیوان قلعه هلاك شدند ،

وزان پس یکی روشنی بردمید　　　شدآن تیرگی سربسرناپدید .

دروازهٔ دژ نمودار گشته کیخسرو داخل شد ،

یکی شهردید اندرآن دژ،فراخ　　　پرازباغ ومیدان و ایوان وکاخ

درآنجا که آن روشنی بردمید　　　شد آن تیرگی سربسر ناپدید

بفرمود خسرو بدان جایگاه　　　یکی گنبدی تا بابر سیاه

درازا و پهنای او ده کمند　　　بگرد اندرش طاقهای بلند

زبیرون چونیم‌ازتك‌تازی اسب　　　برآورد و بنهاد **آذرگشسب**

نشستند گرد اندرش موبدان　　　ستاره شناسان و هم بخردان .

کیخسرو یك سال آنجا درنك کرد [۲].

در شاهنامه فروغی که تیرگی را برطرف کرد **روشنی** (مطلق) نامیده شده‌است ، اما دربندهش این فروغ موسوم به**آذرگشسب** ـ یکی ازسه شرارهٔ مینوی ـ بوده که بجهان خاکی برای امداد جهانیان فرودآمده ، درآذربایجان قرار گرفت [۳].

۱ـ رك . شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۷۵۸-۷۶۱ .

۲ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۸-۲۳۹ .

۳ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۹-۲۴۰ .

دقیقی معبد بودایی (نوبهار) بلخ را با آتشکدهٔ آذرگشسب خلط کرده است .

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه ذیل «آذر گشسب» پس از نقل ابیات فوق از نظامی نوشته‌اند: « ازین روی ظاهر میشود که عقیدهٔ صاحب برهان و فرهنك نویسان دیگر متکی برهمین ابیات نظامی است ، لیکن با اینکه نظامی از بزرگان شعر وادب است ، گفته‌های او در تاریخ محل اعتماد تام نتواند بود ، خاصه اگر باصریح شاهنامه نیز مخالف باشد . آذر گشسب چنانکه ازقطعات ذیل روشن است نام آتشکدهٔ آذربایجان بوده است.نه آتشکدهٔ بلخ . » وسپس ازشاهنامه شواهد بسیار نقل کرده‌اند . علامهٔ مرحوم قزوینی درحاشیهٔ لغت نامه نسخهٔ خود درین مورد نوشته‌اند : «تحقیق بسیاربسیار نفیسی است» .

کریستنسن در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آورده [۱] : « جکسن Jackson گوید این آتشکده درجایی برپا بود که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست وفاصلهٔ آن از ارومیه (رضائیه) وهمدان یکی است » [۲].

این اشتباه نخست از راولنسن Rawlinson سرزده چه اوخرابهٔ تخت سلیمان را درآذربایجان (که درشمال آن محلی است که اکنون به گنج آباد موسوم است) شهرقدیم شیزتصور کرده [۳]، پس‌ازوی یوستی Justi پیروی او کرد [۴]، و جکسن عقیدهٔ اورا تأیید و تقویت نمود [۵] ، ولی استاد مارکوارت Marquart دراین باب‌بآقای پورداود نوشته‌اند: «گنجك یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسروپرویز، اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اتروپات بود ، اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیرموسوم بوده به فرانه اسپ یعنی اسب خیز، که‌در کوهی‌واقع بوده‌وامروزه این‌محل‌تخت سلیمان نامیده میشود، برخلاف گنجك یاالشیز،بنابرآنچه درسیاحت نامه‌ها مندرج است باید در نواحی دریاچهٔ ارمیه در سرراه مراغه وتبریزدرنزدیك لیلان باشد ، نظربتعریف مفصلی کـه مسعربن المهلهل کـرده در

۱ــ ص ۱۰۸ .

۲ــ ایران درگذشته وحال و JAOS .

۳– Journal of the Royal Geographical Society X .

٤– Beiträge 1. 20 .

٥– Persia past and present ، p. 124–143 .

کیخسرو در وهمن دیز یاوری یافت . و این آذرگشسب بود که نالید و نزد هرمـزد[۱] فریاد کرد. »

ازاین عبارت واخبار دیگرراجع بآذرگشسب ، برمیآید که محل آن در **شیز** بود . بدون شك آتشکدهٔمزبوردرآذربایجان واقع بوده وبهمن‌دژ، که کیخسرو بتسخیر آن کامیاب گشته ، دربالای کوه اسنوند بوده است[۲]، ولی درفرهنگهای پارسی[۳] که آنرا بگشتاسب نسبت داده‌اند محل آنراهم دربلخ نگاشته و گفته‌اند که گشتاسب « تمام گنجهای خود را آنجـا گذاشته وذوالقرنین آنرا خراب کرد و گنجها را برداشت . » این اشتباه از گفتار نظامی دراسکندرنامه ناشی شده : گنجوی ازمعبدآذرگشسبی نام میبرد که در بلخ واقع بوده وبفرمان اسکندر تاراج شد :

[اسکندر] به‌بلخ آمد وآتش زردهشت
به طوفـان شمشیر چـون آب کشت
بهار دلفروز در بلـخ بـود
کزو تـازه گلرا دهن تلخ بود
پری پیکرانی درو ، چون بهار
صنمخانهایـی چـو خـرم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج
نهاده بهر گوشه بـی دسترنج
زده موبدش نعل زرین بر اسب
شده نام آن خانه آذرگشسب[۴].

درابیات فوق (بویژه ازشرح ضم خانها وذکربهار) پیداست کـه نظامی نیز مانند

۱ـ اهورمزدا .
۲ـ خرده اوستا ص ۱۳۲ .
۳ـ رك . برهان قاطع .
۴ـ یشتها ج ۲ ، حاشیهٔ ص ۲۴۶ ـ رك . (شعرپارسی : دقیقی) درهمین کتاب .

(گنزکا) [۱] یا (گادزاکا) یا (گادزا) نامیده‌اند و در زبان ارمنی و سریانی (گندزك) یا (گنزك)خوانده‌اند، ومورخان وجغرافی نویسان‌تازی آنرا (جزن) یا(جزنق) نام‌برده‌اند [۲]، ودر اوستا [۳] چئچسته **Caecasta** خوانده شده ، همانست که بعدها به**شیز** موسوم گردید .

درتفسیر پهلوی آتش نیایش آمده : «ازچچست تا دریاچهٔ (چچست) [۴] چهار فرسنك است . این دریاچه چهار فرسنك پهنا ودرازا دارد .» ـ ازاین عبارت مستفاد میشود که این دریاچه بنام شهرمجاور خود نامزد بوده است و بهمین ملاحظه آب دریاچهٔ ارمیه بمدلول مندرجات کتاب بندهش مقدس است .

اختصاص و اهمیت آذر گشسب

هریك ازآتشکده‌های سه گانه بیکی ازطبقات‌سه گانه رزمیان ، موبدان ، کشاورزان اختصاص دارد ؛ از آن‌جمله آذر گشسب‌ویژهٔ رزمیانست [۵].ابن خردادبه مینویسد :پادشاهان پس‌ازتاجگذاری پیاده از تیسفون بزیارت‌آن میرفتند .

استاد مارکوارت آلمانی دررسالهٔ (آذربایجان) نوشته [۶] :

«آذربایجان شهرت خود را درعهد ساسانیان مدیون آتشکدهٔ مقدس گنك بود که عربها جای‌آنرا شهر**شیز** نوشته‌اند . این‌آتشکده ازطرف اردشیرتعمیروازنوقرین رونق و جلال کرده شد، وهریك ازپادشاهان پس‌ازتخت نشینی بایستی پا پیاده بزیارت‌آن‌بشتابد. گنك (گنزك) درعهد استقلال آتروپات خشاثرپاوان (شهربان) آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود ولی درعهد خسروپرویزییلاق شاهنشاه شده بود .این

۱ـ سترابون **Strabon** (قرن اول ق . م.) جغرافی دان یونانی ومورخ رومی **Plinius** (قرن اول . م.)گزن راگزنکا ، پایتخت‌آذربایجان ذکر کرده‌اند . (گاتها چاپ‌اول ص ۲۳) .

۲ـ یاقوت حموی وابن خردادبه .

۳ـ یشت ۵ بند ٤۹ .

٤ـ همان دریاچهٔ ارمیه .

۵ـ که شاه درراس‌آنان قراردارد .

٦ـ مجلهٔ ایرانشهر . شمارهٔ ۲ ازسال ۲ ص ۲۰۰ ببعد .

نزدیك آن معدنها وچشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذر گشسب بواسطهٔ آن روشن بوده است چنانکه در باکو.» [۱]

مسعر بن مهلهل (اواسط قرن چهارم) سفرنامه‌ای داشته است که بدبختانه از میان رفته ولی یاقوت بسیاری از مطالب آنرا در موارد مختلف معجم‌البلدان خود نقل کرده از آن‌جمله آنچه‌درمادهٔ شیز آورده‌ازاوست. مسعر برای بدست آوردن جواهر وفلزات گرانبها به شیز رفته بود و بقول خود اواین شهر در کوهی میان مراغه و زنجان بنزدیکی شهرزور ودینورواقع بود. درآن کوه معادن طلاونقره وجیوه وسرب وزرنیخ وجمست موجود بود. مسعر پس‌ازذکراقسام طلا و کیفیت و کمیت معادن دیگر آنجا نویسد: «دیوارهای شهر دریاچهٔ عمیقی‌را احاطه کرده است ... درشیز آتشکده‌ای برپاست که‌نزد اهالی بسیارمقدس است. تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته میشود ...» [۲]

علت تقدیس

هریك ازآتشکده‌های سه‌گانه بمناسبتی محل توجه بوده. آذر گشسب، بیشك بمناسبت انتساب تولد زرتشت در محل آن، مقامی‌بزرك پیدا کرد، چه زادگاه زرتشت طبق‌سنت **گزن** آذربایجان بود. گزن یا **گنك** [۳] همانست که یونانیان

۱ـ آتشکدهٔ معروف باکو که حالیه دردهی بنام (سوراخ خانه) نزدیك آن شهر واقع است که همیشه بواسطهٔ چشمهٔ نفت‌روشن بود وهنوزهم بنای‌آن برپاست. (پ د).

۲ـ رك. یشتها. پورداود ج ۲ ص ۲۴۹ـ۲۵۲.

۳ـ ازهمان ریشهٔ (گنج) پارسی است وبرخی از شهرهای قدیم ایران بمناسبت وفور ثروت‌وذخایر به (گنجه، غزنه) نامیده شده‌اند مانند شهر گنجه در شمال آذربایجان وشهرغزنه (غزنین) درافغانستان. گزن نیزمقلوب‌گنز (گنزك، گنجك، گنجه) میباشد که نفایس وطرف بسیارداشته وهراکلیوس مذکور در فوق آنهارا بغارت برد. آقای پور داود نیزبا استاد مارکوارت در این مسئله گفتگو کرده‌اند و عقیدهٔ استاد اخیر نیز درمورد وجه اشتقاق واژه‌های فوق همین بوده است.

«خلاصه، این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین ودولت بود و نمونهٔ دولت ساسانیان بشمار میرفت که بواسطهٔ اتحاد با دیانت قوت گرفت، برخلاف اشکانیان که هریك از ملوك الطوایف معبدی مخصوص خویش داشت. در این باب عبارتی درنامهٔ تنسر هست [۱] که مأخوذ ازحقایق تاریخی است ولی در همان نامه عبارت ذیل که گوید: «ملوك طوایف هریك برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی‌فرمان شاهنشاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید وبا مواضع اول نقل فرمود.» قصه‌ای بیش نیست وپایهٔ تاریخی ندارد.» [۲]

مارکوارت در دنبالهٔ عبارت‌سابق‌الذکر نوشته: «آثاراین‌آتشکده درزمان سیاحت ابودلف مسعربن المهلهل درحوالی سال ۹۲۵ میلادی هنوزبرپا بوده ولی در زمان بلعمی مورخ (۹٦۵ م.) روبخرابی گذاشته بود. یاقوت حموی در معجم‌البلدان از قول ابودلف مسعربن المهلهل که شاعر [۳] بوده، درحق شهر شیز [۴] و آتشکدهٔ آن چنین نقل میکند:

«شهرشیزمیان مراغه‌وزنجان وشهرزورودینورواقع‌ومحاطست از کوههایی که‌دارای معادن طلا وزیبق وسرب وسیم وزرنیخ زرد وغیره میباشد... ودرآنجاآتشکده‌ای هست

۱ـ رك. چاپ دارمستتر ومینوی (ك).

۲ـ در کتابخانهٔ ملی پاریس مهری هست که روی آن تصویر بافرغ نام مغان مغ آتشکدهٔ‌آذرگشنسب حك شده است. (ك).

۳ـ ابودلف تاجرپیشه بود (نه شاعر) ودرپی خزائن ودفائن سفرمیکرد (ازیاد داشتهای‌آقای پورداود.) یاقوت حموی درمعجم البلدان ذیل «مطبخ کسری» گوید: ذکرمسعر بن المهلهل ابودلف الشاعر ...» ولی درتجارت پیشگی او شکی نیست. رك. ص ۳۱٦ س ۵ـ٦.

٤ـ یاقوت مینویسد که‌شیزمعرب(جیس) است واهل‌مراغه وآن نواحی این مواضع را (گزن) مینامند ودرلفظ (جزنق) نیز نویسد که قصبهٔ‌آبادیست درآذربایجان، نزدیك مراغه، و درآنجا آثار خرابه‌های عمارت و آتشکده‌ای که پادشاهان قدیم ایران ساخته بودند دیده میشود. بعید نیست که اصل کلمهٔ جزنق یعنی گزنك همان کلمهٔ گنك وگنزك باشد که درکتب زرتشتی ویونانی نام شهروآتشکدهٔ معروف آذربایجان بوده که ذکر آن گذشت (مارکوارت).

آتشکده که‌ازحیث زینت‌ها وتصویرهای بدیع ویک‌ساعت‌صنعتکارانهٔ خود یکی‌ازعمارات قابل ستایش بشمارمیرفت ، ازطرف قیصرروم هراکلیوس درسال ٦٢٤ میلادی سوزانده شد وبعدها از نوساخته گشت . »[۱]

کریستنسن نوشته[۲] : «وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را که از خاقان و زنش گرفته بود[۳] باین‌آتشکده فرستاد . خسرو اول نیزنظیراین را عطا کرد . خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب کردن وهرام چوبین بشود ، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم بآتشکدهٔ‌آذر گشسب بفرستد وبوعدهٔ خویش وفا کرد. درقرن دهم میلادی مسعودی‌بعبارت ذیل ویرانه‌های‌آن معبد را وصف میکند : «امروزدرآن شهر[شیز]آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی وستارگان وعوالم بروبحر و اراضی مسکون و نباتات وحیوانات ودیگرعجایب را نشان میدهد.شاهنشاهان‌آتشکده‌ای دراین‌شهرداشتند که درعهد همهٔ‌سلسله‌های پادشاهان ایران مقدس ومحترم بود. این‌آتشکده را آذرخوش میگفتند.[۴] آذربزبان عجم«آتش» وخوش«نیکو» است . شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواستهٔ بسیار بدانجا میبردند. »

۱ـ عبارات پارسی فوق ازخود استاد مارکوارت‌است .

۲ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۸ .

۳ـ طبری . نولدکه . سابقاً اردشیراول دشمنانی راکه درجنگ کشته میشدندبمعبد اناهیتا واقع در استخر میفرستاد و سرعیسویانی راکه محکوم بمرگ شده بودند درسال ۲٤۰ م . درهمان معبد ، امر دادآویزان کنند . (ك) .

٤ـ نام دیگرآذرگشنسب‌است(کریستنسن) بعید نیست که‌آذرگشنسب‌به‌آذرگشن، آذرگش ، آذرگوش وآذرجوش تبدیل و بعدها نقطهٔ (ج) را بالا گذاشته ، آذرخوش خوانده باشند، وبدیهی‌است که مسعودی خودآنراآذرخوش مینامیده که‌آنرا چنین‌ترجمه کرده(رك . سطر ۱۲همین‌صفحه)ازطرف‌دیگرنام‌این‌آتشکده‌را«آذرخش» (ص ۳۱۱ و ۳۲۰) و«آذرخنش» (ص ۲۰٦) هم نوشته‌اند وآنها تحریف « آذر جشنس » مخف آذرجشنسف معرب آذرگشنسپ است . (م . معین) .

در ادبیات پارسی ذکر آذرگشسب بارها بمیان آمده :

فردوسی درعنوان (رفتن کیخسرو بدژ بهمن و گرفتن آنرا) گوید [1] :

بشد تا دژ بهمن آزاد شاه — خود و گیو و گودرز و چندان سپاه
بدژ درشد آن شاه آزادگان — ابا پیر گودرز کشوادگان
یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ — پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید — شد آن تیرگی سربسر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه — یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازا و پهنای آن ده کمند — بگرد اندرش طاقهای بلند
ز بیرون چو نیم از تك تازی اسپ — برآورد و بنهاد آذرگشسپ
نشستند گرد اندرش موبدان — ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان کرد چندان درنك — که آتشکده گشت با بوی و رنك.

فردوسی (پس از باز آمدن کیخسرو از توران بایران و شرح کارهای خود در آن سرزمین، برای کیکاوس) گوید :

نیا [2] چون شنید از نبیره سخن — یکی پند پیرانه افکند بن
بدو گفت ماهم چنین با دو اسپ — بتازیم تا خان **آذرگشسپ**
سر و تن بشوییم با پا و دست — چنان چون بود مرد یزدان پرست
بزاری ابا کرد گار جهان — بزمزم کنیم آفرین نهان
بباشیم در پیش آذر بپای — مگر پاك یزدان بود رهنمای
بجایی که او دارد آرامگاه — نماید نمایندهٔ داد راه
برین رای گشتند هردو [3] یکی — نگردید یك تن ز راه اندکی
نشستند چون بادهردو [3] براسپ — دمان تا درخان **آذرگشسپ**

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۷۵۸ ـ ۷۶۱ .
۲ـ مراد کیکاوس نیای کیخسرو است .
۳ـ کیکاوس و کیخسرو .

بسیار باشکوه ، که تمام آتشکده‌های غرب وشرق مجوسان ازآن برخوردار میشوند ، و بالای قبهٔ آن هلالی‌هست‌ازنقره، که جمعی‌ازسلاطین خواسته‌اندآ نرابردارند قادر نشده‌اند، وازغرایب این آتشکده اینست که هفتصد سالست آنرا روشن کرده‌اند ، نه خاموش شده ونه خاکستری بیرون داده است !

این شهررا هرمزبن خسروشیرین بن بهرام ، با سنك وآجربنا کرده و در اطراف آتشکده ایوانهای‌بلند وبناهای بزرك‌محتشم ساخته‌شده‌است، وهر گاه دشمن قصد گرفتن این شهربکند وبدیوارهای‌آن منجنیق ببندد سنگهای‌آن بدریاچه می‌افتد . اگرمنجنیق خود راگرچه یك ذراع باشد عقب بکشد سنگها بیرون حصار می‌افتند ...»

و غیر از ابودلف نیز روایت کرده‌اند که در شیز آتشکدهٔ آذرخش (آذرخنش ، آذرکنشب!) که نزد مجوسان بسیارمحترم بوده میباشد وهرپادشاهی درحین‌جلوس آنجارا پا پیاده زیارت میکرده است . »

ابن الفقیه درکتاب البلدان نویسد :

« . . . همچنین ازشهرهای آذربایجانست جنزه [۱] وجابروان وارمیه ـ شهرزردشت‌ـ وشیز که‌آتشکدهٔ آذرجشس [۲] درآنجاست، واین‌آتشکده را قدر و منزلت بزرگی در نزد پارسیانست . . . » [۳]

ابن خردادبه درکتاب المسالك والممالك نوشته [۴] :

« . . . ارمیه شهر زردشت وسلماس وشیز که‌آنجاآتشکدهٔ‌آذربایجان [۵] است و اورا قدرومنزلت‌بزرگی پیش‌آتش پرستان‌میباشدبطوریکه پادشاهان وقتی که بسلطنت‌میرسند باید از مداین پا پیاده بزیارت‌آنجا روند ...»

۱ـ همان گنزك .

۲ـ صحیح آن آذرجشنس (آذرجشنسف معرب‌آذرگشنسپ) است .

۳ـ مجلهٔ ایرانشهرسال دوم شمارهٔ ۳ مقالهٔ (آذربایجان) بقلم غنی‌زاده .

٤ـ ص ۱۱۹ .

۵ـ ظاهراً همان‌آذرگشنسپ .

نخستین برآتش نیایش گرفت
جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت وبگشاد راز از نهفت
همه دیده با شهریاران[1] بگفت
هم آنگه نشستند شادان براسپ
برفتند از ایوان **آذرگشسپ**[2].

وپس‌ازکشته شدن افراسیاب وگرسیوز درعنوان (بازآمدن کاوس وخسروبپارس) گوید :

ز یزدان چوشاه آرزوها بیافت — ز دریا سوی **خان‌آذر** شتافت
بسی زر بر آتش بر افشاندند — بزمزم بسی آفرین خواندند
ببودند یك روزویك شب بپای — به پیش جهان داور رهنمای
چوگنجور کیخسروآمد**زرسپ** — ببخشید گنجی به**آذرگشسپ**
بر آن موبدان خلعت‌افگند نیز — درم داد و دینار و بسیار چیز
بشهراندرون‌هرکه‌درویش بود — وگرخوردش‌ازکوشش‌خویش‌بود
بر آن نیز گنجی‌پراگنده کرد — جهانی بداد ودهش زنده کرد[3].

ونیز هنگامیکه کیخسروبرای انقطاع ازدنیا بکوه رفت ، فردوسی‌ازقول ایرانیان بشاه ، نقل کند :

همه خاك باشیم اسپ ترا — پرستنده‌آذرگشسپ ترا[4].

۱ــ کیکاوس و کیخسرو .

۲ــ شاهنامهٔ بخ ج ٥ ص ۱۳۹۱ .

۳ــ همان کتاب . همان جلد ص ۱۳۹۷. ظاهراً درروایات ایرانی داستان خسرو پرویزرا بکیخسرو نسبت داده‌اند. مقایسه شود باگفتارفردوسی دربارهٔ رفتن خسروپرویز بآذرگشسپ واهداء نذور . (رك . ص ۳۲۷ ببعد)

٤ــ شاهنامهٔ بخ ج ٥ ص ۱٤۳۷ .

برفتند با جامه‌های سپید پر از ترس دل یك بیك پر امید
چو آتش بدیدند، گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند
بر آن جایگه زار و گریان دو شاه به پیش خداوند خورشید و ماه
جهان آفرین را همی خواندند بر آن موبدان گوهر افشاندند
چو خسرو بآب مژه رخ بشست برافشاند دینار برزند و است
بیك هفته بر پیش یزدان بدند مپندار کآتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود
اگر چندت اندیشه گردد دراز هم از پاك یزدان نهٔ بی نیاز
بیك ماه در **آذرآبادگان** ببودند شاهان و آزادگان [۱].

و نیز پس از آنکه هوم داستان دستگیر کردن افراسیاب را برای گودرز کشوادگان نقل کرد و گفت: عاقبت،

ز بس نالهٔ زار و سوگند اوی
یکی سست تر کردمش بند اوی
برین جایگه بر زچنگم بجست
دل و جانم از جستن او بخست
درین آب **خنجست** [۲] پنهان شدست
بگفتم بتو راز چونان که هست.
چو گودرز بشنید این داستان
بیاد آمدش گفتهٔ باستان
پر اندیشه شد سوی **آتشکده**
چنان چون بود مردم دل شده

۱ــ شاهنامهٔ بخ ج ۵ ص ۱۳۸۵ـ۱۳۸۶ .

۲ــ دراصل میبایست چیچست باشد. چه در اوستا چئچسته **Caecasta** نام دریاچهٔ ارومیه است . رك . ص ۸٤ و ۳۱۱ .

راجعاً الی محلته من السواد وامر بماکان فی اکلیل خاقان[۱] من یاقوت احمر وسائر الجوهر، فعلق علی بیت نار آذربیجان .»

و هم طبری پس از چند سطر نویسد : «وان انصراف بهرام من غزوه ذلك ، کان علی طریق آذربیجان و انه نحل بیت نار « الشیز » ماکان فی اکلیل خاقان من الیواقیت و الجوهر وسیفاً کان لخاقان مفصصاً بدروجوهر وحلیة کثیرة ، واخدمه «خاتون» امرأة خاقان.»

مؤلف غرر اخبار ملوك الفرس در همین موضوع آرد : «وعاد [بهرام] الی آذربیجان، و معه رأس خاقان وتاجه وامواله، فامر بتعلیق التاج من بیت النار والزم «خاتون» سیدة نساء خاقان و جواریها خدمة بیت النار وتکثیر سواد سدنتها . »

ونیز انوشروان پس از تصمیم بجنك با قیصر روم ،

جهاندار با کاویانی درفش	همی رفت با تاج وزرینه کفش
همی برشد آوازشان بردومیل	به پیش سپاه اندرون کوس وپیل
پس پشت وپیش اندر آزادگان	بشد تیز تا **آذرآبادگان**
چوچشمش بر آمد **بآذر گشسپ**	پیاده شدازدورو بگذاشت اسپ
زدستور پاکیزه برسم بجست	دورخ را بآب دودیده بشست
بباژ اندر آمد بآتشکده	نهادند گاهی بزر آزده
نهاده برو نامهٔ زند و است	بآواز بر خواند موبد درست
رد وهیربد پیش غلطان بخاك	همه دامن قرطها کرده چاك
بزرگان همه گوهر افشاندند	بزمزم همه آفرین خواندند
چو نزدیکتر شد، نیایش گرفت	جهان آفرین را ستایش گرفت
وزو خواست پیروزی ودستگاه	نمودن دلش را سوی داد راه
پرستندگانرا ببخشید چیز	بجایی که درویش دیدند نیز
یکی خیمه زد پیش آتشکده	کشیدند لشکر زهرسو رده[۲].

۱ـ تاجی که بغنیمت گرفته بود .

۲ـ شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲۳۳۹ .

وچون بهرام گوربرای پی گم کردن‌درجنك باخاقان، باگروهی‌اندك به‌آذربایجان حرکت کرد ،

وزآن جایگه لشکر اندر کشید
سوی آذرآبادگان بـر کشید
چو از پارس لشکر فراوان ببرد
چنین بود نزد بزرگان و خرد
که از جنك بگریخت بهرام شاه
ورا سوی **آذرگشسپ** است راه
چو بهرام رخ سوی **آذر** نهاد
فرستاده آمد ز قیصر چو باد[۱] .

ودر (تاختن بهرام گور برخاقان چین) :

چو آگاهی آمد به‌بهرام شاه — که‌خاقان‌بمروست‌وچندان‌سپاه
بیاورد لشکـر **بآذرگشسپ** — همی‌بی‌بنه هریکی‌بادواسپ ...[۲]

ودر(بازگشتن‌بهرام گوربه‌ایران زمین) گوید :

چو شد ساخته کار آتشکده — همان جای نوروز و جشن سده
بیامد سوی **آذرآبادگان** — خود و نامداران و آزادگان
پرستش‌کنان پیش **آذر** شدند — همه موبدان دست بربر شدند
پرستندگان را ببخشید چیز — وز**آتشکده** روی بنهاد نیز[۳] .

وطبری نویسد(پس‌ازشکست دادن سپاه خاقان):«وان بهرام انصرف الی‌آذربیجان

۱ــ همان کتاب . همان مجلد ص ۲۱۹۷ .

۲ــ همان کتاب . همان مجلد ص ۲۲۰۰ .

۳ــ همان کتاب . همان مجلد ص۲۲۰۵ ــ اگرچه در این ابیات نام (آذرگشسپ) نیامده ولی پیداست که مراد همانست .

پس‌از(کور کردن گستهم وبندوی هرمزد را)،

چو گستهم و بندوی **با آذر گشسپ**

بر افکند مردی سبك با دو اسپ

که در شب بنزدیك خسرو شود

از ایران بآگاهی نو شود...[۱]

خسروپرویز(۵۹۰-۶۲۸ م.) پیش‌ازآنکه بجنك بهرام چوبینه رود بآتشکدهٔ آذر گشسب (آذرآبادگان) رفت و درآنجا نماز و ستایش بجای‌آورد و درخواست پیروزی کرد.

فردوسی گوید:

وزآن دشت بی بربرانگیخت اسپ

همی تاخت تا پیش **آذر گشسپ**

به باژ اندر آمد به **آتشکده**

دلش بود یکسر بدرد آژده

بشد هیربد، زند و استا بدست

به پیش جهاندار یزدان پرست

گشاد از میان شاه زرین کمر

بر آتش برافکند چندی گهر

نیایش کنان پیش آتش بگشت

بنالیدن از هیربد برگذشت

همی گفت کای داور داد و پاك

سر دشمنان اندر آور بخاك

تو دانی که بر داد نالم همی

همه راه نیکی سگالم همی

۱- همان کتاب ج ۹ ص ۲۶۷۶.

وخسروپرویز چون از پدر بیمناك شد ،

شب تیره از طیسفون در کشید — تو گفتی که گشت‌ازجهان‌ناپدید

نداد آن سر پربها رایگان — همی‌تاخت‌تا **آذر آبادگان** ...

بزرگان نزد او شتافته،

همی گفت هر کس که‌ای پورشاه
ترا زیبد این تخت و تاج و کلاه

نگر تا نداری هراس از گزند
بزی شاد و آرام و دل ارجمند

زمانی بنخجیر تازیم اسپ
زمانی نوان پیش **آذر گشسپ**

بدیشان چنین گفت‌خسرو که من
پراز بیمم از شاه ، وز انجمن

اگرپیش **آذر گشسپ** این سران
بیایند و سوگندهای گران

خورند و مرا یکسرایمن کنند
که پیمان من زان سپس نشکنند

بباشم بدین مرز با ایمنی
نترسم ز تیمار آهرمنی .

یلان چون شنیدند گفتار اوی
همه سوی **آذر** نهادند روی

بخوردندسوگندهایی که خواست
که مهرتو با دیده داریم راست [۱].

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲۶۶۶-۲۶۶۸ .

فردوسی گوید :

سواری بکردار **آذر گشسپ** زکابل‌سوی شام شد برسه اسپ.

ازآتش کسی کرد بانو گشسپ اباخواسته‌همچوآذر **گشسپ**.

چورستم‌بدیدش‌برانگیخت‌اسپ بیامد براو چو **آذر گشسپ** .

و زآن پس نشستند گردان براسپ

براندند برسان **آذر گشسپ**[۱] .

***

آتشگاه کرکویه وسرودآن ـ مؤلف تاریخ سیستان آورده است[۲] : «اکنون یاد کنیم سبب آتش کرکوی[۳] . بوالمؤید[۴] اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کیخسرو بآذربادگان رفت و رستم دستان باوی ، و آن تاریکی وپتیارهٔ دیوان بفرایزد تعالی بدید که **آذر گشسپ** پیدا گشت[۵] وروشنایی بر گوش اسب اوبود، وشاهی اورا شد با چندان معجزه ، پس کیخسرواز آنجا بازگشت وبترکستان شد بطلب خون سیاوش ، پدرخویش، وهرچه نیرومند یافت اندرترکستان همی کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او ، افراسیاب گریز گرفت وبسوی چین شد وزآنجا بهندوستان آمد وزآنجا بسیستان آمد و گفت من بزنهاررستم آمدم، واورا به(بنکوه)فرودآوردند،چون سپاه اوهمی آمد فوج‌فوج، اندربنکوه انبارغله بود چنانکه اندرهرجانبی ازآن برسه سومقدارصدهزار کیل غله دایم نهاده بودندی ، و جادوان با او گردشدند واوجادو بود ، تدبیر کرد که اینجا علف هست

۱- لغت‌نامهٔ دهخدا : آذرگشسب .

۲ـ ص ۳۵ ـ ۳۷ .

۳ـ کرکوی و کرکویه نام محلی در سه فرسنگی شهرزرنك براه هرات ـ و نام یکی ازدروازه‌های همان شهرهم‌بوده که ازآن بسوی کرکوی میرفتند (مرحوم‌بهار بنقل از اصطخری) .

٤ـ مراد ابوالمؤید بلخی مؤلف‌گرشاسب نامه است . رك . بخش هفتم بهرهٔ ٤ .

٥ـ «واتخذ بهمن بیتاً بسجستان یدعی کرکرا (ظ . کرکویه) . » (شهرستانی . ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷) .

تو مپسند بیداد بیدادگر
بگفت این وبربست زرین کمر
سوی دشت دوك اندر آورد روی
همی شد خلیده دل ورای جوی[۱].

خسرو در نامهٔ پیروزی به قیصر نویسد:

به **آذر گشسپ** آمدم با سپاه دوان پیش‌باز آمدم نیکخواه[۲].

فردوسی درعنوان (بازگشتن نیاطوس[۳] ورومیان ازایران نزد قیصرروم)آورده:

دو منزل بشد خسرو سر فراز وراکرد پدرود وپس گشت باز
دگر هفته برداشت باده سوار که بودند بینا دل و نامدار
زلشکر که آمدبه **آذر گشسپ** بگنبدنگه کرد وبگذاشت‌اسپ
پیاده همی رفت دیده پرآب بزردی دورخساره چون آفتاب
چو از دز بنزدیك آتش رسید شد ازآب دیده رخش ناپدید
یکی هفته میخواند استا وزند همی گشت بر گرد آذر نژند
بهشتم بیامد ز **آتشکده** چو نزدیك شد روز کارسده
ز زرین و سیمین گوهر نگار ز دینار و ازگوهر شاهوار
بآتش بداد آنچه پذرفته بود سخن‌هرچه پیش ردان گفته بود
بدرویش بخشید گنجی درم نماندانداآن‌بوم‌وبر، کس‌دژم[۴].

وهم فردوسی از قول رستم فرخزاد (که ببرادر خود وصیت کند) آورده:

همیدون گله هرچه داری، زاسپ ببرسوی گنجور **آذر گشسپ**[۵].

در ادبیات پارسی (آذرگشسب) مثل تیزی و چالاکی است.

۱ـ همان کتاب. همان مجلد ص۳۷۶۸.
۲ـ همان کتاب. همان مجلد ص ۲۷۹۱.
۳ـ معرف Theodosius = Taïadus (یشتها ج ۱ ص ۵۶۰ ح ۱).
۴ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۷۹۷.
۵ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۹۶۷.

همیشه نیکی کوش دی گدشت[1] و دوش
شاها خدایگانا ، بآفرین شاهی[2] .

****

در فرهنگهای پارسی (آذرگشب) و (آذرشسب) مخفف آذرگشسب و آذرگشنسب است ، سنائی گوید :

آب و آتش نخوانده او را اسب آن صدف خواندواینش آذرشسب[3] .

ونیزدرفرهنگها (آذرگشسب) را «نام فرشته‌ای موکل بر آتش که پیوسته درآتش مقام دارد .» دانسته‌اند[4] . آذرگشسب مورد سوگند بزرگان ایران بود .

فردوسی گوید :

بیزدان که‌اوبرترازبرتری‌است نگارندهٔ زهره و مشتری است
بتاج و بگاه و بخورشید و ماه **بآذرگشسپ** و بمهر و کلاه
که ازشاه خاقان نپیچد بدل نباشد بکاری ورا دل گسل[5] .

۱- کذا وباید (گذشت) باشد چه درین کتاب ذالهای معجمه را مطلقاً بی نقطه نوشته است . (بهار) .

۲- بعقیدهٔ من باید وزن این شعرها : (تناتنن تن - تن) و قرائت صحیح آن چنین باشد : فرخته باذا ، روش . خنیده گرشسپ ، هوش . همی پراست از ، جوش . انوش کن می ، انوش . دوست بذا ... گوش ، به‌آفرین نه ، گوش . همیشه نیکی ، کوش . که دی گذشت و، دوش . الی آخر. که‌دراینصورت رعایت اسباب وهجاها شده‌است . بعلاوه کلمهٔ (نوش) به تنهائی درفارسی قدیم یا پهلوی دیده نشده و اصل آن (ان ئوش) است یعنی بیمرك که ازترکیب (ئوش) بمعنی‌مرك که بعدها هوش شده وازالف ونون نفی ساخته‌اند و(انوشه) صفتی ازانوش میباشد یعنی (جاودانه) وانوشه بزی و انوشه روان باین معنی است - روش درمصراع اول هم بمعنی نوروفروغ است وروشنای اسم مکان از(روش)و (نای) وروشن اسم مصدرازهموست . خنیده بضم اول بمعنی نافذ ومنتشروطنین افکنده‌در جهان وزیرسقف آسمانست . (بهار). (برای اطلاع از وجه‌ترکیب واشتقاق «روشنایی» رك . اسم مصدر بقلم م . معین ص ۸٦ ببعد) .

۳- رك . لغت‌نامهٔ دهخدا .

٤- برهان ، لغت‌نامهٔ دهخدا .

٥- شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲٦٤۲ .

وحصارمحکم ، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، بجادویی بساختند که ازهرسوی دوفرسنك تاریك گشت. چون کیخسرو بایران شد وخسروشنید آنجا آمد ، بدان تاریکی اندرنیارست شد واین جایگه که اکنون **آتشگاه کرکوی** است معبد جای [۱] گرشاسب [۲] بود [۳] واورا دعا مستجاب بود بروزگاراو، اوفرمان یافت ، مردمان هم بامید برکات آنجا همی‌شدندی ودعا همی کردندی وایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی . چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد وپلاس پوشید ودعا کرد ، ایزد تعالی آنجا روشنایی فرادید آورد که اکنون آتشگاهست ، چون آن روشنایی بر آمد برابر تاریکی ، تاریکی ناچیز گشت و کیخسروورستم بپای قلعه شدند وبمنجنیق آتش انداختند وآن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود ، وآن قلعه بسوخت وافراسیاب ازآنجا بجادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند وقلعه ویران شد . پس کیخسرو این بار بیك نیمه آن شارستان سیستان بکرد و **آتشگاه کرکویه** ، وآن آتش گویند آنست ، آن روشنایی که فرادید ، و گبرکان چنین گویند که آن **هوش گرشاسب** است وحجت آرند بسرود کرکوی بدین سخن (بیت) :

فرخت بادا روش	خنیده گرشاسب هوش
همی برست از جوش	نوش کن می نوش
دوست بدا گوش [۴]	بآفرین نهاده گوش

۱- ترکیبی است که اسم مکان فارسی ازآن بیاید ، مانند آتشگاه و آتش جای و آتشکده وغیره . (بهار) .

۲- رك . بخش هفتم بهرهٔ ٤ .

۳- «وبنی (افریدون) آخرمن بیوت النار بسجستان «کراکر»، کان اتخذه بهمن بن استیذاباذ بن یستاسف (اسبندیاذ بن بستاسف.» (مروج الذهب مسعودی چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید ج ۲ ص ۱٤۷) .

٤- ظاهراً (بداگوش) باکاف فارسی باید باشد یعنی (بآغوش) چه آگوش وآغوش یکی است و بداگوش ازقبیل بدان ، بدو وبدین میباشد یعنی بآن وباین وغیره ... (بهار) .

در فرهنگها آمده : برزین بروزن پروین بمعنی آتش است که عرب نارخوانند ! [۱] ازاین عبارت واستعمال شعرای متقدم که آذر برزین را با (برزین = برروی زین اسب) تجنیس آورده‌اند [۲]، برمیآید که قدما آنرا بفتح اول میخوانده‌اند، ولی اینکه فرهنك نویسان آنرا بمعنی مطلق آتش دانسته‌اند خطاست .

برزین نیزمانند گشنسب نام چند تن ازبزرگان ایران بوده‌است ازآن جمله : نام پدرجهن در زمان فریدون ـ نام پسر گشتاسب ـ نام پدربهزاد ـ نام سردار انوشروان [۳] و همچنین(مهر برزین)درنامهای ایرانیان باستان آمده ازآن جمله : نام پسرفرهاد یا (خراد)در زمان بهرام گور [۴] .

درفصل ۱۷ بندهش بند ۸ آمده :

پیدایش آن «آذربرزین مهر ، تازمان گشتاسپ درگردش بوده پناه جهان میبود ، تا زرتشت انوشه روان دین آورد ، گشتاسپ دین پذیرفت . آنگاه گشتاسپ آذربرزین‌مهررادر کوه ریوند که آنرا پشت ویشتاسپان خوانند فرونهاد . » [۵]

«فرهنك نویسان گویند آنرا برزین نام ازجانشینان ابراهیم زردشت (!)ساخته بود ودرفارس بود، وبرخی گویند روزی کیخسرو سواره میرفت ناگاه صدای رعدی بهم رسید چنان مهیب که کیخسروخودرا ازاسب انداخت . درآن‌اثنا صاعقه‌ای‌افتاد وبراسب اوخورد وزین افروخته گردید ، دیگر نگذاشتند که آن آتش فرونشیند و همانجا آتشکده‌ای ساختند وآذربرزین نام نهادند . » [۶]

۱ـ برهان ، انجمن .

۲ـ درپایین بیاید .

۳ـ فرهنك شاهنامه ص ۵۰ .

٤ـ همان کتاب ص ۲٤۸ .

۵ـ یشتها ج ۲ حاشیهٔ ص ۳۳۰.

٦ـ برهان ، انجمن ، غیاث .

ونیز :

یکی سخت‌سوگندخواهم بماه — بآذرگشسپ و بتخت و کلاه
که گرخسروآیدبدین‌مرزوبوم — سپاه آرد از نزد قیصر ز روم
تو خواهی مرا زو بجان زینهار — نگیری تواین‌کاردشخوارخوار[1].

II
آذر برزین مهر[2]

آذربرزین مهر، که درپهلوی‌آتوربورژین متر ، بضم باء یعنی (آتش مهربالنده) آمده . برخی برزین را ازمادهٔ (برز ، ورز) بمعنی ورزیدن و کشتن گمان کرده وبفتح اول خوانده‌اند وآن صحیح نیست چه درمتن پهلوی ورز ، ورژیتن غیراز(بورژ) است[3]، وواژهٔ اخیر از ریشهٔ اوستایی ورد **vard ، varəd** بمعنی روییدن‌آمده که واژهٔ پهلوی (والیتن) وپارسی (بالیدن) [4] ومشتقات‌آن مانند (بلند) [5] و(بالا) [6] و (بالش) [7] و (البرز= هرا برزه = کوه هرای بلند) [8] از متفرعات همین ریشه‌اند .

برزین در ادبیات پارسی بتنهایی بجای‌آذربرزین مهراستعمال شده .

نظامی :

ز **برزین** دهقان و افسون زند — برآورده دودی بچرخ بلند .

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۷۲۸ (درگریختن بندوی از بند بهرام) .

۲ـ معمولاآذر فرنبغ را بر برزین مهرمقدم میدارند، ولی نظر بلزوم تشریح بیشتر فرنبغ وخرداد (که ازاین پس بیاید) ما برزین مهررا مقدم داشتیم .

۳ـ مجلهٔ مهرسال۲ شمارهٔ ۳ مقالهٔ (نامهای شهریاران) بقلم مرحوم بهار.

٤ـ فرهنك بارتولمه ص ۱۳٦۹ .

Paul. Horn تألیف Grundriss der Neupersischen Etymologie شمارهٔ ۱۹۸ .

٦ـ همان‌کتاب ، ۱۷۱ .

۷ـ همان‌کتاب ، ۱۷۲ ــ وبالیدن ، ۱۷۳ .

۸ـ پور داود. یشتها ج ۱ ص ۱۳۱-۱۳۳-۲۱۲ .

کریستنسن نویسد [۱] : لازارفارایی [۲] قریهٔ ریوند را (قریهٔ مغان) مینامد . باعتقاد جکسن [۳] مکان این آتشکده در(قریهٔ مهر) بوده است که در سرراه خراسان بیك فاصله از میاندشت وسبزوار قرار دارد .»

درفرهنگهای پارسی [۴] آمده : «آذر برزین نام آتشکدهٔ ششم است [۵] که در فارس برزین نام شخصی ازخلفای ابراهیم زردشت (!)ساخته بود . » وهم فرهنك نویسان آتشکدهٔ (برزین) را بتصحیف (بزین) بروزن خزین نوشته ، آنرا آتشکده‌ای جداگانه محسوب داشته مقرآنراروستای‌نیشابور(!) نگاشته‌وگفته‌اند باین‌معنی با رای قرشت‌هم آمده‌است[۶] . ازاین گفتارفردوسی برمیآید که یاآتشکدهٔ برزین درزمان وی (سدهٔ چهارم هجری) هنوز برپا بوده ویا عیناً جملهٔ ذیل را ازشاهنامهٔ منثور(یا مأخذ شفاهی) بنظم آورده :

شنیدم که روزی گوپیلتن یکی سور کرد از در انجمن
بجایی کجا نام اوبد «نوند» [۷] بدو اندرون کاخ هـای بلند
کجا **آذر برزین** کنون بدانجا فروزدهمی رهنمون [۸] .

درادبیات پارسی

بجزدقیقی وفردوسی گویندگان ایرانی بارها ازآن نام برده‌اند . ابوشکور بلخی گوید :

بگـه رفتن کان ترك من اندرزین شد
دل من زآن زین **آتشکدهٔ برزین** شد .

۱- ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۸-۱۰۹ .

۲- **Lazare de Pharp** .

۳- **Jackson** .

۴- برهان ، انجمن .

۵- شرح آتشکده‌های هفتگانه درآخر همین بهره بیاید .

۶- رك . برهان قاطع .

۷- ظ . مصحف «روند» (ریوند) رك . برهان قاطع مصحح نگارنده: نوند. ؟

۸- شاهنامهٔ بخ . ج ۲ ص ٤١٦ .

فردوسی درشاهنامه در بارۀ لهراسب (پیش از ظهور زرتشت) گوید :

یکی آذری ساخت **برزین** بنام　　که بدبابزرگی و بافروکام [۱] .

ودقیقی درشاهنامۀ خود (پس ازپذیرفتن گشتاسپ دین زرتشت را) گوید :

پس آزاده گشتاسپ برشد بگاه　　فرستاد هرسو بکشور سپاه

پراکند گرد جهان موبدان　　نهاد از بـر آذران گنبدان

نخست **آذرمهر برزین** نهاد　　بکشور نگرتا چه آیین نهاد ؟

(که آن **مهر برزین** ابی دودبود　　منور نه از هیزم وعود بود .)

آنگاه گشتاسپ مردم را دعوت کرده گوید :

سوی **گنبدآذر** [۲] آرید روی　　بفرمان پیغمبر راستگوی [۳] .

همین آتشکده است که دقیقی گوید سرو کشمر را در کنار آن کاشتند [۴]، و چون فردوسی این اشعاررا درشاهنامۀ خود وارد کرده پیداست که منظور او از برزین لهراسب غیرازآذربرزین مهراست .

محل و اختصاص آن

بنا بتصریح تفسیرپهلوی آتش نیایش ، این آتشکده در ریوند [۵] ایالت خراسان جای داشت : «جای آذربرزین مهر در کوه ریوند است . کارآذر برزین مهر کشاورزی (و استریوشی) است . ازیاوری این آتش است که کشاورزان از کار کشاورزی داناتروتخشاترو پاکیزه‌تر(شستك جامك‌تر) هستند وبا این آتش بود که گشتاست پرسش وپاسخ کرد» [۶] .

۱ـ شاهنامۀ بخ ج ٦ ص ۱٤٤٦ .

۲ـ مراد آذربرزین مهراست .

۳ـ شاهنامۀ بخ ج ٦ ص ۱٤۹۹ـ۱۵۰۰ .

٤ـ شرح آن در(بخش شعر پارسی : دقیقی) بیاید .

۵ـ رك : «نوند» دربرهان قاطع مصحح م . معین .

٦ـ خرده اوستا ص ۱۳۲ حاشیه .

ابوالفرج رونی (در وصف فروردین) :

گرد گلشن زفروغ لاله گویی **آتشکدهٔ برزین** است.

معزی نیشابوری (درمدح امیرعلی بن فرامرز کاکویه) :

ور روشنی رأی تو پرویزبدیدی

هرگز نشدی شیفته بر **آذر برزین** [۱].

زراتشت بهرام پژدو :

بگفت این و نشست آنگاه برزین

روان شد سوی **آتشگاه برزین** .

سلمان ساوجی :

کسی که **آتش برزین** ندیده بود بدید

رخش چو آتش وزلفش دمیده ریحانش .

فرهنگ نویسان نام (آذرمهر) را برده‌اند ونوشته‌اند نام آتشکدهٔ نخستین از هفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان است[۲]، وظاهراً اصل آن آذربرزین مهراست [۳] . ✻

۱- ظاهراً معزی که افسانهٔ پیدایش آذر برزین را درزمان کیخسرو(چنانکه فرهنگ نویسان نقل کرده‌اند ودر بالا ثبت شد) شنیده بود، کیخسرو(کی + خسرو) را با خسرو (پرویز) بمناسبت تشابه لفظی خلط کرده‌است . خسرو پرویز چنانکه گذشت بویژه بآتشکدهٔ آذرگشنسب که ویژهٔ رزمیان وفرمانداران بود بسیار توجه داشته است .

۲- رك . جهانگیری .

۳- رك. لغت‌نامهٔ دهخدا .

✻- ولف Wolf درفهرست‌شاهنامه(برزین)را درابیات ذیل بمعنی (آذر برزین) گرفته (رك.فهرست ولف : برزین Barzîn)ولی ازابیات مقدم ومؤخر آنها نیك پیداست که گوینده ایهام‌آورده ومراد حقیقی وی از(آتش تیز برزین) سواری است تند و تیز و بجان دشمن ،آتش بیز :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ناصرخسرو :

برمن گذریکی که بیمگان در مشهور تو ز **آذربرزینم** .

منوچهری (در وصف شب جشن سده):

برفروز **آتش برزین** که درین فصل بسا

آذر برزین پیغمبر آزار بود .

عمعق بخارایی :

بخواه جام و برافرز **آذر برزین**

که پرشمامهٔ کافور شد که وبرزن .

مسعود سعد سلمان :

زسهم وهیبت آن کونشستش اندرزین [۱]

فسرد **آذر برزین** و آذر خرداد [۲] .

ونیز :

دردل و در دیدهٔ من سال وماه **آذر برزین** بود ورود گنك [۳].

ونیز :

زجود تو ثمری گشت دجلهٔ بغداد

ز خشم‌توشری گشت**آذر برزین** [۳].

ونیز :

چوبرفروختی از تیغ آتش اندر هند

بشهر**فارس**فرومرد**آتش برزین** [۳].

۱- ضمیر(او) بملك ارسلان ممدوح مسعود برمیگردد .

۲- آذرخرداد همان فرنبغ است که درذیل بیاید .

۳- ازاین ابیات برمیآید که آذربرزین بفراوانی آتش وعدم امکان خاموش کردن شهره بوده است .

آرد وشکر بزمین ریخت . اردشیر چون این بدید در شگفت ماند. گربه وسگی که درآن خانه بودند ازآن بخوردند وهمان‌دم‌بمردند . اردشیردانست که زهردرآن پیاله بود ...» [۱]

آذرفرنبغ نیزنام موبدی بزرك بوده است پسرفرخزاد ، معاصرمأمون‌خلیفهٔ عباسی که کتاب معروف دینکرت را تألیف کرده‌وسپس آتورپات (آذرباد) پسر امیت (امید)آنرا تعقیب نموده است .

در ادبیات پارسی بجای‌آذرفرنبغ، آذرخرداد وخراد ذکر شده .

فردوسی گوید :

چوآذرگشسپ و چو خراد و مهر

فروزان چو بهرام و ناهید چهر [۲] .

ولی معنی تحت اللفظی فرنبغ با خرداد که نام یکی ازایزدان وفرشتگان‌هفتگانه است واصل‌آن خوردتی ، خورذات میباشد مغایراست وظاهراً این تغییرات گاه بسبب وزن‌شعرشاهنامه است که برخی‌ازنامها بدان وزن[۳] بیرون نمیآمده است وفردوسی‌ناگزیر بتصرف بوده ونیز گاه برای روانی وملاحظهٔ فصاحت بتصرف اقدام کرده است [۴] .

در خرده‌اوستااندر(آتش‌بهرام‌نیایش)به(آذرفرا) سوگندیادشده. واژهٔ «فرا» مخفف فرنبغ میباشد . فرنبغ را درپهلوی (فروبغ) و (فروبا) نیز خوانده‌اند .

اختصاص آذر فرنبغ ومحل آن

این آتشکده بموبدان اختصاص داشته است . در تفسیر پهلوی بند پنجم آتش بهرام نیایش(خرده اوستا)آمده : «نام‌این آذرفرنبغ است ، واین آتشی است که نگهبانی پیشهٔ پیشوایی (آتربانی) با اوست ، و ازیاوری این‌آتش است که دستوران

۱ــ رك . پورداود. فرهنك ایران باستان ۱ : ۲۹۸ .

۲ــ چو آذر گشسب و چو خرداد مهر
فروزان چوبهرام وناهید ومهر (ن. ل .)

۳ــ دبحر متقارب .

٤ــ مجلهٔ مهرسال دوم شمارهٔ ۳ ، مقالهٔ (نامهای شهریاران) . بهار .

III
آذرفرنبغ

آذرفرنبغ یا خورنه بغ ویا خوره بغ یعنی (آتش فرهٔ ایزد) چه (فر) و (فره) و(خور) و (خره) و (خوره) و (خورنه) همه بمعنی جلالت وشوکت وفرهٔ یزدانی است ، منتهی فروفره ازپارسی باستان مأخوذ وخره از زبان اوستا آمده است[۱]. جزء آخراین واژه (بغ) بمعنی خداوند است[۲].

آذر فرنبغ بعنوان فرشته هم‌درادبیات مزدیسناآمده . در کار نامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ ارشیربابکان)آمده : روزی اردشیرازنخجیرتشنه وگرسنه بخانه‌آمد ، آنگاه واج گرفت (دعا خواند)وکنیزك (دختراردوان‌وزن اردشیر)به‌آرد وشکرزهرآمیخت وبه‌دست اردشیرداد وگفت : پیش‌ازخورش این پیاله برای تشنگی بنوش . اردشیر خواست بنوشد که ناگاه‌آذرفرنبغ پیروزگربه پیکرآلوه[۳] سرخ پریدن گرفت وخود برپیاله زد وآن

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

همم دین و هم فرهٔ ایزدیست — همم بخت نیکی و دست بدیست
شب تار جویندهٔ کین منم — همان آتش تیز برزین منم
خداوند شمشیر و زرینه کفش — فرازندهٔ کاویانی درفش . . .
که بزم دریا دو دست من است — دم‌آتش از برنشست من است .
(شاهنامهٔ بخ . ج۱ ص ۱۲۹).

ودرعنوان (رسیدن خسروپرویزبا بهرام چوبینه بهمدیگر) آرد :
[بهرام گوید :]
نبیرهٔ جهانجوی گرگین منم — همان‌آتش تیزبرزین منم .
(شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص۲۶۹۷).

۱ـ رجوع شود : یشتها ج ۲ص ۳۱۲ ـ در اوستا **Xvarrah, Xvarənang** آمده ، واژه های فرهی و فرهمند پارسی از این ریشه است . وك . عنوان «فرایزدی» در کتاب حاضر .

۲ـ درپارسی باستان بغه **Bagha** بمعنی خداوند است در واژهٔ (بغداد) بمعنی خدا داده (خداآفریده) وبغپور (معرب‌آن فغفور) لقب امپراتوران چین و بیستون (بهستان ـ بغستان)کوه مشهور در نزدیکی کرمانشاه که سنك نبشتهٔ داریوش درآن قراردارد .

۳ـ عقاب .

امروزهم آثارویرانهٔ معبد قدیمی پدیداراست[۱] . ظاهراً آتش مقدس آنجا را بوسیلهٔ یك منبع نفتی[۲] افروخته نگـاه میداشته‌اند . بموجب روایت مسعودی[۳] این معبد را آذر جـوی میخوانده‌اند بمعنی نهرآتش[۴] ومسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذرخوره Adhar - Xvarra[۵] مذکوراست . ازطرف دیگر آقای هرتسفلد[۶] ازعبارت سابق الذکربندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است که آتش فربغ درناحیهٔ کنارنگ واقع بوده است وناحیهٔ کنارنگ را جلگهٔ نیشابورمیدانند»[۷] . کریستنسن پس ازنقل عبارات فوق نویسد[۸] : «باعتقاد من با ملاحظهٔ عباراتی که آقای جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رأی خود ذکر کرده ، بسیارمعقول است که مکان آذرفربغ را (کاریان) بدانیم . هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده‌ها را[۹] از آتشکدهٔ کاریان میبرده‌اند ، زیرا از عهد

۱ـ اکنون هم آبادیی بنام کاریان درفارس هست. ازجهرم بسمت جنوب کوره راهی است که به گلك وازآنجا بهرم وکاریان میرود. ازلار بطرف مغرب به اوز(Evaz) وازآنجا از طریق هرم وکاریان بطرف خنج میرود (ازیاد داشتهای آقای مهندس حامی) «کاریان Kâriyân - ده از دهستان هرم وکاریان بخش جویم شهرستان لار . ۴۲ کیلو متری جنوب باختر جویم . دامنه شمالی کوه یاسین . گرمسیر ، مالاریائی . سکنه ۴۵۰ . سنی فارسی محلی . آب از قنات وچاه ، محصول غلات ، خرما ، تریاك ، کنجد، شغل زراعت، گلیم بافی ، پاسگاه ژاندارمری دارد . راه مالرو . (فرهنگ جغرافیایی ایران . دایرهٔ جغرافیائی ستادارتش ج۷ ص ۱۸۰) .

۲ـ مقایسه شود باکتاب : ستاك . شش ماه درایران . (ك) .

۳ـ مروج الذهب ج ۴ (ك) . ۴ ـ رجوع بصفحهٔ بعد شود .

۵ـ چاپ زاخاو و ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان. کریستنسن. شاید آذرخورا را بجای آذرخوروا استعمال کرده است ،خور وفر،دوصورت ازیك کلمه هستند. دراوستایی خورنه است (ك) .

۶ـ تذکرهٔ مودی . (ك) .

۷ـ مقایسه شود : ایران درزمان ساسانیان . ص ۶۵ یادداشت ۳ و ص ۸۶ .

۸ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۷ .

۹ـ مقدسی . (ك) .

وموبدان دانایی و بزرگی وفر دریافت کنند واین آتش است که با دهاك (ضحاك) پیکار کرد.»[۱]

درفصل ۱۷ بندهشن، که ازاقسام آتشها سخن رفته، درجزو دو آتش معروف دیگر (آذر گشسب وبرزین مهر) ازآذرفرنبغ چنین یاد شده: «درعهد جمشید هرپیشه و کاری در تحت حمایت یکی ازاین سه آتش قرار گرفت، جمشید آذر فروبغ را در دادگاهی (پرستشگاهی) در کوه **خوارزم** فرو نهاد، فر جمشید این آتش را از دست ضحاك برهانید. در زمان پادشاهی گشتاسپ این آتش را از خوارزم بر گرفته در **کابلستان** فرو نهادند.»[۲]

هوفمان حدس زده است که آتش جاودانی شهراساك **Asaak** در ایالت استائوین **Astaouène** که ارشاك مؤسس سلسلهٔ اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست نسبتی باآذر برزین مهردارد، زیرا که مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیك شهر اساك بوده است[۳].

مطابق مندرجات بندهشن هندی، آذر فربغ یا آتش روحانیان، در کوه رشن **Roshn**، درکابلستان بوده است. اما احتمال میرود که این اشتباه از جانب نساخ واقع شده باشد. بندهشن ایرانی عبارتی دیگردارد که متأسفانه قرائت آن بسیارمشکوك است. ویلیمزجکسن **W. Jackson**[۴] آنرا چنین خوانده است: «کوه درخشان کواروند، دربلوك کار.» ـ کواروند را بمعنی بخارآلود گرفته است ومیخواهد ثابت کند که مقصود شهرکاریان ایالت فارس است که درنیمهٔ راه بین بندرسیراف[۵] و دارابجرد بوده است، و درآنجا

۱ـ رك. بخش ۱ همین کتاب ص ۷۱.

۲ـ خرده اوستا. پورداود. ص۱۳۲ح.

۳ـ ایران در زمان ساسانیان ص۱۰۷.

۴ـ محل آتشکدهٔ فرنبغ JAOS (ك).

۵ـ برای اطلاع ازسیراف، رك. مجلهٔ یادگارسال دوم شمارهٔ ٤، مقالهٔ (سیراف قدیم) بقلم مرحوم اقبال.

ونقلوابعضها الی‌نسا والبیضاء من کورة فارس، لتبقی احداهما ان طفئت الاخری. »[1].

درتفسیرپهلوی (آتش نیایش) باآنکه‌جای دوآتشکدهٔ دیگرمعین شده ، محل‌آذر فرنبغ تعیین نگردیده است[2].

بقول یاقوت درمعجم البلدان، ازاطراف واکناف، ازجاهای بسیاردور، بزیارت‌آن میشتافتند وآتش‌آنرا برای‌آتشکده‌های دیگرمیبردند. قلعهٔ کاریان بمناسبت استحکام و پایداری ساکنان آن در حملهٔ عرب بچنگ تازیان‌نیفتاد، چه هرچه کوشیدند و محاصرهٔ طولانی کردند سود نبخشید[3]. حدود العالم (مؤلف بسال ۳۷۲) در ذکر ناحیت پارس آورده[4] : « کاریان ، شهر کیست از دارا کرد ، اندرحصاریست صعب و محکم ، اندر وی آتشکده‌ایست که‌آنرا بزرك دارند . »

درشش کیلومتری شمال غربی قصبهٔ فیروزآباد، درکنارراه فیروزآباد ببندربوشهر، محل‌آتشکدهٔ «خمپ‌آتشکده» است. خمپ‌آتشکده درحقیقت چشمه‌ایست که ازآنجاآب فوران کند وتشکیل آبگیری دهد ودرمجاورت خرابه‌های‌آتشکده‌ای قرار گرفته است. آقای مهندس محمد علی مخبر باستناد قول شخصی از مردم فیروزآباد این آتشکده را «آتشکدهٔ برزین» دانسته است[5] ، ولی قول جکسن درتحدید محل‌آتشکدهٔ فرنبغ مؤید آنست که این‌آتشکده همان‌آذرفرنبغ است.

در ادبیات پارسی

این‌آتشکده را (چنانکه دربالا گذشت) فردوسی و نیز فرخی ومسعود سعد سلمان بنام‌آذرخرداد نام برده‌اند.

ابوالمعالی در(بیان الادیان) نوشته[6] : «درتاریخ مقدسی

۱ـ مروج الذهب چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ج۲ ص ۱۴۸.

۲ـ خرده اوستا . پورداود ص ۱۳۲ ح .

۳ـ گاتها . پور داود چاپ‌اول ص ۲٤ .

٤ـ چاپ تهران ص ۷۹ ؛ حدود العالم مینورسکی ص ۱۲۸ .

۵ـ درمقالهٔ «آثارتاریخی فارس» مجلهٔ یادگار۵:۳ ص ۲٤ .

٦ـ ص ۵.

باستان عادت براین جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیلهٔ آتش سه آتشکدهٔ بزرك تجدید میکردند. »[۱]

شهرستانی گوید: «امر کشتاسف ان یطلب ناراً کان یعظمها جم، فوجدوها بمدینة خوارزم، فنقلها الی دارابجرد ویسمی آذرخوا (ط. آذرخورا) و المجوس یعظمونها اکثر من غیرها، و کیخسرو لما خرج الی غزو افراسیاب عظمها وسجدلها، و یقال ان نوشروان هوالذی نقلها الی الکارمان(الکاریان)[۲] فترکوا بعضها وحملوا بعضها الی نسا. »[۳] ومسعودی درمروج الذهب گوید:

«وقدکان یستاسف (بستاسف) الملك یطلب ناراً معظمها جمر[۴]، فوجدت بمدینة خوارزم، فنقلها بعد ذلك یستاسف (بستاسف) الی مدینة درابجرد من ارض فارس و کورها بهذا البیت، وهذه النار تسمی فی وقتنا هذا ـ وهوسنة اثنتین وثلاثین وثلثمائة ـ آذر وحواءِ (آذرخورا)، وتفسیر ذلك نار النهر[۵]، وذلك ان آذر احد اسماء النار بالفارسیة الاولی، و المجوس تعظم هذه النار ما لا تعظم غیرها من النیران والبیوت و ذکرت الفرس ان کیجره (کیخسره = کیخسرو) لما خرج غازیاً الی الترك سار الی خوارزم، فمر علی تلك الدیار، فلما وجدها عظمها وسجدلها، ویقال: ان انوشروان هوالذی نقلها الی الکاریاه (الکاریان)، فلما ظهر الاسلام تخوفت المجوس ان تطفئها المسلمون، فترکوا بعضها بالکاریاه (بالکاریان)،

۱ــ بنابر روایات افسانه‌ای (بندهشن) ویشتاسپه حامی زرتشت آتش فربغ را از خوارزم بجایی انتقال داد که درزمان تألیف بندهشن درآنجا قرار داشته است. منابع عربی راجع بنقل آتش مقدس به‌کاریان دو روایت مختلف ذکر میکنند: بعضی آنرا به ویشتاسپ نسبت میدهند و برخی به‌خسرو انوشیروان. درهرحال باید چنین فرض کرد که آتش فربغ در اوایل دورهٔ ساسانیان درمحل قطعی خود استقراریافته است.

۲ــ درمروج الذهب مسعودی چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید ج۲ ص۱۴۸: الکارباه.

۳ــ ملل ونحل شهرستانی چاپ کورتن ص ۱۹۷ــ۱۹۸.

۴ــ چنین است دراصل.

۵ــ صحیح « آذرجوی » است. رك. ص ۳۴۱ س۲.

مؤلف تاریخ قم ، دربارهٔ آتشهای سابق الذکر، چنین آورده[۱] :

«چنین گوید همدانی در کتاب خود که دردیهی ازدیه‌های قم (ه : ازرستاق فراهان) نام آن فردجان ،آتشکده‌ای کهنه ودیرینه بوده است ، ودراین آتشکده آتش آذرجشنسف بوده‌است[۲]، واین آتش‌ازجملهٔ آتشهایی‌بوده که مجوس دروصف وحق‌آن غلو کرده‌اند مثل آتش‌آذرخره وآن‌آتش جمشیدست واولین‌آتشهاست، دیگرآتش ماجشنسف که‌آن‌آتش کیخسره است ومجوس دراین هرسه‌آتش غلو کرده‌اند بحیثیتی که عقول واوهام ازوصف وضبط‌آن قاصرند ، مثل‌آنك روایتست که مجوس گفته‌اند که با زردشت ملکی بود بنزد بشتاسف[۳] شهادت میاورد و گواهی میداد بدانك زردشت رسول است ، وپس‌ازمدتی‌آتش گشت . فاماآتش جم بجانب خوارزم بود ، انوشیروان آن را بکاریان بناحیت فارس نقل کرد[۴] ، پس چون عرب درین طرف متمکن‌شدندودست یافتند عجم بترسیدند ازآنك‌این آتش بمیردوبنشیند ، پس‌آن را دوبهره گردانیدند : بهره‌ای بکاریان بگذاشتند وبهره‌ای بفسا نقل کردند تا چون یکی ازین‌دو فرومیرد آن دیگر بماند . و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره‌است[۵] بموضع برزهٔ آذربیجان[۶] بود ، انوشیروان درحال آن نظر

۱ـ تاریخ‌قم که اصل‌آن‌راحسن بن‌محمدبن حسن‌قمی بسال۳۷۸بزبان عربی تألیف وبنام فخرالدولهٔ دیلمی وصاحب عباد توشیح کرده وحسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی درسالهای۸۰۵ و۸۰٦ بزبان فارسی‌نقل‌کرده‌استودرتهران بسال۱۳۱۳خورشیدی بهمت آقای سید جلال طهرانی بچاپ رسیده است . قسمت منقول در فوق را ابن الفقیه همدانی درکتاب البلدان (مؤلف درحدود سال ۲۹۰) آورده و تاریخ قم از او اقتباس کرده است . رك : متن چاپی ص۸۸ ــ ۸۹ .

۲ـ این عبارت مؤید آنست که آتش آتشکده‌های مهم را بجاهای دور و نزدیك نقل میکردند .

۳ـ گشتاسب .

٤ـ مراد آذرفرنبغ است .

٥ـ ازمقایسهٔ عبارات فوق با مطالب سابق الذکر برمیآید که (ماجشنسف) و (آذرجشنسف) هردوهمان (آذرگشسب) است وبعدهاآنرا دوآتش پنداشته‌اند.

٦ـ ظاهراً : بموضع گنزهٔ آذربیجان .

آورده است که درفارس آتشگاهیست که آنرا قدیمتردارند .» ولی نام آنرا ذکر نکرده است . درفرهنگهای پارسی‌از آن‌بنام (آتشکدهٔ فارس) و(آتش‌فارسی) یاد کرده نوشته‌اند: درعهد پادشاهان دین زرتشت درفارس بود وآتش‌آنرا نگهداشتندی که خاموش نشود[۱] .

جمال‌الدین محمد عبدالرزاق درترجیع خود در ستایش پیامبر گوید :

از لطف و زعنفت آب و آتش — اندر عرق و تب اوفتاده

این بر در ساوه غوطه خورده — وان‌دردل پارس جان بداده [۲] .

حافظ گوید :

سینه گوشعلهٔ **آتشکدهٔ فارس** بکش[۳]

دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر .

ادیب الممالك فراهانی راست :

برخیز شتربانا ! بربند کجاوه — کزچرخ‌عیان گشت‌همی‌رایت‌کاوه

وزشاخ شجربرخوان آوای چکاوه — بگذر بشتاب اندر از رود سماوه

کزطول‌سفرحسرت‌من گشت‌علاوه — در دیدهٔ من بنگر دریاچهٔ ساوه

و زسینه‌ام **آتشکدهٔ فارس** نمودار[۴].

***

---

۱ ـ رك. غیاث، برهان ، انجمن .

۲ ـ یعنی از لطف بی نهایت تو آب درعرق خجلت و از عنف و قهر تو آتش‌در تاب وتب سوزش‌افتاده وآب‌ازخجلت‌الطاف تو در بروآغوش‌ساوه‌غوطه حورده وبزمین فرورفته وآتش دردل فارس جان داده وهلاك شده . اشارتست باین دو معجز که هنگام ولادت پیغمبر رود ساوه خشکیده و آتشکدهٔ فارس خاموش شده . (وحید دستگردی حواشی‌دیوان‌جمال‌الدین عبدالرزاق ص ج) .

۳ـ نظر باینکه بعدم خاموشی نامبردار بوده .

۴ ـ برای امثلهٔ دیگر، بعنوان (آذرخرداد) درهمین مبحث رجوع شود .

ومأتین بگرفت وفتح کرد وباروی آن خراب کرد وآتشکده را زیروزبر کردانیدوآتش را بنشاند (وآتشدان را بشهرقم برد . هـ) وازآن روز بازآن آتش وآن آتشکده باطل گشت ودیگر آنجا آتشکده نبود ، وحکایت همدانی تا اینجا بود . »[۱]

ازاین عبارات آشکاراست که مؤلف بین(آذر گشسب) و (ماگشنسب) [= ماه + گشن + اسب] فرقی قایل بوده ، محل نخستین را اصلا فردجان از روستای فراهان قم دانسته و محل ماگشنسب را که بکیخسرو نسبت‌داده (چنانکه در سنت مزدیسنان آذر گشنسب بدومنسوبست) برزهٔ (ظ . گنزه) آذربایجان که انوشیروان آنرا به (شیز) نقل کرده است . وظاهراً این هردو یك آتشکده بوده است .

باید دانست که نظر بشهرت تام(آذر گشنسب) بعدها آتشکده‌های مهم را درروایات ملی بنام آن خوانده‌اند ، چنانکه نظامی (آذر گشنسپ) راآتشکده‌ای دربلخ دانسته‌است[۲].

***

مرحوم بهار در مورد آتشکده‌های مزبورنگاشته‌اند[۳] :

« این سه آتش در داستان کارنامك اردشیر بابکان ، درمتن پهلوی آمده ، آنجا که گوید :

«دیگر، سه دیگرشب ، همانگونه ایدون [بخواب] دید چگونه که آذرفرنبغ ، گوشنسب وبورژین مهربخانهٔ ساسان همه وخشند وروشنی بر گیهان همی بخشند . . . »

یعنی: پس شب سوم [بابك] همچنان بخواب چنین دید که آذر فرنبغ ، آذر گشنسب و آذربرزین مهربخانهٔ ساسان همی برآمده وروشنی بجهان بخشند .

فردوسی که این‌داستان‌را بنظم‌آورده اولا درمتن ازخوابی که«بابك می‌بیندچنانکه خورشید ازسرساسان بتابیده‌وهمهٔ گیهان‌روشنی گرفت» سخنی بمیان نیاورده و گوینده‌ای

۱ـ عبارت فوق را آقای مجتبی‌مینوی ازروی ترجمهٔ فارسی تاریخ قم بامتن عربی همدانی تصحیح کرده درحواشی دیوان ناصرخسرو چاپ کتابخانهٔ تهران سال ۱۳۰٤ - ۱۳۰۷ ص ٦٥۷-٦٥۹ نقل کرده‌اند .

۲ـ رك . همین بهره ص ۳۱٤ .

۳ـ مجلهٔ مهرسال ۲ شمارهٔ ۳ مقالهٔ (نامهای شهریاران ودلیران ایران) .

وآن را به شیز که اولین موضعی است ازمواضع آن ناحیت ، نقل کرد ، زیرا که این آتش بنزدیك ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است ، و در کتاب مجوس (؟)[1] چنین یافته‌ام که بر آتش ماجشنسف فرشته‌ای موکل‌است وبه بر که همچنین فرشته‌ایست وبکوهی از ناحیت آن که آن را سبلان گویند همچنین‌ملکی‌است ، واین‌فرشتگان مأمورند بتقویت و بتمشیت صواحب جیوش ، پس انوشیروان گفت مرا دست نمیدهد که آتش ماجشنسف و آتش بر که بسبلان نقل کنم ، تا این هر سه آتش بیکجا جمع شوند ، و اما من آتش ماجشنسف بآتش بر که نقل کنم تا هردو ملك یکدیگر را معاونت میکنند ، و اما آتش زردشت[2] آتشی است که بناحیت نیسابوربوده‌است وآنرا ازآنجا نقل نکرده‌اند وازجملهٔ اصول آتشها بوده است.وازجملهٔ آن آتشها که مجوس در آن غلو کرده‌اند آتش آذرجشنسف است که بفردجان بوده است و متوکلی [موبدان موبد زرادشت بن‌آذر خوره معروف بابی جعفرمحمد المتوکلی] چنین گوید که یکی از مجوس که آتش‌آذرجشنسف دیده بود مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدك برقباد غلبه کرد ، وقبادرا گفت وظیفه چنانست که تو همهٔ آتشها را باطل گردانی الاسه‌آتش [اولین] را واین دیگر آتش را بنزدیك نقل کنی . وهمچنین‌مجوسی‌روایت کرد که‌آتش آذرجشنسف‌ازآتشکده‌بیرون‌آمد وبآتش ماجشنسف بآذربیجان متصل شد وبدان‌آمیخته شدوچون‌آنرا برمی‌افروختندآتش‌آذرجشنسف سرخ پیداوظاهرمیگشت‌وآتش ماجشنسف سفید ، واین گاهی‌میبود که‌پیه را درآن‌می‌انداختند، وراوی میگوید که چون مزدك را بکشتند ، دیگر باره مردم آتشها را بجای خود نقل کردند وآتش‌آذرجشنسف‌بآذربیجان نیافتند وهمه اوقات تفحص‌آن مینمودند وبراثرآن میرفتند تا معلوم کردند که‌آن بفردجان مراجعت کرده است وبازگردید[ه] ، پس همه اوقات بدین[3] قریه‌آتشکده بوده است تاآنگاه که برون ترکی امیرقم بدین دیه رسیدو برباروهای‌آن منجنیقها وعرادها نصب کرد و آن را درسنهٔ ثمان (ه : اثنتین) و ثمانین

۱ـ ظ . کتب مجوس .

۲ـ مقصود آذر برزین مهراست (مجتبی مینوی) .

۳ـ ظ : درین (مینوی) .

نوشته‌اند[۱] : «نام یکی از آتشکده‌های ایران قدیم درزمان ساسانیان که فرهنگ نویسان[۲] گویند درشیرازبوده ، وچون موبدی بدین نام آنرا ساخته است بدین اسم خوانده شده . ودرشاهنامه هم آذرخراد وهم آذرخرداد آمده معلوم نیست که هردویکیست و یکی از آنها تحریف دیگریست یا اینکه دوآتشکدهٔ جدا گانه بوده است ، وچون شاعران کلمهٔ آذر خرداد را با آذر خرداد (باضافه یعنی آتش ماه خرداد) [۳] جناس آورده‌اند ، پیداست که آذرخرداد درستست . فرهنگ‌نویسان این‌کلمه را نام‌فرشتهٔ‌پاسبان‌آتشکده‌ها نیزدانسته‌اند وربّ‌النوع‌میوه‌ودرخت‌باروره‌م گفته‌اند . واین‌کلمه را آذرخرداروآذرخوردادهم نوشته‌اند، ولی پیداست که درست نیست وخردارهمان محرف خردادست وخرداد را خورداد نوشتن نادرستست . »

قول‌فرهنگ نویسان دراینکه‌مقر این آتشکده شیرازبوده‌تاحدی‌مقرون‌بحقیقت‌است، چه گفته شدمحل‌آذرخورنبغ‌درکاریان‌فارس‌بوده‌است ، منتهی نویسند گان فرهنگها بجای کاریان ، شیراز گذاشته‌اند . اما اینکه‌رضاقلی‌هدایت درانجمن‌آرا نوشته موبدی بدین‌نام آنرا ساخته بهیچ سندی متکی نیست ، اگرچه‌آذرفرنبغ نام دوتن ازبزرگترین موبدان ایرانست که یکی پیش‌ازاسلام ودیگری درعصراسلامی میزیسته ـ نخستین درزمان خسرو اول‌انوشیروان ودوم‌آذرفرنبغ پسرفرخزاد معاصرمأمون عباسی بود که علاوه‌بردینکرت ، رسالهٔ (گجستك ابالش) را بزبان پهلوی دراثبات دین زرتشت درحدود سال ۲۰۲ هجری نوشته[۴] .موبداخیر دراین‌مسئله مورد گفتگو نیست ودر کتابهای دینی پهلوی مانند‌دینکرت وبندهشن نیزبموبدنخستین یا دیگری بدین نام یا بنام خرداد وخراد چنین نسبتی داده نشده است .

قول فرهنك نویسان دراینکه(خرداد) نام فرشتهٔ پاسبان‌آتشکده‌هاست ، نیزصحیح

۱ـ فرهنگنامهٔ پارسی ص۹۰ .

۲ـ رك . برهان قاطع ، انجمن‌آرا .

۳ـ و بعبارت دیگرآتش ایزد خرداد (که‌آنهم چنانکه‌بیاید صحیح نیست) .

٤ـ فرهنگنامهٔ پارسی(آذر فرنبغ) .

آن خواب را بدینگونه با توضیح الحاقی بودن آن وتوضیح تفصیل دومین خواب بابك ، در دوبیت گفته ودرحاشیهٔ شاهنامه ثبت کرده است:

دگرشب چودرخواب شد ، چشم مرد
چنان دید کز گنبد لاجورد
بشد مهر و از ترك ساسان دمید
بروی زمین روشنی گسترید .

وثانیاً فردوسی سه آتشکده را باتصحیف وتخفیف دریك مصراع بنظم آورده ، آنجا که فرماید:

بدیگرشب اندر ، چو بابك بخفت
همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنان دید در خواب کآتش پرست
سه آتش فروزان ببردی بدست :
چو آذر گشسب وچو خراد ومهر
فروزان چو بهرام و ناهید ، چهر
همه پیش ساسان فروزان بدی
بهر آتش عود ، سوزان بدی .

ومرادش از(خراد) همان آذرخورنه بغ و از (مهر) آذربرزین مهراست .»

آذرخراد در مآخذمختلف نام چندآتشکدهٔ قریب التلفظ ذکرشده است ازاین‌قرار:

آذرخرداد ،آذرخراد ،آذرخورا آذرخرین وآذرخرادمهر.

تصورمیرود همهٔ آذرهای مزبوربیك آتشکده اطلاق‌شده‌است ، وآن همان آذرفرنبغ یا خرنبغ مذکوراست . اینك در ذیل بشرح آنها می‌پردازیم :

آذرخرداد و آذر خراد ــ نویسندهٔ معاصر آقای نفیسی در«فرهنگنامهٔ پارسی»

وفردوسی در عنوان (جنك كردن اردشیر با بهمن وفیروزی یافتن) گوید[۱] :

چو بشنید ازو[۲] اردشیر این سخن　　یکی دیگر اندیشه افکند بن
مرو را بجای پدر داشتی　　بر آن نامدارانش سرداشتی
دل شاه از اندیشه آزاد شد　　سوی **آذررام خراد**[۳] شد
ستایش همی کرد پیش خدای　　که باشد بر نیکویی رهنمای
بهر کار پیروزگر داردش　　درخت بزرگی ببر داردش .

و در عنوان (آمدن یزد گرد [بزهکار پسر بهرام] بطوس و کشتن اسپ آبی او را) گوید[۴] :

چو بشنید از و[۵] شاه سوگند خورد
به‌خراد برزین[۶] وخورشید زرد ...

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۱۹۴۰ .

۲ـ از(تباك) پادشاه جهرم . این نام در کارنامهٔ اردشیر پاپکان بپهلوی (بواك) و (بونك) خوانده میشود ودرهرحال حرف اول آن (ب) است نه (ت) ، وبنابراین(بناك) اصح است (رك. ص ۳۵۵ س۳) .

۳ـ علامهٔ مرحوم دهخدا درلغت نامه ، ذیل (آذررام) آورده : « در بیت ذیل اگر تصحیفی راه نیافته باشد ظاهراً نام آتشکده‌ای بوده است :

دل‌شاه ازاندیشه آزادگشت　　سوی‌آذررام وخرادگشت .

فردوسی . »

همین بیت درنسخهٔ فولرس بصورتی که دربالا ثبت شده (بدون‌واو) آمده است . رام (دراوستا رامن Râman یا رامه Râma ودرپهلوی رامشن Râmishn) بمعنی‌رامش وصلح وسازش ونام ایزدیست که‌نگهبانی روز بیست‌ویکم هرماه بدوسپرده شده، وبنابراین‌آذر (رام خراد) یعنی آتش فرهٔ ایزد رام . رك . روزشماری درایران باستان ص۵۱ـ۵۲. ناگفته نماند که محل رسیدن بناك بخدمت اردشیردرفارس بوده کـه آذرفرنبغ نیزآنجا مقرداشته است .

۴ـ شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۲۰۹۴ .

۵ـ از(ستاره شمر) .

۶ـ ظ . بخراد وبرزین و... یعنی سوگند بآذرفرنبغ وآذربرزین مهر و ...

نیست ، چه امشاسپند اردیبهشت و ایزدآذر بدین کار موظفند ، وخرداد مأمورنگهبانی آب میباشد[۱] . ونیزخرداد رب‌النوع (یا بعبارت اصح ایزد نگهبان) میوه ودرخت بارورنیست ، چه نگهبان همهٔ رستنی‌ها (دراوستا اوروره **urvara**) با امشاسپند امرداد است(که‌اغلب باخرداد یکجا اسم برده میشود[۲] وهمین امر شاید باعث خلط آن دو شده .)

صحت کلمهٔ (آذرخرداد) نیزدراین مورد جای تأمل است ، چه چنانکه گفتیم آذر فرنبغ یا خورنبغ یا فروبا یا فرا ، همه ازدوریشهٔ اوستایی وپارسی باستان (خره) و(فره) مشتق میباشند ، که بمعنی شکوه‌وفراست،پس‌آذرفرنبغ یا خورنبغ بمعنی‌آتش فرهٔ‌ایزدی است وآذرخراد لفظاً و معناً بدان نزدیکست چه خرا (= خره) **Xvarra** را بعدها با دال آخر تلفظ کرده خرداد گفتند ، چنانکه (فردا) را فرداد هم استعمال کرده‌اند[۳] . درصورتیکه آذرخرداد ـ یعنی آتش منسوب بخرداد فرشتهٔ معروف که از امشاسپندان هفتگانه محسوب است ـ کاملا با این معنی مغایرت دارد .

اما دراینکه این دونام بیك‌آتشکده اطلاق میشده یانه ، ظن غالب آنست که نام یك‌آتشکده بوده که‌آنرا پس‌ازاسلام گاهی بنام (آذرخراد) خوانده‌اند و زمانی در شعر ، ضرورت را ، بآذرخرداد تبدیل کرده‌اند[۴] .

رودکی گوید :

پدر و مادر سخاوت و جود   هردو خوانند شاه را داماد

پیش دو دست او سجود کنند   چون‌مغان‌پیش‌**آذر خرداد**[۵].

۱ـ پورداود . یشتها ج۱ص۹۵ ؛ م . معین روزشماری درایران باستان . روزهای : اردیبهشت ، آذر ، خرداد و امرداد .

۲ـ حتی دراوستا . رك . یشتها ج۱ص۹۵ .

۳ـ رك . المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ اول آقای مدرس ص ۲۲۹ ـ باید دانست که درشاهنامه نامهای خراد ، خراد مهروخراد برزین مکررآمده .

٤ـ مجلهٔ مهرسال دوم شمارهٔ۲ ، مقالهٔ (نامهای‌شهریاران) ـ بدیهی است که بعدها نویسندگان و گویندگان معنی لغوی خراد را فراموش کرده آنرا مبدل خرداد دانستند و هردورا بکاربردند .

۵ـ لغت نامهٔ دهخدا (آذرخرداد) .

چند سال باران نیامد و فیروزخراج آن سالها را برمردم بخشید ، و درهای خزاین خود بگشود وازآنچه درآتشکده‌ها بود بمردم یاری کرد و چنان کرد که کسی ازگرسنگی نمیرد ، سپس بآتشکده‌ای که درفارس بود و **آذرخورا** نام داشت رفت وآنجا نمازخواند وخواستارباران شد وعبادت بسیار کرد وازآن شهر که‌آن نیز **آذرخورا** نامداشت‌بیرون آمدوروی بشهر«دارا» نهاد وچون‌بدهی بنام «کام فیروز» درفارس رسید باران شدیدباریدن گرفت وآنرا بفال نیك دانست‌وهمانسال‌این ده را ساخت. و درآن روز مردم ازشادی بر یکدیگرآب ریختندواین آیین‌درایران‌ماند که درهمان‌روزهمان‌کاررا میکردند، واین‌روزرا جشن‌گرفتند وآفریجگان (آبریزکان) نامیدند[1] .

واژهٔ خورا (املائی از Xvarra) همان خوره وخره است وازآن، آتشکدهٔ فرنبغ مراد است که درفارس بوده است[2]. در تاریخ قم‌آمده[3] : «دراین‌آتشکده‌آتش‌آذرجشنسف بوده‌است واین‌آتش ازجملهٔ‌آتشهایی بوده که مجوس دروصف وحق‌آن غلو کرده‌اند، مثل آتش **آذرخره** ، وآن‌آتش جمشید است واوّلین‌آتشهاست . »

آذرخرینـ فرهنك‌نویسان‌آنرا نام‌آتشکدهٔ‌پنجم‌ازهفت‌آتشکدهٔ ایران نوشته‌اند که برخی همانرا آذر خرداد نگاشته وگروهی آنرا نام آتشکدهٔ ششم تصور کرده‌اند[4]، درصورتیکه بعضی نام ششمین آتشکده را آذر برزین محسوب داشته‌اند . آقای نفیسی نوشته‌اند[5] : «این‌کلمه چون بهیچوجه معنی لغوی ندارد یا تحریف شدهٔ آذر خرداد ویا محرف‌آذربرزین است و یاآنکه کاتبی درنوشتن « آذرخرداد وآذربرزین » کلمات «داد و آذربرز» را ازقلم انداخته وبدینگونه‌آذرخرین فراهم شده است، ونیزدربرخی ازفرهنگها آذرخزین نوشته شده که‌آنهم درست نیست . »

۱ـ فرهنگنامهٔ پارسی ص ۹۲ .

۲ـ چنانکه دربالا گذشت ، بقول فرهنك نویسان (آذرخورا) نیز درفارس مقام داشته ودرآن ایالت بزرگترین‌آتشکده همان (فرنبغ) بوده است .

۳ـ چاپ تهران ص ۸۸ .

٤ـ برهان ، انجمن .

۵ـ فرهنگنامهٔ‌پارسی ص ۹۱ .

فرخی آورده :

همه بیابان زآن روشنایی آگه شد
چوجان**آذرخرداد** ز **آذرخرداد**[1].

ونیز فرخی راست :

پیش دو دست او سجود کنند چون مغان پیش **آذر خرداد** .

مسعود سعد گفته :

خجسته روزا ، کاندرنبرد سطوت تو
بآب تیغ، بیفروخت **آذر خرداد** .
همیشه تا بپرستند مایهٔ کشمیر[2]
همیشه تا بفروزند مایهٔ **خرداد** .

وشرف شفروه راست :

با رحمت تو دود سقر مروحهٔ نور
با هیبت تونکهت صبح**آذر خرداد**[3].

آذرخورا ـ ابونواس شاعر معروف گوید :

و حق الآذر الخوراءِ نور من المینوالکرزمان النفیس[4] .

وحمزهٔ اصفهانی درشرح این نام گوید: «وآذرخوراء ، منسك لهم، یحجون الیه .»[5]
فرهنك نویسان نوشته‌اند که نام آتشکده‌ای بوده . درزمان فیروز پادشاه ساسانی

۱ـ ظاهراً مراد فرخی از(آذرخرداد) نخستین ، نام موبدی بوده که باشتباه واضع (آذرخرداد) تصور شده . (رك . انجمن آرا) وازدوم همان آتش منظور است.

۲ـ مراد بتخانهٔ کشمیراست که شرح آن دربخش هفتم عنوان (دقیقی) بیاید .

۳ـ مرادآذرفرنبغ است . برای مثال دیگررجوع شود به بیتی از مسعود سعد که در(آذر برزین) باستشهادآورده شده .

٤ـ مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱ : ۳ ص ٦٧ .

۵ـ ایضاً ص ٦٩ .

پیروزمند) آمده[۱]. بدین نام آتشکده‌های بسیاردرشهرستانها برقرار میکردند[۲]، چنانکه در کارنامك ارتخشیرپاپکان فصل چهارم بند ۷ آمده است: «پس‌ازاینکه اردشیر از نزداردوان فرار کرد ودرفارس **بونك**[۳] بدوپیوست ووی چون شنیده بود که‌اگرچشمش بدریا افتداز دست **اردوان** نجات خواهد یافت، خود را بخلیج پارس رسانید و دریا را بدید. برای شکرانه «بدانجاروستایی‌بنام **اردشیر** بنانهاد وده **آتش بهرام Atash i Vahrâm** بر(کنار) دریا فرمود نشاندن»[۴]. در فرهنگها «آذرانشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند[۵].

آتش بهرام وآذران - دارمستتر در «زند اوستا»ی خود نویسد[۶]:

دوقسم‌آتشکده موجود است: معابد بزرك را آتش بهرام مینامند: معابد کوچك راآدران[۷] یاآگیاری[۸] خوانند[۹]. در بمبئی (هندوستان) سه آتش بهرام و در حدود صدآگیاری موجود است.

فرق بین **آتش بهرام وآدران** اساساً درچگونگی‌آتش و سپس در اصل و طرز تهیهٔ آن میباشد. تهیهٔ آتش‌بهرام یکسال‌بطول‌میانجامد، وآن‌ازسیزده قسم‌آتش مختلف[۱۰] تشکیل میشود ودرخود جوهرآنها را که بمنزلهٔ روح همهٔ آتشها میباشد تمرکزمیدهد. تهیه و تصفیهٔ این آتشها مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده

۱- رك. بهرام روز(روزشماری درایران باستان بقلم م. معین).

۲- رك. بخش۱ ص ۴۶-۴۷؛ برهان قاطع مصحح م. معین (بهرام).

۳ = بناك. (رك. ص۳۵۱ ح ۲). ۴- راهنمای زبان پهلوی تألیف دکتر ابراهامیان ص ۲۲. ۵- لغت‌نامهٔ دهخدا (آذرانشاه).

۶- Z. A. p. LX – LIX.

۷- Adaran.

۸- Agyâri درهندوستان گفته میشود.

۹- مشتق از آگ âg «آتش»(ضمن واژهٔ‌اگنی agni : رك. ص۴۱همین کتاب).

۱۰- چنانکه‌درص۳۰۶گفته شد در وندیداد ۱۶ قسم‌آتش ذکرشده.

بااین‌همه تصورمیرود که (خرین) مانند(خراد)وواژه‌های دیگر ازهمان‌ریشهٔ(خره) مشتق است با اضافهٔ یاونون نسبت . اینکه برخی‌آتشکدهٔ‌پنجم راآذرخرداد وبرخی‌دیگر آذرخرین نوشته‌اند، میرساند که هردوبیك آتشکده ـ یعنی آذر فرنبغ مذکور ـ اطلاق شده است .

آتشکده‌های هفتگانه

نبایدتصور کرد که‌شمارهٔ‌آتشکده‌هامنحصربسه‌آتشکدهٔ مزبوربوده است . فرهنك نویسان ایرانی شمارهٔ آتشکده های عصرساسانی را هفت دانسته و گفته‌اند که‌آنها را بشمارهٔ هفت ستارهٔ بزرك ساخته بودند ، و در هریك بخوری متناسب باآن ستاره میسوزاندند و آن هفت ازاین قرارند :

آذر مهر ـ آذرنوش ـ آذر بهرام ـ آذر آیین ـ آذر خرداد ـ آذر برزین ـ آذر زردهشت[۱] . اینك در ذیل بشرح آتشکده‌های مزبور میپردازیم :

۱ـ **آذر مهر** ـ مراد همان‌آذربرزین است که شرح آن گذشت .

۲ـ **آذرنوش** ـ که نوش‌آذر نیزنوشته‌اند[۲]. این‌همان‌آتشکده است که فردوسی جای‌آنرا بلخ داند ودرلشکر کشی ارجاسب گوید :

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ — بکشتند و شد روز ما تار وتلخ
و از آنجا بنوش آذراندرشدند — رذ و هیربدرا همه سرزدند[۳] .

۳ـ **آذربهرام** ـ آتش بهرام که یکی ازهفت‌آتشکدهٔ ایران (درزمان ساسانیان) بشمار رفته[۴]، نام‌آتشکده‌ای مخصوص‌نبوده ، بلکه دربسیاری ازشهرهای ایران‌آتش بهرام برقرار بود .

بهرام در اوستا ورثرغن **Vərəthragan** و درپهلوی وهرام **Vahrâm** (یعنی

۱ـ برهان (آذرآیین) ، غیاث ، انجمن ، جهانگیری (ذیل واژه‌های فوق) ، فرهنگنامهٔ پارسی (آذر،آذرزردهشت) .

۲ـ برهان ، فرهنگنامهٔ پارسی .

۳ـ رك . بخش هفتم (فردوسی) .

٤ـ «نام‌آتشکدهٔ سیم است ازجملهٔ هفت‌آتشکدهٔ فارسیان» (برهان، انجمن) .

صندل میگذارد ، آتش بهرام اکول تر و نیازمند بنیروی بیشتراست . وی چون شاهست اریکه‌ای [1] لازم دارد . بدین منظور شش قطعه چوب صندل را که دوبدو منظم کرده روی یکدیگر بشکل اریکه‌ای پله دار قرار میدهند ، بکار برده میشود . اما شکل معابد باهم اختلاف ندارد ، اگرچه عموماً وسعت ومساحت یك آتش بهرام بیشتر ازآتشهای آگیاری ساده است ولی طرح ساختمان آنها یکسانست بطوریکه بسهولت یك آگیاری را میتوان بآتش بهرام تبدیل کرد [2] .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

تشکیل شده وازayar«روز» و uz ، برداشتن ؛ وآن زمانی است که روز بپایان میرسد] یا uzîrin هنگام پسین (بعدازظهر) که ازاپیثوین تا طلوع ستارگان بطول میانجامد (بندهشن XXV، ۹) .

د - ائیویس‌روتریمه ائی بیگیه Aiwisrûthrima Aibigaya [معنی این واژه واضح نیست : ائیویس‌روثریمه مشتق است از Sru اوستایی «شنیدن» و «شنوانیدن» و «آوازخواندن» . ائی‌بیگیه باید از همان حرف اضافه (ائی‌بی) و ga-i (سانسکریت) gâ-y « آواز خواندن » (همانست که ازآن گاتها مشتق شده) اشتقاق یافته باشد] یا Aipsrûsrim Aibga نیمهٔ نخستین شب ، ازطلوع ستارگان تا نیمهٔ شب .

ه - اوشهینه Ushahina [بمناسبت سپیده دم ushah که آنرا بپایان میرساند بدین نام خوانده شده] یا Ushahin ، نیمهٔ دوم شب ، از نصف شب تا افول‌ستارگان (رك . Z. A. V. I. p. 25 - 26) .

۷- رك . خرده اوستا(آتش نیایش) ؛ نیزجلددوم زنداوستای دارمستتر(نیایشها). بخش اساسی آتش نیایش‌از های LXII تشکیل شده است .

۱- بنام ماسی mâsî .

۲- برای اطلاع ازشرح‌جزئیات آتشکدهٔ موسوم به«آگیاری کلابا که در۱۸۳۷م . بنا شده» رك . زند اوستا ج ۱ : ص LX - LXV .

شده‌است[۱]. طبق سنت زرتشتیان هریك ازحوزه‌های بهدینان[۲] بایدآتش بهرام داشته‌باشد[۳].
بعض دستوران[۴] معتقدند که فقط یك آتش بهرام باید باشد، چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجند.» [۵]

آدران یا باصطلاح اصح آتش‌آدران «یعنی آتش آتشان» از آتشهای خانگی که سه باربکاربرده شده باشد تهیه میشود. اگر دوآتش را در نظر بگیریم نه تنها از لحاظ طرز تهیه با هم اختلاف دارند، بلکه ازجهت روش تغذیه ونیرومندی با هم مختلفند. درآتش آدران، موبد درهریك ازپنجگاه[۶]، درحالیکه (آتش نیایش)[۷] را میخواند یك تکه چوب

۱ـ رك. Z. A, V. II. V, VIII, 73 _ 80 و نیزص ۳۰۶ بیمدهمین کتاب.

۲ـ افراد زرتشتی.

۳ـ Spiegel, Avesta, II · LXXI. Saddar, XXXIX (بنقل دارمستتر).

٤ـ مراد روحانیان زرتشتی است.

٥ـ Cf. Z. A. V. I. p. LX. note. 2.

٦ـ درمزدیسنا روز(شبانروز) به پنج قسمت تقسیم شده که هرقسمت را در اوستا آسنیه Asnya (صفت‌مشتق‌از azan «روز») وبعدهاگاه Gâh (بپارسی گاه، بپهلوی گاس Gâs) گفته‌اند. پنجگاه مزبورعبارتند از:

الف ـ هاونی Hâvani [این نام‌ازمراسم هوم که شرح‌آن گذشت ودراین‌ساعت روز اجرا میشده اخذ گردیده.

هاونه Hâvana [(هاون پارسی) برای فشردن هوم بکار میرفت (چنانکه در سانسکریت Savana برای فشردن Saoma ـ رك. یسنای I، IX زند اوستای دارمستتر)] یا هاون، گاه بامداد، که باطلوع فجرآغازمیگردد (بندهشن XXV، ۹).

ب ـ راپیثوینه Rapithvina [صفت مشتق از Rapithwa « نیمروز بمعنی ظهروجنوب، هردو » که مدت‌آن در متون تعیین نگردیده] یا Rapitvân که هنگام ظهراست.

ج ـ اوزاییرینه Uzâyêirina [صفتی‌است مشکل‌از همان پساوندی که راپیثوینه

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نمود، نوساری است که مدت ۲۳۵ سال در آنجا بود. فقط دو سال از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت بسر برد . در ۱۷۴۱ از نوساری به بلسار رفت ، درینجا بیش از یکسال نماند ، آنگاه به اودواده **Udvada** رفت . اینک دویست و چهار سال [1] است که درین ده استقرار یافته است .

هزار تن زرتشتی از دستور و موبد وهیربد وبهدین دور آنرا گرفته‌اند ، زرتشتیان ایران وپارسیان هندوستان نیز بزیارت آن میروند مخصوصاً ماههای اردیبهشت و آذرماه اوقات زیارت آنجاست . ازسرای این ایران خدیو [2] دربامداد و نیمروزوشام ، سرود اوستا از موبدان سفید پوش بلند است . ایرانشاه باصدها خدام خود یادآور آتشکده‌های شیز و ری واستخر در روزگار با فروشکوه ساسانیاست . » [3]

کارنگی میلیونر مشهور آمریکایی درضمن سفرنامهٔ خود بدور دنیا ، راجع بعبادت زرتشتیان که دربمبئی دیده نویسد [4] :

«هنگام غروب آنگاه که آخرین پرتو خورشید در پس دریای مواج فرو میرفت ، و اشعهٔ سیمین هلال ماه ازافق میدرخشید ، جمعی ازپارسیان با زنانشان با لباسهای زیبا و مجلل درساحل دریای هند جمع بودند.این روزبسبب رؤیت هلال ماه نزد این ستایندگان طبیعت مقدس بود . آتش مقدس ببهترین وضعی در آن محل تابان بود، یعنی خورشید در منتهی درجهٔ زیبایی خود آخرین پرتو گلگون خویش را ازصفحهٔ گیتی برمیگرفت.امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت و نسیم دلکش ملایمی از فراز آن بساحل میوزید . پارسیان با قیافه‌های حاکی ازایمان درمقابل چنین منظره‌ای که روح هربینندهٔ باذوقی را مجذوب میساخت مشغول عبادت اهورمزدا ، خداوند یکتا ، بودند . در حقیقت

۱ــ عدد فوق نسبت بسال ۱۳۲۵ خورشیدی = ۱۹۲۵ م . (سال تألیف ایرانشاه) حساب شده .

۲ــ منظور آتشکدهٔ ایرانشاه است .

۳ــ ایرانشاه . پورداود ص ۲۳ .

۴ــ بنقل ساموئیل لنك ، رك . فلسفهٔ ایران باستان ص ۵۲ .

کریستنسن نوشته [۱] : «بموجب روایت کارنامك [۲] ، اردشیر اول یك آتش ورهران ، در **بخت اردشیر** که در ساحل دریا بوده قرار داد.» [۳]

امروز یکی از مهمترین آتشهای بهرام ، آتشکدهٔ شهر نوساری هندوستان است که تقریباً هفتصد سال از بنای آن میگذرد . استاد پور داود ، در مورد این آتشکده نگاشته‌اند [۴] :

«در سنت پارسیانست که آتش بهرام را مهاجرین [۵] ازایران با خود آوردند ، شاید هم درست باشد ، چه غالباً درتاریخ طبری ومسعودی میخوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش بدست دشمنی افتد وخاموش شود دروقت شکست آنرا باخود برداشته بجای دورتر فرومیگذاشتند ، هرچند که بتدریج آتشکده‌های باشکوه ایران خاموش وبمسجد تبدیل یافت ولی تا حدی که ممکن بود درنگهداری آن کوتاهی نکردند . یزدگرد سوم پس از شکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده میشد برگرفته بمروبرد . اگرهم ایرانشاه [۶] پس ازورود مهاجرین درسنجان [۷] درسال ۷۱۶ برپا شده باشد باز ۱۲۳۰ سال [۸] از عمرش میگذرد و همواره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشوربیگانه نگران بود ، ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش نباخته ، یاران را با زبان گرم بپایداری ودلگرمی پندهمیداد . پس ازشکست سنجان درجایی که بیشتر اقامت

۱ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۹ .

۲ـ کتاب ٤ (ك) .

۳ـ رك . ص ۳۵۵ کتاب حاضر .

٤ـ ایرانشاه . تألیف آقای پورداود چاپ بمبئی ص ۲۲-۲۳ .

۵ـ مزدیسنان وزرتشتیانی که در نتیجهٔ حملهٔ عرب برایران بهندوستان مهاجرت کردند .

٦ـ نام آتشکدهٔ فوقست . (رك . مقدمهٔ کتاب . ص ۲۱) .

۷ـ نام نخستین جایی که ایرانیان درهندوستان اقامت گزیدند . (رك. ص ۲۰-۲۱) .

۸ـ عدد فوق نسبت بسال ۱۳۲۵ خورشیدی = ۱۹۲۵ م . (سال تألیف ایرانشاه) حساب شده .

ز خونشان بمرد **آتش زردهشت**

ندانم چرا هیربد را بکشت [۱].

چه قبلا ازقول دقیقی نقل کرده است که گشتاسب پادشاه‌آذربرزین مهررا بساخت ودراین بیت نیزباید همان‌آتش مراد باشد.

وهم فردوسی گفته:

پرستندهٔ **آذرزردهشت** همیرفت باباژ وبرسم بمشت.

ونیزنظامی گنجوی دراسکندرنامه (که مکرراز گنج وثروت‌آتشکده‌ها یادمیکند وگوید اسکندرآنها را غارت وخراب کرد) ازیك **آذرگشسپ** نام میبرد که همانرا نیز «آتش زردهشت» مینامد [۲].

✿✿✿

آتشکده‌های مختلف

فرهنك نویسان درصورت‌آتشکده‌های هفتگانه ازمهمترین‌آنها یعنی آذرگشسب اسمی نبرده‌اند و از طرف دیگر بتفاریق آذر های خراد، خورداد، خورا وخرین را آتشکده‌های جداگانه محسوب داشته [۳] وجزاینها نام آتشکده‌های ذیل را نیز متذکر شده‌اند:

آذرآباد[۴]، **آذرآبادگان** [۵]، **آذربایگان وآذربادگان**[٦] - که این‌نامهارا

۱- رك. بخش هفتم بهرهٔ ۳.

۲- رك. آذرگشسب درهمین بخش (ص ۲۰۱-۲۰۲).

۳- جهانگیری، برهان، انجمن، غیاث.

٤- معنی ترکیبی‌آنرا (معمورهٔ‌آتش) نوشته‌اند، چه‌آذرآتش است وآباد معموره راگویند (برهان).

٥- «گویند چون‌درتبریزآتشکده بسیاربوده است بنابرآن بدین نام موسوم‌شده است!» (برهان).

٦- «معنی ترکیبی‌آن نگهدارنده وحافظ وخازن آتش بوده چه‌آذر بمعنی آتش است وبادگان بمعنی نگهدارنده‌وخزانه داروحفظ کننده باشد ومعنی مجازی‌آن‌آتشخانه است!» (برهان).

هیچ ستایش را بهتروساده‌ترازاین نمیتوان تصور کرد . این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثرنموده متوجه یك مبدأ کل میسازد وبرای ستایش‌اوبرمی‌انگیزد ، چنانکه من‌نیز بی اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریك شده ، در بقای عظمت طبیعت سرود کوی‌آفرینندهٔ یگانه گردیدم . دراین ستایشگاه طبیعی جزآواز موجهای عظیمی که بساحل دریا میغلطید موسیقی دیگری نبود، ودرواقع‌نیزجزاین‌موسیقی مقدس طبیعی هیچ ارغنونی لایق آن نیست که با سرود ستایش خداوند هم‌آواز گردد . »

درخرده اوستا [۱] ضمن پنج نیایش ، آتش بهرام نیایش یاد شده . این نیایش را در هر پنجگاه موبدان درآتشکده میخوانند ودرآذر روز (نهم) هرماه نیزخوانده میشود [۲].

در فرهنگهای پارسی **آتشکدهٔ بهرام** راکنایه از برج حمل دانسته‌اند ، بواسطهٔ آنکه حمل خانهٔ بهرام (مریخ) است [۳] .

٤ـ **آذرآئین** ـ فقط بذکرنام‌آن اکتفا شده ومميزات‌آن مذکورنیست وبرخی آنرا (آذرآبتین) منسوب بپدر فریدون نوشته‌اند [۴] .

٥ـ **آذر خرداد** ـ مراد همان‌آذر فرنبغ است که شرح‌آن گذشت .

٦ـ **آذر برزین** ـ همان‌آذرمهربرزین است که‌فرهنك نویسان آنرا باشتباه دو بار(آتش مهر،آتش برزین) یاد کرده‌اند [۵] .

آتش زردهشت ـ درادبیات پارسی نام«آتش زردهشت»یاد شده ، فرهنك‌نویسان آنرا ضمن‌آتشکده‌های هفتگانه وهفتمین‌آنها نام برده‌اند [۶] .

باید دانست که‌آذر زردهشت نام‌آتش‌خاصی نبوده ، بلکه مطلق آتشها را بپیامبر ایران نسبت میدادند [۷]، چنانکه فردوسی در هجوم ارجاسب ببلخ گوید :

۱ـ از کتابهای پنجگانهٔ اوستا . رك . بخش سوم . ص ۲۰۲ـ۳ .

۲ـ Z . A. Vol . III. p. 705؛ ونیزخرده اوستا ص۱۰۵ .

۳ـ رك . برهان‌قاطع. ـ راجع ببهرام رجوع‌شود بروزنهم‌از(روزشماری‌درایران باستان بقلم م. معین) . ٤ـ انجمن ، برهان، فرهنگنامهٔ پارسی .

۵ و٦ـ برهان، انجمن.

۷ـ چنانکه اغلب‌آتش‌را به‌نارخلیل تعبیر کرده‌اند .

آتش کوشید - گذشته از آتشکده‌های مزبور خبر آتشکدهٔ دیگری نیز از حمزهٔ اصفهانی بما رسیده که دربالای **کوه کوشید** ، میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و به **(نار کوشید)** نامزد بوده است [۱]. حمدالله مستوفی قزوینی همین آتشکده را اسم برده و **دیر کوشید** نامیده است [۲] . باحتمال قوی این آتشکده همانست که شهرستانی آنرا بنام «کویسه» یاد کرده گوید [۳] : «وبیت نار یسمی کویسه بین فارس واصبهان ، بناه کیخسرو.» ومحتمل است که محرف کلمهٔ دیگری باشد .

نویسندگان ایرانی آتشکده‌های بسیار دیگر درشهرها وقصبات ایران نام برده‌اند که مختصات آنها آشکار نیست .

✩✩✩

کریستنسن پس از ذکر سه آتشکدهٔ بزرگ نوشته [۴] : «این سه آتشکدهٔ عظیم محل ستایش مخصوص بود وبیش ازسایر زیارتگاهها زینت وثروت داشت ، لکن بسیاری ازمعابد درجهٔ دوم هم طرف احترام بوده است خاصه آنها که بیکی از دلیران داستانی یا خود زردشت نسبت داشت مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و کرکرا در ارمنستان[۵] و کویسه [۶] Kuvisa بین فارس و اصفهان [۷] .

۱- سنی ملوك الارض والانبیاء چاپ برلن ص ۲۷ .

۲- نزهة القلوب ص ۶۹ و نیز Iranian Influence in Moslem Literature , part I. (بمبئی ۱۹۱۸ ص ۲۰۴). برای اطلاعات دیگر، رك پورداود. یشتها ج ۲ ص ۲۵۲ .

۳- ملل و نحل چاپ کورتن ص ۱۹۷.

۴- ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۹ .

۵- درسجستان (ترجمهٔ افضل الدین صدرترکه ازملل ونحل شهرستانی ، ص۲۶۹) وهمین صحیح مینماید چه «کرکرا» محرف «کرکوی» است که در ص ۳۲۹ بیمد ذکر آن آمده ، وآن در سیستان بود (م. م.)

۶- درترجمهٔ صدرترکه بتحریف «کریسه» آمده است . (م. م.)

۷- بنقل ازشهرستانی چاپ کورتن ترجمهٔ هاربروکر. (کریستنسن) (رك . سطر ۵ همین صفحه) (م . م .)

بآتشکدهٔ تبریز و نام شهر تبریز اطلاق کرده‌اند [۱] ـ واین اشتباهست چه آذربایگان (و محرفات آن) مأخوذ از (آتروپات) نام سرداری است که پس از اسکندر خشاثرپاون (شهربان،حاکم) ایالت آذربایجان گردید و آن ایالت بیونانی (اتروپاتن) و بارمنی قدیم آترپتکان نامیده شده وسپس آذرآبادگان و آذربادگان و آذربایگان گردید[۲]، و معرب آن آذربایجان (و بتخفیف آذربیجان) است، و بدیهی است آتشکده های آن حوزه بدین نام تخصیص نداشته است بلکه من باب اطلاق حال بمحل بدان موسوم شده .

رام برزین ـ علاوه برنام یکی ازقهرمانان ایران ، آنرا نام آتشکده‌ای محسوب داشته واین بیت فردوسی را باستشهاد آورده‌اند :

برآن نامه برمهر برزین نهاد برموبد رام برزین نهاد[۳] .

وآن ظاهراً همان آذربرزین مهراست که با صفت «رام» یاد شده چنانکه آذرفرنبغ را «رام خراد» گفته‌اند[۴] .

خراد مهر ـ آنرا نام آتشکده‌ای دانسته بدین بیت فردوسی استشهاد کرده‌اند :

چه آذرگشسب و چه خراد مهر

فروزان چو ناهید وبهرام ومهر[۵].

چنانکه گذشت خراد و مهر (بصورت عطف) صحیح است ذه آنرا نساخ بصورت اضافت خوانده ونوشته‌اند . بنابراین آذر خرداد و آذرمهر (برزین) را جمعاً یك آتشکده تصور کرده‌اند !

۱ـ برهان ، انجمن .

۲ـ فرهنگنامهٔ پارسی .

۳ـ برهان ، انجمن .

۴ـ رك . ص ۳۵۱ س ٤ .

۵ـ بهرام چهر (ن . ل .)

پادشاه آورده [۱] : «وبحروان ازروستای حی [۲] آتشی بنهاد، سرو(د) شاذران [۳] نام کرد، واز خان لنجان اوقاف بسیار کرد آنرا .»

آتشکدهٔ نیمور ـ حمزه در ذکرپادشاهی (کی گشتاسب) آورده [۴] : ونصب کشتاسب برستاق «انارباد» وکورة اصفهان فی‌قریة یسمی ممنور (؟) بیت ناروقف علیها ضیاعاً من‌الرستاق . »

درتاریخ قم آمده [۵] : «واما آتش بشتاسف ، چنین گویند که آن آتشی است که به نیموربناحیت انار بوده .» در قباله‌هایی که ازیك‌صد سال باین‌طرف در دستست ، رودخانهٔ قم را بنام «انارباد» ذکر کرده‌اند . دیهی بین قم ومحلات امروزه‌هست موسوم به «نیمور» ودرین‌دیه آثار ابنیهٔ قدیم‌ازجمله مناره وقلعه وجود دارد. بنابراین‌مراتب آقای عباس‌فاطمی درنامهٔ مورخ ۲۸ فروردین۱۳۳۵ که بنگارنده نوشته‌اند ، حدس زده‌اند که محل آتشکدهٔ مزبور در همین دیه است .

در تاریخ قم آمده [۶] : «وحمزه در کتاب اصفهان یاد کرده است که تکویرقم برچهار رستاق است از جملهٔ رساتیق اصفهان و چند دیه دیگر از رستاقهای اصفهان ... رستاقهای چهارگانهٔ اصفهان: رستاق کمیدان ، رستاق انارباد، رستاق دره ، رستاق ساوه ... »

نیز درهمان کتاب آمده [۷] : «فاما رستاقهای قم ... نمیوز[طسوجهای رستاق] انار .» جای دیگر آمده [۸] : «نمیور،ازحیازات انارستوآتشکدهٔ آن‌وآتش‌در آن‌بشتاسف ملك‌نصب

۱ــ ص ٦۷ .

۲ــ «جی» صحیح است .

۳ــ دراصل چنین است .

٤ــ ص ۲۷ .

٥ــ ص ۹۰ .

٦ــ ص ٥۷ .

۷ــ ص ٥۸ .

۸ــ ص ۷٤ .

«درتواریخ بسی ازآتشکده‌های جبال را که سرزمین ماد قدیم باشد ، نام برده‌اند ؛ ازآن‌جمله آتشکده‌های قزوین و شیروان ، نزدیك ری و کومش است (که شاید همان هکاتم پیلس Hécatompylos اشکانیان باشد)[۱] .

«دربالای تپه‌ای نزدیك اصفهان، ویرانهٔ آتشگاهی دیده میشود[۲] . بموجب روایت کارنامك اردشیر در « اردشیرخوره » چندین‌آتشکده ساخت . »

آتشکدهٔ طوس ـ شهرستانی درملل‌ونحل گوید[۳]: «واما بیوت النیران للمجوس، فاول بیت بناه افریدون بیت نار بطوس. »

آتشکده‌های بخارا ـ شهرستانی‌پس‌ازذکربنای‌آتشکدهٔ فریدون‌بطوس‌نویسد[۴]: «وآخربمدینة بخارا ، هو بردسون» ودرهمان صفحه گوید: « ولهم بیت نارفی‌نواحی بخارا یدعی قباذان . »

سروش‌آذران ـ حمزهٔ اصفهانی درسنی ملوك الارض والانبیاء در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف‌آورده[۵] : «ونصب بقریة حروان من رستاق جی ناراً سماها **سروش آذران** ووقف علیها قریة یوان وقریة جاجاه من رستاق [ا] للنجان . »

ابن‌البلخی درفارسنامه درپادشاهی شاپورذوالاکتاف نوشته[٦]: «دراصفهان : بوان[۷]، جرواء ان[۸] وآنجاآتشگاهی کرد . » مؤلف مجمل التواریخ والقصص نیز درسلطنت‌همین

۱ـ برای فهرست تمامی این شهرها رجوع شود ص ۸۳۷ کتاب شوارتز راجع بایران . آتش کومیشن (کمیسن ـ قومس) در بندهشن ایرانی ذکر شده است . رجوع شود : مار کوارت ، مسینا فهرست (کریستنسن) « وآخر(بیت نار) بقومس‌یسمی‌جریز » (شهرستانی . ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷) (م . م .)

۲ـ شرح این‌آثارقدیم را جکسن درکتاب ایران درگذشته وحال بیان کرده است (کریستنسن) .

۳ـ چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

٤ـ ایضاً ص ۱۹۷ .

٥ـ چاپ برلن ص ۳۷ .

٦ـ چاپ گیب ص ۷۲ .

۷ـ یوان . (ن . ل.)

۸ـ جزوان . ن . ل . (درکتاب حمزه چنانکه گذشت : حروان) .

بوضع چهارصفه بنا شده و دراین زمان پایه‌های آن برقراراست ... »

درمجمل‌التواریخ هم در پادشاهی گشتاسب آمده [۱] : « وبروستای (انارباذ) دیهی کردنمیور [۲] وآتشگاهی بلند برآورد ، وبرآنجا وقفها کرد . » [۳]

آتشگاههای« بوم پیر » و« بوم‌جوان» ـ در فارسنامهٔ ابن البلخی ، در ذکر (فیروزآباد) فارس آمده [۴]: «[آنجا]دوغدیراست: یکی« بوم پیر» گویند ودیگر« بوم‌جوان»، وبرهرغدیری آتشگاهی کرده است . »

آتشکده‌های سه‌گانه منسوب به‌کی‌اردشیرـ حمزه در ذکر پادشاهی کی اردشیر بهمن اسفندیار آورده [۵] : « و نصب باصفهان فی‌یوم واحد ثلث نیران : واحدة مع‌طلوع‌الشمس ، و واحدة مع‌انتصابهافی وسط السماء وواحدة مع غروب الشمس ، منها

۱ـ ص ۵۲ .

۲ـ دراصل چنین است چنانکه گفته شد .

۳ـ چنانکه گذشت‌درقباله‌هایی که ازیك صد سال باین طرف در دستست نام رود خانهٔ قم «اناربار»ذکرشده . درحاشیهٔ ٦ صفحهٔ ۵۲ مجمل‌التواریخ والقصص درتوضیح «انارباذ»آمده : (اصل : باز)که با توجه بتوضیح مصحح‌درسطر۱۷صفحهٔ «کو» همان کتاب که میگوید: «این کتاب ازآنهایی‌است که نقطه گذاری درست نشده ، مردی عامی آنرا نقطه‌های‌غلط‌نهاده است» صحت‌اناربار بیشتر محتمل‌است ومعلوم نیست مرحوم بهار باوجود عبارت‌اصل‌و یقین‌بنقطه گذاری‌مرد عامی چرادرمتن «انارباذ» مرقوم فرموده‌اند (نامهٔمورخ۳۵/۲/۱۹ آقای عباس فاطمی ازقم بنگارندهٔ کتاب حاضر).مرحوم بهار نظر بکتاب‌حمزه که درآن«اناربار» چاپ شده ، وتصورآنکه جزواخیرمخفف «آباذ» است این ضبط را اصح دانسته‌اند ، ولی‌حق باآقای فاطمی است . درتاریخ قم ص ۲۳ آمده : « رسم وعادت‌ایشان (اعراب) دراسماء عجیبه بدین‌جاری بوده است چنانچ «انار»دراصل «اناربار» بوده است ، بمدارآن اختصار کردند دراو، وگفتند « انار » وانارا‌سم وادی قم بوده و «بار» اسم کنار وادی و رهگذرآن ، واین وادی رستاق را « اناربار » نام کردند برای آنکه برکنار وادی واقع شده .» «بار» پساوند مکان است بمعنی کنار و ساحل چنانکه در : هندوبار، رودبار، زنگبار .

٤ـ ص ۱۳۸ .

۵ـ ص ۲۸ .

کرده است و بر افروخته و آنرا چندین اوقافست ، و گویند که نمیور سه برادر بنا کرده‌اند ... »

چون کتب مذکوردر«نمیور» اتفاق دارند ، بعید نیست که «نیمور» ـ قریهٔ کنونی بین‌قم ومحلات که درآنجا آثارقدیم هست ـ مبدل «نمیور» باشد ، اما « ممنور » در کتاب حمزه هم ظاهراً مصحف «نمیور» است .

از سوی دیگر دربستان‌السیاحهٔ شیروانی‌آمده[1] : «نیم‌آور، قریه ایست خجسته اثر درزمین فرح‌انگیزوقرب رود گوهرخیزواقع واطرافش واسع ، وازتوابع محلات است . » در کتاب «راهنمای قم» مؤلف بسال۱۳۱۵ شمسی‌آمده [2] : « این رودخانه (رودخانهٔ قم) را نامهای‌چندیست ازآن جمله: رود گل افشان، رود انار‌بار، لعل رود ، لعل‌ور ولعل‌بار.» که مقصود شیروانی همین رودخانه بوده منتهی‌شدت علاقه برعایت قوافی درعبارت « لعل بار» را به « گوهرخیز» تبدیل ساخته، بنابرآنچه گفته شد نمیورونیمورهمان‌نیماور است (که شیروانی نیم‌آور نوشته) . درمحلهٔ بازاراصفهان گذری بنام «نیماور» وجود دارد که‌در آنجا مدرسه‌ای هم بنام «مدرسهٔ نیماور» هست [3] » .

مؤلف مرآت البلدان نویسد[4] : «جاسب ... گویند جاسب ازبناهای یکی ازامرای عسکریهٔ همای دختربهمن بن‌اسفندیارمشهوربه نیمورمی‌باشد ، واین امیردرنراق ودلیجان ودهات پشتکدارحکومت داشته‌ودرآن‌حدود بناهای‌محکم گذاشته که ازجمله سدی‌است که برودخانهٔ‌آبار[5] قم بسته ونهری‌برای زراعت نیمورجاری ساخته... ازبناهای‌امیرمزبور آتشکده‌ای است که دوفرسخی نیموردر کوه معروف به آتش کوه ساخته . این آتشکده

۱ـ ص ۵۹۹ .

۲ـ ص ٦ .

۳ـ رك . اطلاعات ماهانه شمارهٔ۸۷ . خرداد ۱۳۳٤ ص ٦ . نیماور، قس . نام‌آور فخرالدوله بن بیستون ازملوك طبرستان (حبیب‌السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۳۳۰ ـ ۳۱) = نامور‌بن بیستون (معجم الانساب زامباور ص ۲۹۱) ؛ نامور‌بن شهریار (معجم الانساب ص ۲۹۱)؛ نامور بن کاو باره (ایضاً ص ۲۹۱) .

٤ـ ج ٤ ص ٦٦ . ۵ـ ظ . انار.

وآبادان وبا خواستهٔ بسیار واندر وی دوآتشکده است که آن را بزرگ دارند .»[۱]

آتشکده‌های (بشاور) ـ (بشاور)[۲] شهریست توانگر، از گردوی یکی باره‌است. شاپورخسرو کرده‌است، واندروی دوآتشکده است وموبدی ومرزبانی که پیش‌ازوی بوده است نگاشته است وسرگذشتهای ایشان برآن جای نبشته است . »[۳]

آتشکدهٔ گنگ دز ـ شهرستانی آرد[۴] : « وبیت ناریسمی « کنکدز » بناه سیاوش فی مشرق الصین» و از مشرق چین مراد مشرق ماوراء النهراست[۵] .

آتشکدهٔ ارجان ـ شهرستانی گوید[٦] : «وآخر(بیت نار) بارجان من فارس اتخذه ارجان جد گشتاسف[۷] .» مسعودی نویسد[۸]: «وبیت ناربمدینة ارجان من ارض فارس اتخذه فی‌آخره بهراسف . »

آتشکدهٔ نیشابور ـ وهم شهرستانی نویسد[۹]: «ثم جدد زرادشت بیت‌ناربنیسابور». ومسعودی گوید[۱۰]: «وکان مما اتخذ (زرادشت) بیت‌نار بمدینة نیسابورمن بلادخراسان» .

آتشکدهٔ نسا ـ ونیزشهرستانی آرد[۱۱]: «وآخر(بیت نار) بنسا .» مسعودی هم‌همین مطلب راآورده[۱۲] .

۱ـ همان کتاب ص ۷۸؛ وحدودالعالم مینورسکی ص ۱۲۷ .

۲ـ دراصل نسخه سفیدمانده. مینورسکی درحدود العالم ص۱۲۸ «بشاور» ضبط کرده است (درمتن حدود العالم ص ۷۹ پس از سطری وایکان وکمارج دوشهرك از بشاورد ضبط شده) .

۳ـ حدود العالم چاپ‌طهرانی ص ۷۹؛ وحدود العالم مینورسکی ص ۱۲۸ .

٤ـ ملل و نحل چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

۵ـ رك . برهان قاطع مصحح م . معین .

٦ـ ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

۷ـ بدیهی است بخش اخیرافسانه است .

۸ـ مروج الذهب چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید جزء ۲ ص ۱٤۸ .

۹ـ ملل و نحل . ایضاً ص ۱۹۷ .

۱۰ـ مروج الذهب ایضاً جزء ۲ ص ۱٤۸ .

۱۱ـ ایضاً ص ۱۹۷ .

۱۲ـ مروج الذهب ایضاً جزء ۲ ص ۱٤۸ .

نار**شهراردشیر** المنصوبة فی جانب قلعة مارین، فشهراسم للشفق و اردشیر اسم بهمن . والثانیة نار **ذروان اردشیر** [۱] المنصوبة فی قریة دارك من رستاق خوار . والثالثة نار **مهر اردشیر** المنصوبة بقریة اردستان . »

مؤلف مجمل‌التواریخ درذکر اردشیر آورده[۲]: «و[سه آتش] بیکی روز[اندراصفهان] نصب کرد [یکی] بوقت بر آمدن ، و [دیگر] بقطب رسیدن ، وسه دیگر بوقت غروب ، و آنرا بناها بر آورد و هربدان را بدان گماشت ، اول را نام **شهراردشیر** اندرجانب قلعهٔ مارفانان[۳]، دوم را نام **وزوار[۴] اردشیر** ، اندردیه دارك از روستاء برخوار [۵] ، سیم نام **مهر اردشیر**، اندر دیهی اردستان[۶]. »

مؤلف حدود العالم (که بسال ۳۷۲ تألیف شده) درعنوان (سخن اندرناحیت پارس وشهرهای وی) [۷] چندآتشکده را درفارس نام میبرد :

آتشکده‌های شیراز ـ « شیراز . . . واندر وی[۸] دوآتشکده است که آنرا بزرك دارند . »[۹]

آتشکده‌های کازرون ـ «کازرون ، بنزدیك دریای یونست [۱۰] . شهریست بزرك

۱ـ ظ . زروان اردشیر.

۲ـ ص ٥٤ .

۳ـ که درسنی ملوك الارض (مارین) یاد شده .

٤ـ که درسنی ملوك الارض (ذروان) آمده .

٥ـ که درسنی ملوك الارض (خوار) ذکرشده .

٦ـ یعنی: ده اردستان (باملای قدیم) .

۷ـ حدود العالم باهتمام آقای سید جلال طهرانی ص ۷۷ ببعد .

۸ـ یعنی شیراز ؟ (حدود العالم . مینورسکی ص ۲۹) .

۹ـ حدودالعالم باهتمام طهرانی ص ۷۷ .

۱۰- حدود العالم . مینورسکی : yun .

و حدود العالم مینورسکی ص ۱۲٦ .

آتشگاه فیروزآباد (جور = گور)ـ مسعودی گوید: «وفی مدینة جور من ارض

فیروزآباد. برج دارای آتشگاه (شکل امروزه)

فارس ، وهوالبلدالذی یحمل منه ماء الوردالجوری والیه یضاف، بیت للنار، بناه اردشیرین

آتشکدهٔ اسفینیا ـ وهم شهرستانی گوید[۱] : « وبیت نارباسفینیا علی قرب مدینة السلم لتوران بنت کسری . »

آتشگاه آزخداه ـ درزین الاخبار نام آتشگاهی آمده که کی لهراسب درآن معتکف بوده[۲]، ولی در گشتاسب نامهٔ دقیقی نام‌آن «نوبهار» آمده است[۳] .
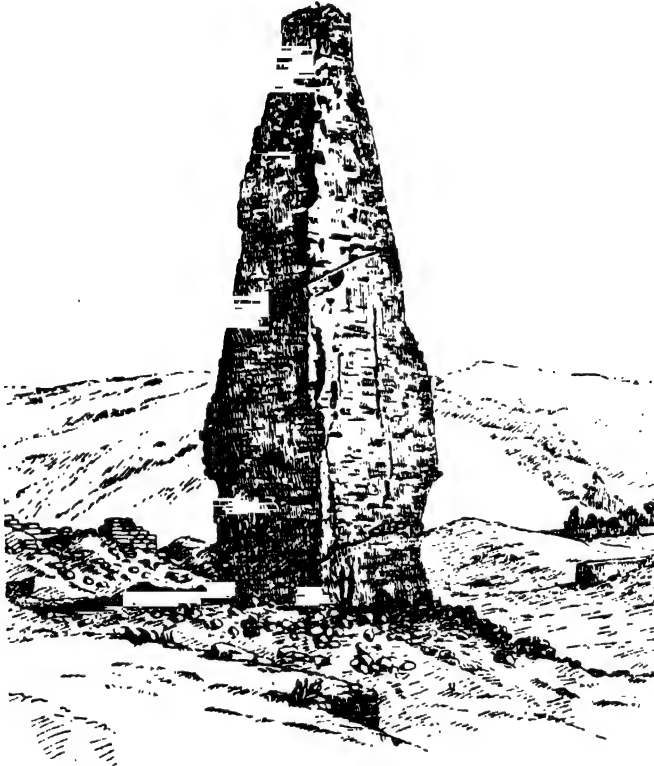
آتشگاه فیروزآباد (گور = جور) بهنگام آبادی[۴]

۱ـ ایضاً ص ۱۹۸ .
۲ـ نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی تهران ص ۸ ب .
۳ـ رك. «نوبهار» درعنوان «دقیقی» دربخش دوم کتاب حاضر .
٤ - cf. Perse ancienne , par Flandin et Coste . Texte . p. 36- 45; L' Art antique de la Perse,par Dieulafoy , IV partie, p . 79 - 84; پورداود . یشتها ج ۱ برابر ص ۵۱۰
(تصویر فوق از ایران گیرشمن ترجمهٔ م ، معین ص ۳۲۹ اقتباس شده) .

نامیده میشد ، و یکی از هفت طسوجی بود که جمعاً کوره یا ولایت شاذ هرمز را تشکیل میدادند . این طسوج درطرف شرقی دجله واقع بود وازبغداد ده فرسخ فاصله داشت[۱]. »[۲]

آتشکدهٔ اصطخر - مسعودی گوید : «وللفرس بیت‌نار باصطخر فارس تعظمه المجوس، کان فی قدیم الزمان ، فاخرجته حمانی[۳] بنت بهمن ابن‌استیذاباذ (اسبندیاذ)[۴] وجعلته بیت نار ، ثم نقلت عنه النار فتخرب ، والناس فی‌وقتنا هذا یذکرون انه‌مسجد سلیمن بن داود، و به یعرف ، وقد دخلته ، وهو علی فرسخ من مدینة اصطخر ... »[۵]

آتشکدهٔ نیاسر کاشان - خرابهٔ آتشکده‌ای در نیاسرکاشان هنوز بجاست .
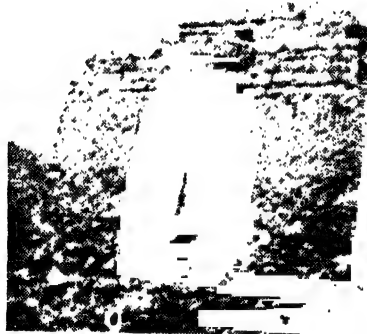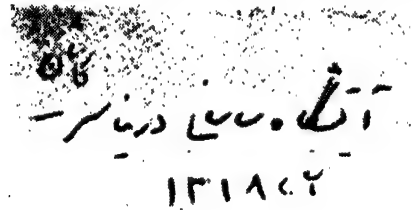
آتشگاه ساسانی در نیاسر کاشان[۶]

۱- معجم البلدان یاقوت چاپ فرنك ج ۱ ص ۶۰۴ ج ۳ ص ۱۷۴ و ۲۲۸ و۷۰۵ ، ج ٤ ص ۱٦) .
۲- مینوی . ایضاً ص ۷٤ .
۳- همای .
٤- اسپندیار .
۵- مروج الذهب جزء ۲ ص ۱٤۸ .
٦- عکس ازآقای علی پاشا صالح . تابستان ۱۳۱۸ (تاریخ ادبی ایران . براون ترجمهٔ علی پاشا صالح ج ۱ برابر ص ۳۰۵) .

بابك،قدرأيته، وهوعلى ساعة منها، على عين هناك عجيبة،وله عيد،وهواحد متنزهات فارس.»[۱]

آتشکده‌های مهر نرسی هزار بندهـ طبری در تاریخ خودآرد[۲] : « قيل انه (مهرنرسی وزیر بهرام جور) كان من قرية يقال لها « ابروان » من رستاق « دشتبارين » من كورة « اردشیرخرة » فابتنى فيه وفي «جره» من كورة «سابور» لاتصال ذالك و «دشتبارين» ابنية رفيعة ، و اتخذ فيها بيت نار ـ هوباق فيما ذكراليوم وناره توقدالى هذه الغاية ـ يقال لها « مهرنرسيان» ، واتخذ ما بقرب من «ابروان» اربع قرى، وجعل في كل واحدة منها بيت نارفجعل واحداً منها لنفسه وسماه « فراز مرا آور خذايان » و تفسير ذلك : اقبلى الى سيدتي ـ وجه التعظيم للنار ـ وجعل الاخر لزراونداذ [ابنه] وسماه « زراونداذان » والاخر لكارد [ظ . كارداذ] [ابنه] وسماه « كارداذان» والاخر لماحبشنس [ابنه] وسماه «ماحبشنسفان» ...ولم تزل هذه القرى والباغات وبيوت النيران في يد قوم من ولده معروفين الى اليوم وان ذلك فيما ذكر الى اليوم باق على احسن حالاته . »

آتشکدۀ اسطنوس یا **اسطناس**ـ ابونواس شاعر معروف دروصف بهروز مجوسی گوید : وحرمة برسم التقديس مما يزمزمه هرابذ اسطنوس[۳] .

حمزۀ اصفهانی در شرح این بیت نویسد : « و اسطنوس ناركانت تتقد بطسوج بزرجشابور،فأطفاتها زبيدة ام الامين ،وقدذكر ابونواس هذا الاسم في موضع آخر من شعره على غيرهذا البناء فقال: اسطناس . »[۴]

آقای مینوی نوشته‌اند : «اسطنوس واسطناس را بهیچ معنی مرحوم قزوینی و بنده و کسانی که از ایشان سؤال کردیم در هیچ کتابی نیافتیم ، اما طسوج بزرجسابور (بزرك شاپور) یکی ازطسوجها یعنی بلوکهای اطراف بغداد بود ، وهمانست که بسریانی عکبرا

۱ـ مروج الذهب . جزء ۲ ص ۱٤۹ .

۲ـ تاریخ طبری چاپ مصر جزء ۲ ص ۸۱ .

۳ـ مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلۀ دانشکدۀ ادبیات تهران ۱ : ۳ ص ٦۷ .

٤ـ (حمزه درشرح قصيدۀ سينيۀ ابونواس) . مینوی . ایضاً ص ٦۹ .

گیرشمن دربارهٔ معابد عهد ساسانی نویسد[1]: «دربنای معابد تغییراتی صورت گرفت[2].
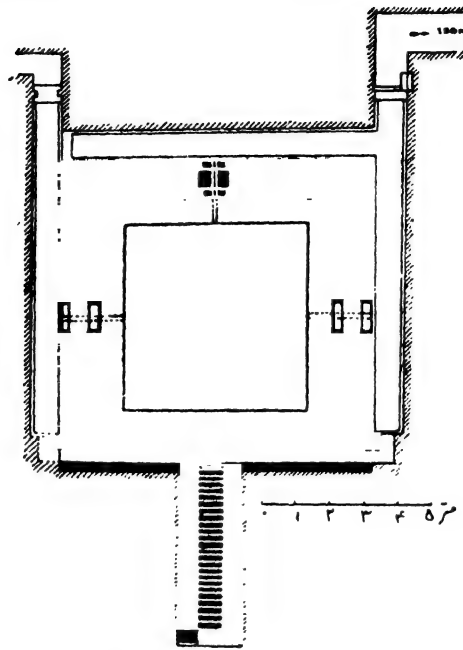
نقشهٔ آتشکدهٔ بیشاپور [3]

تالار مرکزی آتشکده،مربع‌ومحصور بچهاردالان بوده است . بزرگترین آنها ازلحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها : ۱۴ متر) آتشکده‌ایست که ما در بیشاپور کشف کرده‌ایم.»

آتشکدهٔ بیشاپور [4]

۱ـ گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م . معین . ص۳۲۷. ۲ـ درعهد ساسانی .
۳ـ نقل‌از کتاب گیرشمن.ایران. ترجمهٔ‌م.معین ص۳۲۸. ٤ـ ایضاً ص ٤۱۸ .

آتشکده‌های پاسارگاد ـ در جنب کاخ پاسارگاد ، آتشکده‌ای بشکل کاملا مکعب که با سنگهای تراشیدهٔ نیکوبنا شده ، شبیه بمنصوبه‌ایست که در جبههٔ آرامگاه داریوش درنقش رستم دیده میشود . درفاصله‌ای‌دورتر، دوآتشگاه پله‌دارمشاهده‌میشود که در اطراف آنها ، تشریفات مذهبی را در هوای آزاد انجام میدادند .

آتشگاه پاسارگاد ۱

آتشکدهٔ افراسیاب ـ «تره نوژکین» باستان شناس شوروی در یکی از شهرهای نزدیك تاشکند که « افراسیاب» نام دارد، حفاری کرده و آثارذی‌قیمتی‌اززیر زمین بدست آورده که اکنون درموزهٔ دولتی ازبکستان درتاشکندنمایش‌داده‌میشود،ازجمله‌آتشکده‌ایست ازبقایای قرن سوم ق .م. [۲]

آتشگاه باکو ـ آتشکدهٔ معروف باکو ، اکنون دردهی بنام «سوراخ خانه» در ۱۵ کیلومتری باختری باکوواقع است، وهمیشه بواسطهٔ چشمهٔ نفت روشن بوده وهنوز هم بنای آن برپاست [۳] .

آتشکدهٔ شاپور ـ مسعودی گوید: «وفی‌مدینة‌سابورمن‌ارض فارس‌بیت‌للنارمعظم عندهم ، اتخذه داراابن‌دارا .» [۴] و مراد ظاهراً همان‌آتشکده‌ایست که دربیشاپورباقی‌مانده.

۱ـ گیرشمن . ایران . ترجمهٔ م. معین ص ۱۲۶ .

۲ـ پیام نو ٤ : ۲ـ۳ ص ۱۹۲ .

۳ـ رك . ص ۲۹۲ و ۳۱٦ (تصویراین‌آتشگاه در «آثارایران» چاپ موزهٔ ایران ج ۳ ، بخش ۱ ص ٤٤ (ترجمهٔ فرانسه) نقل شده . ٤ـ مروج الذهب جزء ۲ ص ۱٤۹ .

از واژهٔ کستی و کشتی درپازند مطلق رشته وبندی که بمیان بندند، اراده گردیده، بنابراین کشتی گرفتن عبارتست از مصارعهٔ دو تن بایکدیگرو گرفتن کمربند هم برای غلبه برطرف . دراشعار پارسی کستی بهردو معنی آمده . کمال اسماعیل گوید :

گردون که دایم آرد هرسختیی بر ویم
آورده از طرفها در کار بنده سستی .
فریاد من رس اکنون کزدستهای بسته
با چون فلك حریفی باید گرفت کستی .

وناصرخسرو گوید :

بکستی با فلك بیرون چرا رفتی ؟
کجا داری تو با او طاقت کستی ؟
تو با ترسا سوی دانا بیك نرخی
اگر چه تو کمر بستی و او کستی .

در بیت اول همان مبارزه و کشتی را اراده کرده و در دوم کمربند و زنار ترسایان را .

در فرهنگهای پارسی آمده : « کشتی، و آن چنانست که دو کس برهم چسبند و یکدیگررا برزمین زنند واصل این لغت کستی است[۱] چه از کستن مشتق است که بمعنی کوفتن باشد وچون درفارسی سین بی نقطه وشین نقطه داربهم تبدیل مییابند بنابراین کشتی خوانند، وبمعنی زنارهم آمده است وآن ریسمانی باشد که ترسایان وهندوان بر کمربندند و گاهی بر گردن افکنند[۲]، وریسمانی را نیز گویند که کشتی گیران خراسان بر کمربندند و در عرف ایشان **زنار** خوانند . » ـ بدیهی است که این نوع اشتقاق بیرون از موازین فن علم اشتقاق لغت میباشد وصحیح همانست که در فوق گفته شد.

کستی را (بند دین) نیز گویند، چه چنانکه درذیل بیاید هرفرد زرتشتی مکلف است

۱ــ این قول صحیح است .
۲ــ در اشعار نیز که امثلهٔ آنها درآخر همین عنوان ثبت خواهد شد استعمال شده .

بهرهٔ ۳ - کستی

کستی یا کشتی - کستی مزدیسنان - منشأ کستی - جشن کستی بستن - نوزوت - آداب کستی - کستی در ادبیات پارسی.

کستی و کشتی

واژهٔ کستی یا کشتی پارسی‌از کستیك **kostîk** پهلوی مأخوذ است که غالباً در گزارش‌پهلوی‌اوستا ودر کتابهای‌پهلوی بمعنی کمربندمخصوص زرتشتیان استعمال شده ازآن‌جمله در تفسیر بند ۱۲ازفر گرد ۱۶ وبندهای ۱-۹ ازفر گرد ۱۸ وندیداد ودر فصل ۲۴ بند ۲۲ وفصل۳۰ بند۳۰ از بندهشن [۱].

این واژه از مادهٔ کست **kost** مشتق است که در پهلوی بمعنی پهلو ، سوی و کنار است ودرپارسی‌نیز کشت و کست بهمین معنی‌آمده چنانکه درلاتینی **costa** ودرانگلیسی **coast** و در آلمانی **Küste** و در فرانسوی **côte** ازهمین ماده است . واژه های کشتی (و کشتی گیر) وبر گستوان [۲] نیزازهمین ریشه است. در کتب پهلوی غالباً این کلمه بکار رفته چنانکه گفته‌اند : کست خوراسان (طرف مشرق) ، کست خورواران (طرف مغرب) ، کست اپاختر[۳] (طرف شمال) و کست نیمروچ (طرف جنوب) [۴] .

۱- ونیز بندهای ۸ و۱۰ ازفصل ۲۸ بندهشن ، وبندهای ۳۶و۴۴ و ۵۷ و ۵۸ از فصل۲ بهمن یشت وغیره .

۲- پوشش اسپ ، برای حفاظت وزینت .

۳- اپاختر(باختر) علاوه براینکه بشهر(بلخ) اطلاق گردیده بمعنی شمال و مغرب هردو آمده است (اطلاق ثانی‌متأخراست) چنانکه‌خاور بمعنی مشرق ومغرب هردواستعمال شده .

۴- مقتبس از یادداشتهای‌آقای پورداود .

واسلحه وجامه و کفش زرین دارای کمربند (ائیویانگهنه) زرین نیزمیباشد[۱]. و نیز بمعنی کمربند مخصوص دین بارها استعمال شده مثلا : دریسنای ۹ بند۲۶ راجع بهوم آمده است: «مزدا بتو(خطاب به‌هوم) کمربند (کستی) ستاره نشان مینوی دین‌مزدیسنا ارزانی داشت، و تواین چنین کمر بمیان بسته ، در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی. »- درهرمزدیشت بندهای ۱۷-۱۸ چنین آمده : « کسیکه (نامهای اهورمزدا را) بهنگام خوابیدن وبرخاستن و کشتی بستن و کشتی گشودن وازجایی بجایی شتافتن و از ناحیه و کشوربیرون رفتن بسراید ، بچنین کس ضربت کارد و تبرزین و تیرودشنه و گرز وسنك فلاخن دشمن دغا کارگر نشود . » [۲]

کستی مزدیسنان

کستی از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند تهیه میگردد و آن باید بدست زن موبدی بافته شود . هفتاد و دو نخ بشش رشته قسمت شده ، هررشته دارای ۱۲ نخ است . عدد هفتاد و دواشاره‌است بهفتاد ودوفصل یسنا که مهمترین قسمت‌اوستاست. دوازده اشاره است بدوازده ماه سال ، وشش اشاره است بشش گهنبار که اعیاد دینی سال باشند.

کستی را باید سه‌بار بدور کمربندند واین نیزبعدد سه اصل‌مزدیسنا : منش نیك، گوش نیك و کنش نیك میباشد[۳].دردورهٔ دوم‌دو گره درپیش ودردورهٔ سوم که‌آخرین‌دوره است دو گره درپشت میزنند . برای این چهار گره هم درباب دهم صد درنثرمعانیی ذکر شده و هر گرهی اشاره بچیزیست از این‌قرار : در گره اول گواهی میدهند بهستی خدای یگانه ، در گره دوم گواهی میدهند که دین مزدیسنا برحق و فرستادهٔ اهورمزداست. در گره سوم گواهی میدهند به‌پیغمبری زرتشت سپنتمان . در گره چهارم گواهی میدهند

۱- یشتها ج ۲ ص ۱۵۶ .

۲- یشتها ج ۱ ص ۵۷ .

۳- Cf. The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by J. J. Modi . p. 185.

آنرا برمیان بندد . تازیان کستیك پهلوی را معرب کرده کستیج گفتند . در تاج‌العروس آمده : « الکستیج بالضم خیط غلیظ یشده الذمی فوق ثیابه دون‌الزنار . » یعنی کستیج (بضم اول) رشته‌ایست ستبر که ذمی (کافری که در ذمهٔ اسلام است) در بالای جامه‌هـای خود ، زیر زناربندد[1]. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نویسد[2]: « و شدهم‌الکساتیج فی‌اوساطهم کشد النصاری الزنانیر . » یعنی: وبستن ایشان (زردشتیان) کستیج‌ها را در کمرهایشان مانند زناربستن نصاری (مسیحیان) است .

در منتهی الارب‌آمده : « کستیج بالضم و کسرالفوقیة ، کستی، وآن ریسمانی باشد کنده که‌آنرا ذمیان برلباس بندند ، سوای زنار، معروف‌است . »

در اوستا ، برای کستی بمعنی مطلق (اعم از بند دین و کمربند) ائیویـانگهنه [اوستایی] aiwyawnghana استعمال‌شده که مرکبست از دوجزء : ائیوی بمعنی‌بر، در، بالا (که غالباً این جزء درفارسی « اف » شده مثلا درکلمات : افسر ، افسار،افروختن وافکندن)ـ دوم‌یائنگهنهyawnghana ازریشهٔ یاه yâb که مصدراست بمعنی کمربستن، ونیز اسم مجرد بمعنی کمربند آمده است . همیان که در پارسی بمعنی کمربندآمده ازهمین ریشه است[3] . ائیویانگهنه بمعنی مطلق کمربند در اوستا چند بار آمده مثلا: دررام یشت بند۵۷ویو(اندروای) ایزد هوا ، درجزوخود وتاج وطوق‌وگردونه

۱ـ چنـانکه ازکتب مختلف برمیآید زنار درمورد زردشتیان بهمان کستی اطلاق میشده، نه اینکه‌دوچیزمختلف بوده است . مؤلف‌فوق ظاهراً زناررا بمعنی صدره گرفته که شرح‌آن درهمین عنوان بیاید .

۲ـ چاپ پاریس ص ۱۰۱ .

۳ـ درمنتهی‌الارب‌فی‌لغات‌العرب‌آمده: «همیان بالکسر،ازاربند و کمربندو کیسه‌ای که‌درآن هزینه دارند وبرمیان بندند ـ همایین‌جمع ـ ویقال‌له همیان یعنی اوبزرك‌سرین است.» درچند سطرپس‌ازاین‌عبارت‌آمده : «همیان بالکسر،ازاربند و کیسه‌ای که درآن درهم نهند . پارسی است .» ـ امیان وهامیان نیزدرپارسی‌آمده (همزه وها بیکدیگر تبدیل میشوند چنانکه انبازوهمباز، انجمن و هنجمن) سعدی گوید :

هامیان ازسیم وزربرداختن   به که سنك منجنیق انداختن (پ. د.)

وکستی داشتن واجب شمرده شده است[۱].

کستی بمیان بستن از مراسم کهن اقوام آریایی است.

منشأ کستی درسنت مزدیسنا نیز این رسم بعهد پیش‌از زرتشت نسبت داده شده، چنانکه دردادستان دینیك، فصل ۳۹ بندهای ۱۹، ۲۲، ۲۳ و درصد در نثر باب دهم‌آمده که جمشید رسم کستی بستن نهاد.

بنظرمیآید که درعهدآریایی (هند وایرانی) در سن پانزده سالگی، رسم بوده که کمربمیان بندند تا نشانهٔ آغازفرخندهٔ عهد شباب باشد[۲]، زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشده، ودراوستا هم غالباً ازاین سن یاد شده وبهترین وفرخنده ترین اوقات عمر آدمی بشمار رفته است[۳]. علاوه برایرانیان، در میان قوم دیگر آریایی یعنی هندوان نیز رسم کستی بستن رواج داشته، و هنوز هم رشته‌ای بنام یجنوپویته **yajnôpavîta** شبیه بکستی زرتشتیان دربر میکنند[۴]. طبقهٔ برهمنان (پیشوایان دینی) در سن هشت سالگی وطبقهٔخشتریه **xshatrya** (رزمیان)دریازده‌سالگی وطبقهٔوئیسیه **vaissiya** (پیشوایان) دردوازده سالگی باید این رشته را دربرداشته‌باشند، پس‌ازبستن‌این کمربند استادبشاگرد وداوآداب تطهیرمیاموزد وازتأثیراین بند، تصورمیکنند که کالبد جوان ازنفوذ اهریمنان محفوظ میماند[۵].

---

۱ ــ رك. روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۲۲ ببعد؛ صد در نثر باب ۱۰؛ صد دربندهشن بابهای ۸۵و۸۹.

۲ــ Avesta Reader, Text, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt. Strassburg. 1911. p. 99.

۳ــ یشتها ج ۲ ص ۱۶۸.

٤ــ Haug's Essays, Seco. edit. by West, London, 1978. p. 286.

٥ــ Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen. 1920. S. 78 (پ. د.)

باصول مزدیسنا که منش نیك ، گوش نیك و کنش نیك باشد [1] .

هر زرتشتی پس‌از سن هفت سالگی ازبستن کشتی ــ که بند بندگی خداوند است ــ بدور کمر ناگزیر میباشد[2] .

در بند ۱۱ از فصل نخستین کتاب سوم (نیر نگستان)آمده : « کستی ممکن است از پشم گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود . » ـ در بند ۱۲ همین فصل آمده است : «سوشانس[3] نیزجایزدانسته که کستی ازپنبه باشد . » ـ ودربند۱۳ آن‌آمده : « درخصوص کستی از کژ(کج = معرب‌آن قز= ابریشم‌خام)آراء مختلف است . » ـ درفصل چهارم کتاب شایست نشایست ، بند ۱ آمده : « کستی از پروند (پرند= ابریشم) نشاید ، بلکه باید ازپشم یا ازموی بزوشتریا ازموی یکی ازچارپایان نیك دیگرباشد . »

از اوستا مستفاد است که هرزرتشتی درسن پانزده سالگی به‌بستن کستی مکلفست . دربندهای ۱۳ـ۱٤ تشتریشت ، فرشتهٔ باران تشتر، بهیأت جوانی پانزده ساله ، بسنی که مرد نخستین بار کشتی بمیان بندد ، وبسنی که مرد نخستین بارنیروگیرد ، وبسنی که مرد نخستین باربحد بلوغ رسد ، جلوه‌گراست[4]. دربند ٥٤ ازفرگرد ۱۸ وندیدادآمده: «دیو دروج (دروغ) بسروش گفت ، ازیاران من هستندآن مرد وزنی که پس‌از سن پانزده سالگی بی کشتی و بی صدره باشند . »[5]. در شایست نشایست ، بعد از سن پانزده سالگی بی‌صدره و کستی‌بودن گناه وهر گامی‌بدون‌آنها برداشتن گناهی‌سنگین‌تر بشماررفته‌است، و همچنین درکلیهٔ کتابهای روایات وصددرنثر، ودرصد در بندهشن ، درسن پانزده صدره

---

۱ ــ رك . دینکرت ، کتاب ۸ فصل ۱٦ ، بند ۸ و فصل ۳۷ بندهای ۲٥ ــ ۲٦ (چاپ سنجانا) .

۲ــ و نیز پوشیدن صدره (که در پهلوی Shapik آمده) ــ که جامهٔ مخصوص بهدینانست ــ واجب شمرده شده .

۳ــ یکی ازمفسران اوستا درعهد ساسانیان.

٤ــ یشتها ج ۱ ص ۳٤٥ـ۳٤۷ .

٥ــ وندیداد فرگرد ۱۸ بندهای ٥۸ـ٥۹ .

۱ ـ کستی　　　۲ـ صدره　　　(اوستای اشپیگل ج ۲)
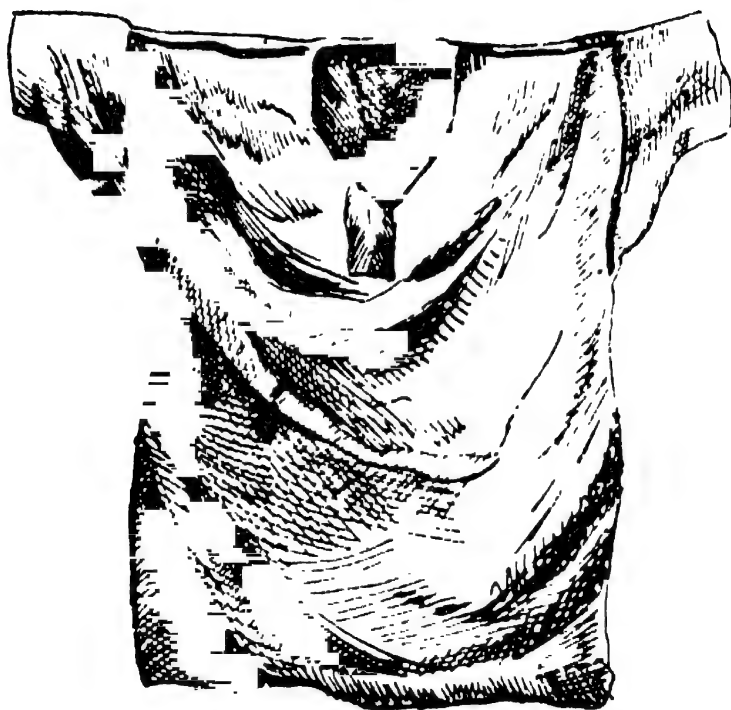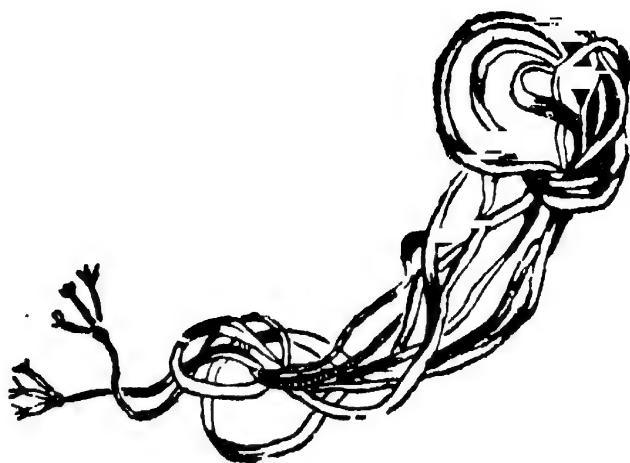
جشن کستی بستن

جشن بمیان بستن کستی ایرانیان، مانند جشن اوپانینه Upanayna هند است و هردو قوم آریایی از روزگار کهن تاکنون در این رسم باهم شرکت دارند، جزاینکه در میان زرتشتیان پسر ودخترهردو باید این‌بند را بمیان داشته باشند، ولی درمیان هندوان فقط پسران دارای چنین رشته‌ای هستند. و دیگر اینکه زرتشتیان تاکنون آیین کهن را محفوظ داشته هم صدره میپوشند وهم کشتی می‌بندند، امّا در میان هندوان رسم صدره ازبین رفته،فقط رشته‌ای که بدورسینه‌بسته میشود وبشانهٔ راست‌حمایل میگرددباقی‌مانده‌است[1]. چندیست که درمیان‌زرتشتیان عادت براین جاری شده که‌مراسم این جشن را درحدود سن هفت سالگی کودك بجای میآورند وبرخی درمیان شش ویازده سالگی. برای دختران معمولا ازشش تا نه، و درصورت پیدایش مانعی از قبیل ناخوشی و غیره که کودك نتواند چند دعای مختصر را که برای اجرای مراسم جشن لازم است فراگیرد این جشن تا پانزده سالگی بتأخیرمیافتد. چنانکه گفته شد درخود اوستا و کتابهای پهلوی وپازند و روایات پارسی، برای کشتی بندی سن پانزده سالگی قید شده جزدریکی ازقطعات متأخراوستایی‌بنام‌وچر کرت دینیك (احکام دینی) که سن هفت‌تعیین شده است[2].

جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی ازبزرگترین پیش‌آمدهای عمر یك زرتشتی بشمارمیرود، زیرا ازاین روز ببعد وی وارد جمع بهدینان میشود. بنا بمندرجات صددرنثروصد دربندهشن ودیگر کتب روایات، درهرجای دنیا که کردارنیك ازبهدینی سرزند همهٔ کسانی که کستی بسته‌اند ازآن ثواب بهره مند میگردند[3].

۱- The Religion of Zarathushtra, by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala. Madras, 1926. pp. 20, 110-115.

۲- رك. خرده اوستا، ص ۶۷.

۳- صد در نثر باب ۲۰ ؛ صد دربندهشن باب ۸۵.

نظر بدین اعتقاد کستی رشته‌ایست که همهٔ پیروان آیین مزدیسنا را بهم میپیوندد ، وهمگان را درعبادت واطاعت خدا همکار وانباز میسازد .

درروز کستی بندی ، کسان کودك بفراخور خویش جشن بزرگی فراهم میسازند وهمهٔ خویشان وبستگان و دوستان را بمیهمانی دعوت میکنند . بخود کودك هم ارمغانها می بخشند و چند تن از موبدان نیز برای بجا آوردن مراسم مقرر در مجلس حضور بهم میرسانند .

نوزوت این جشن را معمولا پارسیان هند (نوجوت) نامند ، دراین‌واژه مانند بسیاری ازواژه‌های پارسی که درزبان گجراتی تغییرشکل میدهد ، زاء بجیم تبدیل شده[1]، بنابراین اصل آن نوزوت باید باشد، زیراتلفظ زاء درزبان گجراتی‌نیست، خودواژهٔ زوت؛ جوت‌تلفظ میشود. اشپیگل Spiegel آلمانی احتمال داده که آن دراصل نوزات (نوزاد) بوده[2]، درصورت صحت این حدس چنین اراده شده که پس‌از کستی بستن بچه زندگانی نوی ازسرمیگیرد وباین میماند که درداخل شدن در جمع بهدینان ، دیگر باره بعرصهٔ وجود پا میگذارد . وست West نیز این واژه را در کتاب پهلوی شایست نشایست[3] **نویداری** خوانده و نوزاد[4] ترجمه کرده است[5]. دانشمند پارسی ایرج تارپوروالا نیز نوزوت و نوزاد را یکی

۱ــ چنانکه اسم خاص (زال) را (جال) تلفظ کنند .

۲ــ نیز اشپیگل احتمال دیگری داده که این کلمه از zaota (کلمهٔ اوستایی) مشتق باشد : رك .

Die Heiligen Schriften der Parsen . Band II. Leipzig , 1859, S . XXIII.

۳ــ فصل ۱۳ ، بند ۲ .

٤– Renewed birth .

٥– Sacred Books of the East . vol.XVIII, p 354.

غروب باشد روی بباختر نمایند . موبدسر آغاز **هرمزدیشت** را میخواند وسپس بسرودن نیرنگ کستی بستن میپردازد و در حالی که ادعیهٔ مختصری را میسراید ، کشتی را در روی صدره با آداب مخصوص سه بار بدور کمر طفل میگرداند . کودك نیز در وقت سرودن نیرنك کستی بستن با موبد همآوازمیگردد . پس از آنکه کودك صدره و کشتی‌را دارا شد ، آخرین ومهمترین کلمهٔ دین را که ازیسنای ۱۲ مأخوذ است و در اعتراف دین زرتشتی‌است میخواند . درپایان موبد «تندرستی»را که دعای درود‌است میخواند ومراسم را بپایان میرساند [۱] .

این جشن شبیه است به **confirmation** عیسویان که جوان عیسوی در سن پانزده سالگی درکلیسا برابر کشیش اعتراف بدین مسیح کند و از دست وی افخارستیه **eukharistia** گرفته مینوشد ، وآن عبارتست‌ازنان وشراب که بمنزلهٔ خون و گوشت وروان عیسی پنداشته میشود. این‌نان وشراب یادآور درون «درئونه **draona** اوستا)نان وفشردهٔ هوم (**haoma** اوستا) زرتشتیان میباشد [۲] .

درادبیات ــ ابونواس در وصف بهروز مجوسی گوید :

ترا‌ه مزنرافی الوسط یرنو   فیجرح من‌یلاخط من انیس[۳].

ودر ادبیات فارسی بارهااز کستی و کشتی بمعنی مطلق کمربند ویژهٔ زرتشتیان یاد شده است .

۱ــ راجع بادعیه‌ای که درجشن کستی بندی خوانده میشود و مراسم‌آن ، رك .
The Naojote Ceremony of the Parsees , by J. J. Modi, 2. edit Bombay , 1914 ; The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees , Bombay , 1922 , p . 193–194 ; Sacred Books of the East . vol . XVIII , by West , p . 383 - 388 .

۲ــ رك . یشتها ج ۱ ص ۴۱۹ ؛ خرده اوستا (نیرنك کستی بستن) ص ۵۸-۷۴ .

۳ ــ مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱ ــ : ص ۶۶ .

دانسته است[1]. گروهی ازخاورشناسان وپارسیان، نوزوت را ازدوواژهٔ اوستایی گرفته‌اند: نخست ازنوه **nava** که بمعنی نوو تازه است، دوم اززئوتر **Zaotar** (نانی که به پیشوایان داده شده ودرپهلوی زوت **zot** گردیده وهمچنین امروز یکی‌ازدوموبد که باهم مراسم‌دینی بجای میآورند، زوت ودیگری راسپی **Raspi** نامیده میشود)[2].

آداب کستی

در شبانروزباید درموارد ذیل کشتی نو کنند، یعنی‌رشته را ازمیان گشوده وخدای را یاد وا هریمن را نفرین کرده، و نیرنك کستی[3] خوانده دوباره‌آنرا بمیان بندند:

نخست بلافاصله پس‌از برخاستن از خواب، دوم پس‌از قضای حاجت، سوم پیش ازنماز گزاردن، چهارم هنگام گرمابه رفتن وتن شستن، پنجم پیش ازخوراك[4].

هنگام کشتی نو کردن،اگر بامداد باشد، روی بمشرق کنند، درپسین (بعدازظهر) روبمغرب نمایند و درشب روبچراغ یا بماه کنند. پیش‌ازبستن کستی، درروزجشن کستی بندی، کودك‌را غسل‌داده آداب‌استحمام مقدس‌بجای میآورند، سپس‌بنابدرخواست موبدباید کودك‌کلمهٔ‌دین(کلمهٔ شهادت)[5]را بزبان راند،آنگاه موبدی که‌اجرای‌مراسم‌رابعهده گرفته یتااهو[6] گویان بوی صدره میپوشاندوموبدان دیگرهم درسرودیتااهوبا اوهم‌آوازمیشوند. آنگاه‌موبد پشت سربچه ایستاده هردوروی بسوی خاوز کنند، اگر بامداد باشد، واگر

۱- The Religion of Zarathustra, by Irach Jehangir Sorabji Tareporewala, p. 112.

۲- رك. زند اوستا. دارمستتر ج ۱ ص LV - مراسم سدره پوشی (نوزوت) درمجلهٔ پشوتن چاپ تهران سال اول شمارهٔ ۹ درج شده است.

۳- دعایی که بهنگام کستی بستن خوانند. رك. خرده اوستا (نیرنك کستی) ص ۵۸-۷٤.

٤- رك. Z. A. vol. I. p. LII - LIV.

۵- رك. خرده اوستا ص ۱۸۵.

٦- نمازمشهورزرتشتیان. رك. خرده اوستا ص ٤۲ ببعد.

زراتشت بهرام پژدو در(زراتشت نامه) اندرترجمهٔ احوال خود گوید :

بیستند میانرا **بگستی** و بند[1]

بدانسته لختی ز **وستا وزند.**

همودر(ارداویرافنامه) گوید :

بشد برتخت زر ، اردای ویراف

پنامی[2] بررخ و **گستیش** برناف .

۱ـ مراد بند دین است [illegible]

۲ـ [illegible]

دقیقی در شاهنامه گوید :

سر نامداران ایران سپاه

گرانمایه ، فرزند لهر اسب شاه

که **گشتاسب** خوانند ایرانیان

ببستش[1] یکی **کشتی** اوبرمیان .

گشتاسب مردم را دعوت کند :

ببرز و فرشاه ایرانیان ببندید **کشتی** همه برمیان.

پس :

همه سوی شاه زمین آمدند ببستند **کشتی**، بدین آمدند.

پس‌از آنکه ارجاسب دیویسنا پادشاه توران‌از گرویدن گشتاسب بمزدیسنا وایمان آوردن وی بزرتشت آگاه گشت، بدونوشت:

مر آن بندها از کمر باز کن بشادی می‌روشن آغاز کن .

که مراد همان کستی است . اسفندیارنیزبفرمان‌پدرآیین زرتشت را دراقطارجهان انتشار داد، پیروان‌آیین نوبه کی گشتاست نبشتند :

ببستیم **کشتی** و گشتیم ساز

کنونت نشاید زما خواست باز.

فرخی گوید :

کستی هرقل بتیغ هندی بگسل

بر سرقیصرصلیب‌ها همه بشکن .

خاقانی راست :

ریسمان سبحه بگسستند و**کستی** بافتند

گوهرقندیل بشکستند و ساغر ساختند .

۱ـ ضمیرشین افادهٔ فاعلیت میکند نه مفعولیت .

چنانکه فردوسی گوید :

پرستندهٔ آذر زردهشت همیرفت با باژوبرسم بمشت.

ونظامی گوید :

چو آمد وقت خوان ، دارای عالم

ز موبد خواست رسم باژ و برسم .

نباید باژ بمعنی مزبور را با باژبمعنی باج و خراج اشتباه کرد[1]. باج بمعنی اخیر درسنگ نبشتهٔ بهستان باجی **bâji** (درکلمهٔ **bâjim** [illegible])[2] آمده .

فردوسی گوید :

پذیریم با باژ ساوگران نجوییم دیهیم کند آوران .

وبدین معنی «باژ»هم آمده .

دقیقی گوید :

ببستیم کستی و گشتیم ساز کنون نشاید ز ما خواست باز.

زمزم در فرهنگهای پارسی زم را بمعنی آهسته گرفته و**زمزم** را لغة بمعنی آهسته آهسته[3] واصطلاحاً « کلماتی که مغان در محل ستایش باری‌تعالی و پرستش آتش و هنگام بدن شستن

۱- رك . برهان ، انجمن ، جهانگیری .

۲- اصل کلمهٔ **bâj** ، درسانسکریت **bhâga**آمده . مشتق از**bhaj** درسانسکریت بمعنی شرکت کردن و**baj** درپارسی باستان .

۳- زم دراوستا وپهلوی بمعنی زمستان آمده ودرلغت فرس اسدی (باهتمام اقبال ص ۳۴۳) بمعنی گوشت درون وبیرون دهان نیز یاد شده . بکتب خاور شناسان راجع بواژه‌های اوستایی وپهلوی‌واکدی وسومری وآرامی‌رجوع شد، زم‌رابمعنی‌مذکورفوق نیافتیم. دراین بیت منسوب بشاعرعرب جاهلی که مسعودی درالتنبیه والاشراف (ص۹۵) نقل کرده :

زمزمت الفرس علی زمزم و ذاك فی سالفها الاقدم .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بهرهٔ ٤ـ باژ و زمزم

واژهٔ باژ که باج ، باز، واج ، واچ وواژهم گفته میشود[۱]

باژ ازریشهٔ اوستائی وچ vac ، که در سانسکریت

وآچ vâcودرپهلوی واج vâj یا واجك vâjak

آمده است . همین ریشه درلاتینی وکس vox ودرفرانسوی وانگلیسی voix ، voice

شده. باژ بمعنی‌کلمه وسخن وگفتارمیباشد . ازهمین ریشه‌است‌کلمات : آواز[۲]،آوازه،آوا[۳] ،

گواژ ،گواژه[۴] وواژه که امروزه بمعنی لغت وکلمه استعمال میشود .

در فرهنگهای پارسی[۱] آمده : باژ خاموشی باشد که مغان در وقت شستن بدن وچیزی خوردن بعداز زمزمه[۵] آغاز کنند .

باید دانست که کلیهٔ دعاهای مختصر را که زرتشتیان آهسته بزبان میرانند باژ گویند[۶] .

۱ـ برهان ، انجمن ، جهانگیری ، غیاث .

۲ـ مغنی دف وچنك را سازده ـ بیاران خوش نغمه‌آواز ده «حافظ» .

۳ـای بلبل خوش‌آوا آواده ـ ای‌ساقی‌آن‌قدح ، با ماده. «رودکی» .

٤ـ بضم اول بمعنی نکوهش وسرزنش :

گواژه همی زد چنین برفسوس همیخواندمهراج‌را ، نوعروس.

«اسدی» .

٥ـ بدیهی است که اشتباه است ، چنانکه ذیلابیاید زمزمه همان باژاست .

٦ـ مثلا (سروش باژ) که دعای مخصوص سروش (ازبزرگترین ایزدان مزدیسنا) است وضمن خرده اوستا آمده است .

در بیشتر کتب متقدمان که راجع بایران باستان وزرتشتیان بحث کرده‌اند ذکر زمزم وزمزمه‌آمده، وآن‌همان باژاست که لب فروبسته‌آوا خوانند.

فردوسی راست :

فرودآمد از اسب وبرسم‌بدست به زمزم‌همیگفت،لب‌را ببست.

درکتاب التاج‌منسوب بجاحظ‌آمده[1]: «ولشیء ماکانت ملوك‌آل ساسان ـ اذاقدمت موائدهم ـ زمزمواعلیها ، فلم ینطق ناطق بحرف حتی ترفع . فان اضطروا الی کلام ، کان مکانه اشارة وایماء یدل علی الغرض الذی ارادوا والمعنی‌الذی قصدوا . »[2] یعنی : بجهتی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چنانکه گفته شد طبق‌فقه اللغهٔ عامیانه «زمزم» نام چاه معروف حجازرا به زمزمه ارتباط داده‌اند. یاقوت درمعجم‌البلدان آورده:«زمزم... وهی‌البئر المبارکة المشهورة ... وقیل سمیت‌بذلك لان سابورالملك لماحج‌البیت اشرف علیها و زمزم فیها والزمزمة کلام المجوس و قراءتهم علی‌صلاتهم وعلی طعامهم ... وفیها یقول القائل :

زمزمت الفرس علی زمزم و ذاك فی سالفها الاقدم .

وقال المسعودی : والفرس تعتقدانها من ولد ابراهیم الخلیل علیه‌السلام و قدکانت اسلافهم‌تقصد البیت الحرام‌وتطوف به‌تعظیماًلجدها ابراهیم‌وتمسکا بهدیه وحفظاًلانسابها وکان‌آخرمن حج منهم ساسان بن بابك، وکان ساسان اذا اتی البیت طاف به وزمزم علی هذه البئر. وفی ذلك یقول الشاعر فی‌القدیم من‌الزمان :

زمزمت الفرس علی زمزم وذاك من سالفها الاقدم .

وقد افتخر بعض شعراء الفرس‌بعد ظهورالاسلام :

و ما زلنا نحج البیت قدماً و نلقی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سارحتی اتی البیت العتیق باصدینا
وطاف به و زمزم عندبئر لاسمعیل تروی الشاربینا .»

رك . ص۱۲۰ـ۱۲۲.

۱ـ کتاب التاج طبق احمد زکی پاشا . قاهره . سال ۱۳۳۲ ص ۱۸ .

۲ـ احمد زکی پاشا درحاشیهٔ صفحهٔ ۱۸ کتاب التاج نوشته : « الزمزمة : تراطن العلوج علی اکلهم، وهم‌صموت ، لایستعملون لساناً ولاشفة فی کلامهم ، لکنه صوت‌تدیره فی خیاشیمها و حلوقها ، فیفهم بعضها عن بعض . و قد زمزم العلج ، اذا تکلف الکلام عندالاکل ، وهو مطبق فمه . وقال الجوهری : الزمزمة کلام المجوس عنداکلهم . زاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چیزی خوردن برزبان رانند » دانسته‌اند، و نیز زمزم را نام کتابی نوشته‌اند از مصنفات زردشت [۱] !

از همین ریشه است زمزمه که عبارتست ازخوانندگی وترنمی که بآهستگی کنند :

سعدی :

مطرب مجلس بساز زمزمهٔ عود

خادم محفل بسوز مجمرهٔ عود .

نظیری :

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی

جمعه بمکتب آورد طفل گریزپای را .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

پیداست که گوینده فقه اللغهٔ عامیانه بکار برده وزمزم یا زمزمهٔ (باژ) زرتشتیان را با زمزم (نام چاه معروف مکه) خلط کرده است .

با استاد بنونیست نیزمذاکره شده؛ایشان‌هم‌ریشه کلمهٔ موردبحث‌را مجهول‌میدانند.

ویکاندر S. Wikander در Feuerpriester in Kleinasien und Iran S.31 اظهار کند که لغت عربی «زمزمه» که برای آهسته برزبان‌راندن‌ونیایش مخصوص‌ایرانیان قدیم بکاررفته ، ربطی به زرتشت ندارد . این مسأله عموماً پذیرفته شده است ، رك :

J. Bidez et F. Cumont , Les Mages Hellénizés (Paris, 1938) vol. 1. 90 ; vol. 2. 112.

ولی ویکاندرجای دیگر(ص ۳۵) مینویسد که نیایش مزبور (زمزمه) ازآیینی بیگانه [آیین وایو Vâyu (باد) واناهیتا (ناهید)] وارد آیین زرتشتی گردیده ، و این مطلب عجیب است . رك .

R. N. Frye's review of S. Wikander's Feuerpriester ... in Harvard Journal of Asiatic Studies, vol. II. No. 1 and 2. p. 231.

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

۱ـ هدایت درانجمن‌آرا گوید که معنی مورد تأملست چه مصراع : (بزمزم همی گفت ولب را ببست) که مورد استشهاد آورده‌اند ، بهمان معنی‌آهسته دعا خواندنست .

در بیشتر کتب متقدمان که راجع بایران باستان وزرتشتیان بحث کرده‌اند ذکر زمزم وزمزمه آمده، وآن‌همان باژاست که لب فروبسته آوا خوانند.

فردوسی راست :

فرود آمد از اسب وبرسم بدست	به زمزم همیگفت،لب‌را ببست.

درکتاب التاج منسوب بجاحظ آمده [۱]: «ولشیءٍ ماکانت ملوك آل ساسان ـ اذاقدمت موائدهم ـ زمزمواعلیها ، فلم ینطق ناطق بحرف حتی ترفع . فان اضطروا الی کلام ، کان مکانه اشارة وایماء یدل علی الغرض الذی ارادوا والمعنی الذی قصدوا .» [۲] یعنی : بجهتی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چنانکه گفته شد طبق فقه اللغهٔ عامیانه «زمزم» نام چاه معروف حجازرا به زمزمه ارتباط داده‌اند. یاقوت درمعجم البلدان آورده:«زمزم... وهی البئر المبارکة المشهورة ... وقیل سمیت بذلك لان سابور الملك لماحج البیت اشرف علیها و زمزم فیها والزمزمة کلام المجوس و قراءتهم علی صلاتهم وعلی طعامهم ... وفیها یقول القائل :

زمزمت الفرس علی زمزم	و ذاك فی سالفها الاقدم .

وقال المسعودی : والفرس تعتقدانها من ولد ابراهیم الخلیل علیه‌السلام و قدکانت اسلافهم تقصد البیت الحرام وتطوف به تعظیما لجدها ابراهیم وتمسکا بهدیه وحفظاً لانسابها وکان آخرمن حج منهم ساسان بن بابك، وکان ساسان اذا اتی البیت طاف به وزمزم علی هذه البئر. وفی ذلك یقول الشاعر فی القدیم من الزمان :

زمزمت الفرس علی زمزم	وذاك من سالفها الاقدم .

وقد افتخر بعض شعراء الفرس بعد ظهورالاسلام :

و ما زلنا نحج البیت قدماً	و نلقی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سارحتی	اتی البیت العتیق باصدینا
وطاف به و زمزم عندبئر	لاسمعیل تروی الشاربینا .»

رك . ص۱۲۰ـ۱۲۲.

۱ـ کتاب التاج طبق احمد زکی باشا . قاهره . سال ۱۳۳۲ ص ۱۸ .

۲ـ احمد زکی باشا درحاشیهٔ صفحهٔ ۱۸ کتاب التاج نوشته : « الزمزمة : تراطن العلوج علی اکلهم، وهم صموت ، لایستعملون لساناً ولاشفة فی کلامهم ، لکنه صوت تدیره فی خیاشیمها و حلوقها ، فیفهم بعضها عن بعض . و قد زمزم العلج ، اذا تکلف الکلام عندالاکل ، وهو مطبق فمه . وقال الجوهری : الزمزمة کلام المجوس عنداکلهم . زاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چیزی خوردن برزبان رانند » دانسته‌اند، و نیز زمزم را نام کتابی نوشته‌اند از مصنفات زردشت [۱] !

از همین ریشه است زمزمه که عبارتست ازخوانندگی وترنمی که باآهستگی کنند :

سعدی :

مطرب مجلس بساز زمزمهٔ عود

خادم محفل بسوز مجمرهٔ عود .

نظیری :

درس ادیب اگربود زمزمهٔ محبتی

جمعه بمکتب آورد طفل گریزپای را .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

پیداست که گوینده فقه اللغهٔ عامیانه بکاربرده وزمزم یا زمزمهٔ (باژ) زرتشتیان را با زمزم (نام چاه معروف مکه) خلط کرده است .

با استاد بنونیست نیزمذاکره شده‌ایشان‌هم‌ریشه کلمهٔ موردبحث‌را مجهول‌میدانند.

ویکاندر S. Wikander در Feuerpriester in Kleinasien und Iran S.31 اظهار کند که‌لغت عربی «زمزمه» که برای آهسته برزبان‌راندن‌و نیایش مخصوص‌ایرانیان قدیم بکاررفته ، ربطی به زرتشت ندارد . این مسأله عموماً پذیرفته شده است ، رك :

J. Bidez et F. Cumont › Les Mages Hellénizés (Paris , 1938) vol . 1 . 90 ; vol . 2 . 112 .

ولی ویکاندرجای دیگر(ص ۳۵) مینویسد که نیایش مزبور (زمزمه) ازآیینی بیگانه [آیین وایو Vâyu (باد) واناهیتا (ناهید)] وارد آیین زرتشتی گردیده ، و این مطلب عجیب است . رك .

R. N. Frye ’ s review of S . Wikander’ s Feuerpriester ... in Harvard Journal of Asiatic Studies , vol . II . No . 1 and 2 . p . 231.

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

---

۱ ـ هدایت درانجمن‌آرا گوید که معنی مورد تأملست چه مصراع : (بزمزم همی گفت ولب را ببست) که مورد استشهاد آورده‌اند ، بهمان معنی‌آهسته دعا خواندنست .

مزدیسنا بزبان پازند چنین نامی ندارد. همین اشتباه موجب شده است که فرهنگ نویسان ایرانی زمزم را نام کتابی ازمصنفات زرتشت بدانند. ابوریحان بیرونی، **زمزم** را چنین تفسیر کرده است:

«وسروش اول من امربالزمزمة وهوالایماء بالغنة، لابکلام مفهوم، وذلك انهم اذا صلواوسبحوا الله وقدسوه، تناولوا الطعام فیوسط ذلك، فلا یمکنهم الکلام وسط الصلوة، فیهمهون ویشیرون و لایتکلمون، وهذا علی ما اخبرنی به آدرخورا المهندس.» [۱] یعنی سروش نخستین کسی بود که بزمزمه امر کرد وآن عبارتست از اشاره‌ای که لب بسته ادا شود، نه باگفتارمفهوم، واین امرازآنروست که چون ایشان (زرتشتیان) نمازگزارند و تسبیح خدا کنند و اورا ستایش نمایند، دراین میان طعام تناول کنند، ناگزیر ایشانرا میسرنگردد که درمیان نمازسخن گویند، پس‌همهمه کنند واشاره نمایند وسخن نرانند. این روایت را من از آذرخورای مهندس شنیده‌ام.

مؤلف غرراخبار ملوك‌الفرس آرد: «وزعم(زردشت) انما خرج من‌باطن‌الانسان من ای منفذکان، فهونجس، و لذلك سن الزمزمة عند الاکل تحرزاً من بوادر الریق الذی ینجس الطعام.» یعنی: زردشت بران بود که هرچه ازباطن‌انسان، ازهرمنفذ بیرون‌آید، نجس است، و ازین رو زمزمه را بهنگام خوردن ـ برای اجتناب از ترشح آب دهان که طعام را نجس میسازد ـ سنت نهاده است.

مؤلف بیان الادیان‌نویسد[۲]: «(مغان) بوقت طعام خوردن سخن نگویند وزمزمه بوقت طعام خوردن واجب دانند.» باید یادآوری کرد که زمزمه کردن پیش‌ازغذا معمول بوده نه دروسط طعام[۳]. چنانکه میدانیم اززمان بسیار قدیم ایرانیان را عادت براین بوده که دروقت غذا ساکت‌باشند وسخن‌نگویند. این رسم‌را تا چند سال پیش‌ازاین‌زرتشتیان رعایت میکردند. دعاهایی که بزبان پازند، یا بزبان پارسی در آغاز و انجام بسیاری از

۱ـ آثارالباقیه ص ۲۱۹؛ خرده اوستا ص ۸۴.

۲ـ چاپ تهران ص ۱۶.

۳ـ چنانکه ابوریحان ومؤلف بیان‌الادیان نوشته‌اند.

پادشاهان ساسانی ـ هنگامی که طعام ایشان حاضر میشد ـ برآن زمزمه میکـردند ، و کسی بحرف سخن نمیگفت تا وقتی که‌خوان را برمی‌چیدند، و اگر ناچار بسخن گفتن میشد ، بجای‌آن باشاره ، غرض ومقصود خود را میفهماند .

مسعودی چنین مینویسد [۱] : « و هونبی المجوس الذی اتاهم بالکتاب المعروف بالزمزمة عند عوام الناس واسمه عندالمجوس بستاه » یعنی : او (زرتشت) پیامبر مجوس، کسیست که برای ایشان (زرتشتیان) کتابی را که درنزد عوام موسوم بزمزمه است و اسم آن درنزد مجوسان اوستاست ، آورده است .

بدیهی است که این قول اشتباهست ، چه هیچیك ازبیست ویك نسك اوستای عهد ساسانیان ، چنین نامی نداشته و امروز نیز هیچکدام ازقطعات اوستا وهیچیك ازدعاهای

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ابن الاثیر[فی‌النهایة] : بصوت خفی (عن تاج العروس) . وذلك یرادف قول الفرنسیین Marmotter . قال فی مروج الذهب : «ذکروا ان کیومرث هواول من امر بالسکوت عندالطعام ، لتأخذ الطبیعة بقسطها ، فیصلح البدن بمایرد الیه من‌الغذاء . و تسکن‌النفس عند ذلك ، فتدبرلکل عضومن الاعضاء تدبیراً یؤدی الی مافیه صلاح الجسم من‌اخذصفو الطعام . فیکون الذی یرد الی الکبد وغیره من الاعضاء القابلة للغذاء ماینا‌سبها ومافیه صلاحها . وان الانسان متی شغل عن طعامه‌بضرب من‌الضروب ، انصرف قسط من‌التدبیر وجزء من التغذی الی‌حیث انصباب الهمة ووقوع الاشتراك ، فاضرذلك بالنفس‌الحیوانیة والقوی الانسانیة . و اذاکان ذلك دائماً ، أدی ذلك الی مفارقة النفس الناطقة الممیزة الفکریة لهذا الجسدالمرئی . وفی ذلك ترك للحکمة وخروج عن الصواب . » (مروج الذهب طبع پاریس‌ج ۲ ص۱۰۸ـ۱۰۹) (=مروج‌الذهب چاپ مصرج ۱ ص ۱۸۷ م. م.) واقول ان عادة العرب والافرنج قد جرت علی خلاف ذلك . » مسعودی پس ازجملهٔ اخیر نویسد : و لهم فی هذا الباب سر لطیف من اسرارالسبب الذی بین النفس و الجسم لیس هذا موضعه (م . م .)

۱ـ مروج‌الذهب، مصحح‌محمد محیی‌الدین عبدالحمید ج ۱ ص ۱۹٤. چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۲٤ ، پور داود . خرده اوستا ص ۸۳ .

پیش‌ازغذا بابرسم داخل‌شد وشاه بذکر (باژ) مشغول گردید ، سفیرمزبوربرآشفت واز سر خوان برخاست :

فردوسی گوید :

بیامد نیاطوس با رومیان نشستند با فیلسوفان بخوان
چوخسروفرودآمد ازتخت بار ابا جامهٔ روم گوهر نگار
خرامیدخندان‌وبرخوان‌نشست بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باژ مهان **بزمزم‌همی‌رای‌زد،در نهان**
نیاطوس کآن‌دید، انداخت نان ز آشفتگی بازپس شد ، زخوان
همیگفت : « باژ وچلیپا بهم ؟ ! ز خسرو بود برمسیحا ستم ! »

ونیزباژ گرفتن یزدگرد سوم‌آخرین پادشاه ساسانی در سرخوان خسرو آسیابان مرو، که یزدگرد اورا پی برسم فرستاد ، خسرو ، بقول فردوسی :

ببرسم شتابید و آمد براه بجایی که‌بوداندرآن **باژ گاه** .

وچون ازخسروميپرسند که‌درآسیا کیست ؟ گوید: گنداوری‌آنجا نشسته‌است که:

ببرسم همی **باژ** خواهد گرفت سزد گر بمانی از و درشگفت .

در آغاز باب «برزویه» درکلیلهٔ ابن‌المقفع‌ازقول برزویه (معاصرانوشروان) آمده : و کانت امی من عظماءِ بیوت الزمازمة . »[1] نصرالله بن عبدالحمید جمله را چنین ترجمه کرده : «ومادر من ازبزرگان بیوت الزمازمه ، یعنی علمای دین زردشت»[2] .

لویس شیخوالیسوعی در تعلیقات‌کلیله و دمنه گوید : منظور از زمازمه شاید مغان

۱- کلیله ودمنه باهتمام‌لویس شیخوالیسوعی چاپ بیروت ۱۹۲۳ ص۳۰ ؛ باهتمام محمدحسن نائل‌المرصفی چاپ مصر ۱۹۲۷ ص ۷۹.

۲- کلیلهٔ بهرام شاهی‌چاپ تبریز ۱۳۰٤ ص ٤۹ ؛ کلیله باهتمام‌آقای قریب چاپ اول‌ص ٤۳: «ومادرازخاندان علماء دین‌زردشت» ورك . شرح‌حال ابن المقفع بقلم‌اقبال، برلین . چاپخانهٔ ایرانشهر ۱۳۰۵ ص٦۷.

ازقطعات خرده اوستا[۱] آمده ، مانند بندهای اوستایی همان‌قطعات [۲] بآوازمعمولی‌خوانده میشود ، ولی ادعیهٔ کوچك پازند یا پارسی که درمیان بندهای اوستایی میآید، بایدآنها را باژ گرفت یا بعبارت دیگر زمزمه کرد [۳] .

ابونواس گوید :

و حرمة برسم التقدیس مما   یزمزمه هرابذا سطنوس [۴].

و نیز همو گوید :

من المتزمزمین لدی‌التغذی   یعذب مهجتی بین‌النفوس [۵].

وحمزهٔ اصفهانی در شرح قصیدهٔ سینیهٔ مزبور از ابونواس گوید : و « المتزمزمون اولوالزمزمة ، والزمزمة الکلام الذی‌یطبوه علیه الفم ویخرج من‌الغنة فی مجاری الانف ، وانما یفعلون ذلك وقت الاکل والشرب ، و ذلك ان عبادتهم تقدیم تلاوة لهم علی‌الاکل والشرب مشتملة علی ضروب من‌الشکرلله عزوجل علی مارزقهم من المطعوم والمشروب ، فدخولهم فی ذلك کدخول‌الحنفاءِ فی‌الصلوة ، یحظرفیه الکلام الی ان یفتتح بشبه التسلیم فی‌الصلاة . » [۶]

دراخبار مربوط بتاریخ ایران بارها بباژ گرفتن اشاره شده است ، از آن جمله در ضیافت‌نیاطوس[۷] سفیر روم درنزد خسرو پرویز، هنگامی که بندوی ، از گماشتگان وی ،

۱ـ رك . خرده اوستا تألیف‌آقای پورداود .

۲ـ چون‌آنها ترجمهٔ قطعات اوستایی هستند .

۳ـ J.J. Modi, The Religious ceremonies, p. 379–380(پ. د.)

٤ـ مجتبی مینوی . یکی از فارسیات ابونواس (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱ : ۳ ص ٦٦) .

۵ـ ایضاً ص ٦٦ .   ٦ـ ایضاً ص ٦٨.

۷ـ ظاهراً همان Taïadus یا Theodosius باید باشد (رك . ص۳۲۸)

« چه محل زمزمه است ؟ » جواب داد که « نمیخواهم که طرفة‌العینی از عمر من بگذرد و مقید بمذهبی نباشم . »

نظیر این داستان را از ابن‌المقفع روایت کرده‌اند : ابن‌المقفع پیش عیسی بن علی عم منصور خلیفهٔ دوم عباسی رفت و گفت : اسلام درقلب من راه یافته . عزم دارم بدست تو اسلام آورم . » عیسی گفت : « باید این امر درمحضر جمعی ازسران قوم ووجوه ناس باشد تا برسمیت شناخته شود . » عیسی شب بعد ابن المقفع وجماعتی ازبزرگان ووجهارا بمنزل خویش دعوت کرد وچون بصرف غذا نشستند ، ابن المقفع چنانکه عادت زرتشتیان بود درموقع غذا بزمزمه پرداخت. عیسی گفت: «آیا بازبا آنکه عزم اسلام‌داری زمزمه میکنی وبرسنت‌پارسیان میروی؟ » گفت: «برمن‌سخت‌ناگوارست که شبی‌را بدون‌دینی‌بسربرم .»[۱]

۱ـ الفهرست ابن‌الندیم ؛ شرح حال ابن المقفع . اقبال.ص ۱۱ .

(موبدان) است ، چه زمزم زیرلب خواندن کلمات مغانست [۱] .

ابن اسفندیار درتاریخ طبرستان ، در ترجمهٔ نامهٔ تنسر ، درطریقهٔ انتخاب شاهنشاه جدید نویسد [۲] : « ... موبد [۳] تنها با هرابده ودینداران وزهاد خلوت سازد وبطاعت وزمزم نشیند ...»

فردوسی در داستان(گزارش کردن خراد برزین دین هندوانرا وپند دادن بقیصر) گوید :

جهاندیده دهقان یزدان پرست | چو بر باژ وبرسم بگیرد بدست
نشاید چشیدنش یك قطره آب | گر ازتشنگی آب بیند بخواب [۴] .

منوچهری گوید :

درحنجره شد چومطربان بلبل | درزمزمه شدچوموبدان قمری.

زراتشت بهرام پژدو ، بباژ گرفتن اردای ویراف اشاره کند :

گرفت آنگاه باژ اردای ویراف | بسه دفعه بخورد آن بادهٔ صاف
گرفتن باژ و گهنبار [۵] کردن | براه ایزدی هرکار کردن [۶] .

خوندمیر در دستور الوزراء آرد [۷] :

«نقلست که درآن حین که فضل [۸] خاطر بر تقلد قلادهٔ اسلام قرار داده بود، بدستور معهود زبانش بزمزمهٔ گبری حرکت می‌نمود . یکی ازحاضران اورا مخاطب ساخته گفت:

۱ـ تعلیقات کلیله باهتمام لویس شیخو ص ۳۳ .

۲ـ تاریخ طبرستان مصحح مرحوم اقبال ج ۱ ص ۳٦ .

۳- مراد موبدان موبداست .

٤ـ برای اطلاع بیشتر از باژ وزمزم، رك . پور داود. خرده اوستا ص۸۲-۸٤ .

٥ـ گهنبار یا گاهنبار (در پهلوی گاسنبار) جشنهای ششگانهٔ سال را گویند .

٦ـ فردوسی نامهٔ مهر ص ٥۰۱ .

۷ـ مصحح آقای سعید نفیسی ص ٦۱-٦۲ .

۸ـ فضل بن سهل .

در کتاب (شایست نشایست) فصل ۱۴ ، بند ۲ همین ابهام باقی مانده ، فقط بذکر آنکه باید شاخه‌ها ازدرخت پاکیزه‌ای باشد ، اکتفا شده ، اما در کتابهای متأخران آمده است که برسم باید از درخت انار چیده شود .

ابونواس در وصف بهروز مجوسی گوید :

و حرمة برسم التقدیس مما   یزمزمه هرابذ أسطنوس [1] .

وحمزهٔ اصفهانی درشرح قصیدهٔ سینیهٔ مزبور گوید : «وبرسم اعوادیقتضبونها من قضبان الاشجارویتلون علیهاسوراً من کتابهم ویحرزونهافی جوف الزجاج تطهراً لها ، فهی عندهم کماء النشرة عندالحنفاء . » [2]

این شاخه‌هایا **تای‌ها** باشستشووآداب وادعیهٔمخصوص

برسمچین با کاردی ویژه که آنرا برسمچین گویند بریده میشود . در فرهنگهای پارسی آمده :

«برسم شاخه‌های باریك بی گره باشد، بمقداریك‌وجب که‌آنرا ازدرخت هوم‌ببرند وآن درختی‌است شبیه بدرخت گز [3]، واگرهوم نباشد درخت گزوالا درخت **انار**، و رسم بریدن‌آن چنانست که اول کاردی که دستهٔ‌آن هم‌آهن باشد ، و آنرا **برسمچین** خوانند **پادیاوی** کنند یعنی پاکیزه بشویندوآب کشند، پس زمزم نمایند یعنی‌دعایی که دروقت عبادت آتش‌وبدن‌شستن‌وچیزی خوردن‌میخوانند بخوانند ، وبرسم‌را بابرسم‌چین‌ببرند .» [4]

در مراسم کنونی زرتشتیان ایران ، هنگامیکه موبد بخواندن نیایش مشغولست موبد دیگرمراقب آتش است ، و شاخه‌های مورد را که دربرسم دان نهاده‌اند برمیدارد ومیگرداند ودست بدست میدهد ودوباره برجای میگذارد [5] .

۱- مینوی . یکی ازفارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱ : ۳ ص ۶۷ .

۲- ایضاً ص ۶۹ .

۳- در کتب دینی پهلوی‌چنین تصریحی‌نشده، ظاهراً هوم را با برسم‌خلط کرده‌اند .

۴- برهان ، انجمن .

۵- سعید نفیسی «آیین‌های زرتشتیان ایران» (پیام نو۴:۲-۳) .

بهرهٔ ۵ = برسم

برسم - برسمچین - برسمدان - مشخصات برسم - مقصود از برسم - برسم در ادبیات پارسی .

برسم

این واژه که در اوستا برسمن baresman و در پهلوی barsum[1] آمده مشتق از برز barəz بمعنی بالیدن و نمو کردن است . همین ریشه در سانسکریت بره barh آمده.

درفرهنگهای پارسی آنرا بفتح اول و سوم (بروزن مرهم) نوشته‌اند[2]، ولی دارمستتر آنرا بضم سوم barsom نگاشته[3]، اما قاعدة بمقتضای اشتقاق فوق حرکت میم را (در اصل اوستایی) باید بما قبل داد و بنابراین قول فرهنك نویسان اصح مینماید .

برسم عبارتست از شاخه‌های بریدهٔ درختی که هریك از آنهارا در پهلوی **تاك** و بپارسی **تای** گویند . در اوستای موجود سخنی نیست که دال براین باشد شاخه های مزبوررا از چه درختی باید تهیه کرد ، فقط در یسنای ۲۵ بند ۳ آمده : اورورام برسمنیم urvarâm barəsmanîm (برسم درخت یا گیاه) .

ازاین عبارت و از بندهای دیگر اوستا برمیآید که برسم باید جنس اورورا urvarâ یعنی رستنیها باشد ، نه از جنس فلز[4] .

۱ـ شایست نشایست . تاوادیا .

۲ـ برهان، انجمن .

۳ـ زند اوستا ج ۱ ص LXIII ورك . اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی ۱:۲ص ۱۰۲ .

٤ـ رك . زند اوستا ج ۲ . نیرنگستان - نیز ج۱ ص LXXIII - LXXV .

(مزدیسنا ۴۰۰)
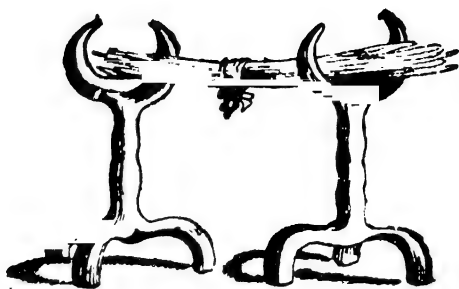
۱ - برسم ۲ - برسمدان ۳ - برسمچین
(اوستای اشپیگل . ج ۲)

برسمدان درمیان زرتشتیان ایران و هندوستان از دیرباز ، بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که ازبرنج ونقره ساخته میشود بکارمیرود [۱] . این تای‌های فلزی باریك ببلندی ۹ بند انگشت وبقطر $\frac{۱}{۸}$ بند انگشت است .

در فرهنگها پس‌ازذکرمراسم‌فوق نوشته‌اند : «... پس **برسمدان** را نیزآب کشند، وآن ظرفی باشد مانند قلمدان وآنرا ازطلا ونقره وامثال‌آن سازند و برسمها را اندرون آن گذارند» [۲] .

برسمدان نام دیگرآن **ماهروی** است ، وجه تسمیهٔ اخیر ازآنروست که قسمت فوقانی آن که دوانتهای برسمها را نگاه میدارد ، بشکل تیغهٔ ماه است [۳]. پادشاهان‌ساسانی درروی مسکوکات خود **برسمدان** را حك میکردند چنانکه آتشدانرا نیز بعنوان شعار دینی منقوش میساختند [۴] .

مشخصات برسم درخود اوستا نیز درازا و پهنای برسم تعیین شده . دروندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۹ آمده : « مردان پاك باید در دست چپ برسمن، که ببلندی یك ائشه aesha و بپهنای یك یوه yava باشد گرفته نثار کنند ، وباهورمزدا و امشاسپندان نمازآرند ...» ـ واژه‌های مزبوردر گزارش‌پهلوی چنین تفسیرشده : «اش‌دراج ، جوك‌پهنا.»

۱ـ زند اوستای دارمستتر ج ۱ ص LXIII . ۲ـ برهان ، انجمن.

۳ـ در اوستا نام اوستایی ماهرو نیامده ، اما اصطلاح برسمنه پائیتی برته (Barəsmana - paiti - bərəta در یسنای III ، 1 ، یادداشت ۲ : زند اوستای دارمستتر) وجود یك‌چنین آلتی را القاء میکند . داتستان دینیك LVIII ، ۱۴ ، آنرا ماهروپ پائی ییك mâh - rûp - pâiyik «برسمدان بشکل تیغهٔ ماه» مینامد . رك . زند اوستا ج ۱ ص LXIII .

۴- L' Empire des Sassanides , par A . Christensen , p. 1-91 .

یعنی بدرازای یك خیش ، وبه پهنای یك‌جو. خیش که درپارسی بمعنی گاو آهن آمده و گویندگان ما نیزاستعمال کرده‌اند ، با واژهٔ اوستایی (ائشه) مذکور ازیك ریشه است . اما کلمهٔ (یوه) در اوستا بویژه معنی جوفارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوب وغلات آمده است .

در اوستا شمارهٔ این برسمها نیز تعیین شده . درسروش یشت سرشب (یسنای ۵۷) بند ۶ آمده است : «سروش نخستین کسیست که برسم بگسترد ، سه تای وپنج تای وهفت تای ونه تای ، تا بلندی زانو وتا بوسط پاها ...»

اکنون شمارهٔ برسم درمراسم وتشریفات مزدیسنان فرق میکند: درمراسم وندیداد وویسپرد ۳۵ تای ودرمراسم یسنا ۲۳ تای ودرباژ ۵ تای بکارمیبرند[۱] . کمترین شمارهٔ آن ۳ تای است که درنیرنگستان بکار میرود. مراسم برسم درکتاب مقدس بسیار قدیم تصور گردیده ، زیرا دربند ۷ رام یشت آمده‌است : «هوشنگ پیشدادی برای وایو (فرشتهٔ هوا) درروی تخت زرین و بسترزرین ، بنزدیك برسم گسترده ، نثارآورد .»

گذشته ازاوستا ، ازخبری که استرابون نقل کرده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیارقدیم است . جغرافی دان مزبورراجع بیك آتشکده درکاتپاتوکا(آسیای صغیر) مینویسد : مغان درآنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند ، و هرروزدرآتشکده تقریباً یك‌ساعت‌درمقابل آتش سرود میخوانند . یك بسته چوب دردست

---

۱ ـ دارمستتر درزند اوستا (ج ۱ ص LXXIV) نویسد : «برای یسنا ۲۳ ساقهٔ برسم بکارمیبرند ، که ۲۱ تای آنها را دسته جمعی روی ماهروقرارمیدهند . یکی دیگر روی ظرف جوام Jivâm (که برای ریختن جوام روی‌برسم بکارمیرود) وآنرا **جوام تای** یعنی «ساقهٔ جوام» ویا زورتای یعنی «ساقهٔ زور» و یا فقط جوام مینامند . آخرین ساقه راروی ماهروقرارمیدهند ؛ آنرا بنام « فراگام » یا «فراخگام» وبزبان‌اوستایی فراکم frakem (نیرنگستان)گویند . برای ویسپرد و وندیداد ، ۳۵ تای‌بکارمیبرند، ۳۳ تای آنها را دسته میکنند . برای یسنای راپیثوین ، ۱۳ تای ، که ۱۱ عدد آنها را دسته میکنند ، ودوتای دیگر بعنوان جوام‌وفراگام قرارمیدهند . از سروش یشت (یسنای ۵۷) فقط برمیآیدکه درتشریفات ۳ ، ۵ ، ۷ و ۹ ساقه باید بکاربرد . »

مقصود از برسم

منظوراز برسم گرفتن و دعا خواندن همان سپاس بجای آوردن نسبت بتنعم ازنباتاتست که مایهٔ تغذیهٔ انسان وچهارپا ووسیلهٔ جمال طبیعت است .

ریشهٔ لغوی برسم یعنی برز barəz که بمعنی بالیدن و نمو کردنست دال بر آنست که ازبرسم همهٔ رستنیها منظوراست . در بندهای ۱۷ و ۱۸ از فر گرد ۱۹ وندیداد آمده است: «زرتشت ازاهورمزدا پرسید: ای آفریدگار چگونه ستایش توبجای آورم ؟ اهورمزدا درپاسخ گفت: ای اسپنتمان زرتشت توباید بنزدیك گیاه از زمین روییده روی ، وچنین گویی : درود بتوای گیاه زیبای توانای خوب روییده ، توای نیك مزدا آفریده ، ای گیاه مقدس» . بلافاصله پس ازاین عبارت ، دربند ۱۹ آمده : « مردان پاك باید در دست چپ برسمی...» [۱]

اینکه برسم باید ببلندی یك گاوآهن وبپهنای یك جوباشد ، ذهن ازذکر گاوآهن وجوبتداعی معانی بشخم و شیارخاك وزراعت و حاصل زمین که اساس تغذیهٔ انسان وچار پایانست منتقل میگردد . مراسم برسم که آنرا درآب زورمیگذارند و ازرطوبت بآن نیرو میدهند بخوبی یادآورباران وبالیدن رستنیها و آبیاری محصول وبارآورساختن زمین است. دارمستتربدین معنی اشاره کرده است [۲] .

ونیزاینکه درتاریخ ساسانیان خوانده میشود که پیش ازغذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده‌اند ، تا گزبرسپاس نعمت بجای می‌آوردند . در شاهنامه مکرر از برسم گرفتن شاهان ساسانی پیش ازغذا یاد شده [۳] .

۱ــ رك . ص ۴۰۵ ــ همین دستوررا برای ادای شکر نعمت که در بندهای ۱۷-۱۹ ازفرگرد ۱۹ وندیداد مندرجست ، زرتشت بنوبت خود بکی گشتاسب داده است . رك . گشتاسب یشت فرگرد ۳ ، بندهای ۲۱ ــ ۲۳ .

۲ــ زند اوستا ج ۱ ص ۳۹۷ .

۳ــ لونرمان درکتاب تفأل F. Lenormand , Divination , p. 22-23 گوید : «چوبهایی که کلدانیان و بتقلیدآنها عربها برای طالع بینی استعمال میکردند ،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

میگیرندوپرده‌ای تاپایین چانه‌میآویزند که‌لبهای آنانرا میپوشاند .» مقصود ازبستهٔچوب برسم ومراد ازپرده پنام است [١] .

همچنین در قسمتهای دیگراوستا[٢] و کتب پهلوی کمابیش ازبرسم یاد شده است[٣]. یسنای دوم که درنیاز زور [٤] وبرسم است ، در نسخ خطی کهن (برسم یشت) خوانده شده ، بهنگام مراسم با بندی که از برك خرما بافته شده است برسمها را با یکدیگر میبندند ، نظیر کشتی زرتشتیان . این بند نیز (کشتی) نامیده میشود و بلغت اوستایی همان ائیویانگهنه [اوستایی] که بمعنی همیان و کمر بند ذکر شده ، بکار رفته [٥] .

بهنگام اجرای تشریفات برسمها درروی میزی سنگی که‌آنرا باوستایی (اراثرو) واکنون اورویشگاه ، یاآلانگاه یا تخت‌آلات گویند ، دربرابرموبدی که موسومست بـه (زوت zot) گذاشته میشود . آداب شستشوی برسمها ، که قسمتی ازآن در اورویشگاه (اورویشگاه) ، وقسمت دیگردر **ماهروی** بعمل میآید وآب زور وجیوم **Jivam** [٦] که بآنها ضمیمه میگردد و دعاهایی که برآنها خوانده میشود بسیار مفصل است و در خور گنجایش این رساله نیست [٧] .

١ـ رك . ص ٣٠٦ همین کتاب و نیز: **Rapp. die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi u. Römi quellen , S. 85** (پ. د.)

٢ـ جز رام یشت .

٣ـ رك . تشتر یشت بند ٥٧ ، مهریشت بند های ٨٨ و ٢٣٧ ، رشن یشت بند ٣ ، فروردین یشت بند ٢٧ وغیره .

٤ـ خوردنیهای مایع .

٥ـ رك . زند اوستا ج ١ ص **LXIII** .

٦ـ رك . ص ٤٠٣ ح ١ .

٧ـ رك . زند اوستا ج ١ ص **LXXX - LXXVII** .

وهم فردوسی راست :

سروتن بشوییم برسم بدست چنان‌چون بودمرد یزدان‌پرست.

همچنین یزد گرد سوم ،آخرین پادشاه ساسانی که درمرو بآسیا پناه برد :

بدو آسیابـان بتشویـر گفت
که‌جزبی توانی ، مرانیست جفت
اگر نان کشکینت آید بکار
و زین ناسزا ترهٔ جویبار
بیارم،جزین‌نیست،چیزی که‌هست
خروشان بود مردم تنگدست .
بسه روز شاه جهان را ز رزم
نبدایچ پردازش خواب و بزم
بدو گفت شاه آنچه داری بیار
خورش نیز با برسم‌آید بکار.
بشد مـرد بیمایـهٔ بد نژاد
برش تره و نان کشکین نهاد
ببرسم شتابید و آمد براه
بجایی‌که بود اندر آن باژگاه
بر مهتر زرق شد ، زان کنار
که‌**برسم** کند زان یکی‌خواستار
بهر سو فرستاد **ماهوی**[1] کس
ز گیتی همی شاهرا جست و بس
ازین آسیابان بپرسید مه
که **برسم** کرا خواهی ای‌روزبه ؟

۱- از امرای خائن یزدگرد .

دراد بیات پارسی

فردوسی دربارهٔ انوشیروان ورفتارش با **مهبود** وزیر گوید[۱] :

شهنشاه چون زمزم آراستی و گر **برسم** موبدان خواستی

نخوردی‌جزازدست مهبود چیز هم‌ایمن بدی زان دوفرزند نیز.

همچنین درهمین‌داستان ، **زوران** درباری ، رقیب مهبود ، جهودی را برمی‌انگیزد که وسیلهٔ ازبین بردن اورا بدوآموزد :

چنین داد پاسخ بزوران ـ جهود :
کزین داوری غم نباید فزود
چو **برسم** بگیرد جهاندار شاه
خورشها ببین تا چه آرد براه . . .

ونیزدرضیافت **نیاطوس**سفیرروم نزد خسروپرویز(که شرح‌آن گذشت) **بندوی** از گماشتگان‌وی پیش‌ازغذا بابرسم داخل شد ، وشاه بباژ گرفتن پرداخت[۲] . بازفردوسی ازقول خراد برزین بشاه روم (درمعرفی دین زرتشتی) گوید[۳] :

جهاندیده دهقان یزدان پرست چوبا باژ **برسم** بگیرد بدست،

نشاید چشیدنش یك قطره‌آب گر ازتشنگی آب‌بیند بخواب .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

مانند ترکه‌های گزاست که مغان مدی(ماد) برای همین‌نیت بکارمیبردند. وقتی که دردین زرتشتی متنفذ شدند استعمال برسم را در آن داخل کردند ، باوجود اینکه روحیهٔ دین زرتشت ازپیشگوبی وخرافات متنفرو گریزانست . برسم یکی ازلوازم آداب پیشوایان مذهبی گبرهاست که بکیش پدرانشان وفادارمانده‌اند .» بطوریادداشت می‌افزایدکه در قسمتهای کهنهٔ اوستا اشاره به برسم و استعمال آن نشده (صادق هدایت . نیرنگستان ، ۱۳۱۲ ، کتابخانه ومطبعهٔ دانش ص ح ـ ح) .

۱ـ چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۱۸ .
۲ـ رك . ص ۳۹۷ .
۳ـ چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۹۰ .

بند ٤ـ بااین زور وبرسم رپیتوین پاك (و) رد پا کی را خواستار ستودنم ، فرادت فشوو زنتوم پاك (و) رد پا کی را خواستار ستایشم .

با این زور وبرسم اردیبهشت وآذرپسراهورمزدا را خواستار ستودنم .

بند ٥ـ با این زور و برسم ازیرین پاك (و) رد پا کی را خواستار ستودنم ، فرادت ویرو دخیوم پاك (و) رد پا کی را خواستار ستایشم.

بااین زور وبرسم سروربزرگوارشهریارشیدور اپم‌نپات تیزاسپ راخواستارستودنم، وآبهای مزدا دادهٔ پاك را خواستارستایشم [1] .

۱ـ رك . یسنا . تألیف آقای پورداود . ج ۱ ص ۱۲۵ ببعد .

بدو گفت خسرو[1] که در آسیا
نشسته است کند آوری بر گیا
یکی کهنه خوانی نهادمش پیش
برو نان کشکین ، سزاوار خویش

ببرسم همی باژخواهدگرفت

سزد گر بمانی از و در شگفت[2] .

پس از آن ، فرستادهٔ ماهوی خسرو را نزد وی فرستاد و اوچون دانست که میهمان آسیابان ، یزدگرد است اورا بکشتنش برانگیخت ونام خویش را تا ابدننگین ساخت[3] .

***

در پایان این مقال ، ترجمهٔ چند بند از یسنا ، های ۲ (برسم یشت) را نقل می کنیم :

بند ۱ـ زورخواستارم برای ستایش ، برسم خواستارم برای ستایش . . . .

بند ۲ـ با این زور و برسم اهورمزدای پاك (و) رد پاکی را خواستار ستودنم . امشاسپندان ، شهریاران نیك خوب کنش را خواستار ستایشم .

بند ۳ـ با این زوروبرسم (فرشتگان) گاهها (و) ردان پاکی را خواستار ستایشم ، هاونی پاك (و) رد پاکی را خواستار ستودنم ، ساونگهی وویسیهٔ پاك (و) رد پاکی را خواستار ستایشم .

با این زور و برسم مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ، هزار گوش ده هزار چشم ، ایزدی را که بنام خوانده شده خواستار ستایشم ، رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستودنم .

۱ـ نام آسیابان است .
۲ـ شاهنامه. چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۱۲۲ .
۳ـ رك . مقالهٔ (برسم) دریشتها ج ۱ ص ٥٥٦ـ٥٦٠. برای اطلاع ازاشعار دیگر راجع ببرسم رجوع شود ببهرهٔ پیشین (باژ وزمزم) .

عصرهای متأخر یك نویسندهٔ زرتشتی میتوانست کلمهٔ پارسی میانه (پارسیك) «خوره» را بلغت پارسی جدید «خواسته» (دارایی) تعبیر کند، چنانکه درمتن پارسی «داتستان مینوك خرت» بدین معنی آمده است[۱]. این اشیای خواستنی ممکن است مانند موهبتی بخشیده شوند. کسب آنها موجب آنست که دارنده بحالتی سعادت آمیزوخوش برسد. این حالت ممکن است باهمان کلمهٔ «هورنه» وبصورت اسم معنی یاد شود. درین صورت «هورنه» را بسادگی میتوانیم به «نیکبختی»،«خوشبختی» یا «سعادت» تعبیر آوریم،همچنانکه میتوانیم بصورت اسم ذات وبمعنی «اشیای خوب» استعمال کنیم.

در «ارت یشت» اوستا (یشت هفدهم) کردهٔ ۲ بند ۶ آمده است: «اشی داثره وهو خورنو»[۲]، یعنی «ای اشا، بخشندهٔ چیزهای نیك!»[۳]

درینجا «وهوخورنه» قطعاً شامل اشیای خوب و زندگانی سعادت آمیزیست که در ابیات بعدی همین یشت بتفصیل شرح داده شده است. شاعر[۴]، مرد خوشبخت را باخانهٔ زیبا، غذای خوب، زنان، کنیزکان،اسبان‌وشتران مجهزمعرفی‌میکند. ازشرح ارت‌یشت، دربندهشن بزرك[۵] مستفاد میشود که در کتب قرن نهم میلادی درین موضوع، همان منظور را داشته‌اند. بروایت این کتاب، ارت «افزونی فرهٔ خانه»[۶] میبخشد، وخود او «نگهبان گنجینهٔ چیزهای نیك[۷] در بهشت‌است، چه بهشت مانندکاخی مزین‌بجواهراست.

۱– West . Mainyo i Khard . p. 167 .

۲– Ashi dâthre vohu xvarənô .

۳– مقایسه شود: یشتها. پورداود. ج ۲ ص ۱۸۷.

۴– «ارت یشت» منظوم است.

۵– Gr Bd . 176–10 ff .

۶– Xvarrah – abzâyishnîh i mân .

۷– Panâk î ganj i vêhân kunêt .

بهرهٔ ٦ـ فر ایزدی

فر ، فره ، خره ، فرایرانی وفر کیانی ، ورج ، ورجاوند .

دراوستا کلمهٔ خوارنه **Xvarənah** وخوارنو **Xvarənô**

آمده ، وآن معرف **hvarnah** ایرانی باستانی است .　　**فر ، فره ، خره**

این لغت درپهلوی **Xvarreh** [1] ودرپازند **Xvareh**

و در فارسی خره وخوره گردیده .

کلمهٔ مذکوردرپارسی باستان بصورت فرنه **Farna** آمده [2] ، که درارمنی(مستعار) **Par [k**، و در زبان استی **Farn** و در پارسی فر، فره گردیده ، ولغات فرخ ، فرخنده ، فرخان ، وفرهی از همین ریشه است [3].

معنی کلمهٔ «هورنه» بنظرمیرسد که «چیزبدست آمده ، یا چیزخواسته» بوده است، وسپس بمعنی «چیزخوب ، چیزخواستنی ، خواسته، امرمطلوب» گرفته شده [4]. بعدها ، در

۱ـ مسینا . یاتکارزریران ۱۳۹ : ۲ .

۲ـ درپارسی باستان **Vindafarnâ** (درحالت فاعلی، اصل **Vindafarneh**) (اساس اشتقاق لغت ، هرن ـ هوبشمان ۸۰۸) .

۳ـ اساس اشتقاق لغت . هرن ـ هوبشمان ۸۰۸ .

٤ـ استاد پردمناش **P. de Menasce** درتقریظ وانتقاد کتاب بیلی(که ذکر آن بیاید) گوید : آقای بیلی برای فره ، معنی نخستینی قایل است که ازمعنایی که معمولا بدان میدهند، کمترجنبهٔ عرفانی دارد . ریشهٔ ایرانی **hvar** بمعنی «بدست آوردن ، کسب کردن» است . رك . **Journal Asiatique , tome CCXXXIV , 1943 - 1945 . p. 335-339 .**

رسند، شایستهٔ تاج وتخت گردد. آسایش گستروداد گرشود وهمواره کامیاب وپیروزمند باشد، ونیزازنیروی این نوراست که کسی در کمالات نفسانی وروحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری بر گزیده شود.» [۱]

اگربخواهیم برای «فر»نظیری درعربی‌بیابیم، باید بگوییم که مفهوم آن تاحدی شبیه بیکی ازمعانی«سلطان» درقرآن‌خواهد بود، چه سلطان اغلب درقرآن بمعنی‌قدرت معنوی و اعجازآمیزی‌آمده که بصورت معجزات و کرامات تجلی میکرد تا موجب تأیید ادعای دینی گردد. انبیا این «سلطان» را از الله‌تعالی میگیرند (رجوع به سورهٔ ۱۴ آیه‌های ۱۲-۱۳ شود)[۲]، وهمچنین آنرا به «تأیید(الهی)» تعبیر آورده‌اند. اسدی درلغت فرس آرد: «فر زیبایی و تأیید بود. عنصری گوید:

گرفت از ماه فروردین جهان فر

چوفردوس‌برین شد هفت کشور.»

در کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی، درجستارچهارم آمده [۳]: «خرد را باعلم که امرایزدست یکی شدن دیگرست، وآن فروریختن **تأیید**ست بردلهاء گزیدگان و بندگان ایزد. واین علم محض‌است که‌بدان‌مخصوص باشند پیغمبران ووصیان وامامان».

مؤلف «غرر اخبار ملوك الفرس» فرایزدی را به «شعاع سعادت الهیه» تعبیر آورده گوید [۴]:

«لما هلك هوشنك بقیت الارض بعد وفاته ثلثمائة سنة بغیرملك،حتی ظهرطهمورث من ولده، فملك وکان یشبه بکیومرث فی‌حسن الصورة، و **شعاع السعادة الالهیة** الذی یقال له بالفارسیة **فرایزدی**.»

۱- پورداود. یشتها ج ۲ ص ۳۱۴.
۲- دائرة المعارف اسلام: سلطان (چاپ اول فرانسوی ج ٤ ص ٥٦٨ستون ۲).
۳- مصحح ه. کربن ص ۸.
٤- چاپ زتنبرك ص ۷.

دربندهشن بزرك [1] نیزارت «فرهٔ بهشتی» [2] خوانده شده‌است. شایان توجه است که همان کلمهٔ « و هوخورنه » بعدها بیاد آمده است ، ومنوچهردر «داتستان دینیك» [3] چنین گوید: «بس مینویان [4] دارندهٔ فرهٔ نیك» [5] .

چنین استنباط میشود که «هورنه» برای بشرعبارتست ازدارایی وتملك‌اشیای نیکی که وی درمدت زندگانی بدست آورده است . اگر وی پاداش دینی بخواهد ، موبدان او را اطمینان دهند که دربرابریسنای (عبادت) وی ، این «هورنه» پاداش اوست [6] .

مفهوم اصطلاحی لغت مورد بحث را محققان اروپایی بکلمات لاتینی **maiestas**، **glôria , splendor , magnificentia , pôtentia** ترجمه کرده‌اند،ودرپارسی بایدآنرا «فر وخوره وشکوه وجلال» تعبیر کرد.فردوسی فررا با«اورند» ـ که خودبمعنی شکوه است ـ مترادف آورده .

گفتار رستم به اسفندیار :

من از بهر این فر و اورند تو — بجویم همی رای و پیوند تو .

نخواهم که‌چون‌تویکی شهریار — تبه گردد از چنك من روزكار.

فخرالدین اسعد گرگانی «فر» را با «جاه» آورده :

کجا رزمش‌بود، پیروز گر باد — کجابزمش‌بود، باجاه وفرباد [7].

طبق مندرجات زامیادیشت« فر » چنین تعریف میشود : « فرفروغی است ایزدی ، بدل هر که بتابد از همگنان برتری یابد . از پرتواین فروغ است که شخص به پادشاهی

۱ـ 37 . 1 .

۲ـ **Xvarrah i vahishtîk** .

۳ـ **K. 35 , 195 - 198 r . 10** .

۴ـ موجودات نادیدنی (معنوی) .

۵ـ **Vasân mênokân i vêh – xvarrah** .

۶ـ **Cf . H . W . Bailey , Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books . Oxford . 1948 p. 1 sqq** .

۷ـ ویس ورامین باهتمام مینوی ص ۱۵ .

فردوسی گوید :

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید ازو فرۀ ایزدی[۱] .
منم گفت با فرۀ ایزدی
همم شهریاری و هم موبدی[۲] .
چو این گفته شد ، فریزدان ازوی
گسست وجهان شد پر از گفتگوی[۳] .
هر آن کس که اوفریزدان بدید
بباید گرفت آسمان را کلید[۴] .

وفخرالدین اسعد گرگانی گوید :

رکابش داشت عز جاودانی — چوچترش داشت فرآسمانی[۵] .
متابع باد او را ملك گیهان — موافق باد وی را فریزدان[۶] .
بفضل اندر جهانی از تمامی — شهنشه را چو فرزند گرامی.
ملك او را سپرده کدخدایی — برو گسترده هم فر خدایی[۷] .

دراوستا دو گونه «فر» یاد شده :

فر(فرۀ) ایرانی (دراوستا ائیریانم خوارنو **Airyanem Xvarənô**) وفر (فرۀ)

۱ـ شاهنامه مطبع نادری ج ۱ ص ۵ .
۲ـ ایضاً ج ۱ ص ٦ .
۳ـ ایضاً ج ۱ ص ۷ .
٤ـ ایضاً ج ٤ ص ١٤٤ .
۵ـ ویس ورامین ص ۲٤ .
٦ـ ایضاً ص ۱۷ .
۷ـ ایضاً ص ۱۹ .

دربرهان قاطع ذیل «خره» آمده : «بفتح اول وضم ثانی واظهارها، بمعنی نور باشد مطلقاً اعم ازپرتوچراغ وآتش وآفتاب ، وبعضی باین معنی بضم اول وفتح ثانی واخفایها گفته‌اند، چنانچه گویند خره نوریست از الله تعالی که فایزمیشود برخلق ، و بدان نور خلایق ریاست بعضی بربعضی کنند ، وبعضی بوسیلهٔ آن نورقادرشوند برصنعتها وحرفتها . ازاین نورآنچه خاص باشد بپادشاهان عادل و بزرك فایز گردد وآنرا کیاخره گویند ، و باین معنی بضم اول و کسرثانی هم بنظرآمده‌است وبا واومعدوله نیز گفته‌اند که خوره باشد . »

در مناهج‌الطالبین فی معارف‌الصادقین تألیف علی بن‌الحسین بن علی‌المشتهر بعلاء القزوینی الهلالی مؤلف درسالهای ٧٧٨ـ٧٧٩ آمده [1]: « از ارسطوپرسیدند که « بغیراز حق سبحانه وتعالی که سزاواراست که اورا پادشاه خوانند ؟ » گفت : « آنك اورا علم و عدل ونصفت وشجاعت وسخاوت وحلم وترحم وعفووکرم وآنچ مناسب‌آن باشد ازخصال حمیده ومکارم اخلاق‌بدرجهٔ کمال‌رسیده باشد، چه‌پادشاهان به **فر ایزدی** و روشنی‌جان و پاکی‌تن وبزرگی‌اصل ودولت ـ که درخاندان ایشان درقدیم الایام بوده باشد ـ پادشاهی توانند کرد . و**فر ایزدی** را چند معنی گفته‌اند : عقل (و) علم وعدل و تیزفهمی و ادراك هرچیزخائنح (کذا) باشد وصورتی تمام وفرهنك وشجاعت وسواری ومردانگی ودلیری و آهستگی وخوش‌خویی وداد مظلوم ازظالم‌ستدن‌ودوستی ملك ورعیت وسروری وسرداری وتجمل ومدارا وبرد باری و تدبیراندرکارها و خواندن اخبار ملوك ماضیه وسیرت ایشان داشتن وازحال وکاروقضیهٔ ایشان تفحص‌نمودن ، زیرا که این جهان بقیهٔ دولت پیشینگان است که پادشاهی کرده‌اند و هریکی نام و نشان وسیرت خود بیادگار گذاشته و هیچ یادگاری بهتر از نام نیك در جهان نیست . »

گویندگان غالباً «فر» را به ایزد ویزدان وخدا وآسمان نسبت دهند .

---

۱ ـ نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی تهران ورق ۳۵۷ ب ـ ۳۵۸ الف .

به گرشاسب پهلوان پیوست. مهر، ایزد وفرشتهٔ فروغ‌است واوست که درکارزارپشت وپناه پادشاهان میباشد . در«مهریشت» (بندهای ٦٦ و١٢٧)آمده که فر کیانی ازهمراهان ایزد مهراست . دربندهشن آمده[1] : گفته‌اند که جم ، خره از او دورشد . » فردوسی در داستان جمشید ، پس‌ازذکرانحراف وی گوید :

همی کاست زو **فرهٔ ایزدی** برآورده بروی **شکوه بدی**[2].

وهم درعنوان«تباه شدن روز گارجمشید» گوید :

از ان پس برآمد از ایران خروش
پدید آمد از هرسویی جنك وجوش
سیه گشت رخشنده روز سپید
گسستند پیوند از جم شید
برو تیره شد فرهٔ ایزدی
بکژی گرایید و نابخردی[3] .

دراینجا «شکوه بدی» راجنبهٔ اهریمنی فره دانسته است[4].

و کیخسرو پس‌ازآنکه تصمیم باعتزال گرفت ، باخود گفت :

سپاسم ز یزدان که او داد فر بدین گردش اختر و پای و پر .

وهم او گوید :

زمن بگسلد فرهٔ ایزدی گرایم به کژی ونابخردی.

ونیز :

نخستین ز تور اندر آمد بدی که برخاست‌زد فرهٔ ایزدی[5] .

۱- B . XIV .

۲- شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص۲۷ .
۳- ایضاً ج ۱ ص ۳۳ .
٤- رك . ص ٢٦٤ ح٢همین کتاب .
٥- شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ٦٤٣ .

کیانی(دراوستا کوانم خوارنو Kavaênem Xvarənô).

فر ایرانی و فر کیانی

یشت ۱۹ از بیست و یك یشت اوستا بنام فر کیانی (کوئنم خوارنو) خوانده میشود ، و معمولاً آنرا «زامیاد یشت» و گاه «کیان یشت» نامند .

فرنخستین از چهار پایان و گله ورمه وثروت و شکوه برخوردار وبخشندهٔ خرد ودانش ودولت ودرهم شکنندهٔ غیرایرانی است ، وفردوم موجب پادشاهی وکامیابی سران و بزرگان کشور است . در زامیاد یشت از فرهوشنك وتهورث و جمشید ودیگرپادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسپ یاد شده است . پس‌از سپری شدن روزگارپادشاهی کی گشتاسب ، دیگرفربکسی تعلق نگرفت ، اما اهورمزداآنرا تا دامنهٔ رستاخیزبرای ایرانیان نگاه دارد وسوشیانت **Soshyant** (موعود زرتشتی) ازفرایزدی برخوردارشود ، واز کناردریاچهٔ هامون برخیزد ، و گیتی را پرازراستی وعدل وداد کند ، بهمین جهت «شاه بهرام» موعود را «ورجاوند» لقب داده‌اند [۱] .

درادبیات پارسی فر(فرهٔ) شاهان را بالاخص گاه «فر کیانی» و گاه « فرخسروی » خوانده‌اند [۲] .

دو بازویش استبر وپشتش قوی　　　فروزان از آن فرهٔ خسروی .

دقیقی [۳].

فرهمچنانکه‌موهبتی ایزدیست ، ممکن است باز گرفته‌شود ودراین صورت‌موجب بدبختی دارندهٔ فر گردد [۴] . نیزدرزامیاد یشت آمده [۵] که فرسه بار ازجمشید بسبب دروغ او گسیخته شد : باراول به مهررسید، باردوم به فریدون شکست دهندهٔ ضحاك ، وبارسوم

۱ـ ذکر آن بیاید .

۲ـ راجع به فرهٔ ایزدی وارتباط‌آن با شاهان ایران وعقیدهٔ ایرانیان نسبت باصل آسمانی سلطنت ، رك . ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ، ج ۱ چاپ اول ص ۱۹۲ ببعد .

۳ـ بنقل سروری . در استبر.

٤- Bailey, Zoroastrian Problems . p. 20–21 .

۵ـ شرح آن بیاید .

ایشان گفتند که «نیمروز، ایدون چون باد ارده همی‌شدند، هموار(پاپپای) ایشان بره‌ای همی‌رفت»[۱]. اردوان شگفت نمود و گفت که «انگار که اسوبار دوگانه را دانیم، اما آن بره چه سزدبودن ؟» وش ازدستورپرسید. دستور گفت که«آن فرهٔ خدایی (پادشاهی)است که هنوزبهش نرسیده ؛ بباید که بویسوباریم (بتازیم ؟ بشتابیم ؟) ؛ شاید که پیش (ازآن) که‌آن فره بهش برسد ، شاییم گرفتن »[۲] ... اردوان از ایشان پرسید که « آن دواسوبار کدام جا پذیرهٔ (شما) شدند ؟ » ایشان گفتند که «میان شما وایشان سی فرسنك (است) ؛ وما را ایدون نمود که با یکی از ایشان اسوباران ، بره‌ای بس بزرگ و چابك براسپ نشسته بود . »اردوان ازدستورپرسید که «آن بره که با اوبر اسپ (نشسته) چه نماید ؟ » دستور گفت که «انوشه باشید ! اردشیر بهش‌فرهٔ کیانی‌رسیده! بهیچ چاره گرفتن‌نتوان؛ پس خویشتن‌واسوباران‌رنجه مدارید ، واسبان مرنجانید وتباه مکنید. چارهٔ ارشیراز در دیگر بخواهید . »[۳]

درحکمت اشراق ـ سهروردی در«حکمة الاشراق» و «الالواح العمادیة» گوید: همان نورساطع ازنورالانواراست که ایرانیان قدیم‌آنرا بنام خره میخواندند. واما، همین عزت وشوکت نهائی است‌آنچه بوجود هرموجودی ربط‌معنوی وآنچه موجودات عالم را نسبت بهم ، با اعطای حضوری بدانها نظیرحضورعاشق ازبرای معشوق ، مزدوجاً ، نظم و ترتیب میبخشد، وآنچه‌بدین‌سان نسبت اصلی قهرومحبت واقع میان نورالانوارونوراقرب[۴] را دراثنینیت‌کلیهٔ موجودات ، که ازبرای‌یکدیگرمانند هرنوع جسمانی ازبرای رب‌النوع قائم خود ، حاضربحضوراشراقی میباشند، مکررمیسازد .

۱ـ درشاهنامه بجای بره «غرم» آمده :

بدم سواران یکی‌غرم پاك — چواسپی‌همی بر پراگنده‌خاك.

فردوسی .

۲ـ گراین غرم دریابد اورا ، متاز
که این کار گردد برما دراز .

فردوسی (شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۱۹۳۵) .

۳ـ کارنامهٔ اردشیر، ترجمهٔ صادق هدایت ص ۱۴-۱۵ .

۴ـ مراد بهمن ، نخستین امشاسپندست که ذکراو گذشت .

طبق مندرجات اوستا فررا بصورت مرغ وارغن(عقاب = شاهین) تصورمیکردند.

در زامیادیشت بندهای ۳۳ ، ٤٠ بهنگام ذکر داستان جمشید چنین آمده :

«درهنگام پادشاهی جمشید نهسرما بود ونه گـرما ، نه پیری بود و نه مرك ونه رشك دیوآفریده ، [اینچنین بود] پیش ازاینکه اودروغ گوید وبگفتار نادرست پردازد. پس‌ازآنکه اوبسخن نادرست ودروغ پرداخت ، فر [پادشاهی] از اوآشکارا به پیکر مرغی بدررفت .چون فرازاوبگسست ، سر گشته شد ودربرابردشمنی [هماورد] فرومانده ناتوان گردید . نخستین بارفربگسست ازجمشید پسرویونگهان به پیکرمرغ وارغن .آن فررا مهر دریافت .

دومین بار فربگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن . آن فررا فریدون پسرآتبین بر گرفت ودرمیان مردمان پیروزمندترین شد . گذشته از زرتشت . او اژی دهاك (ضحاك) را شکست داد .

سومین بارفربگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن ، این فررا دریافت گرشاسب دلیرودرمیان مردمان پیروزمندترین شد ، گذشته اززرتشت . اواژدهای شاخ داررا که اسبان ومردمان را فرومی‌برد بکشت ...» [۱]

در کارنامهٔ اردشیر پاپکان فربصورت بره معرفی شده. در «در چهارم ، درآگاه شدن اردوان ازگریزاردشیربا کنیزك ، وشتافتن اوازپس ایشان» بندهای ۸ـ۲٤ آمده :

«اردوان ، اندرزمان ، سپاهچهارهزار(مرد)آراسته ، راه بپارس ، پی اردشیر گرفت، وچون نیمروزشد ، بجایی رسید که راه پارس ازآنجا میگذشت . وش پرسید که : « آن دواسوبار(سوار) که بسوی این کسته (ناحیه)آمدند، چه زمان بگذشتند ؟» مردمان گفتند که «بامداد ، چون خورشید تیغ برآورد ، ایدون چون باد ارده (تندرو) همانا بگذشتند. ازپس ایشان بره‌ای بس ستبرهمی دوید، که‌ازآن‌نیکوتربودن نشایست ، دانیم که‌تا کنون بسی‌فرسنك‌زمین رفته‌اند ، وشما گرفتن (ایشان) نتوانید .» اردوان هیچ نپایید وبشتافت. چون بدیگرجای‌آمد ، ازمردمان پرسید که « آن دواسوبار(سوار) چه‌گاه بگذشتند ؟ »

---

۱ - پورداود . فرهنك ایران باستان ج ۱ ص ۳۰٦ .

«ثم ان کان الغالب علی جوهرالنفس الامر القهری ، فیقع الشروق علی وجه یغلب فیه حصة الامورالقهریة من السماویات وارباب طلسماتها : فیکون المعنی الذی یسمیه الفهلویة «**خره**» مما یأتی فی‌الشهب النورانیة اثره فی‌القهر ، فیصیرصاحبه شجاعاً قاهراً غلاباً . وان کان الشروق الذی یأتی‌فی‌الشهب القدسیة من‌الانوارالروحانیة بحسب استعداد النفس من جهة عشقیة ومحبیة ، فیکون «الخره» الساری اثره فی‌اسعاد صاحبه باموراطیفة ومیل‌النفوس و عشقها الیه و تعظیم الامم‌له . لان الالق الساری الیه من ارباب طلسمات سعدیةمعظمة معشوقة.وان اعتدل و کثرحصةهیأة النوربوساطة السید النیرالاعظم ،فیکون ملیکاً معظماً صاحب هیبة وعلم و فضیلة واقبال ، و هذا وحده یسمی «**کیان خره**» ، و اذا تم هذاکان من اشرف الاقسام لمافیه من اعتدال النوری مع ان النیرالاعظم فیشجاه جمیع الخلسات الکبیرة »[1] .

هم سهروردی در«الالواح‌العمادیة» گوید[2]:«ملك‌ظافر، کیخسروفرخنده‌اقامهٔ‌تقدیس

۱- یعنی : [افاضهٔ خره برسه قسم است : اول] اگرامرقهری برگوهر نفس غالب بود ، تابش بوجهی صورت گیرد که درآن بهرهٔ امورقهری ازسماویات وصاحبان‌طلسمات آنها ، غالب باشد . ومعنی‌آنچه که پهلویان « خره » گویند ، چیزیست که اثرش در شهابهای نورانی اندرقهرفرودآید : پس دارندهٔ‌آن دلیر وقاهروپیروزمندگردد .

[دوم] اگرتابش درشهابهای قدسی ازانوارروحانی برحسب استعداد نفس ازجهت محبت وعشق ورزی فرودآید ، اثر«خره»ساری ، درنیکبخت ساختن صاحب خویش‌است بتوسط امورلطیف ومیل وعشق نفوس (مردم) بدو و بزرگداشتن ملل اورا ، زیرا لمعهٔ ساری درآن از صاحبان طلسمات ، سعد وبزرگوار ومحبوب است .

[سوم] واگر[تابش] معتدل باشد ، ودرآن بهرهٔ هیأت نور بتوسط خورشید اعظم زیاد باشد ، پس [صاحب‌آن] پادشاهی بزرگوار ؛ باهیبت ودانش وفضیلت واقبال‌خواهد گردید ، وتنها همین [خره] است که «کیان خره» نامیده میشود ، و اگراین (تابش) تمام‌وکامل گردد ازشریفترین اقسام محسوب میگردد ، بجهت اعتدال نوریی که درآنست وآنکه خورشید اعظم پیشگاه همهٔ خلسه‌های بزرك است .

۲ـ مجموعة فی‌الحکمة الالهیه بند ۷۳ (شامل مستخرجاتی ازشرح ودودتبریزی) .

بدین قرارتعبیرات اضافهٔ اشراقی وتسلط نوری و قهرظهوری در عرف شیخ اشراق میبینیم که اختلاف آنها با تعبیر «خوارنهٔ»اوستایی جزدرمفهوم ـ ونه درمصداق ـ نمیباشد، بدین اضافهٔ اشراقی وتسلط نوری وقهرظهوری است که ازنورالانوارو هریك از انوارقاهر عالی نیز، بغیرواسطه وبواسطه ، برنورقاهرسافل‌متضاعفاً اشراق وانعکاس انوارمیشود ، واز مناسبات ومشارکات مختلف ومتکثرحاصل میان مشاهدات واشراقات و انعکاسات متزاید سلسلهٔ طولی «قواهرنوریست که عوالم دیگر مثالی و نفسانی و جسمانی که آحاد هریك ازین سه با یکدیگر ، برخلاف آحاد سلسلهٔ طولی قواهر نسبت بهم دارای ترتب علی و معلولی نبوده با هم متکافی ودرعرض هم میباشند ، پدید میآید [۱] .

شیخ اشراق از قول زردشت نقل کند : «خره نوریست که از ذات خداوندی ساطع میگردد وبدان‌مردم بریکدیگرریاست پیدا میکنندوبمعونت‌آن هریك برعملی وصناعتی متمکن میگردد . » [۲]

ونیز سهروردی در رسالهٔ «پرتونامهٔ» بزبانی بلیغ چنین‌آورده :

«وهرپادشاهی حکمت بداند وبرنیایش‌وتقدیس نورالانوارمداومت نماید ، چنانکه گفتیم اورا «خرهٔ کیانی» بدهندو«فرنورانی» بخشند و«بارق‌الهی» اورا کسوت هیبت وبهاء بپوشاند ورئیس طبیعی شود عالم را ، و او را از عالم اعلی نصرت رسد وخواب و الهام او بکمال رسد . » [۳]

وهم او درکتاب المشارع والمطارحات نوشته[۴] :

۱ـ ه . کربن . روابط حکمت اشراق وفلسفهٔ ایران باستان ص ۳۳ـ۳۴ .

۲ـ حکمة الاشراق چاپ طباطبائی ص ۳۷۱ـ ۳۷۲. بعقیدهٔ آقای کربن (روابط حکمت اشراق ص ۲٤) «سکینه» دراصطلاح سهروردی (رك . حکمت اشراق و فرهنگ ایران بقلم م معین . ص٦٦ح۲) چیزی بعنوان «خوارنه» اوستایی (=خره ، فره) است.

۳ـ کربن . روابط حکمت اشراق ص ٤۸ .

٤ـ مجموعة فی‌الحکمة الالهیه ص ٥۰٤ .

Kavaênem Xvarənô ـ یعنی فرهٔ کیانی ـ چند صفت آمده از جمله و چنگوهنتم varəcan(g)uhantəm بمعنی با ورج و نیرومند[۱] .

۲ـ درتفسیر«سروش باژ» ازنیایشهای خرده اوستا آمده : «بنام یزدان هرمزدخدای اوزونی (افزونی) **گرز** ، **خره** اوزایات(افزایاد) سروش‌اشوی (پاك) تگ (دلیر) تن‌فرمان شگفت‌دین.» کلمهٔ گرزgurzـ که درمتون پازند گرج **gurj** و گرزه **guraza** و گرجه **guraja** وغیره آمده ، بهمان معنی ورج وارج وبرز وبزرگی است[۲] .

۳ـ در «کارنامهٔ اردشیر پابکان» درهشتم بند ۱۰ چنین یاد شده : « اردشیر بسیار اندوهگین بود وهمی اندیشید ، وایشان[۳] درون[۴] یشته[۵] اردشیررا خواهش کردند که «واج[۶] فرمای گرفتن وخورش بخور» واندوه وتیمارمدار، چه اورمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیز بخواهند (کرد) واین پتیاره[۷] ایدون نهلند[۸]، چه باستمکاری دهاك[۹] و افراسیاب تور و اسکندر ارومی ، پس نیز یزدان ازیشان خرسند نبود ، ایشان را به **ورج و فرهٔ** خویش ایدون نابین[۱۰] وناپیدا کرد ، چنانکه کیهان‌آشناست . »[۱۱]

۴ـ «ورج» در شاهنامهٔ فردوسی‌مترادف «فر» آمده :

۱ـ رك . پورداود . یشتها ج ۲ ص ۳۳۱ ببعد و Reichelt , Avesta Reader , p . 31 sqq .

۲ـ رك . پورداود . خرده اوستا ص ۸۴ـ۸۵ (متن وحاشیه).

۳ـ دو برادربنام : برز وبرزآذر .

۴ـ نان فدیه . رك . برهان قاطع مصحح م . معین : درون .

۵ـ یشتن = دعا کردن ، نیایش کردن . رك . برهان قاطع‌ایضاً : یشتن ،ورك. ص۲۰۱ همین کتاب .

۶ـ باژ = زمزمه. رك . بهرهٔ ٤ همین کتاب .

۷ـ آفت ، بلا .

۸ـ چنین نگذارند ، چنین نمانند .

۹ـ = ضحاك .

۱۰ـ نامرئی .

۱۱ـ کارنامهٔ اردشیربابکان ترجمهٔ صادق هدایت ص ۲۱ .

وعبودیت کرد . آنگاه منطقیت اب‌القدس [۱] بدوفرا رسید [۲] ، وبا اوسخن ازغیب گفت ، و اوخود ، منتقش ازحکمت الهی ، بسوی علم اعلی عروج کرد ، وانوارخداوندی بدومواجه شد ؛ وبـدین انوار معنایی را که بنام «**کیان خره**» خوانده شده است ، دریافت ، وآن القاء قاهرنسبت درنفس که بدان مردم سرخضوع واطاعت فرود آورند .» [۳]

از ریشهٔ خوره دراوستا ، صفت خوارننه ونت **Xvarənanhvant** آمده بمعنی فرهمند وخره‌مند ودارای شکوه وفروغ [۴] .

ورج ، ارج

« ورج » در فرهنگهای پارسی بفتح اول وسکون ثانی بمعنی قدرومرتبه وبزرگی وشأن وشوکت [۵] آمده [۶]. این کلمه درپهلوی‌بصورت ورچ **varc** ودراوستا ورچه‌ـ **varəcah** ودر سانسکریت **varcas** استعمال‌شده‌بمعنی‌نیروی‌حیاتی‌وقوت،وورچه ونت**varəcahvant** دراوستا صفت است بمعنی نیرومند وقوی [۷].

ازدیرباز‌رابطه‌ای بین «ورج» و«فر، فره ، خره» قایل شده وبعدها آن دورا مترادف دانسته‌اند :

۱ــ دریشت نوزدهم (زامیاد یشت) ، در نخستین بند از هرکرده (فصل) [۸] برای

۱ــ خرد متقرر در ذات وذات متشخص خرد.

۲ــ اینجا ، مقاولات خرد مینوی و دانای دینی در کتاب پهلوی « مینوك خرد» بخاطرمیآید .

۳ــ رك . روابط حکمت اشراق ص ۴۶ــ۴۷ .

۴ــ رك . پورداود . یشتها ج ۲ ص ۳۰۳ ببعد ، حکمت اشراق وفرهنك ایران‌بقلم م . معین . تهران ۱۳۲۹ص۲۵ ببعد .

۵ــ ونیز بمعنی : کندن وسخت .

۶ــ برهان ، انجمن‌آرا ، جهانگیری .

۷- Bartholomae , Air Wb . 1367 .

۸ــ زامیاد یشت دارای ۱۵ کرده (فصل) است .

۸ـ در« فرائد السلوك » مؤلف دراوایل قرن هفتم « ورج » نیکو تفسیرشده است اینچنین [۱] : «وطایفه‌ای را ازبندگان بعنایت لطف اختیارفرمود وبسعادت عقل ممتاز کرد و ایشان را به **فرالهی** [۲] بیاراست و به **ورج پادشاهی** [۳] مزین گردانید . پس‌بانبیاء مرسل که ممتاز خلایق بودند وحی فرستاد بتوسط ملئکه ، و آن پیغام است ببندگان خویش ، وبملوك عادل **ورج** داد ، وآن **فری** است الهی و نوری است ربانی که از اشعهٔ عالم غیب فیضان کند ، وفروغی است که از پرتولوایح ایزدی لمعان زند و در سینهٔ ملوك مقام‌سازد وازسینه برجبین‌سرایت کند ، تا بقوت فیض‌آن برعالمیان مهترشود وبمددتابش آن برجهانیان غلبه گیرد ... »

بگفتارمؤلف کتاب مذکور،فروورج پیش‌ازاسلام به‌فریدون‌و کیخسرو‌واسکندر(!) وبعدازاسلام به محمود غزنوی وملکشاه سلجوقی وجهان پهلوان محمدبن‌ایلدگزوپسرش اتابك مظفرالدین ازبك که کتاب فرائدالسلوك بنام اوتألیف شده ـ تعلق گرفته‌است .

۹ـ در فارسنامهٔ ابن‌البلخی‌آمده [۴] : « جمشید گفت برسبیل خطبه که : ایزدتعالی **ورج وبهاءِ** ما تمام گردانید و**تأیید** ارزانی داشت. »

۱۰ـ درمرزبان نامه‌آمده [۵] : «ندانند که پادشاهان برگزیدهٔ‌آفریدگار و پروردهٔ پروردگارند ، وآنجا که **مواهب ازلی** قسمت کردند [و] ولایت **ورج‌الهی** بخرج

۱ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی‌ملك. نسخه‌ای دیگر از « فرائد السلوك فی‌فضائل الملوك» تألیف اسحاق‌بن‌ابراهیم بن ابی الرشید (مؤلف بسال ۶۱۰هجری) درآیا صوفیا (بشمارهٔ ۱۹۹۵) موجود است (احمد آتش . دستور فارسی (بترکی) ص ۱۴۲).مؤلف معاصراتابك ازبك بن جهان پهلوان (۶۰۷-۶۲۲) بوده است .

۲= فرهٔ ایزدی.

۳= فرهٔ کیانی .

۴ـ چاپ کمبریج ص ۳۲ .

۵ـ چاپ دوم تهران ص ۱۹ .

ملك چون ورا دید با ورج و فر
که آنرا نه اندازه بود و نه مر ...

در دو بیت ذیل از شاهنامه طبق نسخ معمول «ارج و فر» آمده که محتمل است ناسخان ـ که بمفهوم ورج آگاه نبودند ـ «ورج» را تبدیل به «ارج» کرده باشند مخصوصاً که در بیت قبل «ورج وفر» ضبط کرده‌اند :

زمهرش جهان را بود ورج و فر
ز خشمش بجوشد بتن درجگر ...
نه تنها شه و خسرو کشور است
که شاه‌است وبا ورج پیغمبر است.

۵ـ ابن‌سینا در دانشنامهٔ علائی[1] آورده :

« ... وایشان را (معقولات را) بخوشی ولذت برسوه‌شغولی است ، زیرا که هرگز روی از برسوبفرو سو نکنند، وخودی خوشی را وقف کرده‌اند برنظارهٔ **ورج** ـ **یعنی شکوهمندی** برین ـ وبریافت خوشی‌مهین . »

۶ـ مؤلف «نوروزنامه» آرد[2]: «سام نریمان [را] پرسیدند که : ای‌پیروز گرسالار! آرایش رزم [به] چیست ؟ جواب داد که: بورجمند[3] شاه ، ودانشی سپهبدر[4] با رای ومبارز هنری که زره دارد وبا کمان جنك جوید . »

۷ـ امیرمعزی گوید :

ای به **ورج** و کامگاری ثانی اسفندیار
وی بعدل و نامداری نایب نوشیروان .

۱ـ بخش الهی ، مصحح م . معین، ازانتشارات انجمن آثارملی ۱۳۳۳ ص ۱۰۹ ـ ۱۱۰؛ مصحح احمد خراسانی ص ۱۳۲ .

۲ـ مصحح مجتبی مینوی ص ۴۲ .

۳ـ درمتن چاپی: بدون نقطه‌و باعلامت استفهام (مراد: به‌ورجمند[ورج+مند]است).

۴ـ درمتن چاپی : دانش سپهبد .

ز نور مینوانی یافت بهره
ز **فر** و **ورج** شد چون شید شهره.

وهم او در «چنگرنگهاجه نامه» گوید[1]:

پر از نور و **خره** کن چون فرشته
ز پاکی و ز **ورج** و **فر**، سرشته.

«ورج» نیز به «فرج» و «ورجمند» به «فرجمند» تبدیل شده. در برهان قاطع آمده: «فرج، بفتح اول، بروزن ومعنی ارج است که بمعنی قدر وقیمت ومرتبه وحد باشد» و «فرجمند، بروزن ومعنی ارجمند است که صاحب وخداوند قدر ومرتبه باشد ـ و بمعنی زیبایی هم آمده است.»

ونیز در بیت ذیل از معزی «ارج» بمعنی مورد بحث آمده:

از جد خویش و زپدر وجد جد خویش
میراث یافتست بزرگی و **ارج** و **فر**[2].

هرچند ورج وفرج وارج لغة یکی است، ولی نظر بشواهدی که مذکور شد، واستعمال معزی کلمهٔ «ورج» را بهمین معنی[3]، محتمل است که اصل درینجا نیز «ورج وفر» بوده باشد.

ورجاوند یکی از معتقدات مزدیسنان آنست که پس از سپری شدن روزگار پادشاهی کی گشتاسب، دیگر فربکسی تعلق نگرفت، اما اهور مزدا آنرا تا دامنهٔ رستاخیز برای ایرانیان نگاهدارد، وسوشیانت Soshyant (موعود زرتشتی) ازفرایزدی برخوردارشود و از کنار دریاچهٔ هامون برخیزد، و گیتی را از راستی وعدل آباد کند.

۱ ـ نسخهٔ فیلمی از روی نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ در «انستیتوایران وفرانسه» تهران.
۲ـ دیوان معزی ص ۲۸۹.
۳ـ که پیشتر گذشت.

رفت[۱] ، اول همای سلطنت سایه بر پیغامبران افکند ، پس بر پادشاهان ، پس برمردم دانا . . . »

۱۱ــ ابونصر رافعی گوید :

سرافرازان دولت را به **فر ایزدی یاور**

ستمکاران ملت را به**ورج حیدری قاهر**[۲].

۱۲ــ زرتشت بهرام پژدو شاعرزرتشتی قرن هفتم در«ارداویرافنامه» گوید :

زشاهان **فر** وخره ، جم فزون داشت

بهر کاری خرد را رهنمون داشت .

---

۱ ــ علامهٔ مرحوم قزوینی درذیل صفحه مرقوم داشته‌اند : « مقصود از این عبارت معلوم نشد وجمیع نسخ مبهم ومضطرب است ». مرحوم تقوی جمله‌را چنین تصحیح کرده‌اند (چاپ دوم تهران ص۳۲۵) : «لآلی درج الهی بخرج رفت ظ». آقای سید محمد فرزان در سلسله مقالاتی که درسال نهم مجلهٔ یغما تحت عنوان «تصحیحی ازمرزبان نامه » منتشر کرده‌اند ، پس‌ازشرحی نوشته‌اند (یغما ۹:۹ ص ۴۲۸) : «گمان می کنم تنها شکل قابل توجیه وقبول‌ازاشکال وصورمختلف که درنسخه‌های مختلفه بعبارت مزبورداده‌اند، شکلی است که از نسخهٔ D نقل شده یعنی «ولایت درج الهی بخرج رفت» ... چنین تفسیر نمود: «آنجا که درازل مواهب‌خدائی قسمت کردند وولایت الهی‌در(درجه بندی) بندگان‌بخرج رفت (یعنی صورت گرفت وانجام یافت) ...» (پایان قول آقای فرزان) باشواهد مذکور درفوق‌تصور نمیرود شکی در اصل‌کلمه باقی مانده باشد .

۲ ــ درفرهنك جهانگیری «ورج» بمعنی کندن‌آمده وهمین بیت شاهدآورده‌شده . مؤلف فرهنك نظام نویسد : «درشعرمذکورمعنی اول (فروشکوه) هم درست درمیآید ، اما ورج بمعنی کندن هست وهمزه تبدیل بواو می‌شود » . درین بیت بمعنی کندن منظور نیست ، بلکه بمعنی «فر»است وشواهد دیگر که درهمین مبحث یاد شده مؤیدآنست .

این اشتباه ازآنجا ناشی شده‌که علی (ع) کنندهٔ در خیبر است ، واینجا بقرینهٔ «قاهر» بمعنی « کندن» پنداشته‌اند ، در صورتیکه فرو ورج مختص ملوك قاهر است . دربعضی از نسخ خطی فرهنك جهانگیری فقط معنی کندن آمده بدون شاهد ، و ظاهراً این شاهد را بعدها ناسخان افزوده‌اند .

بخش پنجم

می مغانه

اشتقاق ـ جمشید و می ـ شمیران
ومی ـ کیقباد ومی ـ جام جم ـ
می و مزدیسنان ـ در ادبیات
پارسی‌وتازی ـ مغان ، پیرمغان،
مغبچه ، می مغانه ، دیر مغان و
خرابات ـ وصف پذیرایی مغان.

یکی از وقایع ظهورهوشیدر(نخستین موعود) بسرکارآمدن پادشاهی است از نژاد کیانیان . این شهریارداد گر که بایران زمین دست یابد ، درناحیهٔ کینیستان (چین یا سمرقند) و برخی گویند میان هندوان تولد خواهد یافت . پدرش از پشت کیانیان است . این شاهزاده بهرام نام دارد وبلقب «ورجاوند» خوانده میشود .

بهرام ورجاوند در میان زنان سراپرده بزرك شود ، و بعدها زمام پادشاهی بدست گیرد . آنگاه که شاهزاده بسن سی سالگی رسد لشکر بسیار ازهند وچین بیاراید ، با تیغهای آخته ودرفشهای گوناگون برافراخته ، بارایتی ازپوست ببر، وديگرازپنبهٔ سفید ، بسوی به رود - و برخی گویند بطرف بلخ - شتابد . از هر گوشه ناموران و دلیران و سواران بدو پیوندند ... بهرام ورجاوند بمعر که درآید وچندان جنگاوران ازپای درآیند که درمقابل هزارزن یك مرد بیش زنده نماند . وقتی که ستارهٔ مشتری باوج خویش رسد و ستارهٔ زهره را براندازد ، آنگاه ورجاوند درمیدان پیروز گردد و از همت مردانهٔ وی ایران آباد شود [۱] .

کلمهٔ ورجاوند ، در پهلوی **Warcâwand** [۲] ، در اوستایی **varəcahvant** (نیرومند ، قوی) [۳] ؛ لغةً یعنی بلند پایه وبرازنده و ارجمند ، و مجازاً بمعنی ورجمند ، دارای ورج وفرهٔ ایزدی . این صفت بارها دراوستا برای «ماه» و«تیشتر» و« کلام ایزدی» و«فر کیانی» آمده است [۴] .

۱- رك . پورداود . سوشیانس .

۲- یوستی . نام نامه ص ۳۵۶ .

۳- بارتولمه ۱۳۶۷ .

۴- پورداود . سوشیانس ص۳۸-۳۹ ؛ ورك . بارتولمه ۱۳۶۷ ؛ مقالهٔ «ورج» بقلم م . معین . مجلهٔ یغما ۱:۳ ص ۲۸-۳۰ .

آمده : «کی ای مزدا شرفابرسالت پی خواهند برد ، کی این مشروب مسکرو کثیف را خواهی برانداخت ، از آن چیزی که کرپانهای زشت کردار و شهریاران بد رفتار بعمدا کشورها را میفریبند . »

برخی گمان کرده‌اند که مراد ازمشروب مسکرمزبورمی است ولی بایددانست که درمتن آیهٔ فوق کلمهٔ دورئوشه **dûraosha** بکاررفته وآن لغة بمعنی (دوردارندهٔ مرگ) است ، واوستا شناسان نظربا ینکه دردیگر بخشهای اوستا همه‌جا این کلمهٔ مرکب ، صفت «هوم» آورده شده ، معتقدند که دراینجا نیزمراد همان هوم (هومهٔ اوستا) است که نوشیدن آن دراعصارباستانی میان ایرانیان وهندوان رایج بوده[۱]. معهذا می تحریم هم نشده، بلکه باده نوشی ازاعمال رایج زرتشتیان بوده وهست، وازدیرباز تا کنون، درمیان آنان هر کودکی که متولد شود ، درهمان ایام خانوادهٔ وی شراب درخم گذارند وآنرا محفوظ دارند تا در شب عروسی فرزند بعنوان میمنت صرف شود[۲] .

علاوه براینکه هوم ایرانیان وسوم هندوان مسکربوده (وآیهٔ مذکور درفوق خود دال برآنست) ، مردم ایران از ازمنهٔ بسیار کهن با مو وتاك آشنا بوده‌اند ، زیرا سرزمین اصلی آن حوالی آسیای صغیر و ایران زمین بزرك بوده است[۳] .

در روایات ملی آمده که جمشید مکتشف می بوده .

جمشید ومی فردوسی نخستین بار جمشید را نام میبرد که باده گساری میکرد[۴] :

۱ــ رك . یشتها ج ۱ ص ۴۷۳ ؛ و ص ۴۹ــ۵۱ کتاب حاضر.

۲ــ بنقل استاد پورداود .

۳ــ همچنانکه اسفناج (که درزبانهای اروپایی همین لفظ مانده) ، فندق ، پسته ، بادام وهلو(درآلمانی **Perika** ودرفرانسوی **pêche** ازهمین ریشه) ازسرزمین ایران بوده . رك .

Kulturpflanzen und Hanstiere von Victor Helm , Berlin . 1911 . S . 65 – 97 .

۴ــ شاهنامهٔ نادری ج ۱ ص ۷ ؛ شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۲۶ حاشیهٔ ۳ .

می مغانه

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی
جام می مغانه هم بامغان توان زد .
حافظ .

اشتقاق

دراوستا می بصورت مذه **madha** استعمال شده . در هوم یشت (یسنای ۱۰ ـ بند ۸) چنین آمده :

«آری همهٔ می (مذه) های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است ، اما آن می هوم را رامش راستی همراهست . مستی هوم سبك سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر(فرزند)خرد سالی نوازش کنند، هوم خود را برای آنان آماده ساخته بتنشان درمان بخشد . »

ونیز در وندیداد ، فر گرد۸ بند۲۲ ، مذومنت [illegible] (بمعنی می‌مند [1]) صفت برای میزد (خوردنیهای جامد)آورده شده، وآن مر کبست‌ازمذه (می) و منت (مند) ازادات اتصاف . درپهلوی می ، مد **mad** آمده (هزوارش آن [illegible] نوشته‌میشود)[2].

در اوستا از می‌انگور و امثال‌آن بویژه نامی برده نشده ، ودرهیچیك از کتابهای دینی مزدیسنا نیز ، تشویقی از باده گساری بعمل نیامده است ، فقط در یسنا۴۸ بند ۱۰

۱- میمند شهرمعروف‌از نواحی غزنین که خواجهٔ بزرگ احمد حسن میمندی وزیر سلطان محمود بدان منسوبست ونیزقصبه‌ای درجنوب‌فارس که بقول هدایت درانجمن آرا «میوه‌های خوب‌دارد وآب روان دارد وانگوروخرمای‌آن موفوراست.» ظاهراً ازهمین ریشه است .

۲ ـ خسرو کواتان اریتك ـ اونوالا ص ۲۶ــ۲۷ .

گذشته بود که خواب بزیارت برك چشم او نیامده بود ، یك شبانروز بخفت وچون بیدار شد ازآن زحمت خلاص یافته بود ، و آن حال با جمشید تقریر کردند ، و جمشید از ان بخورد و لذتی یافت و دربیشتر علل و امراض آنرا بکارمیبردند و سبب شفا میشد ، پس آنرا **شاه دارو** نام کردند . »

محمد بن محمودآملی درنفایس الفنون فی عرایس العیون نوشته [۱] :

«پس عضدالدوله ازو (صاحب بن عباد) پرسید که اول کسی که شراب بیرون آورد که بود؟ صاحب گفت درتواریخ آمده است که چون جمشید پای دررکاب شاهی آورد ودست درعنان فرماندهی زد ، درخاطرخطیرش که مصقلهٔ آیینهٔ احکام و ضمیرمنیرش که مشکات انوارمصالح خاص وعام بود افتاد که این صنایع‌را صانعی حکیم واین بدایع را مبدعی‌قدیم باید ، وبناچاردرایجاد هرموجودی سری ودراظهار هرمصنوعی حکمتی باشد که تا آدمی غواص واربدریای حکمت فکرت فرو نرود بتحقیق آن نرسد ، پس جمعی را تعیین کردتا نباتات و اشجار را درموضعی معین بنشاندند وثمرات آنرا تجربه مینمودند ، وچون ثمرهٔ رزبرمحك مذاق زدند ، درولذتی هرچه تمامتروحلاوتی هرچه بهتریافتند ، لیکن ازغایت لطافت بنکایت بادهای خزانی تغیرواستحالت دروظاهرمیشد ، طریقی میطلبیدند که‌ازآن ثمره نتیجه بماند، پس جمشید فرمودتاآب اورا بگرفتند ودرجره‌ای کردند وهرروزآنرا میچشیدند ، چون (چند) روزبرآمد تغیردرمزاج اوپدیدآمد وازاشتداد غلیان حلاوت او بمرارت مبدل شد . جمشید مهری برآن جره نهاد و گفت باید که هیچکس متعرض این نشود که‌همانامادهٔ زهراینست. چون ازین حدیث مدتی‌برآمد اورا کنیز کی بود که مصور ابداع در کمال تصویراو بهیچوجه‌دقیقه‌ای‌اهمال ننموده‌بود ومکمل‌تکوین بتمکین‌جمال‌او ازوجه‌انسانیت هیچ‌نهالی‌نرویانیده،رعنابدردشقیقه مبتلاشدچنانکه تمامت اطبا ازان عاجز شدند وکاربجایی‌انجامید که دل‌ازجان‌برداشت‌وباخود گفت که‌مصلحت من آنست که‌قدری ازان زهر بیاشامم وازرحمت وجود خلاص یابم . پس قدحی ازان پر کرد و اندك اندك در

۱ـ قسم اول درعلوم اواخرص ۲۰۱ .

نشسته بر آن تخت ، جمشید کی
بچنك اندرون ، خسروی جام می .

ونیز :

جم اندیشه از دل فراموش کرد
سه جام می‌از پیش نان نوش کرد .
ز دادار بس یاد کردن گرفت
بآهستگی رأی خوردن گرفت .

عوفی در جوامع الحکایات باب چهارم از قسم اول در «ذکر پادشاهی جمشید» آرد[1] :
« گویند که شراب درعهد اوپدیدآمد و آنرا **شاه دارو** می‌خواندند ، و سبب ظهورشراب آن‌بود که انگور ـ که لطیفترین فواکه‌است ـ بسبب تغیرهواوهجوم‌لشکرزمستان باطل میشد ، و درایام شتا و فصل بهار از وی تمتع میسر نمیشد . پس خواست تاآب گیرد ، تا مگرازآب‌اوهمه وقت انتفاع تواند گرفت ،آنرا درآوندی کردند وجمشید هرروزبیامدی وحال‌آن مشاهده کردی : اول بقوت بخود[2] بجوشید وترك بینداخت ، وبعدازآن ساکن شد ، و هرروزجمشید آنرا میچشیدی و عیارانرا برمحاك مذاق عرضه کردی ، و چون از جوش بازایستاد تلخ شد ، وحلاوت آن نماند . جمشید گمان برد که مگر زهر قاتل شد بسبب تلخی و تغییر مزاج . پس آنرا سر ببستند و بگذاشتند برظن آنك زهری جان گدازست ، وجمشید را کنیزکی بود که خورشید دایگی جمال او کرده بود و ماه راتبه از کمال او گرفته ، وقتی مرین کنیزك را علت شقیقه حادث شد و از درد بی‌طاقت شد وبمرك راضی گشت ، وباخود گفت:«صواب آنست که‌ازآن زهرتناول کنم تا بیك بارخلاص یابم . » پس قدحی برداشت و ازآن قدری بخورد و اهتزازی دروی پدیدآمد ، و دردسر کمتر شد ، بخانه آمد طیب‌النفس گشته و خواب بروی غلبه کرد ، بعدازآنکه چند روز

۱ـ نسخه‌های عکسی کتابخانهٔ‌ملی تهران‌ازروی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بشماره‌های(Suppl. pers 906) ص۲۷ الف و(Ancien fonds persan 75) ص ۴۷ ب .

۲ـ ظ . بقوت خود .

« نگیرد طعام و نگیرد شراب
نگوید سخن با سخن گستری . »
مرا این سخن بود نا دلپذیر
چو اندیشه کردم من از هر دری
بدان خانهٔ باستانی شدم
بهنجار ، چون آزمایشگری
یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
گذرگاه او تنگ چون چنبری
گشادم در آن بافسونگری
بر افروختم دزد وار[1] آذری
چراغی گرفتم ، چنانچون بود
ز زر هریوه[2] سرخنجری
درآن خانه دیدم ، بیک پای بر
عروسی کلان ، چون هیونی[3] بری
سفالین عروسی بمهر خدای
برو بر ، نه زری ونه زیوری
ببسته سفالین کمرهفت هشت
فکنده بسر بر ، تنك معجری
چوآبستنان ، اشکم آورده پیش
چو خرمابنان پهن فرق سری

---

۱ ـ زروار (تصحیح دهخدا) .
۲ ـ زر خالص ورایج (برهان) .
۳ ـ هیون ، شتر بزرك خراسانی (قاموس ، غیاث) .

آشامید، چون قدح تمام شد اهتزازی دروپدید آمد وقدحی دیگربخورد، خواب بروغلبه کرد، سر بربالین نهاد و یك شبانه روز بخفت. همه پنداشتند که کار او بآخر رسید. چون ازخواب درآمد ازدرد شقیقه هیچ اثری نیافت. جمشید ازسبب خواب و زوال علت تفحص نمود، کنیزك صورت حال باز راند. جمشید حکما را جمع کرد و جشنی ساخت و اول خود قدحی بیاشامید و بفرمود، تا بهریکی از آن (جمع) قدحی دادند. چون زمانی برآمد و یك دودور بگردید همه دراهتزاز آمدند و نشاط می کردند و آنرا **شاه دارو** نام نهادند، و بعدازان در تربیت درخت رز و ترتیب گرفتن شراب کوشیدند و هرچند برمیآمد، مبالغه درآن زیاده می‌نمودند و درخوردن آن افراط می کردند.» [۱]

منوچهری دامغانی در قصیده‌ای گوید:

چنین خواندم امروز در دفتری
که:«زنده‌است **جمشید** را دختری»

«بود سالیان هفتصد، هشتصد
که تا اوست محبوس درمنظری»

«هنوز اندران خانهٔ گبرکان
بمانده‌است برجای، چون عرعری»

«نه بنشیند ازپا و نی یك زمان
نهد پهلوی خویش بر بستری»

۱ـ در« رسالة الارشاد فی احوال الصاحب الکافی اسمعیل بن عباد» تألیف ابی القاسم احمدبن محمد حسنی حسینی قوبائی اصفهانی مؤلف بسال ۱۲۵۹ همین روایت تکرارشده (رسالة الارشاد، ضمیمهٔ محاسن اصفهان مافروخی مصحح سید جلال طهرانی چاپ مطبعهٔ مجلس ص ۱۱ و ۱۲) وهمچنین در برهان قاطع درکلمهٔ «شاه دارو» همین روایت آمده است.

ببردم ازو مهر دوشیزگی
و زان سلسبیلش زدم ساغری
یکی قطره‌ای بر کفم برچکید
کف‌دست‌من گشت‌چون کوثری
ببوییدم او را و زان بوی او
بر آمد ز هر موی من عبهری
بساغر لب خویش بردم فراز
مرا هرلبی گشت چون شکری
یکی هاتف از غیب آواز داد
چو رامش بری نزد رامشگری ،
که «هست‌این عروسی‌بمهرخدای
پریچهره‌ای سعتری منظری »
« بباید علی الحال کابینش کرد
بیرزد بکابین چنین دختری »
« بود عقد کابین او ، اینکه تو
کنی‌سجدهٔ شکرچون شاکری »
«سرازسجده برداری واین شراب
کشی یادفرخنده‌رخ مهتری ...»[۱]

دراین قصیده که شبه لغزیست در موضوع خم شراب ، که آنرا « دختر جمشید » نامیده ومحل‌آنرا «خانهٔ گبرکان» دانسته ، نظراستاد منوچهری بهمان روایت کهن است که پیشتر گذشت .

خاقانی در مدح جلال‌الدین الخزاری گوید[۲] :

۱ـ ازاین پس تخلص بمدح شیخ‌العمیدندیم سلطان مسعودآغاز میشود .

۲ـ دیوان چاپ عبدالرسولی ص ۵۷۷ .

بسی خـاك بنشسته بر فرق او

نهـاده بسربر ، گلین افسری

برو گردن ضخم ، چون ران پیل

کف پای او گرد ، چون اسپری

دویدم مـن از مهر نزدیك او

چنانچون برخواهری ، خواهری

زفـرق سرش ، باز کردم سبك

تنك تر ز پرپشه‌ای [1] ، چـادری

ستردم رخش را بسر آستین

زهر گرد و خاکی و خاکستری

فکندم کلاه گلین از سرش

چنـان کز سر غـازیی مغفری

بدیدم بزیر کـلاهش فراخ

دهـانی و زیر دهان ، حنجری

مرو را لبی زنگیانه سطبر

چنـانچون ز جوعی لب اشتری

ولیکن یکی سلسبیلش ، سبیل

گشاده بد اندر میـانش دری

همی بوی مشك آمدش از دهان

چو بوی بخور آید از مجمری

مرا عشق آن سلسبیلش گرفت

چو عشق پریچهرهٔ احوری

۱ــ ز پر پشه (تصحیح دهخدا) .

برداشتند وپیش تخت **شاه شمیران** آوردند ، شاه بکار[1] کرد ، دانه‌ای سخت دید ، داناآن وزیرکان را بخواند وآن دانها بدیشان نمود ، و گفت هما این دانها را بما بتحفه آورده است ، چه می‌بینید اندرین ، ما را با این دانها چه میباید کردن ؟ متفق شدند که اینرا بباید کشت ونیك نگاهداشت تاآخرسال چه پدیدارآید . پس شاه تخم را بباغبان خویش داد و گفت در گوشه‌ای بکار، و گردا گرداوپرچین کن تاچهارپا اندروراه نیابد ، وازمرغان نگاهدارو بهروقت احوال‌اومرا مینمای. پس‌باغبان‌همچنین کرد . نوروزماه بود ،یکچندی برآمد، شاخکی ازین تخمها برجست، باغبان پادشاه را خبر کرد. شاه با بزرگان ودانا- آن برسرآن نهال شد . گفتند ما چنین شاخ وبرك ندیده‌ایم ، و باز گشتند ، چون مـدتی برآمد شاخهاش بسیارشد ، و بلگها پهن گشت ، و خوشه خوشه بمثال گاورس[2] ازو در آویخت . باغبان نزدیك شاه آمد ، و گفت : درباغ هیچ درختی ازین خرمترنیست . شاه دگرباره‌باداناآن بدیدارددرخت‌شد،نهال‌اورا دید درخت شده ، وآن‌خوشها ازودرآویخته، شگفت بماند ، گفت: صبر باید کرد تا همهٔ درختان را بربرسد تابر این‌درخت‌چگونه شود چون خوشه بزرك کرد،ودانهای غوره بکمال رسید هم دست بدونیارستند کرد ، تاخریف درآمد ، ومیوها چون سیب وامرود وشفتالووانارومانندآن دررسید . شاه بباغ‌آمد،درخت انگوردید چون عروس‌آراسته ، خوشه‌ها بزرك شده ، وازسبزی بسیاهی‌آمده ، چون شبه میتافت ، ویك‌یك دانه ازوهمی ریخت ، همهٔ داناآن متفق شدند که میوهٔ این درخت این است ، ودرختی بکمال‌رسیده است ، ودانه ازخوشه‌ریختن‌آغاز کرد ، وبرآن دلیل میکند که فایدهٔ این درآب اینست . آب این بباید گرفتن ودرخمی کردن ، تا چه دیدارآید[3]، وهیچ کس دانه دردهان نیارست نهادن. ازآن همی‌ترسیدند که نباید که زهرباشد وهلاك شوند . همانجا درباغ خمی نهادند وآب‌آن انگوربگرفتند ، وخم پر کردند ، وباغبان‌را

۱ــ آقای مینوی در حاشیه نوشته‌اند : ظ : نگاه ـ مرحوم دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند : بگاز کرد (یعنی دندان زد) .

۲ــ ارزن .

۳ــ ظ : پدیدار آید .(دهخدا) . رك . صفحهٔ بعد سطر۷(م.م.)

دست جم چون راح ریحانیت داد — خوان‌جم‌را خل خرمایی فرست.

خیام (؟) درنوروزنامه کشف می را بیکی ازمنسوبان جمشید اسناد داده نویسد [1]:

شمیران ومی

«اندرمعنی پدیدآمدن شراب ـ اندرتواریخ نبشته‌اند که بهراة پادشاهی بود کامگاروفرمانروا ، باگنج وخواستهٔ بسیار، ولشکری بیشمار، وهمهٔ خراسان درزیرفرمان اوبود ، و از **خویشان جمشید** بود،نام او **شمیران** ، واین دزشمیران که بهراست وهنوزبرجاست ،آبادان او کرده است ، و او را پسری‌بود ، نام اوبادام [2] ، سخت‌دلیرومردانه وبازوربود ، ودرآن روزگارتیراندازی‌چون اونبود . مگرروزی **شاه شمیران** برمنظره نشسته بود ، وبزرگان پیش او ، وپسرش بادام پیش پدر ؛ قضا را همائی بیامد وبانك میداشت ، و برابر تخت پاره‌ای دورتر ، بزیرآمد و بزمین نشست . شاه شمیران‌نگاه کرد ماری دیددرگردن همای‌پیچیده وسرش درآویخته، وآهنك‌آن‌میکرد که‌همای رابگزد . شاه شمیران گفت : «ای شیرمردان ! همای‌را ازدست این مار که‌برهاندوتیری بصواب بیندازد ؟ » بادام گفت : «ای ملك‌کار بنده است . » تیری بینداخت چنانك سرماردرزمین بدوخت ، وبهمای‌هیچ گزندی نرسید. همای خلاص یافت وزمانی‌آنجا میپرید و برفت . قضا را سال دیگر همین روز **شاه شمیران** برمنظره نشسته بود ، آن همای بیامد وبرسرایشان میپرید وپس برزمین آمد ، همانجاکه مار را تیرزده بود ، چیزی‌ازمنقاربرزمین نهاد ، و بانگی چند بکرد وبپرید . شاه نگاه کرد وآن‌همای را بدید ، باجماعت گفت:« پنداری این‌همانست [3] که ماّاورا ازدست‌آن ماربرهانیدیم ، و امسال بمکافات‌آن بازآمده‌است وما را تحفه‌آورده ، زیرا که منقاربرزمین میزند ، بروید وبنگریدوآنچ بیابید بیارید . دوسه کس برفتند ، وبجملگی دوسه دانه دیدندآنجانهاده،

۱ـ چاپ تهران ص ٦٥ ـ ٧٠ .

۲ـ ظ : باذان(مینوی). مرحوم بهار درحاشیهٔ کتاب‌نوروزنامه‌یادداشت کرده‌اند : **باذان را درخراسان (باذام) گفته‌اند . رجوع شود : طبری درفتوحات قتیبه .**

۳ـ دهخدا : این‌همایست .

انگور بکشتند هنوز برجاست ،آن را بهرا غوره[1] میخوانند وبردرشهرست ، وچنین گویند که نهال انگورازهراة بهمهٔ جهان پراکند[2]، چندان انگور که بهراة باشد بهیچ شهری و ولایتی نباشد ، چنانك زیادت ازصد گونه انگوررا نام برسرزبان بگویند وفضیلت شراب بسیارست . »

کیقباد و می

در راحة‌الصدور،اندرباب پیدایش شراب ، حکایتی شبیه بداستان فوق مذکور است که باحتمال مصحح راحة الصدور (محمد اقبال) ، راوندی آنرا از کتاب الشراب ، که خود او بدان اشاره نموده اخذ کرده است . عین عبارت راوندی چنین است :

«آورده‌اند که بدور **کیقباد** جشنی عظیم بود و کبار درحضرت بارسماطین خدمت کشیده، لکلکی بیامد، ماری در گردن آویخته ومحکم شده ، وبرشکل دادخواهان وفریاد خوانان ، درمقابل تخت ملك برزمین نشست، وبزبان مرغان ازدست مارفغان در گرفت . یکی ازحجاب گفت: این بیزبان ازدست این حیوان جانستان درمانده‌است واستغاثت بحضرت ملك آورده‌وبا اواستظهاروثوقی نتوان که‌ازما ایمن‌باشد تا اورابرهانیم . **کیقباد** بر گشاد تیرقادرو واثق بودی، فرمود که من بتیرسرماردرزمین دوزم تامرغ راه هوا بردارد ومار را بزاروواربگذارد. گفتند: رای‌اعلی برترست . ملك رای بامضا رسانید ومرغ بفراغ خلاص یافته از چشمها غایب گشت . بعداز زمانی چون مستبشری و مستظهری گرازان و نازان حلقه کنان بهمان موضع فرود آمد پنج دانه در دهان ، خدمت کنان سر برزمین نهاد و بغیبت تشریف‌داد . ملك فرمود که مکافات این احسان که دربارهٔ اونمودیم این دانه‌آورده است. حاضر کنید تا خود چیست ؟ چون بکنارتخت نقل کردند ، ملك فرمود که این چه شاید بود ؟ گفتند: این از نوادردهروغرایب عصرست ، چشم ماچنین چیزی ندیده است و گوش‌جنس‌این‌واقعه نشنیده. اصناف‌مردم را ازعلماء و حکماء و اطباء و دهاقین ورهایین

۱ــ غوره یا غورج (معرب) نام قریه‌ای بوده است بردر شهر هـرات . رك . معجم‌البلدان ج ۲ ص ۸۲۱ و ۸۲۴ (نوروزنامه . حواشی ص ۱۰۹). و رك. چهار مقالهٔ مصحح م . معین ص ۵۱ س ٦ .

۲ــ مؤید انتشار مو از نجد ایران بدیگراقطار جهان میباشد.

فرمود هرچه بینی مرا خبر کن ، وباز گشتند . چون شیره درخم بجوش آمد، باغبان بیامد وشاه را گفت: شیره همچون دیك بی آتش میجوشد وبنرمی؟ اندازد [۱] . گفت چون بیارامد مرا آگاه کن. باغبان روزی دید صافی وروشن شده چون یاقوت سرخ میتافت ، وآرامیده شده، درحال شاه را خبر کرد . شاه با دانا آن حاضرشدند . همگنان دررنك صافی اوخیره بماندند ، و گفتند: مقصود و فایده ازین درخت اینست، اما ندانیم که زهرست یا پازهر. پس بر آن نهادند که مردی خونی را از زندان بیارند ، و ازین شربتی بدو دهند ، تا چه پدیدار آید . چنان کردند ، و شربتی ازین بخونی دادند . چون بخورد اندکی روی ترش کرد ، گفتند: دیگرخواهی ؟ گفت : بلی . شربتی دیگر بدو دادند . در طرب کردن وسرود گفتن و ... و کچول کردن آمد، وشکوه پادشاه درچشمش سبك شد . و گفت: یك شربت دیگر بدهید ، پس هرچه خواهید بمن بکنید ، که مردان مرك را زاده‌اند . پس شربت سوم بدودادند ، بخورد وسرش گران‌شد وبخفت ، و تا دیگرروزبهوش‌نیامد . چون بهوش آمد پیش ملك آوردندش . ازوپرسیدند که آن چه بود که دیروزخوردی ، وخویشتن را چون میدیدی ؟ گفت: نمیدانم که چه میخوردم ، اما خوش بود ،کاشکی امروزسه قدح دیگرازآن بیافتمی . نخستین قدح بدشخواری خوردم که تلخ مزه بود ، چون در معده‌ام قرار گرفت طبعم آرزوی دیگر کرد ، چون دوم‌قدح بخوردم نشاطی وطربی دردل من آمد که شرم ازچشم من برفت ، وجهان پیش من سبك آمد ، پنداشتم میان من وشاه هیچ‌فرقی نیست ، و غم جهان بردل من فراموش گشت ، و سوم قدح بخوردم بخواب خوش درشدم . شاه ویراآزاد کرد از گناهی که کرده بود . بدین سبب همهٔ داناآن متفق گشتند که هیچ نعمتی بهتر و بزرگوارتر از شراب نیست ، ازبهرآنك درهیچ طعامی ومیوه‌ای این هنرو خاصیتی نیست که در شرابست . **شاه شمیران** را معلوم شد شراب‌خوردن ، و بزم نهادن آیین‌آورد ، وبعدازآن هم ازشراب رودها بساختند [۲] ونواها زدند ، وآن باغ که دروتخم

۱ـ تیرمی اندازد : تیرزند بی کمان وسخت بکوشد.(منوچهری) [ازیادداشتهای استاد دهخدا] .

۲ـ مراد رود بمعنی ساز و آلات طربست . مع هذا ممکنست صواب (سرودها) باشد . (مینوی) .

چون درنظر مسلمانان ، پادشاهان پیش ازاسلام ایران ، علی الاطلاق ، گبر ومجوس محسوب میشدند، جمشید و کیقباد را نیزدرزمرهٔ پیروان آن دین محسوب داشته‌اند. حتی فردوسی درشاهنامه، کیخسرورا خوانندهٔ (ژندواست)معرفی کرده است [۱]، ودروندیداد نیز آمده که دین‌اهورایی پیش‌ازرتشت بجمشید تفویض گردید[۲].

جام جم

نظر بشهرت انتساب پیدایش شراب درزمان جمشید، **جام جم** (یعنی‌جام منسوب بجمشید) در ادبیات ایران.(علاوه بر اطلاق بجام جهان‌نما که کاشف اسرار بود [۳]) بجام شراب نیز اطلاق گردیده ودرادبیات پارسی بسا جام باده را بدو منسوب کرده‌اند.

حافظ [۴] گوید :

ساقی بیـار باده و بـا محتسب بگـو
انکارمامکن که چنین **جام** ،**جم** نداشت.

سرود مجلس **جمشید** گفته‌اند این بود
که **جام** باده‌بیاور که **جم** نخواهد ماند.

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که‌بکوی‌میفروشان،دوهزار **جم بجامی**؟

۱ــ رك. ج۲ کتاب‌حاضر، بخش۷ بهرهٔ ۳ (ذکر زند واوستا پیش‌ازظهورزردشت).

۲ــ دروندیداد ، فرگرد ۲ بند ۱-۲ آمده : پرسید زرتشت از اهورمزدا:ای‌اهورمزدای مینوی مقدس ، دادار پاك جهان خاکی ! باکه نخست در میان مردمان گفت و شنود کردی تو ، اهورمزدا جزازمن زرتشت ؟ بکه بنمودی‌آن‌دین اهورایی زرتشتی را ؟ آنگاه گفت اهورمزدا : بجم زیبای‌دارندهٔ گله ورمهٔ خوب ، ای زرتشت پاك ! با او نخست درمیان مردمان گفت وشنود کردم من اهورمزدا ، جز ازتو زرتشت ، باوبنمودم آن دین اهورایی‌زرتشتی را « نسخهٔ خطی ترجمهٔ وندیداد، بقلم‌استاد پورداود ».

۳ــ که ازآن دربخش هشتم بتفصیل بحث خواهد شد .

۴ــ حافظ بیش از دیگر گویندگان از جام جم و رابطهٔ می و مغان گفتگو کرده و اوحدی مراغه‌یی مثنویی بنام (جام جم) بنظم درآورده است .

وفیلسوفان(و) عطاران وبقالان ومردم کشاورزرا حاضر کردند وبخدمت تخت اعلی آوردند. هر کس سختی میگفت ودری میسفت. اتفاق بر آن نهادند که این دانه هرچرا بشاید ازاین قدر کاری نگشاید، درزمین دفن باید کرد تاازوچه زاید؟ درجائی حصین رودباری جستندو برطرف مرغزاری بکشتند ودرتعهد افزودند تا بمدت نبت ازهریکی شاخی جست که حضرت او ناموس اجنحهٔ طاوس بشکست. خبر **بکیقباد** رسید تجشم کرد وبدید و وصیتی که لایق بود تقدیم فرمود و در تعهد فزود تا بانگور بود و لطف خود بنمود. گفتند: این نبات در خضرت نضرتی داشت وبمیوه سربفراشت، ازو دیگردانها بایدکاشت تازیب باغها وآرایش راغها ازوحاصل شود. چوبسیارشد نمی‌یارستند خوردن، چه برمنافع ومضارواقف نبودند. ملك فرمود که منفعت این درآب وشراب تواند بود. چوآب بگرفتند ودرخنب کردند بجوش آمد. فیلسوفان ازآن درتعجب ماندند، برآن نهادند که جمعی مباح الدم را حاضر باید کردن تا تجربت حاصل آید. سه کس مختلف المزاج را بیاوردند وباکراهی عظیم با صدهزاربیم شربتی هریکی بازخوردند، بدوم شربت گستاخ شدند وبسوم شربت فریاد کردند تا چهارم بیاوردند، چون بپنج رسید نشاط دریشان آمد ورقص و کچول آغازیدند و لوروسمسول ورزیدند و کس را بالای خود ندیدند، زبان بدشنام **کیقباد** کشیدند، چون بغایت مستی رسیدند. روزدیگرصبر نمی‌توانستند وبزرگان درآن شروع نمی‌یارستند، گفتند تا چهارفصل بریشان نگذرد ایمن نشاید بودکه این نشاط غمی آرد و مرگی بریشان گمارد. درچهارفصل چند کس را این شراب بدادند تا فواید شراب روی نمود و همه را نشاط افزود. گفتند: منفعت آن‌دانه این‌بود. بعدازآن زینت مجلس وجمع احباب بدان می‌جستند.»[۱]

مسعودی درمروج الذهب[۲] این واقعه را بیکی ازدوبرادر «ازور» و «خلخاس» از پادشاهان سریانی انتساب داده است.

۱ـ راحة الصدور ص ۴۲۳ـ۴۲۴. این داستانهای مربوط به پیدایش شراب را، باید با داستان پیدایش «شاه اسپرغم» درعهد انوشروان (رك. برهان قاطع : شاه اسپرغم) مقایسه کرد.

۲ـ مصحح محمد محیی الدین ج ۱ ص ۱۷۹ـ۱۸۰.

ایران درجنگ باتازیان ببرادرخود نویسدواوضاع کشورایران‌را پس ازغلبهٔ عرب پیش‌بینی میکند، گوید:

نباشد بهار از زمستان پدید — نیارند هنگام رامش نبید.

پیداست که درعهد ساسانیان، بهنگام رامش وبزم باده گساری می کردند وحتی شاهنشاهان ساسانی سالی یکروز (درجشن مهرگان مجازبودند بحدافراط مست شوند[1].

ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه[2] ضمن عید مجوسان سغد، جشن (اشناخندا) را نام‌میبرد ونویسد: «الیوم الثامن عشرمنه **بابه خاره**[3] ویقال با میخواره، وهوشرب العصیرالجید الصرف.» در ادبیات تازی نیز رز را بکسری (خسرو)[4] نسبت داده و دختر کسری می نامیدند.

ابونواس گویندهٔ مشهور گوید:

اسقنی صهباء صرفاً — لم تدنس بمزاج.

نتجت من کرم **کسری** — قبل ابان النتاج.

هی لدفع الهم والاحزا — ن من خیر علاج[5].

۱- بنا بقول کتزیاس. رك. مقالهٔ فروردین بقلم آقای پورداود در ایران امروز سال ۳ شمارهٔ ۱.

۲- ص ۲۳۴.

۳- قبلا حدس میزدیم که اصل «بابه خواره» باشد و «بابه» لغتی است در «باده» چنانکه «مایه» را دردیه‌های قزوین به«ماده (شتر)» اطلاق کنند (بنقل مرحوم دهخدا) وجمله را چنین میخواندیم: «.. بابه‌خواره ویقال‌له‌میخواره»، بااستاد هنینگ مذاکره شد، این وجه را نپذیرفتند، زیرا لغات‌سغدی با فارسی‌بسیارفرق دارد، واین لغت‌سغدی است مانند«اشناخندا» وحدس میزنند«بابه‌خواره» و «بامی خواره» هردویك اصل‌دارد. نیزممکن‌است«نابه خواره» خوانده که درترجمهٔ «صرف» آمده، ولی گفته‌اند که این کلمه هم در سغدی دیده نشده است.

۴- خسروانوشروان وخسروپرویز بخصوص کسری خوانده شده‌اند.

۵- دیوان ابونواس چاپ مصرص ۱۲۷.

بده جام می و از جم مکن یاد

که میداند که جم کی بود و کی کی ؟

ظهوری گوید :

چواز جام شد پنجهٔ جم جدا بفرقش کشید اره ، دست بلا .

گاهی نیزجام باده را «جام کیان» خوانند .

عطار گوید :

سیمین بران بسته میان ، می کردهٔ درجام کیان

پسته گشاده ساقیان . در پسته شکر ریختـه .

باید دانست که درادبیات پارسی «جام جم» را دارای هفت خط دانسته‌اند :

۱ـ خط جور .

۲ـ خط بغداد .

۳ـ خط بصره .

٤ـ خط ازرق .

٥ـ خط ورشکر .

٦ـ خط کاسه گر .

۷ـ خط فرودینه، و گویند خط لب‌جام را از آن جهت خط جورنام نهادند که‌چون خواهند حریف را بیندازند تا خط جور پر کرده بدو دهند[1] .

می‌ومزدیسنان در ادبیات پارسی‌وتازی

بلعمی درتاریخ خود «می خوردن» را ازآداب و شرایع زردشت دانسته است، ومؤلف بیان‌الادیان نویسد[2] : «(مغان) شادی کردن ومی‌خوردن بطاعت دارند .»

فردوسی درضمن نقل نامه‌ای که رستم فرخزاد ، سپهبد

---

۱ ـ برهان ، رشیدی ، سروری ، غیاث .

۲ ـ ص ١٦ .

و ان قلنا اقتلوا عنکم بباکر شربها الخمرا
اتاك حلیب ضافیة بدا نطفا و معتصرا
فذاك العیش لاسبداً بقفرتها و لا وبرا[1].

ومنوچهری در مسمطی گوید :

بردآن کشتگکان را بسوی چرخشت[2]،
همه را در چرخشت فکند از پشت،
لگد اندر پشت آنگاه همیزد و مشت
تا در افکند بپهلوشان پنج انگشت،
گفت کم دوش پیام آمد از **زردشت**[3]
که دگر باره بباید همگی را کشت .

زیبارخان زرتشتی درین محافل دل از عارف و عامی میبردند .

خسروانی گوید :

چه مایه زاهد پرهیزکار صومعگی که نسك خوان شد برعشقش وایارده گوی.

حتی کاتبی نیشابوری (متوفی در۸۳۸) در اشعارخود نام «شاپور» و«جمشید» راکه ظاهراً زردشتی بودند[4] برده،ازآنان تقاضای باده کرده‌است .

پاول هرن P. Horn ، خاورشناس مشهور در کتاب تاریخ ادبیات ایران[5]

۱ـ امثال وحکم دهخدا ص۱۷۰۲-۳ .

۲ـ فاعل « برد » رزبان‌است .

۳ـ ظاهراً اشاره است به‌زردشتی بودن رزبان .

٤ـ ازسعدی تا جامی ، ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ج ۳ توسط آقای حکمت ص ۵۵۰ .

۵ - Geschichte der Persischen Literature, Leipzig, 1901, S. 73-77.

و نیز :

مصونة حجبوها فی مخدرها

عن‌العیون **لکسری** صاحب‌التاج [۱] .

ابوالمعالی سعدبن علی بن قاسم انصاری خطیری گوید [۲] :

اشرب علی طرب من کف ذی طرب

قد قام فی طرب یسعی الی طرب.

من خندریس کعین الدیك صافیة

مما تخیرها **کسری** من العنب .

فالراح من ذهب والکاس من ذهب

یا من رأی ذهباً یسقی علی ذهب .

درایام خلفای اموی وعباسی،شاعران متذوق بغداد ودیگرشهرها ، بمناسبت‌حرمت می دراسلام [۳] ناچار بخارج شهرها رفته ، دردیرهای مغان و نصاری بنوشیدن باده مشغول میشدند . این معنی دراشعارتازی وپارسی جلوه گر گردیده‌است ، هم ابونواس گوید :

دع ذا عدمتك و اشربها معتقة   صفراء تفرق‌بین‌الروح‌والجسد.

من کف مضطمر الزنارمعتدل   کانه غصن بان غیر ذی اود [۴] .

شمس الدین احمد الطیبی راست:

قهوة فارسیة من‌خبایا اردشیرلنجله ابرویز [۵] .

و نیز ابونواس گوید :

۱- همان کتاب ص ۱۲۹ .

۲- معجم‌الادباء چاپ مارگلیوث ج ٤ ص ۲۳۲ .

۳- برای اطلاع از کیفیت حرمت می در اسلام ، رك . حافظ شیرین سخن تألیف نگارنده ص ۳۲۱ .

٤- دیوان ابونواس ص ۱٦٤ .

۵- بنقل فرهنك شعوری در: اردشیر .

اساساً یك‌سلسله‌آداب ورسوم خاصی داشتند[۱]. پیش‌ازیکدیگروپس‌ازیکدیگرمینوشیدند، بسلامت کسانی که حاضر نبودند میآشامیدند[۲] . دربزمهای باشکوه وجلال نخستین جام‌را بسلامتی‌شاه میکشیدند،حتی هنگامی که‌حاضر نبود . . . پس شگفت نیست که دردربارهای جدید ازآداب و رسوم گذشتگان پیروی کرده باشند ، بیشتر از آنجهت که همه جای شاهنامه را با ذوق میخواندند . »[۳]

محمد بن علی بن سلیمان الراوندی درراحة الصدورنویسد[۴] : «وخمرخوردن اگر چه برخلاف شریعت است واخباروآثار بسیار در عقوبت‌آن کردارآمده است اما در ملل متقدمه‌حلال بوده است ودرآن‌زمان کسی‌ازآن‌اجتناب ننموده وملوك عجم عظمت‌وآرایش مجلس بزم بدان ساخته‌اند .»

منوچهری در مسمط خود اشاره بزرتشتی بودن رزبان کرده[۵] . خاقانی در تحفة العراقین شراب را «فرزند مجوس» خواند :

آن کو زقریش‌جفت گیرد　　　فرزند مجوس کی‌پذیرد؟[۶]

در فرهنگها «چراغ مغان» کنایه از شراب انگوریست[۷] .

با ذکرمطالب مزبورعلت انتساب می بمغان ، نیك پیداست .

۱- می‌ده ای ساقی ! که می به‌درد عشق‌آمیز را
زنده کن درمی پرستی سنت پرویز را .
(دیوان سنائی ص ۵۸۰) .

۲ - چنانکه درمجلس نصربن احمد سامانی به « شادی بوجعفر احمد بن محمد » می نوشیدندورودکی‌قصیدهٔ‌مشهورخودرادراین‌موضوع‌بساخت. رك . دیوان رودکی(چاپ آقای‌نفیسی‌ص۱۰۰۸-۱۰۱۶) . و« شادی» (بصورت‌اضافه) بمعنی « بسلامتی» بکارمیرفته.

۳- رودکی ج ۳ ص ۸۸۷و۸۸۸ .

۴- ص۴۲۳ .　　۵ - رك.ص۴۴۹.

۶- تحفه‌العراقین‌چاپ قریب ص ۱۶۸ .

۷- رك . برهان قاطع .

نگاشته : « در کشور پرشراب ایران ، حرام بودن آب انگور بنا برنص صریح قرآن مواجه با مقاومتهای سخت شده است . ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت ورزی انگور با نیروی حقیقی بکار میبردند و پس‌از سلطهٔ اسلام بدین آسانی نمیشد این نوشداروی پسندیده[1] را از ایشان بازگرفت ، بهمین جهت قدیمترین شاعران با کمال شوق وذوق در وصف باده اشعاری گفته‌اند . . . سه عنصر سرور و شادی درایران : شراب و عشق و آوازه بوده است . دربارهٔ رستم در یکی از سفرهای وی در شاهنامه چنین می گویند :

تهمتن بیزدان نیایش گرفت
برو آفرین و ستایش گرفت
که دردشت مازندران یافت خوان
می و رود با میگسار جوان .

عمر خیام بالعکس سه عنصر دیگر برای خود قایل شده است:

جامی وبتی و بربطی برلب کشت
این‌هرسه مرا نقد وترانسیه‌بهشت .

پس‌ازآن روحانیان تصور میکردند که این فسق را باید ازمیان برد . البته ایشان نیزازسوی خود حق داشتند ، بهمین جهت همهٔ اشعاری راکه در بارهٔ عشق و شراب بود ، صوفیانه وانمود میکردند . کلمهٔ « میخوار » را بنام **موبدان زرتشتی** افزوده بودند . ایرانیان مسلمان‌کلمات «**مغ**» و «**مغکده**» و«**مغبچه**» را میخواروميخانه وساقی‌معنی کرده بودند . البته مقصود این نیست که موبدان زرتشتی در میخواری استاد بوده‌اند ، بلکه کلمهٔ «**مغ**» نام عمومی برای زرتشتیان شده بود . در شاهنامه ، در هرموردی که سرورشادی هست ، بزم میخواری فراهم میشود وبا مستی کامل حاضران بپایان میرسد .

۱- بقول مؤلف نفایس الفنون : شاهدارو . رك ص ۲۰۱ قسم اول در علوم اواخر ، ورك . ص۴۳۴،۴۳۵و۴۳۶ کتاب‌حاضر.

خوانچه کن **سنت مغان** می را
وز بلورین رکاب ، می بگسار[۱] .

هم او درتحفة العراقین گوید :

نبوم ببر مغان آزور آتشخواری زآب انگور[۲] .

پیر مغان پیرمغانست که دستور سقایت میدهد.

حافظ :

تا ز میخانه و می نام ونشان خواهد بود
سرما خاك ره **پیرمغان** خواهد بود .

مغبچه سقایت شراب اغلب بعهدهٔ مغبچگان محول بود .

حافظ :

گرچنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش[۳]
خاکروب در میخانه کنم مژگان را .

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده .
آمدافسوس کنان**مغبچهٔ باده فروش**[۳]
گفت: «بیدارشو، ای رهروخواب آلوده! »

می مغان و می مغانه پس میی که مغان دهند مغانه‌است.رباعی ذیل منسوب بخیام است :

۱ــ دیوان طبع عبدالرسولی ص ۲۰۰ .

۲ــ تحفة العراقین شرح مولوی آسی الدنی ص ٢٦٤ .

۳ــ باده فروش ، صفتی است که بمغبچه تخصیص داده .

مغان عمارهٔ مروزی گوید :

مغ از نشاط سبد چین [۱] که مست خواهد شد

کند برابر چرخشت [۲] ، خشت بالینا [۳].

منوچهری گوید:

بروزگار دوشنبه **نبید خور بنشاط**

برسم موبد بنشین وموبدان موبد .

خاقانی راست :

بگو با **مغان** کآبکاری شما راست

که درکار آب شما می گریزم .

مراد از«آبکاری» شرابخواریست ومنظور از«آب» دراین بیت باده است. هم دراین قصیده گوید :

مرا ز اربعین **مغان** چون نپرسی

که چل صبح در **مغسرا** میگریزم؟

بانصاف ، دریا کشانند ـ آنجا

ز جور نهنك عنا می گریزم .

ودریا کش شرابخواری را گویند که باده برطل گران کشد وزود مست نگردد .

بمغان آی تا مرا بینی

که ز حبل المتین کنم زنار.

عقل اگر دم زند بدست میش

چون زره بردهان زنش مسمار.

۱ــ سبد چین، بقیهٔ انگور است که درباغ بجا مانده باشد .

۲ــ چرخشت، آن جای که انگور برای شراب بیالایند (لغت فرس).

۳ــ رودکی ج ۳ ص ۱۱۹۷ .

ای گدای خانقه باز آ که در **دیر مغان**

میدهند آبی [1] ودلها را توانگرمیکنند .

وهمودر ساقی‌نامه گفته :

بیا ساقی ! ازمی ندارم گزیر بیك جام باقی مرا دست گیر
که از دور گردون بجان آمدم روان سوی **دیر مغان** آمدم
بیا ساقی از کنج **دیر مغان** مشودور ، کانجاست کنج روان
ورت‌شیخ گوید:«مروسوی **دیر** جوابش‌چگویی؟بگو:«شب‌بخیر.»

خرابات بهمین مناسبت **خرابات** را که مجازاً بمعنی مصطبه و میخانه است، در ادبیات ما گاهی منتسب و مضاف به (مغان) آورده ، خرابات مغان گویند . حافظ راست :

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم [2]

کاینچنین رفتست در روز ازل تقدیرما .

خاقانی :

مغانرا خرابات ، کهف صفا دان

در آن کهف بهر صفا میگریزم .

سلمان ساوجی :

من خراباتیم و باده پرست در**خرابات مغان**عاشق ومست
میکشندم چوسبودوش بدوش میبرندم چوقدح‌دست بدست [3] .

فیض پیر مغان عام است ـ آذربیکدلی گوید :

بشیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه

بدین امید که از لطف خواهدش‌نان داد.

۱ـ یعنی شرابی .
۲ـ ... طریقت مابهم‌منزل شویم . (ن . ل .)
۳ـ برای اطلاع از ذکر اصطلاحات فوق در شعر دیگر شعرای ایران ، رك . بخش هشتم .

ساقی ! علم سیاه شب صبح ربود ،

برخیز و می مغانه را در ده زود ،

بگشای زهم دونرگس خواب آلود ،

برخیز که خفتنت بسی خواهد بود .

عطار گوید :

کاین یك دوسه روز عمر باقی است

از دست مده **می مغان** را .

وحافظ گوید :

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی

جام **می مغانه** هم با **مغان** توان زد[1].

شراب خانگیم بس ، **می مغانه** بیار

حریف باده رسید، ای رفیق توبه، وداع![2]

رکن الدین عمیدالملك وزیر (ممدوح عبید زاکانی) گوید[3] :

ترسابچه‌ای که هر که در شهر سرمست **می مغانهٔ** اوست ،

خاصیت آب زندگانی در خاك شراب خانهٔ اوست .

دیر مغان دیر مغان جایی است که تشنگانرا سیراب کنند .

حافظ گوید :

در **دیر مغان** آمد یارم قدحی در دست

مست از می ومیخواران از نرگس مستش مست.

۱ـ حافظ طبع قزوینی ص ۱۰۵. ۲ـ ایضاً ص ۱۹۸.

۲ـ تاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکتر غنی ص ۸۹ حاشیه .

گرفته ساغر عشرت ، فرشتهٔ رحمت
زجرعه بر رخ حور وپری گلاب زده

ز شور و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
شکر شکسته ، سمن ریخته رباب زده

سلام کردم و بامن بروی خندان گفت
که : « ای‌خمار کش مفلس‌شراب زده !»

« که کرداینکه‌تو کردی‌بضعف‌همت‌ورای
ز گنج‌خانه‌شده خیمه‌برخرابزده ؟»

«وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تودرآغوش بخت خواب زده »

« بیا بمیکده حافظ که برتوعرضه کنم
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده . »

دوم ، نخستین بند ترجیع مشهور هاتف است :

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت همین و همان

. . . .
. . . .

دوش از سوز عشق و جذبهٔ شوق
هر طرف میشتافتم حیران

آخر کار شوق دیدارم
سوی **دیرمغان** کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم
روشن از **نورحق** ، نه از نیران

هزار مسأله پرسیدش از مسایل و گفت
که : گرجواب نگفتی نبایدت نان داد.
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد.
عجب که با همه دانایی این نمیدانست
که حق ببنده نه روزی بشرط ایمان‌داد!
من و ملازمت آستان **پیرمغان**
که جام می بکف کافر ومسلمان داد .

وصف پذیرایی مغان دوقطعه ازشاهکارهای ادبی ایران ازشاعران متذوق، بوصف پذیرایی مغان اختصاص دارد :

نخست غزلی است از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ که فرماید[1] :

در **سرای مغان** ، رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده .
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر بر سحاب زده .
شعاع جام و قدح ، نور ماه پوشیده
عذار **مغبچگان** ، راه آفتاب زده .
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه[2] وبربرگ گل گلاب‌زده.

۱ــ دیوان مصحح‌مرحوم قزوینی ص ۲۹۱-۲۹۲ .
۲ــ کسمه، بفتح‌اول‌موئی باشد ازلف که‌سرآنرا مقراض‌کنند وخم داده بررخسار گذارند و آنرا پیچه نیزگویند (دیوان مصحح مرحوم قزوینی ص ۲۹۱ ح ۱ بنقل از جهانگیری وبهارعجم .)

بخش ششم

آیات و احادیث

دو آیهٔ قرآن
احادیث

هر طرف دیدم آتشی، کان شب
دید در طور، موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی
بادب گرد پیر، مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار
همه شیرین زبان و تنگدهان
عود و چنگ و دف و نی و بربط
شمع و نقل و گل و مل و ریحان
ساقی ماهروی مشکین موی
مطرب بذله‌گوی خوش الحان
مغ و مغزاده، موبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی
شدم آنجا بگوشه‌ای پنهان
پیر پرسید: «کیست این؟» گفتند:
«عاشقی بیقرار و سرگردان»
گفت: «جامی دهیدش از می ناب
گرچه ناخوانده باشد این مهمان.»
ساقی آتش پرست و آتش دست
ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه‌عقل ماند و نه هوش
سوخت هم کفر از آن و هم ایمان ... [۱]

---

۱ ـ رك. بخش هشتم (تصوف و مزدیسنا).

« در شأن نزول این آیه از ابن عباس روایت شده که چون پیامبر خدا زردشتیان هجر [۱] را بپرداخت جزیه واداشت ، مخالفان عرب گفتند در شگفتیم از محمد که گمان میکند خدا اورا برسالت گماشته است تا با همهٔ مردم بجنگد و آنان را بدین اسلام آورد، وی جزیه را جزازاهل کتاب نمی‌پذیرفت ، ندیدیم رفتاری را که با مشرکان عرب کرده است با مشرکان هجرهمان کند . پس خدا آیه را فرستاد ، یعنی شما را ملامت ـ کنندگان زیان نمیرساند اگر براه راست وحق باشید . »

عمر بهنگام فتح ایران ، درمورد رفتاری که نسبت بزردشتیان میبایست انجام دهد درتردید بود ، عبدالرحمن بن عوف بدو گفت که از پیغمبر شنیدم که بامجوس باید مانند اهل کتاب [۲] رفتار کرد .

این امر مقدمه‌ای شد برای اینکه زردشتیان « اهل کتاب » محسوب شوند [۳] . ولی درآیهٔ فوق تصریحی بنام آنان نشده است . بعدها آیتی دیگر ابلاغ گردید که صریحاً نام «مجوس» در آن ، در ردیف اهل الکتاب یاد شده :

« ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئین والنصاری **والمجوس**، والذین اشرکوا، ان الله یفصل بینهم یوم القیمة ، ان الله علی کل شیء شهید. » [۴]

۱ـ هجر نام چند ناحیه است ازجمله هجرالبحرین وهجر نجران وهجرجازان وهجر حصنة ازمخلاف مازن وهجرمدینة وغالباً الهجر (باالف ولام) خوانده میشود وهمهٔ ناحیهٔ بحرین را نیز هجر گفته‌اند وآن درستست و همچنین شهریست در یمن که بین آن وعثر ، یك روزوشب ازجهت یمن راه است (معجم‌البلدان یاقوت). بحرین ناحیه‌ای ازشبه جزیرهٔ عربستان را میگفته‌اند که در ساحل خلیج فارس میان بصره و عمان قرار داشته وشهر مرکزی آن موسوم بوده است به هجر. این ناحیه جزء بلاد نجد محسوب میشده وغیراز جزیرهٔ بحرین امروزیست (مینوی . حواشی نوروزنامه ص۱۱۲).

۲ـ رجوع شود بحدیث سوم در همین عنوان .

۳ـ اسلام بسیارزود مفهوم اصطلاح «اهل الکتاب» را توسعه بخشید. مسلمانان باتکای روایتی که طبق آن محمد (ص) ازپارسیان هجر(بحرین) جزیه قبول کرده بود مجوسیان را نیز از طبقهٔ اهل الکتاب محسوب داشتند (دایرة المعارف اسلام : اهل الکتاب، بقلم گلدزیهر Goldziehor) . و رك .

Dr . Sadighi , Les Mouvements Religieux , p . 13 – 14 .

٤ـ سورهٔ ۲۲ (الحج) آیهٔ ۱۷ .

آیات واحادیث

اگراین علم ازثریا آویخته بودی، مردانی‌از پارس بیافتندی.

(ترجمهٔ فارسنامهٔ ابن البلخی از حدیث نبوی)

دو آیهٔ قرآن

چون بیشترمزدیسنان ویهودیان مقیم بحرین ، عمان و یمن پرداخت جزیه را برقبول‌اسلام ترجیح میدادند ومأموران پیغمبرنیزبرطبق میل‌آنان باخذ جزیه اکتفا میورزیدند ، این امرموجب غوغایی شد .

توضیح آنکه برخی ازعرب[1] این نحوسلوك با مزدیسنان را مخالف سنت پیغمبر میدانستند ، اعتراض کردند که فقط یهودیان و مسیحیان **اهل کتابند** وبس . پس بچه دلیل پیغمبربامزدیسنان (زرتشتیان) مانندآن دو فرقه رفتارمیکند ؟

آنگاه آیت ذیل از طرف پیغمبر ابلاغ شد :

«یا ایهاالذین‌آمنوا علیکم انفسکم، لایضرکم من‌ضل‌اذا اهتدیتم ، الی‌الله‌مرجعکم جمیعاً ، فینبئکم بما کنتم تعملون .»[2]

یعنی : ای کسانی که (باسلام) ایمان آوردید ، شما مسؤول خودتان هستید . اگر براه راست باشید ، گمراهی دیگران شما را زیانی نرساند . بسوی خدا خواهید بازگشت ، پس شما را برفتارتان‌آگاه خواهد ساخت .

در تفسیر نیشابوری[3] در مورد این‌آیه ، من‌جمله روایت ذیل آمده است :

۱ـ بقول مؤلف تفسیرنیشابوری منافقان عرب .

۲ـ سورهٔ پنجم (مائده) آیهٔ ۱۰٤ .

۳ـ جلد دوم ص ٤٩ .

مفسران صابیان را درردیف نصاری محسوب داشته و برخی آنانرا بیرون از این تقسیم دانند[۱].
صابیان را بیشتر مفسران و نویسندگان به « ستاره پرستان» تعبیر کرده‌اند. مؤلف بیان الادیان نویسد[۲]: « کواکب ثابته را نماز تطوع کنند ، هرروزی آن ستاره را که آن روزرا بدوبازخوانند ، چنانکه شنبه زحل راست کماکانوا ، و روزهٔ ایشان هرسالی سی روزست تمام ، لیکن پراکنده ... درایام روزه گوشت نخورند ، و هرماه چهار قربان کنند بنام ستارگان ازخروس وخون آن خروس در گور کنند وپر واستخوانش بسوزند ... و عقوبت بر گناه ارواح روا بینند . » ـ صابئین و صابهٔ البطایح و ماندائیان و مغتسله و ناصوری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

احدی و خمسین) و او را فرمان داد که چون آنجا شوی شابورهمه هربدان (شابورمه هربدان ؟) را بکش و آتشهاءِ گبرکان برافکن . پس او بسیستان شد برین جمله ، ودهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل، پس مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبر ما صلی الله علیه باخلفاءِ راشدین این کرده‌اند با گروهی که باایشان صلح کردند تاما نیز این کار تمام کنیم، اگر نه و نبوداست اینجا کاری نباید کرد که اندر شریعت اسلام نیست واندر صلح ، بازنامه نبشتند بحضرت (یعنی بشام) ، برین جمله جواب آمد که : نباید کـه ایشان معاهدند و آن معبد جای ایشانست وایشان میگویند که ما خدای پرستیم ، و این آتشخانه راکه داریم وخرشید راکه داریم نه بدان داریم که گوییم این را پرستیم ، اما بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید وخانهٔ مکه ، چون برین حال باشد واجب نکند [بر کندن] که جهودان را نیز کنشت است و ترسایان راکلیسا و گبرکانرا آتشگاه ، چون همه معاهدند میان معبد جای ایشان [چه فرق کنیم] و نیزدوست ندارند برکندن چیزی و جایی که دیرینه گردد ، و پیغامبر صلی الله علیه اگرخواستی زین هیچ نگذاشتی الاهمه کفر، وادیان دون دین اسلام برکندی ، آنکه نکرد و برنکند و برایشان بجزیه صلح نکرد ، عزاسلام را بود تا هرچند جهان باشد وروزگار باشد مسلمانان که حقیقت اعتقاد خویش ودین خوش نگاه کنند ، خدای را تعالی شکری نو کنند وچون خلل کیشهاءِ ایشان همی بینند وهمی شنوند . پس او آن فرمان بگذاشت. »

۱ـ تفسیر نیشابوری جلد ثالث سورة الحج .

۲ـ چاپ تهران ص ۲۱ .

یعنی : کسانی که ایمان (اسلام) آوردند و کسانی که یهودی شدند وصابیان و نصرانیان و **مجوس** و کسانی که شرك ورزیدند ، خدا بین آنان در روز رستاخیز حکم خواهد کرد . همانا خدا برهرچیز گواهست .

ابوالفتوح رازی در تفسیرخود نویسد[۱] :

« قتاده گفت درین آیت ، دینها پنج است : اربعة للشیطان ، و واحـد للرحمن . چهار دیو راست و یکی خدایراست . وآنچه خدایراست مسلمانیست ، وآنچه دیو راست این چهار گانه است از : جهودی وترسایی و گبرکی ومشرکی . و گفت صابیان نوعی باشند ازیشان ...[۲]حق تعالی گفت این جماعت را ازمسلمانان وجهودان وترسایان و گبرکان وصابیان ومشرکان ، من فردای قیامت میان ایشان فصل کنم ، ودرفصل دوقـول گفتند : یکی آنکه حکم کنیم ، من قـولهم : الحاکم الفصال . و دیگـر آنکه تمییز کنیم میان ایشان تا محق ازباطل پدیدآید بخلق علم‌ضروری . واینکه روی محق سفید کنیم‌وروی مبطل سیاه، تامردمان میان‌ایشان فرق کنند بضرورت، وفصل فرق وتمییزباشد میان حق و باطل بآنکه از یکدیگر جدا بشود . »

از دقت درآیهٔ فوق آشکارمیشود که‌آن شامل سه فرقهٔ ممتازاست :

۱ـ مؤمنان (مسلمانان) .

۲ـ مشرکان .

۳ـ یهودیان و صابیان و مسیحیان و زرتشتیان[۳] .

بنابر این مجوس در نظر پیامبر اسلام بکلی از مشرکان مجزا و در ردیف یهودیان و عیسویان (که دراهل کتاب بودن آنان تردیدی نیست) وصابیان قرار دارند[۴]. بعض

۱ــ تفسیر سورهٔ حج ص ۵۸۸ چاپ قدیم .

۲ــ دراینجا مؤلف تجزیهٔ نحوی کرده است .

۳ــ این سه فرقه با ذکراسم موصول (الذین)ازهم‌جدا شده‌اند، وچهار گروه‌اخیر با حرف وصل (و) بهم پیوسته‌اند .

٤ــ درتاریخ سیستان ص ۹۲ آمده : «زیادبن‌ابیه ربیع را معزول کرد ازسیستان وعبیدالله بن ابی بکره را بسیستان فرستاد . (آمدن عبیدالله ابی بکره بسیستان اندرسنهٔ

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

درزمان مأمون خلیفهٔ عباسی (۲۱۵ هـ) مشرکان حران موفق شدند مسلمانان را اقناع کنند که ایشان همان صابیانی هستند که در قرآن در زمرهٔ ملل با ایمان نام برده شده ودارای کتاب آسمانی هستند که پیامبران قدیم برای ایشان آورده‌اند [۱] .

فی‌الجمله صابیان در مکتوم داشتن عقاید اصلی و تقیه میکوشند چنانکه خود را گاهی پیرو ابراهیم و کتاب آسمانی خویش را (صحف) وانمودمیکنند [۲] ، واغلب یحیی‌بن زکریارا پیامبرخود معرفی نمایند . از کتب دینی ماندائیان برمیآید که آنان جداً مخالف یهود و نصاری و مسلمانان و معتقدات ایشان هستند ، و فقط با دین زرتشتی مخالفتی محسوس ندارند [۳] .

نظر بذکر(صابئین) در ردیف مجوس درآیهٔ مذکور ، برخی زرتشتیان را از اهل الکتاب بیرون پنداشته‌اند .

ابن رشد در کتاب «بدایة‌المجتهد ونهایة المقتصد» در مبحث‌فرائض (میراث)آرد [۴] :
«اجمعوا علی‌توریث الملة الواحدة بعضهم بعضاً واختلفوافی‌توریث الملل المختلفة ، فذهب مالك وجماعة الی ان اهل‌الملل المختلفة لایتوارثون کالیهود والنصاری و به قال احمد و جماعة، وقال الشافعی وابوحنیفة وابوثوروالثوری وداود وغیرهم : الکفار کلهم یتوارثون، وکان شریح وابن ابی‌یعلی وجماعة یجعلون الملل التی لاتتوارث ثلاثاً : النصاری والیهود والصابئین ملة ، والمجوس ومن‌لاکتاب له ملة والاسلام ملة» .

۱ـ Cf.Chwolson , Die Ssabier . 1,141 .
(دائرة المعارف اسلام : اهل‌الکتاب بقلم گلدزیهر) .

۲ـ رك . ص۱۱٦ کتاب حاضرج۵ .

۳ـ برای اطلاعات بیشتررجوع‌شود: تقی‌زاده.صابئین‌وزردشت(که‌قبلاذکرشده).و نیز الفهرست ابن‌الندیم‌چاپ‌مصر ۱۳۴۸ـص۴۵۴. باید درنظرداشت که‌حرانیان بغلط‌خودرا صابیان‌نامیدند ودر کتب‌اسلامی‌هم بدین‌نام‌شهرت‌یافتند (تقی‌زاده. تاریخ‌زردشت . یادگار سال ۵ شمارهٔ ۸ـ۹ ص۳۰ ح ۲) در نخبة‌الدهر دمشقی (چاپ لیبسك) فصل‌العاشر بعنوان (فی وصف هیاکل الصابئة) شرحی آمده است (ص ۳۹ ببعد) .

٤ـ دائره المعارف فریدوجدی ج ۱۰ ص ۷٤۱ .

اسامی مختلف یك فرقه‌است . صبیان امروزه که در حدود اراضی واقع بین‌عماره ، بصره ، خرمشهر واهوازسکنی دارند منتسب بدین طایفه‌اند. صابیان ازحیث دین بظن‌قوی دراصل پیرو حضرت یحیی ـ و بقول مسیحیان یوحنای تعمید دهنده ـ بوده‌اند . ظاهراً بعلت سختگیریهای‌بخشی‌ازبنی‌اسرائیل که بدین عیسی گرویدند ، گروه مزبور که تابع عیسی نگردیدند وفقط یحیی‌رامقتدای خودمیدانستند، مجبوربمهاجرت شدند . وچون مهمترین ارکان دین آنان تعمد وارتماس در آب جاری بود ، سواحل نهرین یا رافدین را اختیار کرده درآن خطه مستقر شدند . در دین آنان آثار شرك دیده میشود . ازجمله به‌ارباب انواع متعدد معتقدند. معبود اول آنان (پرارب) یعنی دریای بی پایـان نامیده میشود که شناسایی او از محـالات و عقل بشر از درك حقیقتش عاجزست . معبود دوم (آیاززیبایا) یعنی جوهرحقیقی وجود . معبود سوم (ماناربا) یعنی روح جلال . فرزند وی (پاتاایل) خالق‌زمین وبشرمحسوب میگردد . بعقیدهٔ آنان یکی ازارباب انواع موسوم به (اومر) با مادر خود تزویج کرد ونوزده فرزند آورد که عبارت از۱۲ برج و هفت کرهٔ معظم آسمان است . اسامی۱۲برج و۷ کوکب در میان صبیان امروزه هنوز بزبان‌کلدانی (بابلی‌متأخر) یا یهودی است از این قرار: شاماش (آفتاب) ـ سرا (ماه) ـ نراق (مریخ)ـ ابنو(عطارد) ـ بعل (مشتری)ـ لیوات (زهره) ـ کیوان (زحل ـ کیوان پارسی) ؛ وبرجهای دوازده گانه ازاین‌قرارند : قم دول (دلو) یاشباط ماه اول ، قم‌نون (ماهی، حوت) یاادار ، امبر(حمل) یانیسان ، تور(ثور) ، صرطنه (سرطان) ،آریا (اسد) ، شنبلت (سنبله) ، سلمی (میزان) ، عرقب (عقرب) ، حاتیا (مادیان) ،گدی (جدی) . همهٔ آنها دارای مراتب تقدیس و احترامند. صابیان قسمتی از تعالیم یهود و نصاری وایرانیان باستان را اتخاذ ودر دین خود داخل کردند[1].

---

۱ ــ رك . تقی‌زاده. گاه شماری ص۳۵۹؛ ایضاً تقی‌زاده . صابئین وزمان زردشت ازانتشارات مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ۱۳۳۸؛مجلهٔطوفان‌هفتگی‌سال دوم‌شماره‌های ۱۱-۱۲-۱۳، مقالهٔ «صبی یا صابی» بقلم جواهرالکلام .

احادیث ۱ بجز دو آیهٔ قرآن، که تفسیر آنها گذشت، چندحدیث از پیامبر اسلام درمورد مجوس مرویست که درزیر شرح آنها بیاید :

۱ــ ناصرخسرو در کتاب وجه دین [۲] نوشته :

«خبر است ازرسول علیه‌السلام که گفت: الغلاة نصاری هذه‌الامة ، والنواصب یهودها، و الخوارج مجوسها ، گفت غالیان [۳] ترسایان امتند ، و ناصبیان [۴] جهودان امتند ،

۱ــ منظور احادیثی است که در کتب ادبی پارسی منعکس شده .

۲ــ چاپ برلن ص ۲۹٤ .

۳ــ «غالیه» بازپس‌ترین قومی ازشیعه این گروهند که کافرمحض باشند ، و ایشان از آن گروهند که یکی ازیشان نزد علی آمد و گفت : یا علی الاعلی‌السلام علیك . علی کرم الله وجهه فرمود تا اورا بسوختند، پس گفت . یهلك اثنان : محب مفرط ومبغض مفتری . وایشان نه (هشت . ظ) فرقه‌اند:

۱ـ الکاملیه : اصحاب ابی‌الکامل .

۲ـ السبائیه : اصحاب عبدالله بن سبا .

۳ـ المنصوریه : اصحاب ابومنصورعجلی .

٤ـ الغرابیه : ایشان گویند علی بن ابی‌طالب بزاغ ماند.

٥ـ البزیغیه : اصحاب بزیغ بن یونس .

٦ـ الیعقوبیه : اصحاب محمد بن یعقوب . ایشان گویند علی هرگاه در میان ابر بدنیا آید .

۷ــ الاسماعیلیه : ایشان اصحاب اسماعیل بن علی‌اند .

۸ــ الازدریه : ایشان گویند این علی که پدر حسن وحسین است علی نیست ، او مردیست که‌اورا علی‌الازدری‌خوانند و آن علی که‌امامست اورا فرزندنباشد، که‌صانعست» (بیان‌الادیان ص ۳٥) .

٤ــ «قومی که ایشان خود را اهل سنت و جماعت خوانند ، این نام محمودست و خصم‌ایشانرا **نواصب** خوانندواین نام‌مذمومست.» (تبصرة‌العوام‌چاپ‌مرحوم اقبال‌ص۲۸). هم دراین کتاب (ص ۱۳۸) نواصب شامل (حنفیه ، معتزله ، اشاعره و غیره) دانسته شده .

ناصرخسرو در وجه دین نویسد [1]:

«اندر گزیت بر اهل کتاب وتأویل آن ـ گوئیم بتوفیق خدای‌تعالی که جهاد کردن واجبست بر(مسلمانان با) ترسایان وجهودان ومغان و گبران وکافران ، وهر که ازیشان اهل کتابند مرامام را رواست گزیت بستدن و ازیشان دست بازداشتن . اگر خواهد آن گزیت را صرف کردن اندرمصالح دین وقوی گردانیدن مؤمنان‌ومسلمانان برقهر کردن دشمنان دین ، و بازداشتن شرایشان از پیرامن‌اهل دین ... [2] گوئیم هر گروهی که‌ایشانرا کتاب نیست ازیشان گزیت نستانند چنانکه **مغان** وبت پرستان . ازجهودان و ترسایان که کتاب دارند گزیت بستانند» [3].

بنابراین ناصرخسرو در اینجا مغان را در ردیف بت پرستان (مشرکان) محسوب داشته‌است‌واین خود مخالف تفسیر آیه [4] وحدیث پیغمبراست (که‌ازین پس بیاید) وظاهراً وی بنابرمذهب اسمعیلیه این قول را ذکر کرده است [5].

١ـ چاپ برلن ص ٢٩٤ .

٢ـ دراینجا خبری را نقل میکند که غلاة درحکم نصاری ونواصب در حکم یهود وخوارج درحکم مجوسند، وشرح آن درهمین عنوان بیاید .

٣ـ رك . حدیث‌اول که شرح آن بیاید، ورك کتاب حاضرص٢٤ .

٤ـ که مشرکانرا جدا ذکرفرموده است .

٥ـ بجزاین‌دوآیه ،دردوآیهٔ دیگر بایرانیان (مطلقاً) اشارت شده است . مؤلف فارسنامه ابن البلخی نویسد (چاپ دارالفنون کمبریج ص ٥) : « ودرقرآن دوجای ذکر پارسیانست که ایشانرا بقوت و مردانگی ستودست یك‌جاعزمن قائل : بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید ، یعنی بفرستادیم برشما بندگانی ازآن ماکه خداوندان نیرووبطش سخت بودند ، این خطاب با جهودانست که در عهدلهراسب بودند . لهراسب چون بخت (ا)نصررا اسپهبدی عراق داد تا بآخرروم واقصای مغرب وبخت (ا)نصرتا دمشق‌بیامد ... ودرجای دیگر میگوید جلت‌قدرته : ستدعون‌الی‌قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون . این خطاب با مسلمانان کردست یعنی که شما را بجنك قومی خوانند که خداوندان نیرو و بطش سخت‌اند تا با ایشان جنك کنید و ایشانرا میکشید تا آنگاه که مسلمان شوند . این قوم که اشارت بدیشانست که پارسیانند .) برای توضیح رجوع شود بهمان کتاب .

ما قبلا دستورخلافت(شام) را بنقل ازتاریخ سیستان درین باب آورده‌ایم.

نصیرالدین‌طوسی در«رسالهٔ جبروقدر» آرد [۱] : « ... و این قوم را قدریان خوانند و باشد که عدلیان‌خوانند، وباشد که قسم‌اول را قدری خوانند ، بسبب آنکه گویند : کارها بتقدیرخدایست وبجهت این خبر که «القدریة مجوس هذه الامة» هرقومی حوالهٔ قدری با دیگرقوم کنندومیان‌این طایفه مقالات بسیاراست.»

آقای مدرس رضوی درتعلیقات نوشته‌اند [۲] : « ... درهرحال مسلم است که مقصود ازمجوس معتقدین زردشت میباشد که‌بیزدان و اهریمن قائلند واین دو را خالق نیکیها و بدیها دانند .

اما مقصود ازقدریه چنانکه خواجه فرموده «اشاعره و جبریه گویند مراد ازقدریه معتزله باشند» چه این گروهند که بتفویض قائل باشند و گویند افعال عباد مخلوق خود آنهاست وخداوند کارهای بندگان را بخود آنها باز گذاشته و تفویض بدانها کرده‌است، **وهم المنسوبون‌الی القدرویزعمون ان کل عبدخالق فعله** ، وافعال بندگان را اختیاری محض دانند و گویند انسان در اراده وفعل‌آزادمطلق است ، ازاین جهت آنها را قدریه نامند که معتقد بقدرت وتوانائی کامل انسان براعمال وافعالند .

ومعتزله چون در اختیارعباد با قدریه شباهت دارند ،آنها را نیز قدریة گفته اند ، چنانکه درشرح مواقف‌آمده است که **قیل : القدریة هم المعتزلة لاستناد افعالهم الی قدرتهم**. ودرمنتخب کنزالعمال خبری بهمین معنی ازابن‌عباس روایت شده که گفته است : **القدریة الذین یقولون الخیروالشر بایدینا** (منتخب کنزالعمال چاپ مصر ج ۱ ص ۸۳) .

وشارح مقاصد گوید : « در ذم قدریه بین مسلمانان خلافی نیست ، چه در احادیث صحیحه واردشده: **لعن‌الله القدریة علی‌لسان سبعین نبیاً** ، ولیکن در اینکه مقصود از

۱ـ مجموعهٔ رسائل خواجه‌نصیرالدین باهتمام مدرس رضوی . ازانتشارات‌دانشگاه تهران (۳۰۸) ص ۱۰ .

۲ ـ ص ۹۱ ببعد.

وخارجیان [1] **مغان** امتند. وازمغان مرخارجیان را خواست که فدویانند، و **مرمغانرا کتاب نیست** که بدان کار کنند و ازپس آن روند [2]، چنانکه مرجهودانرا و ترسایانرا کتاب هست، کهازپس‌آن رونده‌اند. و تأویل این‌قول آنست که غالیان و ناصبیان، امام ثابت کنند همچنانکه جهودان وترسایان کتاب دارند از تورات وانجیل، و تأویل کتاب امام‌است وخارجیان‌امام ثابت نکنند و گویند امام‌هر که باشد رواباشد چون عادل‌باشد، همچنانکه مغان را که مثل ایشانند کتاب معلوم نیست.»

محشی فاضل وجه دین در ذیل صفحه درمورد حدیث فوق نگاشته‌اند:

«این خبرقطعاً مجعول باید باشد، چه اصطلاح غلاة و نواصب و خوارج واضحست که درعهد رسول هنوزمعمول نشده بوده است، چه اصل مسمیات این اسماء هنوز وجود خارجی نداشته است.»

۱ــ «ابتدای مذهب خوارج و پیداآمدن مقالت (ایشان) ازگاه حرب صفین بود که میان امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه ومعاویه بود ومدت‌آن حرب دراز کشید ... و علامت وشعارایشان این بود: لاحکم‌الالله.» (بیان الادیان ص۴٤-۵۰).

۲ــ ناصرخسرودراشعارخود بارها اززند نام برده:

ای خوانده‌کتاب زند و پازند　　　زین خواندن زند تا کی وچند؟

مع‌هذا چنین قولی رابیان کرده، ناگزیراوستا (وبقول خوداو زند وپازند) بنظرش کتابی آسمانی نبوده‌است. در نسخه‌ای‌خطی‌ازفرهنگ‌اسدی، ذیل(زراتشت‌وزرادشت) آمده: «ودرفقه امامیه ازاهل بیت منقولست که مجوس را شبه کتاب ازآن ثابت کنند که ایشانرا رسولی بود زردشت نام. قوم فرس اورا تصدیق نکردند وبکشتند وکتاب وی بسوختند وبعدازقتل پشیمان شدند وهر کس هرچه ازکتاب وی یادداشت، نوشتند؛ وخود نیز چیزی بدان دربستند وازآن زند وپازند است که الحال در میان است.» این عبارت در مآخذ نسخهٔ چاپ‌مرحوم اقبال نیست وپیداست که بعدها بکتاب افزوده شده (این‌جمله درفرهنگ رشیدی‌آمده (ذیل: زراتشت و زرادشت ...) و ظاهراً ناسخ نسخهٔ لغت فرس ازفرهنگ مزبور وارد لغت فرس کرده است (رك. ص ۲۹۲ ح ٤).

علیه‌السلام روایت کرده که‌فرموده است: «**لکل امة مجوس ومجوس هذه‌الامةالذین یقولون بالقدر** (بحار ج ۳ ص ۲۵).

وابونعیم که ازبزرگان اهل سنت وجماعت است در کتاب حلیة الاولیاءِ ازابن‌عمر روایت کرده‌است که‌او گفته: **القدریة مجوس هذه الامة ، ان مرضوافلا تعودوهم** (جامع الصغیرسیوطی ج ۲ ص ۶۸).

ودرمنتخب کنزالعمال نیزدر ذم‌قدریه ومرجئه نظیرخبرفوق‌روایت‌شده‌بدین‌عبارت: **لکل‌امة‌مجوس‌ومجوس‌هذه الامة الذین یقولون لاقدر** (کذا والظاهر: بالقدر)، **فان مرضوا فلاتعودوهم ، و ان ماتوا فلاتشهدوهم ، و هم شیعة الدجال ، وحق علی‌الله ان یحشرهم معه** (منتخب کنزالعمال چاپ مصر ج ۱ ص ۸۲).

وبخاری درصحیح خودآورده‌است که: **القدری اوله مجوسی وآخره زندیق** (جزوهشتم از صحیح بخاری چاپ مصرباب قدر ص ۱۲۲).

ونیزدیلمی روایت کرده است که: **القدریة مجوس امتی** (کنوز الحقائق ج ۲ ص ۳۴). »[1]

دررسالهٔ «اصلاح ذات البین» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی رشت بشمارهٔ ۳۳۸ (الف) ص ۱۱۵ حدیث مذکوربصورت «قدریة امتی مجوسها» ودرص ۱۴۷ بصورت «اولئك قدریة امتی و مجوسها » آمده . مؤلف در صفحهٔ اخیر گوید : «این حدیث متفق فریقین است ...» وازقول صاحب مواقف‌نقل کند:«المعتزلة‌لقبوا انفسهم با صحاب‌العدل والتوحید ، ویقولون ان‌اهل‌السنةهم القدریة‌لاثباتهم‌القضاءِ والقدرعلی‌الوجه‌الذی‌یلزمهم‌القول‌بالجبرکالمجوس.»[2]

مؤلف درالنظیم دراین‌مورد نوشته [3] :

«تحقیق حکمی ـ هرگاه که ثابت شد ومحقق گردید که جمیع ممکنات وسلسلهٔ

۱ـ پایان نوشتهٔ آقای مدرس رضوی .

۲ـ درعقدالفرید مصحح‌محمد سعیدالعریان ج ۲ ص۲۰۶ آمده : «واصطحب‌مجوس و قدری فی سفر، فقال القدری للمجوسی : مالك لاتسلم ؟ قال : ان اذن‌الله فی ذلك‌کان. قال : ان‌الله قد اذن ، الا ان الشیطان لایدعك . قال : فانا مع اقواهما . »

۳ ـ چاپ تهران ص ۱۸۲.

قدریه کیست اختلافست و مراد گروهی باشند که خیروشررابتقدیرخدای تعالی وخواست اوندانند ، واین گروه را قدریه ازان روی گویند که استناد افعال را بذات خداوندسخت انکار کنند .

بعضی هم گفته اند این طایفه را ازان جهت قدریه گویند چون برای بنده قدرت ایجاد اثبات کنند،ولیکن این وجه درست نیست،چه ازراه لغت مناسب چنانست که قدری بضمقاف خوانده شوند (انتهی کلام شارح مقاصد) .

اما معتزله گویند مراد ازقدریه جبریه باشند ، چه این طایفه‌اند که اعمال مردم را بقدر دانند .

و کسانی که‌قائلند که‌خیروشرتمام‌ازخدا وبتقدیرومشیت‌اوست‌بنام قدریه سزاوارتر باشند ازان جهت که اثبات قدر کنند ، متعارف و شایع آنست که اثبات کنندگان صفتی بدان صفت منسوب باشند نه نفی کنندگان‌آن .

وعلامه حلی در کتاب شرح‌تجرید دربارهٔ‌آنکه جبریه‌را چرا قدریه گویند ، وجوه چندی از حسن بصری و محمود خوارزمی نقل کرده که ازان جمله یکی این است که «همچنانکه مجوس گویند خداوند ایجاد فعلی میکند و بعدازان تبری و بیزاری میجوید چنانکه ابلیس‌راخلق کرد وبعداورا ازخود بیکسو کرده وراند، همچنین مجبره هم گویند که خداوند قبایح وزشتیها راآفرید و بعد ازان فعل تبری جست .»

علامه مجلسی در کتاب بحارالانوارپس‌ازذکرخبرزیر که درذم قدریه ازپیغمبر(ص) روایت شده : **صنفان من امتی لانصیب لهافی‌الاسلام: الغلاة والقدریة** (بحارج ۳ ص ۳) دربیان‌آن فرماید که مراد ازلفظ قدری دراخبارشیعه جبری وتفویضی هردو باشد ، ولیکن در این خبر مقصود گروه دوم یعنی تفویضی است و بعد فرموده که هریك از این دوطایفه ـ یعنی جبری وتفویضی ـ مقصود از قدریه دیگری رادانند .

بالجمله در ذم قدریه در احادیث شیعه واهل سنت وجماعت‌اخبار وروایات بسیاری وارد شده که برای مزید بیان ببعضی دیگردراینجا اشاره میشود :

صدوق‌علیه‌الرحمه در کتاب‌ثواب الاعمال باسنادخویش‌از حضرت امیرالمؤمنین‌علی

را که مذهب غیرجبر است» یعنی هر کس که مذهب وطریقه واعتقاد وی نه مذهب جبر باشد ونسبت قدرت واختیار بهر نوع که باشد بخود نماید ، خواه باستقلال وخواه بغیر استقلال، «نبی فرمود کومانند گبر است» یعنی آن کس را که سلب قدرت واختیار مطلقاً از عبد ننماید واسناد قدرت واختیار بخود که عبد است کند، پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که مانند گبر است ، اشاره است بحدیث : القدریة مجوس هذه الامة ، که مجوس مراد امت ابراهیم پیغمبر ند علیه السلام[1] .»

در تاریخ ثابت است که نهضت قدریه ومعتزله که هردو علمدار تفویض واختیار بودند بنابر تأثیر پیشوایان ایرانی بالا گرفته است وسبب سیاسی پیشرفت این مذهب اختیار آن بود که بنی امیه طرفدار جبریه بودند وایرانیان که بغض و کینهٔ بنی امیه را در دل داشتند، در ترویج فکر ملی خود یعنی اعتقاد باختیار کوشیدند وعاقبت غلبه یافتند .

اما کتب دینی زردشتیان هم سراسر پرست ازاین اختیار، زیرا که زردشت مردمان را دعوت میکرد بجنك با اهریمن وسپاه او، ومیگفت اگر کسی در اندیشه، گفتار و کردار با بدی ودروغ وسایر اموری که منسوب باهریمن است پیکار کند، وضد دیوان باشد ، وحشرات موذی را برطرف سازد، واختلاف کلمه را براندازد ، آن شخص رستگار است. وی در حقیقت انسانرا دعوت میکرد بیك جنك دائمی برضد بدیها وتاریکیها وامراض وشرور وآفات. این نکته ثابت میکند که بانی آن شریعت اعتقاد تام داشته است بآزادی انسان والادعوت بجنك جایز نبود ، اگر انسان مغلوب ومحکوم بمغلوبیت است چه فایده از دعوت ، چه ثوابی، چه عقابی . چه بازپرسی ، چه پاداشی[2] ؟

با این همه تشابه بین آیین مزدیسنا با مذهب قدریان، ذکر همین اصطلاح «قدریه» تولید ظن مینماید[3] که پس از پیغمبر وتشتت آراء وظهور فرق متعدد ، این حدیث نشأت یافته باشد !

۱ــ بنابر تطبیق زردشت با ابراهیم . رك . بخش دوم ص ١٦٦ ببعد ورك . ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ج ١ چاپ اول ص ٤١٤ (مقایسهٔ قدریه با مجوس) .

۲ــ رسالهٔ « کلیات تاریخ» نگارش مرحوم یاسمی ص ۲۵ .

۳ــ اگرچه : ان بعض الظن اثم .

اسبابی که من‌جملهٔ آنها قدرت عبدواراده وعلم وشوق ومشیت آنست‌مستندند بمشیت‌خدا، وعلم خدا مشیت اوست درقضا و قدرخود ، وازاسباب قریبهٔ ظاهره برای افاعیل ما قدرت وارادهٔ ماست ، پس کسی که مقصورنماید نظرخودرا باسباب ریبه، قائل شود بقدروتفویض، یعنی میگوید که این امورات (!) واقع است بتقدیر، ووجودشان مفوضست بتدبیرما ، واز این‌جهت پیغمبرفرمودند که : القدریة مجوس هذه‌الامة، زیرا که ایشان نیزمثل‌مجوس که قائلند بیزدان و اهرمن ، اثبات دومبدأ مینمایند ، و کسی که نظر بمشیت اول میکند و میداند که این اسباب ووسایط باسرها [1] مستندند بواجب تعالی شأنه علی‌الترتیب‌المعلوم فی‌العلل والمعلولات‌استناداً واجباً وترتیباً معلوماًعلی وفق‌القضاءِ والقدر، وقطع نظرنماید ازاسباب قریبه ، بالمره قائل شود بجبر و خلق افعال ، و فرق نکند مابین افعال انسانی و حیوانی وجمادی ، و شکی‌نیست که‌این هردو قائل اعور واحدالعینند : اما قدریه چشم راست او کورست وجبریه چشم چپ او .»

دراخبار وروایات اسلامی این نکته بتکرارآمده است.

شیخ شبستری گوید در معنی‌آن حدیث :

هرآن کس‌را که مذهب غیرجبرست   نبی فرمود او مـانند گبرست [2].

لاهیجی درتوضیح این بیت نوشته : «جبردرمقابل اختیاراست، وجبریه طایفه‌ای‌اند که اسناد افعال عبد بحق مینمایند و میگویند که بنده را اصلا قدرت نیست نه قدرت مؤثره چنانچه معتزله گفته‌اند که عبد در افعال خود مستقل است و نه قدرت کاسبه چنانچه اشاعره فرموده‌اند که افعال عباد بتقدیرحق است ، فاما بنده را قدرت و اختیار کسب هست وجبریه میگویند که بنده‌مانند جماداتست درصدورافعال ازو که هیچ‌اختیار بهیچ نوع ندارد ، سنگ را که حرکت‌دادند بی‌اختیارحرکت میکند، وبالامی‌اندازندبالا میرود، وبرسرهم می‌نهند دیوارمیشود، ودرچاه‌می‌اندازند خوش‌بشیب میرود، ودرهیچکدام نه قدرت دارد و نه اختیار . آدمی درافعال خود مانندآنست که میفرماید : « هرآن کس

۱- یعنی مجموعاً .

۲- شرح گلشن راز ص ۲۹۴ .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

نیست ، بلکه دربارهٔ پارسیان (ایرانیان) مطلقاً آمده. برخی ازآنها قطعاً مجعول وصحت برخی دیگر مورد تردید است از آن جمله :

۱ـ حدیث ذیل ازاحادیث ابوهریره است که آنرا محمدبن احمدبن ابی بکرالمقدسی (که درقرن چهارم هجری میزیسته) در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم نقل کرده است : قال رسول‌الله صلعم : ابغض الکلام الی‌الله الفارسیة ، و کلام الشیاطین الخوزیة ، و کلام اهل‌النارالبخاریة و کلام اهل‌الجنة‌العربیة . مفاد این حدیث با تفسیرآیهٔ « وعلم آدم الاسماءکلها» واینکه برخی از نویسندگان ازجمله (ابن‌البلخی مؤلف فارسنامه . ص ۱۷) تصریح کرده‌اند : « پیغمبرما صلوات‌الله وسلامه علیه بسیار لفظ پارسی دانستی وچند لفظ گفته است که بسیارْمعروفست.»، وقول شیخ نصربن محمد سمرقندی در « تنبیه الغافلین » (چاپ مصرص۴۷) مبنی برهمین معنی ، مخالفست[1] . در برهان قاطع درشرح «دری» آمده: « بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است که رسول (ص) فرموده‌اند که : لسان اهل‌الجنة عربی او فارسی دری» .

۲ـ حدیث ذیل بسیار مشهورست : لوکان العلم بالثریا لناله رجال من اهل فارس (شرح حکمة‌الاشراق ص ۱۸ـ۱۹) و دربعض روایات : لوکان‌العلم بالثریا لتناولته رجال من اهل فارس ، لوکان الایمان فی الثریا لنالته رجال من فارس (قواعد فارسی عبدالکریم ایروانی ص ۳ الف) ، لوکان هذا العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من اهل فارس (فارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۷). بدیهی است که موهبت دانش را ایرانیان از پرتو آیین خود بدست‌آورده بودند . در اوستا ، یشت شانزدهم که موسوم است به دین یشت ، سراسر متعلقست بایزد دانش که او را چیستی Cisti یا چیستا Cistâ نامند . علاوه بر معنی دانش ، دو واژهٔ مزبور بمعنی اندیشه وگاهی آیین و دستور دینی هم آمده است . ایزد دانش مقامی بس ارجمند دارد ، پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از اومیطلبد ، دربند دوم یشت مذکور، زرتشت به‌چیستا خطاب کرده گوید : « ای علم راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس! اگرتو درپیش باشی منتظرمن بمان واگر دردنبال باشی بمن

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

۱ـ معاشرت پیغامبراسلام با سلمان پارسی یکی ازجهات آشنایی وی بلغات پارسی است . درصبح‌الاعشی(چاپ مصرجزء اول‌ص ۱۶۶)آمده که وقتی‌سلمان برپیامبر درآمد، پیامبرفرمود : «درسته وساوته» یعنی اهلا ومرحبا ، و صحیح این دوکلمه : « درستیه و شادیه» است بصیغهٔ حاصل مصدر(اسم معنی) پهلوی .

۳ـ مؤلف بیان‌الادیان نگاشته است[۱] :

«دراخبارمی‌آید که‌پیغامبرعلیه‌السلام‌فرمود:سنوا فی **المجوس** سنة‌اهل‌الکتاب غیرنا کحی‌نسائهم ولاآکلی ذبائحهم. از**مغان**، همهٔ سنتهای‌اهل کتاب‌نگاهداریدالادو چیز: یکی ازیشان زن مخواهید ودیگراز کشتهٔ ایشان مخورید.»

دراین‌حدیث تصریح شده که مزدیسنان در ردیف اهل کتابند[۲].

٤ـ در فارسنامهٔ ابن‌البلخی آمده‌است[۳]:

«پیغمبررا علیه‌السلام پرسیدند که چراهمهٔ قرون‌چون‌عاد وثمود ومانندایشان هلاك‌شدند وملك پارسیان‌بدرازا کشید، باآنك **آتش‌پرست** بودند، پیغمبر گفت:لانهم عمروا فی‌البلاد،وعدلوا فی‌العباد،یعنی‌ازبهرآنك‌آبادانی کردنددرجهان،وداد گستردند میان بندگان خدای عز وجل.»

بدیهیست که‌آبادانی‌نواحی‌بدست مزدیسنان، براثرتعالیم‌عالی‌زرتشت‌بوده‌است. یکی‌ازاسباب ترقی ایران باستان، محترم داشتن همین‌خاك بوده که مهدآسایش‌بشرو مایهٔ‌زندگانی‌است. زرتشتیان‌آبادانی‌و دشت‌ورزرا ثواب‌میشمردند[۴]، وهنوزهم‌زراعت را ازاعمال نیك میشمرند وآنرا برکارهای دیگربرتری میدهند[۵].*

۱ـ ص ١٦.

۲ـ «الرکن‌الثالث فی احکام اهل الذمة والنظر فی امور : الاول من یؤخذ منه الجزیة ویؤخذممن‌یقرعلی‌دینه وهم‌الیهود والنصاری‌ومن‌له‌شبهة‌کتاب وهم‌المجوس‌ولایقبل من غیرهم الاالاسلام والفرق الثلاثة اذا التزموا شرائط الذمة اقروا سواء کانوا عرباً او عجماً.» (کتاب‌الشرائع، القسم‌الاول، کتاب‌الجهاد. نیز رك. ص ٤٦٨ ح ۲).

۳ـ چاپ دارالفنون کمبریج ص ٥.

٤ـ رك. صد در نثرباب۹۱ (که توسط بهمن جی نسروانجی دابر در بمبئی چاپ شده).

٥ـ یشتها ج ۲ ص ١٦.

* بجزاحادیث مزبور، چند حدیث از پیغامبر مرویست که مستقیماً بزرتشتیان مربوط

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

فهرست موضوعات*

دیباچهٔ چاپ دوم بقلم م. معین	صفحه الف ـ د
سرآغاز. بقلم آقای ابراهیم پورداود استاد دانشگاه	۱ ـ ۴
دیباچه « م. معین	۵ ـ ۳۲
مزدیسنا آیین رسمی ایران	٦ ـ ١٢
حملهٔ عرب و نتایج آن	١٢ ـ ١٦
نتایج اسلام	١٦ ـ ١٧
مهاجرت پارسیان	١٧ ـ ٢٢
زرتشتیان ایران	٢٢ ـ ٢٧
ایرانیان مسلمان	٢٧ ـ ٣٠
منظور از تألیف کتاب حاضر	٣٠ ـ ٣٢
بخش اول ، آیین آریاییان پیش از ظهور زرتشت	۳۳ ـ ۷۴
آیین آریایی	۳۵ ـ ۵۷
خدای بزرک	٣٧ ـ ٣٩
میتره (مهر)	٣٩ ـ ٤٠
رب‌النوع آتش	٤٠ ـ ٤٢
دوگانگی	٤٣ ـ ٤٥
ابرها	٤٥
ایندره	٤٥ ـ ٤٦
وریتره و اهی	٤٦ ـ ٤٩
سومه	٤٩ ـ ٥١
منتره	٥٢ ـ ٥٣
خلاصه	٥٤ ـ ٥٧
انعکاس دین آریایی در شاهنامه	٥٨ ـ ٧٤
بخش دوم ـ زرتشت مؤسس مزدیسنا	۷۵ ـ ۱٦۷
زرتشت	۷٦ ـ ۱٦۷
وجود تاریخی یا وهمی	٧٦
وجه اشتقاق	٧٦ ـ ٧٨
نام خانوادگی : سپیتمه	٧٨ ـ ٧٩

* فهرست الفبایی نامهای کسان وجایها وقبیله‌ها و کتابها در پایان جلد دوم درج خواهد شد.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

برس» ـ از چیستا مکرر درگاتها ویسنا و یشتها و وندیداد سخن رفته است (رك . مقالهٔ چیستا دریشتها ج ۲ ص ۱۵۷ـ۱۵۸ .)

۳ـ قوموا لسیدکم بدأب الاعجام (فروغ مزدیسنی ص ۱۳۳) .

٤ـ انالله خیرتین من خلقه (انالله خیرمن خلقه صنفین . ن ل .) : من العرب قریش (قریشاً . ن ل.) ومن العجم فارس (فارساً . ن ل.)، یعنی که خدایرا دوگروه گزینند ازجملهٔ خلق او، ازعرب قریش وازعجم پارس، وپارسیانرا قریش العجم گویند یعنی درعجم شرف ایشان همچنانست که شرف قریش درمیان عرب، وعلی بن الحسین را کرم الله وجهه که معروفست بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دوگزیده، بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود ومادر شهر بانویه بنت یزدجرد الفارسی ، وفخرحسینیان برحسنیان ازین است که جدهٔ ایشان شهربانویه بودست وکریم الطرفین اند . » (فارسنامهٔ ابن البلخی ص ٤) . (راجع به شهربانو ، رك . شهربانو بقلم سید جعفر شهیدی) .

بشار بن برد درهمین موضوع گوید :

نمتنی الکرام بنو فارس قریش وقومی قریش العجم .

(مروج الذهب چاپ مصر ج ۱ ص۲۰۲) .

٥ـ من اکرمهم فقداکرمنی ، وله عندالله خیر، ومن آذاهم فقد آذانی وانا خصمه یوم القیمة و جزاؤه نار جهنم ، برئت منه ذمتی . این حدیث دربارهٔ زرتشتیان مرویست و ظاهراً پیروان این آیین که سخت تحت شکنجهٔ مسلمانان بودند حدیث مزبوررا ساخته‌اند تا از آزار ایشان در امان باشند چنانکه ارامنهٔ ایران عهد نامه‌ای بنام علی بن ابی طالب ساخته‌اند .

باید دانست که جز از اینها احادیث دیگری دربارهٔ اقوام ایرانی ویا افراد ایرانی مانند (ولدت فی زمن ملك عادل ـ سلمان منا اهل البیت) و احادیث دیگر وارد است که شرح آنها درکتب عربی راجع بمجوس آمده (رك. مجوس درکتب مقدس سامی بقلم آقای مشکور ـ مجموعهٔ انجمن ایرانشناسی شمارهٔ۱) .

صفحه

ارمیا وزرتشت ۱۳۷-۱۳۴
عزیر وزرتشت ۱۳۷
الیسع وزرتشت ۱۳۸-۱۳۷
ایوب وزرتشت ۱۳۹-۱۳۸
آیین مزدیسنا ودین موسی ۱۴۶-۱۳۹

هویت زرتشت درنظر نویسندگان ایرانی ۱۶۷-۱۴۶

زرتشت ، فیثاغورس وافلادوس ۱۵۲-۱۴۶
زرتشت و آذرباد ۱۵۶-۱۵۲
زرتشت سپنتمان وزرتشت آذرباد ۱۵۷-۱۵۶
تعدد زرتشت ۱۵۸-۱۵۷
وخشور سیمباری ۱۵۹-۱۵۸
زرتشت در استخر ۱۶۰-۱۵۹
انتساب شعبده ۱۶۲-۱۶۰
زرتشت منجم ۱۶۲
انتساب پیسی ۱۶۶-۱۶۲
زردشت وصاحب البحر ۱۶۶
زردشت بزرك ، زردشت پیشین ، زروان بزرك ۱۶۷

بخش سوم ، اوستا وزند ۲۲۹-۱۶۸

اوستا وزند ۲۲۹-۱۶۹

وجه اشتقاق ۱۷۱-۱۷۰
یادگارهای ایران باستان ۱۷۲-۱۷۱
زبان اوستایی ۱۷۲
موطن اوستا ۱۷۳-۱۷۲
زمان اوستا ۱۷۹-۱۷۳
تدوین اوستا ۱۸۵-۱۷۹
الفبای اوستا یا دین دبیری ۱۸۷-۱۸۶
عظمت اوستا ۱۸۹-۱۸۸
نسکهای اوستا ۱۹۵-۱۸۹

کتب اوستا ۲۰۳-۱۹۵

۱- یسنا ۱۹۸-۱۹۵
گاتها (گاهها) ۱۹۸-۱۹۶

صفحه

مولد ومنشأ زرتشت ۷۹ – ۸۴
زمان زرتشت ۸۴ – ۸۸
نسب زرتشت ۸۹ – ۹۱
پدر ۸۹ – ۹۰
مادر ۹۰ – ۹۱
برادران ۹۱
خانوادهٔ زرتشت : زنان ۹۱ – ۹۲
پسران زرتشت ۹۲ – ۹۳
دختران زرتشت ۹۳
پسرعم زرتشت ۹۳
محل بعثت ۹۴ – ۹۵
تبعید ومهاجرت زرتشت ۹۵ – ۹۶
پادشاه معاصرزرتشت ۹۷ – ۹۹
شخصیت زرتشت ۹۹ – ۱۰۲
رفرم زرتشت ۱۰۳-۱۰۷
تعلیمات زرتشت ۱۰۷-۱۰۹
پیروان زرتشت ۱۰۹-۱۱۱
شهادت زرتشت ۱۱۱-۱۱۲
زرتشت در ادبیات پارسی ۱۱۲-۱۶۷
۱- زرتشت وشهریاران ۱۱۲-۱۱۵
فریدون ومنوچهر ۱۱۲-۱۱۳
گشتاسب ۱۱۳-۱۱۵
۲- زرتشت وانبیای بنی‌اسرائیل ۱۱۵-۱۴۶
شیث ۱۱۶
ابراهیم خلیل ۱۱۶-۱۲۸
ارمیای نبی ۱۲۸-۱۳۰
عزیر ۱۳۰-۱۳۱
الیسع ۱۳۱
ایوب ۱۳۱-۱۳۲
انتقاد اقوال سابق ۱۳۲-۱۳۹
شیث وزرتشت ۱۳۲
ابراهیم وزرتشت ۱۳۲-۱۳۴

صفحه

آتش درزمان ساسانیان ۲۸۰-۲۷۹
توجیه ستایش آتش درحکمت اشراق ۲۸۲-۲۸۰
درادبیات پارسی ۲۹۱-۲۸۲
آتشکده ، آذرکده ، آتشگاه ،گنبدآذر، آتشخانه، هیکل زردشت ۲۹۷-۲۹۱
شکل وسازمان ومراسم آتشکده‌ها ۳۰۷-۲۹۷
طرز تهیهٔ آتش ۳۰۷-۳۰۶

سه آتشکدهٔ نامی ۳۶۱-۳۰۸

I- آذرگشسب ۳۳۲-۳۰۹
پیدایش آذرگشسب ۳۱۳-۳۱۱
محل آذرگشسب ۳۱۶-۳۱۳
علت تقدیس ۳۱۷-۳۱۶
اختصاص واهمیت آذرگشسب ۳۳۲-۳۱۷
II- آذربرزین مهر ۳۳۷-۳۳۲
پیدایش آن ۳۳۴-۳۳۳
محل واختصاص آن ۳۳۵-۳۳۴
درادبیات پارسی ۳۳۷-۳۳۵
III- آذرفرنبغ ۳۵۴-۳۳۸
اختصاص آذرفرنبغ ومحل آن ۳۴۳-۳۳۹
درادبیات پارسی ۳۴۸-۳۴۳
آذرخراد ۳۵۲-۳۴۸
آذرخورا ۳۵۳-۳۵۲
آذرخرین ۳۵۴-۳۵۳

آتشکده‌های هفتگانه ۳۶۱-۳۵۴

۱- آذرمهر ۳۵۴
۲- آذرنوش ۳۵۴
۳- آذربهرام ۳۶۰-۳۵۴
۴- آذرآئین ۳۶۰
۵- آذرخرداد ۳۶۰
۶- آذربرزین ۳۶۰
۷- آذر زردهشت ۳۶۱-۳۶۰

آتشکده‌های مختلف ۳۷۵-۳۶۱

آذرآباد ، آذرآبادگان . . . ۳۶۲-۳۶۱

	صفحه
۲ـ ویسپرد	۲۰۰-۱۹۸
۳ـ وندیداد	۲۰۱-۲۰۰
٤ـ یشتها	۲۰۲-۲۰۱
٥ـ خرده اوستا	۲۰۳-۲۰۲
ایارده	۲۰٦-۲۰۳
آفرینگان	۲۰۸-۲۰٦
زند	۲۱٦-۲۰۸
پازند	۲۲۰-۲۱٦
عبارتی از قابوسنامه	۲۲۲-۲۲۰
تاریخ اجمالی اوستا وزند	۲۲۹-۲۲۲
بخش چهارم ، آیین مزدیسنا	**۴۵۸-۲۳۰**
آیین مزدیسنا	**٤٥۸-۲۳۱**
بهرهٔ ۱ـ یگانگی ودوگانگی	**۲۷۲-۲۳۱**
اهورمزدا	۲۳۳-۲۳۱
اشتقاق اهورمزدا	۲۳٥-۲۳۳
خاصهٔ اهورمزدا	۲۳٦-۲۳٥
اهریمن	۲۳۷-۲۳٦
قوای نیکی	۲٤٤-۲۳۷
امشاسپندان	۲۳۹-۲۳۷
ایزدان	۲٤٤-۲۳۹
قوای شر	۲٥۷-۲٤٤
کماریکان	۲٤٥-۲٤٤
دیوان	۲٥۷-۲٤٥
یکتا پرستی در مزدیسنا	۲٦٤-۲٥۸
سبب اسناد دوگانگی	۲٦۸-۲٦٤
درادبیات پارسی	۲۷۲-۲٦۸
بهرهٔ۲ـ آتش	**۳۷٥-۲۷۳**
اشتقاق آتش و آذر	۲۷٦-۲۷٤
آذر دراوستا	۲۷۷-۲۷٦
اقسام آتش	۲۷۸-۲۷۷
آتش درزمان مادها	۲۷۸
» » هخامنشیان	۲۷۹-۲۷۸

	صفحه
درادبیات	٣٨٩-٣٨٧
بهرهٔ ۴- باژ وزمزم	**۳۹۹-۳۹۰**
زمزم	٣٩٩-٣٩١
بهرهٔ ۵ - برسم	**۴۱۱-۴۰۰**
برسم	٤٠١-٤٠٠
برسمچین	٤٠١
برسمدان	٤٠٢
مشخصات برسم	٤٠٦-٤٠٢
مقصود از برسم	٤٠٧
درادبیات پارسی	٤١١-٤٠٨
بهرهٔ٦- فرایزدی	**۴۳۰-۴۱۲**
فر، فره ، خره	٤١٧-٤١٢
فرایرانی وفر کیانی	٤٢١-٤١٨
درحکمت اشراق	٤٢٤-٤٢١
ورج ، ارج	٤٢٩-٤٢٤
ورجاوند	٤٣٠-٤٢٩
بخش پنجم - می‌مغانه	**۴۵۸-۴۳۱**
می‌مغانه	٤٥٨-٤٣٢
اشتقاق	٤٣٣-٤٣٢
جمشید ومی	٤٤٠-٤٣٣
شمیران ومی	٤٤٣-٤٤٠
کیقباد ومی	٤٤٥-٤٤٣
جام جم	٤٤٦-٤٤٥
می ومزدیسنان درادبیات پارسی وتازی	٤٥٨-٤٤٦
مغان	٤٥٣-٤٥٢
پیرمغان	٤٥٣
مغبچه	٤٥٣
مغان ومی مغانه	٤٥٤-٤٥٣
دیرمغان	٤٥٥-٤٥٤
فیض پیرمغان	٤٥٦-٤٥٥
وصف پذیرایی مغان	٤٥٨-٤٥٦

	صفحه
رام برزین	۳٦۲
خراد مهر	۳٦۲
آتش کوشید	۳٦٤-۳٦۳
آتشکدهٔ طوس	۳٦٤
آتشکده‌های بخارا	۳٦٤
سروش آذران	۳٦۵-۳٦٤
آتشکدهٔ نیمور	۳٦۷-۳٦۵
آتشگاههای «بوم پیر» و «بوم جوان»	۳٦۷
آتشکده‌های سه گانه منسوب به کی اردشیر	۳٦۸-۳٦۷
آتشکده‌های شیراز	۳٦۸
آتشکده‌های کازرون	۳٦۹-۳٦۸
آتشکده‌های بشاور	۳٦۹
آتشکدهٔ گنك دز	۳٦۹
آتشکدهٔ ارجان	۳٦۹
آتشکدهٔ نیشابور	۳٦۹
آتشکدهٔ نسا	۳۷۰
آتشکدهٔ اسفینیا	۳۷۰
آتشگاه آزخداه	۳۷۰
آتشگاه فیروز آباد (جور = گور)	۳۷۲-۳۷۱
آتشکده‌های مهر نرسی هزار بنده	۳۷۲
آتشکدهٔ اسطنوس یا اسطناس	۳۷۳-۳۷۲
آتشکدهٔ اصطخر	۳۷۳
آتشکدهٔ نیاسر کاشان	۳۷۳
آتشکده‌های پاسارگاد	۳۷٤
آتشکدهٔ افراسیاب	۳۷٤
آتشگاهٔ باکو	۳۷٤
آتشکدهٔ شاپور	۳۷۵-۳۷٤
بهرهٔ ۳- کستی	**۳۸۹-۳۷٦**
کستی مزدیسنان	۳۸۱-۳۷۹
منشأ کستی	۳۸۱
جشن کستی بستن	۳۸۵-۳۸۲
نوزوت	۳۸٦-۳۸۵
آداب کستی	۳۸۷-۳۸٦

فهرست انتشارات دانشگاه تهران

شماره	عنوان	مؤلف
۱ -	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ -	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ -	آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
۴ -	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
۵ -	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
۶ -	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ -	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ -	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ -	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰-	نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
۱۱-	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲-	اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳-	تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول)	تالیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱۴-	روش تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۱۵-	تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱۶-	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷-	فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸-	راهنمای دانشگاه	—
۱۹-	مقررات دانشگاه	—
۲۰-	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱-	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲-	راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳-	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲۴-	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲۵-	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲۶-	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۱-	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸-	اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹-	اصول گداز و استخراج فلزات (» دوم)	» » »
۳۰-	اصول گداز و استخراج فلزات (» سوم)	» » »
۳۱-	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲-	جنگل شناسی (جلد اول)	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳-	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴-	فیزیولژی گیاهی (ج اول)	» » اسمعیل زاهدی

صفحه

بخش ششم، آیات و احادیث ۴۵۹-۴۷۶

آیات و احادیث ۴۶۰-۴۷۶

دو آیهٔ قرآن ۴۶۰-۴۶۶

احادیث ۴۶۷-۴۷۶

فهرست ۴۷۷-۴۸۴

۷

توضیح

در صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱ شرح زیر هر تصویر اشتباهاً بجای دیگری آمده است، اصلاح شود.

عنوان	مؤلف
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتتیک گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	تألیف دکتر جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی نژاد
۸۱- جنگل شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب شناسی (جلد اول)	تألیف دکتر سهراب دکتر میردامادی
۹۱- میزراه (جلد اول)	» » حسین گلژ
۹۲- » (جلد دوم)	» » » »
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه (جلد دوم)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیک‌نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی (جلد اول)	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میربابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیهٔ آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی (جلد اول)	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی (جلد اول) تئوری و اصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» (جلد اول)	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی

۳۵- جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	تألیف دکتر مهدی بهرامی
۳۹- واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» » امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس - دکتر نائ
۴۵- روان‌شناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷- ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه (جلد اول)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- آکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» » ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
۵۲- درس اللغة و الادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳- جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
۵۴- پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
۵۵- روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	» » آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی (جلد دوم)	» » زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده
۶۲- اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیک فیزیک	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس
۶۸- درمانشناسی (جلد اول)	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی (» دوم)	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
۷۲- اقتصاد جلد اول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۴)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیوف استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹- حشره شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه شناسی (علم العلامات) (جلد اول)	« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱۶۱- نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲- آسیب شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسیته صنعتی	تألیف دکتر محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« « علی اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « « (جلد سوم - قسمت اول)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۷۰- رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴ تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیك	« مرحوم زیرك‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعهٔ ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم - قسمت دوم)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «

شماره	عنوان	مؤلف
۱۱۵-	آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶-	هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷-	شکسته بندی (جلد دوم)	» » امیر کیا
۱۱۸-	باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹-	اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰-	فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱-	اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲-	جراحی فوری اطفال	تألیف دکتر مرعشی
۱۲۳-	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴-	چشم پزشکی (جلد اول)	» دکتر ضرابی
۱۲۵-	شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶-	بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷-	بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸-	اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹-	تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰-	کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱-	امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲-	درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳-	واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴-	تك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵-	حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶-	عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷-	طیف جذبی و اشعهٔ ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸-	مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹-	روانشناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰-	ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱-	بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲-	زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳-	مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴-	فیزیولوژی (جلد اول)	» » کاتوزیان
۱۴۵-	کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۶-	تاریخ تمدن ساسانی (جلد اول)	» سعید نفیسی
۱۴۷-	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی-دکتر نیك نفـ
۱۴۸-	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹-	کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰-	هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱-	اندام شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲-	چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳-	بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴-	انشاء انگلیسی	» بازارگادی

عنوان	مؤلف
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)	« آقای سید محمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل و رده بندی تك لپه‌ایها	تألیف دکتر زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلددوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلددوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلداول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلددوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی وادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی

۱۹۶– درمان تراخم باالکتروکوآگولاسیون — « دکتر پروفسور شمس

۱۹۷– شیمی وفیزیك (جلداول) — « « توسلی

۱۹۸– فیزیولوژی عمومی — « « شیبانی

۱۹۹– داروسازی جالینوسی — « « مقدم

۲۰۰– علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم) — « « میمندی نژاد

۲۰۱– استخوان شناسی (جلد اول) — « « نعمت‌اله کیهانی

۲۰۲– پیوره (جلد دوم) — « « محمود سیاسی

۲۰۳– علم النفس ابن‌سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید — « « علی‌اکبر سیاسی

۲۰۴– قواعدفقه — « آقای محمودشهابی

۲۰۵– تاریخ سیاسی ودیپلوماسی ایران — « دکتر علی‌اکبر بینا

۲۰۶– فهرست مصنفات ابن‌سینا — « مهدوی

۲۰۷– مخارج الحروف — تصحیح وترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری

۲۰۸– عیون الحکمه — ازابن‌سینا ـ چاپ عکسی

۲۰۹– شیمی بیولوژی — تألیف دکتر مافی

۲۱۰– میکربشناسی (جلد دوم) — « آقایان دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی

۲۱۱– حشرات زیان‌آور ایران — « مهندس عباس‌دواچی

۲۱۲– هواشناسی — « دکتر محمد منجمی

۲۱۳– حقوق مدنی — « « سیدحسن امامی

۲۱۴– ماخذقصص وتمثیلات مثنوی — نگارش آقای فروزانفر

۲۱۵– مکانیك استدلالی — « پرفسور فاطمی

۲۱۶– ترمودینامیك (جلد دوم) — « مهندس بازرگان

۲۱۸– گروه بندی وانتقال خون — « دکتریحیی پویا

۲۱۸– فیزیك، ترمودینامیك (جلداول) — « « روشن

۲۱۹– روان پزشکی (جلدسوم) — « « میرسپاسی

۲۲۰– بیماریهای درونی (جلداول) — « « میمندی‌نژاد

۲۲۱– حالات‌عصبانی یانوروز — ترجمه « چهرازی

۲۲۲– کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش) — تألیف دکتر امیراعلم ـ دکترحکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك‌نفس

۲۲۳– علم الاجتماع — تألیف دکتر مهدوی

۲۲۴– الهیات — « فاضل تونی

۲۲۵– هیدرولیك عمومی — « مهندس ریاضی

۲۲۶– شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول) — تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی

۲۲۷– آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی » — « « آرمین

۲۲۸– اصول الصرف — « علی‌اکبرشهابی

۲۲۹– سازمان فرهنگی ایران — تألیف دکترعلی کنی

۲۳۰– فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم) — نگارش دکتر روشن

۲۳۱– راهنمای دانشگاه — ـ

۲۳۲– مجموعهٔ اصطلاحات علمی — ـ

۲۳۳– بهداشت غذائی (بهداشت نسل) — نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۳۰۹ - سرگذشت وعقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی » محمد مدرسی (زنجانی)

۳۱۰ - فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) » دکتر روشن
کتاب هفتم

۳۱۱ - رساله جبر ومقابله خواجه نصیرطوسی بکوشش اکبردانا سرشت

۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن تألیف دکتر هادوی

۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ —

۳۱۴ - احوال وآثار محمدبن جریری طبری تألیف آقای علی اکبرشهابی

۳۱۵ - مکانیك سینماتیك » دکتراحمد وزیری

۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول) » دکترمهدی جلالی

۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم) » « تقی بهرامی

۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی) » « ابوالحسن شیخ

۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم) » » عزیزی

۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام) » » میمندی نژاد

۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال تألیف دکترافضلی پور

۳۲۲ - رده‌بندی دولپه‌ای ها وبازدانگان » » زاهدی

۳۲۳ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه » » جزایری
از ابتدای مشروطیت تا حال

۳۲۴ - کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن » » منوچهرحکیم و
(توصیفی - موضعی - طرز تشریح) » سیدحسین گنج بخش

۳۲۵ - ایمنی‌شناسی (جلد اول) » » میردامادی

۳۲۶ - حکمت‌الهی عام وخاص (تجدید چاپ) » آقای مهدی الهی قمشه‌ای

۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱) » دکترمحمدعلی مولوی

۳۲۸ - اصول استخراج معادن » مهندس محمودی

۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی جمع آوری دکتر کی‌نیا

۳۳۰ - شلیمر دانشکده پزشکی

۳۳۱ - تجزیه ادرار مرحوم دکترابوالقاسم بهرامی

۳۳۲ - جراحی فك وصورت تألیف دکترحسین مهدوی

۳۳۳ - فلسفه آموزش وپرورش » » امیرهوشمند

۳۳۴ - اکوستیك (۲) صوت » » اسماعیل بیگی

۳۳۵ - الکتریسته صنعتی (جلداول چاپ دوم) » مهندس زنگنه

۳۳۶ - سالنامه دانشگاه —

۳۳۷ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه ومسائل ترمودینامیك » دکتر روشن

۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم) » » فیاض

۳۳۹ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) » » وحدتی

۳۴۰ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱) » » محمد محمدی

۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی تألیف دکتر کامکارپارسی

۳۴۲ - جوامع الحکایات » » محمد معین

۳۴۳ - شیمی تحلیلی » مهندس قاسمی

عنوان	مؤلف
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیها دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگ
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژا
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیک	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیک	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	نگارش دکتر یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن - سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱- آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «

عنوان	مؤلف
۳۸۳ - یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸۴ - گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ - کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه)	نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸٦ - ایران بعد از اسلام	» عباس خلیلی
۳۸۷ - تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	» دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ - آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها	» » خبیری
۳۸۹ - شیمی صنعتی (جلد اول)	» » رادفر
۳۹۰ - فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	» » روشن
۳۹۱ - مبادی علم هوا شناسی	» » احمد سعادت
۳۹۲ - منطق و روش شناسی	» » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ - الکترونیك (جلد اول)	» » رحیمی قاجار
۳۹٤ - فرهنگ غفاری (جلد دوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ - حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	» محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹٦ - گنج جواهر دانش (٤)	» حسن آل طه
۳۹۷ - فن کالبد گشائی وآسیب شناسی	» دکتر محمدکار
۳۹۸ - فرهنگ غفاری (جلد سوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ - مزدا پرستی در ایران قدیم	» دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ - اصول روشهای ریاضی آمار	» » افضلی پور
٤۰۱ - تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)	» » دکتراحمدبهمنش
٤۰۲ - عددمن بلغاء ایران فی‌اللغة	» قاسم‌تویسرکانی
٤۰۳ - علم اخلاق (نظری وعملی)	» دکتر علی‌اکبر سیاسی
٤۰٤ - ادوارفقه (جلددوم)	» آقای محمودشهابی
٤۰۵ - جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم)	نگارش‌دکترکاظم سیمجور
٤۰٦ - فیزیولژی‌بالینی	» » گیتی
٤۰۷ - سهم الارث	» نصراصفهانی
٤۰۸ - جبرآنالیز	» دکترمحمدعلی مجتهدی
٤۰۹ - هوا شناسی (جلد اول)	» » محمد منجمی
٤۱۰ - بیماریهای درونی (جلدسوم)	» » میمندی نژاد
٤۱۱ - مبانی فلسفه	» » علی‌اکبر سیاسی
٤۱۲ - فرهنگ غفاری (جلد چهارم)	» مهندس‌امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» دکتراحمد سادات عقیلی
٤۱٤ - کالبد شناسی (عضله‌شناسی‌مقایسه‌ای) (جلدپنجم)	» » میربابائی
٤۱۵ - سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵	-
٤۱٦ - یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی	نگارش دکتر صفا
٤۱۷ - تئوریهای اساسی ژنتیك	» » آزرم
٤۱۸ - فولاد وعملیات حرارتی آن	» مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ - تأسیسات آبی	» مهندس عبدالله ریاضی
٤۲۰ - بیماریهای اعصاب (جلد نخست)	نگارش دکترصادق صبا
٤۲۱ - مکانیك عمومی (جلد دوم)	» دکترمجتبی ریاضی

۳۴۴ ـ ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه) — ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ ـ دفتر دانش وادب (جلد سوم) — مقالهٔ دکترمهدوی
۳۴۶ ـ حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ) — تألیف دکترامامی
۳۴۷ ـ نمایشنامه لوسید — ترجمهٔ دکترسپهبدی
۳۴۸ ـ آب شناسی هیدرولوژی — تالیف دکترجنیدی
۳۴۹ ـ روش شیمی تجزیه (۱) — » » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ ـ هندسهٔ ترسیمی — » » جمال عصار
۳۵۱ ـ اصول الصرف — » علی اکبرشهابی
۳۵۲ ـ استخراج نفت (جلد اول) — » دکترجلال الدین توانا
۳۵۳ ـ سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان — ترجمه دکترسیاسی-دکترسیمجور
۳۵۴ ـ کورش کبیر — تألیف دکترهادی هدایتی
۳۵۵ ـ فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول) — مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ ـ اقتصاد اجتماعی — دکترسید شمس الدین جزایری
۳۵۷ ـ بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ) — » خبیری
۳۵۸ ـ بیماریهای مغزو روان (۳) — » حسین رضاعی
۳۵۹ ـ آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ) — آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ ـ تقریرات اصول — » محمود شهابی
۳۶۱ ـ کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب) — تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ ـ الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه — » سبزواری
۳۶۳ ـ بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی — » دکتر محمود مستوفی
۳۶۴ ـ چشم و بیماریهای آن — تألیف دکتر باستان
۳۶۵ ـ هندسهٔ تحلیلی — » » مصطفی کامکارپارسی
۳۶۶ ـ شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم) — » » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ ـ پزشکی عملی — » » ابوالقاسم نجم‌آبادی
۳۶۸ ـ اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم) — » » هوشیار
۳۶۹ ـ پرتو اسلام — بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ ـ جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول) — تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ ـ درد شناسی دندان (۱) — » » محمود سیاسی
۳۷۲ ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم) — ـ
۳۷۳ ـ تیره شناسی (جلد سوم) — » » احمد پارسا
۳۷۴ ـ المعجم — بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ ـ جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی) — بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی — تألیف دکتر محسن عزیزی
۳۷۷ ـ Textes Français — » بانو نفیسی
۳۷۸ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم) — » دکترعلی اکبر توسلی
۳۷۹ ـ زیباشناسی — » آقای علینقی وزیری
۳۸۰ ـ بیماریهای مشترك انسان ودام — » دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ ـ فرزان تن وروان — » » بصیر
۳۸۲ ـ بهبودنسل بشر — » » محمد علی مولوی

عنوان	پدیدآورنده
۴۶۲ - کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)	تصحیح فروزانفر
۴۶۳ - ارتدنسی (جلد اول)	نگارش دکتر ریاض
۴۶۴ - یادداشتهای قزوینی (جلد اول)	بکوشش ایرج افشار
۴۶۵ - فهرست پیشنهادی اسامی پرندگان ایران	« سایمون جرویس رید
۴۶۶ - تاریخ دیپلوماسی جلد اول	نگارش دکتر بینا
۴۶۷ - مینودر ـ یاباب الجنه	« محمدعلی گلریز
۴۶۸ - فلسفه عالی یاحکمت صدرالمتألهین	ترجمه جواد مصلح
۴۶۹ - کالبد شناسی انسانی (تنه)	نگارش پرفسور حکیم
۴۷۰ - شیمی آلی	« دکتر شیخ
۴۷۱ - بابا افضل کاشی (جلد دوم)	« « مهدوی
۴۷۲ - تجزیه سنگهای معدنی	« مهندس محمدرضا رجالی
۴۷۳ - اکوستیک	« دکتر اسمعیل بیگی
۴۷۴ - تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	« « محسن عزیزی
۴۷۵ - راهنمای زبان اردو (جلد اول)	« « سیدباحیدر شهریار
۴۷۶ - تشخیص جراحی‌های فوری شکم	« « امان‌الله وزیرزاده
۴۷۷ - اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)	« « محسن صبا
۴۷۸ - جواهر الاثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)	« « جواهر کلام
۴۷۹ - لغات واصطلاحات مثنوی (جلد اول)	« « گوهرین
۴۸۰ - تاریخ دامپزشکی (جلد اول)	« « میمندی‌نژاد
۴۸۱ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۴۸۲ - حساب عددی ترسیمی	« مهندس ریاضی
۴۸۳ - شرح تبصره آیت‌الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)	« زین العابدین ذوالمجدین
۴۸۴ - ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)	« دکتر روشن
۴۸۵ - کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی	« ایرج افشار
۴۸۶ - واژه‌نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)	« دکتر صادق کیا
۴۸۷ - دیوان قصائد ـ هزار غزل ـ مقطعات	« تقی دانش
۴۸۸ - مکانیک عمومی (جلد اول)	« دکتر مجتبی ریاضی
۴۸۹ - میکرب‌شناسی وزینهاری‌شناسی عمومی	« دکتر کاوه ـ دکتر احمد شیمی
۴۹۰ - حقوق جنائی (۱) (تجدید چاپ)	« « غلامحسین علی‌آبادی
۴۹۱ - داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)	« « صادق مقدم
۴۹۲ - روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)	« « بازارگادی
۴۹۳ - اندام‌شناسی اسب	« « محمود یزدی‌زاده
۴۹۴ - شیمی آلی (جلد اول)	« « نادر شرقی
۴۹۵ - بیماریهای دندان	« « محمود سیاسی
۴۹۶ - راهنمای مذهب شافعی (جلداول)	« حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی
۴۹۷ - مفرد وجمع ومعرفه ونکره	« دکتر محمد معین
۴۹۸ - بافت‌شناسی	« « ناصرالدین بامشاد (علوی)

شماره	عنوان	مؤلف
۴۲۲	صنایع شیمی معدنی (جلداول)	« مهندس مرتضی قاسمی
۴۲۳	مکانیک استدلالی	« پرفسور تقی فاطمی
۴۲۴	تاریخ فرهنگ ایران	« دکتر عیسی صدیق
۴۲۵	شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد دوم)	« زین العابدین ذوالمجدین
۴۲۶	حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
۴۲۷	علوم عقلی	نگارش دکتر ذبیح‌الله صفا
۴۲۸	شیمی آنالیتیک	« دکتر گاگیک
۴۲۹	فیزیک الکتریسیته (جلد دوم)	« « روشن
۴۳۰	کلیات شمس تبریزی	باتصحیحات وحواشی آقای فروزانفر
۴۳۱	کانی شناسی (تحقیق دربارهٔ بعضی از کانهای جزیره هرمز)	نگارش دکتر عبدالکریم قریب
۴۳۲	فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)	« امیرجلال‌الدین غفاری
۴۳۳	ریاضیات درشیمی (جلد دوم)	« دکتر هورفر
۴۳۴	تحقیق درفهم بشر	ترجمه دکتر رضازاده شفق
۴۳۵	السعادة والاسعار	بتصحیح مجتبی مینوی
۴۳۶	تاریخ فرهنگ اروپا	نگارش دکتر عیسی صدیق
۴۳۷	نقشه برداری (جلددوم)	« مهندس حسن شمسی
۴۳۸	بیماریهای گیاه (تجدیدچاپ)	« دکتر خبیری
۴۳۹	حقوق مدنی (جلد سوم)	« دکتر سیدحسن امامی
۴۴۰	سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)	
۴۴۱	دردشناسی دندان (جلد دوم)	نگارش دکتر محمودسیاسی
۴۴۲	حقوق اساسی فرانسه	« « قاسم زاده
۴۴۳	حقوق عمومی واداری	« « شیدفر
۴۴۴	پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۴۴۵	شیمی عمومی معدنی فلزات	« « شیروانی
۴۴۶	فسیل شناسی	« « فرشاد
۴۴۷	فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)	نگارش امیرجلال‌الدین غفاری
۴۴۸	تحقیق در تاریخ قندسازی ایران	« مهندس ابرهیم ریاحی
۴۴۹	مشخصات جغرافیای طبیعی ایران	« دکتر حسین گل گلاب
۴۵۰	جراحی فك وصورت (جلد دوم)	« « حسین مهدوی
۴۵۱	تاریخ هرودت	« « هادی هدایتی
۴۵۲	تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)	« « حسن ستوده تهرانی
۴۵۳	سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)	« « علی کنی
۴۵۴	مسائل گوناگون پزشکی	« « محمدعلی مولوی
۴۵۵	فیزیك الکتریسته (جلد سوم)	« « روشن
۴۵۶	جامعه شناسی یاعلم الاجتماع	« « یحیی مهدوی
۴۵۷	اورمی	« « رفعت
۴۵۸	بهداشت عمومی (پیش گیری بیماریهای واگیر)	نگارش دکتر اعتمادیان
۴۵۹	تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)	« مرحوم دکتر حسن شهید نور
۴۶۰	تبصره ودورسالهٔ دیگر درمنطق	بکوشش دانش پژوه
۴۶۱	مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)	نگارش دکتر مولوی

عنوان	
[illegible] قرآن نیمه اول	بسعی واهتمام : [illegible]
» » » » نیمه دوم	» » » »
۵۳۹ ـ تاریخ هرودت (جلد دوم)	ترجمهٔ آقای دکتر هدایتی
۵۴۰ ـ کشف‌الاسرار	بسعی واهتمام : علی‌اصغر حکمت
۵۴۱ ـ کلیات دیوان شمس تبریزی	بتصحیح آقای بدیع‌الزمان فروزانفر
۵۴۲ ـ فیزیك عمومی (ماده وانرژی (جند اول)	تألیف آقای دکتر روشن
۵۴۳ ـ انوارالملکوت فی‌شرح‌الیاقوت	بتصحیح » محمد نجمی زنجانی
۵۴۴ ـ آزمایش آبها	تألیف : آقای دکترجنیدی
۵۴۵ ـ فرهنگ لغات واصطلاحات مثنوی	تألیف : آقای دکتر گوهرین
۵۴۶ ـ اصول روزنامه نگاری	ترجمه : میهن دخت صبا
۵۴۷ ـ خون وتوارث	تألیف : آقای دکتر محمد حسین ادیب
۵۴۸ ـ قضا دراسلام	» » محمد سنگلجی
۵۴۹ ـ آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی	نگارش آقای دکتر سید حسن امامی
۵۵۰ ـ حقوق مدنی (جلد چهارم)	» » » اسدالله آل بویه
۵۵۱ ـ هندسه آلی (چاپ دوم)	» » مهندس ابراهیم ریاحی
۵۵۱ ـ قندسازی‌ازچغندر (جلداول)	

شماره و عنوان	نگارش
۴۹۹ - هیدرلیك (تجدید چاپ)	نگارش آقای مهندس ریاض
۵۰۰ - مؤلفات ومصنفات رازی	« دکترمحمود نجم‌آ
۵۰۱ - روشهای نوین سرم شناسی	« « نظری
۵۰۲ - شیمی آنالیتیك	« « حسین زادمرد
۵۰۳ - مکانیك سیالات	« « احمد وزیری
۵۰۴ - فلورایران (جلد هفتم)	« « احمد پارسا
۵۰۵ - شیمی مختصر آلی	« « پریمن
۵۰۶ - راهنمای دانشگاه (انگلیسی)	— —
۵۰۷ - فرهنگ غفاری (جلد هفتم)	« امیرجلال‌الدین غفاری
۵۰۸ - « « (جلد هشتم)	« « «
۵۰۹ - نام علمی گیاهان - واژه‌نامه گیاهی به انگلیسی - فرانسه - آلمانی - عربی - فارسی	« دکتر اسمعیل زاهدی
۵۱۰ - بیوشیمی	« آقای دکتر کاگیك
۵۱۱ - سرطان شناسی (جلد دوم)	« « کمال آرمین
۵۱۲ - مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح)	« مهندس محمدی
۵۱۳ - فرهنگنامه‌های عربی بفارسی	« علینقی منزوی
۵۱۴ - وزن شعر فارسی	« دکتر پرویز ناتل خانا
۵۱۵ - سرزمین هند	« علی اصغرحکمت
۵۱۶ - مقدمه روان‌شناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)	« دکتر مهدی جلالی
۵۱۷ - یادداشتهای قزوینی (جلد چهارم)	« ایرج افشار
۵۱۸ - پزشکی قانونی	« آقای دکتر یاسمی
۵۱۹ - کلیات صنعت قندسازی	« « مهندس‌ابراهیم‌ریا
۵۲۰ - وزارت درعهدسلاطین بزرك سلجوقی	« مرحوم عباس اقبال
۵۲۱ - راهنمای سانسکریت	« آقای پرفسور ایندوشیک
۵۲۲ - اصول بایگانی	« « دکتر محسن صبا
۵۲۳ - تاریخ تمدن (جلد اول)	« « دکتر نظام‌الدین‌مجیر
۵۲۴ - درس‌اللغة والادب (جلد دوم)	« « « محمد محمدی
۵۲۵ - علم اقتصاد	« « « علی‌اصغرمهدوی
۵۲۶ - زراعت (جلد اول)	« « مهندس منصور عطائی
۵۲۷ - ژاپن (مسابقات آسیائی توکیو)	« « دکتر کنی
۵۲۸ - آثارالوزراء	بتصحیح آقای میرجلال‌الدین‌محد
۵۲۹ - تاریخ عمومی هنرهای مصور	تألیف « علینقی وزیری
۵۳۰ - چینه شناسی	« « دکتر فرشاد
۵۳۱ - شیمی صنعتی (جلد دوم)	« « مهندس قاسمی
۵۳۲ - بررسی مقاطع بافت شناسی	« « دکتر شفائی
۵۳۳ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم)	« « محمدتقی دانش‌پژو
۵۳۴ - فیزیك الکتریسته	« « دکتر محمد منجمی
۵۳۵ - روضات‌الجنات	« « سیدکاظم امام
۵۳۶ - نسائم‌الاسحارمن‌لطائم‌الاخبار	« « میرجلال‌الدین‌محدث